تبرستان
www.tabarestan.info

اندیشهٔ ترقی
و
حکومت قانون
عصر سپهسالار

نوشتهٔ
دکتر فریدون آدمیت

تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون

تبرستان
www.tabarestan.info

اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون

عصر سپهسالار

www.tabarestan.info تبرستان

نوشتهٔ فریدون آدمیت

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

تبرستان
www.tabarestan.info

فریدون آدمیت

اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون (عصرسپهسالار)

The Politics Of Reform In Iran
1858-1880

By
Fereydoun Adamiyat, Ph. D.

چاپ اول، بهمن ماه ۱۳۵۱ هـ. ش. ـ تهران
چاپ دوم: ۲۵۳۶ شاهنشاهی
چاپخانهٔ سپهر ـ تهران

حق هرگونه چاپ وانتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

این رسالهٔ تازه‌ای است در تاریخ اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی ایران در ارتباط با سیاست ترقیخواهی و کارنامهٔ اصلاحات از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۹۷ قمری. به‌تعبیر دیگر، فصلی‌است در تحقیق ریشه‌های فکری نهضت ملی مشروطیت. به‌حقیقت، تاریخ تحول فکری و اجتماعی مشرق‌زمین مبحثی است که به‌زمان ما در همهٔ کشورهای مشرق مورد مطالعه و استقراء واقع شده است ــ کشورهایی که بنیادهای کهن اجتماعی‌شان در برخورد با فرهنگ و مدنیت مغرب تطور یافته‌اند. دامنهٔ این گونه مطالعات همچنان گسترش و تنوع می‌یابد. دراین عرصه، مورخ و متفکر سیاسی و جامعه‌شناس جملگی در کاراند؛ در جستجوی حقایق و یافتن مبانی و علل آن‌تحول تاریخی به‌تأمل می‌پردازند. تحقیق در فلسفهٔ اجتماعی جدید ایران را یازده سال پیش با نشر کتاب «فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت» آغاز نهادم. پیش از آن هیچ اثر ایرانی و خارجی را که در زمینهٔ بیان این معنی‌کوشیده باشد، سراغ ندارم. پس از آن چند رسالهٔ دیگر نوشتم. و این رسالهٔ پنجمین است که همه در پروراندن آن مقصود نگارش یافته.

این تصنیف سرگذشت زندگانی میرزا حسین‌خان سپهسالار نیست، و محدود به‌دوران زمامداری او هم نیست. بلکه تحقیق در جریان تاریخی مهمی است در دوره‌ای که میرزا حسین‌خان به‌عنوان سفیر تجددطلب و وزیر اصلاحگر، نمایندهٔ شاخص آن بود ــ جریانی که پروردهٔ تاریخ متحول بود، جوهر آن تغییر بود در جهت تعالی، و بازنمای افکار طبقهٔ اندیشمند زمان بود. آن جریان فکری واجتماعی را باتوجه به‌روح تاریخ‌اخیر مغرب ومشرق، از نظرگاه ایدئولوژی ترقی، فلسفهٔ حکومت و قانونگذاری، تحول اقتصادی و اجتماعی، در ربط بانظام مدنی ایران، و در فراز و نشیب حیات سیاسی‌آن مطالعه کرده‌ام. سیاست بین‌ملل را هم نادیده نگرفته‌ام. در هرکدام از آن مباحث اسلوب علمی خودش را بکار بسته، همه را در جامعیت تاریخ بررسی نموده‌ام. روش من تحلیلی است. آن شیوهٔ آزموده در پژوهش تاریخ ــ از دیدگاه متفکران تاریخ و صاحب‌نظران دانش سیاسی و اجتماعی، ممتاز

شمرده شده و مورد اعتبار است. در ضمن، همواره توجه داشته‌ام که زمینه‌ای از تاریخ‌نویسی جدید بدست بدهم؛ گویا بدان سخت نیازمندیم.

در این مطالعه مهمترین منابع‌اصیل تاریخی را در دسترس‌داشته‌ام. برخی از آن مدارك به‌یاری دوستان فراهم آمد. از کمك ایشان تشکرصمیمی دارم ــ خاصه از آقای محمود فرهاد معتمدکه مجموعهٔ اسناد میرزا حسین‌خان سپهسالار و میرزا موسی وزیر لشکر و بعضی یادداشت‌های تاریخی دیگر را در اختیار من قرار دادند، و آقای یوسف مشار نوهٔ میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله که مدارك رسمی و خصوصی آن مرد بزرگوار آزادمنش را بیدریغ لطف کردند، و خانم گیتی نشأت که مجموعهٔ اسناد دانشگاه «ییل» آمریکا، و پاره‌ای اسناد کتابخانهٔ مجلس شورای ملی را فراهم آوردند.

هنوز یك دفتر دیگر باقی است و آنرا باید بانجام برسانم تا از مجموعشان کتاب مفصل افکار اجتماعی و سیاسی جدید ایران را تا تکوین جنبش مشروطیت، در نظام پیوسته و کامل بنویسم.

فریدون آدمیت
خرداد ۱۳۵۱

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

پیشگفتار
نشانه‌های اختصاری

۱. تحول ذهنی: نگرش عقلی ۱۳
۲. تحول اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ۲۹
۳. تأسیسات جدید ۵۳
۱. شورای دولت ۵۳
۲. مجلس مصلحت‌خانه ۵۷
۳. مجمع فراموشخانه ۶۳
۴. شکست اصلاحات: پیشروی افکار ۷۶
۵. سپهسالار: سیاستمدار عصر ترقی ۱۱۹
۶. در فلسفهٔ ترقی ۱۴۴
۷. در حکومت قانون ۱۷۰
۸. در قانون اساسی ۱۹۰
۹. رابطهٔ سپهسالار با حاکم و محکوم: با دولت و مردم ۲۲۸
۱. برخورد حکومت قانون وقدرت نامسئول ۲۲۸
۲. طبقهٔ حاکم: خلق‌وخوی سیاسی ۲۳۹
۳. سپهسالار و عامهٔ مردم ۲۵۴
۱۰. بحران سیاسی: بحران ترقی ۲۵۹
۱. اندیشهٔ سفر فرنگ ۲۵۹
۲. نسخ صدارت: معمای توزیع قدرت ۲۸۰
۱۱. در پیشرفت اقتصادی ۲۹۶
۱. بانك و مالیه ۲۹۹
۲. صنعت و سرمایه ۳۱۶

۳. راه و راه‌آهن ۳۲۶
۱۲. سرمایه‌گذاری خارجی پیوند سیاست جهانی ۳۳۵
۱. امتیازنامهٔ بارون رویتر ۳۶۹
۲. امتیازنامهٔ ژنرال فالکن هاگن ۳۳۵
۱۳. در تحول روزنامه‌نگاری ۳۸۶
۱. روزنامه‌های جدید ۳۸۶
۲. بحث و انتقاد اجتماعی ۳۹۳
۳. روزنامه: روشنگر افکار ۴۰۲
۴. افکار عمومی ۴۱۱
۱۴. در قدرت نظامی ۴۱۷
۱۵. خدمات عمومی و نوآوری‌های دیگر ۴۴۸
۱. نوآوری‌های اجتماعی ۴۴۸
۲. پستخانهٔ جدید و تمبر پستی ۴۵۳
۳. چند مدرسهٔ جدید ۴۵۵
۴. مسجد و مدرسه و خانهٔ سپهسالار ۴۵۸
۱۶. سپهسالار درگذرگاه تاریخ ۴۵۹
سنجش تاریخی اسناد ضمیمه: شمه‌ای از مسائل سیاست خارجی. ۴۷۵
منابع و مآخذ با یادداشت انتقادی. ۴۹۹
فهرست نام کسان. ۵۰۹

تبرستان www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

نشانه‌های اختصاری:

اسناد سپهسالار = اسناد میرزا حسین‌خان سپهسالار.
اسناد مستشارالدوله = اسناد میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله.
اسناد ملکم = اسناد میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله.
اسناد وزیر لشکر = اسناد میرزا موسی وزیر لشکر.
اسناد ییل = مجموعهٔ اسناد دانشگاه ییل (Yale)
ایران = اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران.
انگلیس = اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس.
مجلس = کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

۱ تحول ذهنی: نگرش عقلی

این گفتار در تحول ذهنی است ــ پیش‌درآمد اندیشهٔ ترقی، از نظرگاه تحلیل تاریخی، در ربط با فلسفهٔ اجتماعی.

ایران در سیر تحول جدید فکری و اجتماعی خود تا نهضت مشروطیت ــ چند جهش تاریخی داشت:

آغاز اصلاحات یا دورهٔ عباس‌میرزا؛ اصلاحات مضبوط همه‌جانبه یا عصر میرزا تقی‌خانی؛ در تلاش ترقی یا برزخ تاریخی؛ تحرك تجدد وترقی یاعصر سپهسالار؛ تکوین ایدئولوژی جنبش ملی مشروطیت.

هریك از آن دوره‌ها را می‌توان به چند مرحله تقسیم کرد. و در پی هر خیز تاریخی، مرحلهٔ سکون و یا عقب‌گردی هست که حکایت از پیکار دو نیروی متقابل اصلاح‌طلبی و سنت‌خواهی می‌کند. اما آن دوره‌بندی‌تاریخی ما (مثل هر دوره‌بندی دیگر تاریخی) نسبی و اعتباری است. گرچه به تقسیم‌بندی مطلق تاریخ اساساً اعتقاد نداریم ــ در گذشت تاریخ به‌دوره‌هایی برمی‌خوریم هرکدام با خصوصیات متمایز که مجموعشان سیر واحد تحول تاریخ را می‌سازند.

تاریخ‌جدید آسیا، تاریخ تسلط تمدن جدیدمغرب است برفرهنگ کهن مشرق زمین خواه‌آن را عامل سازنده بشمریم یا ویرانگر ــ دربحث کنونی مافرقی نمی‌کند. سخن در شناخت یکی از عظیم‌ترین پدیده‌های تاریخ است. تاریخ تحول مغرب به عصر جدید ــ به تعبیری با تحول‌ذهنی آن آغاز گشت. جهت اصلیش دانش علمی یقینی و اصالت عقل بود؛ موضوعش تجسس در قوانین طبیعت و کوشش آدمی در تسخیر طبیعت

بود؛ و غایتش زندگی نیکو داشتن بود. به عبارت دیگر ذهن آدمی در جهت فلسفهٔ عملی تغییر یافت: آنچه به عقل نادانستنی است گفتگویش بیهوده است، آنچه عقل نمی‌پذیرد پذیرفتنی نیست و در شمار اوهام است، و هرچه مخل زندگیِ آدمی شناخته آمد نکوهیده است و بایستی برافتد. خلاصه، آدمیزاد است و زندگی دنیایی او و گام به روشنسرای خردنهادن وبس. تحول فکری و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی مغرب سربسر ازهمان‌فرض سرچشمه‌گرفت: افق‌فکری هیأت‌اجتماع تغییر یافت. فلسفهٔ زندگی عوض شد، وجههٔ خاطر انسان نسبت به جهان طبیعت دگرگون گشت، دانش علمی در بهبود زندگی بکار بسته آمد، ارزشهای اخلاقی تازه‌ای شناخته گردیدند، و کردار اجتماعی آدمی به بستر نوی افتاد.

در ایران ــ مانند همهٔ جامعه‌های مشرق بدون استثنا، مقدم برچنان تحول ذهنی‌کلی، بابرخی مظاهر تمدن‌غرب کم‌یا بیش‌آشنایی پیدا شد. و به اخذ آنها برآمدند. این نبود مگر ضرورت تاریخی؛ گرایش به آن جنبه‌های مدنیت بیگانه صرف‌زادهٔ نیازمندی آنی بود. در این‌دوره، دانش پیشینیان دست نخورده ماند، هنوز تردیدی در اساس آنچه حکمت نظری و حکمت طبیعی و ریاضیات می‌خواندند (و قرنها با آن خو گرفته بودند) عارض نگشته بود. چنین می‌انگاشتند که پیشرفت مغرب فقط در علم طبیعی و صنعت است. پیوستگی میان متعلقات مدنیت جدید را هم تمیز نمی‌دادند. (همین حالت ذهنی در چین و ژاپن حکمفرما بود. عقل اولین و آخرین را کنفوسیوس می‌دانستند، و حد معرفت آدمی را فرهنگ کنفوسیوسی می‌پنداشتند ــ معرفتی که دایره‌اش سخت تنگ بود).

اما همینکه آشنایی با فرهنگ جدید مغرب رفته رفته بیشتر شد، بر نفوذ مدنیت اروپا افزوده گشت، و ضرورت طبیعی قبول تمدن غربی را الزام‌آور ساخت ــ مقدمهٔ تحول ذهنی تازه‌ای پدید آمد. در بحث کلی باید گفت این دگرگونی ذهنی در دورهٔ تحول مهم تاریخی، از عصر اصلاحات میرزا تقی‌خانی تا «عصر سبك جدید» سپهسالار به تدریج بوجود آمد. یعنی نمودهای متحقق داشت: اعتقاد به علم کلاسیك درهم شکست؛ فهمیدند خیلی از اصول دانش پیشینیان پایه‌اش برآب است، و آنچه درست است ناقص و مقدماتی است. در قلمرو فلسفه وعلم وسیاست مفاهیم جدید غربی را شناختند، در بطلان آرای اهل مدرسه و نفی سنت حکومت آشکارا سخن راندند. در همهٔ جهات نگرش عقلی و تحققی صرف

بچشم می‌خورد: خاصه تأثیر عقاید فلسفی دکارت وقوانین فیزیکی‌نیوتون و آرای سیاسی عصر روشنایی و مشرب علمی اگوست‌کنت و اصول‌طبیعی داروین خیره‌کننده است. سیر آن تحول فکری داستانی دارد شیرین و مبهم. ولی نه ماهیت آن به درستی شناخته شده و نه به معنی اجتماعیش توجه گردیده است. اینجا از زمینهٔ تحولی که در فکر علمی و فلسفی‌پدید آمد بحث می‌کنیم. همبستگی آن را با تعقل اجتماعی در گفتارهای دیگر خواهیم خواند. اما همه‌جا به جریان تاریخ متحول توجه داریم، و همیشه عوامل پیش‌برنده و عوامل بازدارنده را در نظر می‌گیریم. همچنین‌اندیشه را از جهتی پدیدهٔ تاریخ می‌دانیم، و از سوی دیگر عامل سازندهٔ تاریخ می‌شماریم ــ چنانکه برای آدمی شخصیت فردی و اجتماعی هردو قائل هستیم. با این تفکر تاریخی آغاز سخن می‌کنیم.

امیرکبیر، اصلاحگر دولت‌ساز، نمایندهٔ جهش بزرگ اجتماع‌بود در دورهٔ مهم تاریخی. در راه بیداری افکار، روزنامه و مدرسه برپا کرد. ایجاد دارالفنون خود نشانهٔ تحول ذهنی است وگرنه چه نیازمندی بـه دارالفنون بود؛ با قیل و قال اهل مدرسه می‌ساختند. دارالفنون درجهت دیگر از مؤثرترین عوامل دگرگونی افکار است. گرچه تعلیمات علمی آن تا اندازه‌ای مقدماتی بود ــ تأثیر اجتماعیش کم نبود. مهمتر از همه اینکه در اصول دانش گذشتگان تردید انداخت. به همان مرحلهٔ تاریخی، گرایش به علم و تجربه چشم‌گیر است: در کار اصلاح قشون سخن از «قانون علمی» نظام رفت. و در ارزش دانش طبیعی می‌خوانیم «علم فیزیك بسیار شریف و مأخذ ومبنای جمیع تعبیه‌ها وصنایع غریبهٔ فرنگان‌است.»همچنین در جهت پرورش عقلانی بردم، روزنامهٔ رسمی اعلام کـرد: مقصود از تأسیسات تازه «آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است.» و همت دولت معطوف به «تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبهٔ خوداست که بردانش و بینش آنها بیفزاید و... اطلاع و آگاهی و دانایی وبینایی اهالی این دولت علیه بیشتر شود[۱].» امیرکبیر حتی برسر آن بود کـه نظام سیاست را بر پایهٔ جدیدی بنیان گزارد، حقیقتی که ناشناخته مانده. به زبان خودش: «خیال کنسطیطوسیون داشتم... منتظر موقع بودم.» اما «مجالم ندادند[۲].» این را هم می‌دانیم که توجه ذهنی خاصی به دولتهای

۱. نگاه کنید به‌کتاب من، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم، ص ۲۰۴ و ۳۴۸ و ۳۶۶.

۲. آن مطلب را میرزایعقوب‌خان از زبان امیرکبیر شنیده و در رساله‌ای‌که ←

ژرمنی داشت، و با اروپاییان در «سیستم حکومت» آلمانی صحبت می‌کرد[۳]. خیال اوهرچه بود، به یقین محور افکارش در جهت اصلاح سیاست می‌گشت.

با برافتادن دولت امیرکبیر ـ چرخ دستگاه اصلاح و ترقی از گردش باز ماند. به حقیقت علیه آن خیز تاریخی، کشور راه قهقرا گرفت. از پایان عصر میرزا تقی‌خانی (محرم ۱۲۶۸) تا آغاز دولت سپهسالار (۱۲۸۷) بیست‌سال گذشت ـ بیست‌سالی که سه مرحلهٔ مختلف ومتمایز را پیمود:

۱ـ فترت هفت‌ساله: صدارت اعتمادالدولهٔ نوری، از محرم ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵؛

۲ـ ترقیخواهی سه ساله: تلاش ناتمام، از ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸؛

۳ـ بحران ده‌ساله: بحران سیاسی و اقتصادی، از ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۷.

زمامداری میرزا آقاخان نوری معرف تفکر ارتجاعی بود به معنای دقیق کلمه. دشمن هر نوآوری بود و مخالف هراندیشهٔ ترقیخواهی. حتی خواست مدرسهٔ نوبنیاد دارالفنون را ببندد و استادانش را به فرنگستان بازگرداند. خیالش این بود راه بیداری افکار را بر روی اجتماع مسدود گرداند. به گفتهٔ خودش: اجازهٔ انتشار کتاب سفیر ایران در روسیه را نداد «به‌جهت اینکه برای مردم فرق اوضاع اروپا با اوضاع ایران درست معلوم نشود.» به‌همان استدلال، نشر «مخزن‌الوقایع» نوشتهٔ میرزا حسین سرابی را (در شرح سفارت فرخ‌خان امین‌الدوله به اروپا) مانع آمد. و دستور داد: «البته نخواهید گذاشت... این کتاب را باسمه نماید که به همه‌جا منتشر شود، و برای مردم درست آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شود که مصلحت نیست...[۴]» معلوم است چقدر از هشیار گشتن مردم بیم‌زده بود. حتی از تأسیس تلگراف می‌هراسید. ملکم می‌نویسد: «چندین سال با مرحوم میرزا آقاخان جنگیدیم که باید تلغراف ساخت... ترتیب تلغراف را از برای ایران مشکل و نامناسب و مایهٔ مرارت می‌دانست[۵].»

غرامت صدارت میرزا آقاخان برای ایران بس گران بود: رسوایی

→
بعدها راجع به اصلاحات ایران نگاشته دقیقاً آورده است. از این رسالهٔ مهم در بخش چهارم گفتگو کرده‌ایم.

3. Lady Shiel, p. 201.

۴. حسین سرابی، مخزن‌الوقایع، تصویرنامهٔ میرزا آقاخان، شمارهٔ ۳۶.

۵. ایران، ملکم به میرزا حسین‌خان، ۴ رجب ۱۲۹۲.

جنگ هرات ـ حیثیتی برای دولت باقی نگذارد. برفساد دستگاه دیوان و یغماگری حکومت که در دست اعتمادالدوله و همدستان و خویشاوندانش بود، حدی متصور نبود. خزانهٔ دولت تهی گشت. تنزل عمومی همهٔ شئون اجتماعی را فرا گرفت. بیزاری از دورهٔ میرزا آقاخان را در نوشته‌های آن اوان خواهیم شناخت. از جمله گفته‌اند: اگر در علت تنزل دولت «ازخلق ایران استشعار می‌شد، از نتایج کردارهای زشت میرزاآقاخان بود.» و با عزلش «از صدارت و خیانت... جان مملکت ایران را از حیله و پیلهٔ او نجات دادند»[۶].

با سرنگون شدن دولت آن وزیر ویرانگر ـ اندیشهٔ اصلاح جلوهٔ تازه‌ای یافت. معمولا در پی هر شکست خارجی ـ فکر تغییر جان می‌گرفت، و ضرورت بهبود اوضاع عمومی بنا به مقتضیات روزگار محسوس می‌افتاد. نکته در این است که این‌بار، جنبش ترقیخواهی خیلی تند در دستگاه دیوان نمایان گردید. گویی برافتادن اعتمادالدوله، سد جریان افکار را درهم شکست ومیل به اصلاحات رایکباره آشکار ساخت. در۱۲۷۵ (درست پس از اخراج او از خدمت) چند رسالهٔ ارزشمند در انتقاد سیاسی نوشته شد؛ هیأت چهل و دونفری از شاگردان ایرانی برای آموختن دانش وفنون جدید به فرانسه روانه گشتند؛ نخستین طرح قانون اساسی ایران به ضمیمهٔ یك سلسله قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به شاه عرضه گردید؛ «شورای دولت» بوجود آمد؛ «مصلحت خانهٔ عامه» برپا شد؛ و نخستین جمعیت سیاسی جدید به نام «مجمع فراموشخانه» تأسیس یافت. همچنین تشکیل هیأتی برای ترقی صنعت و تجارت، اصلاح قانون دیوانخانهٔ عدلیه، بسط کشیدن تلگراف به همهٔ ولایات، نشر چند کتاب بسیار سودمند (از جمله الف عالیقدر دکارت) از کارهای این دوره است. به استخراج معدن و اصلاح نظام نیز توجهی پیدا شد. مندرجات روزنامهٔ رسمی هم ترقی کرد. آنها نمودهایی بودند از جریان پیوستهٔ تاریخ زمان.

•

زمینهٔ تحول عقلانی این دوره را از دو کتاب بدست می‌دهیم. یکی «حکمت ناصریه» یا «کتاب دیاکرت» که ترجمهٔ رسالهٔ نامدار دکارت «گفتار در روش بکار بردن عقل» است. دیگر «فلك‌السعاده» نوشتهٔ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم. این وزیر دانشمند در انتشار رسالهٔ دکارت هم دست داشت. دربارهٔ هرکدام از آن دو کتاب چند کلمه‌ای

۶. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، خطی.

می‌گوییم، و به دنبالش به رساله‌ای در عقاید داروین توجه می‌دهیم. نظرما بحث تفصیلی نیست، شناساندن زمینهٔ تحول ذهنی است تا اندازه‌ای که مربوط به گفتار ما باشد.

می‌دانیم دکارت فرانسوی ازبنیان‌گزاران تفکر علمی جدید مغرب‌زمین است. درعقاید و آرای پیشینیان تردیدآورد، غلط‌اندیشیهای آنان را شناخت. رسالهٔ «گفتار» را به آن منظور نوشت که اسلوب تعقل علمی تازه‌ای بسازد که آدمی را از وهم و غلط‌کاری ذهن مصون دارد، و معرفت یقینی فرا گیرد. معتقد بود با بکار بستن روش صرف عقلی او می‌توان«نظم ریاضی» جهان طبیعت را شناخت، و از عهدهٔ حل همهٔ مسائل «علوم دقیق» برآمد.

ترجمهٔ رسالهٔ دکارت که بدست ما رسیده در ۱۲۷۹ طبع شده است. گویا در ۱۲۷۰ هم چاپ دیگری شده بوده است و نسخه‌های آن را سوزانده بودند. به هر حال بانی این ترجمه «کنت‌دوگبینو» وزیر مختار دانشور فرانسه است. «امیل‌برنه» عضو سفارت فرانسه و «العازار رحیم موسایی همدانی» مشهور به «ملا لاله‌زار» آن را «با مستعانت وهمدستی یکدیگر» به فارسی برگرداندند.

در مقدمه‌ای که بر ترجمهٔ رساله افزوده‌اند، نکته‌های مهم و با معنی می‌خوانیم: در گذشته همیشه ایران منبع علوم و منبت حکمای‌متالهین بوده، اما بعد تنزل یافته است. اکنون که توجه خسروانی «به وضع و تأسیس قواعد سیاست بلاد، و اجرای تعمیر و ترمیم علوم و صنایع وحرف و اربابانش، و استقامت معارف و فنون، و ارتقای تنظیمات و دادرسی عباد» معطوف گشته ـ حکمت که «اصل و مبدأ جمیع» آن علوم است، به اهتمام وزیر علوم اعتضادالسلطنه ترقی خواهد یافت. از آن عبارت دومعنی برمی‌آید. یکی توجه خاصی که مترجمان به همبستگی حکمت و سیاست (حکمت نظری و عملی) داشتند. و دیگر اشاره به جریان فکری تازه‌ای که در راه وضع قوانین جدید و اصلاح اصول حکمرانی در دستگاه دولت بوجود آمده بود. به همان جهت ضمن اشاره به مقام شامخ علمی گوبینو، تصریح می‌کنند که او بفکر افتاد برخی از آثار فلسفهٔ جدید مغرب به فارسی ترجمه شود و «بین‌الناس شایع شود تا باعث ترقی صاحبان این فنون و طالبان و اربابان معلومات گردد.» از اینرو کتاب «فیلسوف اعظم الهی» دکارت‌را برای ترجمهٔ به زبان فارسی برگزید.

شاید خاطرهٔ آتش‌سوزی چاپ نخستین آن‌رساله در ذهن‌مترجمان

اثر گذاشته، از یك‌سو تأکید دارند که تحصیل حکمت سبب شناسایی مقام الوهیت است. و از سوی دیگر گویند: اگرچه «حکمای عالیمقدار ذوی‌العز والاقتدار در این دولت جاوید آیت موجود و از این تألیفات‌مستغنی هستند» ــ از آنجا که علم هرچیز بر جهلش شرف دارد، و هیچ چیز بی‌فایده نخواهد بود، به انتشار آن دست بردند. اما حقیقت اینکه دانشوران‌ما از آن تألیفات مستغنی نبودند، خیلی هم نیازمند بودند. باز برای اینکه مبادا تعصب ایمانیان برانگیخته گردد، می‌نویسند: هرگاه دانشمندان «مضمون و مدعا را موافق رأی عالم آرای خویش نیابند، حك و اصلاح آن را در معانی الفاظ و کلام نمایند... و این ملاحظه هم که مصنف و مترجمین خارج شریعت مطهره‌بوده و قول ایشان معتنابه نیست، به شیوهٔ بزرگان اغماض نمایند. چنانکه حکما فرموده‌اند: قبول کنید حقیقت را از هر که بگوید.»

نکتهٔ با معنی دیگر که ضمن احوال فیلسوف ارجمند فرانسوی آورده‌اند اینکه: براثر «بی‌احتیاطی و عدم کتمان» مصنف در بیان اندیشهٔ خود، کلیساییان آثارش را ممنوع داشتند. و دشمنانش از دارالفنون «سربن» خواستند که فلسفهٔ او را مردود و منسوخ دارند. اما «دیوانخانهٔ ملتی» فرانسه زیر بار نرفت. سپس همان تقاضا را از «دیوانخانهٔ دولتی» فرانسه نمودند، و حتی به یکی از پیروان دکارت آزار رساندند. با وجود همهٔ دشمنی‌ها ــ نوشته‌های دکارت مورد اقبال قرار گرفت. و این خود برهانی است بر اینکه حکمت او «زنده است و رواج دارد.» جوهر اندیشهٔ او را چنین خلاصه می‌کنند: دکارت «هیچ چیز را بدون تفحص و تجسس کامل صحیح نمی‌داند، و هیچ‌چیز را هم منکر نیست.»

هدف مترجمان این بود که رساله را «به لفظ ساده و آسان ترجمه نموده که مفهوم عامه باشد به استثنای عبارات مستعصب که مبادا اصل مطالب به همان الفاظ غربیه مستغرق و مفقود شود.» چه خوب منصفانه اعترا ف‌دارند: همانطور که هر شیئی که از ظرفی به ظرفی دیگر خالی شود، بدون نقصان نخواهد بود، ترجمهٔ کتابی از زبانی به زبانی‌دیگر بی‌عیب نیست. شیوهٔ برگرداندن کتاب به فارسی دانشمندانه است. و بر ترجمهٔ کلام بزرگ دکارت «از اینکه فکر می‌کنم پس هستم» توضیحی افزوده‌اند: یعنی «از آنجا که در خود و سایر چیزها فکر می‌کنم، پس وجود تفکر در من بر هستی و وجود من گواه و برهان است.»

برخی از سخنان دکارت را که نمودار روش استدلالی او در

متزلزل ساختن بنیان آرای گذشتگان است از همین ترجمه می‌آوریم: اغلب مردم مطالب را «مستمراً و عادتاً» قبول می‌نمودند. من «یادگرفتم که هیچ‌چیز را مستحکم باور نکنم از آن چیزهایی که برای من ایجاب‌الیقین نموده بودند به عبرت و دأب و تقلید. و به‌این تمهید خود را مستخلص نمودم از سهو و خطا که می‌توانند شعاع خیالات ما را راکد نمایند.» به علاوه «کلیت آرا» و مشهور جمهوریه ما را دلیل نیست که معتبر باشند.» همچنین برآن شدم «خارج نمایم از عقل خود من‌الاصل و البنیان‌اعتقادات فاسده و آرای کاسده که سابق بر این مضمر ضمیر و خیال نموده بودم.» و «دانستم که هرگاه بر وجه آن اعتقادات قدیمه رفتار نمایم، نمی‌توانم خود را از اغتشاش الذهن و خدشهٔ‌البال مسلم و آزاد نمایم.»

دیگرآنکه: «برای‌عقایدی‌که تاحال درخیال‌من متخیل می‌بودند،ازین اولیتر نمی‌دیدم که متخیلهٔ خود را از آن عقاید بکلی تخلیه نمایم محض اینکه بعد از مفارقت از آن عقاید، عقاید بهتر و قریب به صوابتر به جای ایشان مستقر نمایم. یا بلکه هم آنها را بعد از جرح و تعدیل، و القاط و اصلاح، و توفق با معاش به جای خود مرتکز نمایم.» اما «قواعدی که محافظت نمودم در این مطالب چنین بود: اولا امتحان نمودم پیدا کنم مطلقاً مبدأها یا سبب‌های اولی از همه‌چیز که وجود دارد، یا ممکن است که موجود شود در دنیا بدون اینکه هیچ ملاحظه کنم که خدا تنها او را آفریده.»

در شکیبایی نسبت به عقاید مخالفان می‌آورد: «شایسته است که شخص در خصایل و اخلاق ملل و نحل متعدد معرفت بهم رساند تا بتواند خصایل ملت خود را به استوار و سلامت امتیاز کند. و یا اینکه خیال نکند که هرچه بر خلاف قانون ملت اوست سخریه و استهزا و مخالف معاش و عقل ضروری باشد.» بلکه مخالفان می‌توانند با فایده باشند «هم از برای نمودن غلطهای من، و هم برای اینکه اگر مطلب خوبی داشته باشم در میان مطالب من، دیگران هم به واسطهٔ اعتراض مخالفین واقف می‌شوند.»

در شناساندن «کتاب دیاکرت» به همان اندازه اکتفا می‌کنیم. راجع به تأثیرش نوشتهٔ گوبینو را می‌آوریم: «جلساتی که پنج فصل از شاهکار دکارت را به پاره‌ای از دانشمندان متفکر و باهوش ایرانی ارائه دادم، هرگز فراموش نخواهم کرد. آن فصول پنجگانه در آنها تأثیرات فوق‌العاده کرد، و البته این تأثیرات بی‌نتیجه نخواهد ماند. چیزی که

بیشتر در آنها تاثیر کرد همان دستور اساسی است که: چون فکر می‌کنم پس هستم[۷].»

آن وزیر مختار حکمت مآب نکته‌های لطیف دیگری دارد. از جمله اینکه به کسانی برخورده بود که با افکار اسپینوزا و کانت آشنا بودند و با پرسش‌های خود گوبینو را به حیرت می‌انداختند. «این افکار روشن و نام فلاسفهٔ معروف را که هیچکس تصور نمی‌کند با آنها آشنایی داشته باشند، در کتبی پیدا کرده‌اند که مخصوصاً از مملکت آلمان به ایران وارد می‌کنند.» باز می‌نویسد: «فیلسوفان ایرانی که با من آشنا هستند بیشتر مایل‌اند که معرفت کاملی به احوال اسپینوزا و هگل پیدا کنند. و علت آن هم معلوم است، زیرا افکار این دو فیلسوف آسیایی است.» (انعکاسی از اندیشهٔ هگلی را در نوشتهٔ دورهٔ بعد بدست خواهیم داد). به علاوه گوبینو خیال می‌کرد زمینهٔ تحول نوی در سنت حکمت عقلی پیدا شده و «فلسفهٔ ایرانی منظرهٔ جالب توجهی را نمایش» می‌دهد. بر اثر «پیشرفت همین مکتب اساسی» بود که به‌ترجمهٔ کتاب دکارت برآمد[۸]. این ترجمه کاری بسیار سودمند بود، اما آن خیال گوبینو تحقق پیدا نکرد[۹].

مترجمان حکمت دیاکرت شرحی به عنوان «لتوضیح‌التفصیل» اضافه کرده‌اند: در آن به قانون فیزیکی جاذبهٔ عمومی جهان از کشفیات حکیم «نیوتان» اشاره‌ای نموده، تفصیلش را به رسالهٔ اعتضادالسلطنه به نام «فلك‌السعاده» احاله داده‌اند. این کتاب در ۱۲۷۸ یك سال پیش از انتشار رسالهٔ دکارت بچاپ رسیده بود. می‌دانیم همان تاثیری که دکارت

---

۷. کنت‌دوگوبینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمهٔ م. ف.، ص ۱۱۶.

۸. همان مأخذ، صفحه‌های ۵۳ و ۸۷ و ۱۱۷.

۹. تا امروزهم «فلسفهٔ ایرانی» هیچ «منظرهٔ جالب‌توجهی» را نشان نداده. البته رساله‌های سودمندی در شناساندن فلسفهٔ غرب ترجمه شده که درمیان آنها ترجمه‌های خوب و عالی هم وجود دارند. اما تحقیق علمی بکر و ترقی‌دادن دانش غیراز ترجمه‌کردن و کتاب عمومی نوشتن است. تا حدی‌که من آگاهم تنها ایرانی‌که تتبع درجهٔ اولی در فلسفه دارد فرهنگ ذبیح است. کتابی‌که در فلسفهٔ «هیوم» نوشته به‌عقیدهٔ اهل فن از معتبرترین تحقیقاتی است که به‌زبان انگلیسی در افکار آن حکیم انتشاریافته. انتظارش را نداریم که اهل فلسفه اندیشهٔ بدیعی به‌معرفت فلسفی عرضه داشته باشند. اما معلمین فلسفهٔ اسلامی ما هنوزهم یك کتاب خوب (به‌سبك تحقیقات انتقادی اروپایی) در تاریخ حکمت اسلامی ننوشته‌اند. و آنچه نوشته‌اند در معنی رونویسی گفته‌های مغربیان است بدون هیچ تصرف شخصی. این خود نشانهٔ کم‌مایگی و قلیج فکر فلسفی است. به علاوه هستند کسانی که به شارلاتانی شناخته گردیده‌اند.

در بر هم ریختن نظام فلسفی اهل مدرسه داشت ـ تحقیقات نیوتن در دگرگون ساختن اصول حکمت طبیعی کرد. به علاوه شناخت او از نظام مکانیکی ثابت طبیعت به این اندیشه نیرو داد که نظام اجتماع را نیز می‌توان مشمول همان قوانین مکانیکی دانست. در جهت دیگر اعتقاد به تاثیر احکام کیهانی و سحر و جادو و این‌گونه اوهام‌پرستی را باطل ساخت.

فلك‌السعاده معرف فکر علمی تحلیلی نویسنده است. رساله‌اش را بر پایهٔ تحقیقات نیوتن و با توجه به آرای دانشوران پیشین (خاصه بیرونی و فارابی) پرداخته. احکام نجومی را سر بسر بی‌معنی می‌داند، معتقد به اصالت عمل و اختیار آدمی است، و دشمن خرافات‌پرستی. می‌گوید: کواکب کیهانی خواه بنا بر هیئت غلط بطلمیوسی و خواه به اعتقاد «حرکت ارض بنا بر هیئت جدیدهٔ صحیحه» در هیچگونه حوادث زمین مؤثر نیستند. و اساساً اختلافی در طبع اجرام فی‌حد ذاته نیست. درواقع احکام منجمان «جز اقاویل کاذبین و اساطیر الاولین نیست... این احکام نجوم و اخبار رمال و جفار، کذب محض و محض کذب است.»

همهٔ آن اعتقادهای باطل «عوام کالانعام و خواص کالعوام» از عوارض سستی عقل‌است: «بیشتر از عوام و نسوان و سفها مایل و راغب به اخبار آتیه ازقول منجمین و سایرین هستند، زیرا که ضعف عقل بیشتر دارند. و طبقهٔ دیگر از خواص که چون گرفتار بلیه‌ای شوند یا از مناصب معزول گردند... از این اشخاص استخلاص خود را از آن بلیه و داهیه سؤال کنند و از خبر نیك تفأل زنند.» هر آینه برای دانشمندان پیشین ابزار تجربه‌ای که در این زمان دایر است، میسر بود هرگز از «مذهب حرکت ارض» عدول نمی‌کردند و به حرکت افلاك قائل نمی‌گشتند. امروزه در کروی بودن زمین و حرکت شبانه‌روزی آن تردید نیست مگر «بعضی از جهال ایران» را که اعتقاد دیگر است. همچنین حکیم دانا «نیوتن» که کتابش از لاتینی به سایر زبانها ترجمه گشته و در همهٔ علوم تحقیقات بدیع دارد ـ بطلان بسیاری از آرای قدما را ثابت کرده است. برخی می‌پنداشتند که دریا چون جانوران روح دارند، اما نیوتن مبرهن داشت که حرکات ماه و جزر و مد دریا از آثار قانون جاذبهٔ زمین است. و دیگران به امتحان دانسته‌اند که قوهٔ «ارکتری‌سیته» که مایهٔ تلگراف است از قوهٔ عمومی جاذبه باشد.

روزگاری که علوم جدید رواج نپذیرفته بودند مغرب زمینیان نیز

مانند «مردم آسیا در اعمال انسانی معتقد به تأثیر کواکب بودند.» اما به حقیقت انسان «در عالم مؤثر است نه آنکه از حالت فلان کوکب متأثر شود.» به همان مأخذ تمام فصول کتابهای نجوم که پیش از وقوع امری عظیم در عالم کون و فساد چون «انتقال دولتی یا ظهور ملتی... تغییری در اوضاع کواکب واقع شود» مهمل و بیهوده است. و پیدایش ستاره‌ای نه باعث «انقراض عالم و ظهور قیامت» خواهد گشت، و نه «کمیت دهر لنگ» می‌گردد.

اعتقاد به نیک اختری و بداختری را خاصه از نظر تأثیر زیان‌آورش در زندگی روزمرهٔ آدمی، سخت نکوهش می‌کند: همهٔ احکام نجوم وتعیین ساعات و اختیارات عمل که‌درحاشیهٔ تقویم‌ها می‌نویسند «مایهٔ اختلال در انتظامات کلیه» و موجب «وحشت عوام» و تزلزل امور زندگانی است. به مثل منجمی گوید: «امسال قحط وغلا خواهد شد. مردم از ساده‌لوحی به احتکار مشغول شده، همان سبب قحط است.» وهمان مردم را «از کار دین و دنیا» باز می‌دارد. بدتر از آن قضیهٔ تفال و تطیر است: مردم را «چون از ساده‌لوحی اعتمادی به خرافات است، تفال وتطیر برای خود زده، پیوسته نفس متوجه آن حالت، و خیال مترصد به وقوع آن حکم است.»

درفلسفهٔ عمل و اختیار آدمی سخن بلندی دارد: «مرا در این مرحله تعجب بیشتر از سایر مراحل است؛ که مگر خداوند عالم... این کواکب و آثار او را برای همین مملکت ایران خلق کرده؟ چه می‌بینیم‌سایر دول که از این خرافات دوری جسته در... جنگهای بزرگ وقتی اقدام می‌کنند که... انحس ایام و ساعات است به اعتقاد منجمین. و حال آنکه به‌قدر ذره‌ای نحوست بروز نکرده. فتح و ظفر بعد از تقدیر الهی بسته به نظم لشکر و کثرت عسکر است نه ملاحظهٔ سعداکبر ونحس اصغر.»

چون فلك‌السعاده را نوشت «جمعی از مردمان که در لباس اهل علم» بودند بر نویسنده ایراد گرفتند. شاهزاده از در استدلال درآمد، و بیهودگی اعتقادشان را ثابت گردانید. همان اول برای تأسیس خط تلگراف به آذربایجان رفت. «دیدم قصهٔ رد احکام نجوم من در هر شهری مشهور است.» در ۱۲۷۷ «حکم محکم به تمام ممالك محروسهٔ ایران صادر شد که منجمین خرافات قدیم را از حواشی تقاویم برداشته، حواس‌ناس را در اغتشاش و اضطراب نگذاشته.» این کار هم از اعتضادالسلطنه بود و در روزنامهٔ رسمی منتشر گردید. اما سالیان بعد تاریخ پرداز چاپلوسی نوشته: در رد «تأثیرات اجرام» فرمانی در ۱۲۷۷ «برعهدهٔ جمیع حکام

ممالك محروسه صادر گردید تا ارباب تقاویم را از نگارش خرافات قدیم قدغن کنند، و حواس عموم مردم را از تطرق و تفرق ایمن سازنـد.» و «مبدأ این اثرعمدهٔ روحانی خودسیرهٔ خاصهٔ» حضرت صاحبقرانی است[۱۰]. این تحریف تاریخی است؛ آن‌کار از اعتضادالسلطنه بود، و ذهن ایـن حضرت از اوهام خالی نبود.

جریان فکری دیگری که دید آدمی را نسبت به جهان هستی‌تغییر کلی داد، فلسفهٔ تحول تکاملی بود که با داروین مبنای علمی تحققی یافت. و در تفکر اجتماعی سدهٔ نوزدهم نیز تأثیری ژرف بخشید. کتاب «اصل انواع بنابر انتخاب طبیعی» در ۱۸۵۹ (۱۲۷۶) منتشر گشت. یازده سال بعد شمه‌ای از آن مقوله را میرزا تقی‌خان انصاری کاشانی طبیب و معلم دارالفنون به فارسی درآورد (۱۲۸۷). او مردی آگاه و روشن‌بین بـود، کتاب‌های سودمندی ترجمه و تألیف کرده است[۱۱]. نام این رسالـه را «جانورنامه» نهاد، اما موضوعش وسیع‌تر از جانور شناسی است[۱۲] از آن نام‌گزاری و آنچه در مقدمه‌اش نگاشته چنین برمی‌آید که نیت باطنی خود و موضوع اصلی کتاب را خواسته پوشیده بدارد. اما پوشیده نمانده. می‌گوید: همواره «در انتشار علوم و اشتهار فنون کوشش‌های بی‌پایان می‌نمود... که به دانش‌های رنگین مردمان را بهره‌مند کند.» اکنون برآن شده که «در جانوران کشور ایران نامه‌ای نگارد و از جنبندگان زهرناك مملکت پارسیان داستانی سراید.» البته برای خالی نبودن عریضه‌چیزهایی در پایان رساله راجع به خزندگان زهرناك سرهم کرده، ولی مـوضوع کتاب بحث منظمی است «در تبدل انواع». اینکه داروین آن همه غوغای کشیشان را برانگیخت که، چرا گفته پدرجد «اشرف مخلوقات» نسناس بوده ــ معلم دارالفنون خیلی دلیر بوده که به نـگارش آن کتاب همت گماشته است. گمان نداریم که او در پرداختن رسالهٔ خود به کتاب «اصل انواع» دسترسی داشته، بلکه مأخذش تألیف ساده‌تری دربارهٔ تحقیقات و آرای داروین بوده است. (البته «اصل انسان» اثر دیگر داروین اندکی بعد در ۱۸۷۱ منتشر گردید).

جانورنامه کتابی است ارزنده و دلکش. نویسنده گرایشی به

---

۱۰. اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص ۹۳.

۱۱. کتاب تربیت‌نامهٔ اطفال از لردبرلی را به‌فارسی درآورده، و دو رسالهٔ طبی از شلیمر ترجمه نموده، و کتابی‌هم در هیئت جدید نوشته است. (به‌مأخذ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، خانبابامشار).

۱۲. تقی‌بن هاشم انصاری کاشانی، جانورنامه، ذیحجهٔ ۱۲۸۷، خطی.

ساده‌نویسی آمیخته با فارسی سره دارد، گاه تعبیرهای خوب می‌آورد و بیانش دقیق است. وجههٔ نظرش مادی و علمی محض است. در قانون علیت و تحلیل مادی پدیدهٔ طبیعی سخنی نغز دارد:

«علوم طبیعیه برای آن طرز و رفتاری که مخصوص به آنهاست، عقل را مأنوس می‌کند به اینکه هر اثر و نشانی را بسته به یك سببی کند، و همیشه نتایج پیدا شده را به برهان کارهای تازه پیرو کارهای پیشین نماید. پس دانش علوم طبیعیه سبب می‌شود که هرگز اندیشه‌های دروغ آشکار نگردد ــ چه این علوم همیشه دلیل‌های مادیه در کنار اندیشه‌ها و پندارها گذراند.»

رشته‌های دانش طبیعی را شمرده، تعریف علمی هرکدام رابدست می‌دهد۱۳. می‌رسد به پیدایش حیات. قانون تحول تکاملی داروین را مبنی براینکه حیات از مبدأ واحدی آغاز گشته و تکامل یافته است ــ به یاسای «یگانگی بنیاد» تعبیر می‌کند. «نیرنگ هستی» همین است که حیات از «خرده» یا «ملکول» شروع شده، و «قوهٔ زندگی» آن را به «پیکرهای زنده» بالا برده است. این سیر طبیعت «در تبدل انواع» یا دگرگونی «گونه‌ها» می‌باشد.

از این کتاب که هر تحصیل‌کردهٔ امروزی با موضوعش آشنایی دارد، چند مطلب عمده را می‌آوریم: «یافتن و پیروی نظم‌های سرشتی (یعنی نظام خلقت) یکی از خدمت‌های بزرگی است که در داستان سرشتی برای ترتب آفریدگان زنده پیدا شده است. پیروی یاساهای سرشتی‌مایهٔ تغییر وضع این دانش شده، و سودهای شایسته در بتانیك و زئولژی آشکار نموده است، چه پیش از این هنگام دانش‌های گفته شده بسیار سست‌تر بودند.» دانشمندان در کار پیدا کردن «نردبان» یا «زنجیرتکمل بنیاد» خیلی جستجو نموده‌اند. و دریافته‌اند که زندگی جانوری از مرحلهٔ

۱۳. می‌نویسد: در زبان دانشمندان جهان آفرینش را «سه‌بخش بزرگ» است که «هریك به‌نام سلطنتی شناخته می‌شود.» (بی‌گمان لغت انگلیسی «Realm» را که در دانش طبیعی هم بکار برده می‌شود به‌لفظ «سلطنت» ترجمه کرده است. دراین مورد ترجمهٔ رسایی نیست). و آن سه بخش عبارت‌اند از: «سلطنت کانی» و «سلطنت رستنی» و «سلطنت جانوری» (به‌معنی Animal Realm). وهریك ازآنها نیز به‌چند رشته تقسیم می‌شوند. دانش رستنی‌ها را «بتانیك» یا «گیاه‌شناسی» گویند. زمین‌شناسی یا «زئولژی» علمی است که درآن شناخته می‌شود «طریقهٔ آفرینش پیکربرونی زمین... به‌دستیاری همین علم است که فصیل‌های هریك از این پرده‌ها شناخته می‌شوند.» کان‌شناسی یا «مینرالژی» می‌آموزاند «پیکرهای هستی‌دهندهٔ زمین[را] که برای پیشی‌ها و دربایستنی‌های زندگی بکار می‌رود.» و دانش جانوران را «زئولژی» یا «جانورشناسی» خوانند. آفرینش مردمان نیز داخل همین بخش است.

«اسفنجه یا مناد تا به گروه مردمان... درهم‌آمیختگی آنها پیوسته در فزونی است.» به عبارت دیگر هرچه جانوران در مرتبهٔ آفرینش «برتری یافته و به‌انسان نزدیکتر شوند» دیده می‌شود که پاره‌های کالبد آنها زیادتر، و چگونگی افزارها درهم آمیخته‌تر می‌گردد. همچنین «پایداری» بخش‌های جانوری دلیل بر «شایستگی هستی» آنهاست. یعنی «نشانهٔ مهتری یا برتری [و] اشرفیه» است ـ چنانکه «دگرگونی یا بهتر شدن» افزارهای کالبد مایهٔ «تکمیل» آنها گردیده است. «برخی از طبیعیون گمان کرده‌اند که تغییرهای پی‌در پی افزارها همیشه در یک خط پدیدار شده» است. اما این پندار سست است زیرا که «زنجیر و رشته‌های جانوری یکی نیست، بلکه چنان می‌نماید که جانوران را زنجیرهای بسیار باشد که گاهی متوازی با یکدیگر کشیده شده، و گاهی متباین و متخالف. و با اندازهٔ متفاوته نیز بالا می‌روند.» ولی گذشته از «همسازی عمومی» میان آنها، جهان جانوری از «نمونهٔ مخصوص برگزیدهٔ» جانوران بوجود آمده است. جدولی هم از «گونه‌ها یا انواع» جانوران ترسیم کرده که دارای همهٔ «شاخه‌ها و مرتبه‌های» جانوری می‌باشد. شاخهٔ «پستانیان» شامل اینها می‌گردد: «بالن، اسب، سگ، بوزینه، انسان.» وجه «جدایی مردمان از جانوران» در این است که جانور دوپا «هوشمند و با نفس مجرد و شایستهٔ تصرف در مجردات» است. از جهات دیگر همسان سایر جانوران است. در ضمن جانوران هم از جهتی «هوشمند»اند، ولی شایستگی تصرف در مجردات را ندارند.

همهٔ آن معانی نفی «منقولات» و آرای گذشتگان بود. نتیجه‌ای که از مجموع این گفتار می‌گیریم همین است که در اساس تفکر پیشینیان رخنه افتاد، تحول ذهنی تازه‌ای در جهت عقلی محض ظاهر گشت، به دانش تحققی اعتقاد پیدا شد دانشی که پایه‌اش بر تجربهٔ عینی بود، و رابطهٔ آدمی با جهان هستی در اصالت عمل و اختیار شناخته گردید. این وجههٔ نظر علمی با گذشت زمان‌گسترش پیداکرد. تأثیرش را در بخش‌های بعدی می‌شناسیم. اینجا کافی است به اشاره بگوییم وقتی که روزنامهٔ علمی می‌نویسد: تحقیقات جدید بطلان مغناطیس حیوانی را ثابت گردانیده و «دارالشورای علمی» پاریس رأی داده‌که آن‌نظریه «علمی نیست وحقیقتی ندارد» ـ روشنگر همان اعتقاد به دانش تجربی است. باز در تناسب منطق عقلی و اصالت عمل آدمی است که روزنامهٔ دیگری می‌آورد: «سابقاً هرگاه به‌قشون سانحه و حادثه‌ای روی می‌داد، او را بختی و اتفاقی

می‌دانستند. و می‌گفتند نصرت و نکبت تعلق به خوشبختی و بدبختی دارد. حال آن خیالات گذشت...و هیچ‌چیز را از برای بخت نباید گذاشت.» و «تمام ملل مجبورند بر اینکه بدانند آنچه در جنگ اتفاق می‌افتد» نتیجهٔ عمل و «عزم» آدمی است[۱۴].

در ضمن به دو معنی مهم توجه می‌دهیم. یکی آنکه آن دگرگونی ذهنی فقط در طبقهٔ اندیشمند پیدا شد، و هنوز به پیکر اجتماع سرایتی نداشت. دیگر طبقات، خاصه تودهٔ مردم همچنان تخته بند عقاید گذشته بودند[۱۵]. در مورد چیزهای تازه اگر به مثل تورنسل را در محیط قلیایی و در محیط اسیدی می‌دیدند، شعبده‌بازی می‌انگاشتند. و تلگراف یا «راه سیم و چرخ آتشی» را از «نفس اجنه» می‌شناختند. اما به مرحلهٔ بعد است که زمینهٔ بسط افکار کم‌کم فراهم آمد. از اینرو روزنامهٔ ایران (در ۱۲۸۸) نوشت: از آنجایی که بسیاری از مسائل علمیه برای بعضی از دانشمندان پوشیده بود و همواره بر عقاید سست متقدمین باقی بودند ــ لازم آمد برای تربیت ملت و استحضار اهل‌فضل از علوم شریفهٔ مجهولة‌القدر... در هریك از روزنامه‌ها چند فصل از مطالب علمیه بطبع خواهد رسید.»

نکتهٔ مهم دوم اینکه در آن طبقهٔ اقلیت هوشمند علاوه بر عنصر تحصیل کردهٔ جدید، از اهل حکمت نیز کسانی را می‌شناسیم که در زمرهٔ نواندیشان بودند. یکی گوید: «علم حقیقی» آن است که قواعدش مطلق باشد چون دانش ریاضی، چه قانون ریاضی «تخلف بردار نیست و تقلب در او راه ندارد.» اما «علم حکمت و کلامی» که مردم آنها را «فلسفه» پنداشته‌اند، «علم غیر حقیقی» بلکه «جهل محض و وهمیات صرف»اند. همچنین «ادلهٔ اثبات هیولا و ادلهٔ نفی هیولا... و ارباب انواع و انوار اسفهبدیه و مثل افلاطون... هیچیك از این مهملات داخل در علوم نیستند[۱۶].» آن عقیدهٔ میرزا اسدالله است، همان‌کسی‌که برشرح منظومهٔ

۱۴. نگاه کنید به‌بخش چهاردهم در قدرت نظامی.

۱۵. حتی نوشته‌اند: محمدشاه را به «کرامت و اخبار مغیبه» اعتقادی راسخ بود. و چنین اعتقادی را در حق وزیرش یا «مرشد و پیشوای خود» حاجی‌میرزا آقاسی آن آخوند ایروانی داشت. «همیشه می‌فرمودند: این دردپای مرا حاجی نمی‌خواهد خوب بشود از برای اینکه زحمت را در دنیا بکشم، و در آخرت بهشت بروم. اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد.» (صدرالتواریخ، خطی). پس از سی‌سال نیز که ناصرالدین‌شاه در کار سفر فرنگ استخاره کرد، و جوابش بد آمد نوشت: «حال که خدا مصلحت ندانسته، باید کلیةً از این صرافت افتاد.» (نگاه کنید به‌بخش دهم). آنها نشانه‌ای است از اعتقاد به‌محدودیت اختیار آدمی در کارهای روزمرهٔ زندگی.

۱۶. نمونهٔ میمونه در علم سیاست مدن، اسدالله‌بن محمدکاظم، خطی. از این رساله در بخش چهارم بیشتر بحث کرده‌ایم.

حاجی‌ملاهادی سبزواری حاشیه نوشت. او ازطبقه‌ای بود که وارث سنت حکمت عقلی بشمار می‌رفت، سنتی که در عالم خود با مایه بود. اکنون نمایندهٔ همان سنت در برخورد با دانش تحققی، علیه تعالیم اهل مدرسه طغیان می‌کند. و با معنی‌تر اینکه در فلسفهٔ سیاست نیز با همان نگرش علمی می‌نگرد. چنانکه خواهیم دید سیاست نیکو را آن می‌داند که پایه‌اش بر «قواعد علمیه» بنا نهاده شود.

رابطهٔ آن تحول ذهنی با تعقل مدنی موضوع گفتار بعدی ماست.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

۲ تحول اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

معیار اندیشه سنج ما در تحول فلسفهٔ اجتماعی این دوره گرایش به سیاست عقلی است. زمینهٔ این تحول را از مطالعهٔ چند رساله و مقالهٔ رسمی و غیر رسمی که در این دورهٔ کوتاه سه ساله (۷۸ـ۱۲۷۵) نوشته شده‌اند، بدست می‌دهیم. عبارتند از: «کتابچهٔ قواعد مجلس مصلحت‌خانه» یا دستورنامهٔ مشورتخانه با دستخط و فرمان ناصرالدینشاه؛ رسالهٔ «دفتر تنظیمات» به قلم ملکم‌خان؛ «شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران» از نویسنده‌ای گمنام؛ جزوه‌ای در افزایش ثروت؛ دو مقالهٔ بلند یکی در تأسیس شورای دولت، دیگری در ترقی صنعت و تجارت.

وجه‌مشترك این‌نوشته‌ها یکی جنبهٔ‌انتقادی است؛ خاصه نویسندهٔ گمنام انتقادهایی تند و تیز دارد. دیگر اینکه وجههٔ نظر جملگی (به‌درجات مختلف) اصلاح و ترقی است. همچنین نویسندگان آن مقاله‌ها مروج سیاست عقلی عرفی هستند، مگر یك مورد که نویسنده میان تفکر سنتی و مشرب عقلی در تردد است. و نکتهٔ بسیار با معنی اعلام «احکام عقل» است در نوشتهٔ رسمی. یکجا گوید: «به تجربه» می‌بینیم ترقی ملل «به واسطهٔ رواج و رونق عقل» تحقق پذیرفته، همچنانکه «تنزلات هریك از آنها به زوال عقلا و انقراض حکما و انقطاع رشتهٔ علوم» صورت گرفته است. پس در فن ادارهٔ مملکت باید «از جهالت و بی‌تدبیری گذشتگان» پرهیز جست.

مجموع آن آثار انتقادی دلالت بر تحول فکر در دستگاه دولت دارند. به حقیقت همان دگرگونی که در تفکر علمی رخ داد و آرای

«متقدمین» را متزلزل ساخت ــ در تعقل اجتماعی مشاهده می‌کنیم. جهت کلی آن بهبود اصول سیاست، وضع تنظیمات و «قواعد جدیدهٔ موضوعه» است ــ یعنی نفی آیین بی‌قانونی و خودکامگی فردی. جنبهٔ دیگرش حقوق انسانی است؛ مهمترین عناصر حقوق اجتماعی شناخته گردیده‌اند. تفکر ملی نیز جلوهٔ تازه‌ای دارد ــ لغات «وطن»، «وطن‌پرستی»، «ملتی» و «ملی» بیشتراز پیش بکار رفته‌اند. از نظرگاه تفکر اقتصادی، به‌فقر عمومی وتنزل زراعت و تجارت توجه پیدا کرده‌اند. و از اینکه بازار ایـران را کالای مصرفی بیگانه پر ساخته، انتقاد نموده‌اند. چارهٔ خرابی اقتصادی را در پیشرفت صنعت و فلاحت و تجارت، و گردآوردن سرمایهٔ داخلی و برپا کردن «کامپانی خانگی» تمیز داده‌اند.

اینك می‌پردازیم به سیر آن افکار. رسالهٔ دفتر تنظیمـات بـا ارزش‌ترین آثار سیاسی این دوره است و متضمن نخستین طرح قانون اساسی که به‌شاه عرضه گردید[1]. مقدمهٔ آن‌دفتر در انحطاط سیاسی ایران است: دولت ما بیمار و «ناخوش خطرناك» است و بـزرگان قوم بر اثـر «عدم لازمهٔ شعور بر خطر حالت دولت ملتفت نیستند. بعضی هم به‌واسطهٔ نقص دولتخواهی جرأت اظهار آن را ندارند. و غالباً در رفع امراض دولت غیر کافی، بل به‌غایت ناقابل‌اند.» نویسنده که از «عملجات این کشتـی طوفان‌زده» است، طرحی برای نجات دولت تقدیم می‌دارد. اگر بزرگان مملکت «به‌قدر ذره‌ای تعصب و غیرت ملی» دارند ــ بایستی بـه اصـلاح دستگاه دولت پردازند اما نگویند که «ایران نظم‌بردار نیست.» البتـه «انتظام دول همیشه موانع کلی داشته است.» گاه «جهل ملت» مـانـع پیشرفت شهریاران عاقل گشته، گاه غفلت پادشاهان «سد ترقی ملت» بوده است. به احوال مغرب زمین و انقلاب بزرگ فرانسه بـه تلـویح اشاره‌ای دارد: زمانی «به جهت تضییع تنظیمات جدیدهٔ فرانسه، مـدت بیست سال کل دول فرنگ بر فرانسه حمله آوردند. الآن هم در هریك‌از دول اروپ به جهت وضع هر قانون، صد نوع مانع ظهور مـی‌کند.» در ایران با وجود همهٔ «نعمات طبیعی» و فراهم بودن «اسباب ترقی» ــ دولت «منکوب دول اطراف است و گرفتار انواع ذلت.» به حقیقت اولیای مـا

---

۱. راجع به‌اصول عقاید ملکم‌خان در «فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت» بحث کـرده‌ایـم. اینجا از دفتـر تنظیمات بـه اجمال سخن مـی‌گوییم و چند نکتـه از مکالمهٔ «رفیق و وزیر» (که در شرح همان رساله است) می‌آوریم. مأخذ ما نسخهٔ دستنویس آن دو رساله از مجموعهٔ آثار ملکم است.

«باید چقدر تدبیر کرده باشند که چنین ملکی را به‌این چنین ذلت‌رسانیده باشند.»

نتیجه‌ای که از بحث انتقادی خود می‌گیرد، تغییر وضع حکمرانی است و به «راه ترقی» افتادن. تدبیرگر تنظیمات برای اصلاح سیاست اصول نظم غربی را پیشنهاد می‌کند، و نظرگاهش تفکیک کامل «اختیار وضع قانون» از «اختیار اجرای قانون» است. از اقسام حکومت بحث نموده: حکومت «مطلق غیرمنظم» که در آن دو اختیار مزبور باهم مخلوط گشته مانند دولت‌های آسیایی که به حقیقت در آنها «هیچ قاعده‌ای نباشد.» و همان منشأ پریشانی کارهاست. دوم حکومت «مطلق منظم» که اختیار قانونگزاری و اختیار اجرایی در دست پادشاه قرار گرفته اما از همدیگر کاملا متمایز است. سوم حکومت «معتدل» که «اختیار وضع قانون با ملت» است و اجرای آن با دولت.

در طرح قانون اساسی که پرداخته، ظاهراً نظام «مطلق» را عنوان ساخته اما «اجرای حکومت ایران بر قانون است». یعنی اختیار «وضع قانون بر عهدهٔ مجلس تنظیمات» است؛ و «ادارهٔ امور حکومت» به عهدهٔ مجلس وزیران. پس تا اینجا شکل دولت منتظم را پیشنهاد نموده. او که اندیشه‌گر جهت گرفته‌ای است و رساله‌اش را برای ناصرالدین‌شاه نگاشته، می‌کوشد آن مقام‌را از آلودگی مصون‌دارد: «اولین شرط ترقیات سلطنت این است که عمل سلطنت را از عمل دولت جدا کنند. و تا عمل سلطنت منظم نباشد، عمل دولت هیچ نظم نخواهد گرفت.» به حقیقت آن روح تنظیمات است. در ماهیت این نظم قانونی گوید: «قانون باید ارادهٔ شاهنشاهی و متضمن صلاح عامهٔ خلق باشد.» گرچه آگاهانه ارادهٔ ملت را نیاورده، مفهوم خیر عام را در فلسفهٔ قانونگزاری گنجانده ــ مفهومی که بدون تعریف دقیق تأویل‌بردار است. اما نویسندهٔ تنظیمات کار را حواله به تأویل نکرده، نفع هیأت اجتماع را ضمن طرح یك سلسله قوانین مشخص گردانیده است. مهمترین آنها «حقوق ملت» است که از منشور حقوق بشر و قانون اساسی فرانسه گرفته: همهٔ افراد در برابر قانون «حکم مساوی» دارند؛ هیچ شغل و منصبی «موروثی نیست»؛ از هیچکس «هیچ‌چیز نمی‌توان گرفت مگر به حکم قانون»؛ هیچکس را «نمی‌توان حبس کرد مگر به حکم قانون»؛ «دخول جبری در مسکن هیچ رعیت ایران جایز نخواهد بود مگر به حکم قانون»؛ «عقاید اهل ایران آزاد خواهد بود»؛ و «مالیات هر ساله به حکم قانون مخصوص گرفته خواهد شد.» آنجا

اصول حقوق طبیعی را آورده ــ اصولی که تازگی داشتند، و درعزت‌آدمی ارزش جاویدان دارند.

اصول قانون اساسی ماهیت حکومت را تغییر داده، خصوصیات و مظاهر خودکامگی را نفی کرده، پایهٔ سیاست را بر محدودیت قدرت بنیان گزارده است. همچنین مفهوم تفکیک قوا را در قانون مجلس تنظیمات و مجلس وزیران دقیقاً جاری ساخته، وزیران فقط در برابر آن مجلس مسئول هستند: «اولین تکلیف وزرا اجرای قانون است، خارج از قانون بهیچ‌کاری نباید اقدام بکنند.» وزیری که مرتکب «خلاف قانون» گردد «خائن دولتی» است. ولی «تحقیق و صدور حکم خیانت وزرا بر عهدهٔ مجلس تنظیمات» است.

در «اجتماع قوانین» یا تدوین قانون که مسأله‌ای بود بسیار باریك، پیشنهاد می‌کند: مجلس تنظیمات «کل احکام شرعی و دولتی که متعلق به امور مملکتداری است جمع خواهد کرد و به واسطهٔ شروط قانونیت جزو قوانین دولت خواهد ساخت.» به موجب این ضابطه اولا قواعد شرعی را که صرف دینی هستند از حوزهٔ قانون جدا نموده. ثانیاً شرط «قانونیت» یا نفاذ قانون احکام شرعی این است که به تصویب دستگاه قانونگزاری مملکت برسد. مفهوم سلطهٔ قانون عرفی عقلی همان است که سیاست و دیانت متمایز باشند. به علاوه به مأخذ همان ضابطه احکام عرفی دولتی را بهیچ‌وجه نافذ نمی‌شناسد، مگر اینکه آن احکام نیز (مانند قواعد شرعی) تدوین و یکنواخت گردند و به تصویب مجلس قانونگزار برسند.

از مهمترین قانون‌هایی که نوشته قانون دخل‌وخرج کشور است. لایحهٔ دخل و خرج را هرساله وزارت مالیه تنظیم می‌کند و با تصویب مجلس تنظیمات اعتبار قانونی خواهد یافت. معتقد به اصلاح کلی نظام مالیاتی است، و برقرار کردن «مالیات غیر مستقیم» را از تدابیر ضروری می‌داند. می‌نویسد: «رونق و گذراندن جمیع کارهای دولت بسته به اخراجات لوازم آن کار است؛ اگر کار مالیات منظم نگردد سایر امور هم گرفتار هرج ومرج خواهد بود.» قانون تشکیلات مملکتی و مدارس جدید و رفع فقر عمومی و فروش املاك خالصه به رعیت و تأسیس بانك ملی از مترقی‌ترین پیشنهادهای نویسنده است.

دفتر تنظیمات نقشهٔ اصلاحات همه جانبه‌ای را بر پایهٔ قوانین موضوعه بدست می‌دهد. شاه آن را خواند. گاه گرایشی به تنظیمات پیدا

www.tabarestan.info

کرد، گاه دو دل بود، و اهل دولت و دربار دو سه ماهی سرگرم گفت و شنود مطالب آن دفتر بودند. میل شاه و تردید او وسعی مخالفان دربرهم زدن آن پیشنهادها ــ در مکالمهٔ طنزآمیز «رفیق و وزیر» نمایان است:

رفیق: «می‌گفتید شاه عزم را جزم کرده است که این قوانین را مجری بدارد.» پاسخ وزیر اینکه: «شاه بسیار چیزها را عزم می‌کند، اما از عزم تا اجرا خیلی راه هست.» این معانی را هم از زبان وزیر بشنوید: «چیزی که مرا فی‌الجمله مشوش دارد، این اصرار شاه است که گاهی در تغییر اوضاع ظاهر می‌نماید. من نمی‌دانم این تنظیمات فرنگی را چطور ذهنی شاه کرده‌اند. هرگاه شاه را به حالت خود بگذاریم، یقین بدانید که تا یك ماه دیگر ما را مثل وزرای فرنگستان در میان قوانین محصور می‌سازد... چیزی که به داد ما رسیده این است که ما همه در دفع قوانین شریك هستیم، و خیال شاه را می‌توانیم به اندك تدبیر تغییر بدهیم. اول شاه هرچه می‌فرمایند، تصدیق می‌کنیم. بعد وقتی که پای اجرا به میان می‌آید، به هزار وسیله شاه را اینقدر خسته می‌کنیم که آخرالامر خودش از خیال خود متنفر می‌شود. سه‌ماه هست مشورت می‌کنیم که مجلس تنظیمات بسازیم؛ هرروز خیال شاه را به‌یك مضمون تازه مشغول‌می‌کنیم... هرگاه عزم شاه به قدر سرعت ادراك او بود کار مشکل می‌شد... اما یك حسن دارد که دربند خیالات خود نیست. خیالی که از آن بزرگتر نباشد، همین که یك شب گذشت، دیگر کهنه است.»

سخن وزیر رندی نویسنده و آگاهی‌او را از خوی ناصرالدین‌شاه، شیوهٔ زد و بند اهل دولت، و بی‌ثباتی شاه را در عقیده‌اش آشکار می‌سازد ــ بی‌ثباتی‌که پنجاه سال گریبانگیرش بود. از سخن وزیر مهمتر، درك «رفیق» است از نیروی طبیعی سیر تاریخ. رفیق پاسخ می‌دهد:

> «قطعاً و یقیناً و مسلماً، شاه مجبور خواهد شد که اوضاع دولت را تغییر بدهد. و اگر خود شاه هم به هزار قسم شما را مطمئن گرداند که این دستگاه را به همین‌طور نگاه خواهد داشت، شما باور نکنید. زیرا که... اگرهم فرضاً پادشاه منکر تنظیمات جدید باشد، باز بالقطع تنظیمات خارجه در ایران متداول خواهد شد... و از اوضاع اطراف هرچه بیشتر مطلع بشود، در اخذ تنظیمات دول خارجه حریصتر خواهد شد. لهذا مصلحت شاه نیست که به مقام مخالفت این روش طبیعی دولت برخیزند.»

جنبهٔ دیگر تفکر سیاسی این‌دوره را از مطالعهٔ «شرح عیوب وعلاج نواقص مملکتی ایران» بدست می‌دهیم که از جهتی عکس‌العمل دفتر تنظیمات است. آن رساله ناشناخته مانده، نویسنده‌اش هم گمنام است. همین اندازه در مقدمه گفته: چهارده سالی در دیار فرنگ گذرانده، چون به ایران بازگشته «کار مخصوصی در ادارات دولتی» به عهده دارد. رساله‌اش را در ۱۲۷۵ (یعنی اندکی پس‌از دفتر تنظیمات) نگاشته، و در ۱۲۸۲ مطالبی بر آن افزوده است یا باحتمال شخص دیگری به آن اضافه کرده[۲]. رساله‌اش را به وسیلهٔ میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه (از مخالفان جدی ملکم) حضور شاه تقدیم داشته، تمنا دارد: خاطرشهریار را «از اندیشهٔ دشمنان دین مبین اسلام آگاه نمایید، و راه ترقی را بر مملکت و ابنای وطن مسدود نفرمایند.» شاه رساله را خوانده است[۳].

نویسنده عواطف وطن‌پرستی دارد، مؤمن مسلمان است، خود را ترقیخواه و قانون‌طلب می‌شمارد، با اوضاع مغرب ناآشنا نیست اما دانش او سطحی است. از ملکم و دفتر تنظیمات سخت بدش می‌آید، ولی‌نتوانسته خودرا از تأثیر افکار او آزاد گرداند. برعکس از دفتر تنظیمات بهره‌گرفته، و در بیان عقاید خود اصطلاحات خاص ملکمی را بکار برده است. دانایی اندیشه‌گر تنظیمات را ندارد، اما در انتقاد سیاسی از او دلیرتر است؛ به حقیقت تندترین انتقاد را بر حکمرانی قاجار نوشته. مطالب رساله بهیچ‌وجه یکدست نیست. چنانکه باز خواهیم نمود ناهمسانی عقاید آن به حدی می‌رسد که به گمان ما در پرداختن متن موجود، دو نفر دست داشته‌اند[۴]. برای ما نکتهٔ با معنی این است که اندیشهٔ اصلاح به عنوان ضرورت تاریخی، در هیأت دولت پدید آمده بود؛ نغمهٔ انتقاد از همانجا برخاست. به هر حال این حقیقت شگفتی است که آن دستگاه تاب شنیدن این‌همه انتقاد، بلکه نکوهش را داشت.

---

۲. دلیل ما در اینکه رساله را به‌تاریخ ۱۲۷۵ نوشته این است: در اشارهٔ به‌دورهٔ ناصرالدین‌شاه یکجا گوید: «امروز که یازده سال از سلطنت سنیه‌اش گذشته...» اما جای دیگر هجدهمین سال سلطنت او تصریح دارد. معلوم است که مطالبی رابعدبه‌رساله افزوده. نویسنده به‌احکام کیهانی وپیشگویی منجمان‌هم اعتقاد دارد. راجع‌به‌مدت سلطنت شاه می‌آورد: «منجمین صناعت احکام از روی تشخیص درست حضرتش را سلطنت چهل و هشت‌ساله اثبات می‌کنند.»

۳. نسخه‌ای که بدست ما رسیده در کتابخانهٔ اندرون بوده، سپس به کتابخانهٔ سلطنتی انتقال یافته، بعدها به کتابخانهٔ ملی ایران فرستاده شده است. هرچه نقل می‌کنیم از همان نسخهٔ اصلی است.

۴. هیچ بعید نمی‌دانیم که خود میرزاسعیدخان مطالبی را برمتن اصلی رساله افزوده باشد.

آغاز رساله در بدگویی از تدبیرگر تنظیمات است:

این روزها شنیده شد که پادشاه «به تحریك طفلك نادان که چند روزی در خیابانهای لندن قدم زده، به شعبده‌بازی زبانی یاد گرفته به‌ایران آمده، اغلب از رجال دولت‌را به شعبدهٔ زبان فریب داده، محرك خاطر مبارك شهریار تاجدار گشته، می‌خواهند قوانین ملل فرنگستان را در مملکت اسلامیهٔ ایران جاری نمایند.» باز می‌خوانیم: «یکی از طبیعت‌ستایان خردمند نمایان... شرحی برای ارشاد پادشاه ایران نگاشته و صفحات آن را به افسانه و افسون انباشته، به گمان خود به شهریار اسلام قانون مملکتداری... یاد داده. شگفت آنکه این افسانه‌ها بر دل پادشاه اثر کرده... و سخن هرزه درایان الهام غیبی و تأیید ربانی خواهد شد.» جای دیگر می‌گوید: « ترسا بچهٔ باده فروشی» شاهنشاه را «به فکر اجرای قواعد فرنگیان» انداخته. کار ایران کهن بجایی رسیده که «پسرکی طبع پرست، به صورت یگانه و به سیرت بیگانه... به خیال تغییر اوضاع سلطنت اسلام افتاده، با چند از رجال سادهٔ هم‌مشرب باده، با هم ساخته پادشاه را به قانون فرنگیان» واداشته است. در پایان رساله نیز از نکوهش ملکم دست‌بردار نیست: در محفل انسی ذکری از «کتابچه‌ای شد که از عالم غیب دری به روی شاه گشوده، و آن حضرت همی خواهند که در ترویج مضامین آن بکوشند.» یکی از آن میان گفت: نویسندهٔ آن‌دفتر «جوانی است مالیخولیائی، عمویی دارد سودایی... مبتلای تمنای ملك‌گشایی و سلطنت‌آرایی. و چند سال است که به اقتضای مزاج شوریده و غوغایی به خانه‌های اعیان دولت تردد می‌کند، و به اعتبار ترسایی همه‌جا راه می‌رود، و سخن از تسخیر هندوچین بلکه دم از تمام اقطاع چهارگانهٔ زمین می‌زند.» دیگری گفت: صاحب کتابچه «جوانی است معقول، و گمان ندارم به سودا این کار را کرده باشد. ولی می‌ترسم که به تحریك یك دولتی به این‌کار اقدام کرده.» سومی چنین آورد: «آن جوان زیاد معقول است، ولکن سرش از خیال خالی نیست ـ بلکه چون ملت مسیح را در غایت اعتبار داند، چنان گمان می‌کند که می‌تواند رایی بکار برد که زمام حل و عقدی بدست آورد. آن وقت به پشتی فرنگیان فکری برای ارامنه بکند که جمیع شعبه‌های ملت مسیح دولتی مستقل دارند مگر ارامنه... می‌ترسم حیلهٔ این مرد بگیرد و فتنه در مملکت حادث شود.» حتی سخن از این رفت که: «هنوز جای شبهه است که نگارندهٔ کتاب بر ایشان [= پادشاه] معلوم است یا نه؟»

آنچه نقل کردیم انتقاد بر دفتر تنظیمات نیست؛ ناسزاگویی سنتی است آمیخته با رشك و بهتان. اما از آن دشنام چند مطلب دستگیر می‌شود: دفتر تنظیمات در میان اهل دیوان شناخته گردیده و حتی مورد گفت و شنود محفل انس بود؛ برخی از امنای دولت با ملکم یار و دمساز گشته بودند؛ در دل برخی دیگر هراس افکنده که قصد دارد قانون فرنگان را در سرزمین اسلام جاری گرداند؛ به‌علاوه در ذهن ناصرالدین شاه تأثیر بخشیده بود.

می‌رسیم به موضوع اصلی رساله: نویسنده به واماندگی ایران و سایر جامعه‌های اسلامی برخورده و به خطر استیلای مغرب بیناست. تفکر ملی او گاه رنگ ناسیونالیسم اسلامی دارد: «روزگاری «دولت‌های قوی در حمایت اسلام چون کوه‌های آهنین بودند.» امروز، ارکان ملت احمدی را انحطاط فرا گرفته، هر روز از وسعت خاك اسلام می‌کاهد و «بر شوکت و سلطنت یهودیان می‌افزاید.» به حقیقت «از سلاطین نامدار در رأی هشیار، و علمای بزرگ مقتدا، و حکمای بزرگوار، و امرای غیرتمند وطن‌دوست، احدی در مملکت ایران در عهد این سلطنت بجا نمانده... دولت بیمار وسلطنت زارونزار است.» حال اگر «آن مورخ چاپلوس کذاب کاشی[۵]... ذکر جهانگیری سلاطین جلیلهٔ قاجاریه و تفصیل کشف کرامات میرزا آقاخان نوری را بیان می‌کند» حرفش مفت است. نسبت به گذشته حسرت زده است: پیشتر «سلطنت عجم بر تمام سلطنت‌های دول و عمال روی زمین برتری داشته»، تاجداران ما در آیین کشورداری «اختراعات عقلیه» داشتند. حتی شاه عباس دوم «مجلس کنگاش» بر پا ساخت، ومملکت ترقی یافت. اما ندانسته که آن اختراعات عقلیه وآن مجلس کنگاش بدرد روزگار ما نمی‌خورد. درتجاوز مغرب‌زمینیان می‌آورد: «نمی‌دانم ملت حنیف مرتضوی چگونه برخودشان هموار می‌کنند که دشمنان ما بدین گونه قوت پذیرند، و مملکتهای بزرگ از بلاد اسلام را متصرف شوند... و ما همچنان در خواب غفلت باشیم!» باید بشناسیم که «به هرجایی که از بلاد اسلام پای فرقهٔ فرنگ بیفتاد، بیخ و بن کندند.» و نیز هشیار باشیم «اکنون چندین دولت بزرگ که اطراف ما را فراگرفته‌اند، دندان طمع در ولایات ما تیز کرده‌اند.»

آرزو دارد: بزرگان دین و دولت و جوانمردان و افراد ملت «به غیرت اسلامی و حمیت ایمانی و عهد موثق» راه اتحاد گیرند، «یکدل

۵. اشاره به محمدتقی‌خان لسان‌الملك سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ است.

و یك‌تنه و متفق‌الحرکه» به ترقی ایران برخیزند. «مرا از این همه تطویل سخن ــ غرض جز حب وطن در دل نباشد. و اکثر مردم حب بدن را حب وطن نام می‌نهند از آنکه سلامت خود را به عالمی نفروشند. ولی کسانی که حب وطن در دلشان ریشه دوانده، می‌خواهند خود و فرزند و زن را هزار بار فدای وطن کنند.» مگر به کوشش آنان وطنشان معمورترین بلاد گردد و ملتشان به سعادت برسد. «خودم را زنده می‌خواهم تا وطنم را بدین‌گونه ببینم.»

اما در انتقاد دولت وقت: در ملك ما « دزدی و خوردن مال دولت و ملت علی‌الرئوس به اجازهٔ سلطنت است و این فقره اسباب افتخار سارقین دولت است.» حکام به هر ولایت پا نهند آنجا را با مملکت دشمن به یك شمار گیرند، به‌جای مالیات اموال مردم را بغارت برند... اموال ملت را حکام و پیشکاران می‌برند، جیره و مواجب نوکر را صاحب‌منصبان و لشکرنویسان می‌خورند، و جان مردم از حرامیان و راهزنان و دزدان و سیاست حکام و فساد لوطیان و افساد اطبا و جراحان پیوسته درمعرض هلاکت است.» چگونه می‌شود که در کشور بیست کروری ایران در دوران «دودمان جلیلهٔ قاجاریه» مالیات آن زیاده از ده کرور تومان نباشد. و از آن مبلغ پنج کرورش «مصارف تعیش شاه باشد و پنج‌کرور دیگر در میان سارقین و خوانین دولت تقسیم بشود؟» و حال آنکه این ده کرور را می‌توان بر قانون عدالت فقط از گیلان و مازندرانوصول کرد. گویا تاهزار سال دیگر مالیات ایران به همان میزان خواهد ماند ــ یعنی «در این مملکت ترقی و تنزل معدوم است.» مالیات دورهٔ شاه سلطان حسین صفوی هشتاد و پنج کرور تومان بود، به روزگار نادرشاه به یکصد و هشتاد کرور رسید. همین «ایران ویران» را می‌توان ترقی داد که مالیاتش به هشتاد کرور برسد. اما «هزار دریغ که عمر دولت از روی هوای نفس جاهلانه به بطالت و کسالت می‌گذرد... یك مشت میرزای بدگهر از خدا بی‌خبر، خائن دولت و ملت با هم اتفاق کرده، ریشهٔ دولت و ترقیات ملت و فواید مملکت را مثل موریانه رویهم ریخته، می‌خورند... تا این جانورها در خرمن سلطنت افتاده‌اند» ملت پراکنده و بیجان خواهد ماند. قوام‌الملك شیرازی، مستشار خراسانی، یا فلان‌الدولهٔ آذربایجانی هرکدام به‌تفاوت یك کرور آب و ملك دارند. می‌خواهم بدانم کدام ممیز به ممیزی آن ولایات رفته، جمع‌بندی مالیات ایران را سنجیده است؟ «تمام ولایات در تیول ابدی این اشخاص‌اند.» تا این «بدعت ناهنجار» که بنیاد دولت و ملت را

می‌خورد، و این «طاعون دولتی» که ریشه در این سرزمین انداخته، از بن کنده نشود، این مملکت روی آبادی نخواهد دید. بالاخره خطاب به شاه گوید: «کی باشد با این همه ستم مملکت آباد کنی و یا طرح نو بنیاد کنی؟»

زبان انتقادش باز بلند است: «عالم نفسانی و عشرت و کامرانی دو روزهٔ دنیا، اعلیحضرت پادشاهی را از تنظیمات مملکتداری بازداشته.» و همین داستان شکار جاجرود گردش چرخ دولت را از کار انداخته است. همهٔ دستگاه لشکری و کشوری حتی وزارت امور خارجه که هیچ ربطی به شکار شاه ندارد «در خورجین آبداری صدراعظم» دولت علیه به جاجرود تشریف می‌برد. و در دیوانخانه جز چند قراول که لباس خود را کنده، در آفتاب نشسته مشغول پینه‌دوزی هستند، دیاری پیدا نمی‌شود. آخر در کدام‌یك از کشورهای فرنگستان دیده شده که چون پادشاه به شکار یا گردش برود، صدراعظم ملتزم رکاب باشد؟ «این عادت تازه و حیرت بی‌اندازه در عهد سلطنت بندگان همایونی پیدا شده است.» صدراعظم که میرشکار یا رئیس آبدارخانه و یا پیشکار عمله‌های درباری نیست؛ مسئول ادارهٔ مملکت است. در دولتهای بزرگ جز روز یکشنبه «محال است تمام کارخانجات انسانی وشعبات ادارات سلطانی یك‌ساعت تعطیل بشود.» این رسم جدید ایران را حتی «در مملکت حبش و کاکا سیاه‌های وحشی» نشنیده‌ایم.

از دیگر اسباب بی‌نظمی ایران جمعیت زیاد شاهزادگان است. در واقع «این بنای بی‌بنیاد که اساس سلطنت را برهم خواهد زد، ازخاقان خلدآشیان است.» در مدت یکهزار و سیصد سالی که عثمانیان پا به دایرهٔ اسلام نهاده‌اند تا امروز، شمار شاهزادگان ترك معدوداند. اما از روزگار خاقان مغفور تاکنون عدهٔ اولاد شاه را نمی‌توان به دقت به حساب آورد. «هرکجا پابگذاری خالی از وجود زاده‌های خاقان جنت مکان نخواهید دید.» باز خطاب‌به شاه‌گوید: «خال‌اکرمت خانهٔ اصفهانیان را خراب کند، برفقیر و غنی نبخشاید، و از نفیر و قطمیر نگذرد، دود از دل آنهابرآورد، و فریاد ضعفا و عجایز را برآسمانها رساند.» به‌علاوه «در مقابل این طایفهٔ جلیله که منسوب سلطنت عالیه هستند ــ طایفهٔ دیگر که‌آبروی‌دین مبین اسلامیه را برده... سلسلهٔ سادات هستند.» شمار آنان به دوسه کرور خانوار می‌رسد. «داخل قطار سیدهای مصنوعی ــ سقا، گدا، دوره‌گرد به‌جهت تکدی پارچهٔ سبزی برسر و کمر بسته... اولادهای این

کذاب تعدادشان همه روزه بیشتر می‌شود.» بر آن «دوطایفهٔ شاهزادگان و سادات عظام» باید خوانین اهل قاجار را هم افزود. این سه قبیلهٔ «گدای مملکت» هرروز زاد و ولد می‌کنند. «البته واضح و آشکار است کـه... مخارج عیال و اطفال زیاد آنها از کجاست.»

از روحانیان بگوییم: «پیشوایان ملت ما که هر یکی در مقام خود امیرالامرای ملت هستند ــ کسب و تجارت آنها، فلاحت آنها خوردن خون و گوشت یك‌مشت رعیت بی‌صاحب بی‌پشت و پناه می‌بـاشند.» جناب مجدت‌الاسلام «نایب مناب پیغمبر اکرم» کالسکهٔ چند اسبه سوار می‌شود، عمارتهای رفیع و زنان متعدد دارد، هرکدام از آقازادگانش «به فراخور متاع دکانداری پنج‌نفر عیارطرار به‌اسم محرری» دارد. خرج آن دستگاه محترم را «از مال بیچاره مسلمانان به واسطهٔ احکامات باطل و دست تصرفات در اموال صغیر و کبیر، وظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر می‌نمایند تا به کام دل در مسند رسالت ریاست کنند.» هیچ‌کس نیست بپرسد: «بیت‌المال مسلمین تا کی به هرزه در میانهٔ ملت تلف شود و گاوان و خران را علف گردد، سال به سال این همهٔ اموال به تبذیر هدر شود، و مظلمهٔ آن در گردن دهنده و برنده و خـورنده بمـاند؟» البته نویسنده را با اساس دیانت سر ستیز نیست، جهت حملهٔ او فساد دستگاه روحانیت است. حتی می‌نویسد: «همه‌کس می‌داند استیلای فرنگ بر هند از سوء اعمال علمای آن دیار برخاست.» ولی حقیقت این است که‌چیرگی انگلیس بر هندوستان داستان دیگری دارد.

ضمن انتقاد نامهٔ برهیات حاکم ایران ــ تنها امیرکبیر را می‌ستاید، ستایشی که نشانهٔ تأثیر شخصیت اوست: «از بدبختی دولت و ملت ــ روزگار با میرزا تقی‌خان موافقت نکرد که ده سال به اختیار صدارت‌کند... اگر میرزا تقی‌خان که تا به حال هجده سال از سلطنت اعلیحضرت‌شهریار تاجدار می‌گذرد، زنده بودی ــ ممالك افغانستان، ازبك، ترکستان و بغداد و داغستان درجزء بلوکات ایران‌بود، اعلیحضرت همایونی سکهٔ شاهنشاهی آسیا را به‌نام مبارك زده بود...» در «کتابچهٔ خیالات اتابکی» دخل و خرج کشور را به چهل‌کرور تومان، و شمار لشکر ایران را به یکصد و هفتاد هزار تعیین کرده بود[۶]. «هزار افسوس، صدهزار دریغ، از بدبختی دولت

۶. این مطلب تاریخی را نیز آورده: کتابچهٔ خیالات اتابکی درکاشان بدست یکی از افراد خانوادهٔ غفاری افتاد. «آن شخص بی‌انصاف چاپلوس» کتابچه را به‌طهران آورد و به‌میرزاآقاخان‌نوری داد. در ازای آن سیصد تومان مواجب و پانصد تومان انعام گرفت.

و بیچارگی ملت. خداوند... به جهت معالجهٔ این مملکت بیمار طبیب حاذق و حکیمی هوشیار، فاضل و بزرگوار، همه تن مغز وخرد بود، برانگیخته بود. به هوسات جاهلانه و به خواهشهای زمانه خونش ریخته شد. وخون بی‌گناه والله مکافات دارد. همهٔ غرض از ریختن خون آن مظلوم وطن‌پرست آن بود که بگویند این پادشاه عادت ملوك قاجار را نگاه داشت، چون پدر و جدش وزیر اول را بکشت. و هیچ اندیشه نکرد که این مرد وطن‌پرست کافی به هزار سال پروردگار به اهالی مملکتی و اقلیتی نمی‌دهد؛ غیر از دولتخواهی و فتا در اصلاح امور پادشاه چه جریمه و جنایت دارد؟ اگر خداوند خیر بر ایران خواسته بود، مثل این وزیر فرشته خصال از میان نمی‌رفت. اگر میلیونها [تومان] در سالهای متمادی صرف بر بیست‌هزار نفر کنند، به خدا قسم است قرنها بگذرد، ایران مثلش پیدا نکنند. هزار افسوس روشنایی آفتاب ایران خاموش گردید.» جای دیگر در سرزنش شاه بی‌پروا گوید: کشتن امیر «از روی هوی وهوس جاهلانهٔ پادشاه‌جوان بود.» نکته‌سنجی تاریخی مهمی نیز دارد: «همه‌کس می‌داند [امیر] بـر استقلال سلطنت صدسال افزود؛ آرایش مملکت و آسایش سلطنت‌اکنون فی‌الجمله اگر هست، از تدبیرات و مردانگی آن مرد خردمند است.»

در جهت عکس آن میرزا آقاخان نوری را به باد لعنت می‌گیرد: چون امیر برافتاد ــ «زمام مهام دولت و ملت را به دست مشعبدی دادند که نه از شرع شریف شرمی، و نه از مردان مرد آزرمی داشت. ریشهٔ حرص در اعماق زمین ایران برویاند.» و «تمام حواس خمسهٔ آن پیرگرگ» صرف آن می‌گردید که ثروت ملت را به فریب و فسون فراهم آورد، وکار مملکت را به‌دست اولاد و اعقاب دودمان پست نوریها بسپرد. با صدارت او «زوال مملکت پدیدار گشت». و اگر در علت زبونی کاردولت «از خلق ایران استشعار می‌شد، از نتایج کردارهای زشت میرزا آقاخان بـود.» سرانجام پادشاه باعزل وی «ازصدارت و خیانت... جان‌مملکت ایران را از حیله و بیلهٔ»او رهایی بخشید و «محبت حضرتش را در دل ایرانیان افزون ساخت.»

«آنچه تا اینجا عرض کردم از بابت بیماری و ناتوانی مملکت‌بود که همه‌کس می‌تواند معایب سلطنت و خرابی مملکت را بنماید. حالا می‌خواهم به حکم حکمای حاذق و علمای ناطق پولتیك درمعالجهٔ بیماری مملکت نسخهٔ مداوایی نویسم.»

اما دارویی که ساخته معجون غریبی است. گاه خواهان حکمت

غیبی است، گاه مروج قانون فرنگی و دستور عقلی، و گاه از نظامات‌عالم عرش و فلك!افلاك سخن‌رانده که به پریشان‌گویی مرد مالیخولیایی ماند. شاخ وبرگ نوشته‌اش را می‌زنیم وزبدهٔ آن را می‌آوریم: در جهت سنت ــ پرستی گوید: «ما مسلمانان کتاب مقدس در دست داریم که جبرئیل امین از نزد یزدان به جهت ملت اسلام آورده.» اگر «قوانین مقدس و احکامات شریعت» را درست اجرا می‌کردند، کار مسلمانان زار نمی‌گردید و به‌خیال نمی افتادند «قوانین نصارا را در ملت اسلام به زور و جبر جاری سازند.» و حال آنکه احکام شریعت «خیلی صاف وسهلش ازقوانین عیسوی است.» فرنگیان اصول اسلام را «قوانین خودشان قرار داده و به موجب آن احکامات... مملکت خودشان را از ظلم و تعدی پاك، و جادهٔ ملوث وپرخس و خاشاك عیسویان را به آب و جاروی محمدیان گلستان کرده‌اند.»

آن سخنان مبنای تاریخی ندارد. سرچشمهٔ قوانین «فـرنگیان» فلسفهٔ سیاسی یونان و روم است که ریشهٔ عقلی و طبیعی داشت، و حتی تفکر سیاسی دوران مسیحیت و حکومت کلیسا را تحت تأثیر قرار داد. دیگر اینکه اگر مسلمانان مؤمن هم می‌ماندند، باز حالا مجبور می‌گشتند به اصول سیاست مغرب بگرایند از آنکه مدنیت غربی حاکم بود و سیاست اروپایی ارزش برتر داشت.

ناهمتایی آرای نویسنده یکی دوتا نیست. یکجا می‌آورد: با این تدبیر که «پادشاه اسلام به خیال قوانین فرنگیان افتاده ــ آن طریقه و روش اجدادی را هم از دست داده، نه کامیاب از قوانین تازه خواهد [شد] و نه خرسند از بطلان ترتیبات سابقه.» باز گوید: «هیهات که به ایـن تدبیرات جاهلانه و هوی و هوس کودکانه بخواهیم مملکت آباد، رعیت از ظلم آسوده، و دولت در میان دولتهای فرنگ نیکبخت و نیکنام شود.» اما جای دیگر در نسخ رأی خود دارد: قانونگزاران ما مطلقاً نباید به«اختراعات عقلی» خودشان متوسل گردند، تنها باید «خلاصهٔ احکامات و امتحانات قوانین فرنگ» را مأخذ قرار دهند[۷].

۷. نکته‌ای‌هم از محمد اخباری آورده که درخور نقل است: در «آیینهٔ عباسی» کـه به‌نـام عباس‌میرزای ولیعهد نوشته، گوید: چون نظم و ترتیب حکومت انگلیس «برتطبیق ظاهر به‌باطن» قرارگرفت دولتی «غالب و قاهر» شد. نویسندهٔ ما به‌استناد آن می‌افزاید: «اکنون باید تأمل نمود که چون کفره اساس دولت خود را برتطبیق ظاهر به‌باطن نهاده، بدین‌پایه قوت گرفته‌اند. پس پادشاه اسلام و پرورندهٔ ملت جعفری اجزای دولت خود را به‌قرارتناسب حقیقی قرار دهد... و قانون قویم نهد. به‌موجب آنکه این ملت بزرگوار بهیچ‌گاه خوار و ذلیل و ساقط از درجهٔ اعتبار نشده‌اند، بلکه با وصف ←

در آن جهت معتقد به قانون اساسی است. و برپا کردن دوبنیاد سیاسی را لازم شمرده: یکی «مجلس کنگاش» یا «دارالشورای ملی»، و دیگر «شورای دولتی» یا هیأت وزیران. در مقام مجلس کنگاش می‌نویسد: «عزت و استقلال مخصوص این مجلس است.» این مجلس «روح سلطنت را می‌پروراند... روح دولت و ملت را زنده نگه می‌دارد... اوامر پادشاهی را نقطه به‌نقطه در ادارات دولتی مجری می‌نماید... دشمنان مملکت را از استیلای مملکت هزار فرسنگ دور می‌دارد... هرکس [در آن‌معانی] شك بیاورد کافر گردد.» پیشنهاد خاصی دارد که مجلس مزبور مرکب از پانزده نفر «وکلای ملت» و پانزده نفر «وکلای دولت» باشد. و شمار وکلای ملت رفته رفته تا شصت نفر افزون گردد. مسئولیتی که برای مجلس‌شورا قائل گشته همین اندازه است: «در فواید دولت و ملت مذاکره خواهد کرد.» در واقع برای مجلس ملتی حق قانونگزاری نمی‌شناسد، بلکه جنبهٔ مشورتی دارد. این معنی در توضیحی که داده نمایان است: هریك از ایالات دوازده‌گانهٔ کشور پنج‌تن از خردمندان را «به وکالت اختیارکرده» به پایتخت می‌فرستند که «در وقایع اتفاقیهٔ مملکتی، مصلحت رعیت وملت را تقریر کنند، و ارکان دولت هم مراعات جانب آنها را لازم دانند، و ملتمسات ایشان را در مصالح امور بجای آورند، مگر جایی عیبی ونقیصه‌ای در آن مظنون شود که آن وقت به جواب شایسته ایشان را ساکت کنند. و اگر آنها در جواب حجت دیگر گویند، باز در حال آن اندیشه کنند. وجملهٔ سخن آنکه طایفهٔ [وکلای ملت] را زیاد معتبر دانند، و در حوادث اتفاقیه ایشان را داخل شوراهای معظم کنند که واسطهٔ میان دولت و ملت‌اند.» چون اهالی از میان خود یکی را «به‌رضا برای وکالت اختیار کند، او را به همه حال نیکخواه پندارند.» وکلای ملت مختارند که «هر نقیصه‌ای در کار دیدند، یا ظلامه از حکام نسبت به رعایا شنیدند ــ آن را در روزنامه‌شرح دهند و عیب و نقیصهٔ آن‌را با برهان معقول بازنمایند تا اعیان دولت را از جزئیات و کلیات داخله اطلاع باشد، و هرآنچه تدارك آن لازم باشد تدارك کنند.» خلاصه آنکه: حقایق امور را «در روزنامه‌های دولتی ثبت

→

زبونی عزیزند و با حالت بی‌تربیتی خداوندان ادراك و تمیزند، و چون مطابق قانون عدلی تربیت شوند، به‌اندك‌روزی صاحب مقام و رتبت شوند... که هرعدد محفوظ که برنظم طبیعی و یا حقیقی منظوم شود اثر بزرگ... بخشد.» قسمتی از آن مطالب ادعای‌صرف است. ولی این نکته درست است که هرگاه همت مستمری در تربیت ملت بخرج می‌دادند ــ اخلاق سیاسی و کردار اجتماعی مردم اصلاح می‌گردید.

کردن فرمایند که آن را در تقویم و رفع مفاسد نتیجهٔ بزرگ باشد.»

گرچه اختیار قانونگزاری را برای مجلس کنگاش نشناخته، تاکید به اینکه حق بحث و انتقاد را دارد حایز اهـمیت است. صلاحیت وضع قانون و قدرت اجرایی را به عهدهٔ «شورای دولتی» نهاده که از وزیران تشکیل می‌یافت. کاستی عمدهٔ طرح نویسنده همان تمرکز دو قدرت‌متمایز و مختلف در دستگاه واحد است. از مسئولیت مشترك وزیران چیزی نمی‌گوید. اما به «اجتماع آرای وزراء» و اینکه باید «ارادهٔ دولت را جـاری نمایند»، اشاره‌ای نموده. سفارش می‌کند همهٔ وزیران از میان تحصیل‌کردگان فرنگ و نوکران دولت که در اروپا به مأموریت سیاسی رفته و تجربه آموخته‌اند، برگزیده شوند. «این نوکران عالم تربیت شده که‌هر یکی یك کرور مرسوم و مواجب دولت را در کمال آسایش خورده‌اند بسم‌الله، هنر خود را بنمایند.» به کار نوشتن «قوانین جدید» پردازند. اما هیچکدام «از روی هوی و هوس و اختراعات عقلی خودشان نباید اظهار رأی نمایند. تماماً از روی خلاصهٔ احکامات و امتحانات قوانین فرنگ‌باید کتابچهٔ [قانون] نوشته، از برای دانستن تکالیف عامه چاپ کنند.»

اگر آن دستور پذیرفته می‌شد، کسانی چون خود میرزا سعیدخان انصاری (که واسطهٔ رساندن این رساله به شاه بود) بایستی از سلك وزیران بیرون روند. نویسنده که خوی ناستودهٔ اهل دولت را شناخته، خیال می‌کند با اصلاح نظام سیاست کردار آنان نیز بهبود یابد: «نمی‌گویم که اولیای دولت تومردان رأی و رویه‌اند، و یا در تقویم امور ملی صاحب مقام محموداند... بلکه بعضی از آنها متکبر و عنود، و بعضی بلا رویه و حسود، و بعضی را مزور خوش‌ظاهر و بدباطن، و بعضی را دو رویه می‌دانم. لکن چون گمان برآن است که اگر پادشاه قصد وضع قانون جدید فرماید، و به شیوهٔ سلاطین با فرهنگ آهنگ سلوك نماید ــ شاید این طایفه تبدیل عادت کنند.» معلوم است به تأثیر حکومت در اخلاق سیاسی پی‌برده است.

در فن قانونگزاری وجههٔ خاطر نویسنده، قانون موضوعهٔ عرفی و تفکیك آن از شریعت است. تنظیمات عثمانی را مثال می‌آورد: عثمانیان اعتقاد داشتند که «باید سلطنت تابع شریعت باشد. به مرور ایام دیدند که در این خیال باطل سهو غریبی کرده‌اند، و امـور سلطنت و شخص پادشاه اسباب بازیچه و انگشترگردان علما و مـولویها شده‌اند.» و همان «اسباب تباهی مملکت و آشفتگی بساط سلطنت» گردید. پس سلطان

محمود سوم به فکر تنظیمات و وضع قوانین جدید افتاد. «هرچه برقوانین مملکت افزودند به همان سرعت دست قدرت و عدت مولویها و مفتیها را از صفحهٔ روزگار محو و نابود نمودند... هرشب مولویهای بزرگ مکار به حکم پادشاه کامکار به خلوت خاص شهریار احضار شده، پنج ساعت از شب گذشته درقایقهای سلطنتی نشسته، غریق دریای فنافی‌الله می‌شدند. روزگار دست ظلم این ظالمان را از تعدیات... کوتاه کرد.» اکنون در آن دیار اهل قضاوت وظیفه‌خوار دولت هستند، و «حکم کتابچهٔ قوانین سلطنتی» جاری است.

از نکته سنجی‌های خردمندانهٔ او اینکه با اصلاح اصول سیاست، دشمنی کهن ملت و دولت که از آثار حکومت ظلم است برافتد، و «دولت و ملت چون شیر و شکر بهم درآمیزد.» دوگانگی ملت و دولت را ازعوامل ناتوانی مملکت تمیز داده؛ تا ظلم برپاست نفاق برجاست. از اینرو «نهایت تدبیر ترضیهٔ خاطر ملت است.» در این جهت تأسیس عدالتخانه را از مهمترین تدابیر می‌شمارد، اما دیوانخانه‌ای که قانون مساوات و عدل در آن حکمفرما باشد. خطاب به شاه گوید: یقین‌دان «اگر تو امروز بنا نکنی، دیگران فردا می‌کنند؛ که گوشها همه آواز تربیت شنیده‌اند، وچشمها همه اثر تربیت دیده.» در عزت قانون و مساوات می‌نویسد: از ارکان قوانینی که در فرنگستان جاری است اینکه هرکس از هر طبقه‌ای «در دیوان‌عدلیه مساوی است، امتیازی از برای احدی در دیوانخانهٔ عدلیه نداده‌اند... در همهٔ مسائل و تکالیف انسانی وترتیبات حکمرانی قوانین مقدس» نوشته‌اند و جملهٔ مردم «تکالیف خود را از آیات قوانین مقدس می‌دانند. از برای ملت فرنگستان جبرئیل از آسمان کتاب مقدس... به جهت تکالیف ایشان نیاورده.»

چون بنیان حکمرانی برقانون قرار گرفت، تزلزل و بی‌ثباتی از میان برود: اگر «وزیر عدلیه‌ای مرحوم یا معزول شد، قوانین مرحوم‌نخواهد شد، بلکه وزیر عدلیه باید همان قوانین را قوت داده تکمیل نماید.» همچنین مانع خواهد آمد که «ارادهٔ پادشاهی مثل امواج دریا همیشه در تلاطم باشد.» یا آنکه عملهٔ خلوت پادشاه در سیاست تصرف نمایند. نویسنده به تلون مزاج ناصرالدین شاه و نااستواری او در کار اصلاح کشور نیك آگاه هست، همه‌جا خرده می‌گیرد: خیر ملت و دولت در آن است که «پادشاه ترك تبدل رأی کند، و کار هرکسی را به دست خود باز گرداند، و از محرمان حرم و خلوتیان حضور، کلمه‌ای در امور دولتی

www.tabarestan.info تبرستان

گوش نکند... از کنیزکان راز و نیاز خواهند نه تصرف در امور دولتی... و از فراش، تنظیف عمارات وابلاغ احکامات جویند نه‌توسط درحکومات.»و کمترین نقصی که از مداخلهٔ آنان در کار ملك عارض شود اینکه اهل دولت آزرده گردند و به کارها بی‌اعتقاد شوند.

مدار افکار نویسنده اصلاح نظام سیاسی است. به مسألهٔ ترقی اقتصادی خیلی کمتر پرداخته. به لزوم پیشرفت تجارت و ایجاد صنعت اشاره‌ای کرده، معتقد است «هیچگاه بر فرنگیان اعتماد نشاید. تا امروز صنعتی به ایرانیان یاد نداده‌اند.» کشیدن راه‌آهن دریای خزر و عمان را ضروری دانسته، خرج آن را ده‌کرور تومان برآورد نموده است. با ایجاد راه‌آهن سالی ده کرور برمیزان تجارت ایران افزوده گردد. آخرین کلامش این است که احیای این ایران ویران امکان دارد از آنکه ایرانیان «طبعاً مایل به ترقی هستند و مستعد هزارگونه تنظیمات.» باید «به تربیت و ترقی دولت و ملت» برخاست[۸].

•

آخرین بحث ما در تفکر اقتصادی است.

بطور کلی بحث اقتصادی در قیاس انتقاد اجتماعی و سیاسی چندان پرمایه نیست. اندیشه‌گران ما ترقی فنی مغرب را می‌دیدند، خواهان پیشرفت اقتصادی و تأسیس صنعت جدید هم بودند. اما گویا به عمق مطلب پی‌نبردند که نظام اجتماعی و سیاسی کهنهٔ اروپا وقتی درهم فرو ریخت که نظام اقتصادی آن دگرگون گشت. همچنین کمتر کسانی حد تأثیر صنعت جدید را در تطور افق فکری و تحول اجتماعی به درستی شناختند. به هرحال تلقی آنان از پیشرفت اقتصادی جدید و نقشه‌ای که در جهت اقتصاد سرمایه‌داری عرضه کرده‌اند، شایستهٔ توجه است.

زمینهٔ تفکر اقتصادی را از رساله‌ای که ناشناخته مانده، ومقاله‌ای که در روزنامهٔ رسمی انتشار یافته، بدست می‌دهیم. موضوع رساله در افزایش ثروت و بکار انداختن سرمایه وایجادکار و فعالیت جدید اقتصادی است[۹]. در آغاز رساله گوید: «آنچه موجب ازدیاد سلیقه ومعرفت و دولت‌ـ پرستی و نظم‌طلبی ملت است ـ غنا و بضاعت است. به خلاف فقر و

۸. جنبه‌های دیگر افکار سیاسی این دوره را (به‌مأخذ سایر نوشته‌ها) در پیوند تأسیسات سیاسی و ضمن بخش بعدی مطالعه خواهیم کرد.

۹. نسخهٔ خطی رساله جزو اسناد میرزایوسف‌خان مستشارالدوله بدست ما رسید. مستشارالدوله به‌خط خود نوشته: از میرزایعقوب‌خان است. میرزایعقوب‌خان در ۱۲۷۸ از ایران تبعید گردید. و پس‌ازآن به‌ایران بازنگشت.

بی‌بضاعتی که سبب اقسام شرارت و جهالت است.» مثل اینکه نویسنده تصور مبهمی در همبستگی اقتصادیات با دیگر مظاهر مدنیت دارد. بـه آثار اجتماعی فقر نیز بی‌توجه نیست. از ستمگری دولت برطبقهٔ زارع و اینکه بار خرج مملکت بر دوش کشاورز است، سخت انتقاد می‌کند: «از نصف رعیت به ضرب چوب و محصل گرفتن ــ و به نصف دیگر دادن... از سلیقهٔ چنان پادشاه مشهور به فهم و هـوش و عقل خیلی خیلی بعید است.» تا کی «می‌رعیت لنجان‌برنج بکارد وارزن‌بخورد؟» امروزه «فقردولت و ملت... سد راه ترقی هنر و مانع ترویج معاملات و کسب وکار شده.» از عوارض فقر و بیکاری این است که: در ایران هرکس می‌خواهد «مدار معاشش از مواجب دیوانی واز مداخل نوکری بگذارد... عوض اینکه مردم را به انتظار مرگ یکدیگر نشاندن که کی‌فلانی بمیرد وتا مواجبش‌رادیگری صاحب بشود ــ خلق ایران را باید مشغول کسب و کار کرد. » اگر در ایران کسب و کار بود نه مردم در بین‌النهرین مجاور می‌گشتند، و نه به ممالك همسایه به فعلگی می‌رفتند.

در دوگانگی ملت و دولت نکته‌هایی اندیشیده دارد: «در هیچ عهدی سازش و ارتباط میان دولت و ملت ایران نبوده. در زمان سابق نصف کار سلطان تاخت و تاز و تنبیه ممالك خویش بود؛ نه رعیت از عدالت سلطان لذتی داشت، نه سلطان از اطاعت رعیت راحت. بیشتر لشکر به جهت رفع اغتشاش درونی منظور بود.» و حال آنکه «وفای نوکر و رعیت بسته به دلخوشی ایشان است. از رعیت و نوکر گرسنه چه توقع غیرت و جان‌نثاری می‌توان داشت. رعیت و نوکر پریشان از غلبهٔ دشمن خارجی چه اندیشه خواهد داشت» اگر امروز هرکدام از همسایگان‌ما، روس و انگلیس و عثمانی «به مقام شلتاق و دست‌اندازی برخیزد، آیا احتمال هست... بتوانیم از عهدهٔ جواب برآییم؟... لشکری که اطمینان از فتح ندارد، و ملتی که اعتماد به پیشرفت کار دولت ندارد، به جز تسهیل کار دشمن حاصلی نخواهد داشت.» اینکه می‌گویند سالدات روس از جنگ نمی‌گریزد، برای این است که «دیگ و دیگبارش... و بچکهٔ عـرقش» همواره براه هست.

از آن مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد: اگر در مقابل دول فرنگ ما هم باید قوتی داشته باشیم ــ «پس در اختیار تمهیدات که موجب حصول چنان نتایج گشته، نباید تأمل داشت.» در واقع «هر دولت آگاه... عمده وظیفه‌ای که بعهده گرفته این است که در رفع فقر، و ازدیاد بضاعت اهالی

مملکت خویش هرنوع تدبیر را بکار اندازد.» سه تدبیر اصلی را منظور دارد: ایجاد «کسب و عمل»، تحصیل «مایه» و تأسیس «عدالت و تقویت دولت.»

در اندیشهٔ ترقی اقتصادی ــ مفهوم پشتیبانی وراهنمایی دولت،و آزادی عمل فرد را در فعالیت اقتصادی بهم‌آمیخته: «بزرگ و کوچك خلق ایران را، خواه مواجب خور و غیر مواجب خور، باید بـه کار و کسبی واداشت... زراعت یا شراکت درتجارت و غیره... صد قسم کامپانی راه انداخت و شغل و عمل را زیاد کرد.» برای تحصیل سرمایه چند پیشنهاد تازه دارد: آنچه تا به حال به صیغهٔ مواجب دیوانی داده می‌شد، و مشتی مردم «تنبل و مفتخور» بار می‌آورد ــ به عنوان «مایه و قرض‌الحسنه» کارــ سازی گردد. به این معنی که به قدر مواجب یکسالهٔ هرکس مایه به او داد. سپس آن را «تحویل کامپانی کرده، به اسم صاحب مواجب موافـق سهم، قبض گرفته تسلیم صاحب مواجب نمایند.» دیگر اینکه: اگر یك کرور مردم هر یك یکهزار دینار مایه بگذارد، تفاوتی به احوال هرکدام نمی‌کند. اما با آن مایه هزار نوع کار پرفایده می‌توان صورت داد. از آن گذشته به‌جای این قضیهٔ سربازگیری‌که جمعی «ازکسب وکار بازمانده‌اند» و هیچ حاصلی هم نداشته ــ سپاه «منتخب» منظم چون «لشکر فرنگی» ترتیب گردد. در عوض سربازان دنبال کار خواهند رفت، و بقیهٔ خرج قشون صرف آبادی کشور خواهد شد. و سپاه منتخب «در وقت ضرورت و لشکرآرایی فوق‌العاده، بهترین ضامن پیشرفت مقصود خواهد بود.»

با آن تدابیر سرمایه تشکیل می‌شود، و با این سرمایه می‌توان «کامپانی خانگی» تأسیس کرد. حال اگر «از جانب دولت در چنین کارها تقویت و حمایت به خلق ایران بشود، هزار مراتب به صلاح طرفین اقرب خواهد بود.» با ایجاد شراکت و کامپانی ــ ساختن راه‌های ایران به آن سپرده شود، و بیکارگان را بکار بگمارند. امر حمل و نقل کالا و آذوقه و عبور و مرور لشکر و پست را هم همان کمپانی می‌تواند به عهده‌گیرد. از این راه سالی بیست هزار تومان منفعت خواهند برد، خاصه اگرکامپانی مزبور عراده و کالسکه هم راه بیندازد. و «طولی نخواهد کشید که درفکر راه‌آهنی خواهد افتاد.» به‌علاوه «کامپانی مخصوص» دیگری بنا گردد که دهات خالصه و معادن را ده‌ساله اجاره کند و بکار اندازد. کار جنگل را نیز می‌شود به آن واگذار نمود. در بیست فرسخی طهران جنگل فیروزکوه واقع است ــ «زغال یك‌من هشت عباسی یعنی چه؟!» هر کامپانی بقرار

یك من ده‌شاهی مقاطعه خواهد نمود، نفع می‌برد و راه هم خواهد ساخت. کار سدبندی رودخانه‌ها را هم نباید فراموش کرد. بامزه اینکه هنوزکاری آغاز نگشته، نویسنده به خیال جلب سیاحان فرنگی هم افتاده: اگر منازل راه آباد شود و عراده و کالسکه متداول گردد، «بوالهوس‌های فرنگستان به سیاحت و تماشا این قدر پول بیاورند، در ایران خرج کنند، و سوغاتی بخرند که خلق ایران از پول شمردن خسته شوند.» رندی درحاشیهٔ رساله افزوده: «من ضامن که خسته نشوند.»

بعد می‌رسد به این مطلب عمده: «چه عیب خواهد داشت به قدر امکان صاحبان مایهٔ خارجه را آلودهٔ خیر و شر ایران بکنند.» این مقدمهٔ پیدایش فکر بکار انداختن سرمایهٔ خارجی در ایران است ــ فکری که هنوز شایع نگشته بود. اما فرض نویسنده محدود به قرض خارجی‌است: «دولت به جزیی منفعت از دولتهای بزرگ قرض کند، و از قرار تومانی صد دینار به هر کمپانی خانگی که ضرر داشته باشد، قرض بدهد. خواهند فرمود که می‌خورند و پس نمی‌دهند. چرا برای گرفتن مالیات از خلق گرسنه، دولت علیه عاجز نیست، برای وصول طلب شرعی خودعاجز خواهد بود؟ یعنی چه!»

آخرین مطلب در قیاس آسیا و اروپاست. در عین اینکه ذهن نویسنده را ترقی مغرب زمین ربوده، حس حقارت ندارد. معتقد است آسیا را می‌شود به پایهٔ اروپا رسانید. در این باره مسئولیت دولت را تاکید می‌نماید: «مفاخرت هر پادشاه و اعتبار هر دولت ــ بر سر مراتب کمال اهالی مملکت خویش است. اینکه فرنگستان بالمراتب آبادتر ازآزیاست معنی‌اش این است که به واسطهٔ همت و اهتمام دولت، مراتب استعداد و جوهر انسانی در آن ملك بهتر بروز کرده است. استعداد اهالی آزیا کمتر از استعداد اهالی فرنگستان نیست؛ فرق مابین، از مراقبت و غفلت پادشاهان طرفین است.» البته مسألهٔ تحول و ترقی مغرب خیلی پیچیده‌تر از آن می‌باشد. ولی نویسنده خواسته توجیهی از مسئولیت دولت دررابطهٔ با وضع ایران بلکه همهٔ جامعه‌های مشرق‌زمین بکند.

آن رساله نموداری از تفکر اقتصادی جدید است. نویسنده‌جنبه‌ای از مسألهٔ اقتصاد صنعتی را مطرح ساخته، از اقتصاد سیاسی آزاد متاثر گشته، در عین‌حال مسئولیت راهنمایی دولت را شناخته، و ایمنی اجتماعی را به عنوان یکی از شرایط اصلی گردآمدن سرمایه و بکار انداختن آن تمیز داده است.

فکر ترقی اقتصادی در مقالهٔ بلندی که در روزنامه چاپ شد جلوهٔ تازه‌ای دارد، جلوه‌ای خیره کننده:

مقالهٔ رسمی از تنزل تجارت و زراعت وصنعت ایران بحث‌می‌کند: «چیزی که باعث ترقی دولت و ملت، و آبادی رعیت و مملکت است، وعقلا و حکما در آن غور و تأمل کرده‌اند و کتابها نوشته‌اند، و به تجربه نیز ملاحظه و معلوم شده است ــ اولا عمل تجارت و زراعت، و بعد صنایع و معادن است.» به‌تجربه دریافته‌ایم هر کشوری که «تجارتش زیادتر است، قدرت و قوت و مکنتش از سایر بیشتر است، این همه اخراجات که دول می‌کنند، نتیجهٔ عمدهٔ آن حفظ تجار در رواج امر تجارت و زراعت است.»

اما در ملك ایران که «همه‌چیز در آن بعمل می‌آید، و به اندك مراقبت می‌توان مطمئن شد که عمل تجارت... سمت برتری و مزیت بر اغلب دول روی زمین بهم خواهد رسانید ــ بهیچ‌وجه من‌الوجوه این‌کیفیت مراعات نشده است. و کمتر مردم می‌دانند که تجارت در نفس‌الامر چه چیز است، و رواج آن منوط به چه کیفیت است.» حتی در وضع تجارت فعلی «پاره‌ای عوارض و اتفاقات نسبت به حالت تجار، علی‌الخصوص در آذربایجان، ظهور کرده است که اگر به این امر و وتیره استدامت بهم رساند، طولی نخواهد کشید که از تجار و تجارت فقط اسم بلا رسم در ایران باقی خواهد بود.»

«همچنین عمل صنایع و زراعت و معادن تا امروز در مملکت‌ایران توجه خاصی به آن نشده است. چه بسیار چیزهایی است که از دول خارجه به ایران می‌آورند، صنعت‌کاران به محض ملاحظه مثل آن را می‌سازند که نمی‌توان تشخیص داد کدام یك کار ایران، و دیگر عمل خارج است. و چون اسباب و ادوات ساختن آن را به طرز و طور خارج تحصیل نکرده‌اند، و اطلاع برآن ندارند ــ به مشقت تمام از عهدهٔ ساختن برنمی‌آیند. و بعضی چیزها هم هست که با حصول اسباب لازمه ساختن آن بسیار آسان است... [حال آنکه] پولهای گزاف با زحمتهای زیاد صرف آوردن آن‌چیزها به‌ایران می‌نمایند. و چون از ساختن کارخانجات وآوردن صنایع هنوز منافع نبرده‌اند و فواید آن مجهول مانده است، اهل تجارت و اربابان مکنت مایل به آن نشده‌اند که کارخانه و صنعتی به جهت جلب نفع خودشان ایجاد نمایند؛ یا از خارج تحصیل کرده بیاورند، و نفع آن را خودشان برده نیکنامی در دولت و مملکت به جهت خودشان حاصل کنند.»

اما در کار معدن که «بسیار عمده و مهم» است. در ایران «هر قسم آن موجود است، الی الآن اعتنای کاملی به آن نشده است. در این اوقات که قرار جدید از برای امورات کلیه داده شده است ــ از برای رواج و مراقبت این سه امر عمده [تجارت و زراعت و صنعت] نیز آدم کافی کاردان با استحضار بی‌طمعی لازم است که عموم تجار و اربابان صنایع و کارخانجات و معدن‌چیان داخله و خارجه او را بشناسند، و با اطلاع و صلاح و صوابدید او در مقام ترقی و انضباط امر مخصوص به خود، برآیند.»

از اینرو محمودخان ناصرالملك «به ریاست این چهار کار که هر چهار مربوط و لازم و ملزوم با یکدیگر» هستند، برقرار گردید. توجه دولت معطوف به تجارت و بهره‌برداری معادن بود؛ برای هرکدام نظم تازه‌ای دادند: برای پیشرفت تجارت هیأتی در تهران تشکیل شد که با حضور بازرگانان هفته‌ای دوبار مجلس کنند «امورات و مطالب خود را مذاکره نمایند، و هر نوع تقویت که برای آزادی و پیشرفت امور تجارت و زراعت و غیره لازم باشد، فهرست کرده به نظر شاهنشاه... برسانند و اجرای آن را بخواهند.» به علاوه «کل تجارایران در هرجا باشند، امورات خودشان راکلیه و جزئیه» به‌آن رجوع نمایند. منظور این بود که «تجار در رفاهیت بوده، در کمال اطمینان و جمعیت حواس مشغول امر تجارت باشند، و روز به روز امر تجارت در ترقی بوده، هرکس فراخور حال خود از این منفعت و غیرت بهره‌یاب شود».

به‌علاوه به همهٔ ولایات و کارگذاران گمرکخانه‌های سرحدی و بنادر دستور رفت: «روزنامهٔ صادر و وارد، و امتعهٔ داخله و خارجهٔ گمرك را علی‌الاتصال، صحیح وبی‌عیب وبدون تقلب برای رییس [تجارت] ارسال دارند. و آن روزنامه ممهور به مهر معتبرین مباشرین گمرکخانه‌ها باشد که احتمال تقلب و خلاف و تفریط در آن نباشد.» از دستور مزبور برمی‌آید که روال‌کار گمرك کشور همواره بر دغل‌کاری و نادرستی بوده است. و اکنون بخیال افتاده بودند احصائیهٔ معتبری از صادرات و واردات بدست آورند.

در استخراج معدن: «کسانی که الآن درمعادن مشغول‌کار هستند. و آنهایی که عالم به علم معدن می‌باشند، و می‌دانند که در فلان‌جا فلان معدن هست، شفاهاً یا مکتوباً... اعلام دارند. در صورتی که حقیقت ومعنی داشته باشد کمال تقویت در کار معدن خواهد شد، و انعام و خلعت به

پیدا کنندهٔ معدن داده خواهد شد. چون سابق براین درجایی که معدن‌بود، رعایای دهات در حوالی آنجا به توهم آنکه مبادا نسبت به آنها تحمیلی و ظلمی بشود، پنهان می‌داشتند ــ موافق این روزنامه به کل حکام‌ولایات اعلام می‌شود که به عامهٔ رعایا اطلاع بدهند که در قرب هربلد و ولایتی که معدن یافت بشود، به قدر دیناری به آنها ضرر نمی‌رسد، و زیادتی نخواهد شد، ویك نفر عمله بی‌اجرت گرفته نخواهد شد... اگر معدنی تازه در ملك کسی پیدا بشود، موافق تصدیق اهل خبره حق‌الارض آن داده خواهد شد، و اگر عمله لازم باشد اجرت داده می‌شود، و مایحتاج به قیمت وتسعیر وقت خریده خواهد شدکه در حقیقت سبب آبادی‌آنجاخواهد شد. باید در این خصوص کمال اطمینان را داشته باشند، و بالفرض اگر از مأمورین که به جهت امر معدن می‌شوند، زیادتی بشود ــ مراتب را... بنویسند، با مباشرین چاپارخانه بفرستند، تا رفع زیادتی از آنها بشود.» به مباشران چاپارخانه هم تاکید گردید «هروقت از رعایا نوشته‌ای داده شود، بدون تأخیر به مشارالیه (= محمودخان) انفاد دارند. و اگر اهمال کنند مورد مؤاخذهٔ شدید خواهند شد.»

در پایان مقاله سخن از این می‌رود: از آنجا که همت شاهانه «به تمهید قواعد امن و امان، و تأکید قواعد آسایش» عموم مصروف می‌باشد، می‌باید اهل دولت و افراد ملت «از زواید مخارج اجتناب، و قدر ضرورت را اختیار و انتخاب نمایند.» همچنین شمول ارادهٔ شاه «مقتفی این است که در تأسیس بنیان رفاهیت و امان، و تسهیل امر معاش عامهٔ اهل‌ایران، قواعد جدیدهٔ مستحسنه موضوع و مقرر فرمایند.»

مقالهٔ مزبور دلالت بر تنزل اقتصادی و رکود تجارت دارد. دولت خود معترف است که تعدی دیوانی سبب شکست داد و ستد و فقر عمومی گشته، خاصه در خطهٔ آذربایجان. در مقایسهٔ تاریخی باید بگوییم هشت سال پیش (۱۲۶۷) راجع به رونق تجارت آذربایجان و افزایش رقم داد و ستد میان ایران و عثمانی در روزنامه نوشتند: «اکثر تجارت آن سمت در دست اهل ایران است.و بعضی هم‌منفعت زیاد برده‌و یامتمول شده‌اند[۱۰].» این تفاوت فاحش اکنون برخود دولت معلوم شده. به‌علاوه دلتنگ است که ایران به صورت بازار مصرف کنندهٔ کالای بیگانه درآمده. پس مردم را به صرفه‌جویی می‌خواند. همچنین سخن از وضع «قواعد جدیده» می‌راند، نوید می‌دهد روش ستمگرانه را براندازد و آیین «امن وامان» استوار

۱۰. آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم، ص ۴۰۶.

سازد ــ تا اهل سرمایه به آزادی به کارهای اقتصادی جدید دست برند، و از غیرت و همتی که بخرج دهند هم خود سود جویند و هم مایهٔ قوت ملك و ملت گردند. به این معنی هم که دولت باید هدایت ترقی اقتصادی را بعهده گیرد، توجیهی شده است. اما نمی‌گوید چه دستگاهی بایستی تعبیه گردد که سرمایه و دانش فنی نو با هم بکار بسته شوند. ترقی اقتصادی بدون توأم ساختن آن دو عامل اصلی، امکان‌پذیر نبود.

تفکر اقتصادی در دورهٔ بعد تا اندازه‌ای تکامل پیدا کرد. به جای خود خواهیم خواند.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

۳ تأسیسات جدید

در بخش پیش زمینهٔ تحول افکار اجتماعی را بـدست دادیـم. دانستیم که در سنت عقاید مدنی تغییری پدید آمد؛ در انتقاد باز شد و در کژی و کاستی آیین کهن سیاست سخن راندند؛ گرایشی به نوخواهی آشکار گشت ـ گرایشی که جهت کلی آن عقلی بود. اینك رابطهٔ آن‌تحول فکری را با تأسیسات تازه‌ای که به همان دوران کوتاه سه ساله برپـا گشتند ـ مورد تحقیق و تحلیل قرار می‌دهیم. این تأسیسات عبارتند از: شورای دولت، مجلس مصلحت خانهٔ عامه، مجمع فراموشخانه. هر سه بنیاد نمودار جریان متصل واحدی بودند، و سرنوشت هرسه پیوسته به همدیگر.

۱. شورای دولت

تأسیس شورای دولت سه جهت داشت:
برانداختن دستگاه صدارت یـا نفی تمـرکز قدرت حکـومت در دست صدراعظم؛
بنای قانون مشورت و «تقسیم» و «تجزیهٔ» امور کشور میان وزیران؛
«ترقی آیین سلطنت» و «قواعد تازه» گزاردن.

الغای صدارت عکس‌العمل عمومی دولت بود نسبت به آزمایش ناگوار و تلخ صدارت اعتمادالدولهٔ نوری. این معنی را دوفرمان شاه نیك آشکار می‌دارد. در دستخط عزل آن وزیر (۲۰ محرم ۱۲۷۵) می‌خوانیم:
«چون شما جمیع‌امورات دولتیه‌رابه‌عهدهٔ خودگرفتید ، و احدی را

شریك و سهیم خود قرار نمی‌دادید... خبطها و خطاها اتفاق افتاد وکم‌کم امورات دولت معوق مانده... لهذا امروز که روز بیستم محرم است شما را از منصب صدارت، و نظام‌الملك و وزیر لشکر را از مناصب خودمعزول فرمودیم[۱].»

آنجا شاه فسادی که از سوء اعمال قدرت برخاسته، محکوم می‌کند. از اینرو میرزا آقاخان و پسر و برادر او را که از دستیارانش بودند، از خدمت اخراج نمود[۲]. چند تن از سایر همدستان وی‌را نیز بیرون کرد، از جمله حاجی علی‌خان فراشباشی اعتمادالسلطنه. جملگی نمایندهٔ فساد بودند، و از مردمی بی‌بهره. نفرت شاه از دولت صدراعظم معزول‌در فرمانی که منتشر گشت، منعکس است: شاه مقرر داشت:

«منصب صدارت عظمی و لوازم آن هم بکلی از دولت علیهٔ ایران منسوخ گردد. و به همین اعلام‌نامهٔ رسمی باید کل طبقات نوکر و عموم مردم، این منصب را منسوخ و لوازم آن را در عهدهٔ شخص واحد بکلی معدوم بدانند که بعد ازین به احدی داده نخواهد شد. و هرکس به این مقام و خواهش بیاید مورد سخط و غضب خاطر همایون خواهد گردید.»

عزل اعتمادالدوله کار درستی بود، ولی برانداختن مقام صدارت تدبیری اندیشیده نبود. نه نظام استواری جایگزین آن گردید، و نه عوارض دولت مطلقه را چاره کرد. در هرحال آخر محرم ۱۲۷۵ شش وزارتخانه برپا شد[۳] . و هفتهٔ بعد ایجاد «شورای دولت» اعلام گردید.راجع به تأسیس وزارتخانه‌ها و شورای دولت دو فرمان جداگانه در ششم صفر صادر گشت. یك‌چند نگذشت که دو وزارتخانهٔ تازه به‌نام وزارت علوم و وزارت تجارت و صنایع افزوده شد. این دو وزارتخانه حکایت ازمقتضیات جدید و توجه به علم و صنعت می‌کرد.

اصول سیاست جدید را اولین مقاله‌ای که وقایع اتفاقیه پس از الغای منصب صدارت نوشت، شرح می‌دهد. می‌نویسد: اینکه پادشاه مقرر داشت وضع بیشکاری سلطنت «تبدیل شود و جمیع مشاغل و مهام

---

۱. اصل دستخط در مجموعهٔ دستخط‌های شاه به‌میرزاآقاخان اعتمادالدوله و نظام‌الملك، کتابخانهٔ موزهٔ لندن، خطی، موجود است. تاریخ دستخط ۲۰ محرم ۱۲۷۵ می‌باشد.

۲. میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك پسر میرزاآقاخان، و میرزافضل‌الله وزیرلشکر برادر میرزاآقاخان بود.

۳. وزارتخانه‌های شش‌گانه عبارت بودند از: داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، وظایف و اوقاف.

عظیمهٔ دولتی سابق منحصر به یك نفر نباشد، برای این بود که دولت و مملکت خود را تربیت فرمایند و آیین سلطنت را ترقی دهند.»پس هریك از شعبه‌های امور دولت را «به‌عهدهٔ استقلال» یکی از امنای دربار واگذار نمودند که «نظم کافی در لوازم آن خدمت بکار برد، و نقص و ناتمامی در هیچ‌یك از شریط آن باقی نماند. زیرا که به حکم بدیههٔ عقل واضح است که به دست یك‌نفر تنها انتظام جمیع مهام دولت از ممتنعات بود.» وچنین نتیجه می‌گیرد: «از این قواعد تازه و بنای جدید... امیدواری تمام و اطمینان کامل... حاصل است که در اندك زمانی... انتظام کلی در مهام کشورولشکر وآبادی مملکت و توفیر وجوه‌خزاین ورفاه رعیت،تحقق‌پذیرد.

فرمان تأسیس وزارتخانه‌ها می‌گوید: «رسیدگی تام و تمام به امور مملکتی» را «تجزیه نموده» میان شش تن از وزیران تقسیم نمودند. وزیران مزبور «هریك در کارهای مخصوص خود کمال استقلال را دارند. و اگر مهمی از برای دولت پیش آید، کل وزراء و امناء باید شورا نموده گفتگو در مصالح امر نمایند.» اما «امضای کل امور» با مقام سلطنت است و بدون اجازهٔ پادشاه «حکمی نفاذ نمی‌یابد.» به موجب فرمان دیگری میرزا جعفرخان مشیرالدوله «به ریاست شورای دولتی» گمارده شد. در آن نکتهٔ تازه‌ای دیده نمی‌شود. ولی در مقالهٔ رسمی آمده: هرکدام از وزیران «بالانفراد به شرایط خدمات مرجوعه قیام و اقدام خواهند نمود. و اگر مهمی برای دولت پیش آید و امر عمده‌ای صورت ظهور یابد، کل وزرای دولت و امنای حضرت در صلاح و صواب، و صحت وسقم آن با هم اتفاق نموده، شورا خواهند کرد. و از اجتماع آرای ایشان هر نتیجهٔ مطلوبه که حاصل شود» به عرض شهریار رسانیده، تا «بدانچه مصلحت ملکی و دولتی اقتضا نماید» از آن قرار عمل نمایند.

شورای دولتی در این مرحله یعنی آغاز تاسیس‌آن هیچ قدری نداشت. اگر مقصود ترقی سیاست بود، چنین منظوری حاصل نمی‌گردید. جوهر نظام تازهٔ دولت این بود که ادارهٔ حکومت از دستگاه متشکل صدارت به هیأت متشکل وزیران شش‌گانه منتقل گردید ــ وزیرانی که نه مسئولیت مشترك داشتند، نه رییس و سرپرستی داشتند، و نه هیأت واحد ثابتی را می‌ساختند. هر وزیری «بالانفراد» در برابر مقام عالی مسئول بود و بس. در ضمن اگر روزی امر «مهمی» رخ می‌داد، حضرات وزیران دور هم گرد می‌آمدند، شورای دولت تشکیل می‌دادند و به «مشورت» می‌پرداختند. اولا تعریف‌امر «مهم» روشن‌نبود. ثانیاً «مشورت»

به این مفهوم تازگی نداشت؛ در آیین کهن حکومت و در اندرزنامه‌های سیاسی گذشتگان، شناخته شده بود. در سنت اسلامی هم به آن تاکید رفته بود. قانون کنگاش وقتی می‌توانست سبب ترقیات سیاست گردد که ضوابطش مشخص باشد، و تأثیر عملی آن معین. خلاصه اینکه تااینجا شورای دولت، هیأت موقتی مشورتی بود بدون هیچ قدرت و اختیار. تنها مطلب تازه همان رواج اصطلاح «شورای دولت» بود. و دیگر تصریح گنگی بود به این معنی که آیین ملکرانی باید ترقی‌پذیرد و قواعد نو نهند.

اما شورای دولت به سال بعد تکامل یافت. در دستور شورا و ماهیت آن هردو تحول رخ داد (اوایل ۱۲۷۶). از نظر دستور شورا، عدهٔ وزیران به هشت تن ترقی یافت؛ وزارت علوم و تجارت و صنایع ایجاد گشتند. علاوه بر وزیران چند نفر از امنای دولت به عضویت شورا درآمدند. و شورای دولت برخلاف سابق قرار ثابتی پیدا کرد یعنی به‌طور منظم هفته‌ای دوبار تشکیل جلسه می‌داد. ضمن کتابچهٔ قانون «مجلس مصلحت‌خانه» (که شرح آن خواهد آمد) تصریح رفته: مقرر گردید «اولیا و وزرای عظام... در مسایل عظیمه و امور کلیهٔ دولتی طریق مشاوره را مسلوك دارند، و هفته‌ای دو روز علی‌سبیل‌الاستمرار مجلس منعقد ساخته، در حل و عقد امور و صلاح احوال جمهور استشاره نمایند، و متفق‌علیه آرای خود را به عرض... همایون برسانند.» و هرگاه به‌تصویب رسید، به موقع اجرا درآید. این شیوهٔ جدید نوید داد که «ثمرات نیك عاید روزگار فرخنده آثار دین و دولت شود.»

می‌بینیم دایرهٔ صلاحیت و مسئولیت شورا وسعت گرفت: شامل «امور کلیهٔ دولتی» گردید؛ مفهوم «صلاح امور جمهور» به میان آمد؛ و قاعدهٔ اتفاق آرا مطرح شد. گذشته از آن در ماهیت شورا تحول عمده‌ای رخ داد و آن را به صورت مقام شبه قانونگزاری درآورد. این مطلبی‌است باریك. چنانکه در گفتار بعد خواهد آمد، از جمله اختیاراتی که برای «مجلس مصلحت‌خانه» شناخته گردید «وضع قوانین ممدوحه» بود. و این قاعده را نهادند که مصوبات مصلحت‌خانه برای تأیید نهایی به شورای دولتی احاله گردد. به علاوه قرار بر این گرفت که مصوبات مصلحت‌خانه به اکثریت آرا پذیرفته شود. ولی اگر در موضوعی عدهٔ آرای موافقان و مخالفان مساوی می‌گردید، تصمیم آخری با شورای دولتی بود. به این معنی که گزارش مصلحت‌خانه را شورای دولتی رسیدگی می‌کرد و «دلیل هرکدام از طرفین را که آرای وزرا تقویت نماید، حکم طرف غالب خواهد

داشت.» به این ترتیب هر قرار و قانونی که بـه تصـویب شورای دولت می‌رسید، پادشاه «حکم به اجرای آن صادر می‌فرمود».

اینکه شورای دولت را به عنوان دستگاه شبه قـانـونگـزاری شناختیم، از این بابت است که اکثریت اعضایش همان وزیران بودند یعنی نمایندگان قوهٔ اجرایی. از سوی دیگر اختیار وضع قانون به همان هیأت واگذار گردید. به هر صورت از نظر فرض سیاسی، تبدیل شورای دولت از دستگاهی ناچیز به هیأت قانونگزار، نشانهٔ تحول آن است در کوتاه مدتی.

www.tabarestan.info تبرستان

۲. مجلس مصلحت‌خانه

برپا کردن «مجلس مصلحت‌خانه» کار شگفتی است. اما تا به‌حال شناخته نگردیده و بحثی دربارهٔ آن نشده است. منشور مصلحت‌خانه در ربیع‌الثانی ۱۲۷۶ صادر گشت. «کتابچهٔ قواعد» یا دستورنـامـهٔ آن بـه ضمیمهٔ فرمان شاه همان اوان بطبع رسید. و گاه آن را «مشورت‌خانهٔ عامهٔ دولتی» نیز نامیده‌اند. (باید بدانیم لغت «مشورت‌خانه» را در نوشته‌های رسمی و غیررسمی به معنای پارلمان بکار می‌بردند). درعنوان «مشورت خانهٔ عامهٔ دولتی» تناقضی بنظر می‌آید. اگر مجلس «دولتی» بـود، پس «عامه» نبود. و اگر «عامه» بود، دولتی نمی‌توانست باشد. اما به تعبیری اصطلاح «عامهٔ دولتی» پر خطا نبود. توضیح آنکه اعضایش برگزیدهٔ دولت بودند، در عین‌حال هرکدام از «عقـلای» ملت آزاد بـود هـر نقشه و تدبیری در اصلاح امور مملکت بخاطرش می‌رسید، به آن مجلس عرضه بدارد. و مجلس مکلف به «امعان نظر» در آن بود!

آغاز کتابچهٔ مصلحت‌خانه در ستایش عقل است و تأثیر عقل در ترقی مدنیت: ایزد «هر قومی را که می‌خواهد بنوازد و بـه اوج عـزت برافرازد، عقل که اولین مخلوق و شریف‌ترین موجودات است در میـان آنها زیاد می‌کند.» در همین زمان «به تجربه» دانسته‌ایم که «ترقیات امم سابقه به واسطهٔ رواج و رونق عقل و تدبیر در میان آنها صورت گرفته. و تنزلات هر یك از آنها به زوال عقلا و انقراض حکما و انقطاع رشتهٔ‌علوم از میان آنها بوده است.»

آن مقدمه را گفته که گریز انتقادآمیزی به وضـع ایران بـزند: «اگر تا حال این مملکت با استعداد، از مراتب عالیهٔ آبادی و انتظام بازمانده، و به مقصد خود نرسیده باشد، چنانکه ملاحظه می‌کنیم، هیـچ

علتی نداشته است به جز اینکه اهالی ایران عقول و آرای متفرقه را مجتمع نکرده، و این لآلی گرانبها را به سلك انتظام نکشیده‌اند، و نتایج بزرگ را که از اتفاق عقول می‌توان برداشت بدست نیاورده‌اند.» اما در این عصر «جای دریغ بودکه باز ملت ایران درغفلت ونسیان سابق خود باقی‌بمانند.»

به دنبال آن، به‌جبران گذشته از دو بنای جدید یعنی شورای دولت و مجلس مصلحت‌خانه سخن‌گوید. شرح شورای دولت که گذشت. در مجلس مصلحت‌خانه از زبان شاه می‌آورد:

پس مقرر فرمودیم که مجلس دیگری از کارگذاران «تجربه آموخته» منعقد شود تا «در اموری که متضمن صلاح دولت و ازدیاد آبادی مملکت باشد، مشاوره و گفتگو نمایند. و همچنین اذن عمومی دادیم که هریك از چاکران حضرت و عقلای مملکت و صاحبان افکار صائبه، آنچه برای منافع مملکت و صلاح امور خلق، تدبیر نموده باشند در آن مجلس حاضر شده، در حضور رییس مجلس تقریر و بیان نمایند. و اهالی مجلس در صحت و سقم آن امعان نظر کرده، هرکدام را از عیوب و نقائص مبرا... دانند در ورقهٔ جداگانه مندرج سازند که ابتدا به عرض رأی جهان‌آرا برسد تا به مجلس خاص مشورت وزرا رجوع شده، بعد از امضای مجلس مزبور حکم به اجرای آن صادر فرماییم. و در مسائل مختلف فیها حکم طرف غالب [یعنی اکثریت] معتبر خواهد بود. و اگر ادلهٔ رد و قبول در یك مسئله‌ای جهت مساوات داشته باشد [یعنی عدهٔ موافقان و مخالفان برابر باشند] بعد از رجوع به مجلس خاص، دلیل هرکدام از طرفین را که آرای وزرا تقویت نماید، حکم طرف غالب خواهد داشت».

در آن معانی شگرف تأمل باید کرد. تأسیس مصلحت‌خانه آن اندازه شگفت‌آور نیست که آزادی شرکت هرکس از صاحبان افکار صائب در آن مجلس، حیرت‌انگیز است. این قاعده از حد اصول جاری نظام حکومت مردم در جامعه‌های غربی هم می‌گذشت و درست به مغز فلسفهٔ دموکراسی که افراد رأساً باید در آرای سیاسی شرکت جویند، می‌رسید. به‌علاوه مقررگشته: «هریك از اهالی مملکت که فکر متین و تدبیر شایسته‌ای نموده باشد که در مجلس مشورت‌خانهٔ عامهٔ دولتی محل تحسین و مایهٔ منفعت برای دولت باشد، التفاتی مناسب از جانب دولت علیه در حق او مبذول خواهد شد».

پس یك‌نوع مسئولیت اجتماعی برای طبقهٔ نخبگان و «عقلا» شناخته گردید. همچنین مفهوم رأی اکثریت و احترام به آن، نخستین‌بار

در قانون نامهٔ سیاست مندرج آمد. بعد می‌رسیم بـه دایـرهٔ اختیـارات مصلحت‌خانه. در عبارت کتابچه به ظاهر ناهمتایی هست، اما به حقیقت چنین نیست. مقرر می‌دارد:

«از تکالیف این مجلس نخواهد بود که در امور پـولیطیکیـه گفتگو نمایند مگر وقتی که از جانب سنی‌الجوانب همایون اذن بخصوص داده شود. و بلکه تکالیف مجلس مزبور این است که در امور مملکتی از قبیل ترویج تجارت، و تکثیر زراعت، و وضع قوانین ممدوحه، و رفـع عادات مذمومه، و انتشار علوم، و اختراع صنایع، و اجرای قنوات و انهار، و غرس باغات اشجار، و راه‌انداختن معادن، و ساختن راه‌ها، و توفیـر مداخل، و تقلیل مخارج، و اشاعهٔ دلایل عدل و انصاف، و رفع بواعث ظلم و اجحاف، و ازدیاد نفوس خلایق و حفظ صحت آنهـا، و امثـال ذلك ـ محاوره نمایند. و هر یك از مسایل متعلقه به یکی از این مطالب را در مجلس طرح می‌نمایند، اگرچه چندان بزرگ و عمده نباشد، ولی مادام که آن مساله را به انتها نرسانیده‌اند، و حکم به رد یا قبول آن علی‌سبیل‌ـ الختم نشده است، مأذون نخواهند بود که عنوان مساله‌ای دیگر نمایند».

چون آن معانی را بشکافیم می‌بینیم در جملهٔ اول، بحث در امور سیاسی از حدود صلاحیت مصلحت‌خانه بیرون گذاشته شده که مبادا مایهٔ بدگمانی گردد. اما در عبارت بعدی چیزی از سیاست نیست که نیامده باشد مگر کار بستن عهدنامهٔ سیاسی با کشور بیگانه. از وضع قوانین تازه گرفته تا برانداختن رسوم کهنهٔ سیاسی و دفع ظلم و رواج صنعت و تجارت و نشر علم ـ همه در قدرت مجلس شناخته شده‌اند.

از مواد دیگر دستور مصلحت‌خانه اینکه اعضای آن آزاد بودند به صرافت طبع خویش مسایلی را مطرح گردانند: «تکلیف اهالـی آن مجلس است که آنچه را خود قابل دانند و از جمله وظایف مقررهٔ خـود شمارند، بی‌آنکه از جانب... همایون منتظر حکم و اجازهٔ مخصوص باشند مطرح نموده و در سر آن گفتگو نمایند، تا به قواعدی که مقرر است به انجام رسانند.» دیگر اینکه: «نظم و ترتیبی که از قـرار دستورالعمـل علیحده برای این مجلس معین است باید به تمامه بـه مـواظبت رییس مصلحتخانه، مجراومعمول شود. قواعدو آدابی‌هم‌که بعد ازاین مقتضی‌شود، به شرایط مقرره خواهیم افزود، و حکم به اجرای آن خواهیم فـرمود.» همچنین مقرر بود مجلس مزبور «همه روزه علی‌الاستمرار منعقد شود». روزانه شش ساعت از صبح تا چهار ساعت به غروب مـانـده نشسته

«اوقات خود را مشغول گفتگوی امور کشور ولشکر، و انتظام کلیهٔ امور و آسایش رعیت و آبادی مملکت و ترقی ملت دارند.» در آن ماده نیز بر عمومیت اختیار مصلحت‌خانه تصریح شده است.

در پیام شاه که در کتابچهٔ مزبور آمده و در دستخطی که در آغاز انتشار یافته، چند نکتهٔ با معنی دیگر بنظر می‌آید: شاه «استدامت» مصلحت‌خانه و «تکمیل» قواعد آن را نوید می‌دهد. به عنصر «ملت» تکیه می‌کند که «تأسی و اقتدا» به آثار جدید نمایند. و از «جهالت و بی‌تدبیری گذشتگان» بپرهیزند. و بالاخره شیوه‌ای پیش گیرند که پسند اهل عقل باشد و موجب «اصلاح امور عموم ناس» گردد[۴].

مطلبی که باقی مانده در هیأت اعضای مصلحت‌خانه است. شمار اعضای مجلس بیست و پنج تن بودند[۵]. ریاست آن به عیسی‌خان اعتمادالدولهٔ قاجار (دایی ناصرالدین‌شاه) سپرده شد. بیست و چهارنفر دیگر را هم شاه برگزید. به علاوه آقا اسماعیل پیشخدمت‌باشی سلام «مبلغ احکام شاهنشاهی به مصلحت‌خانه» بود. اما جزو اعضای رسمی آن نبود[۶].

---

۴. متن پیام شاه این است:
«چون نیت خالص همایون ما محض برای آبادی مملکت و ترقی دولت و ترقی فاطبهٔ آنام معروف است ـ از تأییدات خداوندی امید آن داریم که ما را موفق بر استدامت و تکمیل این مقصود عاقبت محمود فرمایند. و همچنین به‌مراتب غیرت فطری و صداقت جبلی اهالی ملت، آن اعتماد و وثوق حاصل است که تأسی و اقتدا به‌آثار سنیهٔ ما کرده، از اموری که محض از جهالت و بی‌تدبیری گذشتگان ناشی شده است، و در نظر عقلا هیچ فایده‌ای برآن مترتب نیست، و بلکه باعث اشکال تکالیف و اختلال امور معاش و معاد است، احتراز نمایند. و به کارهایی که مقبول ذوی‌العقول و موجب سهولت تکالیف و اصلاح امور عموم ناس است، اقدام کنند...»

۵. نام اعضای مصلحت‌خانه را به‌ترتیب و صورتی که منتشر شده می‌آوریم و اگر اسم و لقب آنان کم‌وکسری داشته بین دوقلاب افزوده‌ایم:
«عیسی‌خان اعتمادالدوله رییس مجلس، میرزاموسی وزیر، اسکندرخان، حسین خان نظام‌الدوله، مجدالاشراف، میرزا اسماعیل‌خان، ملك‌الکتاب، ملاباشی [ملامحمود نظام‌العلماء]، نسقچی‌باشی [محمدرحیم‌خان علاءالدوله]، میرزاتقی‌سپهر لسان‌الملك، میرزاغفارخان [صدیق‌الملك]، میرزامصطفی‌خان [افشار] حسین‌خان سرتیپ [شهاب‌الملك]، رضاقلی‌خان رییس مدرسهٔ دارالفنون، میرزارضا مهندس‌باشی، احمدخان نوایی، محمدابراهیم‌خان یزدی، میرزاعبدالوهاب‌خان [نصیرالدولهٔ بعدی]، بدایع‌نگار [میرزا محمدابراهیم]، میرزامحمدخان وزیر سابق کرمان، میرزا اسدالله مستوفی، میرزامحمدعلی سرکارات [علی‌آبادی مازندرانی]، حاجی‌میرزامحمدخان [مجدالملك]، شاطرباشی [میرزا اسدالله]، حاجی‌میرزاجبار ناظم‌المهام، طوسی [میرزا عبداللطیف].

۶. آقااسماعیل یهودی جدیدالاسلام پدر میرزاعلی‌نقی حکیم‌الممالك است. میرزاعلی‌نقی چهار دختر داشت که مادران مورخ‌الدولهٔ سپهر، مهدی فرخ، موسی نوری اسفندیاری، و محمدحسین جهانبانی هستند. پسر میرزاعلی‌نقی جد خانوادهٔ فرزانه است.

ترکیب مصلحت‌خانه از نظر مقام اجتماعی و حرفهٔ اعضای آن قابل مطالعه است. عیسی‌خان و اسکندرخان از دودمان دولوی قاجار بودند، و عزتشان تنها از جهت انتساب به خانوادهٔ سلطنت بود. میرزا موسی وزیر و علاءالدوله از کهنه درباریان بودند. میرزا محمد وزیر کرمان، میرزا اسدالله مستوفی، سرکارات، و ملك‌الکتاب، در زمرهٔ اهل دیوان و میرزا قلمدان بشمار می‌رفتند. میرزا مصطفی‌خان و میرزا عبدالوهاب‌خان و میرزاغفارخان ازمأموران وزارت‌خارجه‌بودند[۷]. رضاقلی‌خان هدایت، لسان‌الملك، بدایع‌نگار، وطسوجی، اهل‌ادب بودند. هدایت‌گرایشی به اصلاحات و دانش جدید داشت، خاصه ریاست مدرسهٔ دارالفنون بر مقام اجتماعی او می‌افزود. ملاباشی معلم شرعیات ناصرالدین میرزا بود به‌گاه ولیعهدی. از نظر خدمت دولتی، برجسته‌ترین اعضای مصلحت‌خانه نظام‌الدوله است. از رجال کاردان و وطن‌پرست بود، در سفارت مهمی که به زمان محمدشاه به اروپا رفت تدبیر و کفایت نشان داد، و هرکجا به حکومت گمارده شد در آبادانی آن کوشید. حسین خان سرتیپ از افسران کارآزموده بود، در کار فتح هرات دخالت مستقیم داشت. در این زمان رییس چاپارخانه بود و بعدها به حکومت خراسان رفت. حضور شاطرباشی رییس جلوداران درباری درآن مجلس معلوم‌نبود چه‌صیغه‌ای‌بود. از آن‌جمع‌تنها میرزارضای‌مهندس‌باشی در اروپا درس‌مرتب خوانده بود، مترجم کتابهای تاریخ بسیار سودمندی است از جمله «تاریخ تنزل و خرابی دولت روم» اثر نامدار «گیبون». میرزا مصطفی‌خان همراه خسرو میرزا به روسیه رفته بود و سفرنامه‌اش نمودار افکار ترقی‌خواهانهٔ نویسنده می‌باشد. مجدالملك، احمدخان نوایی، و ناظم‌المهام به عنوان کارپردازان ایران به قفقاز و عثمانی رفته بودند، و برخی اطلاعات خارجی داشتند. مجدالملك بعدها رسالهٔ بسیار ارزنده‌ای را در انتقاد اجتماعی و سیاسی نوشت. البته نظام‌الدوله هم با اوضاع اروپا آشنایی داشت؛ سفارت‌نامهٔ او به اروپا که به قلم یکی از دبیرانش نوشته شده، حکایت بر آن معنی دارد. فقط دو نفر دیگر یعنی مجدالاشراف و محمد ابراهیم‌خان یزدی را نشناختیم. نکتهٔ قابل توجه دیگر اینکه در هیأت بیست و پنج نفری مصلحت‌خانه، نام پنج‌تن (مجدالملك، ناظم‌المهام،

۷. میرزاغفارخان در ۱۲۷۷ به‌وزارت مختاری پطرزبورگ رفت. و میرزا مصطفی‌خان همان سال به‌وزارت مازندران مأمور گردید، فرهادمیرزا در یادداشت‌های خود می‌نویسد: مردم مازندران از وزارت او بسیار رضایت داشتند.

ملك‌الکتاب، میرزا مهدی بدایع نگار، و لسان‌الملك) جزو اعضای مجمع فراموشخانه که همان اوان برپا گشته بود، آمده است[۸]. یعنی دست‌کم یك پنجم اعضای مصلحت‌خانه را اهل جمعیت فراموشخانه می‌ساختند. دو نفر اول با چند تن دیگر (مثل نظام‌الدوله، مهندس‌باشی، میرزا مصطفی‌خان افشار، و میرزا عبدالوهاب‌خان) قاعدتاً جناح ترقیخواه مصلحت‌خانه را تشکیل می‌دادند.

جنبه‌های مختلف قانون مصلحت‌خانه را نقادی کردیم. در سیر بنیادهای سیاسی جدید، نخستین دستگاهی بود که بالقوه اختیار قانونگزاری داشت. منطق آن عرفی صرف بود. در دستورنامهٔ آن مجلس هیچ اشاره‌ای به احکام شریعت نرفته؛ نادیده گذشته است. در ضمن دستخط شاه گوید: مجلس مصلحت‌خانه «محض کمال مرحمت در حق عموم اهالی ملت» بنا گردید و احکامی که از مجلس صادر گرداند «جاری خواهد بود.[۹]» اینکه هر فرد ملت مختار بود اگر تدبیری در اصلاح امور دارد به مجلس پیشنهاد کند و به دفاعش برخیزد ــ از بدایع روزگار ایران است! این قاعده نه‌تنها نفی مطلق سنت سیاست بود ــ آنقدر مترقی بود که انجام‌پذیر نبود. برپا کردن مصلحت‌خانه را جز اینکه نشانهٔ شور اصلاح‌طلبی دراین دوره بشماریم، تعبیری دیگر نمی‌شود کرد.

در تاریخ‌های آن زمان چیز پرمایه‌ای دربارهٔ مجلس مصلحت‌خانه ننوشته‌اند. سی سال بعد یکجا آمده: «تشکیل مصلحت‌خانه ملفقه از عقلای وقت و مجربین عصر تا در فواید کلیه و منافع عامه مقاولات نمایند، و بعد از جرح و تعدیل آرا و رد و قبول افکار، خلاصهٔ عقاید و زبدهٔ عقول خود را... عرضه بدارند ــ تا حسب‌الحکم به موقع نفاذ و جریان گذارده شود.[۱۰]» از آن ارزنده‌تر گفتهٔ بدایع‌نگار است: وقتی شاه را این معنی بر خاطر گذشت تا « بر موافقت و مواحدت دولت و ملت، وضع مجلس عالی فرمود و آن‌را مصلحت‌خانه نامید. و با دستخط همایون همه‌کس‌را

۸. نگاه کنید به گفتار بعدی دربارهٔ فراموشخانه.

۹. شاه در دستخط خودکه در آغاز کتابچهٔ مجلس مصلحت‌خانه آمده گوید: «شرح مسطوره به‌تمامه مطابق با احکام علیهٔ همایون ماست که محض کمال مرحمت درحق عموم اهالی ملت به‌الفاظ در دربار خود مقرر فرموده‌ایم، و همگی به‌امضا وتصدیق مبارك ما رسیده است. می‌باید تمامی چاکران صداقت نشان وکل آحاد و افراد رعایای غیور، اقتدا به‌احکام مقرره و قواعدی‌که از مصلحت‌خانهٔ دولت علیه، به‌شرایط مقرره جاری خواهد بود ــ مایهٔ فوز و فلاح و موجب رشد و صلاح خود بدانند، و تخلف از آن را منافی رأی انور همایون ما شمارند...»

۱۰. اعتمادالسلطنه، المآثروالآثار، ص ۱۰۵.

خط جواز نوشت و بارعام فرمود تا هرکه باشد رأی خویش را در کار انتظام دین و دولت بدان انجمن بی‌مضایقتی تواند گفت. و اگر مقرون به شهادت قبول و گواه ایجاب بود، از او پذیرفته آیـد، و کس را بـر او اعتراض نرسد. و دریغا که می‌نگذاشتند، و رأی اعلی را از این اختیار فاضل برتافتند.[۱۱]»

از کارنامهٔ مصلحت‌خانه آگاهی درستی نداریم؛ نمی‌دانیم در آن محفل چه گذشته. فقط بدایع‌نگار اشاره‌ای به بـرهم زدن آن مـی‌کند. مسلم است از ۱۲۷۸ (یعنی دو سال بعد) که مخالفت تندی با بنیادهای جدید ظاهر گشت و از آثارش بستن مجمع فراموشخانه بـود ـ اسـم مجلس مصلحت‌خانه هم از دفتر سیاست ایران سترده شد.

www.tabarestan.info

۳. مجمع فراموشخانه

فراموشخانه نخستین جمعیت سیاسی است. اهمیتش به چند چیز است: فعالیت اجتماعی دسته جمعی، مرام سیاسی مترقی، تأثیرش در بیداری افکار. تاریخ ایجاد فراموشخانه اگر در سال ۱۲۷۵ نباشد، به یقین سال بعداست یعنی همزمان تأسیس مصلحت‌خانه ـ آن‌گاه‌که‌جنب و جوشی در راه اصلاح و تغییر برپا گشته بود. دستور برانداختن آن در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ صادر شد، آن‌گاه که جوش و خروش ترقیخواهی فرو نشسست. بنیانگزار فراموشخانه ملکم‌خان است. به گمان ما در ۱۲۷۵ که نقشهٔ خود را در اصلاحات ایران ضمن دفتر تنظیمات به شاه عرضه کرد و مورد عنایت واقع شد، مقدمهٔ تشکیل آن مجمع را بـا همکـاری پدرش و چندتن دیگر فراهم ساخت. می‌دانیم قبلا تصویب شاه را در این کار بدست آورد.

فراموشخانه رهی گردهٔ مجامع سری اروپا که در سدهٔ هجدهم و نوزدهم میلادی رواج فراوان داشتند ـ بنا گردید. اما هیچ بستگی بـا فراماسونری نداشت. درواقـع بیشتر جمعیت‌های سیاسی کـه آن اوان در عثمانی و مصر نیز بوجود آمدند ـ ازشیوهٔ کار آن‌محافل سری غربی الهام گرفته‌اند. در آن زمان که حزب سیاسی در مشرق مفهومی نداشت ـ جمعیت‌های مخفی تنها نمایندهٔ افکار متشکل اجتماعی جدید بودند. سری بودن آنها از جهتی معلول ناایمنی بود، و ازجهتی عامل همبستگی و پیوند

۱۱. میرزا ابراهیم بدایع‌نگار، به‌نقل خان‌ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ص ۱۰۷.

سازمان داخلی آنها. پانزده سال پیش از ایجاد فراموشخانه، نظیر آن‌را میرزا فتحعلی آخوندزاده خواست در قفقاز برپا سازد (۱۲۶۲). هدفش آشنا کردن مردم بود به‌ترقی جدید. هفت سالی پس از تأسیس فراموشخانه، نخستین مجمع سری عثمانی به نام «اتفاق حمیت» تشکیل یافت (۱۲۸۲). مرامش این بود که دولت «بیمار» آل عثمان را بایستی از مرگ رهانید. این جمعیت سازمان خود را مستقیماً از مجمع سری «کاربوناری[12]» فرانسه گرفت. به مرحلهٔ بعد «انجمن ترکان جوان» تأسیس شد. و همان بود که بساط استبداد عبدالحمید را واژگون گردانید.

مرام فراموشخانه پرداختهٔ عناصر گوناگون است. درواقع تألیفی است از اصالت عقل، مشرب انسانیت، فلسفهٔ علمی تحققی، و اصول اعلامیهٔ حقوق بشر. پیش از آنکه به تجزیهٔ آن عناصر پردازیم، سخن خود ملکم را که پس از بیست و دو سال (در ۱۸ رجب ۱۲۹۷) به دانشمند انگلیسی «ویلفرید بلنت» گفته، و اودریادداشت‌هایش آورده‌است نقل می‌کنیم. زبدهٔ آن این است:

«مذهب انسان‌دوستی به همان اندازه که در مغرب زمین شناخته گردیده، اهل مشرق نیز آن‌را می‌شناسند. به حقیقت مغرب هیچگاه قابلیت دین‌آفرینی نداشته، دینی که روان آدمی را مسخر گرداند ـ همانطور که مشرق هم عاری از این قابلیت بوده که سیستم سیاست بیافریند. نصرانیت یکی از صدها دینی است که آسیا بوجود آورد، و چون به اروپا رفت با فرهنگ یونانی بیامیخت، شکل منطقی و رنگ مادی گرفت. هرآینه آیین نصرانی دست نخورده می‌ماند، مانند صدها کیش آسیایی که پیش از آن و پس از آن آمدند ـ از میان می‌رفت. من خود ارمنی‌زادهٔ مسیحی هستم، ولی میان مسلمانان پرورش یافتم و وجههٔ نظرم اسلامی است. جوان بودم که به فساد مملکتم پی‌بردم و انحطاط مادی آن را شناختم. پس شعلهٔ اصلاح‌طلبی در من فروزان گشت. در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم، با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات جمعیت‌های سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت مشرق بهم آمیزم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بیفایده‌ای است. از اینرو فکر

12. Carbonari

ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیك دریابند. دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم، در محفل خصوصی از لزوم پیرایشگری اسلام سخن راندم، به شرافت معنوی و جوهر ذاتی آدمی توسل جستم، یعنی انسانی که مظهر عقل و کمال است نه آدمیزادی که نوع جانور است[۱۳]... در راه اصلاح دستگاه سیاست قدم نهادم، و رساله‌ای در اصول عقاید خود نوشتم...[۱۴]»

آنجا تأکیدش به عقل است و کمال‌پذیری آدمی و مشرب انسان دوستی. هدفش ترقی مادی اجتماع است و تأسیس سیاست نیکو. در این اندیشه‌ها از پیروان اصالت عقل و دین انسانیت و مذهب علم تحققی اگوست کنت الهام گرفته. می‌دانیم در آیین انسان‌دوستی اندیشه‌گر بزرگ فرانسوی، «عبادت بجز خدمت خلق نیست.» غایت آن رواج مدنیت و کمال ارزش‌های انسانی است. معتقد بود که طبقهٔ نخبهٔ اجتماع به خوی نوع‌پروری گرایند و برای ترقی جامعه راه اتفاق گیرند. اما دین انسانیت او منشأ ربانی نداشت، تنها بر پایهٔ علم تحققی قرار گرفته بود. به علاوه می‌دانیم کنت محفلی برپا کرد که آداب و رسوم خاصی داشت. و جمعی به آن محفل پیوستند.

ملکم در کار فراموشخانه همان عقاید را گرفت و همان شیوه را بکار بست. در رساله‌ای که به آن اشاره نموده بود، مبلغ عزت آدمی و علم و عقل است، مروج خوی مردانگی و اتفاق درجهت فعالیت عمومی، و خواهان علو مقام آدمی است به «عالم انسانی.» در واقع «آنچه فضل و معرفت و کمال بروز کرده کلا از پرتو آفتاب علم است.» و «مأموریت» آدمی در جهان هستی در اتفاق است؛ «به حکم عقل و به حکم طبیعت» باید راه اتفاق گرفت. «قدرت مردانگی وقتی‌کاملا بروز می‌کندکه مردانگی آحاد یك طایفه در عالم اتفاق جمع بشود.» و «در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن‌نیست‌که درآن طایفه‌منتهای‌ظلم نباشد. سکوت درظلم منتهای نامردی است.» آن کس که از اتفاق گریزد «به دیوانه‌ای ماند

۱۳. ملکم توضیحی راجع به‌دو لفت «آدم» و «انسان» داده بودکه بلنت در نقل مطلب خلط‌کرده است. اما مقصود ملکم از مجموع عبارت روشن است و برای‌اینکه بیانش دقیق باشد دو کلمهٔ لاتینی «vire» و «homo» را مثال آورده بود.

14. W.S. Blunt, pp. 82-85.

همانجا بلنت افزوده: پس‌ازآن گفتگو بارها ملکم را دیدم و«از عقایدش در جهان مغرب و مشرق سخن می‌گفت ـ سخنی‌که معرفت ژرف او را از هردو جهان می‌رساند. این تأثیر را درذهن من‌می‌گذاردکه برجسته‌ترین آدمی است‌که شناختم... در اندیشهٔ من تأثیر عمیق بخشید؛ از جهاتی فکر مرا منقلب گردانید.»

که... لشکر ظلم را دعوت به‌خانهٔ خود نماید[۱۵].»

حقوق اجتماعی مهمترین عنصر مرام فراموشخانه است. در این خصوص «جزوهٔ راپورت فراموشخانه» را مأخذ معتبری می‌شناسیم[۱۶]. نویسنده که خود روزی عضو آن مجمع بوده و پس از انحلالش از آن اصول روی برتافته، نمی‌خواهد به تفصیل سخن راند از آنکه «برای عوام مقتضی نیست.» باز برای آنکه مطلب بر تودهٔ مردم آشکار نگردد، شعورش به اینجا رسیده که اصول تعالیم فراموشخانه را به عبارت عربی درآورد. اگر «قدری غور تعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت اثبت... تأویل آن خیلی مفصل است که اگر امر و مقرر شود، بنویسد.» در مبانی مرام فراموشخانه گوید:

«المقصود من‌الجماعه تسهیل‌المعاش و تکمیل‌النفس وهمایتوقفان علی‌النظم، والنظم یتحقق بعشرة اجزاء.» اجزای ده‌گانه راازاین‌قرارذکر کرده: «الاطمینان فی‌النفس»، «الاطمینان فی‌المال»، «المساوات فی‌الحقوق»، «الاختیار فی‌العقیده و الخیال»، «الاختیار فی‌الشخص»، «الاختیارفی‌الکلام»، «الاختیار فی‌الکتابه»، «الاختیار فی‌الکسب»، «الاختیار فی‌الاجتماع و هواس الاساس»، «الامتیاز و الرجحان فی‌الفضیلة[۱۷]».

آن معانی را دقیق آورده. لغت «اختیار» را به معنای مختار بودن و به مفهوم آزادی بکار می‌بردند. از لفظ «آزادی» به عمد پرهیز می‌جستند، و به‌جای آن لغتی را استعمال می‌نمودند که مصطلح اهل فلسفه و مأنوس اذهان بود. به علاوه «راپورت» مزبور گوید: در آن مجمع سخن از این می‌رفت که: «وضع ایران و دولت ایران افراط و تفریط است... پس باید تغییر وضع داد.» همان مطلب را در دفتر تنظیمات خواندیم. و جای دیگر نیز از او می‌شنویم: «مطلب در تغییر وضع است. تا وضع معیوب است، جمیع اشخاص هم معیوب خواهند بود[۱۸].»

در مرام فراموشخانه چیزهای دیگری هم نوشته‌اند، درست و نادرست و جد و هزل بهم آمیخته. آقا ابراهیم بدایع‌نگار می‌نویسد: چون

---

۱۵. ملکم، اصول آدمیت.

۱۶. «جزوهٔ راپورت شخصی که دو درجه از فراموشخانه را طی کرده است» برای ناصرالدین‌شاه نوشته شده پس‌از انحلال فراموشخانه (۱۲۷۸). متن آن را آقای محمود کتیرایی با دقت علمی خاصی که دارد در «فراماسونری در ایران» (ص ۱۹۳ـ ۱۷۷) منتشر نموده است. کتاب فراماسونری در ایران جامع اطلاعاتی است که تاکنون دربارهٔ فراموشخانه بدست آمده.

۱۷. جزوهٔ راپورت فراموشخانه، خطی، ورق هفده.

۱۸. آدمیت، اندیشه‌های میرزافتحعلی‌آخوندزاده، ص ۱۶۶.

«ملغم» نام که «شلغم خام را همی‌ماند» و «ازلطیفهٔ دانش و ادب بی‌نصیب ... در خانهٔ خلافت طراز نظاره‌گاه فرامیسن کرد» گروهی به او گرویدند. و او در نهان از ایشان «یکان یکان بیعت همی ستد، و به شرایط ایمان موثق می‌داشت و عهد مؤاخات می‌بست، و از لطیفهٔ مساوات و مواسات دقایق بلیغ باز می‌گفت... و او به صورت همی‌نمود که آیین سلطنت و رویت ملکداری که از دیرگاه رسم معهود و عادت مألوف ایران بوده است، و با فرط غلبه و شمول اقتدار در مال و جان و ناموس بندگان خدای به واجب و ناواجب حکم می‌رانده‌اند... از سنن عادله خارج است و به بدیههٔ عقل و برهان شریعت محظور. و همی‌گفت بر اساسای بیشتر از ممالك اروپ، آیین جمهوریت بایست نهاد، و آحاد حشم را بر تفاصیل مراتب و تفاوت مناصب در حقوق مملکت و حدود سلطنت، مشارکت بایست بود.» و با این «اقاویل سوء و اضالیل محظور» دل‌مردم را ربود[۱۹].

اینکه نوشته فراموشخانه مروج «آیین جمهوریت» بود، راست نمی‌آید. بنیانگزاران آن مجمع این اندازه زیرك و مصلحت‌اندیش بودند که به آن روزگاران در پی‌نقشهٔ واهی نروند. و آن «اقاویل‌سوء» که به شیوهٔ لوس ادیبان پرورانده و خواسته از اعتبار آن محفل بکاهد ـ بر ارزش اجتماعی‌اش افزوده است. این ادیب مانند اکثر ادیبان شعور اجتماعی نداشت.

فراموشخانه ظاهراً مورد اقبال واقع گردید و اصطلاح «فراموشخانه‌ای شدن» باب شد. موافقان و مخالفان آن هرکدام به جهتی در ثبت رقم فراموشخانه‌ئیان اغراق‌گفته‌اند. ملکم در رسالهٔ دفاعی خود از یکی دو هزار نفر صحبت داشته. نویسندهٔ «راپورت» مزبور یکجا عدهٔ اعضای فراموشخانه را به ده هزار تن رسانیده. و جای دیگر گفته: عدهٔ حاضران مجمع «به هشتاد نود می‌رسید که در میان حیاط و اطاق بودند.» این رقم آخری معقول بنظر می‌آید. شاید همهٔ اعضای فراموشخانه بیش از دو سه‌برابر آن رقم نبوده است. اما واقعیت مهم و با معنی اینکه از طبقات مختلف اجتماع به مشرب جدید روی آوردند. شاهزاده و وزیر و دیوانی و سپاهی و ادیب و حکیم و مجتهد و واعظ و تاجر و کسبه و مردم بی‌اسم و رسم به آن مجمع داخل گشتند[۲۰]. ملکم می‌نویسد: «معارف هر

۱۹. آقاابراهیم بدایع‌نگار، عبرت‌الناظرین وعبرت‌الحاضرین، به‌نقل خان‌ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۱ ص ۱۴۶.

۲۰. نویسندهٔ «راپورت فراموشخانه» و خود ملکم در لایحه‌ای که در دفاع ←

صنف» و «هر گروه» این مسلك را پذیرفتند. نویسندهٔ «راپورت» گوید: «مردم عوام محض تقلید که جناب آقا رفته است» به آن محفل راه یافتند. («جناب آقا» یکی از مجتهدان است که او را خواهیم شناخت). به تعبیر آقا ابراهیم بدایع‌نگار: «جمعی از اراذل قوم و سفلگان جمع» به‌فراموشخانه گرویدند و «شرذمه‌ای از رجال دولت و مردم بنام نیز بدان نظاره‌گاه شتافتند[۲۱]».

از ترکیب هیأت فراموشخانه‌ئیان و نسبت تألیفی گروه‌های اجتماعی آن آگاهی کاملی نداریم. اما از فهرست کسانی که نقل شد و یکی دوتن که ما به آن افزودیم ــ می‌توان کم و بیش زمینهٔ عناصر اجتماعی آن مجمع را شناخت، گرچه شناخت ما ناقص باشد: جلال‌الدین میرزا شاهزادهٔ آزادی‌پرست، تاریخ‌نویس ناسیونالیست که از هرچه عرب و عربیت بود بدش می‌آمد ــ در این زمان «آجودان مخصوص» شاه بود. میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر از مستوفیان معتبر بود. میرزا محمدخان مجدالملك وزیر وظایف و نویسندهٔ نقاد که پیشتر در قفقاز مأموریت داشت. ذوالفقار بیك مهندس نظام از تحصیل‌کردگان دارالفنون یعنی از شاگردان سابق ملکم بود. رضاقلی‌خان هدایت رییس مدرسهٔ دارالفنون و محمودخان ملك‌الشعرا در زمرهٔ دانشمندان بودند. میرزا جبار و میرزا نصرالله‌خان (پسرعموی عبدالوهاب خان نصیرالدوله) نیز از اهل دیوان بودند. آقا سید حسن روضه‌خوان بود. نام حاجی سید صادق طباطبایی مجتهد نیز به تواتر آمده. به مأخذی که بدست داده‌ایم عضویت او در فراموشخانه مسلم است، و رساله‌ای که در دفاع مرام فراموشخانه نگاشته شده خطاب به اوست. از حکمای عقلی میرزا جعفر حکیم‌الهی را باید بیفزاییم[۲۲]. این حکیم آزاداندیش از ترقیخواهان بود. در زمان‌سپهسالار

مرام فراموشخانه نوشته، آن مطلب را تأیید نموده‌اند. از نویسندگان بعدی میرزایوسف خان رفعت‌الملك نام هفده تن از نخستین اعضای فراموشخانه را که شنیده بود آورده است. ازآن جمله: جلال‌الدین‌میرزا، میرزا هدایت‌الله وزیردفتر، میرزامحمدخان مجدالملك، حاجی‌میرزاجبار، ذوالفقاربیك [مهندس‌نظام]، محمودخان ملك‌الشعرا، رضاقلی‌خان هدایت، ملك‌الکتاب کردستانی، آقامهدی طهرانی بدایع‌نگار، و آقا سیدحسین روضه‌خوان. (مجلهٔ راهنمای کتاب، آذر و دی‌ماه ۱۳۴۸، ص ۵۲۴). اما اینکه نام میرزامحمدعلی‌خان شیرازی را نیز ذکر کرده، درست نیست. او در ۱۲۶۸ مرده بود.

۲۱. آقاابراهیم بدایع‌نگار، به‌مأخذی که نقل شد.

۲۲. به‌مأخذ گفتهٔ پدرم که حکیم‌الهی را از اعضای فراموشخانهٔ اول اسم می‌برد. در ضمن بگوییم حکیم‌الهی اعتقاد زیادی به‌ملکم داشت و او را «فیلسوف»

مقاله‌ای در پشتیبانی اصلاحات و تأسیسات جدید آن وزیر در روزنامه منتشر ساخت. از سایر رجال دولت احتمال می‌دهیم حسنعلی‌خان گروسی نیز در آن مجمع بوده است. این اندازه یقین داریم که وی از همرازان ملکم بود و یکجا خود را «معتقد قدیم» می‌خواند[۲۳]. از سایر طبقات‌خاصه کاسب و تاجر که ملکم به‌آن تصریح نموده، کسی را نشناختیم.

گذشته از اینکه ملکم جمعیت‌ساز بود و هنر رهبری داشت ــ عوامل دیگری در پیشرفت کار فراموشخانه مؤثر افتادند. اینکه آن‌مجمع مورد اقبال عمومی واقع گردید نشانه‌ای است از روح نوجویی زمان. اینکه کسانی از طبقهٔ حاکم به آن روی آوردند، می‌رساند که در نظام اجتماعی و سیاسی رخنه و سستی راه یافته بود. و اینکه از همهٔ طبقات به آن گرویدند، معلوم است که اندیشهٔ تغییر و اصلاح از سطح بالای اجتماع گذشته و کم یا بیش به قشر پایین‌تر سرایت کرده بود. اما نباید در این باره غلو کرد. به هر صورت پیام فراموشخانه تهدید مستقیمی به نظام اجتماعی و سیاسی کهن بشمار می‌رفت. پس مقابله و تصادم آن با نظام حاکم، امری طبیعی بود. همچنین به شیوهٔ دیرین، حربهٔ مدافعان وضع موجود همان شمشیر تکفیر بود و بهتان بی‌عفتی ــ چه حربه‌ای برنده‌تر از آن نبود. از اینرو یکی گوید: «امارد و اجاندهٔ» شهر به فراموشخانه راه یافتند و آن محفل «هرزگی» بود. و «اینکه مشهور است اهالی این کار ابراز مطلب نمی‌کنند، از بابت خجالت اعمال شنیعه‌ای است که‌فلان وزیر و مرد مـلارا بیاورند... واسباب بازیچه نمایند[۲۴].» به عقیدهٔ حاجی ملاعلی کنی هم آن مجلس عامل «اضمحلال مذهب و ملت بود» و بانی آن «در خیال تصاحب ملك و دولت[۲۵].»

ماهیت برخورد مرام فراموشخانه را با دستگاه حاکم (دستگاه سیاست و روحانیت هردو) در نبردگاه افکار بدست می‌دهیم. «راپورت فراموشخانه» زبان گویای همهٔ مخالفان می‌باشد. به عقیدهٔ نویسندهٔ آن دفتر «پیروی احکام الهی که لازمهٔ تدین» است «هیچ احتیاجی به قواعد و

→

می‌خواند. حسنعلی‌خان گروسی در نامهٔ ۳ محرم ۱۲۸۸ به‌مستشارالدوله می‌نویسد: «به‌قول حکیم‌الهی، فیلسوف زمان میرزاملکم‌خان را... به‌رفتن طهران راضی کردم.» در نامه‌ای دیگر ملکم را چنین خطاب می‌کند: «مخدوم مکـرم مهربانا و به‌اصطلاح حکیم‌الهی، فیلسوف اعظم» (اسناد ملکم).

۲۳. اسناد ملکم، حسنعلی‌خان به‌ملکم، ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۱۵.

۲۴. جزوهٔ راپورت فراموشخانه، خطی.

۲۵. نامهٔ حاجی‌ملاعلی کنی خواهد آمد.

ملل و آداب دیگر ندارد.» صاحب شریعت که چیزی را در امور زندگی فرو نگذاشته «چرا وضع فراموشخانه را از خاطر محو می‌فرمود؟» اگر مقصود «اخوت» است که فرموده‌اند «المؤمنون اخوه.» اگر غرض «جماعت و جمعیت» است که امر به نماز جماعت فرموده‌اند. اگر منظور «مساوات» است که خمس و ذکوة را مقرر داشته‌اند. اگر دفع «ظلم و تعدی» است که باید «حدودات شرعی و تهدیدات اخروی» را کافی بدانیم. اگر معنی «اختیار» و آزادی این است که تحت حکم دیگری نباشیم و خود به‌شخصه هرکاری بخواهیم، بکنیم ــ این «منافی اساس خداوندی» است چه «امور دنیامهمل ومعطل خواهدماند.» اگرازاول‌خلقت «امتیازات برداشته ومرتفع می‌شد، و همه مساوی بودند هیچ کاری در دنیا پیشرفت نمی‌کرد.» خلاصه آنکه: «آداب تعیش و زندگی و نزدیکی به حقیقت و تحصیل ماحصل هردو نشأت را کلام مجید مختوم فرموده... پس در این صورت پیروی به قواعد و قوانین الهی نکردن و به عقاید دیگران تأسی نمودن ــ کفر محض ومحض کفراست.» برپایهٔ آن براهین است که تعالیم‌فراموشخانه‌را مایهٔ «فتنه و فساد» می‌شناسد. و بر «بدعت» آوران لعن می‌فرستد.

پاسخ آن اعتراضات را از لایحهٔ دفاعی فراموشخانه بشنویم[۲۶].

پیش از آن چندنکته را باید روشن کنیم: لایحهٔ دفاعی هنگامی نگاشته شده که آن مجمع هنوز برپا بوده است یعنی پیش از ربیع‌الثانی ۱۲۷۸. دیگر اینکه برداشت لایحه تردیدی نمی‌گذارد که مخاطب آن یعنی «جناب آقا» از مجتهدان عصر است. می‌گوید: «از آنجایی که کشف دقایق علوم مسلمانان بر همت علمای دین لازم است... تحقیق این مسأله نیز برعلم و تقدس آن جناب واجب شده.» به گمان نزدیك به یقین ما، آن مجتهد جز آقامیرزا صادق طباطبایی شخص دیگری نمی‌تواند باشد. به دلیل اینکه: در طبقهٔ روحانیان آقامیرزا صادق عنوان «جناب آقا» داشت. در دربار بسیار معزز بود و ناصرالدین شاه استخاره‌های خودرا پیش او می‌فرستاد. و وی را به‌همان عنوان خطاب می‌کرد[۲۷]. میرزا صادق یکی از چند نفر علمایی بود که شاه به دیدن آنان می‌رفت[۲۸]. این نیز مسلم است که‌جناب آقا همان اوان یا اندکی بعد به فراموشخانه پیوسته بود، زیرا در «راپورت

۲۶. کتابچهٔ فراموشخانه، خطاب به «جناب‌آقا»، خطی. متن آن را نخستین‌بار آقای محمودکتیرایی به‌ضمیمهٔ «فراماسونری در ایران» انتشار دادند.

۲۷. برای نمونه‌ای از استخاره‌های شاه نگاه کنید به‌ضمائم کتاب.

۲۸. در روزنامهٔ ایران به‌آن تصریح گردیده است.

فراموشخانه» اشاره‌ای به «جناب آقا» یکی از علمای آن‌دوره گردیده که از فراموشخانه‌ئیان بوده است. نکتهٔ دیگر اینکه در پرداختن لایحهٔ دفاعی فراموشخانه، کسی از اهل حکمت و اصول در آن تصرفاتی کرده؛ شیوهٔ نگارش ملکم با سبك استدلال جدلی بهم آمیخته است. بعید نیست میرزا جعفر حکیم‌الهی (که پیشتر از او نام بردیم) در آن دست داشته است. اما این حدسی بیش نیست. برویم بر سر رسالهٔ دفاعی و پاسخ اعتراض‌هایی که از هرجهت می‌آوردند. فقط به چند معنی برجسته توجه می‌دهیم. برای خرسندی خاطر ایمانیان می‌گوید:

«شکی نیست که جمیع علوم بشری و کل رموز معرفت در نظر اولیا و انبیا مشهود بوده است. ولیکن این نکته نیز مبرهن است که به اقتضای حکمت بالغه نخواسته‌اند که جمیع معارف مخفیه را در عهد خود بروز بدهند.» چنانکه «از هزار حقیقت» معلوم هیچ خبر نداده‌اند. ازاینرو «سکوت گذشته به جهت حقیقت حاضر، هرگز دلیل بطلان نخواهد بود.» همچنین «سکوت اولیا، بریك علم، دلیل عدم آن علم نخواهد بود.» به‌همان مأخذ این سهو بزرگ است که چون دستگاهی از فرنگستان آمده، مخرب عالم و آدم است. چنانکه «عینك را هم حکیم فرنگی اختراع کرده است، و امروز در چشم مقدسین اسلام و ایران اسباب قرائت قرآن مجید شده است. حقیقت بزرگ را نه در خاك نمسه می‌کارند، و نه در کارخانهٔ انگلیس می‌بافند.» وانگهی معایب اصحاب فراموشخانه، اگر راست باشد، چه ربطی به اصل مطلب خواهد داشت. «تلگراف را از فرنگستان همین شخص محقر که ریش هم ندارد، آورده است. حالا اگر شخص او هزار عیب هم داشته باشد، از فواید تلگراف چه‌کم خواهد شد؟»

می‌گویید: سیر فراموشخانه «کفر محض است» و هرکس به‌آن قدم نهد دین او را می‌گیرند. «به جهت آسایش خاطر ایشان عرض می‌کنم... اشخاصی که به جهت دین خود نرفته‌اند، کار بسیار بجایی کرده‌اند... به علت اینکه دینی که بتوان در نیم ساعت ضایع کرد، آن دین نیست.» به حقیقت «بنیان اسلام بر مسالمت و اتحاد است، جمیع حرکات و اقوال جناب پیغمبر... مقوی این حقیقت است. و آن کارهای بزرگ که در صدر اسلام به ظهور رسیده، کلا از یمن مواسات و اتحاد مسلمین بوده است... حال اشخاصی که خود را رییس اسلام می‌دانند، چگونه اتحاد و مسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت می‌سازند.» و همان کسان به در خانهٔ حکام جور می‌افتند که: ای وای،

اینها کافر شده‌اند، و «قتل این ملاعین» واجب است.

جاندارترین استدلال خود را در رد مدعیان «صاحب شأن» می‌آورد که می‌گفتند مردم «عامه» و بی اسم و رسم به فراموشخانه راه یافته‌اند. پایهٔ امتیازات اجتماعی که خواص برای خویش قائل بودند درهم فرومی‌ریزد: گروهی «خیال می‌کنند، خدا ایشان را از یك سرشت مخصوص آفریده است. چون لباس و اوضاع خود را رنگین‌تر از اوضاع دیگران می‌بینند، چنان تصور احمقانه می‌فرمایند که در صفات معنوی هم برساپرین امتیاز دارند. این حضرات خودپسند که جمیع نعمتهای دنیا را حق خود می‌دانند، توقع داشتند که سیر ما نیز مخصوص ایشان باشد.» نفهمیده‌اند که حقیقت در انحصار کسی نیست. «ما در فارسی شریف‌تر از شاهنامه کتابی نداریم.» اما دهاتیان هم شعر فردوسی را ازبر می‌خوانند. پس دیگر «نجبا و معقولین ما نباید هرگز این کتاب را باز نمایند.» گذشته از آن «بفرمایید که این حضرات صاحب شأن در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خوددارند؟ آسمان کی‌شرط کرده است که اسب عربی و لباس ترمه در هر مقام اسباب تفوق باشد؟» نخیر «سند استحقاق» را آرایش ظاهر نمی‌شناسیم؛ فخر دستگاه ما در این است که «عقل و جوهر انسانی» را مایهٔ امتیاز افراد شماریم. به‌علاوه کی گفته که «اتفاق عامه» عامل شر است؟ بله، هرآینه دزدان دارالخلافه همدست می‌شدند «البته از برای ما حسنی نخواهد داشت.» ولی وقتی می‌بینیم که از ارباب عقل و کمال و اصناف مختلف به مذهب اتفاق گرویده‌اند «قطعاً از برای قصد بد جمع نشده‌اند، ویقین یك مصلحت کلی و یك خیر عامه در این مطلب دیده‌اند.»

لاجرم، با «مجعولات جهل و ایرادات ارباب غرض» و «اغراض ارباب حسد و یا غفلت ابنای زمان» کاری ندارد. کارش این است که «عموم قلوب را مایل به عدل بسازد، و به واسطهٔ اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب قوام دین و دولت را فراهم بیاورد.»

آنچه شنیدیم تنها جوابگویی به مخالفان فراموشخانه نیست؛ زمینهٔ تعالیم آن جمعیت را در تشریح مرامش که پیشتر دانستیم روشن می‌نماید ــ تعالیمی که امتیازات طبقهٔ حاکم را آشکارا نفی می‌کرد، و «عامه» را به اصلاح و تغییر نظام اجتماعی کهنه می‌خواند. همان تعالیم مایهٔ تحریکات مخالفان بود. از آن جمله چنانکه خواهیم دید حاجی‌ملاعلی کنی موضوع بدآموزی‌های آن‌مجمع را عنوان‌کرد، و شاه را به برانداختنش اغوا نمود. اما می‌بایستی حادثه یا حوادثی رخ داده باشد که شاه سخت

برآشفت ــ علاوه بر انحلال فراموشخانه (که با اذن خودش برپا گشته بود) روش سختی پیش گرفت و فراموشخانه‌ئیان به «اجامر و اوباش» توصیف گشتند. تاریخ‌نویسان همزمان از این مقوله بحث نکرده‌اند. در روزنامه هم سخنی بمیان نیامده، و اساساً مطلب به‌صورتی که ما مطرح می‌کنیم، تا کنون مطرح نگردیده است.

از اواخر ۱۲۷۷ تااعلام انحلال فراموشخانه (در فاصلهٔ شش‌ماهه) هنگامه‌های پی‌درپی در شهر برخاست. خشکسالی بود و کمیابی نان و گرسنگی. در وهله‌ای، به قراری که فرهادمیرزا در یادداشت‌های منتشرـ نشده‌اش نگاشته، نزدیك دوهزار زن در مسجد شاه غوغا کردند، دونفر از دیوانیان را به جای میرزا موسی وزیر دارالخلافه کتك زدند، برادر امام‌جمعه را از مسجد بیرون کشیدند، و مردم دکان نانوایی را چپاول کردند. سردستهٔ آنان دده سیاهی بود از جان‌گذشته. این هنگامه با بریدن گوش و بینی چندتن از مردها در مسجد شاه فرو نشست. در واقعهٔ دیگر مردم گرسنه به ارك ریختند، جلو اسب شاه را که روانهٔ شکارگاه بود گرفتند، و فریاد برآوردند. آشوب بالا گرفت. به امر شاه کلانتر شهر محمودخان نوری را طناب انداختند و در میدان عمومی آویزانش ساختندـ تاهم هیجان مردم خاموش گردد و هم ترس در دل آنان بیفتد[۲۹].

آیا اقدام شاه در انحلال فراموشخانه با آن‌گونه حوادث بستگی داشته؟ پیش از آنکه حکم قطعی بکنیم، ببینیم نویسندگان همزمان در برانداختن آن جمعیت چه گفته‌اند. نویسندهٔ «راپورت فراموشخانه» گوید: فراموشخانه را «بجز فتنه و فساد داخلهٔ مملکت هیچ مقصودی و منظوری ملحوظ نیفتاده.» آقا ابراهیم بدایع‌نگار ضمن اشارهٔ بـه اینکـه «فتنهٔ» فراموشخانه «عظیم گشت» می‌نویسد: «جمعی غفیر و جمعی کثیر بردولت جاوید بیاغالیدند و پادشاه را بر سر این مهم آرام برفت و اندیشه‌هـا فزود. وعاقبت به‌مزاحمتی شدید ومدافعتی سخت اورا (= ملکم) و پدرش عقوب را از خاك ایران ازعاج کردند[۳۰].» تصریح به‌آغالیدن «جمعی‌کثیر بردولت جاوید»، فقط می‌تواند اشاره به حوادثی باشد که نقل کردیم. گرچه هردو نویسنده ازبدخواهان مرام فراموشخانه بودند ومرتبط ساختن فتنه و فساد داخلی با کار آن مجمع در این زمان هیچ پایهٔ درستی نداشتهـ تردید نیست به شاه چنین تلقین می‌گردید که آشوب شهر زیـر سر

۲۹. برای تفصیل و اسناد مربوط نگاه کنید به‌بخش چهارم.
۳۰. آقاابراهیم بدایع‌نگار، به‌همان مأخذی که نقل کردیم

فراموشخانه‌ئیان است. پس آن بساط شهرآشوب را باید برچید. نامهٔ حاجی ملاعلی کنی به شاه روشنگر این معنی است. می‌گوید:

«ما دعاگویان بلکه عموم اهل ایمان عرض می‌کنیم که شخص میرزا ملکم را ما دشمن دین و دولت دانسته‌ایم... و هرکس باعث این‌امر شده است خیانت کلی به دین و دولت نموده است که چنین دشمن جانی را مداخله در کارهای بزرگ دولت داده است. مدت‌زمانی نگذشته که در دارالخلافه... مجلس فراموشی ترتیب داده بود، و به این تزویر وشعبده در خیال تصاحب ملك و دولت و اضمحلال مذهب و ملت بود. و الـزام مواسات و یکجهتی و همعهدی [گرفته بود] که هریك در پای دیگری در مقام تمام مال وجان بایستد، و تا یکی آوازی برآورد همه حاضر و ناظر باشند و در وقت اجرای شروط و فرصت و جمع اسباب نهضت وحرکت، همگی یکدفعه حمله‌ور شوند و برغیر هرکه بـاشند بتازند، و هـرچه بخواهند بگیرند و ببرند. گویا از خاطر مبارك نرفته بـاشد، حـاصل گذارشات فراموشخانه و نتیجهٔ محتمله بلکه مطمئنهٔ آن را وقتی به خاکپای مبارك معروض داشتم ـ حکم جهان مطاع بر دفع واخراج ایشان شرف‌صدور یافت...[۳۱]»

نتیجه اینکه: دستگاه حاکم یعنی دولتیان مخالف اصلاح و ملایان متعصب سنت‌خواه با هم به دشمنی با فراموشخانه برخاستند، هرآشوبی برپا می‌گشت آن را بحساب اهل فراموشخانه می‌آوردند؛ و تلقین این افسون می‌کردند که فراموشخانه‌ئیان برسر آنند که به فرصت مناسب برخیزند و تصاحب «ملك و دولت» کنند و «مذهب و ملت» را براندازند. تردید نیست که مرام فراموشخانه تهدید مستقیمی بود به نظام اجتماعی حاکم. اما قدرتی برای آن جمعیت قائل بودند که بهیچ‌وجه نداشت. و این تصور نبود مگر نشانهٔ ناتوانی دولت و فرسودگی نظام اجتماعی.

در آن احوال سرنوشت فراموشخانه محتوم بنظر می‌آمد. فرمان برچیدن فراموشخانه ومحکومیت مرام آن به صورت «اعلان‌نامهٔ دولتی» ضمیمهٔ روزنامهٔ رسمی در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ منتشر شد[۳۲]. حد

---

۳۱. اسناد خان‌ملك ساسانی، حـاجـی‌ملاعلـی‌کنی به‌ناصرالدین‌شاه، رجب ۱۲۹۰.

۳۲. متن اعلان‌نامه این است:

«در این روزها به‌عرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر گفتگو وصحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یوروپ می‌کنند وبه‌ترتیب آن اظهار میل می‌نمایند. لهذا صریح حکم همایون شد که اگر بعدازاین عبارت و لفظ فراموشخانه از دهن کسی

خشم دولت را لحن اعلان آشکار می‌سازد؛ گویی به قلم فراشباشی نوشته شده: اهل فراموشخانه از «اجامر و اوباش» شمرانـد، هـرآینه لفظ فراموشخانه از دهان کسی خارج شود، مورد کمال «غضب» دولت واقع خواهدگردید. به‌یقین‌اگر دولت آن راخطری به هستی خویش نمی‌پنداشت، لازم نمی‌افتاد ملکم و پدرش و چندتن از یارانشان را به شتاب از ایران بیرون کنند. یکی از آنان میرزا نصرالله‌خان (پسرعموی عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله) بود که سالها در اسلامبول گذراند[۳۳].

یك سال و دوماه بیشتر نگذشت که وزیر امور خارجه امر شاه را چنین اعلام داشته: «شخص میرزا ملکم‌خان از بعضی صفات که متضمن خلاف و خیانت... بوده باشد بری است، و کمال صدق و خیرخواهی را هم دارد. وهرگز از خود او وخدماتی که‌کرده است صرف‌نظر نفرموده‌اند.» نکتهٔ دیگر تأیید این است که تأسیس فراموشخانه با اجازهٔ شاه بود: «در فقرهٔ مجلس هم همانطور است که خود عالیجاه مشارالیه گفته است. ولی مردمان بیکار و پریشان خیال دارالخلافه که خود می‌دانید چقدر بی‌کارهای بی‌فایده محض اغراض نفسانی بلند می‌شوند، شاخ و برگ‌ها قرارداده بنای پاره‌ای فضولی‌ها در مجالس و محافل گذاشتند. اولیای دولت علیه دیدند که رفع این حرف‌ها در میان مردم نخواهد شد» مگر اینکه او از ایران دور بشود. «این بود که مقرر فرمودند سفری نماید.» خاطر شاه «از او خشنود است... شما او را از هر جهت آسوده و مطمئن نمایید[۳۴].»

در هر صورت مجمع فراموشخانه بسته شد. اما هستهٔ آن‌کانون فعالیت برجای ماند و افکاری که آن ترویج می‌کرد در دونسل بعد گسترش یافت. برچیدن آن مجمع آغاز مرحلهٔ بازگشت به‌نظام کهنه بود؛ به‌جنبش اصلاح‌طلبی که در دولت پیدا شده بود ضربت تندی وارد آمد. در بخش بعد از آن گفتگو می‌کنیم.

بیرون بیاید، تا چه رسد به‌ترتیب آن، موردکمال سیاست و غضب دولت خواهد شد. البته این لفظ را ترك کرده، پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذهٔ کلی خواهند دید.»

۳۳. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۱۷.

۳۴. اسناد پیل، میرزاسعیدخان به‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله، اول جمادی‌الثانی ۱۲۷۹.

تبرستان
www.tabarestan.info

۴ شکست اصلاحات ـ پیشروی افکار

جنبش اصلاح‌طلبی که در کانون دولت پدید آمده بود شناختیم ـ جنبشی که درخشش داشت اما دیر نپایید. نیروی انگیزش آن‌جهش‌مترقی کاهش یافت، درپی نویدهای دولت یأس آمد، نقشهٔ اصلاحات مجمل ماند و به تباهی آن کوشش رفت.

عکس‌العمل دولت علیه کارهای مترقی که خود آغاز کرده بود ـ از اوایل ۱۲۷۸ آشکار گردید: شورای دولت هنوز کار عمده‌ای از پیش‌نبرده بودکه رییس آن‌میرزا جعفرخان مشیرالدوله را «باابقای ریاست دارالشوری به منصب متولی باشیگری حضرت رضوی... سرافراز فرمودند[۱].» لابد شورای دولت را می‌بایستی در آنجا برپا گرداند. با رفتن مشیرالدوله که کم وبیش تمایلی به اصلاحات داشت، از شورای دولت فقط اسمی ماند. مجلس مصلحت‌خانه هنوز رونقی نیافته، مدیرش را به حکومت یزد فرستادند. مجلس فراموشخانه را نیمه‌کاره برچیدند، بنیانگزاران وبرخی از هواخواهانش را از ایران راندند ـ از آنکه این دستگاه را مایهٔ «فتنه و فساد» دانستند و اهل آن را از «اجامر و اوباش.» گویا در نظر دولت همهٔ آتش‌ها از فراموشخانه برمی‌خاست که علیه آن روش سختی پیش‌گرفتند. یك چند نگذشت که شاگردانی که در ۱۲۷۵ برای تحصیل به فرانسه فرستاده بودند، باز گرداندند. تصور کردند «آنهایی که در فرانسه تحصیل نموده و تربیت می‌شوند، جمهوری‌پرست و بیدین خواهند شد.» تلقین این اندیشه از دولت روس بود که دشمن روشن‌گرایی بود و دشمن

۱. صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۷۷.

ترقی ایران. محرك فراخواندن شاگردان، میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه بود که از روس‌پرستان بود و از مخالفان سر سخت هرگونه‌اصلاح و نوآوری. میرزا یوسف‌خان (مستشارالدولهٔ بعدی) که در این زمان شارژ دافر پاریس بود به کار دولت ایراد گرفت. نوشت: راجع به «جمهوری‌پرست و بیدین» شدن محصلین، «صدق وکذب این معنی را خدا بهتر می‌داند.» امادراینکه «اولیای دولت روس... باطناً خشنودی‌نداشتند، شبهه‌ای نبود.» و عامل احضار شاگردان «پرنس گارچاکوف بوده که به اولیای دولت، چنان القا کرده‌اند[۲].

در علل بازگشت دولت از راه اصلاح‌طلبی و پیش‌گرفتن سیاست ارتجاعی ـ ممکن است چنین برهان آورد: محرك ترقیخواهی برخی حوادث تاریخی بود از جمله شکست نظامی و رسوایی سیاسی دولت. اما هیأت دولت اصلاحگر از همان عناصر مخالف ترقی تشکیل می‌یافت؛ مغزهای متحجری چون مستوفی الممالك و میرزا سعیدخان انصاری با هرگونه نوجویی سر ستیزگی داشتند. گذشته از نادانی، انگیزهٔ سودجویی بود که آنان را به مخالفت با هر تغییری برمی‌انگیخت. اگر یکی دو نفر هم در شورای دولت طالب اصلاحات بودند، در ادارهٔ امور چندان مؤثر نبودند. ناصرالدین‌شاه هم در دام مخالفان گرفتار بود. پس در چنین احوال، فرجام جوش و خروش ترقیخواهی از آغازش معلوم بود. کافی بود که با گذشت زمان، شور اصلاح فرو نشیند. و همینکه بهانه‌ای بدست افتد، هرنقشهٔ مترقی را برهم زنند چه نفع طبقهٔ حاکم در تغییر و اصلاح نبود.

اینها به جای خود درست است اما تعلیل جامع و مانع نیست. استنباط تاریخی ما این است که دولت با مسائل داخلی دیگری روبرو گشت. عوض اینکه چارهٔ صحیحی بیندیشد، واکنش او در مقابلهٔ با دشواریها نفی اصلاحات بود. آن دشواریها چنانکه پیشتر اشاره‌ای رفت، خشکسالی و قحطی نان بود و آشوبهای پی‌در پی شهر. قضیهٔ نان شهر همواره مسألهٔ سیاسی بشمار می‌رفت. گرچه خشکسالی سبب کمی حاصل

۲. ایران، میرزا یوسف‌خان به‌میرزا سعیدخان، محرمانه، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۲۸۴. راجع به‌هیأت چهل و دو نفری شاگردانی که در ۱۲۷۵ فرستاده شده بودند، به‌اختصار بگوییم در میان آنها محصلین بسیار خوبی بودند. گزارش تحصیلی آنان را حسنعلی‌خان گروسی فرستاده و در روزنامهٔ رسمی مرتباً چاپ شده است. مهمترین رشته‌های تحصیلی عبارت بودند از: فنون نظامی، طب و جراحی، صنایع جدید از جمله «آهن ذوب کردن و ساختن چرخ و اسباب‌های آهنی»، معدن شناسی، ماهوت بافی، حریربافی، کاغذ سازی، «حقوق ملل» و «دیپلماسی» چندنفر ازآنان در «پلی‌تکنیك» پاریس بودند.

گندم می‌گردید. بروز قحطی از عوارض بدی سیاست دولت و احتکار گندم به وسیلهٔ مالکان بود. در این قضیه حتی گاه از بزرگان دولت با محتکران گندم همدست بودند[۳]. اهمیت سیاسی این مسأله که ریشهٔ اقتصادی و اجتماعی داشت، شناخته نگردیده است.

سال ۱۲۷۷ سال قحطی بود. به دنبال آن وبا هم آمد. ومردم گرسنه بارها به غوغا برخاستند. شرح داستانی را که به اعدام کلانتر شهر محمودخان نوری انجامید، نویسندهٔ انگلیسی «ایستویك» نوشته. در این زمان در تهران شاهد واقعه بود و در سفارت انگلیس می‌زیست. گزارش او از جهتی کامل‌تر از شرح رسمی است که «الیسون» وزیر مختار به دولت خود فرستاده است[۴]. آنچه‌می‌آوریم دقیقاًاز نوشتهٔایستویك است:

مردم پایتخت از بی‌نانی پریشان‌حال بودند، دکان‌های نانوایی پرشلوغ. و با این راه‌های بد غله به‌شهر نمی‌رسید. گرسنگی شرم زنان را برده بود؛ به هرکس در کوی و برزن می‌رسیدند، یاری می‌جستند. روز هفدهم شعبان ۱۲۷۷ شاه از شکار باز می‌گشت که انبوه «چند هزار نفری» زنان جلو او را گرفتند. نان خواستند. و پیش چشم شاه دکان نانوایی را چپاول کردند. همینکه شاه به قصر خود رسید، به دستور او دروازه‌های شهر را بستند. روز بعد آشوب از نو برخاست. با وجودآنکه دروازه‌ها را بسته بودند، چند هزار زن هجوم آوردند، به ضرب سنگ و چوب دروازه‌بان را از پای درآوردند. به شهر ریختند. قرار این بود که مقدمهٔ هنگامه را جماعت زنها فراهم سازند، و در پی‌آنها مردان بریزند و شورش برپاکنند. شاه ازبالای قصر بادوربین به ازدحام مردم می‌نگریست. کلانتر شهر (محمودخان نوری) هم آمد و پهلوی شاه ایستاد. از شاه سرزنش و پرخاش شنید که این چه وضعی است. کلانتر گفت: می‌رود که غوغارا بخواباند. کلانتر با گروهی از گماشتگانش به جمعیت زنان حمله بردند. خودش با چوب‌دستی که داشت چند نفر را کتك زد. به ضرب چوب او را زنی خون جاری شد، و از زنان شیون و فغان برخاست. شاه برآشفت و کلانتر را فراخواند. بیدرنگ فرمان داد ریشش را ببرند و او را به چوب و فلك ببندند. کلانتر شوریده‌بخت زیر چوب و فلك بود که

۳. نگاه کنید به‌پایان همین بخش. در آغاز بخش پنجم نیز از آثار اقتصادی و اجتماعی قحطی و ناخوشی وبا بحث کرده‌ایم.
۴. گزارش الیسون، ۳ مارس ۱۸۶۱.

شاه گفت: «طناب». در آنی امر شاه اجرا گشت؛ به طنابش انداختند. جسد برهنهٔ کلانتر را در بازار روی زمین کشاندند. و تا سه‌روز او را از پا در میدان شهر آویزان کردند. به دنبال اعدام کلانتر، همان روز همهٔ کدخدایان محله‌های شهر را آوردند و به‌چوب وفلك بستند. آن‌روز طغیان مردم فرو نشست ـ طغیانی که «با انقلاب موبی فاصله داشت.» روز بعد (۱۹ شعبان) شاه جامهٔ سرخ غضب پوشید. و با تنبیه کسان دیگر ترس در دل مردم‌انداخت. اما مشکل نان حل‌نشد. آشوب پی‌درپی برپا گشت. در یکی از غوغاها نزدیك بود امام جمعهٔ تهران کشته شود که غش کرد و نجاتش دادند. زنان باز برخاستند. چنین قرار نهادم بودند که دو گروه تشکیل دهند. گروهی روانهٔ سفارت انگلیس گردند، و گروه دیگر به سفارت روس بروند و از وزیران مختار تقاضا کنند از جانب مردم در کار تأمین نان شهر با شاه گفتگو نمایند. جمعی به سفارت انگلیس رفتند و چادر از سر برداشتند (که در واقع نشانهٔ اعتراض به دولت بود). سفارت به زحمت توانست آنان را خارج کند[۵].

ماه روزه وعبادت رسید، پریشانی مردم بیشتر شد، وخشم‌اهالی اوج گرفت. فرهاد میرزا در یادداشت‌های خود صحنه‌ای از طغیان مردم را به روز جمعهٔ هفدهم رمضان ۱۲۷۷ وصف کرده است. از این قرار:

«جمعی از زنها، بعد از ظهر به جهت نان ازدحام نمودند. به مسجد شاه رفتند. شهبازخان قوریساول باشی را عوض میرزا موسی وزیر [دارالخلافه] کتك زدند... و آقا سید مرتضی برادر مرحوم امام جمعه را کشیدند، وکشان کشان تا بیرون‌مسجد بردند که بیحال شد. افتاد. و او را می‌خواستند به همراه خود به ارك ببرندکه در خاکپای مبارك حرف بزنند. و از آنجا جمعی دیگر به در خانهٔ وزیر مختار انگلیس رفتند. وزیر مختار در خانهٔ خود را بست، و سنگ و چوب به در خانه زدند. و در دروازهٔ ارك قراول و سرباز ایستاد. هرزگی زنان شدت کرد. آقا علی پیشخدمت به درخانه می‌رفت، از اسب کشیده کتك زدند [ـ] وسینه‌بند او را پاره پاره کردند. و دکاکین نانوایی را غارت کردند. و اعلیحضرت سوار شده بودند، و هیچکس... [مراتب] را عرض نکرده بود تا یك‌ساعت ونیم به غروب مانده‌که وارد شدند. نسقچی‌باشی به‌عرض رسانید. وپس‌از ورود... سپهسالار[۶] و نصرت‌الدوله و آقای مستوفی الممالك با سرباز و توپچی

5. E. Eastwick, vol. 1. pp. 287-291.

۶. مقصود محمدخان سپهسالار است.

به مسجد آمده. در میان طایفهٔ نسوان یك دده‌سیاهی بود که حمله می‌آورد، و چوب تختهٔ دکان در دست داشت، و به جمع سپهسالار هجوم می‌آورد. به زحمت او را گرفته، و چند نفر دیگر از زنها را گرفته، و گوش چند نفر هم از مردها را در میان مسجد بریدند ــ تا فتنه آرام گرفت. و زنهای‌دیگر متفرق شدند. از قرار تقریر آقا علی پیشخدمت کـه در پهلوی خانـهٔ حاجب‌الدوله او را از اسب کشیده بودند، به قدر دوهزار نفر زن بود که به مدرسهٔ خان مروی هم رفته، جناب حاجب‌الدوله محمد رحیم گریختند. الحق زنها کمال هرزگی را کردند. و هر روز نان کم بود. و امروز به‌جهت غارت دکاکین نانوایی، نان کمتر شد. یك من دوهزار داد و ستد می‌کردند، آن هم گندم خالص نبود[۷].»

آن داستان از جهات گوناگون درخور سنجش تـاریخی است: حد خشم مردم و دلیری زنان را می‌رساند، بی‌تدبیری و بی‌کفایتی وزیران را روشن می‌دارد، دلالت براین دارد که دولت چندان اعتبار و هیبتی در دل مردم نداشت. واگر نوشتهٔ مجدالملك درست باشد (که‌دلیلی بر رد آن نداریم) میرزا موسی وزیر دارالخلافه با صنف نانوا «عهد و میثاق» داشت و با «تدابیر متقلبانه» سود خود می‌برد[۸]. شاید از همین رهگذر بود که به دستور شاه «علما و اعیان شهر» در خانهٔ نصرت‌الدوله اجلاس کردند، و «امر خبازها به آقا مهدی ملك‌التجار واگـذار شد[۹].» وزیـر دارالخلافه را(که اگر مردم به‌او دست می‌یافتند دست‌کم کتك مفصلی به وی می‌زدند) در این کار دخالت ندادند. در واقع دولت به بی‌عرضگی خود اعتراف کرد و امر نان شهر را به دست رییس تجار سپرد.

اما موضوع مربوط به مبحث کنونی ما این است که آشوب‌های سهمناك چه تأثیری در ذهن شاه بخشید. می‌دانیم کار اصلاحات مخالفان فراوان داشت؛ هر حیله‌ای می‌جستند که شاه را از آن راه منحرف گردانند. چون غائله برخاست ــ به‌جای اینکه در علل آن بیندیشند، ساده‌تریـن چیزها همین بود که بگویند هر تغییر و نوآوری مضر است، و هر قانون و قاعدهٔ جدیدی که شورای دولت وضع کند، حاصلش عجز و ناتوانی دولت خواهد بود. همچنین اگر مصلحت‌خانه به‌عیب‌جویی از دولت پردازد (چنانکه در دستورنامهٔ آن نوشته بودند) سبب فتنه و فساد خـواهـد

۷. یادداشت‌های فرهادمیرزا معتمدالدوله، خطی.
۸. میرزا محمدخان مجدالملك، کشف‌الغرائب، خطی.
۹. یادداشت‌های فرهادمیرزا معتمدالدوله، ۲۰ رمضان ۱۲۷۷، خطی.

گشت، و در اساس استقلال حکمرانی رخنه خواهد افتاد. به همان مأخذ هرگاه مجمع فراموشخانه برجای بماند، عامل هرج و مرج خواهد گردید. آشکارا گفتند: «این دستگاه سخت اسباب افتتان مردم ایران گردیده و مظنهٔ شرور ومفاسد و رواج خیالات فاسد شده بود. لاجرم... نهی جاوید گردید که سپس احدی به این اسم‌دهان بازنکند و زبان دراز ننماید[۱۰].» اینکه آن «نهی جاوید» اعتبار یك روزه هم نداشت، بماند. اما تأکید به «افتتان مردم» و «مظنهٔ شرور»، حکایت از این دارد که اندیشه‌های نو و تأسیسات جدید چه اندازه هراس در دستگاه دولت افکنده بود. دیدیم به این توهم که هرکس در فرنگ درس بخواند «جمهوری پرست و بیدین» خواهد گشت، شاگردان را از فرانسه فرا خواندند. به همین قیاس تأثیر واقعیت عینی چون شورش مردم را می‌توان شناخت ـ شورشی که‌نزدیك بود به کشتن امام جمعهٔ شهر انجامد. جامهٔ سرخ پوشیدن شاه و شیوهٔ اعدام محمودخان کلانتر ـ نفی مطلق نوید شاه بود در «ترقی قواعد سلطنت».

در این احوال بنیادهای سیاسی نو هنوز سامان نیافته، ویران گشتند ـ و پیام‌های امیدبخش دولت یکسره برباد رفتند. حتی دیوانخانهٔ عدلیه‌ای که در ۱۲۷۵ بدست عباسقلی‌خان معتمدالدولهٔ جوانشیر ایجاد شده بود، حالا برهم خورد. آن مرد تحصیلات جدید نداشت، اما شرف داشت و عدالتخواه بود. در وزارت عدلیه‌اش نظم تازه‌ای در کارعدالتخانه نهاد، دخالت حکام ولایات‌را درامور قضایی منع‌کرد، به‌هرولایت‌دیوان‌بیگی مستقلی فرستاد که نزد «دیوانخانهٔ بزرگ» پایتخت مسئولیت داشت[۱۱]. به‌جای او در ۱۲۷۸ حاج‌علی‌خان مراغه‌ای اعتمادالسلطنه وزیر عدلیه شد. این کار هیچ قباحت نداشت که فراشباشی و رییس‌دژخیمان دیروز که به جرم همدستی با میرزا آقاخان نوری از خدمت اخراج وتبعید گردیده بود ـ اکنون به «وزارت عدلیهٔ اعظم» گمارده شود. در وزارتش دستورنامهٔ سخیف و بی‌سرو تهی برای دیوانخانه نوشته شد (۱۲۷۹). قاعدهٔ نیکوی سابق را در ایجاد دیوانخانهٔ ولایات برهم زد و رسیدگی به دعاوی عرفی رابه سیرهٔ پیشین انداخت[۱۲]. برهان دولت شنیدنی است:

---

۱۰. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۱۱۸.
۱۱. متن دستورالعمل دیوانخانهٔ عدلیه در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه چاپ شده‌است.
۱۲. متن کتابچهٔ دستورالعمل دیوانخانه در جزوهٔ چهارده صفحه‌ای در جمادی‌الثانی ۱۲۷۹ بطبع رسید. همچنین نگاه کنید به‌مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۹ ـ ۶.

گرچه برای «اجرای حقوق... ورفع ظلم» لازم بود که در هر ولایت مانند دارالخلافه، دیوانخانهٔ عدلیه‌ای مقرر گردد ــ «چون حکام... متمسك به‌این هستند که برقرار نمودن دیوانخانه با اجزا و لوازم آن مایهٔ اختلال امر حکومت می‌شود، لهذا به ملاحظهٔ تقویت حکام عجالتاً از این منظورخجسته» انصراف حاصل شد. نویسندهٔ آن دستورنامه به اندازه‌ای ابله بوده که پی‌نبرده بود، مفهوم مخالف و نتیجهٔ منطقی آن عبارت این است که دولت مرکزی مقوی ظلم است.

لاجرم در دورهٔ ده‌ساله از ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۷ که ضرورت تاریخی، دولت اصلاحگر تازه‌ای را روی کار آورد ــ جهت سیاست دولت بطورکلی ارتجاعی بود. نظام حکومت تغییری نیافت، هیچ نقشهٔ اصلاحی مانند کشیدن راه‌آهن وبرپا کردن بانك و ایجاد مدرسه بجایی نرسید، به‌علاوه دولت با بحران اقتصادی دست‌بگریبان بود. درتقابل‌آن‌واقعیات‌وبرخلاف میل زمامداران ــ دولت ازیورش‌افکارمصون نبود. دامنهٔ اندیشه‌های‌نو وسعت پیدا کرد، گرایش به اخذ بنیادهای سیاسی و اقتصادی غربی بیشترشد، خاصه انتقاد بر غفلت دولت و عقب‌ماندگی مملکت اوج گرفت. همچنین بر گروه طبقهٔ اندیشمند ترقیخواه افزوده گشت؛ اکثریت آنان را فارغ‌التحصیلان دارالفنون وتحصیل‌کردگان فرانسه‌می‌ساختند. دراین‌دوره مثل دورهٔ پیشین، منبع افکار جدید در درجهٔ اول کشور فرانسه بود. از طریق قفقاز و عثمانی نیز برخی‌اندیشه‌های تازه می‌رسیدند. و نیز اکثر مروجان افکار نو در زمرهٔ دیوانیان بودند.

*

اینك می‌پردازیم به سیر تفکر اجتماعی به‌این دوره.

مجموع رساله‌های اجتماعی و سیاسی که بدست ما رسیده‌اند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم: نخست اندرزنامه‌ها که نمودار تفکر پیشینیان هستند. دستهٔ دوم آثار جدید که تحت تأثیر مستقیم اندیشه‌های غربی پرداخته شده‌اند. موضوع اصلی نوشته‌های دستهٔ اول عبارت است از: آداب سلطنت، قواعد حکومت ایران، ستایش عدل و پاسداری رعیت، آبادانی کشور و متفرعات آن مطالب. گاه داستان‌های تاریخی از انوشیروان گرفته تا منصور دوانقی و شاه‌عباس نیز آورده‌اند، پند و امثال و اقوال حکما و آیات واحادیث هم افزوده‌اند. از آن قبیل‌اند: «عادات‌الملوك» از میرزا محمدحسن‌خان قراگوزلوی همدانی؛ «تعریف عدل وداد» از میرزا محمدحسن پسر میرزا مسعود؛ رسالهٔ سیاست مدن از محمدعلی طباطبایی

حکیم ذوفنون؛ «سرمکتوم» درآداب حکومت‌وترقی مملکت‌از میرزاهدایت‌الله وزیر دفتر؛ «قواعدالملوك» از نویسندهٔ نامعلوم؛ آداب مملکتـداری از نویسندهٔ ناشناس دیگر. کتابی هم در تفسیر عهدنامهٔ مالك‌اشتر نگاشته شده مبنی براینکه هرگاه ادارهٔ مملکت برآن پایه بناگردد، کار ملك سرو سامان خواهد یافت.

آن نوشته‌ها رویهم‌رفته براین فرض کلی بنیان نهاده شده‌اند که مردم «ودایع» پروردگاراند، جان و مال و عرض و ناموسشان سپردهٔ فرمانروا. و چون جمهور خلق از قبیل «بهایم» هستند ـ به جهت هدایت آنان در امور دین خداوند پیمبران را فرستاد، و برای نظام جهان ملوك را گماشت. چنین برهان می‌آوردند:

هستند فی‌المثل گلهٔ گوسفنـد خلـق
کانرا خدای صاحب و والی شبان بود

آن اندرزنامه‌ها دلالت بر دومعنی دارند. یکی اینکه رشتهٔ تفکـر گذشتگان در فن سیاست مدن هنوز بریده نشده بود. دیگر اینکه آن نویسندگان همه در نفی ستمگری و ستایش عدل سخن گفته‌اند. از بحث آنها می‌گذریم زیرا آنچه در عدالت آورده‌اند چیزی بردانش ما نمی‌افزاید. و آن فرض کلی سیاسی هم ارزش رد کردن ندارد. اما گاه به نکته‌های تازه‌ای در آن نوشته‌ها برمی‌خوریم که به جای خود آورده‌ایم. به عقیدهٔ ما اساساً مضمون این رسالات در فلسفهٔ سیاسی نیست؛ انفعال اخلاقی است نسبت به ستمگری حکومت و فساد دستگاه حاکم.

پندنامه‌ها را که کنار بگذاریم، می‌رسیم به آثار جدید: برخی‌از آنها ترجمهٔ کتاب‌های گوناگون اروپـایی هستند کـه در ضمن، معانـی مهمی در فلسفهٔ سیاست آورده‌اند. دیگر رساله‌هایی که به طور اخص از مسائل اجتماعی و سیاسی ایران گفتگو کرده‌اند. از این‌قبیل‌اند: «نمونهٔ میمونه در علم سیاست مدن» از میرزا اسدالله پسر محمدکاظم؛ «منهاج‌ـ العلی» ازابوطالب بهبهانی ؛ دو جزوه از علی‌بخش میرزای قاجار مترجم حضور؛ رساله‌ای از میرزا یعقوب‌خان به صورت «طرح عریضهٔ محرمانه»به ناصرالدین‌شاه. بعلاوه دو رسالهٔ «یـك‌کلمه» نوشتهٔ میرزا یـوسف‌خان مستشارالدوله، و «کشف‌الغرایب فی‌الامورالعجایب» به‌قلم میرزا محمدخان مجدالملك از آثار این دوره هستند. یك کلمه مهمترین رساله در حقوق اجتماعی فرد است که در ۱۲۸۷ بچاپ رسید. و کشف‌الغرایب به‌همان سال نگاشته شد. نویسندهٔ توانای آن که وزیر دولت بود از درون دستگاه

www.tabarestan.info تبرستان

دیوان در حالت تنزل مملکت می‌نگرد و ازاخلاق سیاسی طبقهٔ حاکم سخت نکوهش می‌کند. این دو رساله نمودار تعقل اجتماعی است در مرحلهٔ بلافصل روی کارآمدن سپهسالار (۱۲۸۷) به عنوان نمایندهٔ عصر ترقی. آن دوکتاب از جهت دیگری نیز اهمیت پیدا کردند، به این معنی که آنها را جزو ادبیات سیاسی عصر مشروطیت می‌شناسیم ــ گرچه کشف‌الغرایب تا زمان ما بچاپ نرسیده بود.

بحث ما در مجموع رساله‌های جدید محدود به سیر فکر است؛ به معانی مهمی که در آن نوشته‌ها آمده‌اند توجه می‌دهیم. شروع می‌کنیم با ترجمهٔ آثار غربی:

مفهوم جدید دولت در رسالهٔ «حقوق ملل» که قبلا به فارسی ترجمه گردیده آمده است. می‌نویسد: «اجتماع مستقل جماعتی را که به عنوان تمکن و تمدن در زیر حکم رییسی باشند، به اصطلاح علم بولیتقه هیأت اجتماعیهٔ ملك و ملت می‌نامند، و نظر به اینکه رییس دارند، دولت تعبیر می‌نمایند[۱۳].» در حاکمیت مطلق می‌آورد: «دول و ملل مختلفه درامور و احوال خود مستقل و مطلق‌اند.» حقوق حاکمیت را به «اصول ریاست»و «حقوق اطلاق و استقلال» تعبیر کرده و «شرط مطلق و مستقل بودن» دولت را تأیید نموده است. محدودیتی که برحاکمیت ملل هست فقط ناشی از «قواعد موضوعه و اصول ثابته» می‌باشد که میان دولتها جاری هستند. تاکید به «قواعد موضوعه و اصول ثابته[۱۴]» اهمیت دارد؛ یعنی هرگونه احکام دیگر را به کنار نهاده است.

در اقسام «نظام» سیاسی دولت گوید: «میانهٔ دول مختلفه، نظر به‌نظام دولت و اصول حکومتی‌که پیش گرفته‌اند، البته تفاوت کلی‌می‌باشد. چنانکه عنان حکم و حکومت، و حل و عقد امور دولت، گاهی به دست اقتدار فرد واحد، وگاهی به قبضهٔ اختیار پاره‌ای ارباب رأی واعتباری که ازمیانهٔ ملت‌منتخب شده‌اند ــمفوض ومحول می‌گردد. گاهی این‌ارباب‌رأی فقط ازاعیان وکبار، وگاهی ازعوام‌وصغار می‌شود. علیهذا اصول حکمیهٔ آنها متنوع‌الاشکال شده، خودشان‌را به‌ترتیب مذکور:سلطنت، جمهوریت، استوقراچای [یعنی آریستوکراسی] و دموقراچیا [یعنی دموکراسی] می‌گویند. علاوه براین نظر به درجهٔ قدر وقوت حکمرانان، و نظم صورت مادهٔ خلف وتتابع، دولی که به اصول سلطنت هستند ــ مختلف‌الانواع

۱۳. حقوق ملل، ترجمهٔ مجیعلی منشی یکانلو، خطی.
۱۴. یعنی Positive Law

بوده. به‌واسطهٔ آنکه حوزهٔ قدر و نفاذ حکمرانان آنها گاه نامحدود، و گاه به احکام موضوعه مقید و محدود می‌گردد، و مادهٔ خلف هم گاه ابآعن‌جد یعنی به طریق اصول ارث و نظام، وگاه به ارادهٔ ملت یعنی به سیاق‌اتفاق عام، به حصول می‌آید ـ به آنها سلطنت غیر مقیده، سلطنت موروثه، و سلطنت منصوبهٔ بالانتخاب، اطلاق می‌شود[۱۵].»

در آنجا خصوصیات نظام‌های سیاسی را بیان کرده، و اصل بزرگ «ارادهٔ ملت» را به عنوان منشأ قـدرت دولت شناخته است. در نوشته‌های بعدی نیز همان اصطلاح بکار رفته[۱۶]. در ادای مفهوم دولت مطلقه و دولت مشروطه، لفظ «غیر مقیده» و «مقیده» را آورده است. در ضمن توجه مؤلف معطوف به سلطنت مشروطه می‌باشد. می‌نویسد: «اگر سؤال و استخبار کنند که کدام یکی از اصول حکمیهٔ مذکوره، زیاده‌معتبر و مقبول دولت است ـ به این‌گونه جواب مبادرت می‌شود که: دول کائنه در اصول سلطنت مقیده به جهت عدت و کثرت، بسیار دول غالب[اند]. و اعتبار جمهوریتها رو به زوال شده، به خصوصه اصول دموقراچیا در قطعهٔ [آسیا] بالکلی مضمحل و غایب است[۱۷].»

تقسیم‌بندی دیگر نظام دولتها از لحاظ «سلطنت روحـانی» و «سلطنت مادیه» یا دنیاوی است: «سلطنت روحانی که عبارت از مذهب قتولك [کاتولیك] است که پاپا دارد، و به جمیع رهبانان مذهب قتولك حکم اوجاری و نافذ است. و جمیع کلیساهای مذهب قتولك در تحت حکم اوست[۱۸].» اما سلطنت مادی که اکنون در میان ملل نصرانی جاری‌است، سه‌قسم دارد: «سلطنت مستقلهٔ مطلقه»، «سلطنت مشروطه» و «سلطنت جمهوریه». دردولت مطلقه«عنان اختیارمملکت‌کلا دردست‌یك‌نفر» باشد.در «سلطنت‌مشروطه... مجلسی ازعقلای ملت‌فراهم می‌آورند.» در «حکومت جمهوریه... به‌رأی‌آقایان‌ملت، یکی رامنتخب‌کرده موقتاً رییس‌ملت‌نصب‌می‌کنند.» درتحول‌دولت وجدایی مطلق سیاست‌از دین درجامعهٔ غربی به‌این نکتهٔ مهم پی‌برده. در اوایل ازمنه «مدخلیت مادهٔ آیین و مذهب در امور

---

۱۵. حقوق ملل، ترجمهٔ محبعلی منشی یکانلو، خطی.

۱۶. در «مآثر مهدیه» یا «حقوق موضوعهٔ ملل» ترجمهٔ میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله (پسر «رضاقلی تاریخ‌نویس») نیز همان اصطلاحات «ارادهٔ ملت» و «حقوق مطلقه و مستقله» و «حقوق اطلاق واستقلال» به‌مفهوم حقوق حاکمیت بکار رفته‌اند. این کتاب در ۱۳۱۱ قمری ترجمه شده ولی انتشار نیافته است.

۱۷. حقوق ملل، ترجمهٔ محبعلی منشی یکانلو، خطی.

۱۸. ترجمهٔ مقاله‌ای از تاریخ احمدجودت افندی، خطی.

پولتیقه به حد کمال بود. و بعد اگر چه در ظرف یك مدت به مرتبه‌ای که توان گفت اثری از آن باقی نمانده است، رسید... در این ایام حالیهٔ ما مکرراً فوت کلیه برای آن حاصل شده است[۱۹].»

در فلسفهٔ انقلاب به معانی مهم‌تری برمی‌خوریم، گرچه مطلب را به کوتاهی برگذار نموده‌اند. در قانون طبیعی تغییر و تحول و عقیدهٔ هگل در جمع ضدین می‌خوانیم: «چون مقتضای طبیعت عالم کون و فساد همواره تغییر است، و لازم اجتماع آخشیجان متضاده پیوسته تبدلات است ــ لهذا در ازمنهٔ سابقه... بسی وقایع به‌عرصهٔ ظهور رسیده که تبیین آن محل حیرت انظار است؛ مانند فتنه‌ای که در عهد لوی شانزدهم درمملکت فرانسه بظهور رسید. چنانکه پس از خونریزی بسیار، رسوم قدیمه و قواعد ممهده... یکباره از میان رفت.» توجیه آن انقلاب این است که «به جهت ظلم و بی‌انتظامی در امور مملکت، اهالی فرانسه شورش کردند و لوی شانزدهم واکثر بزرگان را کشتند، و جمهوری برقرار نمودند[۲۰].»

در رابطهٔ ظهور مردان بزرگ با روح تاریخ می‌نویسد: «چون یکی از این فتنه‌ها در مملکتی بظهور می‌رسد، تقدیر چنان مقتضی می‌شود که شخص کافی که استعداد و درایت او فوق‌العاده باشد، مؤید شود که انتظام آن مملکت را در عهده گرفته. و البته این اشخاص پس از قرنها بظهور می‌رسند، زیرا طبیعت عالم را اهتمامی باید تا وجود ایشان‌بعرصهٔ ظهور آید ــ چون اسکندر ذوالقرنین... و مانند اعلیحضرت ناپلئون که اغتشاش زمان لوی شانزدهم رابدل به‌انتظام فرمود[۲۱]» اینجا هم گویا از تفکر هگلی متأثر گشته؛ او مردان بزرگ را آلات ارادهٔ تاریخ و نمایندگان جریان‌های سازندهٔ تاریخ می‌شمارد.

کیفیت «تنظیم وترقی» فرانسه را به زمان ناپلئون شرح‌می‌دهد: از تنظیمات مملکتی او «مشورتخانهٔ خاص» و«مشورتخانهٔ وزرا» و«مجلس شورا» بود. مشورتخانهٔ‌خاص که ازبزرگان تشکیل‌می‌شد، مأموریت‌داشت که در جمیع‌امورمربوط به‌احکام‌عرفی وسیاست مدن وتدبیرمنزل‌امعان‌نظرکند و «احکام و قاعدهٔ مخصوص» مدون نماید، تا کتابی شود حاوی «مصادر احکام». پس از سه‌سال زحمت، آن کتاب به‌اتمام رسید و نام آن را «کدناپلیون» نهادند که اینك «دستورالعمل اکثر ممالك فرنگستان‌میباشد.»

۱۹. همان کتاب.
۲۰. تاریخ «مختصر ناپلیون» نگارش میرزارضا ریشار فرانسوی، خطی.
۲۱. همان کتاب

در ولایات فرانسه «مجلس شورا» به ریاست حاکم و شرکت چند تن از بزرگان آن ولایت تأسیس گردید. به‌علاوه ایجاد مدارس و دارالفنون‌ها، ترویج علوم، تنظیم مالیات، توسعهٔ صنایع و تجارت و زراعت، متصل کردن رودخانه‌ها، یکسان کردن پول رایج مملکتی، و تأسیس کارخانه‌ها همه از تنظیمات ناپلئون بزرگ است[۲۲].

در دفتر «ترقیات فرانسه» از عناصری گفتگو می‌شود که سبب افزایش ثروت و پیشرفت جامعه هستند. خاصه به‌عنصر «مایحتاج‌زندگی» و عنصر «عقول و تجارب» تکیه گردیده است. عنصر اول شامل زراعت و صنایع و تجارت و کارهای ملتی و راه‌های ارتباط و چاپارخانه و تلگراف است. و عنصر دوم را «علوم ملتی» و «صنایع مزینه» می‌سازد. اسبابی که «انبساط این ترقیها را سهولت می‌دهد» تنظیم مالیات است و اجرای عدالت. ظلم و تعدی در کار نیست؛ حتی قانون «اتحاد عملجات در کار نکردن» برقرار هست. و دایرهٔ آن «تنظیمات» به سرزمین «الجیر» و سایر اماکنی که فرانسویان فتح کرده‌اند، رسیده است[۲۳].

همچنین در رسالهٔ دیگر از اصول‌حقوق اداری فرانسه و تأسیسات شهری و دارالفنون‌ها بحث شده، در ضمن مترجم گریزی زده، می‌افزاید: «در فرانسه جمیع زندانخانه‌ها چه بزرگ چه کوچك باشد، دولتی است. و کسی نمی‌تواند کسی را به زندانخانه فرستاده، یا از زندانخانه رهایی داد. و چنین نیست که هرکس به جهت اینکه نوکر دیوان است، و یا پول دارد ـ در خانهٔ خود زندانخانه داشته باشد، و هرکس را خواسته به زندانخانه برده، و هروقت بخواهد مرخص کند، و زندانی را اغذیه و اشربه نداده، اگر کسان او هم چیزی بیاورند زندان‌بانان بخورند، و یا آنکه زندانی را آنچه دارد عریان نمایند[۲۴].»

در نوشته‌های این دوره مطلب مهمی از تحول فکری و اجتماعی انگلیس بدست ما نرسیده؛ اشاره‌ای هم به فرمان کبیر (ماگناکارتا) یا انقلاب سدهٔ هفدهم میلادی نیافتیم[۲۵]. سرچشمهٔ اصلی تفکر اجتماعی در

---

۲۲. همان کتاب.
۲۳. ترقیات فرانسه از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۷، خطی.
۲۴. کتابچه در باب قواعد حکمرانی مملکت فرانسه، ترجمهٔ میرزا رضا ریشار، خطی.
۲۵. متن «منشورکبیر» بعدها در ترجمهٔ تاریخ قرون وسطی آمده: بزرگان انگلیس بر ژان «شورش کرده او را به‌صدور منشور کبیر وادار نموده، و قسمش دادند که آن را احترام نماید.» شرایط منشور چنین بود: «پادشاه بدون رضایت شورای کبیر

واقع اندیشه‌های خردمندان فرانسوی است. تصور حقوق آزادی و اصل حقوق طبیعی که فلسفهٔ سیاست مغرب را ساخته ـ از همان آثار فرانسوی آمده است. گرچه از نظر بحث حقوق اجتماعی هیچکدام از آن ترجمه‌ها به پای کتاب «یك کلمهٔ» مستشارالدوله نمی‌رسند ـ به برخی از آن اصول اشاره‌ای رفته است از جمله: «آزادی خیال» و «آزادی انصاف» و «آزادی طبع روزنامجات» و «آزادی کل طرق و مذاهب» و «آزادی تعلیم». خاصه «آزادی خیال یك نوع حق طبیعی مکتوبی است[۲۶].» در ضمن «آزادی» به حالت رمانتیك جلوه‌گر است: «جمیع تسخیرات این زمان ما از جهت آزادی است. و این به واسطهٔ لطف آزادی است که در طلب مفتاح زمان مستقبل برمی‌آییم... اسلحهٔ خوبی است بر ضد تعدی و ظلم؛ تسلط و ظلم در ذات روزگار نیست[۲۷].» می‌خواهد بگوید عدالت قانون طبیعی است، و ستمگری از عوارض است نه در سرشت روزگار.

در گفت و شنود بر سر آزادی سخن حریف را هم بشنویم که شنیدنی است: «این فیزیك غیر طبیعی ملت یونان است که زهردهندهٔ ملتهای حالیه می‌باشد، که آزادی را احداث واختراع کرده، چنانچه پایتخت و وطن را احداث نموده است، و اصول ملیت را ایجاد کرده که طایفهٔ بنی نوع را به دو اردوی بزرگ تقسیم نموده که عبارت از یونانیها و وحشیها باشد. در زمان قدیم رومیان آن را به اعتقاد خودشان پذیرفته، و مطابق کفایت هنر عملیشان به‌طوری به درجهٔ اعلی برداشت نموده بودند که به رتبهٔ روحانیان آسمان قرار داده بودند.» و قیصر معبدی به نام «آزادی» بنا نهاد. مسلمانان باید «حالت دینشان را ترقی دهند، و مذهب اسلام را

→
سلطنت حق وصول مالیات نداشت. واین مجلس شورا مرکب بود از کشیشها و رؤسای اساقفه و کنت‌ها و بارون‌ها که در وقت لزوم، چهل روز قبل باید به‌آنها خبر بدهند تا حاضر شوند. پادشاه قبول کرده بود که عمال او هیچ‌چیزی از کسی نگیرند، مگر آنکه پولش را برحسب قسمتی که خود مالك‌تعیین می‌نمود، بدهند. هیچ شخص آزادی را پادشاه حق نداشت که توقیف یا حبس نماید و یا هتك‌شرف کند، مگر بعد از اینکه پرها (قضات) برحسب قانون‌مملکتی آن را محکوم نمایند. بیست و پنج نفر بارون ضمانت می‌کردند که اگر پادشاه نقض منشور مذکور نماید، آنها قصر و املاك پادشاه را متصرف شوند، تا وقتی که برحسب محاکمه تقصیر پادشاه برطرف شود. لهذا این‌منشور، آزادی شخصی ونظم سیاسی به‌انگلیسها می‌داد. حتی‌آنها را از روی‌قانون‌ذیحق می کرد که اگر پادشاه مراعات شرایط آن را نکند، به‌او مقاومت نمایند.» (تاریخ قرون وسطی ترجمهٔ دکتر احمدخان عمادالملك رییس دارالترجمه، خطی).

۲۶. کتاب «سواره دوکنستان‌تی‌نوپل» ترجمهٔ میرزاعلی‌خان پسر میرزا رضای نامه‌نگار، خطی.

۲۷. همان کتاب.

از جمیع اختراعات جدیدهٔ علمی بهره‌ور کنند. و قرائتین شدیدی به‌جهت ممانعت سرایت فیزیك غیر طبیعی یونانی که جمیع مردم‌داری جدید را خراب و ویران می‌سازد، برقرار نمایند[۲۸].»

مقصود از «فیزیك غیر طبیعی» فلسفهٔ صرف مادی و نفی مابعد طبیعی است. فکر آزادی زادهٔ تعقل یونانی هست، اما تصور «وطـن» و «ملیت» در تفکر سیاسی یونان و روم، بکلی متمایز از فلسفهٔ ناسیونالیسم جدید می‌باشد. حملهٔ حریف به آزادی و وطن و ملیت، درواقـع واکنش دولت عثمانی است علیه جنبش آزادی کشورهای بالکان که می‌خواستند خود را از زیر بار حکومت ترکان خلاص نمایند. این نکته را نیز بگوییم که نویسندهٔ رساله به وجوب «یك نظم و ترتیب روحانی» اعتقـاد دارد. چنان می‌داند که برهم خوردن نظام کلیسای مسیحی به «اختلال و شورش» هیأت جامعهٔ مغرب انجامیده. از دانایانی چون سن‌سیمون و اگوست کنت و ژزف‌اسمیت‌ـنام می‌برد. و همچنین بتأسیس مجامعی مثل «فراموشخانه» و جمعیت‌های دینی مروج «طریقت انسانیت» اشاره مـی‌کند که دلالت بر ضرورت نظم اخلاقی دارند. آن معنی بطور کلی درست است. امـا نگفته که هیچکدام از آن هوشمندان در پی احیای کلیسا نبودند. آرای آن اندیشه‌گران و مرام این‌مجامع، جنبهٔ عقلی و تحققی داشت.

جهت دیگر آن افکار در ترجمهٔ وصیت‌نامـهٔ فؤادپاشا منعکس است. سفارش‌نامهٔ صدراعظم تجددخواه عصر تنظیمات خاصه از این نظر عبرت‌انگیز است که برخی معانی آن دقیقاً با اوضاع ایران جور درمی‌آمد. به قول خودش «افکار پسین خود را که یحتمل خالی از تیرگی نیست اما نتیجهٔ تجارب من است، به سلطان عرضه می‌دارد، وصیت‌نامه‌اش بایستی آن‌گاه به خلیفه داده شود که از این خاکدان رخت بربسته باشد. چنین آغاز می‌کند:

«سلطنت‌آل‌عثمان درخطر است.» «ترقی همسایگان و «سهویات‌بیرون از ادراك عقل، از طرف اجداد ما، امروز ما را به حالت ضیقه و مشکله انداخته است.» هرآینه سلطان خواهان دفع حوادث سهمناك هستند» «باید از رسوم گذشتگان بالمره چشم پوشند.» برخی از «هموطنان نادان» چنان می‌اندیشندکه «گویا عظمت سابقهٔ خودمان رابا همان وسایل قدیمهٔ‌خودمان، تجدید وبرپا توانیم کرد. این خیال ضلالتی است تلخ و خودفریبی است نامسموع. اگر همسایگان شما، امروز در آن حالت می‌بودند که در اعصار

۲۸. همان کتاب.

اجداد ما بوده‌اند، یحتمل در آن صورت وسایل قدیمهٔ ما، شما را مسلط کل یوروپا می‌توانستند کرد. لیکن همسایگان ما... متصل پیش رفته‌اند، و مارا متصل درپس گذاشته‌اند.»

بنابراین «تغییر در امورات دولتیه، و در اصولات و تدابیرملکیه از واجبات است. قانونهایی که در اعصار منتج فواید بوده‌اند، نسبت به جماعات امروزی مصدر مضرات کلیه هستند. انسان همیشه باید بـه قوانین گذشتگان تغییر و تکمیل داده باشد بر وفق مقتضای عصر واحتیاج خود... دین اسلام هرگز ما را مانع نمی‌شود که از اهـل یوروپا اخـذ تنظیمات جدیده بکنیم... محض به جهت حفظ اسلام، ما را لازم است که بدون تأمل شروع به اخذ و اجرای تنظیمات جلیلهٔ اهل یوروپا بنماییم، زیرا که بدون این نوع تنظیمات هیچ یك از دول روی زمین دوام‌پذیـر نمی‌توانند شد.»

درمیان مغربیان، دولت انگلیس «همیشه یاور نخستین و پسین ماست. من خشنودم که دولت آل‌عثمان فاقد چند ولایت از مملکت خود بشود، نه اینکه فاقد تقویت و یاوری ملت انگلیس بگردد. ما باید دوستی و یگانگی ملت فرانسه را غنیمت بشماریم؛ نه به جهت اینکه این ملت ما را نگاه تواند داشت، بلکه به جهت اینکه در وقت اتفاق ما را صدمهٔ ممات نرساند... رسیدیم به روسیهٔ بیدین دشمن طبیعی خودمان. قوهٔ جاذبه‌ای که این دولت را به طرف مشرق می‌کشد ــ ناشی از تقدیر قضا و قدر است. و این قوه علی‌الدوام کارفرمای ملت مسکو است. اگر من وزیرروس می‌بودم، کل عالم را زیر و زبر می‌کردم تا اینکه براسلام مسلط بشوم... روسها نیز الآن در مقابل ما چنان رفتار می‌کنند که ما در سابق ایام در مقابل یونان کرده‌ایم. به جهت حفظ حراست خودمان در مقابل روسها، کافی نیست که تنها به حقوق خودمان متمسك بشویم؛ در این ماده برای ما زور لازم است. اما نه آن زور مندرس که در سوابق ایام برای سلطنت ما موجب ترقیات بود، بلکه زور تازه و زوری که همیشه باعث نصرت و فیروزی تواند شد.»

اما دربارهٔ ایران: این دولت به واسطهٔ «تعصب مذهب تشیع» همواره با دشمنان ما همداستان و خواهان فتوحات روسیه بود. و امروز «سلطنت شاه ایران بالکلیه تابع ارادهٔ تاجدار پطرزبورغ است... ایـن دولت ضعیفهٔ نادان که در هرجا، و نزد هرکس از درجهٔ اعتبار و حرمت افتاده ــ جسارت ندارد که نسبت به ما دست تعرض دراز کند... از یمن

بخت مساعد مادولت عثمانیه درمقابل این‌دولت نادان، علاوه‌براستطاعت‌های صوریه مالك استطاعت‌های معنویه نیز هست. از یك طرف سلطنت این صفحه که‌در زیربار دیسپوتزم بربری خصلت بسر می‌برد، مدعیان بیشمار موجود، و پیوسته طالب فتنه‌انگیزی می‌باشند.» از طرف دیگر چهار جانب آن ملك، مسکون به ایلات تبه‌کار است. و به «همین کیفیت دولت عثمانیه می‌تواند ایران را در سکوت و خاموشی نگاه دارد.» شرح این «مسالهٔ مرکبه» را بعد از من عالی پاشا بیان خواهد کرد.

سپس می‌پردازد به تغییر آیین حکومت: «سلطنت باید جامع یك کل باشد از افراد متعدد. به این‌جهت نجات دولت خودمان از مهلکه، ما را واجب است که سلطنت خودمان را به شکل دیگر اندازیم، و استقراری به آن بدهیم به واسطهٔ قوانین بسیار محکم و بسیار وسیع. و میان جمیع رعایای خودمان که از طوایف مختلفه و پیروان ادیان متغایره‌اند، مساوات قرار بگذاریم. غرض از مساوات این است که رعایای مسیحی مذهب ما نیز باید به مناصب امور اداره داخل بشوند. در این‌باره برای ما اشکال عمده‌رو خواهد داد... باید به کسانی از مسیحیان مناصب داده شود که به خصوصه عقیدهٔ ایشان در باب آمیزش و اختلاط طوایف مختلفه... با نیت اولیای دولت ما موافقت داشته باشد...»

« برای باروری درخت مساوات بیشتر از هرچیز اعلیحضرت شما را واجب است به محکمه‌های مرافعات و منازعات تجدد داده باشند... بعد از اینکه برطبق قوانین حکیمانه، حیات و مال‌جمیع تبعه را، بلاتفاوت، مصون از تعرض داشته باشید، لازم است که به تعمیر طرق آهنی صرف همت بنمایید... مسالهٔ دیگر هم هست‌که بسیار عمده است، یعنی مسالهٔ تربیت عامه. و این چشمهٔ ترقیات و شوکت کل تدابیر مملکت مشروطه است. مثلاکشتی‌ولشکر واداره‌ملکیه.... [بدون] تربیت عامه‌ثمری‌نخواهد بخشید. وبدون تربیت عامه، ما در مستقبل نه صاحب قدرت و قوت توانیم شد، و نه صاحب سلطنت و استقلال.»

« من نمی‌گویم که دین ما اصول سودمند زیاد ندارد. اما باوجود این اصول، ما در طریق معرفت و کمالات از همراهان بسیار دور و عقب مانده‌ایم. به جهت تحصیل وسایل تربیت عامه به سیاق جدید، چنانکه مقتضی عصر است، مخارج بی‌حصری که هر سال از دولت به ابقای‌مدارس متعدد امروزی، بلافایده مصرف می‌شود ـ کفایت می‌کند...»

«دست من ازحرکت می‌ماند. این سطور را به اتمام رسانیده،

باالحاح از اعلیحضرت شما مستدعی می‌باشم به نصایح پسین این چاکر بدبخت عطف نگاه دقت [فرمایند]... روح خود را تسلیم پروردگار کاینات وقاضی الحاجات وفوق‌الاسطقسات نموده، ازاین عالم فانی... می‌گذرد۲۹.»

در ترجمهٔ وصیت‌نامهٔ فؤادپاشا هیچ مطلب مهمی نبودکه‌نیاوردیم. در واقع ایران گرفتار همان مسائل اجتماعی بود که ترکان درگیر بودند، مگر قضیهٔ ملل مسیحی تبعهٔ عثمانی. گفتار آن وزیر اندیشمندانه است خاصه در وجوب تغییر آیین حکمرانی، لزوم تربیت مردم، و تاسیس دولت مشروطه. تنها در جنبهٔ سیاسی روابط ایران و عثمانی انصاف را زیر پا نهاده، وگرنه آنچه در بی‌اعتباری و بی‌حرمتی دولت گفته ویا درنکوهش «دسپوتیزم بربری خصلت» آورده، سخن به‌راستی رانده است. ناصرالدین شاه آن مقاله را خوانده است.

*

تا اینجا گفتگوی ما درآرای اجتماعی جدید بود به مأخذ نوشته‌های خارجی که به فارسی در آورده‌اند و بدست ما رسیده. حالابیاییم‌برسر آثار نویسندگان خودمان. جهت عمومی این نوشته‌ها در انتقادنظام مطلقه است، در ناتوانی دولت و پریشانی اوضاع کشور، و در لزوم ترقی مادی و ایجاد نظم قانونی. زبان انتقاد بس‌تیزتر می‌گردد،از «دسپوتیزم»سیاسی آشکارا سخن می‌رود، اندیشهٔ آزادی و اصول «کنستی توسیون» شکل می‌گیرد، ناسیونالیسم تجلی نوی می‌یابد.

از مهمترین جنبه‌های تعقل اجتماعی، ادراك علمی فلسفهٔ سیاسی است. نمودار این نگرش علمی رسالهٔ موسوم به «نمونهٔ میمونه در علم سیاست مدن» است‌که پیشتر به آن اشاره‌ای رفت. نویسندهٔ آن میرزا اسدالله پسر میرزا محمدکاظم از اهل حکمت و وجههٔ نظرش آگاهی وعقل است. اعتقادش اینکه، در فن سیاست مدن باید «قواعد علمیهٔ آن درایران معمول گردد۳۰.»

به تأکید گوید: «اگر در دولتی جهت حرکت او معلوم نباشد،بلکه هیچ حرکتی نداشته باشد، معلوم است که امورات دولتی او از قواعد علمیه خارج است. و هر مملکتی که امورات دولتیه و ملتیهٔ او از قواعد علمیه خارج شد... مثلا حاکم بکنند کسی را که هرگز علم حکومت ندیده باشد... همچو دولتی هرگز روی آسایش نخواهد دید، و هیچ امری از

۲۹. ترجمهٔ وصیت‌نامهٔ فؤادپاشا، خطی.
۳۰. نمونهٔ میمونه در علم سیاست مدن، اسدالله‌بن محمدکاظم، خطی.

امورات او منظم نخواهد شد، و روز به روز روبه خرابی و ویرانی خواهد نهاد، و آن دولت پریشان و فقیر خواهد گردید، و پای‌کوب سایر دول خواهد گردید.»

اندیشهٔ اجتماعی نویسندهٔ ما جنبه‌ای از تعقل عمومی او را می‌نماید. و تعقل او نیست مگر طغیان علیه دانش و حکمت پیشینیان. می‌نویسد: «علم حقیقی» آن است که قواعدش مطلق باشد مثل علم حساب و هندسه، فلاحت و جغرافیا. قانون ریاضی «تخلف بردار نیست وتقلب در او راه ندارد.» اما «علم غیر حقیقی که جهل محض و وهمیات صرف است... مانند علم حکمت و کلامی که در این ازمنه متداول شده است، و مردم این دوعلم را فلسفه پنداشته‌اند.» همچنین است «رمل وجفر و اعداد و اصول ابوحنیفه و دیگران و هرچه از این قبیل می‌باشد...» و اطلاق لفظ علم برآنها کذب محض است.» قواعد آن «علوم مجعولهٔ موضوعه» برخلاف قوانین ریاضی، «همه مختلف و متخلف و باتقلب وکذب وبی‌ثمر وبی‌اثراند. مثل ادلهٔ اثبات هیولا و ادلهٔ نفی‌هیولا، و اثبات جوهر فرد ونفی آن... و مسألهٔ اثبات ماهیت و اعیان ثابته، و ارباب انواع، و انوار اسفهبدیه، و مُثُل افلاطون که روح افلاطون بیچاره از این مسألهٔ مجعوله، خبر نداشت و ندارد... هیچیك از این مهملات داخل در علوم نیستند و وهمیات صرف‌اند.»

تفکر سیاسی او از همان شیوهٔ علمی سرچشمه می‌گیرد: «دولت باید تمام امورات جزئیه و کلیهٔ دولت را از روی علم و قواعد علمیه قرار بدهد، و از هرچه که از جهل و ایام جاهلیت مرسوم شده، فرار نماید. و آن رسوم را براندازد. و در هیچ‌یك از مشورتخانه‌ها و مصلحت‌خانه‌های دولتی به‌غیراز اهل خبرهٔ آن مجلس، و مستحقین جلوس آن مقام را که به استحقاق علمیه فائز شده‌اند، راه ندهند.»

باز می‌آورد: «اگر تمام امورات دولت و ملت را از روی قواعد علمیه قرار بدهند... آن دولت در اندك زمان ترقیات کلیه خواهد نمود.» در مملکتی که «هیچ‌کاری از کارهای آن دولت وملت» براصول منظم نباشد، حتی «وصول مالیات... و خرج و دخل آن‌دولت در تحت‌قاعدهٔ علمی نباشد، آن دولت همیشه متزلزل و سرگردان، وبی‌اعتبار و پریشان می‌باشد... میانهٔ آن دولت و ملت عداوت و کدورت زیاد می‌شود ـ به نحوی که تمام ملت منزجر و متنفر از دولت» می‌گردند. به اجمال بگوییم نویسندهٔ حکمت منش‌آیین دیرین سیاست ایران رایکسره غلط می‌شناسد،و ریشهٔ دوگانگی

ملت و دولت را از عوارض همان روش مندرس می‌داند ــ و تا کارها براصول علمی جدید قرار نگیرند احیای ایران سر نخواهد گرفت.

نویسندهٔ دیگری دامنهٔ بحث انتقادی را می‌گستراند، در تأسیس سیاست نیکو و مترقی پیشنهادهای مشخص می‌دهد. میرزا ابوطالب بهبهانی رسالهٔ «منهاج‌العلی» را پرداخته که از آثار ارزشمند این دوره است[۳۱]. در تاریخ اروپا و دانش امروزی و«قوانین تمدن وتنظیم» مطالعاتی دارد، ترجمهٔ آثار اروپایی را که به زبان ترکی و عربی درآورده بودند خوانده، خاصه به تاریخ تمدن فرانسه توجه دارد و بارها به آن استناد جسته است. در نگارش آن کتاب بدون تردید از «دفتر تنظیمات» ملکم نیز بهره‌یاب گشته، گاه اصطلاحات و عبارات او را آورده. اما خود استقلال رأی دارد. انگیزه‌اش «ترقی دولت، و رفع کسالت و مذلت، و آسایش‌ملت، و افزونی ثروت» است. وجههٔ نظرش به عنصر طبقهٔ متوسط می‌ماند که سیر و سفر مغرب در ذهن او تأثیر زیاد بخشیده، وی را آزادیخواه و مشروطه‌طلب بار آورده است.

معایب کار ایران را فهرست‌وار چنین می‌شمارد: پریشانی مردم، استبداد حکومت، تعدی حکام، تغییر و انحراف رأی دولت، عدم امنیت و اطمینان ملت از مال و جان، محرومی ذوی‌الحقوق از حقوق خویش، بسط یدظالم به تدلیس و ادای رشوه، نداشتن قانون مالیات، نبودن قانون دخل و خرج، استیلای نفوذ و قدرت اجانب، ضعف و عجز در مقابل آنها. «باید مسلم داشت که معایب امور ایران از بی‌نظمی دستگاه دیوان‌است ،و آن هم از نتایج اعمال وزرا و وکلای دولت.»

معتقد به قبول تمدن غربی است اما نظری مشروط دارد: شرط ترقی «اخذ رسوم و آداب و قواعد فرنگستان است، که تقدم جسته‌اند برکل دول روی زمین، در ترقیات و تمدن و صنایع و ثروت... تا به‌جایی که منافی و مغایر با مذهب و شریعت اسلام نباشد.» به این نکته پی‌برده که رفتن به فرنگستان را نمی‌توان «دلیل بی‌مذهبی و عدم دیانت» شمرد، و نه چنین است که هرکس به قواعد فرنگیان روی آورد، باید دست از کیش خود بشوید. آنچه مطلوب می‌باشد «علوم و قوانین و رسومی» هستند که «تمدن و ترقی را به کمال رسانیده‌اند.» همچنین دانسته که

۳۱. میرزا ابوطالب به‌روسیه و عثمانی و هند ومصر سفر کرده، منهاج‌العلی را در صفر ۱۲۹۲ در قاهره تمام‌کرده وقتی‌که دوازده سال بود درآنجا می‌زیسته. مأخذ ما نسخه‌ای است که برای ناصرالدین‌شاه فرستاده است.

مغرب‌زمین «در قرون سالفه بکلی از این نعمت واستراحت بی‌بهره بودند.» چنانکه سید خیرالدین تونسی فصلی از کتاب تاریخ وزیر علوم فرانسه را آورده و معلوم می‌دارد که «در اوایل ممالك اروپا تا چه حد در علوم وتمدن و صنایع و تجارت و فلاحت جاهل بوده‌اند.»

در روزگار اخیر کمتر نویسندهٔ مسلمانی است که به بیدانشی مغرب‌زمینیان در قرون وسطی اشاره نکرده باشد، یا نگفته باشد که معرفت اسلامی در رستاخیز فرهنگی مغرب تأثیر فراوان داشته است. آن حقیقت به جای خود محفوظ است، اما با تکرار و تکیهٔ به آن معانی، گویی ناهشیارانه خواسته‌اند خاطر منفعل خویش را از ترقی مغرب و واماندگی مشرق، تسلی بخشند. چرا خود مسلمانان از آن درس عبرت‌گیر تاریخ، عبرت نگرفتند؟

پیشنهاد نویسنده مبنی براخذ علم و صنعت فرنگستان است، و اصول تنظیمات مدنی آن. موضوع اول را به کوتاهی برگذار کرده، محور گفتارش بر بنیادهای سیاسی وحکومت قانون قراردارد. اما تصور نمی‌گردد به تأثیر تحول صنعتی اروپا در تطور افکار اجتماعی و تغییر نظام سیاسی مغرب پی‌برده باشد. این معنی از سخن او برمی‌آید: «مسلماً دول اروپا درك مقام ترقیات را از کسب صنایع و علوم و رسوم تمدن نکرده‌اند، مگر به واسطهٔ تأسیس قانون و تنظیمات مؤسسهٔ عدل سیاسی که حاصل می‌شود از آن: امنیت و آبادی و مکنت.» تأکید نویسنده به بنیادهای مدنی اروپایی، جهت کلی اندیشهٔ او را در رابطه با وضع سیاسی ایران و مسائل وطنش روشن می‌نماید.

بحث اصلی‌منهاج‌العلی دراصول قانون اساسی است: دولت‌های مغرب دو شکل اصلی دارند: «معتدله» و «مطلقه». دولت معتدله چون فرانسه و انگلیس. «موافق معاهدهٔ کنستی‌توسیون که در اول در فرانسه مابین دولت و ملت قرار شد و سایر دول از آن اقتباس کردند، دولت قدرت بر مخالفت از قانون ندارد[۳۲].» دولتهای مطلقه به نوبهٔ خود بر دوقسم‌اند: «سلطنت مطلقهٔ منظمه» مانند روس و عثمانی. و «سلطنت مطلقهٔ غیر منظمه» چون ایران و ترکستان و افغانستان. از آنجا که «مقصود از تحریر این اوراق آگاهی و بصیرت اولیای ایران است، آنچه بکار

۳۲. در علو مقام نمایندگان پارلمان انگلیس گوید: یکی از وکلای مجلس انگلیس را دیدم «چنان تکلم می‌کرد و حرف می‌زد که گویا خود امپراطور انگلیس بود.» او از جانب ملت وکالت می‌نمود.

می‌آید قانون سلطنت‌های مطلق منظم است که به واسطهٔ استعمال و ترتیب قانون نایل به ترقیات عظیمه شده‌اند.» پایهٔ این شکل حکومت برتفکیک کامل «اختیار وضع قانون» و «اختیار اجرای قانون» قرار دارد. اما در «سلطنت دیسپوتی» این دو اختیار مخلوط است. سلطنت قانون است که «روح‌کل تنظیمات و ترقیات دولت و ملت» را می‌سازد. و قانون باید «متضمن مصلحت عامهٔ خلق باشد۳۳.»

می‌نویسد: بدون نظم قانونی «اتحاد دولت و ملت» ناممکن است. در فرانسه به موجب «معاهدهٔ کنستی‌توسیون» و قانون عسکری، هرکس «برخود واجب می‌داند حفظ دولت فرانسه را تا به هر درجه که متصور است. و به جهت حفظ آن از بذل مال و صرف جان مضایقه نخواهد نمود.» و حال آنکه زمان جنگ ایران و انگلیس که «این حقیر در فارس بودم، دیدم و از همه‌کس می‌شنیدم که اگر این‌جنگ یك سال دیگر بطول انجامد، دولت ایران به‌نوعی مستأصل و پریشان خواهد شد که آنچه انگلیس تکلیف کند، قبول نماید. یا عساکر انگلیس بدون مانع و حاجب، داخل مرکز مملکت خواهد شد. و به همین جهت عجله در اصلاح‌کردند. دوماه خود را حفظ نکردند که شورش و بلوای هندوستان بروز کند، و عقد صلح به دلخواه دولت ایران بسته شود.» خلاصه مادام که میان دولت و ملت «اتحاد اتفاق نباشد، ارتقا و علو شأن... و تمول و ثروت و مکنت وبقا و دوام و ثبات به جهت دولت و ملت هیچیك صورت نمی‌بندد.»

نویسندهٔ منهاج‌العلی در بحث حقوق اجتماعی فرد، به قانون اساسی فرانسه و اعلامیهٔ حقوق بشر توجه دارد. شاید به مفهوم پیمان اجتماعی نیز برخورده باشد. می‌گوید: پس از شورش فرانسه به سال ۱۷۸۹ «معاهدهٔ کونستی‌توسیون» نهاده شد و «قانون حقوق انسانی به نحوی که معمول و متداول» است مقرر آمد. همچنین شیفتهٔ آزادی است: «نیکوترین وسیله، و محکم‌ترین اساسی که اهالی فرنگستان به جهت ترقی و ثروت دولت و ملت و آبادی مملکت دریافته‌اند ــ حریت است... که مفتاح کنوز ارض، و اسباب آبادی کل خرابیها، و سبب احیای جمیع اراضی موات» است. حریت یا آزادی به اصطلاح خردمندان فرنگ برسه قسم است: «آزادی شخصیه»، «آزادی سیاسیه» و «آزادی مطبعه.»

آزادی شخصیه را «روح و قوت و توانایی دولت و ملت، و اس

۳۳. آن معانی را از دفتر تنظیمات ملکم گرفته است.

اساس جمیع کارها می‌توان معدود داشت، و در حقیقت نفس‌الامر تأمین عامه است.» وآن شامل است بر: «امنیت و اطمینان کافهٔ مردم ازخواص و عوام از جان و مال و عرض و ناموس و کسب و تجارت و منافع ومداخل مردم، تساوی آحاد افراد ناس درمحاکمات ومحاسبات ومعاملات... همچنین احدی‌رابرهیچکس حکمی‌نیست. مگرکسی که به‌حکم‌قانون، دولت سپرده» و معین کرده باشد. آزادی سیاسیه «یعنی ملت آزاد است در اینکه‌مداخله داشته باشد و مباحثه و گفتگو کند در احکام سیاسیه که در جمع و خرج و جمیع کارهای دولت مداخله کند.» اما آزادی مطبعه یعنی «آزادی گازتها و روزنامه‌ها و طبع‌خانه‌ها؛ مردم آزاداند هرچه که مطلع شوند از حسن و قبح کارهای دولت، یا چیزی به خاطرشان برسد از مطالبی که موجب صرفه و صلاح دولت یا ملت باشد... بنویسند و طبع کنند.»

گرچه نویسنده عناصر عمدهٔ آزادی را برشمرده، توضیحش نارساست. در آزادی شخصی بیشتر تأکید دارد. اما در آزادی نشر فکر و آزادی سیاسی، ضمن بیان عقیده‌اش این نکته را افزوده: «چون این دو فقرهٔ آزادی بکار دولت ایران نمی‌آید، همین‌قدر که اسمی از آنها برده شد، کفایت می‌کند. تشریح آنها را لازم نمی‌داند.» او که رساله‌اش را برای شاه فرستاده، نخواسته وی را بهراساند.

نویسندهٔ دیگر علی بخش میرزای قاجار مترجم حضور (پسر جهانگیر میرزا) سخنی در نفی استبداد و ایجاد نظم قانونی دارد که به نقل بیرزد: «دولتی که قرار نامچه و قانون ازجانب پادشاه نداشته باشد، و تفویض به رأی و کفایت حکام و مباشرین کند، مثل این است که در هر دهی یك سلطان داشته باشد... پادشاه اگر هرقدر ظالم باشد، و هرقدر ظلم نماید ـ اما در ظلم خود قراری داده باشد و فرمانی دهد که ابداً کسی از عمال و نوکرهایش تخلف از رأی او نتوانند بکنند، همان ظلم چون به تحت قاعده آمده، عدل و باعث آبادی مملکت می‌شود[۳۴].» بیچاره به آن اندازه هم خرسند بود اماحرفش مورد پسند نبود. دررسالهٔ دیگر اشاره‌ای به‌گفتگوی همشاگردان دورهٔ تحصیل خود در دارالفنون دارد که درخور توجه است: «یکی از شاگردان بلندپروازی می‌نمود، می‌خواست دخالت به امور دولتی نماید. می‌گفتیم: پولتیك مگو، به ما چه دخل دارد... ما مأموریم تحصیل نماییم نه‌اینکه خرده برحال دولت بگیریم[۳۵].» همین اوان

۳۴. جزوه‌ای در اوضاع ایران، علی‌بخش‌میرزای قاجار، خطی.
۳۵. میزان‌الملل، علی‌بخش میرزای قاجار، خطی. در این رساله مطالب‌پراکنده ←

جلال‌الدین میرزا نویسد: «پرهم ازایران ناامید مباشید... جوان‌هارامی‌بینم که اندك اندك برخی ازسخنان می‌گویند که من نشنیده‌ام، ومایهٔ امیدواری می‌شود[۳۶].» حتی نویسنده‌ای که به روال پیشینیان اندرزنامه‌ای برای ناصرالدین شاه پرداخته، حالت ناایمنی فردی را چنین وصف می‌کند: «استیلای پادشاه ایران براهل مملکت به مرتبه‌ای است که اگر حکم به قتل مجموع نفوس نماید، احدی را یارای نفس کشیدن و جرأت دم برآوردن نه[۳۷].»

حکیم ذوفنون مؤلف دیگری است که از همان پندنامه‌ها نگاشته. «ذلت مآل» مملکت را در نفی «اعمال عقل» و رواج «اعمال نفس» و «منفعت خود جستن» رؤسای دولت، و سپردن سررشتهٔ امور ملت به حکمرانان ستمگر شناخته است. «حرص و طمع این طایفه چندان است که هرگاه در مملکت پادشاه آنچه هست به او بدهند ـ باز قانع نخواهد بود.» روح ملت‌پرستی دارد. درفش کاویانی را در تصویر نقش ملی ایران کشیده‌که به تعبیر خودش «جواب تفاخر» اروپائیان را که به نشان‌های خود می‌بالند، بدهد[۳۸]. نویسنده همزمان است با نمو هشیاری تاریخی و ناسیونالیسم جدیدایران‌که برجسته‌ترین نمایندگانش به‌آن‌دوره، جلال‌الدین میرزای‌قاجار و میرزا فتحعلی آخوندزاده بودند. روح زمان در حکیم ذوفنون هم تأثیر گذاشته است.

اصلاح سیاست موضوع رسالهٔ دیگری است انتقادی و پرمایه و جاندار. دامنهٔ گفتار آن به مشروطیت و حکومت مردم می‌رسد، از ترقی اقتصادی هم سخن گفته است. این رساله مانند سایر آثاری که نام بردیم ناشناخته مانده. میرزا یعقوب‌خان نویسندهٔ رساله آن را درحدود ۱۲۹۰ که در اسلامبول می‌زیست، خطاب به ناصرالدین‌شاه نگاشته است[۳۹].

در آغاز سخن اشارهٔ مهمی به فلسفهٔ دولت دارد. و مفهوم‌حکومت را درعینیت تاریخ می‌سنجد. رأی او را می‌آوریم ومورد انتقادقرار می‌دهیم.

آورده. در پایان آن اشاره‌هایی به کارهای اقتصادی و ایجاد کمپانی و بانکداری و نشر اسکناس نموده است.

۳۶. آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۱۳۲.

۳۷. قواعدالملوك، خطی.

۳۸. محمدعلی طباطبائی حکیم ذوفنون، رسالهٔ سیاست مدن، خطی.

۳۹. عنوان آن «طرح عریضه‌ای است که به‌خاکپای مبارك باید عرض شود». در بیست و پنج ورق نوشته و نکته‌هایی در حاشیه به‌خط دیگری افزوده شده که از میرزا یعقوب‌خان نیستند، اسناد ملکم.

می‌نویسد: «در ایران هرگز بساط دولت نبوده مگر به اسم. لفظ دولت هم معروف نبوده؛ یك سلطنت بی‌معنی بوده که فال آن را خواندیم و شنیدیم و دیدیم. بلی، برحسب اتفاق پادشاهان عاقل و نیك نفس‌داشته‌ایم، چند روزی به‌آن‌واسطه خلق ایران نفس راحت کشیده‌اند. والا معنی سلطنت ایران این بوده که اسباب قتل و غارت جمع نموده، به جان اهالی خانه بیفتند. یا اینکه هرگاه فرصت نمایند به تاخت و تاز، و اسر و نهب ولایات همجوار پردازند. نه شرط رعیت پروری در مملکتداری بوده، نه طریق فتوحات و تسخیر و توسیع و خیال آن.» جای دیگر مفهوم «دولت جامع‌الشرایط» را در حکومتی جست و جو می‌کند که ضامن سعادت و حقوق اتباعش باشد.

آنجا منطق وجود دولت را ازنظر الزامات متقابل نسبت به مردم و جامعه ارزش‌یابی نموده است. اگر این فرض را پذیرفتیم که «غایت علم سیاست باید سعادت آدمی باشد» ـ آیین ملك‌رانی از آن فرض دور بود. و آن نظریهٔ معروف‌ارسطو که دقیقاً در کتاب تحصیل‌السعاده فارابی آمده، در فلسفهٔ سیاست تأثیر متحقق نبخشید ـ سلسله‌هایی که حکمرانی کردند با آن معیار خصوصیات دولت حقیقی را از دست داده بودند.

باری، بحث در احوال روزگار خویش است. به افسوس گوید: «ایران به فاصلهٔ پنجاه سال، سه دفعه از روش ترقی بازماند: دفعهٔ اول از وفات مرحوم نایب‌السلطنه، دفعهٔ دویم از قضیهٔ مرحوم قایم مقام، دفعهٔ سیم از قضیهٔ مرحوم میرزا تقی‌خان. انشاءالله... [شاهنشاه] تلافی مافات را خواهند فرمود.» جای دیگر می‌آورد: «هزار افسوس که بخت ایران نیاورد که از مرحوم نایب‌السلطنه اقلا یك سلطنت پنجاه ساله ارث به وارثش برسد که شاه جنت مکان [محمد شاه] و شاهنشاه جوان‌بخت، این‌طور به دردهای بی‌درمان که حاصل کل و هنر سلاطین سابق است ـ گرفتار و معطل نشوند.» دربارهٔ امیرگوید: «رشوه‌خواری و رعیت‌تازی و تعارف‌گیری و پیشکش‌طلبی و مداخل ـ حق بزرگان ایران است که با شیر اندرون آمد و با جان بدر شود[۴۰]. مرحوم میرزا تقی‌خان خواست وساطت و رشوه‌خواری را موقوف نماید، ندیدی چه‌طور دست بهم داده به حمام کاشانش فرستادند.» سلاطین‌ایران «عیب وزیرکشی راپسندیدند،

۴۰. اصل مصراع که جزو امثال آمده مشهور است: «با شیراندرون شد وبا جان بدر شود.»

تا قیامت بدنامی آن را می‌کشند.» از زبان امیر نقل می‌کند کـه: «خیال کنسطیطوسیون» داشت و درپی فرصت می‌گشت[۴۱]. خلاصه «جای انکار نیست که ایران همهٔ مایه‌اش را در این چند سال آخر پی‌درپی باخته است.»

به ناصرالدین شاه خطاب می‌کند: «مفاخرت به آیین اجداد، به مثل آن وجود، اصلا شایسته نیست. بلاشك در این عهد، عمدهٔ اسباب نگهداری و ملت‌پروری... حسن قوانین و قواعد سالم است، نه کثرت اسباب قتل و غارت و سهم وسطوت.» درهم فرو ریختن آیین کهن و برقراری قانون اساسی راپیشنهاد می‌نماید: «اسباب ناگزیر مملکتداری... استقرار کنسطیطوسیون است. بدون چنین اسباب و افزار شایسته، جمیع اهتمام و مساعی جمیلهٔ دولت و ملت بهدر خواهد رفت، چنانکـه حالت ایران وآثار سلاطین ایران شاهد مصداق معنی مزبور است.» بالاخره «دولتی که کنسطیطوسیون ندارد، از هیچ‌گونه تدبیر صائب فایده و ثمر شایسته نخواهد برداشت... خیر شاهنشاه از اساس کنسطیطوسیون، بیش از خیر و صلاح ملت است. بدون اساس مزبور اتحاد دولت و ملت بطور شایسته ممکن نیست، و اهتمام طرفین به‌هدر خواهد رفت. گرنه موشی دزد در انبار ماست، گندم اعمال چلساله کجاست؟ با این اوضاع پادشاهی که در ایران متداول بوده و هست ــ هرگز ممکن نیست یك ملت و قوم ضعیفی را در اروپ... ساکت ساخت» ــ چه رسد به اینکه ایران را «ازشر و ظلم دشمن مقتدر» محفوظ داشت.

او هم چون سایر نقادان اجتماعی از بیگانگی ملت و دولت دلتنگ است: «در ایران از قدیم الایام کار حکام، رعیت تازی بوده ــ و هر وقت هم رعیت فرصت یافته کارش حاکم دوانی بوده است؛ موازنهٔ سازگاری

۴۱. شرحی که در این‌باره آورده شنیدنی است: «میرزا تقی‌خان را همه‌وقت محرم و هواخواهش بودم، خاصه در روزهای پریشانی و اضطرارش. دستخط‌های همایون که غالباً اعتمادانگیز بود، به‌من نشان داد. بعد از زیارت گفتم که اگر ده یك اینها صدق باشد، جای این همه اندیشه نیست که شما دارید. گفت: راست می‌گویی، اما حرف درین است که بندگان شاهنشاهی با یك وجود تنها در مقابل این همه رخنهٔ دردمندان سپر خواهند انداخت، و لابداً به‌جهت آسودگی خودشان مرا قربان خواهند کرد. گفتم: چرا چارهٔ تنهایی شاهنشاه را پیش از وقت ندیدی؟ گفت: محالم ندادند والا خیال کنسطیطوسیون داشتم. مانع بزرگم روس‌های تو بودند... منتظر موقع بودم.» میرزایعقوب در این زمان مترجم سفارت روس بود. هرچه از زبان امیر و راجع بـه دستخط‌های شاه آورده با متن دستخط‌ها که ما منتشر کرده‌ایم، دقیقاً مطابقت دارد. روایت او دقیق و معتبر است.

هیچوقت میانشان نبوده. علمای گرام نیز به مقتضای صلاح شخصیه، گاه رفیق حاکم گاه شریك رعیت» بوده‌اند. توجه دارد که با آن حالت دوگانگی، آیین وطن‌پرستی قوام نپذیرد. و این مساله‌را دررابطهٔ هیأت جامعه با دستگاه دولت می‌سنجد: «وطن مقدس و معبود شخص، دولتی است که حافظ و حامی جمیع حقوق شرعیه‌اش هست در داخل و خارج مملکت. بدون دولت چه مسکنی، چه راحتی، چه عیالی، چه آبرویی، چه اطمینان‌جان و مالی.» اما مقصود «دولت جامع‌الشرایط» است. و دولتی که حفظ حقوق افراد ملتش را واجب نداند «دیگر از آن رعیت توقع اطاعت و فدویت نباید داشته باشد.» دولت ما نه فقط در حفظ حقوق اتباعش عاجز است ـ «جای یأس وقتی خواهد بود که... دولت اصلا یا به قدر امکان در فکر چارهٔ عجز خویش نباشد. و چادر بی‌غیرتی را برسر کشیده، ذلت عجز را جاودان برخود هموار نماید.»

به عقیدهٔ او آن ناپیوستگی ملت و دولت را حکومت قانون و دخالت مردم در حکومت چاره‌گر است: قانون باید «بر هرکس مسلط باشد، و مخالفت آن حتی برخود پادشاه باید حرام باشد ـ والا چه‌حاصل، هرعیبی که خدای نخواسته سلطان بپسندد چنان عیب موجب هزارگونه اختلال می‌شود.» نظرگاهش مشروطیت وحکومت ملی است، اما پیشنهادش از جهتی معیوب است. ببینیم چه می‌گوید: «استقرار و تعیین هر قانون متداول این است که بروفق صلاح و اتفاق رأی هرکس باشد. معلوم است فرداً فرد تحصیل رأی هرکس محال است. لاجرم به اندازهٔ جمعیت و به رضای خلق هر شهر و بلوك، معدودی از میان معتبرین و معتمدین به وکالت عامه منتخب شوند، و به توسط وکلای مزبور حق هرکس، و شراکت و رضای هرموکل در هر قانون و امری منظور شود. تعیین و انتخاب چنین وکلا در فرنگستان با آن‌همه تدابیر تسهیل آن، خالی از زحمات زیاد و صرف اوقات نیست. در مملکت ایران انجام مزبور باکمال سهولت میسر است. به این معنی که از حسن اتفاقات به حکم شرع شریف، هرکس مقلد یك‌نفر مجتهد جامع‌الشرایع و الشرایط است، و جمیع اعمال و خیالاتش به رضا و تصدیق و رأی جناب مآب معظم‌الیه است ـ به‌نحوی که برای دولت ایران وکلای رعیت بدون اشکال و مشقت حاضر و آماده می‌باشند... غفلت [دولت] از ایشان به حدی است که در داخل و خارج، وجود ایشان مخالف دستگاه دولت قلمداد می‌شود... به اندك مراقبت و مواظبت، نفاق و اختلاف فیمابین دستگاه شرع و عرف

مبدل به وفاق و یکجهتی ممکن است.»

توجیه او از اصل نمایندگی در نظام پارلمانی کاملا صحیح است. این برهان نیز راست است که در کیش تشیع قاعدتاً هر شیعی مؤمنی بایستی مقلد مجتهدی باشد. حتی می‌توانست بیفزاید که روش انتخاب پیشوای شیعیان، سنتی آزادمنشانه دارد. اما مگر تمیز نداده بود که ایجاد مجلس ملی از عنصر صرف روحانی چه میوه‌ای بار می‌آورد؟ می‌دانیم دستگاه روحانیت رویهم رفته مخالف روشنگری بود. به‌علاوه عنصر روشنفکر از کسی تقلید نمی‌کرد. اگر در فلسفهٔ مترقی قانونگذاری‌معتقد به قوانین موضوعهٔ عقلی باشیم، اکثر مجتهدان تن به این کار نمی‌دادند. پس حاصل پیشنهاد نویسنده تحکیم ریاست فائقهٔ روحانیت بود، و نقض غرض تأسیس مجلس ملی. البته جنبهٔ دیگر استدلال او درست است که بیگانگان از نفاق روحانیت و دولت سود خود می‌جستند. این فکرش نیز پسندیده بودکه در التیام دستگاه شرع وعرف می‌بایست تدبیری اندیشید. این منوط به‌آن بود که در عین تفکیک سیاست از دیانت ــ روحانیت خود را از ظلمت برهاند، و دستگاه عرف از ظلم دست‌بردارد. نویسنده خود را بی‌خبری اکثر ملایان زمان می‌نالد و خواهان قانون عقلی است:

«عیبی که از مجتهدین ملاحظه کردم، و با مرحوم حاجی صفا مفصل صحبت داشته، ایشان هم تصدیق فرمودند ــ این است‌که از اوضاع خارجه و ازمراتب اقتدار و اغراض دول همجوار، به‌غایت بی‌اطلاع‌هستند. خیال می‌کنند که‌درد عمدهٔ ملت همین دردخانگی است و ایشان خودراباعلم و فضل و قوانین شرع شریف در هرباب کافی و شایسته می‌دانند برای ریاست و حفظ مملکت مسلمانان. غافل از اینکه، گذشته است آن عهدی که بدون اخلال و ممانعت خارجی، هر ملتی می‌توان در گوشه‌ای جمع شده، به آیین اجداد و پیران و با رؤسای شرع شریف به فراغت مشغول امر دنیا و آخرت شوند... در این عهد ملعون هزاران علم و فن و رندی برای ملك و رعیت‌داری، و ریاست مطاعه ضرور و واجب شده که آقایان عظیم یکی را ندانند[۴۲].» حالا «حراست ملك و حفظ جان و مال و ناموس مسلمین، منحصر به دستگاه عرف شده که هرکس در تقویت دستگاه

۴۲. اینجا نمونه‌ای از زیرکی سیاسی محمدخان امیرنظام زنگنه را ثبت‌کرده که جای دیگر نخوانده‌ایم: «یك فقره وصیت جعلی مرحوم نایب‌السلطنه که محمدخان امیرنظام به‌موقع تدارك نمود، و پیش امپراطور روس فرستاد ــ می‌توان گفت که استحکام دولت ایران و آسایش مملکت تا امروز، از حسن‌کار مرحوم امیرنظام محمدخان شد.»

مذکور کوتاهی نماید، یا ظاهراً و یا باطناً مخل آن واقع بشود... دشمن عموم مسلمین خواهد بود[۴۳].» ناگزیر پیشوایان دین باید «رفتار و شعار خود را موافق مصلحت وقت قرار داده... صلاح دولت و ملت و شریعت» را منظور دارند. «پناه می‌برم به خدا روزی که خیر و شر مملکت و ملت به‌دست علمای بی‌خبر از روزگار بیفتد... دو ماه میدان به دست علما بیفتد املاك کل گیلان را به موجب قبالهٔ شرعی جزء به جزء به روس می‌دهند؛ مستمسك براین می‌شوند که بیع و شرای کسی را نباید ممنوع داشت.» تنها حاجی سید محمدباقر شفتی مجتهد متنفذ عهد محمد شاه را می‌ستاید که به نامهٔ نیرنگ‌آمیز وزیر مختار انگلیس، پاسخ دندان‌شکنی داده‌بود[۴۴].

در هم‌آهنگ ساختن دستگاه دین و دولت پیشنهاد می‌نماید: مجلسی از علمای برجسته و گروه «منوران» مثل وزیر امور نافعه و عبدالرسول‌خان و محمودخان ملك‌الشعرا و سایرین که «از حسن و قبح اوضاع ایران آگاه می‌باشند» برپا شود. و «هرنوع مسائل تازه را حل نمایند.» اعتقاد باطنی خودش این است: «متاع این دنیا اگر در این دنیا مشتری بهم نرساند، در آن دنیا هرگز نخواهد بهمرسانید.» جنبه‌ای از افکارش «امتزاج اساس اسلام با علوم فرنگ است.» و نظری موزون دارد: «سررشتهٔ ترقی و لزوم اصلاحات ـ از تطبیق مناسبتهای قدیم با مناسبتها و مقتضیات قرارهای جدید عهد وزمان، به آسانی بدست می‌آید. نه در ترك همهٔ قرارهای قدیم عجله ضرور است، و نه اختیار همهٔ قرارهای جدید شتاب روا.» در تطبیق آرای گذشته با عقاید جدید، امر جهاد را مثال می‌آورد: اکنون ضرورت جهاد «در امر مذهب بالمره» از اعتبار افتاده. «بعد از این رسم دفاع و جهاد را همین در امور دنیوی باید معمول

---

۴۳. این داستان شنیدنی را می‌آورد: «در خاطر دارم در سال جنگ سواستاپل، روزهایی که موسیو موره با چهرهٔ افروخته به‌مقام قهر و ثار برخاسته بود ـ با مسیو انیچکف شارژدافر روس خدمت جناب‌شیخ‌عبدالحسین رفتیم. صحبت برفرق قرون وازمنهٔ گذشته افتاد. فرمودند: هرگاه مدار دولت و مملکتداری از روی شریعت مطهره باشد، گویا هیچ فتنه وفساد برنیاید. موسیو انیچکف بی‌تأمل گفت: آقا ببخشید، این عهدی نیست که به‌شریعت خالص تنها توان ملکی را مأمون داشت...» (این قضیه مربوط به زمانی است که میرزا یعقوب‌خان مترجم سفارت روس در تهران بود).

۴۴. میرزا یعقوب می‌نویسد: «اگرمسلمانان در این عهد یك‌نفر حجةالاسلام واقعی داشته‌اند، همان جناب حاجی سیدمحمدباقر رشتی اعلی‌الله مقامه بوده است که فصلی در کتاب فرانسوی خود در خصوص سؤال وجواب ایشان بامستر مکنیل وزیرمختار انگلیسی در باب سفر هرات وغیره، در حق ایشان نوشته‌ام.» (برای متن نامهٔ آن دسیسه‌گر انگلیسی و جواب شفتی نگاه کنید به: خان ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۲، ص ۱۳۹ ـ ۱۲۸).

داشت. مثلا در دفاع بالاجماع باید جوشید، در تحصیل خیر عام بالاتفاق باید کوشید، طغیان سیل را باید به اجماع دفع کرد.» چنانکه در سایر کشورها «در رونق و آبادی مملکت به اجماع عام، شرایط جهاد بعمل می‌آورند.»

آن سخنان معقولی است. نگفته نگذریم که هرچند مسألهٔ حکومت مردم را عنوان ساخته ــ حقوق آزادی را به کوتاهی برگذار نموده و به تعریف کلی آزادی (تحت تأثیر اصول لیبرالیسم) اکتفا جسته است: «حریت و آزادی یعنی مطلق‌العنانی و مختاریت شخص در طلب وتحصیل هرنوع خیر و صلاحیت و شایستگی خود است، مشروط براینکه ضرر و زیانی به همجنس خود نداشته باشد. درجهٔ آزادی باید مبنی برتمیز و تشخیص جماعت انسانی باشد، والا آزادی نامحدود موجب اغتشاش و نفاق خواهد بود. موافقت با هرجماعتی اگرچه مختلف باشد، جایز است، و مخالفت آن، خلاف خیر و صلاح شخص.»

از اندیشه‌های بکر ترقیخواهانهٔ او تربیت ایلات است: «ایلات چادرنشین ایران بااینکه نصف خلق ایران هستند، وفوایدشان کمتر از شهرنشینان نیست ــ بقدر استحقاق محل‌التفات وتوجه دولت علیه‌نیستند. سزاوار آن است که یك وزارت مخصوص مثل سایر وزارتخانه‌ها برای آنها برقرار شود، و از اطفال رؤسای آنها جمعی در دارالفنون تربیت شوند. اعتقادم این است که از طایفهٔ گوکلان و ترکمان هم از هر نوع تربیت دولت بهره‌یاب شوند.»

در تفکر اقتصادی پشتیبان اقتصاد داخلی است؛ تأسیس صنعت جدید را شرط بقای ملت می‌داند: «اسلم شقوق این است، به قدر امکان هرچه زودتر به‌هر قسم، از خارج تدارك مایحتاج اهالی ایران راببینند، و هنر هر صنف را به‌قدر استعدادش جلوه بدهند، و هیچ وجود کاری را بی‌فایده نگذارند. بدون تقویت زراعت و تجارت و ترویج صنایع، ملتی باقی نخواهد ماند که برآن بندگان شاهنشاهی و خانوادهٔ ایشان مفاخرت توانند نمود. می‌خواهید یك ملت را نجیب و سلامت‌جوی نمایید، صاحب مکنت و بضاعتش کنید.» همان معانی را در رسالهٔ افزایش ثروت که پیشتر خواندیم آورده بود.

خطاب به ناصرالدین شاه باز گوید: «عوض سیاحتها که به خط مبارك می‌نویسند، واز هرمنشی برمی‌آید، گویا اگر از پالیطیك بنویسند و از مملکت‌آرایی سررشته و دستورالعمل برای شاهنشاه زادگان مرقوم

فرمایند، بهتر می‌تواند شهرت و اسباب‌عدالت، و امیدواری بیگانه وبومی گردد... شاهنشاه‌که زحمت تحریر را برخود هموار می‌نمایند ـ چرا از مطالب عالیه و ازخیالات بلند خود ننویسند، که آنچه از دیگران دیده‌اند بنویسند. این معنی در حق دولت وملت خیلی بی‌التفاتی است.»

پایان عریضه‌اش جان کلام است: «از سیاح فرنگی پرسیدند: ایران را و خلق آن را در چه حالت دیدی؟ گفت: ملك خراب، و خلق آن مثل گلهٔ گرگ گرسنه با عداوت و کین دیرینه در کمین یکدیگر نشسته... همه در اعمال شرارت مآل خود امید به سوی نظر مرحمت اثر پادشاه دوخته‌اند... هزار حیف که پادشاه هم قدرت و تسلط خود را برسر ترس خلق قرار داده، قانع آن‌شده است. درفکر آن نیست که اعتبارش را بر سر قواعد متداولهٔ فرنگستان قرار بدهد، یعنی برسر کنسطیطوسیون.»

*

میرزا یعقوب‌خان مقاله‌اش را به موضوع قانون اساسی رساند. نویسندهٔ دیگری حقوق اجتماعی فرد رادرچهارچوب‌قانون اساسی‌پرداخت. یعنی میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله که رسالهٔ معتبر «یك‌کلمه» را منتشر نمود (۱۲۸۷). و هموست که فصولی از مجموعهٔ قوانین ناپلیون را به فارسی درآورد. از «یك‌کلمه» می‌گذریم زیرا درکتاب دیگر درباره‌اش صحبت داشته‌ایم[۴۵]. ولی به نام وی به عنوان یکی از هوشمندترین و صمیمی‌ترین همکاران میرزاحسین‌خان مشیرالدوله باز برخواهیم خورد. خاصه تأثیر عمدهٔ او را در تأسیس عدلیهٔ جدید و نوشتن طرح قانون اساسی و تهیهٔ نقشهٔ ترقی اقتصادی بدست خواهیم داد. در سیر افکار این دوره خود مشیرالدوله نیز مقام والایی دارد ـ یکی ازاین جهت‌که سفیر دولت بردولت انتقادنامه‌ها نوشت. به‌علاوه نمایندهٔ اصلاح و ترقی شناخته گردیده ومورد عنایت شاه هم بود. بررسی اندیشه‌های مشیرالدوله را به بخش بعد احاله می‌دهیم، آنجا که از آغاز زمامداری وی سخن می‌گوییم. از آن نوشته‌ها که بگذریم، باقی می‌ماند «کشف‌الغرایب فی‌الامورالعجایب» نوشتهٔ میرزا محمدخان مجدالملك سینکی. آن رساله را در ۱۲۸۷ نگاشته است. گفتارش را به سفر شاه به عتبات تمام می‌کند. به همان سال و در همان سفر بود که مشیرالدوله به وزارت گمارده شد.

میرزا محمدخان مجدالملك (۱۲۹۸ ـ ۱۲۲۴) در زمان امیرکبیر به مأموریت قفقاز رفت، در صدارت دایی خود میرزا آقاخان نوری مورد

۴۵. در فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت، بخش چهارم بحث کرده‌ام.

سرزنش و توبیخ دولت واقع شد و به تهران بازگشت[۴۶]. در ۱۲۷۵ در سلك شورای دولت درآمد، سال بعد به عضویت مجلس‌مشورت‌خانه‌گمارده شد. در ۱۲۷۹ وزیر وظایف بود. در دولت سپهسالار وزارت اوقاف و وظایف را به عهده داشت. در سال قحطی ۱۲۸۸ کار غلهٔ کشور را نیز میرزا حسین‌خان به او سپرد. آن مرد به درست‌کرداری شهرت داشت، و از ترقیخواهان بود. با نوشته‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده آشنابود؛ تأثیر او را یکجا در کشف‌الغرایب باز خواهیم نمود. همچنین در جرگهٔ فراموشخانه‌ثیان بود. در همین رساله اشارهٔ زیرکانه‌ای به آن مجمع دارد. هنر نویسندگیش و ذهن نقـاد و روشن‌اندیشی او در کشف‌الغرایب جلوه‌گر است.

اهمیت کشف‌الغرایب به چند چیز است: وزیر مسئول مملکت شرح تنزل دولت را می‌دهد. از این نظر جاندارترین تصویری است در شناخت اوضاع زمان پیش از دولت سپهسالار. ارزنده‌ترین اثری است در کردار و خوی سیاسی طبقهٔ حاکم ونخبگان ملت. زهرخند نویسنده و قلم طنزآلود او برتیزی گفتارش می‌افزاید. از این نظر تنها با رسالـهٔ اخلاق‌الاشراف عبید زاکانی درخور قیاس است. با این تفاوت که دولتیان را به اسم یا به کنایه نام می‌برد، به‌طوری که شخصیت واقعی هرکدام را می‌شناساند. به حقیقت آبرویی برای میرزا یوسف مستوفی‌الممالك و میرزا سعیدخان انصاری و همدستان آنان باقی نمی‌گذارد. از شیواترین

---

۴۶. میرزا سعیدخان که پس از برافتادن امیرکبیر دبیرمهام خارجه گردید در ذیحجهٔ ۱۲۶۸ به‌مجدالملك می‌نویسد: این اوقات «حرف‌های بیمعنی و اطوار خلاف از آن برادر مکرم مذکور می‌شود که بیهیچوجه من‌الوجوه با معقولیت و کاردانی شما مناسب نیست... زهی بی‌انصافی و بدبختی که پاره‌ای حرف‌های غیر مناسب و راست یا دروغ متذکر شود... گلی از برای شما آب گرفته شده بود که اگر بکار می‌رفت، ابدالدهر ضایع ورسوا بودید و بالمره سلب اعتبار ازشما شده بود. عالیجاه میرزاعباس سبب رفع آن شد.» تأکید می‌کند: این‌بار «در خدمت اولیای دولت قاهره رفع اشتباه کردم، و لیکن همیشه اینطورها ممکن نباشد و امروزه پیش نمی‌رود.» اگـر ترك آن حرفها نشود «بـه درك اسفل معلق و بـه‌نار جهنم مبتلا خـواهید شد.» (اسناد وزارت امـور خارجـه). در ایـن زمان میرزا محمدخـان کنسول حـاجـی طرخان بـود. در آن نامـه بیهیچوجـه اشاره‌ای نرفته کـه گفتهٔ مجدالملك از چـه مقولـه‌ای بـوده کـه چنان تهدیـد سختی را بـه‌او روا داشته‌انـد. اگر ارتباطی با کـارهای عـادی کنسولگری می‌داشت، تصریح می‌کردند و او را مستوجب چنان کیفری نمی‌دانستند. معمولا در مورد انتقاد از سیاست دولت خاصه اگر به‌اسم و رسم به‌اهل قدرت بود، چنان سخنان درشت می‌نوشتند. اینکه حرف مجدالملك را نخواسته بازگو کند مؤید همین معنی است. نکند چیزی در نکوهش دولت میرزا آقاخان نوری گفته بوده است کـه برآشفته بودند؟ به‌تحقیق نمی‌دانیم. چند ماه بعد از مأموریت حاجی‌طرخان احضارگردید.

آثار نثر فارسی سدهٔ سیزدهم است، پر از تعبیر و تشبیه و کنایهٔ نو. از آن جهات گذشته رسالهٔ مزبور مورد توجه آزادیخواهان پیش از مشروطیت نیز بوده است. اما هیچکدام از آن جهات که شمردیم مورد سنجش قرار نگرفته. متن رساله به زمان ما به اسم «رسالهٔ مجدیه» بچاپ رسید[۴۷]. ما همان عنوان بامعنی و اصیل رساله را حفظ می‌کنیم و به نسخهٔ معتبری استناد می‌جوییم[۴۸].

آغاز دفتر در تنزل مملکت، در بیماری دولت، در «ریاست بیحرکت» مستوفی‌الممالکی، و در احتمال برپا گشتن هنگامهٔ بزرگی است که خشك وتر بسوزند: «تنزلات محسوسه و امراض مزمنه که از این ریاست بیحرکت... عارض دولت ایران می‌شود... وعده می‌دهد وقوع یك امر عظیمی را که احدی از آحاد خلق نتوانند از آلایش آن مستثنا بمانند.» آثار این مرض از «همین تشریح جزیی که در اعضای هیات رییسهٔ دولت پیدا شده است، استنباط خواهد شد.»

جهت اصلی انتقادش بر نظام سیاست وقت است: «حکومت ایران نه به قانون اسلام شبیه است، و نه به قاعدهٔ دول و ملل دیگر... حکومتی است مرکب ازعادات‌فرس‌و ترك و تاتار ومغول وعرب‌وافغان و روم و ترکمان، مخلوط و درهم. و یك عالمی است علیحده با هرج و مرج زیاد که در هر قرنی از ملوك‌طوایف مذکوره به ایران غلبه کرده، و ازهرطایفه‌ای عادت مکروهٔ مذمومه در ایران باقی مانده. و در این‌عهد همهٔ‌آن‌عادات‌کاملا مجرا می‌شود.» آن سخن اندیشیده دلالت بر شم تاریخی نویسنده دارد. معتقد به سیاست عقلی است و بارها به «نفاذ احکام عقل» تکیه می‌کند. ایرادش بر اصول حکمرانی از همان رهگذر است که ازعالم عقل بیگانه است. در رأی خود به مقالهٔ اقبال‌الدوله شاهزادهٔ هندی استناد جوید: «ایرانیان حسن و قبح اشیا را که تمیز آن فقط به عهدهٔ عقل است، به هوای نفس محول کرده و آنچه عقل حکم می‌کند اگر نتیجهٔ آن‌را به حس

۴۷. رسالهٔ مجدیه، نوشتهٔ حاج میرزا محمدخان مجدالملك، چاپ سعیدنفیسی، تهران ۱۳۲۱ شمسی. (به‌مأخذ دو نسخهٔ خطی ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ قمری).

۴۸. نسخهٔ دستنویسی که ماداریم به‌نام «کشف‌الغرائب فی‌الامورالعجائب» است و تاریخ تحریرش هفتم شوال ۱۳۰۷ قمری. اگر اختلاف این نسخه با متن چاپی منحصر به‌اختلاف برخی کلمات بود، همان متن چاپی را مأخذ قرار می‌دادیم زیرا کار ما نسخه بدل دادن نیست. ولی در نسخهٔ ما به‌عبارات و جمله‌های متعددی برمی‌خوریم که در متن چاپی نیامده‌اند. به‌پاره‌ای از آنها که اهمیت دارند ونقل کرده‌ایم، تصریح شده است. این نسخه به‌خط پدرم می‌باشد با چند حاشیه در معرفی کسانی که نامشان به‌کنایه آمده‌اند. اما حواشی نسخهٔ چاپ سعید نفیسی درشناساندن آن اشخاص کامل‌تر است.

بصر مشاهده نمایند، مرعی و معتبر نیست و در قبول آن تأمل دارند... غرابتی که از حالات حالیهٔ ایران متوالیاً ظهور می‌کند، جمعاً از مولدات این حسن و قبح تازه است که نفسانیت ایرانیها اختراع کرده و به فعل آن فتوا داده است[۴۹].» باز گوید: عبارت جامع که «از عقلای ایرانی در غرابت اتفاقات شنیده می‌شود این است که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست. از این حرف مشخص است که مأیوسی اهالی از دولت به چه اندازه است. و به همین دلیل نه سلطنت ایران به قانون مشروط است و نه پیشکاری ایران به عقل و کفایت[۵۰].»

بیش از هرکس به همان «پیشکار» می‌تازد یعنی «جناب آقا» مستوفی‌الممالك که «ریاست کلیه» را دارد. وجودش را چون دیواری می‌شمارد پر از موش که سد کرده باشد سیر «قانون طبیعت» را. و «مانع شده باشد از اینکه امور تابع یك قانون شود و نگذارد هیچ کاری به مقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود راه بپرود.» اما «این جماد که تهدیدکنندهٔ نظم و ترقی دولت‌است» امتیازی برسایر جمادات دارد. وآن «قوهٔ جاذبهٔ» اوست که «مسکوك و غیر مسکوك ربع مسکون را جذب کند حتی ثلث مال اموات را.» با این حالت «خود را از اوتاد روی زمین و ابدال ملك یقین می‌داند.» که بر یکجا میخ‌دوز شده. و این شاهکاری است از «کبر بی‌معنی، استغنای جعلی و استعفای دروغی» او.

در مسئولیت بزرگان می‌نویسد: میل پادشاه «آنچه شنیده‌ایم» بر ترقی و تربیت مردم و «ترویج رسوم آدمیت و انسانیت» است. اما مشتی صیاد «وحشی خصال شاه شکار» طبع وی را «صید اراده و رأی» خویش گردانیده‌اند. به آهوگردانی استادانه کاری کرده‌اند که «امور سلطنت و ملکداری خواب خرگوشی نماید.» این وادادن شهریار به کار دولت «مردم را به وحشت انداخته که خدا نکرده... مسحور و گرفتار جادو شده.» مؤید هراس آنان یکی اینکه «ریاست کلیه خود را به صورت جادویی نشان می‌دهد؛ مثل اینکه علی‌الغفله با بشرهٔ آرد آلود از آسیا بیرون بیاید» ــ گاه با «سکوتی گویاتر ازنطق» و گاه فقط به لفظ «نیمه تمام مهمل که از برای تعطیل امور طلسمی از آن بالاتر نیست» به‌هر کاری «انگشتی می‌رساند که بی‌نظم کند.» مجدالملك چون نمی‌خواهد به «غرض

۴۹. این عبارت در نسخهٔ چاپی نیامده. اقبال‌الدولهٔ هندی در بغداد می‌زیست و از دوستان میرزا حسین‌خان سپهسالار و ملکم‌خان بود.
۵۰. این عبارت در نسخهٔ چاپی نیامده.

شخصی» متهم گردد، نوشتهٔ روزنامهٔ مشرقی (چاپ هند) را می‌آورد که حملهٔ آن به حکام زمان اوست: آن روزنامه «وضع حالیهٔ ایران را به عهد ضحاك تشبیه می‌کند، و می‌گوید سلطنت ضحاك باز از روی یك قاعده‌ای بود و ظلم او حد و نهایتی داشت. اما سلطنت ایران به علت بی‌قانونی و ظلم‌های بینهایت، ممالك ایران را مثل یك بیشه‌ای کرده پر از جانورهای سبع درنده... مانند گرگ منتظرند که هرکدام را در خواب... ببینند، او را پاره کنند... وجود این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بکلی بیرون برده، و اطمینان مالی و جانی را از جمیع خلق ایران سلب کرده است[۵۱].»

با وصف هنرمندانه‌ای که از سیما و خوی مستوفی‌الممالك کرده، به تشریح نظم مستوفی‌الممالکی می‌پردازد. چکیده‌اش این است:

عدالتخانهٔ ما «نمونه‌ای است از دیوان بلخ.» از متظلمان «هر که اتصالش به جای معتبر است، ذیحق است والا بی‌حق خواهد بود، و از مجلس رانده که چرا در دیوان عدالت جسورانه سخن رانده.» ستمدیدگان از هر گوشهٔ مملکت به عدلیه روی آوردند، و دستخطهای شاهانـه «در دفع ظلم و تغییر حاکم و رد شدن جریمه و احقاق حق رعیت» صادر گردید. اما «در سنگ خارا قطرهٔ باران اثر نکرد.» حکام که به مأموریت می‌روند «گویا بر ولایات حاکم علی‌الاطلاق‌اند و در تصاحب مـال مـردم وارث بالاستحقاق... لدی الورود مالیات حسابی و مداخل محل مأموریت را با مخارج حکومت و تعارفات رسمیه و رسوم متعارفه و قروض قـدیمـه و جدیده و خرج حشر و حساب خاتمهٔ عزل را موازنه می‌کنند... اگر به‌قدر طمع این حاکم که قطعاً دو مقابل مالیات حسابی است، بی‌چون و چرا به صندوقخانهٔ حاکم وارد شد، تخفیفی در عذاب رعیت بهم می‌رسد. والا به تحریك سیم تلگراف رشتهٔ جان رعیت بیچاره پاره می‌شود... کـه بنای فتنه و آشوب داشته.» مگر نه اینکه مجدالدوله که «رب‌النوع متعدیـان است... هرکجا حکومت کرد اراضی آن ولایت مجهول المالك شد.» این وضع را در پنج قسمت کرهٔ ارض و «هیچ هیأت مجتمعه‌ای» سراغ نداریم. «فقرا و ضعفای ایران که بار حکومت بیشتر برآنها وارد است» می‌پرسند که آن‌همه تعدیات به حکم کیست؟ «سکوت ریاست کلیه علامت رضاست، و همهٔ ظلم و بدعت و خرابی به میل و اجازهٔ اوست.» پس «این بـار را می‌کشند و دعا به دوام دولت می‌کنند.» طبقهٔ سپاهی نیزمشمول همان ستم

۵۱. در متن چاپی (ص ۶۹) چند جمله افتاده دارد.

«رجال دولت علیه» هستند. «ماکول این مظلومین صرف مشروبات رؤسا است، و ملبوس آنها ماکول شخص پارسا » پیش از اینها اگر «در شداید گرسنگی حرکت مذبوحی از افواج می‌شد و ناله و فریادی می‌کردند» آنان را به سه‌پایه می‌بستند و تازیانه می‌زدند. دراین دوساله اقتضا کرد که ایشان را «تیرباران گلوله» گردانند. جرمشان این بود که از «گرسنگی غوغا و شورش کردند.» در وزارت جنگ (نصرت‌الدوله) مثل وزارت‌مالیه «دزدان زبردست برای بردن حقوق نوکر تربیت شده... که‌اگر بو ببرند در اقصی بلاد سرحدیه دیناری از بابت جیره و مواجب به یك‌نفر نوکر رسیده، خودکشی می‌کنند تا مأخوذ او اخذ شود... روحانیت قشون‌ایران افسوس دارد و از اینکه پادشاه را در مقامی نمی‌بیند که به تشریح حال قشون ظفرنمون... گوش فرا بدهد.» می‌بینیم که «دولت‌های بزرگ با قوهٔ مالیه و حربیه کلیهٔ استظهارشان به ملت است که اگر وقتی در این دوقوه ضعفی پیدا شود به قوهٔ ملتی خصم راجواب بگویند.» اما «رعیت وسباهی ایران الحق ازشدت ظلم و تحمیلات ناگوار یك‌حالت وهیأتی بهمرسانیده‌اند که... مرگ را برای راحت روح خود از وسایل حسنه می‌دانند.» با این ضعف عمومی نمی‌توان فهمید که دفع تعرض خارجه را دولت به قدرت جنگی خواهد کرد یا «به وسایل آسمانی.» همچنین دستگاه امور خارجه که «مفتاح کشف معانی مخفیهٔ دولت» بایستی باشد ــ در دست «مرد ظاهرالصلاحی» است‌که «سعیداً وشقیاً[۵۲]» به موجب «هندسهٔ‌طبیعی»ثروت اندوخته. هرکس مبلغی به‌خازن او تأدیه کند «به حکم استخارهٔ جعلی‌قرعهٔ مأموریت به اسم آن کس بیرون می‌آید.» و از این مأمور «تسویهٔ مهام پولیتیکه تکلیف ساقط است.» خلاصه اینکه ادارهٔ مملکت برآیین منصب‌فروشی قرار یافته. در ملاء عام اشخاصی چند ایستاده، قیمت هر «منصب» را به روشی که در بازار حراج رسم است اسم می‌برند. «حاکم رد و قبول، و منع و عطا مبلغ ثمن است.» اگر اعتبار ثمن اقتضا کند «مناصب متعدده و متضاده به شخص واحد تفویض یابد؛ راه تأمل و مضایقت مسدود نیست... اگر آقا کریم شیره‌ای تا حال رییس نظام نشده... یا از شیرینی عقل اوست یا از بی‌شأنی شغل و عمل نظامی. والا متصدیان بازار حراج برای پذیرایی حاضراند.»

همهٔ آن «نکبت‌ها» از برکت نیت پاك جناب آقا به ممالك محروسه روی آورده. «عیب همچو آدم بی‌تمیز را ما به حدی بزرگ و وسیع می‌دانیم

۵۲. اشاره‌اش به‌میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه است.

که اگر در امور دولت ایران هیچ نقصی نبود، می‌گفتیم همین یك عیب برای سد راه هرنوع تربیت و ترقی دولت کافی است.»

خطر خارجی هم هستی ایران را تهدید می‌کند: خراسان از آفت حالیهٔ ترکمان ناایمن است و «به مخافت مآلیهٔ روس مبتلاست.» دولت علیه به جای اینکه مثل روس «به پیش بردن آبادی و استحکامات» ترکمان را ضعیف کند، در آن خطه سلطان نشین‌هایی درست کرده که «دوام‌سلطنت خود را در ابقای ترکمانان و اغتشاش دایمی سرحد می‌دانند.» ولی ثمرهٔ تدابیر روس «بالفعل تصرف سمرقند و بخارااست و ثمرهٔ بالمآل آن را خدا داناست.» از سوی دیگر دولت عثمانی را با ما معاندتی هست قدیم که «اصلاح آن بهیچ معاهدت ممکن نیست.» تجاوز سرحدی و نوشته‌های روزنامهٔ «زورا» شاهد صادق است که عثمانیان «بی‌شائی دولت ایران را تنها به بلاد خودشان شایع نمی‌نمایند، بلکه می‌خواهند در همهٔ اقطاع ارض شایع باشد.» حکمرانی ایران (که نمونهٔ اصیل آن‌شیوهٔ ظل‌السلطانی بود) ـ «قلوب اهالی ملل و دول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده؛ اعتقادشان این شده که ظلم و تعدی، زجر و شکنجه، اعدام نفوس، و در ازای تقصیر یك‌نفر جمعی را تاراج کردن... و همهٔ حقوق ملتی و دولتی را به اغراض نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و باطل گذاشتن ـ ازاصول ملت اسلام است. و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته‌اند وحشی و خونخوار.»

درپستی خوی طبقهٔ‌حاکم چیزی نبودکه‌نگفته. ببینیم راجع‌به‌سایر نخبگان جامعه چه می‌آورد. از درس خواندگان فرنگ سرخورده و دلتنگ است: «شترمرغ‌های ایرانی» که از اروپا برگشته‌اند و دولت مبلغ‌ها در تربیت ایشان خرج کرده، دوچیز آموخته‌اند: «استخفاف ملت» و «تخطئهٔ دولت». در بدو ورود «پایشان برروی پا بند نمی‌شود که ازاروپا تشریف آورده‌اند. از موجبات اخذ و طمع و ظلم و عناد... به مرتبه‌ای تزکیه و تقدیس دارند که همهٔ مردم حتی پادشاه» به شبهه می‌افتند که «آب وهوای بلادخارجه... بالذات‌مربی‌است وقلب‌ماهیت می‌کند.»این«انگورهای‌نوآورده» گاه‌ازبخت خویش می‌نالندکه «ازولایات‌منظم... چرابه‌این ممالك بی‌نظم و در میان مردمان بی‌تربیت ایرانی رجعت کرده‌اند. و گاه به احوال پادشاه متحیراند که‌تا چند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند.» این تأسف و تعجب تا وقتی است که به خود آن آقایان کاری سپرده نشده باشد. همین که این «شترگاو پلنگان مصدر کار و شغلی شدند، به اطمینان کامل که...

کسی درصدد کشف بی‌حقیقتی ایشان نیست، بالا دست همهٔ بی‌تربیت‌ها برمی‌خیزند. در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و مروت واختراعات امور ضاره وبکاربردن مردرندی‌هایی کـه از فرنگستان اخذ نموده‌اند و طمع‌بیجا» بدتر از سایرین‌اند. هرکدام از ایشان «این زمان پنج پنج می‌گیرد.» همچنین در «تصدیقات بلاتصور و خوش‌آمد و مزاج‌گویی‌های به رؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق اقوال ایشان ــ چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان می‌شود و متحیر می‌ماند که با اینها به چه‌قانون سلوک کند.» احوال «این جوانان مشعبد» در نظرها بی‌معنی آمده است.

آن‌نکته‌جویی دوجهت دارد. آنچه تحصیل‌کردگان فرنگ درتخطئهٔ دستگاه دیوان می‌گفتند، معلوم نیست درزباندارای به‌پایهٔ سخنان نویسندهٔ ما می‌رسید. پیشتر خـواندیم که درس‌خوانـدگان دارالفنون نیز زبـان انتقادشان باز بود. اما در جهت دوم بطور کلی می‌توان پذیرفت که طبقهٔ تحصیل‌کرده به استواری اخلاق ممتاز نبودند. منکر نمی‌توان شد که حد مسئولیت اجتماعی عنصر برگزیده هیچ دخلی به تعهد سیاسی سایـر اصناف هیأت جامعه نداشت. هرکاری که در ترقی کشور می‌بایستی انجام گیرد ــ ناگزیر به دست عنصر نخبه تحقق‌پذیر بود. اگـر دولت وقت اصلاحگر بود (چنانکه در دولت سپهسالار خواهیم دید) مسئولیت آن‌طبقه مشخص بود. در غیر از آن‌صورت نیز مسئولیتی معین به عهده داشتند. استثنائات را که کنار بگذاریم ــ گروه برگزیده نیز به سنت زمانه‌گرویدند و همرنگ جماعت گشتند. از اینرو بیش‌از هرطبقه‌ای درخور نکوهش بودند. پس چه امیدی به اصلاح و ترقی بود.

برگردیم به سخن کشف‌الغرایب در احوال سایر طبقات اجتماع و شیوهٔ فکری آنان: «ارباب عقول متوسط که فقط به تقدیر قایل‌اند و تدبیر را چون حاکم معزول می‌دانند، به حفظ حالت حالیه صابراند و شاکر که مبادا موجبات تقدیر... وضعی ظاهر نماید که از این وضع ناگوارتر باشد.» بدتر از آنان «فقرای نوکرباب»اند که «فاقهٔ دنیا و آخرت»انـد. «این طبقه که مدار یومیهٔ ایشان به مواجب و مرسوم دیوانی است و روزی ایشان به حرام حواله شده... از بی‌سامانی و کثرت عیال و شدت طلبکار حاضر و آماده‌اند برای بارآوردن هرقسم رسوایی.» به عقیدهٔ نویسنده آن دوطبقه تحرکی ندارند. اما روحانیان سه دسته‌اند: گروه نخست به دستگاه حکومت بستگی دارند، به فکر «حفظ ضیاع و عقار» خویش‌اند، و زبانشان

در کام است. «شیر شریعت است و بس، حمله نمی‌کند به کس.» اگر ستمدیده‌ای به آنان پناه جست و چاره خواست، او را «به‌ظهور حضرت صاحب‌الامر» تسلیت می‌دهند. گروه دوم براثر شدت ظلم کـه «اسباب شکایت و نفرت همهٔ خلق شده، از ترغیب عوام مضایقت ندارند.» گروه سوم که اهل منبر و محراب‌اند، «از هر جایی صدایی بلند شود، مثل‌سیلی که از سحاب برخیزد و با خیل‌اصحاب می‌ریزند و نعرهٔ وا دیناه و وا ملتاه بلند می‌کنند... اوباش بلد و رجالهٔ شهر دور این علم و تـرب و کلم، سینه‌زن و دسته گردانند.» نفاذ احکامی که گروه سوم صادر فـرمایند، بیشتر از قوت فتوای دو دستهٔ دیگر است.

در جهت دیگر به نقص تعلیم و تربیت توجه دارد: «معلومـات دارالفنون امتحان اطفال نابالغ است.» همچنین «تربیت عمومی ایران به عهدهٔ ناقصانی چند مقرر است که جوانان با استعداد ایران را که قابل هرنوع حرفت و هنرانـد... آداب بیکاری تعلیم می‌دهند.» از بیمایگـی روزنامه‌ها و غفلتشان در بیداری افکار نیزسخت دلخور است: «متتبعین‌هر دولت که از روزنامه‌های اخبار نتایج علمیه دیده و فواید کلیه برده‌اند ـ از این روزنامه‌ها چه بهره خواهند برد... آنچه در روزنامه‌های اخبار ایران دیده می‌شود، دربلاد خارجه اسباب صحبت و خنده است.» نمونه‌ای چند از مطالب روزنامه‌ها آورده[۵۳] ـ و در ترقی فـن روزنـامه‌نویسی سخن اندیشمندانه‌ای دارد: «به‌وزارت علوم ایران که مباشر روزنامه است باید آموخت که در روزنامه‌ها اولا از امور پولیتیکی خارجه به وجهی انسب چیزی بیان کند. ثانیاً تدابیر اولیای دولت را از نظم مملکت و منافع ملك و ملت هرچه هست اشاره نماید، و اگر برخلاف باشد بازهم بنویسد[۵۴]. ثالثاً اخبار و حوادث داخله را ذکر نماید؛ مثل وقوع امراض و معالجات مفیده در آن باب و تدابیر حفظ‌الصحت... و طعن و توبیخ به امـرا و

۵۳. دو مطلب‌را به‌اختصار نقل‌می‌کنیم: عبارات‌روزنامه دلالت‌براینکه مواجب و خلعتی که به‌نوکر دولت داده می‌شود «در ازای حق قدم است و سزای سیئات عمل.» چنانکه یکجا نوشته شده: «چون حاکم اصفهان به‌رعایا خوش سلوکی کرد لقب‌جنابی... به‌او دادیم.» یعنی «حکام دیگر که درخور این امتیازات نیستند همچنان به‌بدسلوکی مشغول‌اند.» جای دیگر مرقوم رفته: محمدحسین‌خان قاجار چرخ منگنه را آورد و به چرخ ریسمان‌بافی ملحق کرد. به‌او نشان سرهنگی داده شد و به‌همراهانش انعام نقد. یعنی «اگر خان مومی‌الیه وهمراهان اوزحمت نکشیده بودند، این دوآلت معطله هرگز در زمین شمیران یکدیگر را ملاقات نمی‌کردند.»

۵۴. این جمله در متن چاپی (ص ۴۶) نیست. در سایر عبارات نیز اختلاف می‌بینیم.

اشخاصی که در وقوع ناخوشی‌ها جان خود را از سایرین عزیزتر دانسته، فرار کرده‌اند و سبب وحشت و هلاکت ساکنین بلد شده‌اند. و تمجید اطبا و اشخاصی که در ظهور حوادث خود را با ضعفای بی‌دست و پا یکدرجه فرض کرده، اسباب قوت قلب خلایق شده‌اند... وکذلك ترقی امور تجارت و زراعت و تدابیر تازه که در این امور شده، و پیدا کردن و بکار انداختن معادن... و تشویق کسانی که اراضی بایرهٔ غیر ذی‌ذرع را دایر می‌کنند، و ترغیب و تحریص در اکتساب علوم و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال... و از تالیف و تصنیف تازهٔ علما و فضلا و هنرهای ایشان و خیالات تازه... و هرچه به اصول علم و قدرت راجع است باید نوشته شود. روزنامه‌های ایران از همهٔ این فواید برهنه و عاری است.»

در پرداخت آن معانی، مجدالملك از انتقادنامهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده به مدیر «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» بهره‌یاب گشته، چند عبارت او را آورده است[۵۵]. نویسندهٔ هوشمند در تشریح «دورهٔ فترت» استاد است. همچنین نکته‌هایی که در وجههٔ نظر طبقات مختلف اجتماع گفته، بسیار ارزنده‌اند. اما در طرح نقشهٔ ترقی آن قوت را ندارد. با وجود آن، معانی مهمی را جسته گریخته متذکر گردیده است. ازیك سو روی سخنش به مردم است، از سوی دیگر به شهریار. انتظارش از پادشاه که به اصلاحات همت‌گمارد امر طبیعی است، و توجهش به مردم پرمعنی. دربارهٔ دولت مستوفی‌الممالك یکجا دارد: فعلا کارها به مراد «شخص وزارت‌مالیه» می‌گذرد. و یك‌چند هم «در قرق ایران بچرد... تا ببینند دنیا بـه دست کیست. و دنبالهٔ این عمل را آنقدر می‌کشد که نفوس ایرانی بی‌استثنای احدی... از برای محافظت جان و مال خود اسبابی بچینند که به وزارت مالیه هم معلوم شود دنیا بدست کیست.» جای دیگر گوید: بر «زنده‌های ایرانی» باید گریست که گرفتار رییسی هستند که «دولت را محتاج به اکل‌میته کرده... منتظریم ملت ایران در حق این شخص که هیچ ملت‌اختیار نکرده است، غیرت خود را به چه‌طور ظاهر می‌کند و مسند ریاست را چه‌وقت از خباثت این کلوخ استنجا تطهیر خواهد کرد.» باز در برانداختن همدستان مستوفی‌الممالك می‌نویسد: «ازکرم‌هایی‌که به آبخور وچشمه‌سار ریاست کلیه پرورش یافته‌اند، چهار کرم‌اند که تا اهالی چهار ولایت در

۵۵. دراندیشه‌های میرزافتحعلی‌آخوندزاده (ص ۲۵۸ ـ ۲۵۵) بحث کرده‌ام.

اعدام ونفی آنها موفق نشوند ـ خلاصی ندارند[۵۶].» ولی ایران «با این ریاست بی‌حرکت و قوهٔ کاذبه... آنقدر با خیر و برکت نشده که به این حرفها متأثر شود.» ناامیدی نویسنده اینجا هم منعکس است.

در بیان موانع ترقی ایران انگیزهٔ مخالفان اصلاحات را نیك تمیز داده است: هروقت برای ترقی دولت و تربیت ملت راهی جستجو شود «دشمنان نظم و قانون جهدی دارند که از طرق عدیده آن راه مسدود شود.» سببش اینکه وزیران دولت «هیچ وقت راضی نمی‌شوند راه منصب و مداخل و استقلال ایشان به واسطهٔ وضع قانون مسدود شود.» به دوقضیهٔ عبرت‌انگیز تاریخی اشاره می‌نماید. یکی اشارهٔ گنگی است به مجمع فراموشخانه که به وسوسهٔ اهل سیاست و دیانت برهم خورد و بانی آن امروز مردود است: اگر روزی ملت‌پرستی «در اطفای نایرهٔ نفاق و تمهید موجبات وفاق دامنی به‌کمر زند و اسباب اصلاح ذات‌البین شود، مریدان را حفظ نظام معیشت و مصلحت شخصی و دواعی عصبیت و نفسانیت وامی‌دارد حکم تکفیر این مصلح را از هر دو محضر صادر می‌کنند. وآن بیچاره تا قیامت مردود فریقین است. این رغم وحسد بالفعل در طبع رؤسای ملت و دولت به مرتبه‌ای راسخ شده که ضرر آن به همهٔ نفوس می‌رسد.»

قضیهٔ دوم اشارهٔ آشکاری است به بیحاصل شدن تلاش‌های ده سال قبل در ایجاد حکومت قانون. اینجا هم به جدال اندیشه‌گر تنظیمات با مدعیان که به تبعیدش انجامید، گوشه‌ای می‌زند: «اگر وقتی به اصرار و میل پادشاه به متابعت قانونی اقدام کردند، به اخذ اصول قانون وتفریق قوهٔ حکمیه از قوهٔ اجرای حکم نپرداختند... تا به پادشاه معلوم کنند که دولت ایران بالطبع از قبول‌کردن قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز. و شاهد قول اینکه ایران به نفرین حضرت پیغمبر نظم‌پذیر نخواهد شد[۵۷]. غیرت حق‌شناسان اقتضا کرد که شاه را از شبهه برهانند. و به برهان عقلی[۵۸] روشن کنند که دولت از پذیرفتن قانون و اجرای آن عاجز و قاصر نیست. و مدلل دارند که انتظامات دول خارجه به‌یك بی‌نظمی که بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجود است، مسبوق بوده. به‌همت اشخاص‌با غیرت

۵۶. آن چهارتن ازاین قرارانند: مازندرانی‌به‌اعدام میرزا مسیح، فارسی‌به‌نفی میرزا ابوالحسن، خراسانی به‌طرد میرزا محمدرضا، و اصفهانی به‌دفع میرزاباقرخان.

۵۷. این جمله در متن چاپی (ص ۶۸)نیست.

۵۸. در متن چاپی (ص ۶۸) «برهان نقلی» آمده که بی‌گمان غلط است.

و هیأت مجتمعهٔ مردمان عاقل بی‌غرض، همان بی‌نظمی به این انتظامات که دیده می‌شود مبدل شده. هنوز عنوان این مطلب نشده، خودخواهی و نخوت وزرای حق‌ناشناس یك‌مشتی به جانهٔ آنها زد که صدای آن به گوش عاقلان ایران رسید. و به ایشان پند مشفقانه داد که من صمت نجی.» اینجا اشاره‌اش به خودش هست که خاموشی پیشه کرد، گرچه دلی پرخون داشت.

عقیدهٔ نویسنده در تفکیك قوهٔ اجرایی از قوهٔ قانونگزاری روشن است. پیشتر نیز مسألهٔ حکومت «مشروطه» را مطرح ساخته بود. وجههٔ خاطرش قانون اساسی است و تنظیمات عقلی. به دنبال آن در سرزنش دشمنان ترقی گوید: صدایی که از «مشت» بداندیشان برخاست سبب شد که امروزه پادشاه «پای خود را از دروازهٔ ایران بیرون بگذارد و ببیند که دولت عثمانی که در آخرین درجهٔ قبول تربیت بود» اکنون به قوهٔ تنظیمات خود توانسته طبع اهالی ایران را به دیار خود جذب کند. این نیست مگر ازثمرات «حکومت حالیهٔ ایران‌که ولایت را دربسته ورعیت را دست‌بسته... به عاملین جور مقاطعه می‌دهد.»

نتیجه‌گیری تاریخی نویسنده این است که وضع عمومی ایران حکایت از «مقدمهٔ یك تغییر کلی» می‌کند. «پیش از وقوع این واقعهٔ عظیم و خذلان شدید... بر پادشاه واجب است حلم بی‌فایدهٔ خود را به شتاب و عجلهٔ مفید مبدل کند، و این تاخت‌کنندگان را... به مقام مسئولیت بیاورد.» زمینهٔ برافتادن دولت مستوفی‌الممالکی کم‌کم فراهم می‌شود. این قضیهٔ تاریخی همبستگی داشت با خشکسالی و قحطی پی‌درپی که خود از عوامل بحران اقتصادی آن دورهٔ فترت است. مجدالملك بارها از بروز قحطی سخن رانده، به‌تأثیرش در وضع معیشت طبقات مختلف مردم اشاره نموده، و از مسئولیت مستقیم دولتیان در تشدید کم‌نانی نکته‌هایی گفته‌که در مأخذهای دیگر نمی‌خوانیم. به این مسألهٔ بسیار مهم نیز توجه دارد که آن بحران عمومی از مؤثرترین عواملی بود که شاه را به برکنار کردن مستوفی‌الممالك و روی‌کار آوردن میرزاحسین‌خان مشیرالدوله مصمم داشت. برگزیدهٔ نوشتهٔ مجدالملك را که در رساله‌اش پراکنده است، یکجا بدست می‌دهیم:

از آفات مزمن روزگار قحط و غلاست که سرزمین ایران را چندان «مسلوب‌المنفعه» ساخته که «تجار و اهل حرف و صنعت از خیال کسب افتاده»، به‌کسب قوت لایموت خرسندند. آن روز که روزی‌شان بی‌زحمت

برسد «به ولینعمت حقیقی خود یعنی دهقانان رحمت می‌فرستند.» به‌حقیقت «عوام‌الناس ایران از آحاد و افراد رعیت و کسبه و نوکرباب در کسوت عریانی و کربت بی‌سامانی هریك به زبان حال شکایتی دارند؛ نوکرباب‌از بی‌مواجبی... کسبه از استیصال نوکرباب وسد راه معاملات.» پریشانی مردم عرصه را برهمه تنگ کرده، امنیت را از شهر برده. «از ریاست کلیه بیانی اعلان می‌شود که: متوطنین شهر شبها خانه‌های خود را حراست کنند.» گویا در معنی حکومت که «استحفاظ نفوس است، خللی بهم رسیده باشد.» چون تقدیر با تدبیری که «به عقل هیچ جانوری نمی‌رسد» موافق افتاد، ریشهٔ مردم و دهقان بسوخت. «انتظام واغتشاش ممالك محروسه... به‌عهدهٔ صنف خبازان موکول گردید؛ نرخ و کیل نان به ادارهٔ آنهاست. هرچه می‌خواهند از کیل می‌کاهند و بر نرخ می‌افزایند. و احدی را مجال حرف نیست.» در تأسیس «نظم و ترقی» ملك مجلس کنکاش تشکیل دادند که «به‌گفتگوی آب و نان» پردازند. مجلس شورا در رفع «تشنگی و گرسنگی» مردم فروماند. ولی «خلط» تازه‌ای تولید کرد؛ به خبازان اختیار داد که با «رییس کل بسازند و ده بتازند.» جناب آقا که از «تسعیرنان» اعتبار اندوخته، پیشکار سابقش میرزا موسی وزیر پیشکار دارالخلافه بود. و حالا پسراو میرزا عیسی وزیر «ودیعه»ای است از همان پدر. آن مرد با جماعت نانوایان «عهد و میثاق» داشت. گاه به مصلحت «جلو نانواها را قدری سست می‌کرد ـ نرخ نان بالا می‌رفت، نالهٔ مردم به سریر اعلی می‌رسید.» و با «تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه» ذهن اولیای دولت را مدتی مشغول می‌داشت. اکنون که «بستگی و انتساب خبازان بالورائه به میرزا عیسی رسیده... هر سفاهتی از او ظهور کند به کرامت وجود آقا معفو است.» معتمدان شهر پای به میان نهادند که «عمل نان از ادارهٔ جناب آقا مستثنا گردد، یك‌چند نظم این کار به عهدهٔ جناب طبیعت مقرر گردد» تا مگر «این مهم جزیی» بدون دخل و تصرف دیوان بلکه به «اقتضای تغییر که لازم عالم است» نظمی پذیرد. خیرخواهان خواستند کاری از پیش ببرند، ولی «قدرت ایشان با اقتدار خباز مقاومت نکرد.» چنانکه اعتضادالسلطنه که مامور این کار گردیده بود، از در استعفا درآمد. ساری اصلان «نانواکش» آمد. آدم به تنور انداخت، مردگان را گور بگور کرد، چاره نشد. «به طعمهٔ مقرر قانع شد، طریق خاموشی پیش گرفت.» حکام ولایات خاصه حاکم اصفهان و خراسان نیز با «مساعدتی که از ایشان به ارباب احتکار شده، سبب آشکار در اعدام و هلاکت دوثلث

از نفوس مملکت» گردیده‌اند. ثمرهٔ آن قحط عام و آن «عاملی‌های مذمومه» این است که «ممالك محروسه مخروبه» گشته. «یك‌بانگ خروس ازجایی بلند نیست[۵۹].» پس «مسالهٔ نان ردیف آب کرج و وصول بروات و نظم کارها به‌ظهور حضرت قائم محول گردید.»

لاجرم پادشاه چون «تدبیر را از همهٔ امور منقطع دید ـ پای در بساط حضرت اجل زد[۶۰]، و دست به ذیل خدای عزوجل· مزارائمهٔ‌آنام‌را مدار هجرت کرد... که تولای به ایشان در جذب خیر کمند رستمی است و در دفع شر جوشن داودی. تامگر آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند، و انفصام ملك به‌امداد ملت انتظام گیرد که مغرب هر افق مشرق دیگر است.»

پایان رساله در آرزوی امیدواران به اصلاح و ترقی است که شهریار در بازگشت از آن سفر کارهای خیر آغاز کند[۶۱]. اما به عقیدهٔ مجدالملك باور نکنید. ظریفانه گوید: «ملك ایران در این بیماری شدید و حالت احتضار که بدنی است بیروح، از عالم ارواح صدایی می‌شنود که رجعت موکب همایون کاشف از معاد جسمانی است، و ورود مقدم مبارك پادشاه ازواردات روحانی، وبسط بساط عدل و داد ازموجبات‌معاد است... نخستین چیزی که از ارادهٔ ملوکانه ظهور خواهد یافت وضع قانون عدل است و حبس وزرای مرخص. منکران معاد براعتقاد قدیم راسخ‌اند و به نشأهٔ اخروی قائل نیستند که طمع از پذیرفتن قانون قاصر است. واکثروا فیهاالفساد.»

به همان اندازه که نویسندهٔ هوشمند در انتقاد تواناست، در کار اصلاح ناامید است از آنکه هیأت حاکم فاسد است. به هرحال زمینهٔ روی‌کارآمدن سپهسالار را درست توجیه می‌کند. برویم سراغ سپهسالار.

---

۵۹. در نسخهٔ خطی اینجا عبارتی هست که در متن چاپی نیامده. از آن عبارت دو جمله را آوردیم.

۶۰. اشاره‌اش به‌مستوفی‌الممالك است.

۶۱. این دو بیت را که در متن چاپی نیست، از شطحیات به‌ریشخند و کنایه آورده و خودش اعتقادی نداشت:

حکیمیم و طبیبیم و ز بغداد رسیدیم،
بسی علتیان را که ز غم باز خریدیم.
طبیبان نصیحیم که شاگرد مسیحیم،
بسی‌مرده گرفتیم ودرآن‌روح دمیدیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

۵ سپهسالار: سیاستمدار عصر ترقی

جنبش ترقیخواهی که در دستگاه دیوان پدید آمده بود و در۱۲۷۸ مهار گردید ـ پس‌از دوران فترت ده‌ساله با تحرکی بیشتر در ۱۲۸۷ جلوه یافت ـ جلوه‌ای تازه‌تر و همه‌جانبه. پیشتر دانستیم که گرچه جلو جوش‌و خروش اصلاحات را گرفتند، فکر ترقی از سیر خود باز نایستاد. برعکس، اندیشه‌های نو و مترقی پیش رفت و بسترش گسترده گشت. این خود طبیعی بود؛ جریان‌های فکری به‌عنوان پدیده‌های تاریخ چون‌ریشه دواندند، ریشه‌کن نمی‌شوند. البته ممکن است ایده‌ئولوژی نیرومندتری بر آنها پیروز گردد، یا آن افکار در ایده‌ئولوژی دیگری مستهلك گردند. ولی دولت وقت فلسفهٔ سیاسی نوی نداشت که نیازمندی‌های زمانه را برآورد، و در تصادم آرای مترقی یارای ایستادگی داشته باشد. نظام سیاسی حاکم فرسوده و فاسد بود، و در زمرهٔ همان طبقهٔ حاکم هیچ هوشمندی را دلبستگی به آن وضع نبود. پس اندیشهٔ اصلاح و تغییر پیشرفتی نمایان داشت. اما عاملی که به‌فکر ترقی نیروی عملی بخشید، واقعیات سیاسی و اقتصادی بودند. در واقع بحران اقتصادی و بیم سیاسی و ناتوانی دولت بود که ضرورت اصلاحات را مسلم گردانید. این خود زهرخند تاریخ است که همان عنصر اصلی که از اصلاح و تغییر، هراس در دل دولت افکند و موجب مهارکردن آن گردید ـ اکنون خود محرك ترقیخواهی شد از آنکه هستی دولت مورد تهدید بود. سخن ما در شناخت اوضاع اقتصادی و سیاسی در دوران بلافصل زمامداری سپهسالار است.

بحران اقتصادی مهمترین و بارزترین خصوصیات دوران فترت

ده‌ساله است. و از عمده‌ترین عوامل آن خشکسالی و قحطی است. از ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۸ بطور متوسط هر دوسال یکبار خشکسالی بود، و بـه همراهش فقر و گرسنگی و ناخوشی و مرگ می‌آورد. ازسال قحطی ۱۲۷۷ که به آشوب شهر و اعدام کلانتر پایتخت انجامید، پیش از این صحبت داشتیم[۱]. در ۱۲۸۰ باز قحطی شد. در ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ قحط و غلا همهٔ مملکت را فرا گرفت که خیلی بدتـر از خشکسالی اول و دوم بـود[۲]. سهمناك‌ترین آنها قحط وغلای ۸۸ ـ۱۲۸۷ بود که هجده ماه باران نبارید. اما وبا آمد. نوشته‌اند: در تهران و مضافات نزدیك به صدهزار تـن مردند و کسی به شست و شوی آنان دست نمی‌گشود. همچنین در ولایات از خوردن گوشت گربه و سگ پرهیز نداشتند. وصف بینندگان خارجی از آن سال سیاه سخت وحشتناك است[۳].

قحط وغلا عوارض اجتماعی و اقتصادی گوناگون داشت. از همه مهمتر کاهش جمعیت کشور است. رالینسون شمار نفوس ایران را در ۱۲۶۷ ده میلیون نفر تخمین زده است. اما نویسندهٔ دیگری که در سال ۱۲۸۴ به ایران آمده، رقـم جمعیت را پنج میلیون ثبت کـرده است[۴]. می‌نویسد: آن رقم را به‌مأخذ تحقیقات شخصی آورده که سالیان دراز در ایران می‌زیسته و به همهٔ نقاط ایران سفر کرده است. (به گمان ما این شخص بایستی شیندلر باشد). حتی یکی از مؤلفان جمعیت کشور را در ۱۲۸۹ چهار میلیون برآورد نموده است. بطور متوسط جمع نفوس را در ۱۲۸۹ شش تا هفت میلیون نوشته‌اند. باز به گفتهٔ همان بینندگان خارجی تنها در قحطی ۸۸ ـ ۱۲۸۷ نزدیك به دو میلیون نفر به چنگال مـرگ

---

۱. نگاه کنید به‌بخش چهارم.

۲. «مونزی» مأمور سیاسی انگلیس در وین که در ۸۴ ـ ۱۲۸۳ به‌سیاحت به‌ایران آمده، شرح پریشانی مردم را می‌دهد و صحنه‌ای از مشاهدات خود را وصف می‌کند: روزی در شهر آرام تهران هنگامه‌ای برخاست. ده‌هزار جمعیت گرد آمدند، جهودان شهر از زن و مرد و بچه دست به‌دعا برداشتند که رحمت خداوندی باران بیاورد. روز بعد باران بارید. در بازار، مسلمان و یهودی را دیدم که باهم دعوا می‌کردند. یهودی می‌گفت: براثر دعای بنی‌اسراییل بود که خداوند در رحمت گشود. مسلمان می‌گفت: پروردگار از شنیدن صدای جهودان به‌حدی بیزار گشت که باران فرستاد تا دیگر نوای بنی‌اسراییل را نشنود. (ص ۷۴ـ۲۷۳).

۳. دو نویسندهٔ انگلیسی «بریتل‌بنك» و «بیگات» اطلاعات زیادی بدست داده‌اند. نکته‌های تازه‌ای که مجدالملك نوشته پیشتر خواندیم (ص ۱۱۷). راجع به بیکار سپهسالار با قحطی نگاه کنید به‌بخش نهم.

۴. ارقامی که همان نویسنده آورده از این قرارند: شهرنشینان ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر. ایلات ۱،۵۰۰،۰۰۰ نفر، ده‌نشینان ۲،۵۰۰،۰۰۰ نفر، نگاه کنید به:
A. Mounsey, pp. 96-97.

افتادند. میرزا ابراهیم بدایع‌نگار نیز شمار مردگان را «چهار کرور» ثبت کرده است. اگر هیچکدام از آن ارقام را دقیق ندانیم (چنانکه ما نمی‌دانیم) زمینهٔ تقلیل فاحش جمعیت را می‌توان شناخت[۵]. به‌علاوه باید دانست که فقر و بیکاری سبب مهاجرت گروه ایرانیان به عثمانی و بین‌النهرین و قفقاز گشته که به فعلگی لقمهٔ نانی بخورند. گرچه احصائیهٔ مهاجران را نداریم، عده‌شان کم نبود.

از عوارض اقتصادی دیگر اینکه تولید کشاورزی به حداقل‌رسید، بازار کسب و تجارت یکسره از رونق افتاد، فقر عمومی افزایش یافت. نویسندگان همزمان نیز به آن واقعیات برخورده‌اند. دیدیم مجدالملك از پریشانی برزگران، وبی‌مواجبی نوکرباب، و شکایت کسبه از «سد باب معاملات» و اینکه «تجار و اهل حرف و صنعت از خیال کسب افتاده» بودند ــ سخن می‌گفت. میرزا ابراهیم بدایع‌نگار نیز «فروبستگی وجوه وطراق معاملات، و کساد سوق تجارات، و فساد حال صناعات و زراعات» را تأکید می‌کند. به‌علاوه در ۱۲۸۰ آفت بزرگی در محصول ابریشم افتاد. ابریشم نه‌تنها مهمترین ارقام صادرات کشور را می‌ساخت، منبع اصلی اسعار خارجی بود. با آن آفت، میزان تولید ابریشم به یك‌سوم و به قولی به‌یك پنجم رسید. بنابر گزارش کنسول انگلیس در رشت، در ظرف هفت سال قیمت محصول ابریشم گیلان از سالی هفتصد هزار لیره به یکصدو چهارده‌هزار لیره کاهش پذیرفت. (بعدها از ژاپن تخم نوغان آوردند و از ۱۲۸۹ تولید ابریشم ترقی کرد.) تفاوت صادرات و واردات ایران از این دورقم آشکار می‌شود: مجموع واردات سال ۱۲۸۳ به مبلغ ۲،۴۰۰،۰۰۰ لیره، و صادرات همان سال ۱،۶۰۰،۰۰۰ لیره ثبت شده است[۶]. ابریشم و قالی اجناس عمدهٔ صادراتی بودند. بحران پولی نیز جهت دیگر اوضاع عمومی اقتصادی را نشان می‌دهد. قیمت طلا ترقی کرد، طلا از کشور خارج می‌شد، برعیار سکهٔ زر وسیم افزوده گشت، و سکهٔ قلب به اندازه‌ای رواج پیدا نمود که یکی از نویسندگان خارجی آن را به «آفت ملی» تعبیر کرده است[۷].

به ارقام کل دخل و خرج کشور در ۱۲۸۳ نیز توجه می‌دهیم.

---

۵. سالنامهٔ ایران در ۱۲۹۰ جمعیت کشور را بیست و سه کرور و ششصدهزار نفر ثبت کرده است. در درستی این تخمین هم تردید است.

6. A. Mounsey, p. 285.

۷. راجع به‌وضع پول ایران نگاه کنید به‌بخش یازدهم، در ترقی اقتصادی.

عایدات دولت نزدیك به دو میلیون لیره می‌رسید. مخارج عمده عبارت بودند از:

بودجهٔ لشکر	۷۲۰،۰۰۰ لیره
بودجهٔ کشوری	۳۰۰،۰۰۰ »
خرج فوق‌العاده	۲۰۰،۰۰۰ »
مستمری ملایان	۱۰۰،۰۰۰ »
جمع	۱،۳۲۰،۰۰۰ لیره

مخارج دربار و حرم پادشاه از باقیماندهٔ آن عایدات پرداخت می‌شد. مسئول خزانهٔ دولت دوستعلی‌خان معیرالممالك بود که به قول «مونزی» پول مملکت را «مثل اینکه آب از غربال بگذرد خرج می‌کرد، فقط به مقتضیات وقت چیزی ته غربال باقی می‌گذاشت[8].» به همان سال قحطی معیرالممالك گندم را خرواری پنجاه تومان به دولت می‌فروخت. و در همان سال ۱۲۸۳ بود که عروسی پرشکوهی برای پسرش برپا کرد، و معادل یکصد و شصت هزار لیره صرف آن نمود[9].

از سایر نابسامانی‌های داخلی لازم نیست چیزی تکرار کنیم. کشف‌الغرایب فی‌الامور العجایب همهٔ غرایب روزگار فترت را آورده و در گفتار پیش شنیدیم. تنها باید ناایمنی سیاسی کشور را هم گوشزد نماییم. پیشروی روس در ترکستان در دل شاه هراس انداخته، خطر آتی را درست حس می‌کرد. تاخت و تاز پیابی ترکمنان نیز منطقهٔ شمال خراسان را ویرانه ساخته؛ امنیت‌را از آن‌دیار برده بود.خاصه چشم‌زخمی که در جنگ مرو به لشکر ایران خورد ــ از نیرو و اعتبار دولت بس کاسته. اما دولت وقت چاره‌گر هیچکدام از آن‌دشواری‌های داخلی وخارجی نبود. و پادشاه به این حقیقت آگاه بود. هروقت هم شاه از بی‌نظمی کارها شکایت داشت و پرخاش می‌کرد، به‌قول مجدالملك: «متملقین ایرانی» یا «کشندگان دولت» عبارتی را که حفظ داشتند می‌خواندند: تصدقت شویم، کسی را نداریم؛ هرچه نگاه می‌کنیم جناب آقا روی‌همرفته از همه کافی‌تر است. «به‌حرف غرض‌آمیز مردمان مفسد عبث خودتان را بزحمت نیندازید، مردکه را دلسرد نکنید.» نمی‌گفتند که «از وجود معطل این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقول و تمامی دولت ــ چه کار ساخته است.»

8. A. Mounsey, p. 285.
9. A. Mounsey, p. 290.

در آن احوال شاه علی‌رغم میل اهل دولت، در جمادی‌الآخر ۱۲۸۷ رهسپار عتبات گردید. نوشته‌اند: به هرجای و به هر بلد مردم گدای گرسنه «فغان و فریاد نان و نان به تحیت آورده... و با این همه پریشانی و نابسامانی از جور حکم و اجحاف عمل دیوانیان همی نالند... از این‌روی خاطراعلی نیك متبرم شده بود و برصدر دولت سخت برآشفته. و این‌همه خلل و پریشانی که در مناظم ملك و مراسم سلطنت مشاهدت می‌رفت‌ـ برعدم کفایت و قصور کاردانی و اهمال حقوق و مسامحت مفرط او حوالت می‌شده که اغلب با «متصوفهٔ عهد مانوس انسیت و به خرافات و تمویهات ایشان معتقد.» و پیوسته از «انفاس» آن‌گروه «استعانت می‌طلبد»[۱۰]. همان اوان تصمیم بر تغییر حکومت گرفته شد.

غیر از عوامل اصلی که شمردیم، عنصر انفعالی دیگری هم وجود داشت که در ذهن شاه و رأی او به تغییر وضع دولت و وجوب اصلاحات، کم یا بیش مؤثر افتاد. توضیح آنکه درآن سرآسیا کشور آسمانی عقب‌ـ افتادهٔ ژاپن یکباره بیدار گشته، به راه ترقی گام نهاده بود. در اینکه چه اندازه از پیشرفت ژاپن به این دوره آگاهی داشتند به یقین نمی‌توان حکم کرد. این اندازه می‌دانیم اخبار ژاپن به وسیلهٔ روزنامه‌های اروپایی می‌رسیدند، و گه‌گاه در جراید و گزارش‌های رسمی منعکس می‌گردیدند. (در دورهٔ سپهسالار بود که به ترقی ژاپن خیلی توجه پیدا شد. شرحش خواهد آمد). آن حالت انفعالی نسبت به اصلاحات عثمانی، همسایه و رقیب دیرین ایران بیشتر بود. در تضاد رکود اجتماعی ایران، تحرك تنظیمات عثمانی خیره‌کننده بود. گزارش تحولات دولت عثمانی را مشیرالدوله مرتباً از اسلامبول به دربار می‌فرستاد، و سرکوفت ترکان را که تا دیروز در بیدانشی و کوردلی بسر می‌بردند ـ به وزیران بی‌عرضهٔ ایران می‌زد. اکنون شاه خود به یکی از ایالات عثمانی سفر کرد، کارهای برجستهٔ مدحت پاشا را بچشم دید. دید که آن مرد تجددخواه با اصلاحات تازه‌ای عایدات عثمانی را از همان یك ایالت به پایهٔ مالیات کل ایران رسانیده، تنظیمات لشکری و کشوری جدید برپا ساخته، با تاسیس نیروی بحری نفوذ عثمانی را در جهت خلیج فارس گسترده وحتی برآن بود که جزایر بحرین را به تصرف آورد ـ اندیشه‌ای که بر ایران سخت‌گران

۱۰. میرزا ابراهیم بدایع‌نگار، عبرت‌الناظرین، به‌نقل خان‌ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۱، ص ۱۰۷ـ۱۰۶.

بود[۱۱]. مدحت‌پاشا که با ایران میانهٔ خوشی نداشت، روزنامه‌ای هم به‌نام «زوراء» ایجادکرده بودکه برنظام حکومت ایران وعقب‌ماندگی آن، انتقادهای نیشدار طعن‌آلود می‌نوشت. آن واقعیات عینی در ذهن شاه تأثیر داشتند. خاصه اینکه به گفتهٔ امین‌الدوله، میرزا حسین‌خان نیز در همان سفر «معایب دستگاه دولت و قبایح اوضاع سلطنت را به درستی معاینه می‌کرد و می‌رسید ــ ازتوضیح مفاسد وضرورت اصلاحات بابی مشبع می‌گفت[۱۲].»

اما باز به تأکید بگوییم محرك اصلی و قطعی در روی‌آوردن به راه ترقیخواهی ــ همان بحران داخلی بود که تهدیدکنندهٔ هستی دولت بود. به تعبیر ساده چون «عموم خلق بهم شوریدند و فتنهٔ عظیم برخاست، هیچ نمانده بود که... ممالك درهم بیاشوبد و قوایم سلطنت متداعی شود، و در حدود وثغور مملکت خلل‌ها پدید آید.» لاجرم پادشاه «به ضرورت از آن ورطهٔ هایل و واقعهٔ مشکل، وجه خلاص... می‌بایست جست و یاسای ملك و مهام سلطنت را براصلی معتدبه و اساسی معتمد علیه بایست نهاد[۱۳].» بعدها نیزکه میرزاحسین‌خان از کیفیت روی‌کار آمدن وانتصابش به صدارت صحبت می‌دارد، به شاه خاطرنشان می‌سازد: وقتی این خدمت را به فدوی سپردید «جمیع اعیان و ارکان دولت بقا و دوام دولت را در ایام معدوده می‌دانستند، و هرروز منتظر ایقاع اختلال و متلاشی شدن جسد دولت بودند.» کار مملکت «مختل و پریشان بود... خزانهٔ دولت به‌قدر یك دکان صرافی اعتبار نداشت و بروات دولت را به قیمت نازلی بیع وشری کرده از اعتبار می‌انداختند... در هر سالی سیصد چهارصد هزار تومان برات در دست مردم می‌ماند... قشون دولت از بابت نرسیدن جیره و مواجب از عمله‌های شهر رذل‌تر و پست‌تر بودند... اوضاع رشوه و منصب فروشی و ولایات فروشی به‌قدری رواج داشت که در انظار از درجهٔ عیب افتاده بود، و مالیات دولت از بابت جلب نفعی که حکام می‌کردند برزمین بود.» مملکت در این احوال بود که «قبول مأموریت نموده و زیربار گران مسئولیت رفتم[۱۴].»

خلاصه اینکه مجموع واقعیات و عوامل گوناگون ــ از همه مهمتر بحران اقتصادی و آشوب‌های پی درپی مردم از فقر و گرسنگی، فروماندگی

۱۱. میرزا حسین‌خان به‌میرزا سعیدخان، ۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷. برای شرح بیشتر نگاه کنید به‌بخش چهاردهم، در قدرت نظامی.
۱۲. خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، ص ۳۴.
۱۳. میرزا ابراهیم بدایع‌نگار، به‌مأخذ سابق، ص ۱۱۰.
۱۴. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ذیحجهٔ ۱۲۸۹.

دولت در مقابلهٔ با فشار داخلی، و ناتوانی آن در برابر پیشروی و خطر روس ـ همگی دست بهم دادند، محیط تازه‌ای در جهت تغییر فراهم ساختند. در سیر تاریخ بارها برمی‌خوریم که از انباشتن واقعیات وحوادث نیرویی بوجود می‌آید که خود مولد و محرك تغییرات بزرگ است، یا دست‌کم زمینهٔ تغییر را آماده می‌سازد. زمامداری مشیرالدوله را آن وضع تاریخی مسلم گردانید. در صف رجال این دوره برجسته‌تر از همگان بود، و نمایندهٔ نوآوری و ترقی. شاه هنوز از سفر بازنگشته، مشیرالدوله را به وزارت گماشت و او را همراه خود به پایتخت آورد. در واقع صدراعظم آینده معین شد. آشکار بود که کار «جناب آقا» ساخته است. بـه تعبیر امین‌الدوله که در آن سفر از همراهان بود «بساط کهنه برچیدن و طرح نوافکندن محقق گردید[۱۵].» عصر سپهسالار آغاز گشت.

*

میرزاحسین‌خان مشیرالدوله در ۱۲۴۳ زاد و در ۱۲۹۸ مرد. پدرش میرزا محمدنبی‌خان در خدمت دیوان بود و جدش از مردم پیشه‌ور. میرزا محمد نبی‌خان قزوینی پسر عابدین دلاك مازندرانی است. نبی‌خان سالها امیر دیوانخانهٔ عدلیه بود. در ۱۲۶۲ قرار بود به وزارت امور خارجه گمارده شود. در این فن خبرگی نداشت، ولی در روابط سیاسی ایران با روس و انگلیس او را به عنوان «عنصر بیطرف» می‌شناختند[۱۶]. وزارتش سر نگرفت و میرزا مسعود انصاری که از روس‌پرستان بود به آن شغل معین گردید. میرزا نبی‌خان آدمی بود گشاده‌دست وبافهم. ازگشادبازیش بود که چون مرد مالی از خود بجای نگذاشت. نشانهٔ فهمش اینکه دوتا از پسران خود حسین‌خان و یحیی‌خان را در آغاز جوانی به فرانسه فرستاد که آنجا درس بخوانند. حسین‌خان پیش از رفتن فرنگ تحصیلات جدید را نزد میرزا جعفرخان مشیرالدوله شروع کرد. آموزگارش تصریح دارد: «حاجی میرزاحسین‌خان در جوانی پیش مخلص درس خوانده، به کفایت و هوش او بلدیت تام دارم» و در کار او «بهیچ‌وجه راه خبط و سهو بنظر مخلص نمی‌آید[۱۷].»

۱۵. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۳۴.

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۲۴، شیل به‌لرد ابروین، ۸ اوت ۱۸۴۶. همین‌جا تصریح می‌کند: «روسها خیلی علاقه داشتند میرزا مسعود انصاری به‌وزارت امور خارجه به‌جای میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی گمارده شود.»

۱۷. ایران، میرزاجعفرخان مشیرالدوله به‌پاشاخان امین‌الدوله، ۲جمادی‌الثانی ۱۲۷۹. اشاره‌اش به‌مأموریت میرزا حسین‌خان به‌لندن است.

خدمت دولتی میرزا حسین‌خان به زمان امیرکبیر آغاز گردید. در ۱۲۶۷ به سمت «کارپردازی» و مقام قونسلگری به بمبیی رفت، در ۱۲۷۱ ژنرال قونسول تفلیس شد، در ۱۲۷۵ به سی و دوسالگی به وزیر مختاری اسلامبول مأموریت یافت. و تا ۱۲۸۷ در دربار عثمانی گذراند. همانجا بود که در ۱۲۸۲ لقب مشیرالدولگی گرفت، و در ۱۲۸۵ مقام سفیرکبیری و ایلچیگری پیدا کرد. در ضمن در ۱۲۷۹ برسر قضیهٔ هرات به مأموریت فوق‌العاده‌ای به لندن رفت[۱۸].

دورهٔ دوم زندگی سیاسی او در ۱۲۸۷ آغاز شد و با مرگش تمام گشت: در ۲۹ رمضان ۱۲۸۷ به وزارت عدلیه و اوقاف و وظایف گماشته شد، در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ با لقب سپهسالار اعظم به وزارت جنگ منصوب گردید، در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ به صدارت رسید، در ۲۰ رجب ۱۲۹۰ در راه بازگشت از سفر با شاه به فرنگستان به نزدیکی قزوین که رسیدند از صدارت استعفا داد و به حکومت گیلان رفت (بار اول در رشت استعفا داده بود اما پذیرفته نشد)، در ۱۸ شعبان ۱۲۹۰ از رشت به پایتخت احضار گردید، در ۲۰ شوال ۱۲۹۰ به وزارت امور خارجه منصوب آمد، در شوال ۱۲۹۱ وزارت جنگ نیز به عهده‌اش سپرده شد، تا ۱۲۹۷ هردو وزارتخانه را به عهده داشت، و در شوال ۱۲۹۷ از وزارت جنگ و وزارت امورخارجه هردو معزول گردید و به حکومت قزوین رفت. در واقع از ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷ امور دولت میان مشیرالدوله و مستوفی‌الممالك تقسیم شده بود. در۱۲۹۷ پس از مدت کوتاهی که در قزوین بود، به پیشکاری مظفرالدین میرزای ولیعهد برقرار شد و به دفع فتنهٔ شیخ عبیدالله عازم آذربایجان گردید. در ۱۲۹۸ به فرمانفرمایی خراسان و سیستان روانهٔ مشهد شد، دیری نگذشت که در ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۸ در مشهد درگذشت ــ مرگی نابهنگام و زودرس و مرموز داشت.

---

۱۸. توضیح آنکه: در اواخر ۱۲۷۸ دوستمحمدخان امیر کابل پس از گرفتن قندهار به‌سوی هرات بسیج کرد. سلطان احمدخان حاکم هرات از ایران یاری جست. دولت دست‌پاچه شده مبادا هرات به‌تصرف امیر کابل درآید. بیدرنگ میرزاحسین‌خان ازاسلامبول روانهٔ لندن گردید، و با «خان راسل» وزیر امور خارجه گفتگو نمود که دوستمحمدخان را ازنزدیکی هرات بازگردانند. چون راسل تعهدی نسپرد، میرزاحسین خان در کاغذی که به‌او نوشت تصریح کرد: اگر امیر کابل از دورویر هرات بازنگردد، دولت ایران حق خواهد داشت «او را با سوق لشکر از خاك هرات بیرون نمایند.» (مضمون این نامه در کاغذ بدون تاریخ میرزا جعفرخان مشیرالدوله به‌پاشاخان امین‌الدوله نقل شده است. تاریخ آن بایستی ربیع‌الاول ۱۲۷۹ باشد. از اسناد وزارت خارجه).

میرزاحسین‌خان تربیت‌یافته بود، مایهٔ تحصیلاتش بد نبود، مدنیت‌غربی رامی‌شناخت وبه‌آن‌اعتقاد ودلبستگی داشت. زبان فرانسوی را نسبتاً خوب می‌دانست اما به پایهٔ برادرش یحیی‌خان که آن زبان را ادیبانه می‌نوشت و حرف می‌زد، نمی‌رسید. زبان انگلیسی را این اندازه بلد بود که می‌فهمید، و زبان ترکی اسلامبولی را بسیار خوب فرا گرفته بود. روزنامه و کتاب فرنگی زیاد می‌خواند، و به گفتهٔ «آرنولد» که با وی آشنایی داشت، وجههٔ نظر تفکر سیاسی او فرانسوی بود نه انگلیسی[۱۹]. این تصور که مشیرالدوله تحت تأثیر اصلاحات عصر تنظیمات به تمدن غربی و اصول حکومت اروپایی اعتقاد یافت، بکلی غلط است[۲۰]. کتاب‌هایی که در اصول حکومت سودمند می‌دانست، به ایران می‌فرستاد و سفارش می‌کرد که ترجمه کنند، بخوانند و فن ادارهٔ جدید بیاموزند. مثل اینکه به آثار دانشوران پیشین هم کم علاقه نبود؛ کتاب ابن‌خلکان را داد به‌فارسی برگردانند و بچاپ برسانند. سبك نگارش فارسی او ساده و روشن و زباندار است، مطلب را خوب می‌پروراند و توالی فکر دارد و تعبیرهای نومی‌آورد. اما نثرش شیوا نیست و لغزش انشایی هم دارد. در فن نگارندگی و گفتگوی سیاسی فوق‌العاده نکته‌سنج است، به حدی که به ندرت توانستیم براو ایرادی بگیریم. به این هنرش آگاه بود و به خود می‌بالید. یکجا به‌شاه می‌نویسد: «در صحبت کردن و مذاکره، امکان ندارد که اهالی خارجه بتوانند برفدوی تفوق حاصل کنند[۲۱].» در موردی هم که شاه سفیر خود را مأمور مذاکرهٔ با بیسمارك کرد، تکیه کلام میرزا حسین‌خان را آورد: «در این مسألهٔ مخصوص... خیلی غور و تأمل نمایید و به قول سپهسالار مرحوم پشت و روی کار را خیلی ملاحظهٔ دقیق کرده، آنچه مصلحت بداند بعمل آورد[۲۲].»

مأموریت سیاسی میرزاحسین‌خان به هندوستان و قفقاز وعثمانی سبب شد که با تحولات اجتماعی و سیاسی جدید آن نواحی آشنایی بصیرانه‌ای پیدا کند. در قفقاز بین او و میرزا فتحعلی آخوندزاده عوالم الفت برقرار بود. در عثمانی با مردان ترقیخواه عصر تنظیمات خاصه فؤادپاشا وعالی‌پاشا و منیف‌پاشا دوستی خیلی نزدیك داشت، ولی میانهٔ

۱۹. نگاه کنید به‌بخش هشتم در قانون اساسی.
۲۰. در بطلان آن نگاه کنید به‌بخش ششم، در فلسفهٔ ترقی، ص ۱۵۶
۲۱. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۶ رمضان ۱۲۹۰.
۲۲. اسناد ملکم، دستخط شاه به‌ملکم‌خان ناظم‌الدوله، ۱۳۰۰.

او و مدحت‌پاشا خوب نبود. نزد سلطان مقامش والا بود؛ و هیچگاه سفیر دایمی به منزلت او در آن کشور نداشته‌ایم. در دولت‌های مغرب نیز او را مرد برگزیده‌ای می‌شناختند و از اغلب آن دولت‌ها نشان درجهٔ اول داشت.

اما خوی و منش او: بسیار زیرك و با هوش بود، خوش‌بیان و دلیر وپرکار. شخصیت برجسته‌ای داشت و به حقیقت خویش واقف بود. حتی به شاه می‌نویسد: «بامردان بزرگ ووزرای‌نمرهٔ اول روی دنیا داعیهٔ همسری دارم[۲۳].» ملکم به اومی‌گوید: «هم‌پادشاه و هم رعیت، هم خدا و هم روزگار از شما طلب‌های بزرگ دارند، و قطعاً جنابعالی می‌توانید این طلب‌ها را بدهید» به شرط آنکه «از روی عزم معروف خود اقدام بکار» نمایید[۲۴]. شخصیت امیرکبیر در ذهنش خیلی تأثیر داشته، بارها از او یاد کرده و کارهایش را با خدمات امیر قیاس نموده است. اما نه قدرت او را داشت و نه شاید به حد او استوار بود. به نیکنامی او حسرت می‌برد، حسرتی آمیخته با احترام. این دستور امیررا سالیان دراز سرمشق کردار خویش قرارداده بود: «از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده، مطلقاً طمع و توقعی از آنها (= مردم) ننمایید[۲۵].» حتی به زمان صدارت مواجب نگرفت.

اطوار و رفتارش متجددمآب و اروپایی‌پسند بود. در برخورد با عنصر فرنگی هیچگاه خود را حقیر نمی‌شمرد. یکی از مأموران انگلیسی نقل می‌کند: یك‌بار که میان میرزاحسین‌خان و سفیر روس مشاجره‌ای درگرفت، به او گفت: شما روسها خیال می‌کنید همینکه شلوار تنگ پوشیدید و کلاه بلند به‌سر گذاشتید، اروپایی شده‌اید؟ بار دیگر که وزیر مختار روس بدون وعدهٔ ملاقات سراغش رفت «همانطور در رختخواب او را پذیرفتم[۲۶].» از رسوم و آداب‌کهنه هم‌بدش می‌آمد: سیاح دیگر انگلیسی می‌نویسد: تنها ایرانی که دیدم در تالار کاخ سلطنتی کفش به‌پا داشت، میرزا حسین‌خان بود. کفش سیاه براق و جوراب سفیدش بچشم‌می‌خورد، و دیگران کفش‌هایشان را از پا درمی‌آوردند و به تالار قصر قدم می‌نهادند. همچنین در روزنامه نوشته‌اند: همواره از خانهٔ خود به مقر صدارت تنها

---

۲۳. مجلس، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۷.
۲۴. ایران، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۲۰ شعبان ۱۲۹۱.
۲۵. ایران، دستورالعمل امیرکبیر به‌میرزا حسین‌خان، ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.
۲۶. اسناد بیل، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۳].

می‌آمد، و نوکر همراه خود راه نمی‌انداخت. نسبت به گروهی از بزرگان دولت و برخی از شاهزادگان که خود خود می‌جستند و در کار اصلاحات کارشکنی می‌کردند ـ متفرعن بود و بد زبان. در نامه‌های رسمی به آنان پرخاشگر بود، پشت سرشان ناسزا می‌گفت، و در حضور نیز جانب ایشان را نگاه نمی‌داشت. اینکه گفته‌اند: «چون در محاوره شرط ادب رعایت نمی‌کرد محترمین رنجیدند[۲۷]» ـ دلالت برهمان معنی دارد. خواهیم دید که برای آن حضرات «محترمین» هیچ احترامی قائل نبود؛ درکاغذهایش به‌شاه آنان را «دزد» و «دشمن ملت و دولت» خوانده است. نسبت به ناصرالدین‌شاه نیز گاه بی‌پروا بود و از کنایه‌های طعن‌آمیز پرهیز نداشت. رعایت افرادی چون اعتضادالسلطنه را می‌کرد، نسبت به همکاران صمیمی خود چه در سفارت و چه در صدارتش رفتاری نیکو داشت، و نسبت به مردم‌بس مهربان بود. حتی اعتمادالسلطنه که ازبدخواهانش بود می‌نویسد: در حکومت خراسان «مردم نهایت رضامندی را از بزرگی و استغنای طبع او داشتند[۲۸].» شاهزادهٔ هندی اقبال‌الدوله چنین یادمی‌کند: زمانی که در اسلامبول بودم و با سپهسالار «شب و روز محشور و حاضر و محضور، چه در خلاء وچه در ملاء، در عرض آن مدت نه‌خلاف از او شنیدم و نه در او تکبر دیدم. نمی‌دانم در تهران چه بلا شد که او به این دومرض مبتلا شد؟ بلکه اصل نباشد و مردم حسداً می‌گویند.» به هرحال «فردی بود فرزانه... چراغ ایران» بود[۲۹].

دوران ده‌سالهٔ وزارت و صدارت میرزاحسین‌خان، یعنی از ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۷ عصری است با خصوصیات متمایز نسبت به دورهٔ قبل و بعد از آن. شخصیت سپهسالار، با وجود همهٔ عزل و نصب و تغییر شغل و مسئولیتش ـ بر مجموع واقعیات و جریان عمومی حوادث آن دوره پرتو افکنده. یك سلسله اصلاحات اجتماعی و سیاسی همراه تأسیسات مدنی جدید بنیان‌گذارده شد که همگی ریشهٔ غربی داشتند. تعقل اجتماعی جهشی بلند یافت، بدین معنی که از حد طبقهٔ نخبهٔ اجتماع گذشت و به قشر متوسط جامعه و حتی پایین‌تر از آن کمی‌راه پیدا کرد. مجموع آن تغییر و تحول، عصر سپهسالار را می‌سازد.

جهت کلی فلسفهٔ سیاسی میرزاحسین‌خان پرداختهٔ لیبرالیسم

۲۷. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۴۳.
۲۸. صدرالتواریخ، خطی.
۲۹. اسناد ملکم، اقبال‌الدوله به‌ملکم، ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹.

است که مذهب حاکم بود. آن را در رابطهٔ با فلسفهٔ اجتماعی ترقی که روح تاریخی زمان را می‌ساخت مطالعه خواهیم کرد. میرزا حسین‌خان خود نمایندهٔ طبقهٔ متوسط است، طبقه‌ای که داشت متشکل می‌گردید. چنانکه خواهیم دید نزدیک‌ترین همکارانش نیز از طبقهٔ متوسط برخاسته بودند. گرایش آن طبقه به اصول لیبرالیسم طبیعی بود. گرچه همهٔ نوشته‌های او را نداریم، آنچه از گزارش‌های رسمی و نامه‌های خصوصی او باقی مانده، و قوانینی که گذرانده، و قوانینی که طرح آنها را ریخته ولی به اجرا نرسانده، و همچنین کارهایی که پیش برده است ــ اصول عقاید وماهیت حکومت سپهسالار را بدست می‌دهند. مجموع عناصر اجتماعی وسیاسی و اقتصادی و دینی و علمی که آیین لیبرالیسم را ساخته‌اند ــ (و با فلسفهٔ ترقی بهم پیوسته بود) به‌درجات مختلف در تفکر او می‌یابیم. اما نه‌تصور گردد که خواست اصول لیبرالیسم سیاسی را دربست بکار بندد. با توجه به وضع اجتماعی و اقتصادی ایران ــ ذاتاً چنین سیاستی عملی نبود. و او خود واقف به آن معنی بود. به مثل در قضیهٔ مشروطیت و مسئولیت دولت، به قانون اساسی آلمان عصر بیسمارك توجه داشت. و در ترقی اقتصادی دخالت و پشتیبانی دولت را شرط اساسی می‌دانست. همچنین تربیت ملت را به مسئولیت کامل دولت می‌شناخت.

مطالعهٔ نوشته‌های مشیرالدوله به زمان سفارت یعنی پیش‌از زمامداریش، از دوجهت اهمیت دارد. یکی اینکه بخشی است از سیرتفکر اجتماعی در دورهٔ فترت تاریخی که پیشتر ازآن صحبت داشتیم. دیگر اینکه نغزترین انتقادهای رسمی را در این زمان او به عنوان سفیر دولت نوشت.

در گزارش‌های خود از ناسیونالیسم، مشروطیت، حکومت‌قانون، ترقی مادی و فکری مغرب، لزوم اخذ تمدن اروپایی، و حقوق اجتماعی‌فرد سخن گفته است. آن معانی را بیشتر در بحث تحولات عثمانی آورده، اما رأی خودش نیز در هر قضیه‌ای روشن است. باید دانست که مفهوم جدید ملت و وطن را بیش‌از هرکس مشیرالدوله در نوشته‌های رسمی این دوره وارد ساخت. و توجه داشت که مفهوم «رعیت» را به «ملت» تغییر دهد، این را جایگزین آن گرداند. از جمله اصطلاحات سیاسی جدیدی که بکار برده اینها هستند: «مشروطه»، «کنستیتوسینل»، «ملیت» به مفهوم ناسیونالیسم، «وطن‌داری»، «ملت‌خواهی»، «حریت شخصی»، «حقوق پولیتیك شخصی»، «آزادی افکار»، «افکار عمومیه»، «نظامنامه» (به معنی اساسنامه)، «منافع عمومیه» و «هیأت مجتمعهٔ دولت».

به فلسفهٔ ناسیونالیسم و حق آزادی ملل که با انقلاب بزرگ فرانسه نیرو گرفت، توجه دارد. در نهضت استقلال یونان و سایر ملل بالکان می‌نویسد: «اساس ملیت که امپراطور فرانسه بمیان آورده ومی‌گوید هر ملتی باید محکوم جنس خود باشند نه اسیر حکومت قوم دیگر ــ سرایت به‌آن اطراف نموده... استقلالیت خود راکاملا تحصیل نموده است و ربطی به دولت عثمانی ندارد... بالاخره ممالکی که اهالی آنجا مسیحی است، از تحت سلطنت و حکومت عثمانی خارج خواهند شد.»

آن سخن ادراك تاریخی میرزاحسین‌خان را می‌نماید. در اوضاع عمومی عثمانی و نشر فکر مشروطیت چنین می‌آورد: «اوضاع عمومی عثمانی به جهات عدیده مختل و مغشوش است... تبعهٔ مسلمه نیز نهایت انزجارخاطر را علناً اظهار می‌نمایند، و میل خود را به انعقاد مجلس پارلمنت بیان می‌کنند و می‌گویند: سلاطین عثمانی در هیچ عصر و ایام مردمان عاقل و مدبر که از عهدهٔ مملکتداری توانند برآیند، نبوده‌اند. ولکن وکلای مدبر وعاقل همیشه وجود داشته‌اند، و ادارهٔ مملکت درعهدهٔ آنها بوده است، و سلاطین را از اصراف منع نموده و خزانهٔ دولت را معمور نگاه داشته‌اند. وکلای حاضر چنانچه باید در مقابل اوامر و خواهشهای سلطان مقاومت نمی‌توانند، و روز بروز کار ملت عثمانی عقب‌افتاده... عوض اینکه ادارهٔ شصت کرور عبادالله و سرنوشت همهٔ آنها در ید قدرت چهارپنج نفر وکلا است، بهتر نمی‌شود که در دست سیصد چهارصدنفر مبعوثان ملت بیفتد، و وکلای دولت در نزد مجلس پارلمنت مسئول و [مورد] مؤاخذه باشند، و افعال ایشان محل ایراد یا تحسین عمومی واقع شود، و اگر خطایی کردند این دسته معزول و دستهٔ دیگر روی‌کار آمده، مشغول خدمت دولت و ملت گردند؟ اگر قرار بشود که اشخاص معدود همیشه تا زنده‌اند در سر کار باشند، و دولت را به قول خود قرار بدهند ــ سایر مردم به‌چه امید خدمت خواهند نمود؟ و این‌بلیه به طوری عمومی شده است که در مجلس و محفل جمیع طبقات تبعهٔ عثمانی به جز ذکر این فقرات حرفی گفته و شنیده نمی‌شود[۳۰].»

آنجا تصویر روشنی از رگه‌های افکار عمومی کشیده، مفهوم حکومت مردم، نظام پارلمانی، مسئولیت دسته‌جمعی وزیران را بیان کرده، تاکید می‌نماید که جهت کلی انتقاد ترکان متوجه دستگاه خلافت دودمان عثمانی بود. گویا وضع ایران را نیز در خاطر داشته که از سرکار بودن

۳۰. ایران، میرزا حسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۸۳.

افراد انگشت‌شماری تا زنده‌اند، انتقاد می‌نماید. در عین اینکه به اصول حکومت مردم اعتقاد صمیمی دارد، دشواری سیاسی خاص عثمانی را از لحاظ ترکیب هیأت اجتماع آن تشخیص داده، اندیشمندانه می‌نویسد: اگر همهٔ اهالی عثمانی هم‌جنس بودند «از تشکیل مجلس پارلمنت منافع کلیه به دولت و ملت عثمانی می‌رسید. ولکن همهٔ هیأت تبعهٔ عثمانی مرکب از ملل ومذاهب مختلفه است. پس از آنکه قرار شد مبعوثان ملت مجتمع شوند، نمی‌توانند تبعهٔ غیر مسلمه را از تعیین وکیل در آن مجلس ممانعت نمایند. و چون علم و اطلاع و پولیتیك ذاتی تبعهٔ مسیحی بر تبعهٔ مسلمان عثمانی تفوق کلی دارد، در اندك زمانی زمام اختیار کلیتاً به دست تبعهٔ مسیحی خواهد افتاد.»

در همان گزارش از تحول افق فکری ترکان صحبت می‌دارد: دو سالی است که دولت «به‌یك اندازه آزادی به روزنامه‌جات» داده، درسیاست دولت گفتگو می‌کنند، بر مأموران دولت ایراد می‌گیرند، عدهٔ روزنامه‌های ترکی‌افزایش یافته، «از وقایع جمیع دول به‌طور واضح وزباندار می‌نویسند که ادنی تبعهٔ عثمانی از امور پولیتیك دول خارجه استحضار حاصل نموده‌اند. و اکثری از روزنامه‌جات به عبارات مختلف مسألهٔ لزوم‌پارلمنت را بیان نموده، و اذهان را به حرکت می‌آورند... به‌قدری مسألهٔ انعقاد و تشکیل مجلس پارلمنت در اذهان تبعهٔ مسلمهٔ عثمانی جا گرفته، وحواسها مشغول او شده است ــ که احتمال شورش و بلوا می‌رود[۳۱].»

روزنامه‌های عثمانی در آن زمان علاوه‌بر «جریدهٔ حوادث» که در واقع روزنامهٔ رسمی بود، عبارت بودند از «ترجمان احوال»، «مرآت» و، «مخبر»، و «تصویر افکار». میرزاحسین‌خان درست گفته بود که جراید اذهان مردم را تکان داده‌اند. باید دانست دقیقاً همان اوان شاهزادهٔ روشن‌اندیش مصری مصطفی فاضل پاشا نوهٔ محمدعلی پاشا، نامهٔ مشهور خود را در انتقاد اصول حکومت عثمانی و وجوب مشروطیت به سلطان عبدالعزیز نوشت، و متن آن را منتشر گردانید. نامه‌ای بود جاندار و شورانگیز، جوششی در عثمانی برپا کرد. نظر سفیر ایران را می‌آوریم و نکته‌ای چند برآن می‌افزاییم. می‌نویسد: مصطفی پاشا در کاغذ خود، چارهٔ کار را «منحصر به تشکیل مجلس پارلمنت، و جمعیت مبعوثان ملت تصور نموده است... بعد از آنکه ترجمهٔ این عریضه به اطلاع عامهٔ اهالی داخله و خارجه در اسلامبول رسید، اذهان و افکار عمومی زیاده از حد

۳۱. همان مأخذ.

تغییر نموده، و همهٔ مردم افکار مصطفی‌پاشا را تصدیق نمودند، و درهر محفلی این مذاکرات می‌شد.» متن کاغذ را برای میرزاسعیدخان انصاری فرستاد و تأکید نمود: شخصی که مهارت در فن ترجمه دارد آن را «به‌طور دقت ترجمه نموده... که خالی از منفعت نخواهد بود[۳۲].»

مصطفی‌پاشا زمانی وزیر مالیهٔ سابق عثمانی بود. نامهٔ سرگشادهٔ خود را که در واقع به‌صورت رساله‌ای است، از پاریس فرستاد. گفته‌اند که طرح اصلی آن را نویسنده‌ای از اهل رومانی پرداخته بوده است. جوهر مطلبش اینکه: انحطاط اخلاقی و معنوی ترکان عامل تنزل دولت عثمانی گشته، و سبب آن انحطاط معنوی همان تمرکز دولت بوده است. آیین ظلم نه‌تنها خوی و منش افراد جامعه را به‌پستی و فساد رسانیده، راه ترقی دانش و فن و هنر را سد کرده است. اما جلو آن سیر قهقرایی را می‌توان گرفت و ازنو به طریق تعالی افتاد. باید فهمید که«حقوق مردم را اصول دیانت نمی‌تواند معین گرداند.» و نیز باید شناخت که «چیزی به‌عنوان سیاست نصرانی و سیاست اسلامی وجود ندارد، چه یك عدالت هست وبس، و سیاست تجسم عدالت است.» درمان واماندگی و شوربختی جامعهٔ عثمانی همانا اعطای «آزادی» است، و تأسیس نظام «مشروطیت»ـ یعنی آزادی‌که نخستین آموزگار آدمی است،و مشروطیتی‌که ضامن‌مساوات حقوق عنصر نصرانی و مسلمان است[۳۳].

اندیشه‌ای که نویسنده پرورانده همان اصول لیبرالیسم است، پایهٔ سیاست را براخلاق نهاده، و به‌جدایی سیاست از دیانت تأکیدنموده است. ارزش‌نامهٔ شاهزادهٔ مصری بیشتر در تأثیر فکری آن می‌باشد. در تاریخ عقاید اجتماعی جدید عثمانی آن را از مهمترین سرچشمه‌های اندیشهٔ مشروطه‌خواهی و فلسفهٔ سیاست عرفی بشمار می‌آورند. نه‌فقط به‌زمان خود در آرای فرقهٔ «عثمانیان جوان» سخت مؤثر افتاد ـ به نسل بعد الهام‌بخش حزب «ترکان جوان» گردید.

برگردیم به رشتهٔ گفتار سفیر ایران. جنبهٔ دیگر جنبش اصلاحات عثمانی مربوط به‌تأثیر عامل سیاست خارجی است. کشوری درعقب‌افتادگی سیاسی و اقتصادی چون عثمانی ـ البته ممکن نبود از دخالت بیگانگان

---

۳۲. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۸۳. (این نامه غیراز گزارش دیگری است که به‌همان تاریخ نوشته و پیشتر نقل کردیم).

۳۳. خلاصه‌ای که ما آوردیم از تفصیل شریف ماردین دانشمند ترك است. نگاه کنید به: S. Mardin, pp. 276-282.

مصون بماند. می‌دانیم نفوذ روس در عثمانی (مثل ایران) همیشه در جهت ارتجاعی و جلوگیری از جنبش ترقی‌خواهی در کار بود. اما خوشبختی عثمانیان در آن بود که فرانسه و انگلیس پشتیبان مصمم اصلاحات‌بودند. (بعدها دولت آلمان هم به یاری عثمانی آمد). علاقهٔ دولتهای غربی به اندازه‌ای بود که هرگاه گردش چرخ اصلاحات به سستی می‌گرایید-دولت عثمانی با فشار و تهدید تند آنان روبرو می‌گشت. این خود یکی از عوامل پیشرفت عصر تنظیمات بشمار می‌رود. وصف میرزاحسین‌خان در این‌باره (که شاید آمیخته با حسرت‌زدگی باشد) بسیار زیرکانه و سنجیده است: «این اوقات دول فرنگستان به اصرار و ابرام دولت عثمانی را مجبور خواهند نمود که اصلاحات عدیده در امورات دولت مجرا دارند. اگرچه در ابتدای امر این اصرار و اجبار دول خارجه، بنظرها تلخ و ناگوار می‌آید، ولکن بالاخره موجب نجات و فلاح و ترقی خواهد گردید... چون خود اینها به میل خود، چنانچه شاید و باید اصلاح عمده به قسمی که در اروپا متداول است، معمول نمی‌دارند. و چون موقع اسلامبول را اکثری از دول به جهت منافع ذاتیهٔ خودشان، نمی‌خواهند از اقتدار عثمانی خارج و به دست دولت دیگری بیفتد ـ این است که از برای حفظ بقای عثمانی در اسلامبول اصرار می‌نمایند که اینها وضع دولت خودشان را مطابق تقاضای عصر نمایند، تا باقی تواند ماند... مقصود این است‌که این‌اصرار دول فرنگستان در اصلاحات عثمانی، بالاخره موجب خیر این دولت و ملت خواهد گردید[۳۴].» (مقصودش یادداشت تند و تیز دولت فرانسه است که در فوریهٔ ۱۸۶۷ به باب عالی فرستاده شد و انگلیس و اتریش هم از آن پشتیبانی جدی نمودند).

ارزش‌یابی و نکته‌جویی او از نقشهٔ بهبود اوضاع عثمانی شایستهٔ دقت است: اصلاحاتی را که دول اروپایی به باب عالی اندرز می‌دهند عبارتند از: «تغییر شرایط املاك موقوفه، و استملاك املاك تبعهٔ خارجه در خاك عثمانی، و توسیع دایرهٔ معارف و علوم، و تزیید عده مکاتب عمومیه، و مکاتب نظامیهٔ بریه و بحریه، و وضع مجلس شورای دولت که به‌اصطلاح فرانسه‌ها «کونسی‌دتا[۳۵]» می‌نامند... فقرهٔ استملاك املاك تبعهٔ خارجه به اعتقاد من موجب اشتغال دولت عثمانی خواهد گردید. در سایر مواد موجب خیر و صلاح آنها می‌شود، و وسیلهٔ ترقی ملت و دولت خواهد

۳۴. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۸۳.
35. Conseil d'Etat

گردید. دولت روس باطناً و ظاهراً به اجرای این اصلاحات راضی و ممنون نیست، و دولتین فرانسه و انگلیس اصرار در اجرای مواد مزبور دارند. و هر دو به مقصود و منظور خود خدمت می‌کنند، زیرا که دولتین مشارالیهما بقا و قوت دولت عثمانی را طالب‌اند، و دولت روس این دولت را محو و یا اقلاً ضعیف و ذلیل می‌خواهد[۳۶].»

لاجرم محور اصلاحات بر دو پایه قرار گرفت: یکی تغییر نظام سیاسی، دیگر توسعهٔ معارف. در موضوع نخست دو بنیاد سیاسی جدید در ۱۲۸۵ تأسیس گردید: «شورای دولت» و «دیوان احکام عدلیه». پیش از آنکه «نظامنامهٔ» آنها انتشار یابد، میرزا حسین‌خان نوشته بود: شورای دولت را «به طوری که معلوم می‌شود نزدیك به مجالس پارلمنت سایر دول قرار خواهند داد، زیرا از جای موثق شنیدم که از وجوه و متقربین ولایات هم در آن مجلس اعضاء قرار می‌دهند[۳۷].» ارزش‌یابی او دقیق است چه مجلس شورای دولت هنوز به صورت پارلمان ملی در نیامده بود.

به دنبال آن نظامنامهٔ شورای دولت و دیوان احکام عدلیه، و شرح «درجهٔ اختیار و اقتدار» هر یك، و نام اعضای هرکدام را به دربار تهران فرستاد. در گزارش خود راجع به‌خطابهٔ سلطان عبدالعزیز نوشت: سلطان به باب عالی رفت و در مجمعی که اعضای شورای دولت و دیوان احکام عدلیه گرد آمده بودند نطقی ایراد کرد و «به اصطلاح فرنگیها افتتاح مجلس» نمود (۱۸ محرم ۱۲۸۵). در آن خطابه «تبعهٔ مسلمان و مسیحی و یهود خود را مساوی، و در حقوق پولیتیك شریك و سهیم بیکدیگر معدود نمودند، ابواب جمیع مأموریتها و رتبت را در آتیه به‌جهت تبعهٔ غیرمسلم مفتوح دانسته، حریت شخصی و امنیت مال و جان، و آزادی افکار هریك از تبعهٔ خود را اعلان نمودند. و تصریح‌کردند که مرجع‌تبعه، باب عدالت است نه‌حکومت. به‌این معنی که اگر حکومت عادل نباشد، تبعه حق خواهد داشت، از او اعراض نموده و باب حکومتی که دارای عدالت باشد، به جهت خود انتخاب نماید. و به‌عبارت اخری دولت‌عثمانی را مثل دول مشروطهٔ فرنگستان که به اصطلاح خودشان کونستیتوسینل می‌نامند، قرار داد[۳۸].»

در ضمن می‌نویسد: فؤادپاشا «قسم‌های مغلظه می‌خورد که نطق

۳۶. ایران، میرزا حسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، اول صفر ۱۲۸۴.
۳۷. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۶ ذیحجه ۱۲۸۴.
۳۸. ایران، میرزا حسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۵ صفر ۱۲۸۵.

مزبور از افکار خود سلطان است و از قلم خودشان بیرون آمده است.» یعنی مقام سلطنت به میل و ارادهٔ خویش «از اقتدار و اختیار سلطان کاهیده، به اقتدار ملت می‌افزاید.» از آنجا که «عبارات نطق مزبور سلیس و ترکی فصیح نیست، چنین می‌دانم که جناب مشارالیه در گفتهٔ خود صادق باشد.» به علاوه شرحی می‌دهد که خطابهٔ سلطان در فرنگستان اثر نیکو بخشید، و قیمت «تمسکات و قروضات» عثمانی بی‌درنگ ترقی یافت، و ملل غیر مسلمان تبعهٔ عثمانی سپاسگزار گشتند. اما اهالی مسلمان «باطناً منزجر گردیدند.» با وجود آن شیخ‌الاسلام جدید را وادار نمودند که عریضهٔ تشکرنامه از این نطق سلطانی به امضای جمیع علماء رسانیده، و خود بنفسه به حضور سلطان تقدیم نماید. و چنین نمود.» پس از چندروزی خلیفه‌های فرقهٔ مسیحی و یهود نیز تشکرنامه‌ای نوشته، تقدیم کردند. پاسخی که سلطان به عریضهٔ آنان‌داد «قوتش دربارهٔ مساوات تبعه و حریت هریك، از نطق اول زیادتر بود[۳۹].»

چنین نتیجه می‌گیرد: دولت عثمانی با وجود گرفتاری‌های داخلی و خارجی «از احداث و اختراع ترقیات نافعه به جهت دولت و ملت غافل نیستند، و طوری حرکت و رفتار می‌نمایند که موجب حیرت و تحسین جمیع دول اروپا است[۴۰].» به میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه سفارش می‌کند: خطابهٔ سلطان و نظامنامه‌های مزبور را بخواندکه «موجب کثرت بصیرت عالی از مضامین آنها خواهد گردید[۴۱].»

باید دانسته شود که ایجاد مجلس شورای دولت و دیوان احکام عدلیه مرحلهٔ تحول تکاملی دستخط شریف گلخانه (۱۲۵۵) و دستخط همایون (۱۲۷۲) است که پایه‌های عصر تنظیمات عثمانی را می‌سازند. شورای دولت حالا به ریاست مدحت پاشا تشکیل گردید. و فکر مشروطیت را او مروج بود. و همان شورا بود که قانون اساسی مشروطیت را چند سال بعد (۱۲۹۳) تدوین کرد.

چند کلمه از توسعهٔ معارف بگوییم. در ۱۲۸۵ نظامنامهٔ «مکتب سلطانیه» نوشته شد. و آن عنوان تازه‌ای بود که به «لیسه[۴۲]» که سال پیش ایجاد شده بود، نهادند. در گزارش «مکتب جدیدی که به اصطلاح فرانسه‌ها لیسه» گویند، می‌آورد: این مدرسه را برای «تحصیل علوم، و

۳۹. همان نامه.
۴۰. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۸ محرم ۱۲۸۵.
۴۱. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۵ صفر ۱۲۸۵.
42. Lycée

ادبیات فرانسه، و زبان یونان و زبان لاتین قدیم، و تحصیل علوم حقوق و ادارهٔ مملکت» قرار داده‌اند. شمار شاگردانش به پانصد تن می‌رسد، دویست و پنجاه تن مسلمان و نصف دیگر مسیحی هستند، مدیر و معلم و خدمه همه از فرانسه می‌آیند و دولت عثمانی مواجب آنان را می‌پردازد، ادارهٔ آن مثل مدارس بزرگ فرانسه خواهد بود، خرج سالانهٔ آن بیش از دویست هزارتومان است. «نظارت ظاهری این مکتب با صدراعظم دولت عثمانی خواهد بود، ولکن نظارت واقعی و حقیقی او با دولت فرانسه و ایلچی کبیر آن دولت است... چیزی که محقق است وجود چنین مکتبی، باعث علم و هنر و بصیرت ملت خواهد شد، و عن‌قریب آدم کاردان به جهت دولت موجود خواهد نمود[۴۳].» به علاوه «مکتب ملکیه» را بنیان گزاردند. مقرر بود: «تا اهل‌قلم در آنجا علم صرف‌ونحو و منطق و ادبیات، و علم تاریخ عمومی و تاریخ خصوصی عثمانی، و تحریر، و علم حساب، و پولیتیك و جغرافی مهارت خود را به درجهٔ ثبوت نرسانیده، و شهادت‌نامه نگیرند ــ به هیچ منصبی از مناصب ملکیه مأمور نمی‌توانند شد.»

مکتب سلطانی و مکتب ملکی به حقیقت سنت تعلیمات «اهل قلم» و میرزابنویسی را در عثمانی درهم شکست. کار عمدهٔ دیگر برپاکردن «دارالمعلمات» برای تربیت زنان بود: زنان از پانزده تا سی و پنج سالگی در آن پذیرفته می‌شدند؛ درس اخلاق و تاریخ و ریاضی و تحریر و ادارهٔ خانه و زبان فرانسوی می‌آموختند؛ هر شاگرد ماهی هشتاد غروش مدد معاش می‌گرفت؛ و آموزگاران از مردم سالدار معین شده بودند. عدهٔ شاگردان در سال اول که مدرسه باز شد یکصدنفر بودند. پس از شرح آن مطالب متذکر این معنی می‌شود: «زنی که زبان فرانسه یاد گرفت و از کتب آنها مطالعه نمود و از عادات آنها مستحضر شد ــ نمی‌توان متوالیاً او را در پرده نگاه داشت، و البته بالاخره بدون حفاظ داخل مجالس خواهد شد[۴۴].» از آن‌قرار اندیشهٔ بیرون آمدن زنان از پرده عنوان‌گردید.

هیچ کار مترقی دیگری در عثمانی انجام نگرفت که به دربار گزارش نکرده باشد. دربارهٔ کشیدن راه‌آهن از اسکندرون تا بصره که امتیازش را به کمپانی انگلیسی داده بودند، می‌نویسد: به اعتقاد من «اگر واقعاً این راه صورت انجام یابد، قطعهٔ آناطولی و عراق عرب، بلکه دولت

۴۳. ایران، میرزا حسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۲۵ رمضان ۱۲۸۴.
۴۴. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۲ ذیحجهٔ ۱۲۸۶.

عثمانی حیات و زندگی تازه خواهد یافت[۴۵].» همچنین برخی کتابهای مؤلفان اروپایی را که «در قواعد ملکیه و قوانین دولتی و رسوم پلیتیك نوشته‌اند» و به ترکی درآورده بودند، برای ناصرالدین‌شاه فرستاد. ونیز در فراهم نمودن آثار نویسندگان فرنگی دیگری که «به‌کار دولت و ملت بخورد و مفید فایده بشود... و با معنی و مفید و نافع باشند» دریغ نخواهد نمود[۴۶].

مشیرالدوله، گزارشگر تحولات عثمانی که می‌خواست دولت را به اصلاحات برانگیزاند ـ پیشرفت‌های همسایهٔ رقیب را به رخ بزرگان ایران می‌کشید شاید منفعل گردند و عبرت آموزند. (همان سبب این‌کج‌اندیشی گشته که برخی او را مقلد عثمانیان پندارند). غیراز آن انگیزهٔ اصلی به مسئولیت سفیر دولت هشیار بود که می‌بایستی حقایق‌نگار باشد. او از «غیرت و همت» رجال عثمانی در «اصلاح معایب... وتأسیس قواعد جدید» و «جلب منافع عمومیه» سخن می‌گفت و سکوت را «معصیت کبیره» می‌شمرد از آنکه سفیر مملکت «به‌منزلهٔ چشم هیأت مجتمعهٔ دولت» است. بحث او در قیاس و «به‌موازنهٔ امور خودمان منتهی به تأسف وشرمندگی» می‌گشت. اما میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه که ککش هم نمی‌گزید برای اینکه «تخفیفی به شرمندگی و تأسف» او بدهد، چند صفحه در «تمهیداتی که دولت علیه برای مزید ترقی دولت و ملت به نیت خالص پیشنهاد فرموده و البته... وسیلهٔ رفع شبههٔ داخل و خارج خواهد گردید» می‌پرداخت. و فلسفه بافی هم می‌کرد که «ترقی و زیادتی تربیت حد معینی ندارد... بلکه هر کاملی نسبت به مافوق خود ناقص است.» دولت ایران هم «نباید مغرور زیادتی ترقی خود بوده از تحصیل سایر درجات علیای تربیت کوتاهی و غفلت کند.» باید بدانید که خاطر خطیر همایونی طوری «در رموز ترقیات و نکات درجات نظم دولت» مشغول است که «حتی در ییلاقات و اثنای شکار همین افکار را... مجسم فرموده، احکام خیلی باریك و عمده‌ای» صادر می‌فرمایند که اگر فرد فرد چاکران «به‌درجهٔ قصوای فطانت و تربیت بالغ شده باشند» نتوانند از عهدهٔ اجرای آن‌احکام برآیند![۴۷] آن وزیر ابله چاپلوس وقتش را به آن بیهوده‌گویی می‌گذراند. به قول مشیرالدوله «به این همه امورات مشکله که کار و شغل ایشان

۴۵. ایران، میرزا حسین‌خان به‌وزارت امورخارجه، ۲۵ رمضان ۱۲۸۵.
۴۶. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۴ شوال ۱۲۷۵.
۴۷. اسناد ییل، میرزا سعیدخان به‌میرزاحسین‌خان، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۸۶.

است... اعتنایی ندارند و مشغول ساختن خیابان و گـولزدن نظـری می‌باشند[۴۸].» خود آن وزیر را هم ملامت کرد که: هروقت بـه وجـوب اصلاحات تأکید می‌شود، «قدرت قلمیهٔ خودتان» را بکار می‌برید که «روی کاغذ دخول ترقیات عمده در شعبه‌های امور دولت تعداد فرمایید ــ و حال آنکه در حین تحریر خودتان... بهتر می‌دانید که چنین نیست[۴۹].»

بخشی از عقاید سیاسی مشیرالدوله را در پیوند تحولات اجتماعی عصر تنظیمات شناختیم. بخش دیگر نوشته‌های او در انتقاد براوضاع وطن خویش است، انتقادی که نشانهٔ فرزانگی اوست. به تحول تاریخ توجه دارد و اعتقادش اینکه نظام سیاست باید با روح زمان سازگار باشد. همچنین مسئولیت عمدهٔ تربیت ملت را بر دولت می‌شناسد: «هر عصری مقتضی یك نوع اداره‌ای است؛ و اگر از او غفلت شود موجب ندامت خواهد گردید. وکلا و اولیای هر دولتی مثل طبیبی می‌مانند که به اقتضای احوال یومیهٔ مریض، باید دوا بدهند. و همچنین باز وکلا و اولیای هر دولتی شباهت به‌معلمی دارندکه تربیت اطفال‌متعدد به‌امانت آنهاسپرده‌شده‌باشد. معلم لازم است... درصدد تربیت آنها برآمده، متدرجاً علوم نفسیه وعالیه به اطفال بیاموزد. اگر بنا بشود که از ابتدای عمر تا آخر به همان وتیره که‌از روز اول شروع نموده است، باقی بماند ــ اطفال درحالت جهل مانده، ثمری از مکتب و معلم بحصول نپیوسته است[۵۰].»

در توضیح سخن میرزا حسین‌خان باید بگوییم اندیشهٔ اینکـه مسئولیت اصلاح اجتماع و تربیت ملت برعهدهٔ دولت است ــ میان گروهی از متفکران مغرب در قرن گذشته رواج داشت. در عصر عقل نیز مورد توجه بود. اما اینکه تقریباً همهٔ متفکران مشرق به آن گرایش یافتند ــ بدان‌سبب بود که با حالت عقب‌افتادگی کشورهای آسیاسازگار می‌نمود. یعنی دولتها باید سد ترقی را بشکنند، و عامل پیشرفت و جهش اجتماع‌گردند. اما به دو نکتهٔ اساسی توجه می‌دهیم. یکی اینکه شرط اعظم ترقی تربیت ملت بود، و جملگی نویسندگان اجتماعی آن را تأکید می‌نمودند. دیگر اینکه فکر مسئولیت دولت در ترقی ملت بهیچ‌وجه ربطی با تصور پیشینیان نداشت که دولت را «شبان» می‌خواندند، و ملت را به «گله» همانـنـد می‌کردند ــ بیانی که افلاطون در رسالهٔ «زمامدار» آورده و در نوشته‌های

۴۸. اسناد بیل، نامهٔ‌خصوصی میرزاحسین‌خان به‌معین‌الملك، ۲۷ محرم۱۲۸۵.
۴۹. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۶.
۵۰. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۸۳.

مشرقیان بس رواج داشت. حال آن تصور بکلی منسوخ گشته و مهمل می‌نمود؛ در فلسفهٔ جدید سیاست غربی، حاکمیت مظهر ارادهٔ ملت بود و ملت منشأ قدرت حکومت. اینکه مشیرالدوله دولت را «معلم» و «طبیب» خوانده، خواسته تشریحی از مسئولیت دولت کرده باشد، دولتی که هاتف ترقی باشد و عامل اصلاح جامعه. همین مفهوم را در اشارهٔ به جنبش اصلاحات دورهٔ ۷۸ ـ ۱۲۷۵ و تأسف بر شکست آن می‌آورد.

یکجا گوید: ده‌سال پیش «دلایل انتظام‌وترقی» درایران‌می‌درخشید، اکنون کمال یأس حاصل شده ما را از «جادهٔ ترقی» گریزان می‌دانند[۵۱]. باز می‌نویسد: «ایامی که مأموریت به‌اسلامبول حاصل نمودم، اهالی خارجه در اظهار میل به دولت و ملت ایران بی‌اختیار [بودند] و یك آتیهٔ بزرگ و با عظمتی در ناصیهٔ دولت و ملت ملاحظه می‌کردند. و اکثر اوقات خیالات عالیهٔ دولت ایران و ترقیات منظورهٔ ایشان را وسیلهٔ شماتت دولت عثمانی قرار می‌دادند... حالا با کمال تأسف و ملالت ملاحظه می‌نماییم که آن‌افکار کلیتاً منعکس گردیده، واز آتیهٔ دولت و ملت ما مأیوس، ازترقی ومدنیت ما را محروم، و از مراودهٔ با ایرانی منزجر، و از معاملهٔ با آن متنفرهستند. و هیچ‌وقت ما را قابل و لایق همسری با دول اروپا نمی‌شناسند... اگر هرکس غیر از این عرض نماید ـ مداهنه و تملق و دروغ گفته است. پس براولیای دولت واجب و لازم است‌که هرقدر زودتر داخل جادهٔ‌ترقی شوند، و دقیقهٔ آرام را برخود حرام دانند.» همانجا تصریح دارد: «اگرچه این قبیل عرایض و عبارات در ایران کمتر عرض و نوشته شده است»، وظیفهٔ خود و دیگر مأموران می‌داند که آنچه «می‌بینند و استنباط می‌کنند بدون تأخیر به هیأت دولت... استحضار بدهند. و اگر کتمان کنند و ملتفت نسازند، از تکلیف و وظیفهٔ خدمتگذاری خود قصور نموده‌اند، و به اعتقاد بنده، قصور از وظیفهٔ خدمتگذاری به دولت از جمله معاصی کبیره است[۵۲].»

مدار نوشته‌های میرزاحسین‌خان بر «ترقی وتربیت ملت»، «اصلاح طرز حکومت»، «توسعهٔ صنایع و ترویج تجارت» قراردارد. همچنین «داشتن قشون قادر قاهر منظم مسلح به اسلحهٔ جدید که بتواند حقوق مملکت را در برابر هر پیش‌آمدی حفظ نماید». خطاب به‌شاه می‌نویسد: با بکاربستن

---

۵۱. اسناد پیل، به‌نقل میرزا سعیدخان در پاسخی که به‌میرزاحسین‌خان نوشته، ۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۸۶.

۵۲. از نامهٔ میرزاحسین به‌شاه به‌نقل: خان‌ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۱، ص ۶۸ـ۶۷. تاریخ نامه که نقل نشده بایستی حدود ۱۲۸۴ باشد.

یك رشته تدابیر است که «نه دول همجوار درصدد بهانه‌جویی و مخالفت برمی‌آیند، و نه دولت علیه به آنها اجازهٔ بهانه‌جویی و خلاف عهود می‌دهد.» به‌علاوه «آنچه الآن از کیسهٔ رعیت بیرون می‌آید بدون حیف و میل تماماً داخل خزانهٔ دولت شود!... آنچه از خزانهٔ دولت خارج می‌شود بدون حیف و میل عاید عسکر و نوکر و مصارف لازمهٔ مملکت شود!... ریشهٔ این ناخوشی مهلك که رشوه می‌نامند از ایران برکنده شود[۵۳].»

از آن تدابیر عمده، پشتیبانی از صنعت داخلی است: «وقتی بود ایران بابت حرفت و صنعت محسود سکنهٔ جمیع دنیابود؛ ارمغان و تحفهٔ دنیا از امتعه و صنایع داخلهٔ ایران بود... و اهالی ایران از هم جنسهای خود مقدم‌تر بودند. به تدریج اهالی فرنگستان میل در تحصیل و تکمیل صنایع نمودند. [اما از] طرف ملت ایران در استقبال و از جانب دولت در ترویج و تشویق به قدری که باید سعی نشد، به نحوی که اگر چندسال دیگر بگذرد، به‌تدریج این نمونه هم که باقی است متروك شده، و ابواب تجارت ایران با خارجه بکلی مسدود و در جمیع اسباب زندگی محتاج به امتعهٔ خارجه خواهد گردید. و حال آنکه به اندك توجه و مراقبت اهالی ایران می‌توان از امتعهٔ خارجه صرف‌نظر نمود.»

در همان کاغذ از دستگاه روزنامه به عنوان ابزار بیداری مردم بحث می‌کند: از هنگام تأسیس روزنامه «وقایع بزرگ دنیا را ملت ایران اطلاع حاصل ننموده، و روزنامه یك‌کلمه از این تحولات عظیم اروپا درج نکرده، تا چه‌رسد به وقایع اتفاقیه که بر سبیل استمرار در دول خارجه حاصل می‌شود. و هروقت روزنامهٔ دارالخلافه اخباری از دول خارجه خواست درج نماید، تفحص نمود، یك حکایت مضحك که بهیچ‌وجه دخلی به اخبار ندارد درج نمود.» باز به تأسف گوید: روزنامه که در کشورهای بزرگ دستگاه «منحصر به‌فرد» است ــ در ایران ما به روزی افتاده که «بهیچ‌وجه در داخلهٔ مملکت منافعی که از روزنامه مطلوب است، و باید با اطلاع و [حاوی] وقایع دنیا بوده، اسباب ترقی یك ملتی واقع بشود ــ حاصل نشده، و در خارجه اسباب مسخره است[۵۴].»

هر مناسبتی می‌یافت گریزی به احوال وطنش می‌زد. یکجا در ریاست وزرایی «لرد دربی» وگماشتن پسرش «لرد استانلی» به وزارت امور خارجهٔ انگلیس صحبت می‌دارد: «مأموریت مشارالیه را بـه مسند

۵۳. از نامهٔ میرزاحسین به‌شاه، به‌نقل همان مأخذ، ص ۷۵ـ۶۹.
۵۴. از نامهٔ میرزا حسین‌خان به‌شاه، به‌نقل همان مأخذ، ص ۶۹.

وزارت امور خارجه از قبیل مأموریت میرزا کاظم‌خان پسر میرزا آقاخان مرحوم صدراعظم سابق، معدود نفرمایید. زیرا در مملکت انگلیس از این قبیل مأموریتها بوقوع نمی‌تواند رسید. لارد استانلی شخصی است که... در مجلس پارلمنت زیاد از حوصلهٔ خودش اظهار استعداد و قابلیت نموده، ودر اکثر امور با لارد دربی هم‌رأی و هم‌خیال نیست. و خودش صاحب افکار، و دارای هواخواه زیادی است[۵۵]...» جای دیگر که چاپ قوانین موضوعه و انتشار نقشهٔ آینده کار دولت عثمانی را شرح می‌دهد، چنین پیشنهاد می‌کند: «چقدر خوب می‌شد که این قاعدهٔ حسنه در دولت علیه ایران هم جاری می‌گردید. و اولیای دولت خدمات و زحمات خودشان را... به معرض افکار عمومیه قرار می‌دادند، و قانونهای جدید نافع را اگر گذرانده‌اند، به اطلاع اهالی داخله و خارجه می‌رساندند... اگر چنین سرمایه‌ای در خدمت اولیای علیه موجود است، آن‌وقت تأسی به‌این‌قاعده بسیار خوب [است]. والا سکوت به مراتب رجحان دارد[۵۶].»

آنجا گوشه‌اش به میرزا سعیدخان و سایر امنای دولت است که به تصور گمراه ساختن دیگران، در ترقیاتی که هیچگاه تحقق نیافته قلم‌فرسایی نفرمایند ــ چه آن تصور باطل بود و هیچکس فریب نمی‌خورد. باز به طعنه گفت: «آنچه اصرار نموده‌ام که دولت ایران باید قدر این فراغت و آسودگی را بداند، و درصدد تهیهٔ مقدمات ترقی مملکت برآیند باکمال تأسف عرض می‌نمایم که معروضات بنده در حین خواندن ازقبیل قصص و حکایات معدود شد؛ پس از یك مرتبه ملاحظه نسیاً منسیاً گردید. و آن ترقیاتی که منظور بود و عصر حاضر تقاضای او را می‌نمود ــ حاصل نشد[۵۷].» در کاغذ دلفکاری دولت را سرزنش می‌کند: «تا کی ما باید تماشاچی و ناقل ترقیات دیگران بوده... سایرین روز به روز ترقی می‌نمایند، و ما درحالت حالیهٔ خود باقی می‌مانیم... در چنین اوقات باید تدارك آتیه را دید و ترقیات لازمه که دیگران به شعبه‌های امور خود داخل کرده‌اند ــ از قوه به فعل آورد و خود را فریب نداد... اگر هریك از ما به‌قدر حصهٔ خودمان معنی وطن‌داری را فهمیده‌بودیم و ادای تکلیف ازخود نموده بودیم ــ حالا وضع دولت و ملت ما رنگ دیگری داشت[۵۸].»

۵۵. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۸۴.
۵۶. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۲۱ صفر ۱۲۸۷.
۵۷. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امور خارجه، ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۸۳.
۵۸. ایران، میرزاحسین‌خان به‌وزارت امورخارجه، ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۶.

فرزانگی مشیرالدوله در این بود که روح تاریخ زمان را دریافت، با سیر تاریخ خود را منطبق گردانید، با جریان عصر خویش پیش رفت، و با ایده‌ئولوژی ترقی بکار پرداخت.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

٦ در فلسفهٔ ترقی

از تحقیقی که کردیم دانستیم تراکم یك‌سلسله واقعیات اجتماعی و از همه مهمتر بحران اقتصادی ـ زمامداری سپهسالار را متحقق گردانید. به‌عنوان نمایندهٔ تجدد و ترقی طرح «مناظم جدید» را ریخت. در این گفتار اصول مناظم جدید را می‌آوریم، همبستگی آن را با اندیشهٔ ترقی غربی می‌سنجیم ـ اندیشه‌ای که سازندهٔ روح تاریخ زمان بود. به‌علاوه فکر ترقیخواهی را در مشرق و انعکاسش را در ایران از نظر دور نمی‌داریم. از آن‌گذشته به تأثیر عامل سیاست خارجی در نقشهٔ اصلاحات توجه می‌دهیم. به‌عبارت دیگر، به عصر سپهسالار با دید وسیع تاریخی می‌نگریم و ماهیت دولت او را در پیوند تحول تاریخ می‌شناسانیم.

«ترقی» به مفهوم تاریخی، پدیدهٔ عظیم سازندهٔ تمدن جدید غربی است. و برخورد مشرق و مغرب از مظاهر همان پدیدهٔ تاریخی است. ترقی به مفهوم دانش سیاسی و جامعه‌شناسی، تغییر و تحول‌تکاملی هیأت جامعه است در رابطهٔ با مدنیت مغرب ـ تحولی که عام و همه‌جانبه است و شامل سیاست و اخلاق و اقتصاد و عقاید و کردار اجتماعی و ارزش‌های آدمی است. ماورای همهٔ آنها، ترقی تغییر وجههٔ نظر کلی آدمی است نسبت به مفهوم عینی زندگی.

با ریشهٔ فکری و سیر فلسفهٔ ترقی در زمان باستان و قرون‌وسطی کاری نداریم؛ بیرون از گفتار ماست. همین اندازه باید گفته شود که اندیشهٔ ترقی وکمال‌پذیری از عناصر خزینهٔ افکار عصر روشنایی بود. اما نه‌هنوز صورت فرض کامل علمی داشت، و نه همهٔ فلاسفه به آن اعتقاد

داشتند. فکر ترقی در عصر روشنایی ریشهٔ رواقی داشت، یعنی از عقل و طبیعت برمی‌خاست. مذهب اصالت تحققی (یا اصالت علم) فکر ترقی را به بستر تازه‌ای انداخت ــ هوشمندانی به جست و جوی قانون ترقی برآمدند، و آن را برفرض علمی نهادند. ترقی از اصول دانش نوبنیاد جامعه‌شناسی گردید، وبافرض «تحول» در زیست‌شناسی پیوستگی یافت. فلسفهٔ داروین پایهٔ علمی ترقی را محکم ساخت ــ آیین اجتماعی نوی پرداخته شد. می‌دانیم مفهوم «تغییر» مانند «تحول» به خودی خود دلالت برکمال ندارد؛ ممکن است تکاملی باشد یا نباشد. اما ترقی‌حکایت‌از تغییر تکاملی می‌کند، ارزش برتر را می‌رساند. برای اینکه فرض ترقی برپایهٔ قانون تحول تکاملی قرار گیرد، وجود دو شرط لازم بود: ثابت گردد زندگی اجتماعی تابع همان قانون تغییر طبیعت است؛ و این تغییر سعادت آدمی را دربر دارد. در این صورت فرض «ترقی اجتماعی» اعتبار قانون تکاملی تبدل انواع را پیدا می‌کرد. چون فلسفهٔ داروین را بر جامعه‌شناسی بکاربستند ــ این نتیجه بدست‌آمد: اصل‌تغییر حاکم‌برکارگاه هستی است؛ نفس آدمی مشمول همان قاعدهٔ کلی است؛ در این تبدل بدی‌ها از میان برداشته شوند و آدمی راه کمال سپرد؛ مدنیت جزئی است از جهان هستی و تابع قانون تحول تکاملی حیات. و ترقی عین سیر مدنیت است. بنابراین ترقی کار تصادف نیست، بلکه «ضرورت» است و کمال آدمی در کمال مدنیت باشد. اعتقاد به قانون ترقی، فرض دوری تاریخ را یکسره نفی کرد.

آن بود جوهر فلسفهٔ ترقی اجتماعی که رواج فراوان گرفت؛ به کمال‌پذیری‌آدمیزاداعتقادخوش‌بینانهٔ راسخ‌یافتند. البته‌پیشرفت‌دانش‌تجربی در گسترش آن اعتقاد تأثیر زیاد بخشید. وترقی ازعمده عناصر فلسفه‌های سیاسی زمان شناخته شد ــ خواه لیبرالیسم، خواه سوسیالیسم علمی. این‌فکر نیز پرورش پیدا کرد که در کشاکش دهر، مللی که شایسته‌ترند بجای می‌مانند، و آنان که در جنگ زندگی وامی‌خورند، مردنی‌اند. این معنی که از تأثیرهای بد فلسفهٔ داروینی در تعقل اجتماعی است ــ در وجههٔ نظر عمومی مغرب اثر عینی نهاد وعیناً در مشرق منعکس آمد.

عناصر اصلی اندیشهٔ تغییر و ترقی اجتماعی را می‌توان بصورت فشرده چنین آورد، عناصری که هیأت واحد مرکبی را تشکیل می‌دهند: جامعه از دولت متمایز است، رابطهٔ فرد و دولت برپایهٔ حق و تکلیف تغییر می‌یابد، مفهوم رعیت مبدل به ملت می‌گردد، حکومت براصول قوانین

موضوعهٔ عقلی بنا نهاده می‌شود، دیانت در سیاست دخالت ندارد، آرمان اجتماعی را ایده‌ئولوژی‌ها می‌سازند، دانش طبیعی در پیشرفت صنعت‌بکار بسته می‌شود، تولید صنعتی افزایش می‌گیرد، مبنای توزیع ثروت تغییر می‌کند، آدمی به تسخیر طبیعت برمی‌آید، دانش و خرد عامل منحصر بینایی و دانایی و تنها چارهٔ هر بدی و زشتی شناخته می‌شود، آموزش عمومی گسترش می‌پذیرد، استعداد فردی مجال پرورش می‌یابد، شایستگی فردی معیار مقام اجتماعی می‌گردد. در تحلیل نهایی، زندگی عینی انسانی موضوع پژوهش و اندیشه است.

*

اما در مشرق‌زمین: فکر ترقی به عنوان ایده‌ئولوژی اجتماعی نوی در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم در ایران و عثمانی و ژاپن نمایان گردید. و اهرم جهش تاریخی تازه‌ای را بساخت- گرچه نیروی انگیزش وحیطهٔ آن درسه کشور یکسان نبود.

روح فلسفهٔ دولت سپهسالار تغییر بود در جهت ترقی. نگرش او صرف عقلی بود؛ و تکیه‌کلامش این بود: «در طریق عقل اختلاف نیست[۱].» جوهر نقشهٔ ترقی او این‌بود:

«اصلاح‌طرز حکومت» و «تأسیس دولت‌منتظم» برپایهٔ «قوانین موضوعهٔ جدید»؛ «وضع قوانین ممدوحهٔ دول متمدنه» و «موافق رسوم و قوانین معمولهٔ بین‌الدول ومناسب وضع وحالت این مملکت» و «الغای ادارات قدیمه و تشکیل وضع جدید»؛

تفکیک سیاست و روحانیت و اینکه روحانیان را «به‌قدر ذره‌ای در امورات حکومت مداخله نداد، و مشارالیهم را ابداً واسطهٔ فیمابین دولت و ملت نکرد»؛

«افزایش ثروت ملت و دولت» و «توسعهٔ صنایع و ترویج تجارت» که‌بتوان «از امتعهٔ خارجه صرف‌نظر نمود»؛

«ترقی و تربیت ملت» که «افراد ملت حقوق و حدود خود را بدانند»- «نشر علم ترقی» و «مدنیت و حقوق انسانیت» و ایجاد «مدارس جدید» و «مدارس مجانی» و «مکتب صنایع» و «نشر علوم و صنایع خارجه

---

۱. اسناد مستشارالدوله، حاجی میرزاعباسقلی به‌میرزا حسین‌خان، [۱۲۸۹]. حاجی میرزا عباسقلی قزوینی از رفیقان قدیم و خاص سپهسالار بود. آن تکیه کلام را در نامه‌اش چنین آورده: «مکرر فرموده‌اید در طریق عقل اختلاف نیست. و بنده و دیگران تصدیق کرده‌ایم یا با تصور یا بلاتصور...»

که اسباب عمدهٔ ترقی و تربیت یك دولت و ملت است» و «ترقی استعداد شخصی و هنر ذاتی» افراد که «مجهول و مردود و معطل گذاشته‌ایم»؛
«افزودن بصیرت مردم» و «استحضار افکار عمومی» به وسیلهٔ روزنامه، و اختیار همه‌کس که «رد بر مطالب یکدیگر نویسند» چه «برق حقیقت از تصادم افکار می‌جهد» و «می‌خواهیم برق حقیقت را در ایران بدرخشانیم»؛
تأسیس «قشون نمونه» مثل «آرمهٔ منظم فرنگستان» که وسیلهٔ «حفظ حقوق و شأن دولت در خارجه» باشد و «بتواند حقوق مملکت را در برابر هرپیش‌آمدی حفظ نماید»؛
«دفع ظلم» و «مبارزه علیه هرگونه تعدی و علیه هر متعدی» و «برانداختن رسوم کهنه و تأسیساتی که مانع اجرای عدالت هستند» از جمله پیشکشی و مداخل و اینکه «ریشهٔ این ناخوشی مهلك که رشوه می‌نامند از ایران برکنده شود»؛
«اصلاح مالیه و گمرك و اوزان و مقادیر» و انتظام «مالیات‌های داخله به وضع اروپا... به طوری که با مقتضیات مملکت موافق باشد»؛
ترویج «آیین وطن‌پرستی» و «دفاع حقوق ملت» و «خیر ملت» و شناختن «امنیت مال و جان» و«استقرار مناظم جدید عالی» که «ملت ایران و سلطنت قدیم ایران عظمت باستانی خود را احیا کند».

مجموع آن اصول ــ ایده‌ئولوژی «سبك جدید» را ساخت که به تعبیر شاه نمایندهٔ کامل‌عیارش شخص اول دولت یعنی میرزاحسین‌خان است. شاه در سلام عام (۲۵ شوال ۱۲۸۸) گفت: از این‌پس امنای دولت باید «سبك جدید را که به وجود شخص اول شروع یافته پیش گیرند» و ملت و دولت «سلیقهٔ جدید ما را در حکومت» بدانند. در دستخط خود به صدراعظم نیز نوشت: «از خداوند عالم مسئلت می‌نمایم که عمری‌بدهد و ما و شما را موفق کند که آنچه از خدمات و اصلاحات و خیالات عمده که برای ترقی‌ملت و دولت درنظر است ــ کاملا به انجام و اتمام برسد.» همچنین در مقالهٔ رسمی می‌خوانیم: قرن‌ها می‌گذرد که در آسیا «قانون تربیت و انسانیت» متروك‌گشته، مشرق‌زمینیان «از ترقیات‌طبیعی‌وصنعتی و فواید نشر علوم» دور مانده، و خود را به دست «بیدانشی» سپرده‌اند. و ترقی وسروری دیگران را «به حسرت نظاره کردند.» اکنون دولت مصمم است «راه ترقیات حاصلهٔ ملل اروپ را به این مملکت مفتوح فرموده»، در ترقی ملت «تدابیر فوری و مؤثر» بکار بندد و «آبادی مملکت بر تدابیر

محکم ترتیب یابد.» روزنامهٔ مبلغ افکار سپهسالار نیز اعلام کرد: «ترقی، عدالت، حقانیت ــ شعار ماست و پروگرام ما.»

در تحلیل ایده‌ئولوژی اصلاحات و پیوندش با فکر ترقی و تجدد غربی، باید به نامه‌های میرزا حسین‌خان و مقالات روزنامه‌های دورهٔ زمامداری او نظر افکنیم. (میرزا حسین‌خان خود مؤسس چند روزنامه بود که منادی افکارش بودند). زبدهٔ برخی از نوشته‌های او را پیشتر خواندیم، و از نامه‌های دورهٔ صدارتش بیشتر خواهیم شنید. مقالات آن روزنامه‌ها از یك سو بازنمای فلسفهٔ ترقی دولت سپهسالاراند، از سوی دیگر گسترش فکر طبقهٔ اندیشمند آن دوره را در ادراك مدنیت غربی آشکار می‌دارند، و به‌علاوه روشن می‌سازند که حکومت سپهسالار تا چه‌اندازه نمایندگی طبقهٔ مترقی جامعه را داشت.

مقالهٔ «علم و جهل» ازتمدن جدید و عمل آن در تسلط مغرب برجهان سخن گفته، اخذ دانش و فن و بنیادهای اجتماعی اروپایی راشرط ناگزیر زندگی نوشناخته است: «انسان را اگر در حالت فطرت اصلیه تصور کنیم، علانیه خواهیم دید که از بهایمی که در بیابان راه می‌روند، فرقش بسیار کم است.» تنها در پی رفع حوایج اولیه است، و حوادث جوی او را متأثر می‌گرداند. «این است حالت آنهایی‌که در مرتبهٔ اول وحشیگری و بی‌تربیتی هستند.» مرتبهٔ دوم «حالت بدویت» است: مانند قبیله‌های بادیه‌نشین ترکمن وبومی‌های آمریکا وآفریقاکه گذرانشان زیرچادرهاست و از «علم و حرفت و صنعت» بهره‌مند نگشته‌اند. مرحلهٔ سوم مدنیت‌است که آدمی «درمیدان عقل و حکمت مصدر ایجاد هزار قسم حرفت وصنعت» شده و وسایل طبیعی را «خادم» خود گردانیده است. براثر آن «ملل‌متمدنه از نتایج علوم و صنایع... محصولات طبیعی و صناعی خود را برا و بحراً به ممالك بعیده نقل نموده، و در عوض آن اقسام چیزها که لازمهٔ زندگانیشان می‌باشد، جلب کرده فوق‌الغایه متمتع و بهره‌مند می‌شوند.» حال اگر کسانی «حالت عوامی و بدویت را به عالم تربیت و مدنیت ترجیح می‌دهند. یا مغرض‌اند یا مختل‌الشعور.» وگرنه می‌دانیم «ملل جاهله دایماً مغلوب ملل متمدنه‌اند. چنانکه در روزنامه‌ها می‌خوانیم و به چشم خود معاینه می‌بینیم که دول متمدنه با لشکر قلیل، به قوت علم و صنعت به دول معظمه که هنوز مدنیتشان به درجهٔ کمال نرسیده، غلبه می‌کنند. و محض به جهت ترقی اهالیشان در علوم، و وضع و استعمال قوانین مستحسنه... ممالك خارجه را ضبط و تصرف کرده و نفاذ قولشان درهر

موقع کرهٔ ارض، به صدق مدعا دلیلی واضح است.»

این معانی بلند نیز در چند مقالهٔ دیگر آمده‌اند: ترقی قانون‌ازلی است؛ ترقی تنها در صنعت نیست بلکه همهٔ مظاهر تمدن از جمله سیاست و اخلاق مشمول آن است؛ صرف ترقی مادی ضامن سعادت آدمی نیست مگر اینکه با ترقی روحانی و تربیت انسانی ملازم باشد؛ و بالاخره مخالفان ترقی و تجدد مردمی ابله و خودسراند. روزنامه‌نگار چنین برهان می‌آورد:

«کلید ترقیات دینی و دنیایی فقط علم است. و هر شعبه ازامور عالم از سیاست و تدبیر منزل، و تهذیب اخلاق، و تکمیل صنایع وبدایع، و دفع مضار و جلب منافع، و رواج کسب و تجارت، و بسط ترقی کار فلاحت و زراعت، و اصلاح امور ملکی و ملتی، و انتظام امور نظامی و لشکری، و حتی بقای نوع و حفظ صحت... به علم صورت کمال یافته.» بالاخره «اعراض از ترقیات و توقف در یك مقام، لابد مورث تنزل است. قطع نظر ازبعضی عوایق که مخصوص بعضی ازمنه و امکنه بوده ــ عالم بالطبع روبه ترقی است... اگر مشتی فرومایگان مغرور به‌راه خودسری و غرور رفته... دچار خسارت و بوار گردیده‌اند.» به هر صورت «برای تربیت روحانی، علم و دانش تنها کفایت نمی‌کند، بلکه راستی قلب... معتبر است. مثلا هرکسی علم و دانش زیاده از زیاد داشته باشد و دل او راست نباشد ــ زیاد نمی‌کند این علم و دانش مگر قدرت و تسلطی که بجا بیاورد عمل فاسد را.» لاجرم «ملل روی زمین را علاوه بر ترقیات‌جسمانی، ترقیات روحانی که علم و دانش باشد، لازم است.»

این سخن آخر را هم بیاوریم: «جمیع دول با تربیت در ترقی و اشاعهٔ علوم، سعی و اهتمام دارند که به وسیلهٔ آن عمل کسب و تجارت و زراعت و آداب جنگ و رسوم ریاست و جهانبانی، و هرچه را که سبب بقای نظم عالم و وسیلهٔ معاش بنی‌آدم است، تکمیل کنند... شکی نیست که ترقی موقوف به تحصیل علوم است، و هیچ امر خطیری بی‌علم صورت نمی‌گیرد.» خلاصه «هریك از اقسام معایب را مصلح مخصوصی است» که باید «از روی قواعد علمی در اصلاح معایب» بکوشند.

حد اندیشه از آن هم می‌گذرد. مقاله‌ای که یکی از «دانشمندان» در انتقاد «قرن ترقی و کمال» نگاشته، ژرف‌نگری او را می‌نماید که در واقع شگفت‌انگیز است. در روح سدهٔ نوزدهم می‌نویسد: «چنانکه هرقرن از قرون نمایندگی مخصوص دارد ــ هر طایفه و ملتی هم نسبت به آن‌قرن

باید نمایش خود را جلوه دهند. ما قرن حالیه را قرن ترقی و کمال تصور کرده، فخر به زیستن در این مائه می‌نماییم ــ ولی معلوم نیست که این عقیدهٔ ما، به واسطهٔ خودستایی و غرور است، یا مطابق با واقع می‌باشد؛ تا بعدها در تواریخ چه نویسند و عقلای آینده چه گویند.»

آثار تمدن غربی نو را یك کاسه می‌آورد: «شك نیست که درظرف این مائه، انکشافات و ترقیات درعالم زیاد شده: چرخ بخار که محرك سفاین در بحر و کالسکهٔ آهنی دربر می‌باشد، و امور کارخانجات نیز بدین وسیله رو بسهولت نهاده، ایجاد مرابطه و مراودهٔ ملل و طوایف را نهایت زیاده از سابق نموده است. و به واسطهٔ یافتن مادهٔ الکتریسیته و بکار بردن آن در صنعت، ابداع تلگراف شده... در طب و حفظ صحت و جراحی و دواسازی و غیره که دفع مخاطرات و مهالك را ازافراد ناس نموده ــ موجب طول حیات و ازدیاد نوع می‌گردد.» در عین‌حال «آلات محاربه که مایهٔ اعدام نفوس است، به درجهٔ کمال رسیده.» پس «عقلای این عصر باید حل این معما نمایند که قرون سالف که اجداد ما در آن سر نموده‌اند ــ نه‌مصر در موجبات اعدام‌همجنس خود به‌واسطهٔ اختراع وتکمیل اسلحه بوده و نه ابرامی در لوازم زندگانی به درجهٔ حالیه داشته ــ دارای مزیت است، یا این قرن با اوصاف مزبوره؟»

چکیدهٔ پاسخ خود نویسنده این است: «صفات حمیدهٔ اسلاف‌ما از قبیل عفت و پاکدامنی و بی‌غرضی و کم‌طمعی ــ خیلی‌زیادتر ازما بوده. یعنی ما مکارم اخلاق آنها را بر طاق نسیان نهاده، خصایل ذمیمه‌ای که داشته‌اند، به ارث و جد نگاه داشته‌ایم... حرص و آز و بوالهوسی و خودپسندی رواج یافته... ارواح و نفوس ما را از حلیهٔ آرایش معنوی باطل دارد... مجاری امور فقط متعلق به‌حساب وهندسه آمد، لفظ‌پولیتیك، بدون اینکه معنی آن مفهوم و معلوم باشد، در السنه دایر گردید. و ازاین لفظ که مقصود مصالح ملکی است ــ حیله و مکر منظور آمد.» اما «که را جرأت که از روی دلیل، عیب‌جویی ازین قرن ترقی نماید؟» هرکس را «تحقیقی» هست بنویسد که «موجب بصیرت» باشد.

اینکه نویسنده دلباختهٔ بی‌چون وچرای تمدن جدید نیست، قابل توجه است. و اینکه مسألهٔ ارزش‌یابی تمدن نو را مطرح ساخته، حکایت از ذهن نکته‌سنج او می‌نماید. اما هیچ دلیلی نداریم که انسان پیش‌از عصر جدید خصال عالی‌تری داشته، یاکردار این جانور دوپا درگذشته پسندیده‌تر از حال بوده است. طرح صحیح مسأله این است که تناسب

کاملی میان پیشرفت دانش طبیعی ودانش اجتماعی وجود پیدا نکرده. تمام انتقادهای بجایی که برتمدن جدید وارد هستند، ناشی از همان معنی می‌باشند ــ وگرنه نفس ترقی علم مذموم نیست، ایراد در غلط بکاربستن اصول علمی است. چارهٔ آن را باز باید در دانش و تربیت جست‌وجو کرد، و دانش و تربیت را باز باید در همین مدنیت عقلی سراغ گرفت. هر راه دیگری بیراهه است و هر تلاش دیگری باطل و بیحاصل[۲].

برگردیم به دنبالهٔ مطلب و از عقل و تربیت بگوییم. در مقاله‌ای که از تربیت عقلانی سخن گفته، به تعلیم اجباری افراد و مسئولیت دولت در این‌باره تأکید رفته است. عنوان مقاله در «تربیت» است: انسان جزوی ازعالم امکان و ازجهت حیات شریك سایر انواع حیوان است. تنهابه جهت «عقل» از «قاطبهٔ جانوران سمت امتیاز و رفعت» دارد. برائر آن «به‌درك علوم و وضع رسوم و صنایع عالی... استیلا و توانگری خود را آشکار نموده است.» اما به این توانگری و شأن، آن‌گاه نایل تواند شد که «معرفت حاصل نماید و برنورانیت و عقلانیت خود بیفزاید، و قوهٔ عقلیه را از ظلمات حیوانیت برآورده به صیقل معارف آرایش دهد، و از آلایش عیب و نقصان پاك نماید.» هرگاه «از علوم بی‌خبر و از معارف بی‌بهره باشد ــ هرآینه به معاینه چون حیوان خواهد بود... و جز نطقی ناقص برسایر حیوانات رجحانی ندارد. و از عقل معاش و قواعد زندگانی بی‌خبر» بماند. پس شرط کمال نوع آدمی، «ترقی در مراتب عقل» است و «ترویج صنایع که از امارات عقل و اشارات معرفت.» و این به تربیت ممکن‌گردد. در این‌کار «تکلیف هردولت این است که به تعیین قوانین محکمه و اجرای احکام مستحکمه ــ والدین و اقارب اطفال را مجبور نمایند که اطفال خود را به موجب مقررات معینه، در محال مخصوصه و محضر معلمین قابل بسپارند. و برحسب قاعده و قانون آنها را تربیت نموده... و فواید آن عاید روزگار ملت و دولت شود... این معنی عمده، اسباب ترقی دولت و ملت است.»

---

۲. در مقالات‌نویسندگان خودمان که در تخطئهٔ تمدن مغرب سخن رانده‌اند ــ خیلی کم انتقاد صحیحی می‌خوانیم. نه‌فقط‌فکرمضبوط منسجمی‌ندارند، میان‌قضیه‌هایی که مطرح می‌سازند حتی رابطهٔ سادهٔ منطقی وجود ندارد؛ آشفته ذهن وغلط‌اندیش‌اند. درسی که این مدرسان می‌دهند ــ در معنی درس بیدانشی و فقر و درماندگی و کهنه‌پرستی است. مدنیت غربی را باید نقادی کنیم و تبه کاری‌های مغربیان را محکوم نماییم. اما تخطئهٔ مطلق تمدن جدید و نادیده‌گرفتن جنبه‌های سازندهٔ انسانی و فرهنگی و اجتماعی آن ــ نشانهٔ فقر فکر و کج‌فهمی ماست.

اعتقاد نویسنده به تربیت عرفی است: مردم اطفال را به «معلمین نادان» می‌سپارند. این کسان که «مدعی معلمی هستند، عمده معایبشان تعصب و خصومت نسبت به سایر همگنان و ارباب عقاید و ادیان است. و همین فقره باعث عمدهٔ نزاع و خصومت مابین دول و ملل گشته، و نیز سبب تفرقهٔ خانواده‌های متفرقهٔ یك دین و مذهب می‌شود.» از اینرو «دولت و ملت را سزاوار است که محض ترقی آحاد و افراد کشور خویش، تعلیم و تدریس را بعهده» بگیرد. پیشنهاد می‌کند: قانونی گزارده شود که: «هرفردی از افراد اهالی ملت باید مدت معینی از عمر خود را به تحصیل علوم صرف نماید... که هم مفید فایدهٔ شخصی برای متعلم خواهد بود، و هم منفعت نوعی برای وطن و ملت او خواهد داشت.» مقصود این است که «منتها آمال اولاد بردن میراث‌آبا و اجداد نباشد، و در هرجا و مکانی مایحتاج زندگانی خود را تحصیل تواند نمود.» در تأیید تعلیم اجباری می‌آورد: «در اروپا آدم بیسواد را داخل هیچ نمی‌دانند... در مملکت‌سویس هرکه بی‌سواد بوده باشد، در میان ابنای وطن از حقوق وطنی بی‌نصیب است. و در ممالك فرانسه حق انتخاب وکلا ندارد.»

در تفکر اجتماعی به این فرض علمی هم توجه یافته بودند که‌تمدن هیأت آلی واحدی است پرداختهٔ عناصر متشکل آن؛ ترقی هرجزء آن منوط به ترقی هیأت مجموع است، و ترقی هیأت مجموع بسته به ترقی همهٔ اجزای آن آن مفهوم چنین ادا شده: «سابقاً کارهای دنیا... ساده و بسیط بودند» و حالا «مرکب و مبنی بر مقدمات کلیه» هستند. هر مملکتی مجبور است «رد جمیع عوالم زندگی و بخصوص در تنظیمات و تدابیر مملکتداری به‌قدر اقتضای تمدن حالیهٔ دنیا... ترقی نماید.» و تا جمیع اجزای تمدن را «نقطه به نقطه» اقتباس نکنیم، ترقی حاصل نخواهدگشت. به حقیقت «اصول تنظیم دول و ترقی... مثل قواعد هندسی براصول معینه است[۳].» آن معانی از عقاید هوشمندان فرانسوی که اغلب ازمعتقدان مذهب ترقی بودند گرفته شده: قیاس اصول نظام اجتماعی با «قواعد هندسی» عیناً تعبیری چون «ریاضیات اجتماعی» کندرسه، «جبر ومقابلهٔ سیاسی» روسو، «فیزیك‌اجتماعی»سن‌سیمون، «فیزیولوژی‌اجتماعی»و«قواعد هندسهٔ اجتماعی اگوست‌کنت است. اینکه امروزه از قوت آن نظریه مبنی برنظام هندسی اجتماعی کاسته شده، دخلی به اصل بحث ما در اینجا

۳. از این جنبهٔ مطلب در «فکر آزادی» (ص ۱۲۵ـ۱۱۴) خاصه ضمن‌نامه‌های ملکم به‌میرزاحسین‌خان بحث کرده‌ام.

یعنی لزوم ترقی ندارد. اگر فرضیهٔ ترقی‌پذیری آدمی را هم مردود بدانیم، این مطلب به‌جای خود محفوظ است که بایستی به راه ترقی افتاد.

جهات کلی فکر ترقی و تجدد را در دوران زمامداری سپهسالار شناختیم. آن همزمان بود با اوج تنظیمات عثمانی، و دههٔ اول عصر «میجی» (۱۹۱۲ ـ ۱۸۶۷) در ژاپن. انعکاس جنبش ترقی و تجدد عثمانی وژاپن در ایران نیز موضوعی است که ناگفته نباید گذشت. خاصه اینکه دولت عمدی داشت که اخبار اصلاحات آن‌دو کشور را به گوش مردم برساند.

سپهسالار و مدحت‌پاشا و ایتو برجنبته‌ترین دولت‌سازان مشرق در نیمهٔ دوم سدهٔ گذشته بودند. هرسه از پیروان مشرب ترقی بودند، هرسه به‌تغییر نظام اجتماعی و سیاسی برخاستند، هرسه‌قانون اساسی نو وضع کردند، و هرسه در اطوار خود اروپایی‌منش بودند. (حتی ایتو طرز سیگارکشیدن بیسمارك را تقلید می‌کرد). «پند» بیسمارك را درترقی هرسه کشور خواهیم خواند، پندی که دقیقاً در معنی یکی بود. سپهسالار و ایتو از افکار بیسمارك خیلی متأثر گردیده‌اند. انتظار بینندگان خارجی نیز این‌بود که آن‌دو درعالم خود کاری کنندکه بیسمارك در بنیان‌گزاری آلمان جدید پیش برده بود. پیشتر هم دیدیم که میرزاحسین‌خان خود را با «مردان بزرگ و وزرای نمرهٔ اول» دنیا قیاس می‌کرد. آن سه وزیر قابلیت این را داشتند که سه مملکت تازه بسازند ـ اما دولت ناصری و عبدالحمید کجا، و دولت میجی کجا. روزگاری سپهسالار و مدحت‌پاشا دوست بودند، بعد میانهٔ آن‌دو برهم خورد. و فرجام دولت هردو نامحمود بود. از آن سه‌تن، تنها ایتو عاقبت‌بخیر گشت.

چندماهی از صدارت میرزا حسین‌خان نگذشته بود که مدحت‌پاشا صدراعظم شد (۱۲۸۹). و این‌دورهٔ اول‌حکومت‌مدحت‌پاشا بودکه‌دیرنپایید. در قیاس شخصیت دو صدراعظم و نقشهٔ ترقی آن‌دو، ملکم نوشت:

«خبر بزرگ این است که مدحت‌پاشا صدراعظم شده است. به دوملاحظه ازبرای جنابعالی میدان تازه‌ای پیدا شده. می‌دانید که مدحت‌پاشا از برای ایران عالی‌پاشا نخواهد بود، و از جانب ما متحمل بعضی حالتها نخواهد شد، بلکه دست به بسی‌کارها خواهد زد که از برای ما خیلی تازگی داشته باشد. یکی از خوشبختیهای ما این است که شما صدراعظم هستید. او حریف خود را می‌شناسد، و هرقدر بتواند خود را جمع خواهد کرد. با وصف این نباید مطمئن و آسوده نشست... اما بزرگتر از این ملاحظه این است که مدحت‌پاشا در تنظیم دولت عثمانی کارهای بزرگ

خواهد کرد، و در این عالم نیز حریف شما خواهد بود. چشم فرنگستان حال مصروف تطبیق اعمال این دوصدراعظم خواهد بود. مدحت‌پاشا کمال سعی را خواهدکرد که از سرکار عالی پیش بیفتد، بلکه جمیع اعمال‌اینجا را بی‌معنی جلوه بدهد. خلاصه میدان رقابت خوبی پیدا شده است. اگر باقی بماند کارهای عمده خواهد کرد[۴]...»

از چشم‌و همچشمی میرزا حسین‌خان و مدحت‌پاشا که بگذریم‌ـ دولت کارهای مدحت‌پاشا را آفرین گفت. روزنامهٔ ایـران از اصلاحات صدراعظم عثمانی سخن رانده: در «تغییر رسم دولت»، وضع «قوانین‌بدیعه وقواعد جدیده»، برانداختن «شیوه‌های ناستوده» وانهدام «رسوم نامحمود» اعصار گذشته. برداشت مطلب و تفسیری که برآن نوشته، نیك روشن می‌دارد که دولت تعهد داشته کارهای ترقی‌خواهانهٔ کنتور همسایه را منتشر سازد تا «سبب خبرت عموم... از نیك و بد» حقایق گردد. به‌مقالهٔ روزنامه توجه نمایید:

«دولت عثمانیه در تنظیمات امور داخله، مواظبت کامله به عمل آورده و می‌آورد. و صدراعظم آن دولت در اجرای قوانین حسنه و تنظیمات مستحسنه همت گماشته» است. مقصود صدراعظم «تغییر رسم دولت و قانون مملکت است... براینکه قوانین بدیعه و قواعد جدیده در ممـالك عثمانی وضع ومعمول شود، و رسـوم‌سابقه بالمره متروك‌ماند. اهالی‌مملکت خود نیز در این باب‌غوری نموده، و محاسن رسوم مستحدثه را یافته، و معایب قواعد عتیقه را شناخته و دانسته‌اند که تا بکلی رفع آن شیوه‌های ناستوده نشود، و بنیاد آن رسوم نامحمود انهدام نپذیرد، کار دولت رونق حاصل نکند، و امر ملت سمت ترقی نگیرد، و تغییر و تبدیل اوضاع‌دولت از لوازم و شرایط ترقی و تربیت دولت و ملت است... بلی، چنانچه...

۴. مجلس، ملکم به‌میرزا حسین‌خان، ۲۶ جمادی‌الاول [۱۲۸۹]. در همین موضوع میرزاحسین‌خان به‌شاه نوشت: «از هرطرف دل» او را «از صدارت مدحت‌پاشا و سوءنیتی که دربارهٔ مادارد، خالی می‌نمایند.» اما او«قوت قلب» دارد. شاه پاسخ درستی داد: «تا به‌حال مگر چه رفتاری خوشی وزرای سابق عثمانی به‌ایران داشته که مدحت‌پاشا آن رفتار را بنابر عنادی که با شما یا ایران دارد، تغییر بدهد. همیشه لجاج و عناد، عادی طبیعت عثمانی است با ایران. فرض می‌کنم مدحت پاشا قدری آن لجاج عناد را زیادتر بکند ـ شما و ما و ایرانی نمرده‌اند. یا واقعاً آنقدر بی‌غیرت و بیحال نشده‌اند که لجاج و عناد او را بخورند و دم نزنند. البته، در آن صورت ما هم کاری می‌کنیم که مدحت‌پاشا بداند کـه ماها نمرده‌ایم، و زنده هستیم... اهتمام شما انشاءالله در نظم قشون واسلحه اثر خوب ببخشد، جواب همه را می‌توان داد.» (اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۲۸۹ و دستخط شاه در حاشیهٔ آن).

از ارباب کمال و علم، و خالی از اغراض و حرص و طمع و شره وآز بدست دولت آمده باشد... ملت را ترقی وافی میسر خواهد گشت.» به دنبال آن کامیابی صدراعظم را در نقشهٔ ترقی کشور آرزو کرده، انتشار کارهای او را در روزنامه وعده می‌دهد «تاسبب خبرت عموم اهالی مملکت و وقوف قاطبهٔ مأمورین دولت از نیك وبد اوضاع ولایت، و زشت و زیبای» امور گردد.

گویی دولت در آن مقاله خواسته سیاست ترقیخواهانهٔ خود را با اشارهٔ به اصلاحات کشور همسایه توجیه کند. جای دیگر راجع به تحول سیاسی یکی از نواحی عثمانی در بالکان، روزنامهٔ رسمی می‌نویسد: ازاین پس بزرگان ملت باید «خیالات کهنه و مندرس سابقه را کنار گذاشته، سبك جدید ملل تربیت شده را پیشنهاد خود ساخته، بروفق ملل فرنگستان رفتار نمایند». در جهت عکس آن،از شیوهٔ محمودپاشاصدراعظم دیگر عثمانی انتقاد گردیده: او می‌خواهد «سبك‌های قدیمه را که [متعلق] به ازمنهٔ منطمس و مندرس است، پیش گیرد.»

آن‌گونه ارزش‌یابی از پیشرفت کشورهای آسیا، و همچنین گفتگوی در ترقی اروپا و آمریکا بسیار فراوان‌اند که در تحول روزنامه‌نگاری خواهیم شنید. مجموع آن نوشته‌ها پیوند معنوی دولت سپهسالار را به شیوهٔ ترقی و تجدد آشکار می‌سازد. نمونهٔ آن را از مقاله‌ای که راجع به ژاپن نگاشته شده می‌آوریم که در واقع تناسب وضع ایران و ژاپن را در آن روزگار نشان می‌دهد:

دولت ژاپن «به تغییر امور پولیتیکهٔ خویش عموماً» پرداخته است. «کلیتاً مقصود» آن «تقلید از دولت فرانسه در امور پولیتیکه و دولتیه است که سبك رفتار آن دولت را پیشنهاد نموده، به همان قانون ترقی نماید.» دولت فرانسه هم «نصایح مشفقانه» را در راه ترقی دریغ نداشته. از زمانی که این «عقیدت راسخ... درقلب امپراطور ژاپان و وزرای او جایگیر شده، دقایق دولتیه و نکات مملکتیه برایشان سهل و آسان گردیده، و اتباع دولت فرانسه را در وضع قوانین و نشر قواعد لازم دانسته، صاحب‌منصبان قشون خود را به تعلم از معلمین فرانسه گماشته، و مهندسین و صاحب‌منصبان صنایع فرانسه را به تعلیم و تدریس متعلمین دولت و ملت خود گذاشته است. راه‌های آهن در مسالك مستقر نموده‌اند، و در پایتخت... خود چراغ‌گاز بکار برده، در قورخانه و غیره برخود مخمر نمودندکه قانون غیرنظامی خود راکلیتاً موافق قانون‌نامهٔ ناپلیونی نمایند...

حتی آنکه پادشاه ژاپان لباس رسمی سلطنتی خود را مطابق لباس سرتیپی فرانسه معین نموده.» از آثار آن سبك جدید این است که قریهٔ کوچك سابق ماهیگیران ژاپنی حالا صدهزار جمعیت پیدا کرده، و «تجارت آن مملکت که تا بیست سال قبل مطلقاً رونق نداشت، اکنون در ترقی به‌حدی رسیده که چهل کرور منافع آن است.» از قواعدی که منسوخ‌گشته «قتل وایذای عیسویان» است. این تغییر «یکی از نتایج آزادی است که در آن ممالك به‌تازگی استقرار یافته است... این معنی دلالت تمام دارد که قواعد قدیمه، رفته رفته از میان برخاسته، قوانین بدیعهٔ پسندیده در میان خواهد آمد.»

در توجیه‌نقشهٔ اصلاحات میرزاحسین‌خان تصحیح این غلط‌تاریخی لازم است: از معاصران او گفته‌اند: چون مشیرالدوله «بیشتر اوقات در ممالك عثمانی نشو ونما یافته بود... خواست سبك عثمانیان» و قوانین «پولیتیکی» ترکان را در ایران معمول دارد[۵]. همان عقیده را یکی از نویسندگان زمان ما بدون نقادی به این صورت آورده: میرزاحسین‌خان به علت اقامت طولانی در عثمانی و مشاهدهٔ اصلاحات عالی‌پاشا و فؤادپاشا و خاصه مدحت‌پاشا واعلان مشروطیت او ــ تحت تأثیر تمدن غربی واصول سیاست اروپایی درآمده بود[۶]. دربطلان این‌نظر باید بگوییم میرزاحسین‌خان درجوانی در فرانسه درس خوانده، از همان وقت تحت تأثیر مستقیم مدنیت اروپایی قرار گرفته بود. از لحاظ تجربهٔ عملی البته از اصلاحات عصر تنظیمات متأثر گشت، همچنانکه از مأموریت به هند و قفقاز بهره گرفت، وبه‌علاوه ترقی سریع ژاپن توجه اورا ربوده بود. آگاهی مشیرالدوله از دنیای مغرب مسلماً بیشتر از عالی‌پاشا و فؤادپاشا بود، و از هردو

۵. صدرالتواریخ، خطی.

۶. مقالات تقی‌زاده، چاپ اقتدار، ج ۲، ص ۱۸۰. نویسندهٔ مقاله علاوه بر اشتباه‌های تاریخی، دربارهٔ خودش برخی مطالب خلاف حقیقت دارد. او هرکجا که پای خودش بمیان می‌آمد از تحریف حقایق و حاشا کردن واقعیات روگردان نبود. ارزش‌یابی آن مقاله بیرون از موضوع گفتار ماست در اینجا. همین‌اندازه بگوییم در مباحثی که ما ابتکار تحقیق آن را داشته‌ایم (خواه تاریخ سیاسی خواه سیراندیشه‌های جدید اجتماعی ایران در رابطهٔ فلسفهٔ سیاسی غربی) اونه مطالعات اصیل داشت و نه‌دانش تخصصی؛ با تفکر جدید تاریخی هم آشنا نبود. گزافه‌سرایی‌های دست پروردگان وی ارزش رد کردن هم ندارند. تقی‌زاده در آن مقاله به‌ظاهر خواسته انتقادی بر کتاب «فکر آزادی» بنویسد که البته هرکس مختار است عقیدهٔ خود را بیان کند. اما درباطن هدفش این بوده که نوشتهٔ مرا دربارهٔ خودش رد کند. اما این شهامت اخلاقی را نداشت که حرفش را در حیات خود منتشر گرداند. آن را نوشت که دقیقاً ده‌سال بعد بچاپ برسانند. آدمی بی‌اعتقاد و بی‌حقیقت بود.

وزیر زیرک‌تر. او در ۱۲۸۹ دوطرح قانون اساسی ریخت، و قانون اساسی مهم مدحت پاشا در اعلام مشروطیت در ۱۲۹۳ نوشته شد وقتی که مشیرالدوله وزیر امور خارجه بود. اینکه میرزا حسین‌خان به‌زمان سفارت، گزارشگر اصلاحات عثمانی بود ــ می‌خواست شور ترقیخواهی را در دولت بوجود آورد. و اینکه عثمانی از ایران خیلی جلو افتاده و تحرك تنظیمات بیشتر از اصلاحات عصر سپهسالار بود ــ مبحثی است بکلی جدا. اما آن رأی غلط است که سرچشمهٔ تفکر سیاسی مشیرالدوله تنظیمات عثمانی بود، یا از مشاهدات در آنجا به تمدن غربی اعتقاد یافته بود. برعکس، از آنچه در این فصل به اجمال آوردیم و در گفتارهای بعدی به تفصیل مطالعه می‌کنیم ــ حد پیشرفت تعقل سیاسی و منبع اروپایی آن را به وضوح می‌شناسیم. و شبهه‌ای نیست که اندیشهٔ ترقیخواهی او ریشهٔ مستقیم غربی داشت و جهت کلی تفکر سیاسی او فرانسوی بود. رأی مؤلف انگلیسی که میرزا حسین‌خان را می‌شناخت و در تهران و لندن با وی گفتگو کرده این است: «سبك حکومت فرانسوی است که برذهن میرزا حسین‌خان استیلا دارد نه نوع حکومت انگلیسی[۷].» در بحث قانون اساسی باز ازاین مقوله سخن خواهیم راند.

برگردیم به رشتهٔ اصلی گفتارمان. اندیشهٔ ترقی را در آیینهٔ افکار عصر سپهسالار خواندیم. تلقی طبقات مختلف جامعه را نسبت به اصول نقشهٔ ترقی ضمن بررسی کارنامهٔ اصلاحات خواهیم شناخت. اینجا فقط به چند جهت کلی موافق و مخالف توجه می‌دهیم. در جهت مثبت نامهٔ خصوصی حسنعلی‌خان گروسی (که‌به جانشینی مشیرالدوله چندی سفارت اسلامبول را به عهده داشت) شایان توجه است. می‌نویسد:

«آشکار می‌بینم و احساس می‌کنم که از هرطرف مقدمات نظم در دست است، و از هرجهت اسباب ترقی فراهم می‌آید. یاد دارم که در ایام وزارت مرحوم میرزا تقی‌خان با اینکه اساس درستی در میان نبود، فقط از تأثیر نفوس او حالتی در عامهٔ مردم بهمرسیده بود که هرکس فی‌حدذاته و بشخصه نظم‌جو و نظم‌طلب شده بود... این اوقات همان حالت در مردم بروز کرده و برای جناب... [صدراعظم] افتخاری بالاتر از آن نیست که خیالات عالیهٔ ایشان از روی علم و بصیرت و مبنی برقاعده و اساسی‌است که انشاءالله دائمی و ابدی خواهد بود... هنوز از صدارت سرکار ایشان شش‌ماه نگذشته است که مدرسه‌ها و بیمارخانه‌ها دایر شد، و نان خشك

7. A. Arnold, vol. 1. p. 219.

عساکر ما که سه‌ماه به سه‌ماه نمی‌رسید به سوپ و خورش یومیه مبدل گشت... مراودات پولیتیکهٔ ما در این زمان قلیل به‌طوری قوت گرفت که چهار روز دیگر دولت نمسه سفارت مخصوص می‌فرستد. و از حالا مشاهده می‌شود که نظر عالیهٔ سایر دولت‌ها بانظر سابقهٔ آنها نسبت به دولت ایران چه‌قدر تفاوت کرده. سالها بود که روزنامه‌نویس‌های عالم رسیدن یك خبر تلگرافی ایران را آرزو می‌کردند و به وصلش نمی‌رسیدند ــ و حالا روزی نیست که اخبار تلگرافیهٔ ما به ایشان نرسد، و عقاید بد مردم نسبت به ما اصلاح نشود. بهتر از همه شامبرلن و سپنا تشکیل شده و Parti Gauche et Parti Droite قرار داده‌اند. تقریر رسمی صدارت عظمی و عرضه‌کردن Programme دولت را در مجلس، کی دیده و کجا شنیده بودند؟ چیست از این خوبتر درهمه آفاق کار که عقاید قدیمه‌را یکسو نهاده، از بانك و راه‌آهن سخن می‌رود... که عمده اسباب رفع پریشانی و اصلاح حال ملت ایران همین است[۸].»

راجع به برپاکردن پارلمان و احزاب چپ و راست، شاید از روزنامه‌نویسان خارجی چیزی شنیده بود. در طرح اول قانون اساسی که میرزاحسین‌خان تهیه کرد و به تصویب نرسید، و همچنین در طرح دوم قانون اساسی او مجلس ملی و احزاب پیش‌بینی نگشته ــ گرچه آرمان و آرزوی او در تأسیس دولت ملی مسلم است. اساساً مسألهٔ حکومت نمایندگی نمی‌توانست در این زمان مطرح باشد. توجه اصلی سپهسالار معطوف به تربیت مردم و تأمین برخی از مهمترین حقوق اجتماعی و حق مساوات بود.

به هر صورت نامهٔ حسنعلی‌خان روح نوجویی عصر سپهسالار را می‌نماید. عنصر تحصیل‌کردهٔ جدید نیز شریك آن افکار بودند. و از معتقدان تجدد و ترقی.

در جهت عکس آن، عنصر متنفذ طبقهٔ حاکم در مقام تخطئهٔ نقشهٔ اصلاحات بودند. فرهادمیرزا به‌میرزاحسین‌خان نوشت: «یکمرتبه بخواهید ایران را اروپا کنید که دولت ما چرا از دول دیگران کمتر باشد، خیلی طول دارد[۹].» جای دیگر گفت: «جنابعالی یکمرتبه در شش ماه بخواهید قواعد پنجهزارسالهٔ ایران رابهم بزنید، گویا فوق‌عادت و طاقت‌باشد[۱۰].»

۸. اسناد ملکم، حسنعلی‌خان گروسی به‌ملکم، ۲ جمادی‌الاول ۱۲۸۹.
۹. اسناد سپهسالار، فرهادمیرزا به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹].
۱۰. اسناد سپهسالار، فرهادمیرزا به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۸].

همان مخالفان درذهن «عوام‌الناس وبازاریان» تلقین می‌کردند: «صدراعظم مذهب اهل ایران را تغییر می‌دهد و آنها را عیسوی مـی‌سازد[۱۱].» آن تصورات در واقع وجوه مسخ شدهٔ اندیشهٔ میرزا حسین‌خان هستند. او نه‌می‌خواست و نه می‌توانست یکباره از ایران، اروپا بسازد؛ ایران واروپا را خوب می‌شناخت. نه چنان خیال ابلهانه‌ای به خاطرش گذشته بود که کیش مردم را تغییر بدهد. مگر مسیحیت چه تحفه‌ای بود که بخواهد به ایران وارد کند. او معتقد بود راه جدید زندگی، قبول اصول ترقی و تجدد غربی است ــ وگرنه تا انقراض عالم در جهل مرکب و فقر ملی می‌مانید و به زبونی روزگار می‌گذرانید. اما هیچ مانعی نـدارد که آن «قواعـد پنجهزارساله» را درهم فروریخت، چنانکه دیگران درهم فرو ریختند و ترقی کردند.

اما وجههٔ نظر روحانیان: اهل حکمت قدیم روی دل به تغییر و ترقی یافتند؛ جناح روشن‌بین مجتهدان نیز کم یا بیش تمایلی به‌اصلاحات و کارهای نو داشتند؛ جناح متعصب ملایان با بنیادهای جدید مخالفت می‌ورزیدند. از گروه اول میرزا جعفر حکیم‌الهی را می‌شناسیم‌که «ازاجلهٔ حکمای متالهین» بود. در نامه‌ای که منتشر ساخت، تأسیس روزنامهٔ جدید راکه «نتیجهٔ بکر عقل است» به‌عنوان یکی از «تدبیرات صائبهٔ» میـرزا حسین‌خان مبارکباد گفت. آن را «مقدمهٔ فکر و دانش و بینش» شمرد. و امید داشت که «برهان قاطع اشکال اربعهٔ سیاست مدن و تدبیر منزل و تهذیب اخلاق و تعیین اوضاع و حدود جمیع طبقات و حالات کافهٔ مردم گردد... و نتیجهٔ کمالات و صفات حسنهٔ عامهٔ خلق شود... و بسط عدالت و بساط عمارت از آن بوجود آید[۱۲].» از گروه‌دوم بعضی‌مجتهدان‌رابه‌اسم و رسم می‌شناسیم‌که به کشیدن راه‌آهن رأی دادند. به‌اعتقاد حاجی‌ملاصادق مجتهد بزرگ قم «راه‌آهن باعث تعمیر و آبادی... و سود و مزد پیداکردن جماعت بیکارها و بیعارها و تقلیل مردم بیکاره» خواهد شد. و به یقین اگر «راه‌آهن من‌البرالی‌البحر متصل شود، مملکت گلستان و رفع‌شکستگی وپریشانی جمهور خلق می‌شود[۱۳].» مجتهد دیگری حتی فتوا داد: «تغییر در خط کتب یا اختراع خط جدید مطلقاً جایز است» ازآنکه موجب «تسهیل تعلیم و تعلم» گردد. از گروه سوم حاجی ملاعلی کنی است که لایحه‌ای در

۱۱. صدرالتواریخ، خطی.
۱۲. نگاه کنید به‌بخش سیزدهم، در تحول روزنامه‌نگاری.
۱۳. نگاه کنید به‌بخش یازدهم، در پیشرفت اقتصادی.

«کلمهٔ قبیحهٔ آزادی» نوشت؛ آزادی را مخرب دین و دولت خواند. او و سید صالح عرب ازعالمان متشرعی بودند که میرزا حسین‌خان را زندیق شمردند و بر وی لعن فرستادند[۱۴].

آن حکیم عقلی، آن مجتهد اصولی، و آن فقیه متشرع هرسه از پروردگان دانش و فرهنگ قدیم بودند. و به حقیقت هرکدام معرف گروه متمایزی ازطبقهٔ روحانیان بشمارمی‌رفتند. درمورداول‌سنت حکمت‌عقلی‌خود سبب آمادگی ذهنی در گرایش به مسلك ترقی گردید. اما تضادی که میان آن دو وجههٔ نظر دیگر نسبت به مشرب ترقی وجود داشت ـ ناشی ازاین بود که یکی خود را از تقید سنت رهانید، و یکی همچنان تخته‌بند سنت بماند. پس در سنجش دقیق علمی، نفس سنت نه پیش برندهٔ ترقی است و نه بازدارندهٔ ترقی ـ بسته به این است که چه سنتی باشد و در چه راهی بکار بسته شود. اگر سنت معتزلی و عقلی است، می‌تواندرهاننده باشد. اگر سنت نقلی است، خود عامل تحجر ذهنی است و پیش‌بند ترقی، مگر اینکه خود را از تقید آن برهانند. در تحلیل نهایی پای‌بند بودن به سنت‌پرستی است که جلوگیری‌کنندهٔ ترقی است.

چندکلمه‌ای هم از رابطهٔ ناسیونالیسم با فکر ترقی بگوییم:

در آغاز گفتار ضمن تجزیهٔ عناصر فلسفهٔ ترقی دانسته شد آرمان اجتماعی در ایده‌ئولوژی‌ها جلوه می‌یابد. ازاین نظر پیوند ناسیونالیسم با اندیشهٔ ترقی از دو جهت می‌باشد: یکی از جهت فرضیهٔ حاکمیت ملی به معنای دقیق آن. دیگراز جهت گرایش به‌مدنیت غربی؛ مذهب ناسیونالیسم به‌عنوان یکی از عمده عوامل تحول مغرب و مشرق در قرن گذشته و پس‌از آن ـ البته شناخته گردیده. نکتهٔ باریك اینجاست که در مشرق فکر اخذ تمدن اروپایی با نمو ناسیونالیسم و هشیاری تاریخی توأم بود. و فراموش نکنیم انگیزهٔ اصلی که دولت‌های مشرق‌زمین را به سوی تمدن جدید کشاند ـ اعتقاد به ارزش‌های برتر تمدن غربی نبود. بلکه محرك اساسی مجهز گردیدن به دانش و فن غربی برای دفع تعرض مغرب بود. و همین عامل به نوبت خود نیرویخش ناسیونالیسم گردید. (توجه به ارزش‌های انسانی مدنیت نو به‌مرحلهٔ بعد ظاهر گشت).

دوران سپهسالار درست همزمان است با رشد آگاهی ملی و ناسیونالیسم جدید ایران. دونویسندهٔ ناسیونالیست این دوره معرف جنبه‌ای از همان تفکر ملی و هشیاری تاریخی هستند. اتفاقاً هردو با

۱۴. نگاه کنید به‌بخش هشتم، در قانون اساسی.

میرزا حسین‌خان دوستی داشتند[۱۵]. حتی حکیمی که رساله‌ای به شیوهٔ پیشینیان در سیاست مدن پرداخته ـ تحت تأثیر همان نحوهٔ فکری است[۱۶]. پیوند ناسیونالیسم با ایده‌ئولوژی ترقی دولت سپهسالار ـ جهت تکاملی همان جریان فکری را می‌نمایاند ـ جهتی که شایان توجه است. بایددانست درزمرهٔ اهل دولت بیش‌از هرکس سپهسالار و مستشارالدوله بودندکه مفهوم اجتماعی وسیاسی «وطن» و«ملت» رانشر دادند ومروج آن مفاهیم در عرف جدید سیاست بودند. هرکجا از لزوم ترقی و اخذشرایط مدنیت غربی سخن رانده‌اند، در مسئولیت ملی و وطنی بیانی دارند ـ بیانی که جنبهٔ عقلی و عاطفی را هردو داراست. میرزا حسین‌خان یکجا می‌نویسد: «اگر هریك از ما به قدر حصهٔ خودمان معنی وطن‌داری را فهمیده بودیم و ادای تکلیف از خود نموده بودیم ـ حالا وضع دولت و ملت ما رنگ دیگری داشت.» به تعبیر خودش «چقدر خون دل خورده» که سایرین «روز بروز ترقی می‌نمایند و ما در حالت حالیهٔ خود باقی می‌مانیم[۱۷].» عنوانی که سپهسالار بر روزنامهٔ سخنگوی خود نهاده یعنی «لاپاتری» و «وطن» با معنی است. با معنی‌تر اینکه درنخستین سرمقاله‌اش مفهوم جدید «وطن» را توضیح داده و «پروگرام ترقی» را اعلام داشته[۱۸]. تناسب تألیفی ناسیونالیسم و ایده‌ئولوژی ترقی در آن مقاله خوب بچشم می‌خورد. مجلهٔ عدلیه را هم که راه انداخت و از نقشهٔ اصلاحات گفتگو کرد ـ غایت آن را دراین شناخت که «ملت ایران و سلطنت قدیم ایران عظمت باستانی خود را احیا کنند[۱۹].» بیانش اینجا حکایتگر هشیاری تاریخی اوست. سخن دیگرش را که در توضیح سیاست ایران اوان تشکیل کنگرهٔ برلن نوشت بشنویم، سخنی که بازنمای شور و اندیشهٔ او هردو هست.

«من هیچوقت از صرفه و صلاح ایران تجاوز نمی‌کنم، و خیر دولت و ملت خودم را از دست نمی‌دهم... فریاد می‌زنم که من روس و انگلیس و فرانسه و اتریش و آلمان نیستم. من ایرانی می‌باشم و صرفهٔ

---

۱۵. آن دو نفر جلال‌الدین میرزای قاجار و میرزافتحعلی آخوندزاده هستند که دوستان یکدل بودند.

۱۶. مقصود میرزا محمدعلی‌طباطبائی حکیم ذوفنون است. (نگاه کنید به ص ۹۸).

۱۷. ایران، میرزاحسین‌خان به‌میرزا سعیدخان، ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۶.

۱۸. نگاه کنید به‌بخش سیزدهم، در تحول روزنامه‌نگاری.

۱۹. نگاه کنید به‌بخش هفتم، در حکومت قانون.

ایران را باید ملاحظه نمایم[۲۰].»

همبستگی فکر ملی و اندیشهٔ ترقی در نامهٔ میرزا حسن‌خان منشی (که دربارهٔ «اکسپوزیسیون» صنایع در وین نوشته) نیز منعکس است. آغاز می‌کند با این بیان رمانتیک: «اینکه وطن‌پرستی در ملک‌هستی جوهری است که در فطرت انسانی و در قریحهٔ جسمانی تعبیه شده‌است، سیما در اهل ایران که این صفت حمیده کالشمس فی‌الوسط‌السماء روشن و هویداست.» حال که در ایران بنای «نظامات دولتی» برای «خصوصات ملتی» بنیان‌گذارده شده ــ و نویسنده «در نیکوخواهی دولت و در تمدن ملت» جانفشان است ــ «به برادران وطنی» اعلام می‌دارد تشکیل اکسپوزیسیون صنایع را در وین. «هنروران» ایران صرف غیرت‌نمایند، اشیای طبیعی و اسباب مصنوعی برای بازار وین فراهم سازند که «موجب شرف و مزید ثروت ملت است[۲۱].» در دومقاله‌ای هم که به عنوان «وطن» و «شرف» در روزنامه انتشار یافته، اثری از همان وجههٔ نظر ملی‌می‌بینیم. آن دو لغت را از ناپلئون آورده که به دستور آن سردار به عنوان سرمشق ملی برپرچم سپاهیان نقش شده بود. بحث مقاله چنین می‌انجامد: «برذمهٔ عقلا و طالبان شرف فرض و حتم است که قوه و قدرت و علم و صنعت خود را صرف بقای شأن و اعتبار وطن سازند.»

مطلب آخر ما در تأثیر سیاست خارجی است در نقشهٔ ترقی.

کشورهای غربی با اقتصاد صنعتی و قدرت مادی و نظامی و روش متعرضانهٔ خود ــ خواه و ناخواه در سرنوشت همهٔ جامعه‌های دیگر که در حالت اقتصاد کشاورزی و عقب‌ماندگی مادی و معنوی سر می‌کردند ــ اثر مستقیم داشتند. آن را عامل خارجی می‌نامیم. ماهیت تأثیر این عامل و حد آن را تنها با وضع هرکشور در پیوند با سیاست بین ملل می‌توان‌سنجید، و در قیاس تاریخی باید شناخت.

عامل خارجی درعثمانی از عوامل مثبت و محرك ترقی بود: از آغاز عصر تنظیمات که با فرمان «خط شریف گلخانه (۱۲۵۵) شروع گردید ــ تا قانون اساسی که مدحت‌پاشا نهاد (۱۲۹۳) ــ سیاست خارجی در طرح اصلاحات و اجرای آن دخالت مستقیم کرد. از این حد هم‌گذشت، با فشار و حتی تهدید نظامی، آن دولت را به قبول راه ترقی وادار ساخت.

---

۲۰. اسناد ملکم، میرزاحسین‌خان‌به‌ملکم، ۲۴ ژوئن ۱۸۷۸ از پاریس. (برای متن کامل نگاه کنید به‌ضمایم کتاب).

۲۱. نامهٔ میرزاحسن‌خان منشی قونسولگری ایران در وین، ۲۱محرم ۱۲۸۹.

چون خط شریف گلخانه صادر گردید، پالمرستون در قدردانی ازسفیر انگلیس در اسلامبول نوشت: «خط شریف شما شاهکار عالی بود». گرچه حرف پالمرستون غلوآمیز است، اعمال نفوذ انگلیس انکارناپذیر است. پس‌از آن، فرمان دوم اصلاحات به نام «خط همایون» اعلام شد (۱۲۷۲) این منشور نه فقط در مجلس گفتگوی عالی‌پاشا و فؤادپاشا با سفیران فرانسه و اتریش و انگلیس نوشته شد، وزیران عثمانی پیش‌از وقت، موافقت تقریباً بدون شرط خود را در اصول فرمانی که هنوز تدوین نگردیده بود، اعلام داشته بودند. به مرحلهٔ بعد، دولت‌های غربی از عمل دسته‌جمعی در پیش بردن نقشهٔ اصلاحات عثمانی از پای نایستادند. نمونهٔ زباندار آن در ۱۲۸۳ صورت گرفت که عثمانی را به اشغال‌اسلامبول تهدید کردند ــ مگر اینکه در اجرای اصلاحات دست بجنبانند. این خود نکتهٔ بسیار بامعنی است که فشار کشورهای غربی در انجام اصلاحات، از عواملی بود که، به دوام صدارت عالی‌پاشا و فؤادپاشا (دوصدراعظم ترقی‌طلب) مؤثر افتاد ــ وگرنه‌کار هردو را می‌ساختند. همچنین‌مدحت‌پاشا قانون اساسی مشروطیت عثمانی را در سایهٔ تهدید نظامی غربیان‌پرداخت. وقتی هم که مدحت‌پاشا پس‌از محاکمه‌ای ساختگی به اعدام محکوم گردید، مداخلهٔ دسته‌جمعی و مستقیم دولت‌های غربی موقتاً جان او را نجات داد. جالب توجه‌تر پیمان انگلیس و عثمانی است که پیش از کنگرهٔ برلن بسته شد (۴ ژوئن ۱۸۷۸). انگلیس دفاع خاك عثمانی را به گردن گرفت‌مشروط براینکه عثمانیان نقشهٔ اصلاحات را اجرا کنند، اصلاحاتی که مواد آن‌میان دو دولت تنظیم خواهد گشت. جوهر مطلب همان است که در سخن نغز میرزاحسین‌خان خواندیم: دولت‌های غربی نمی‌خواهند روس بر عثمانی تسلط یابد. «اصرار و اجبار» آنان در اصلاحاتی که «مطابق تقاضای‌عصر» باشد ــ گرچه «به‌نظر تلخ و ناگوار می‌آید... بالاخره موجب خیر این‌دولت و ملت خواهد گردید[۲۲].» خلاصه اینکه در منطق سیاست بین ملل، حفاظت عثمانی و اصلاحات آن از ضروریات بود و بهم پیوسته. درضمن اگر کسی گفت که نهضت مشروطیت عثمانی را بیگانگان ساختند، به‌همان اندازه ابلهانه است که سخن او که: جنبش مشروطه‌خواهی را در ایران انگلیسیان برپا کردند و قانون اساسی ما پرداختهٔ آنان بود.

ژاپن حالت دیگری داشت: وضع جغرافیایی ژاپن آن‌را ازکشمکش سیاست استعماری اروپاییان دور نگاه داشته بود. البته با حملهٔ دریایی

۲۲. نگاه کنید به‌بخش پنجم.

آمریکا (۱۸۵۳) معروف به داستان «پری[۲۳]» راه ژاپن به‌سوی مغرب باز شد، کاپیتولاسیون برقرار گردید، و خارجیان امتیازاتی برای حفظ حقوق اتباع خود، بدست آوردند. اما بساط استعمار غربی و دوز و کلك‌های سیاسی آنان گسترده نشد. حقیقت بزرگ این است: الیگارشی سنت‌ـ پرست ژاپن بود که از قضیهٔ «پری» یکباره عبرت گرفت ـ ترقی را لازم شمرد و به آن ایمان آورد. و به سوی تغییر و تجدد گرایید. نخست فرانسویان برای آنکه ژاپن را از نفوذ انگلیس مصون بدارند، وسایل اصلاحات ژاپن را فراهم ساختند. و دولت ژاپن دستور آنان را بکاربست. پس‌از آن از آلمان نوبنیاد بیسمارك یاری جست؛ کمك آلمان بسیار مؤثر افتاد. حتی قانون اساسی که ایتو نهاد (۱۸۸۹) از قانون اساسی‌بیسمارك متأثر شده است. دولت آمریکا نیز به‌یك درجه مشوق پیشرفت ژاپن‌بود. این دولت به راه ترقی افتاد.

اما وضع ایران با هیچکدام از دو کشور عثمانی و ژاپن همسان نبود. ایران در سیاست بین ملل حالت جسم عایقی راداشت میان دونیروی روس و انگلیس. روس دشمن مطلق ایران بود ـ دشمن استقلال و آزادی و ترقی و تمامیت ارضی ما بود. ما را ناتوان و عقب‌مانده می‌خواست که سیاست صرف متجاوزانهٔ نظامی و استعمار اقتصادی خود را پیش ببرد. با هر نقشهٔ اصلاح و تغییری سرستیزگی داشت. گفتهٔ امیرکبیر را شنیدیم که «خیال کنسطیطون» داشت و «مانع بزرگ» او روسیان بودند[۲۴]. و نیز دیدیم به افسون روس بود که دولت ایران شاگردان خود را از فرانسه احضار کرد (۱۲۸۳). چنین تلقین می‌نمود که آنان «جمهوری‌پرست و بیدین» خواهند گشت[۲۵]. مخالفت روس با پیشرفت ایران به‌حدی بود که در دورهٔ سپهسالار که ایران خواست به عضویت «اتحادیهٔ بین‌المللی پستی» درآید، ممانعت کرد. ماهیت سیاست انگلیس با سیاست روس فرق اساسی نداشت. در تزویر و ریا و نیرنگ و تقلب از او هم‌هنرمندتر بود. همان رویهٔ متجاوزانهٔ نظامی روس را انگلیس در سرتاسر صفحات مشرق ایران و خلیج فارس تعقیب کرد؛ در نهادسیاست اقتصادی آن نیز استثمار و چپاولگری بود؛ در هر کاری که سرمایهٔ انگلیسی بکار افتاد کارش تقلب و حسابسازی بود؛ همیشه ایران را ناتوان و درمانده

23. Perry

۲۴. نگاه کنید به‌ص ۱۰۰

۲۵. نگاه کنید به بخش چهارم.

می‌خواست؛ هرگاه دولتی اصلاحگر چون دولت میرزاتقی‌خانی بـا نقشهٔ ترقی ملی روی‌کار آمد در اعدام آن کوشید و عنصر خائن یا قلتشن دیوانی را تراشید و جانشین آن گردانید؛ و همیشه علیه منافع و حقوق حاکمیت ایران در پی سازش و زد و بند سیاسی با روس بود. بله، در کشمکش با روس می‌خواست ایران به حالت کشور پوشالی وجود داشته باشد، اما مستقل و آزاد و نیرومند و مترقی نباشد. در آغاز روابط جدید ایران و انگلیس، سر گور اوزلی نوشت: «از آنجاکه‌هدف غائی‌ما حفظ‌متصرفاتمان در هندوستان می‌باشد، به عقیدهٔ صمیمی من بهتر این است که ایران را در حالت ناتوانی و وحشیگری کنونی خود بگذاریم، نه‌اینکه سیاستی در جهت دیگر پیش‌گیریم[۲۶].» به پیروی همان سیاست کلی بود که انگلیس با نقشهٔ اصلاحات امیرکبیر در راه ترقی اقتصادی و ایـجاد صنعت و پیشرفت قدرت نظامی آشکارا به مخالفت برخاست ــ حتی نمایندهٔ آن کوشید مدرسهٔ دارالفنون تعطیل گردد و استادان فرنگی آن را از ایران بیرون کنند[۲۷]. و همان مأمور سیاسی در برهم زدن نقشهٔ راه‌آهنی که ایران را به اروپا متصل می‌گردانید، نوشت: مصلحت انگلیس در «ویرانی و ناتوانی و فقر» ایران است، و هیچ «تعهد اخلاقی» هم ندارد که در تغییر آن وضع عمومی تلاشی بکند[۲۸]. به‌علاوه چه آن اوان و چه بعـد از آن (بطوری که خواهیم دید) هروقت دولت ایران موضوع تضمین استقلال و همکاری دفاعی با انگلستان را مطرح ساخت، دست رد به سینهٔ آن نهاد. به هرحال وحشت دولت ایران از روس بیشتر از انگلیس بود.

توجه فرمایید که گفتگوی ما درتعلیل سیاست خارجی‌نیست، بلکه بیان وضع واقعی ایران است از نظرگاه سیاست روس و انگلیس درتناسب نقشهٔ ترقی. دلالت تاریخی آن وضع کلی و اثری را که برآن مترتب بود ــ وقتی نیك درمی‌یابیم که قضیهٔ اصلاحات ایران را با آنچه دربارهٔ عثمانی گفتیم، در قیاس تاریخی ببینیم. همان اندازه که عامل سیاست انگلیس در جهت مثبت به ترقی عثمانی کمك کرد، در جهت منفی به زیان ایران درکار بود. باز همان اندازه که سیاست انگلیس به دوام زمامداری صدراعظم‌های ترقیخواه عصر تنظیمات (رشیدپاشا و عالی‌پاشا وفؤادپاشا) تأثیر مستقیم

۲۶. برای متن انگلیسی عبارت اوزلی نگاه کنید به: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، ج ۳، ۷۱۳ـ۷۱۲.

۲۷. در امیرکبیر و ایران، چاپ سوم، بحث‌کرده‌ام. نگاه کنید به‌بخش‌های مربوطهٔ به‌آن.

۲۸. نگاه کنید به‌بخش دوازدهم، در سرمایه‌گذاری خارجی.

بخشید ــ در برانداختن رجال اصلاحگر ایران چون قایم‌مقام و امیرکبیر مؤثر افتاد. باز همان اندازه که در کار اصلاحات عثمانی ابتکاربخرج‌دادند و پافشاری کردند، در کار ایران بیعلاقه بودند. حتی در دورهٔ سپهسالار، هیچ سندی نیافتیم که دلالت برعلاقهٔ خاص انگلیس بـه امر اصلاحات ایران داشته باشد. این خود با معنی است که نمایندهٔ انگلیس دربارهٔ نقشهٔ ترقی سپهسالار یك‌بار هم با او مذاکره ننمود. در ضمن برای اینکه ابهامی نماند خاطرنشان می‌کنیم در کار اصلاح وترقی هرکشوری (خواه ایران و خواه عثمانی) تأثیر سیاست خارجی را (خواه در جهت مثبت وخواه منفی) بهیچ‌وجه مطلق نمی‌شماریم، وحتی آن را معمولا مهمتریـن عـوامل هم نمی‌دانیم. مطلق انگاشتن عامل سیاست اجنبی مساوی است با نفی همهٔ عوامل دیگر. و چنین تصوری در سنجش تاریخی یکسره خطا وبلکه ابلهانه است. اما باید حد آن را شناخت و درجهٔ تأثیرش را فهمید.

سپهسالار برآن بود که وضع ایران را در نظام سیاست بین ملل تغییر دهد. ازیك‌سو ایران را از حالت جـسم غایق میـان دو نیروی متحرك بیرون بیاورد. واز سوی دیگر آن را دروضع تازه‌ای در سیاست دولت‌های غربی قرار بدهد. این اندیشه‌اش نیز جنبه‌ای است از تفکر عمومی او در جهت ترقی و شکستن هر سنتی که سد راه پیشرفت باشد. تدابیر گوناگون بکار برد: خواست منافع ایران و انگلیس را بهم پیوند دهد و پشتیبانی جدی آن دولت را بدست آورد؛ خواست تمامیت ارضی ایران را انگلیس و روس تضمین کنند؛ خواست علاقه و حمایت مستقیم آلمان و اتریش را در کار ایران جلب نماید؛ خواست ایران را به حالت دولت بیطرفی درآورد و بیطرفی آن‌را چند دولت بزرگ اروپایی (ازجمله آلمان و اتریش) ضمانت نمایند. انگیزه‌اش در همهٔ آن تدابیر (که برخی از آنها مانعةالجمع هم نبودند) در درجهٔ اول تحصیل ایمنی سیاسی بود، و دردرجهٔ دوم یاری‌جستن در اجرای نقشهٔ ترقی. این را هم بیفزاییم که در قلمرو سیاست خارجی انتظار یاری مؤثری از فرانسه نداشت. تصریح دارد که: «فرانسه را هم که خودتان بهتر می‌شناسید؛ در همه‌جا همانند که در پاریس دیده‌اید ــ حرف بسیار می‌زنند و فعلیات ندارند[۲۹].»

اینجا فقط به جنبه‌ای از آن مسائل پر پیچ و خم که با اندیشهٔ ترقی ایران پیوستگی داشت می‌پردازیم. جنبه‌های دیگر آن را ضمن گفتار

۲۹. اسناد پیل، نامهٔ خصوصی میرزاحسین‌خان به‌معین‌الملك، ۲۷ محرم۱۲۸۵.

جداگانه‌ای بررسی خواهیم کرد[۳۰]. از میان کشورهای غربی اتریش وآلمان نسبت به‌ایران نظر مساعد داشتند، و برای پیشرفت ایران هرکدام درحد معین آمادهٔ یاری بودند. درواقع از خیراندیشی و راهنمایی و فرستادن خبرگان فنی و کمك در برپا کردن تأسیسات جدید ــ دریغ نمی‌کردند. هیأت مستشاران بیست و چند نفری که میرزا حسین خان برای اجـرای نقشهٔ اصلاحات از اتریش آورد، نموداری است از آن واقعیت. اما قضیهٔ کمك آلمان مسأله‌ای باریك و خیلی مهمتر بود. آلمان نوبنیاد بیسمارك ذهن سیاستمداران مشرق را از ژاپن تا عثمانی ربوده بود، میرزا حسین خان‌گرایش خاصی به‌کارهای درخشان بیسمارك داشت. شاه و سپهسالار در سفر فرنگ (۱۲۹۰) باببیسمارك گفتگو کردند. (باید بدانیم میـرزا حسین‌خان تازه پیمان دوستی ایران و آلمان را بسته بود). نظـر کلـی بیسمارك را می‌شود چنین خـلاصه نمود: دولت ایران باید خود مصمم به ترقی مملکت گردد، اصلاحات اساسی‌را از پیش ببرد، در پی حفظ استقلال خویش برآید، و از کار پروس سرمشق بگیرد. و همینکه دولتی خانه‌اش را آباد ساخت، می‌توان از دیگران چشم‌یاری داشت. شاه و صدراعظم از پارلمان آلمان و تأسیسات صنعتی جدید آن هم دیدن کـردنـد کـه درواقع معرف ترقی مدنی و علمی آلمان بودند. چند ماه پیشتر نیز کـه هیأت ژاپنی از جمله شاهزاده «ایواکورا» و «ایتو» با مرد مقتـدر آلمان ملاقات نمودند (۱۵ مارس ۱۸۷۳) همان پند بیسمارك را شنیدند. نسبت به دولت عثمانی نیز همان عقیده را داشت. در کنگرهٔ برلن (۱۲۹۵) هـم بیسمارك ضمن مذاکرهٔ با سفیر ایران از «نصایح مشفقانه و تحریض بـه اصلاحات» دریغ نکرد. پس از آن هم بارها اندرز خود را گوشزد دولت نمود. اما گویا ما از همه کمتر گوش شنوا داشتیم.

در گزارش محرمانهٔ بسیار مهمی که معین‌الملك سفیر فوق‌العادهٔ ایران به شاه نوشته، پیام بیسمارك را در کار ترقی ایـران و عثمانـی آورده، پیامی که حکایتگر منطق مرد «آهن‌و خون» است در واقعیات تلخ سیاست بین‌ملل.

پیام بیسمارك این است:

« اعلیحضرت... از دوستی‌آلمان مطمئن باشندکه در مقام‌ضرورت از مداخله و اقدامات دوستانه مضایقه نخواهدکرد. ولی‌در مقام خیرخواهی

۳۰. نگاه کنید به‌بخش دوازدهم، سرمایه‌گذاری خارجی در پیوند سیاست جهانی.

به شما می‌گویم که به حمایت ومعاونت‌دیگران نبایدخاطرجمع‌شده آسوده نشست، زیراپولیتیك‌دول مستقیم ولایتغیرنیست، وبه‌جزیی چیزی‌تغییر می‌کند. باید هر دولتی در فکر استقلال خود باشد، و استقلال خود را از دیگران نخواهد. محرك چرخ پولیتیك دول، امروز افکارعمومیه است؛ هیچ دولتی برخلاف میل و افکار ملت خود بکاری اقدام نمی‌تواند بکند. پس باید کاری کرد که افکار عامه را متوجه و مساعد بخود کرد. و آن هم نمی‌شود، مگر به اقدامات صمیمی و غیرت و همت در اصلاحات داخلیه، و داخل شدن به طریق تمدنی که امروز لازم ملزوم بقاء و استقلال دول و ملل است. باید افکار عامه را به خود «انتراسیه» کرد، و اعتماد نباید نمود مگر به قوت خود... حمایت و اعانت بر زندگان می‌شود، نه بر مردگان. چیزی که افکار عامه را در اروپا و در این سامان متوجه دولت عثمانی کرده است، غیرتی است که با وجود غوایل کثیره و موانع متعدده، در ازدیاد و تکمیل مالیه و حربیهٔ خود بکار می‌برند ـ بطوری که امروز استعداد حربیهٔ ترکها در پولیتیك عمومیه و مسالهٔ شرقیه، وزن عظیم دارد. این است که همه با ایشان راه مدارا پیش گرفته، و هریك از دول رقیب در جلب ایشان به طرف خود، اهتمام و بر دیگری سبقت می‌کند. قوهٔ مالیه و ترتیبات ادارهٔ عسکریهٔ ایران به درجهٔ مطلوبه نیست؛ نواقص زیاد دارد. ولی استعداد هرنوع اصلاح، و ادوات آن در ایران موجود است. اعلیحضرت... باید به اصلاح این دو اداره، و اصلاح راه‌های مملکت، و رفع موانع تجارت ـ بدون فوت فرصت همت فرمایند. حرکت و [ـ] امروز با برق و بخار است. و این حکم لمن غلب وضع ما را می‌بینید که با وجود اطمینان از صلح، اوضاع حربیهٔ ما مثل ایام جنگ است... بهترین وسیلهٔ حفظ مصالحه و دوام صلح، حاضر جنگ بودن است. مایهٔ بزرگ قوت و مکنت یك دولت، در محفوظ بودن ادارهٔ مالیهٔ آن از حیف و میل و افراط و تفریط است. به هر وسیله است راه این خطر را باید بست. اگر مردمان کارآگاه، و در علم اداره عالم هنوز در ایران نرسیده و کمیاب است، باید از خارج جلب کنند. و اگر از ما هم بخواهید، اگرچه اشخاص کاردانی را که در سر کاراند از خود دور نمی‌توانیم کرد، ولی چنانکه محض دوستی در حق دولت عثمانی کرده‌ایم در حق دولت... [ایران] هم مضایقه نکرده، مردمان کاردان و «کومپتان» انتخاب کرده، می‌فرستیم. و اینها را محض خیرخواهی و دوستی می‌گویم... مجدداً سرمشق نمودن دولت پروسیا را به‌شما توصیه می‌کنم که در بدترین احوال فقر و فلاکت بود، به همت و

غیرت و صبر و قناعت بدین مقام قوت و سعادت رسید[۳۱].»

پند بیسمارك، واقع‌بینی سیاسی مطلق بود به روزگار آنچنانی. اگر ایران طالب هستی و ترقی و استقلال خویش بود ــ می‌بایستی به همان ابزار فکر و دانش و صنعت مغرب مجهز گردد، با دشمن بیگانه با همان حربه مقابله جوید، و دشمن بدخواه را با همان حربه سرکوب کند. صرف انتقاد بیخردانه از تمدن غربی و دنبال کهنه‌پرستی رفتن ــ نه چاره‌گر جهل و فقر اقتصادی و ناتوانی ملی بود، نه مغربیان متعدی را از تبه‌کاری مانع بود، نه جلو استیلای مادی و فکری و سیاسی غرب را می‌گرفت. بودند مللی که به پای خود برخاستند و به مستعمره‌داران غارتگر انگلیسی و سردمداران آمریکایی و قزاقان سوسیالیست مآب فاشیست‌ـ مسلك روسی ــ درس عبرت دادند. تا وقتی که اخلاق سیاست بین ملل اصلاح نمی‌گردید ــ هیچ راه معقول دیگری برای زندگی ملل در پیش نبود؛ هر حرف دیگری مفت بود. اندرز دیگر بیسمارك نیز عین حقیقت بود که به عصای چوبین بیگانگان تکیه کردن، خطای محض است. این درسی است که تاریخ به خود ما می‌دهد. طرفه اینکه خود بیسمارك آن سیاست را بکار بست. بدین معنی که دولت آلمان از پاره‌ای کمك‌های مفید به ایران مضایقه‌ای نداشت. اما در نظام سیاست اروپایی، البته علاقهٔ بیسمارك به دوستی با دولت روس بیشتر از علاقه‌اش به کار ایران بود. از اینرو چنانکه خواهیم دید هرگاه قضیه‌ای پیش می‌آمد که ممکن بود آلمان و روس را در صف مخالف قرار دهد ــ بیسمارك حاضر نبود سیاست فعالی به سود ایران پیش گیرد. این نوشتهٔ بیسمارك است: «اقدام ما در احیای ایران، عملی است علیه روسیه که به روابط دوستانهٔ ما با آن دولت همسایه ضرر می‌رساند و بدگمانی او را برمی‌انگیزاند...[۳۲]» پس، از آلمان هم بیش از آن حد انتظار نمی‌شد داشت.

به این نتیجهٔ تاریخی رسیدیم که عامل سیاست خارجی به سود نقشهٔ ترقی ایران نبود. روس و انگلیس عناصر فعال مخالف ترقی بودند، اتریش و آلمان فکر ترقی را پشتیبانی می‌کردند، اما عامل محرك اصلاحات چندان نبودند. یك‌راه درپیش‌بود وبس: ایران کمر همت بربندد و به پای برخیزد. این کوشش مردانه می‌خواست و قوت روحانی. حالا می‌رویم که دفتر اصلاحات را بگشاییم.

۳۱. ایران، میرزامحسن‌خان معین‌الملك به‌ناصرالدین‌شاه، ۲ صفر ۱۳۰۳.
۳۲. نگاه کنید به‌بخش دوازدهم، در سرمایه‌گذاری خارجی.

تبرستان
www.tabarestan.info

۷ در حکومت قانون

حکومت قانون حدیث زمان بود. آن معنی را از تحقیقی که در سیر افکار کردیم بدست دادیم. حکومت قانون دلالت دارد بر هیأت مجموع قواعد و ضوابطی که حاکم بر نظام اجتماع باشد ــ یعنی حاکم بر روابط افراد با یکدیگر، حاکم بر روابط افراد با دولت، و حاکم برخود دستگاه دولت. حقوق خصوصی و عمومی، حقوق شخصیو سیاسی، وبالاخرهحقوق اساسی جملگی مشمولآنمفهوم کلی هستند. در فلسفهٔ سیاسیجدید، منشأ آن قواعدو ضوابط ارادهٔ مردم شناخته گردیده است. از اینرو فرضیه‌های مردهٔ حقوق مغرب و مشرق‌را کنار می‌گذاریم. بحث انتزاعیصرففلسفیهم ربطیباکار ماندارد که گفته‌شود درمفهومقانون، امرخیر و شر یاخوبو بد قواعد وضوابط قانونی مطرح نیست و گفتگودرشناختآنقواعد است[۱]. ما حکومت قانون را در خلأ مطالعه نمی‌کنیم. و اساساً چگونه ممکن است قواعد و ضوابط اجتماعی را بررسی کنیم بدون آنکه بدانیم از آنها چه‌کاری ساخته‌اند و چه حاصلی بار می‌آورند. در مسألهٔ حکومت قانون ــ ما از نظرگاه فلسفهٔ قانونگزاری جدید می‌نگریم، و جوهر قانونگـزاری را در عدالت می‌دانیم.

سرچشمهٔ عدالت راخواه در ادراکطبیعی انسان اجتماعی بشناسیم (چنانکه پیروان نحلهٔتاریخی اعتقاد دارند)؛ خواه در عقل بدانیم (اندیشه‌ای که زنون فنیقی رواقی به جهان معرفت قدیم و جدید عرضه داشته)؛ و

---

۱. «فرضیهٔ خالص قانون» را کلسن تحت‌تأثیر کانت و برخی از دانشمندان حقوق سویسی پرداخته، اما نه تازگی دارد و نه چندان مورد اعتنا هست.

خواه در زندگی مادی آدمی بیابیم (چنانکه متفکران سوسیالیسم معتقدند)ـ یك چیز مسلم است: اینکه میان عدالت و نیازمندیهای آدمی تناسب مستقیم وجود دارد. نیازمندیهای آدمی در هیأت مجموعش مرکب از عناصر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است، و همان عناصر، حقوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آدمی را می‌سازند.

در منطق قانون، حق به خودی خود مفهوم انتزاعی است، و قانون تحقق عینی حق است. به تعبیر دیگر حقوق اجتماعی و اقتصادی وسیاسی، نظام انتزاعی قانون را می‌سازند، و قانون نظام عینی آن حقوق است. اما رابطهٔ قانون و عدالت: غایت قانون همانا عدالت اجتماعی است. و عدالت در مفهوم متحقق آن چیزی نیست مگر اینکه نیازمندیهای هرکس برآورده شود، و حقوق هرکس به خودش برسد. از عدالت اجتماعی معنی جاری آن را که تنها به عدالت اقتصادی اطلاق می‌گردد، منظور نداریم. البته عدالت اقتصادی از عمده عناصر آن‌است، ولی ما آدم اجتماعی را، انسان اقتصادی مطلق نمی‌شناسیم؛ نیازمندیهای دیگری هم دارد چون ایمنی شخصی و اجتماعی و آزادی فردی و سیاسی که نظام ارزشهای انسانی‌را تشکیل می‌دهند. نتیجه اینکه در نظام اجتماعی که حقوق آدمی تأمین نباشند، عدالت نیست ـ و قانونی که نیازمندی بشریت رابرنیاورد، قانون عدالت نیست. پس اگر قانونی برقرار باشد که فقط نیازمندی و حقوق دستهٔ محدودی از هیأت اجتماع را برآورد، از تحقق عدالت اجتماعی دور گشته‌ایم. یا هرگاه قانونی حاکم باشد که به همهٔ افراد اجازه ندهد شخصیت خود را بپرورانند، عدالت را زیر پا نهاده‌ایم. یا هر آینه قانونی در کار بود که ارزش‌های انسانی را نشناسد، نفی عدالت کرده‌ایم.

خصوصیات اساسی حکومت قانون را می‌شود چنین خلاصه کرد:

قانون عام و مطلق است؛ امر شخصی نیست، اجرای آن ضرورت قطعی دارد، و از هوس و خودسری افراد مصون است. همه در برابر آن مساوی هستند؛ جملهٔ افراد به تساوی فرمانبردار قانون‌اند، هیچکس برتر از قانون نیست. حاصل قرار و مدار اجتماعی است؛ تعبدی نیست و رابطهٔ حق و تکلیف افراد مشخص است. موضوعه و عقلی است؛ خرد آدمی ضرورت و سودمندی آنرا بنا بر نیازمندی زندگی اجتماعی تمیز داده؛ احکامش منزل نیست. اصلاح‌پذیر است؛ قواعدی نهاده باشند که بتوان قانون را به اقتضای روزگار متغیر تغییر داد، تقدیس‌هم راه ندارد. ضوابط معین دارد؛ بتوان در هر قضیه‌ای بکار بست. دستگاه قضاوت مستقل

است؛ از دخل و تصرف قدرت اجرایی مصون است. و بالاخره دستگاه مراتب قضایی تعبیه گردیده باشد که امر قضاوت تا حد امکان خالی از لغزش انجام گیرد[۲].

مجموع اصولی که شمردیم ــ نظام قانونی عرفی جدید را می‌سازند که غایت آن تأمین عدالت عرفی است. از نظرگاه قانونگزاری هر سنت و عرف و عادت و قاعده و حکمی که با هریك از آن اصول مغایرت داشته باشد ــ اگر اصلاح‌پذیر باشد بایستی اصلاح گردد، وگرنه یکسره برافتد و قاعدهٔ نو نهاده شود.

اما در ایران: اینکه از قانون‌خواهی سخن گفتیم ــ مراد آن نیست که هیچ قانونی در کار نبود. (حتی در جامعه‌های ابتدایی هم نوعی قواعد به صورت عرف و عادت برقرار بوده‌اند). ما قانون شرع داشتیم که دامنه‌اش گسترده بود. فقه اسلامی در دایرهٔ حقوق مدنی تا اندازه‌ای پیشرفت منطقی کرده بود. پهلوی قانون شرع، قانون عرف بود که خود سنتی داشت هرچند در هم و برهم. اما جان کلام اینجاست که اولا نظام قانونی مضبوطی که واجد همهٔ شرایط یا دست‌کم مهمترین خصوصیات حکومت قانون باشد ــ وجود نداشت. مهمترین کاستی وضع موجود، عدم مساوات در برابر قانون بود؛ مساوات که جوهر حکومت قانون است معنی متحقق نداشت. دوم اینکه میل فردی حاکم بود (خاصه در سنت عرف) و حال آنکه میل نیکوکارترین افراد نمی‌تواند ضابطهٔ قضایی درستی باشد. سوم اینکه از ایمنی انسانی و عدالت اجتماعی (به مفهومی که گفتیم) خبری نبود. به حقیقت نه قانون حاکم بود و نه عدالت برقرار. گفتهٔ میرزا شفیع مصلحتگذار که «دولت علیهٔ ایران در میان دول خارجه بی‌عدالت و بی‌قانون اشتهار یافته[۳]» ــ آن معانی را می‌رساند.

روح عصر سپهسالار حکومت قانون است: نظم قانونی برقرار گردد، حقوق اجتماعی مردم شناخته شوند، حد قدرت دولت معین باشد، و ادارهٔ مملکت بر اصول استواری نهاده شود. تاریخ قانونگزاری جدید ایران با وزارت عدلیهٔ سپهسالار آغاز گردید، ودستگاه عدلیهٔ جدید به

---

۲. از آثار خوب اخیر در فلسفهٔ حکومت قانون و عدالت این چند رساله هستند:

W. Seagle, Quest For Law, 1941.
H. A. Hart, The Concept of Law, 1961.
J. Rawls, A Theory Of Justice, 1971.

۳. ایران، میرزاشفیع‌خان مصلحتگذار به‌وزارت امورخارجه، ۱۲ محرم ۱۲۶۹.

کوشش او و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تأسیس یافت. قوانین نو وضع شدند، دستگاه قضاوت استقلال نسبی پیدا کرد، و قانون اساسی نوشته شد. نظام قانونی جدید بر اصول موضوعهٔ «عرفی»، بر پایهٔ «علم و عقل» و در جهت «عدالت و مساوات» بوجود آمد.

مدارکی که دربارهٔ آن کارها تاکنون انتشار یافته خیلی ناقص است. قوانینی تدوین گردیده که چون به اجرا در نیامدند ناشناخته مانده‌اند، برخی قوانین موضوعه با وجود آنکه اجرا گشته‌اند انتشار نیافته‌اند، حتی نامی از روزنامهٔ «وقایع عدلیه» که برپا شد در کتاب‌های آن دوره برده نشده و در فهرست جراید زمان ما هم نیامده است.

میرزا حسین‌خان نخستین مرحلهٔ اصلاحات قانونگزاری را با وزارت عدلیه‌اش شروع کرد. وزارت وظایف و موقوفات را نیز به‌عهده داشت (از۲۹ رمضان ۱۲۸۷ تا ۱۳ رجب۱۲۸۸). با سری پرشور و دلی امیدوار بکار پرداخت[۴]. کاردان‌ترین همکار او دوست دیرین و همدلش میرزا یوسف‌خان (مستشارالدولهٔ بعدی) بود. حالا از شارژ دافری سفارت پاریس بازگشته بود و مقام «مستشار وزارت عدلیه» به وی سپرده شد. میرزا یوسف‌خان در حقوق اسلامی دست داشت، به قوانین اروپائی آگاه بود، فصولی از مجموعهٔ قوانین ناپلئون را به فارسی درآورده بود. از آثارش رسالهٔ «یك‌کلمه» است. به فضیلت اخلاقی‌هم شناخته شده‌است. چند ماهی پیش از این میرزا حسین‌خان وی را به برادر خود چنین معرفی کرده: میرزا یوسف خان مردی است «درستکار، درست حساب، ملت‌خواه، طالب ترقی... به قدر ذره‌ای از ایشان خلاف آشنایی و انسانیت ندیده‌ام، محرم جمیع اسرار من بوده است، و هیچ خیال خود را از من مکتوم نداشته است[۵].» در تنظیمات قانونی این دوره سهم عمده‌ای دارد. در تدوین‌قوانین عدلیه دخالت مستقیم داشته، و نخستین طرح رسمی قانون اساسی را او

۴. فرمان وزارت میرزاحسین‌خان در بغداد صادر شد آن‌گاه که شاه به‌سفر عتبات رفته، و او از سفارت اسلامبول به‌آنجا آمده بود. در دستخط شاه می‌خوانیم: «بنابرخدمات عدیده که در ممالك خارجه... از میرزاحسین‌خان مشیرالدوله سمت ظهور یافته است، و بنا بر التفات مخصوصی که نسبت به‌شخص اوداریم، لازم شد یك التفات خاصی نسبت به‌او بفرماییم که جوهر کاردانی خود را در آن روزبه‌روز به‌منصهٔ ظهور برساند، و لیاقت خود را عاطل و باطل نگذارد.» لهذا به‌وزارت عدلیهٔ اعظم به‌علاوهٔ وزارت وظایف و موقوفات سرافراز آمد که «به‌عمل این سه وزارتخانه کمال نظم را بدهد.» بغداد، ۲۹ رمضان ۱۲۸۷. (صنیع‌الدوله، مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۱۳۳).

۵. اسناد مستشارالدوله، میرزاحسین‌خان به‌یحیی‌خان معتمدالملك، ۶ صفر ۱۲۸۷.

نوشته است. (پیش‌نویس آن قوانین به دست ما رسیده‌اند). گذشته از آن چنانکه خواهد آمد مقالات بسیار مهمی در شرح عدلیهٔ جدید در روزنامه منتشر کرد که آیینهٔ افکار او و سپهسالاراند. در ضمن به گفتهٔ روزنامه در غیاب میرزا حسین‌خان، کفالت وزارت عدلیه را مستشارالدوله به‌عهده داشت که «در کارهای مردم با کمال حقانیت و بی‌غرضی و بی‌طمعی رفتار کرده و می‌کند.»

در همان سه‌ماههٔ اول، تشکیلات‌عدلیهٔ جدید بنیان‌گذارده شد. و روزنامهٔ «وقایع عدلیه» برپا گردید که به اسم، روزنامهٔ هفتگی بود، اما به رسم نشریهٔ ماهیانه. نخستین شمارهٔ آن در ۱۷ ذیحجهٔ ۱۲۸۷ انتشار یافت[۶]. در سر مقالهٔ آن اندیشهٔ ترقی بچشم می‌خورد. از «بسط عدالت»، «تربیت ملت»، «افزودن بصیرت مردم»، «آسودگی و ترقی اوضاع‌مردم»، «ایجاد تأسیسات عالی»، «وضع قوانین جدید» و «برانداختن تأسیساتی که مانع اجرای عدالت باشند» سخن می‌راند. تصریح دارد: مسئولیت انجام آن کارها به وزارت عدلیه سپرده شده، و آرزوی دولت این است که «ملت ایران و سلطنت‌قدیم ایران، عظمت باستانی خودرا احیا گرداند.» عبارت آخر انعکاسی است از روح ناسیونالیسم که جلوه‌ای تازه داشت.

روزنامهٔ وقایق عدلیه زود تعطیل گشت، به گمان ما سببش جلوگیری از این توهم بود که نگویند دولت می‌خواهد قانون تازه نهد ــ چه این بدعت بود و بدعت خلاف شریعت. از راه‌مصلحت‌اندیشی به‌میرزا حسین‌خان گوشزد شد: «نوشتن قانون در روزنامهٔ عدلیه چه لازم است که مایهٔ پریشانی و اضطراب مردم شود و بگویند آیا چه بدعتی برای ما خیال کرده‌اند و چه رخنه‌ای در آیین ما منظور دارند؟[۷]» هر توهمی بود از جانب برخی از علما بود، وگرنه مردم مخالفتی نداشتند. برعکس به‌شرحی که خواهد آمد مردم به تأسیسات جدید عدلیه روی آورند.

در اولین تشکیلات عدلیه که در ذیحجهٔ ۱۲۸۷ برقرار گردید، چهار «مجلس» یا محکمه تأسیس شد. عبارت بودند از: «مجلس تحقیق»،

۶. نسخهٔ اصلی شمارهٔ اول روزنامهٔ وقایع عدلیه را نیافتیم. ترجمهٔ انگلیسی آن را در بایگانی اسناد وزارت امورخارجهٔ انگلیس بدست آوردیم. و آنچه نقل کردیم از همان متنی است که به‌فارسی برگرداندیم. اما نسخهٔ اصل شمارهٔ دوم و سوم آن نشریه (مورخ محرم و صفر ۱۲۸۸) را در دست داریم.

۷. از مقالهٔ کوتاه یا در واقع یادداشت ملکم خطاب به «جناب وزیر»، خطی. آن را در اسلامبول نوشته به‌سال ۱۲۸۸. تنها مأخذی که اشاره‌ای به‌روزنامهٔ وقایع عدلیه نموده، گویا همان نوشته باشد.

«مجلس تنظیم قانون»، «مجلس جنایات» و «مجلس اجراء». اندکی بعد دو مجلس دیگر افزوده شد: «مجلس املاك» و «مجلس تجارت». مجلس اول عرضحال دعاوی را مطالعه می‌کرد و گزارش خود را به محکمهٔ عدلیه می‌فرستاد. مجلس دوم طرح قانون‌نامه‌های لازم را تهیه می‌نمود و به وزیر عدلیه می‌داد. مجلس سوم به امر جنحه و قتل رسیدگی می‌نمود. مجلس چهارم مسئول اجرای حکم صادره از عدلیه بود. مجلس پنجم «به غوررسی در منازعهٔ اراضی عتیقه» می‌پرداخت[۸]. مجلس ششم اختصاص به دعاوی تجارتی‌داشت. برای گردش کارها درمحاکم‌شش‌گانه، دستورنامه‌ای‌هم تنظیم گردید.

در قانون جدید نفی خودکامگی زورمندان خیره کننده است. مقرر می‌دارد: «سابق بر این هرکسی در محاکمهٔ فیمابین خود و اتباعش یا غیر، خودسر بوده از روی قدرت و ارادهٔ خود» مردم را آزار و اجبار می‌نمود. و این رسم مایهٔ ظلم بود. «از این تاریخ به بعد، حبس و هرگونه ایذاء از اشخاص نسبت به زیردستان باید متروك شده، و هیچکس میان خود و دیگری به محاکمه و اجبار جسارت ننماید.» رسیدگی به «هر قسم‌تقصیر» با عدلیه است. اگر برخلاف این قاعده «حرکتی بوقوع برسد، مرتکب او از هر طبقه باشد، مجازات خواهد دید.» همچنین اگر «بی‌گناه بودن متهم و یا محبوسی» در مجالس عدلیه ثابت گردد ــ «در استخلاص آن هیچگونه اهمال روا نخواهند داشت.» آن قواعد در تضاد رسم‌های کهن، تازگی داشتند.

آیین مزبور با تدوین «قانون وزارت عدلیهٔ اعظم و عدالتخانه‌های ایران» شامل یکصد و نوزده ماده، تکامل یافت[۹]. در اول ربیع‌الثانی۱۲۸۸

۸. دعاوی کهنهٔ ملکی پردردسرترین دعاوی حقوقی بودندکه پایان نداشتند. میرزایعقوب‌خان پیشنهادی داشت مبنی‌براینکه: «مرافعات کهنه و دعاوی قدیم» زیاد مردم را از کار بازمی‌دارد. «مجلس مخصوصی مرکب از ده‌بیست‌نفر «مردمان معقول متدین» تشکیل گردد که «حرف طرفین را قطع نموده، بعدها تجدید سخن را جایز ندانند.» برای رسیدگی به‌دعاوی کهنه دوسال مهلت معین نمایند، وهرادعا که از ده سال گذشته‌باشد درخور رسیدگی نباشد. می‌نویسد: روزی عباسقلی‌خان معتمدالدوله (وزیر عدلیهٔ اسبق) مفاخرت می‌کرد که «دهات ضبطی عهد نادرشاه راکه چند دست انتقال به‌این‌وآن یافته بود، برگردانیدم و به‌صاحبان قدیمشان رد نمودم... به‌ایشان عرض کردم که این عمل سرکار جای کمال تأسف است، زیرا که املاك ایران را معیوب کرده‌اید، مالك و متصرف ملك صدساله باید متصل در تزلزل باشد، و مشتری ملك در تردید.» (میرزایعقوب‌خان، رسالهٔ افزایش ثروت، خطی. همان مطلب را در رساله‌ای‌که خطاب به‌ناصرالدین‌شاه نوشته نیز آورده است).

۹. متن قانون در اسناد میرزایوسف‌خان مستشارالدوله بدست ما آمد. پشت ←

بتصویب رسید. در مقدمهٔ آن آمده: این «مجموعه» مشتمل بر اصول قواعد است. «سایر قواعد مفصله و متممات لازمه درکتابچه‌های جداگانه به‌تدریج نوشته می‌شوند.» قانون ۱۲۸۸ نه تنها ازطرح قانون بعدی وزارت عدلیه که در۱۲۹۶ (در بیست‌ودوماده) تهیه‌گردید، به‌مراتب بهتر وجامع‌تراست، آنرا کامل‌ترین قانون عدلیه ایران پیش از دورهٔ مشروطیت می‌شناسیم. به حقیقت قانون مزبور به علاوهٔ قانون اساسی و قانون تنظیمات ولایات، نیکوترین کارهای قانونگزاری در عصر سپهسالاراند.

از دقت در طرح اصلی قانون و جرح و تعدیل برخی الفاظ و عبارات آن ــ برمی‌آید که قانون‌نویس به تصادم اصول موضوعهٔ عرفی با مبانی شرعی و همچنین با نظام سیاسی، هشیار بوده است. از اینرو در طرح اصلی هرکجا عنوان «مجلس قانون» که درواقع اختیار «وضع قانون» داشت، آمده بود روی آن خط کشیده شده، به‌جایش معمولا «وزارت عدلیه» نوشته‌اند. یعنی دستگاه قانونگزاری، هیأت مستقل جداگانه‌ای نیست بلکه در قوهٔ مجریه ادغام گشته است. دیگر اینکه هرکجا موضوع وضع قانون به میان آمده، لفظ «قانون» به «قاعده» تبدیل شده است. با این تغییر چنین وانمود گردیده که قصد قانونگزاری ندارند، چه از نظر شرعی هر فرض قانونگزاری باطل بود. نکتهٔ دیگر اینکه در مقدمهٔ قانون ضمن فهرست مطالب، مستشارالدوله به خط‌خود افزوده: «تبدیل فراشان شاهی به فراشان وزارت عدلیه.» (در آن زمان دژخیمان از همان فراشان و ابوابجمع «فراشخانهٔ‌شاهی» بودند). معلوم است مستشارالدوله خواسته در نظام قانونی جدید، صدور احکام جزایی منحصراً در صلاحیت مقام مسئول قضایی مملکت قرار گیرد. اما بر آن عبارتی که نوشته بود، خط بطلان کشیدند. آن حك و اصلاحات یا به مصلحت پیش اندیش لازم شمرده شدند، یا مخالفتی در کار بوده است که تغییر داده‌اند.

قانون نامهٔ ۱۲۸۸ بر دو پایه بنا گردیده: امر قضاوت طبق قواعد مشخصی انجام گرفتن. و دستگاه مجریه اختیار مداخله‌ای در محاکم‌قضایی نداشتن. روح قانون در عدالت‌خواهی است. خاصه در امور جزایی جانب انصاف نگاه داشتن، و سنت‌شکستن در احکام بیقاعدهٔ سخت صادرکردن. همان انگیزه سبب شد که رسیدگی به قضایای جزایی از صلاحیت دستگاه

→
جلد کتابچه به‌خط میرزایوسف‌خان نوشته شده: «ترتیب مجالس عدلیه در وزارت مرحوم حاجی‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله که بعد به‌صدارت رسید.»

حکومتی ولایات یکسره خارج گردد، و آن رشتهٔ امور به محکمهٔ پایتخت ارجاع شود. (در این‌باره توضیح خواهیم داد).

قانون جدید برپا کردن عدالتخانه‌های یکنواختی را در همهٔ ولایات پیش‌بینی نموده، ترکیب محاکم آن‌را مشخص ساخته، و اصول محاکمات را به دقت معین کرده است. دستگاه عدالتخانه از هفت مجلس یا «محکمه» تشکیل می‌یافت[۱۰]. فراموشخانه و زندان هم داشت. رییس عدالتخانه را «امین عدلیه» می‌نامیدند. نخستین بار به منصب «ناظر عدلیه» برمی‌خوریم که دقیقاً مسئولیت مدعی‌العموم را به‌عهده‌داشت. قانون درتعریف‌آن گوید: «ناظر عدلیه مامور است که در هرجا چیزی خلاف قانون و منافی عدالت ملاحظه نماید، عاملین‌آن را به‌عدالتخانه بخواهد، و امین عدلیه رابه‌مؤاخذهٔ آنها بدارد.» این قاعدهٔ عام است؛ ناظر عدلیه اختیار دارد حکام راهم‌تحت تعقیب قرار دهد. برخورد نظام حقوقی نو و نظام سیاسی کهنه که ناشی از تناقض ماهیت آن دو دستگاه بود ــ در این دو قاعده نیز اثر نهاده: «امین عدلیه مکلف است که تعدی حکام را به نوع مستحسن رفع کند.» به علاوه «هر تعدی و خلاف قانونی که ناظر عدلیه ملاحظه کند و امنای عدلیه از رفع آن بدون فتنه و شورش عاجز باشند، به وزارت عدلیهٔ اعظم اطلاع خواهد داد.» در تحلیل آن دو قاعده باید بگوییم قانون به مسالهٔ «تعدی حکام» به عنوان واقعیت اجتماعی، تصریح دارد. ناظر عدلیه می‌تواند حاکم متعدی را به پای محاکمه بکشد، اما روح قانون بر مماشات و دست به عصا راه رفتن است و حال آنکه حکومت قانون مماشات‌بردار نیست. همچنین اگر اقدام ناظر عدلیه در اجرای قانون به دشواری سیاسی برمی‌خورد و بیم شورش می‌رفت، در انجام مسئولیت خویش فرومی‌ماند. البته در اوضاع سیاسی وقت این‌تناقضات پرهیزناپذیر بودند. اما قانون‌نویس نمی‌بایستی آن معانی را در متن قانون بگنجاند زیرا از قدرت قانون می‌کاست؛ و بدمستان قدرت که عده‌شان کم نبودند آن را به سود خود بکار می‌بستند.

بد نیست برخی از نوآوریهای دیگر قانون عدلیه را بشناسیم: متهم به جنایت سپردهٔ عدالتخانه خواهد بود؛ «تحدید و تحقیق جنایت باید به تصدیق طبیب عدالتخانه باشد یا به تصدیق طبیب وجراح حاذق دیگر،

۱۰. مجلس‌های هفت‌گانه عبارت بودند از: مجلس احضار، مجلس محاکمات حقوقی، مجلس تحقیق دعاوی، مجلس اصلاح، مجلس تجارت، مجلس جنایات، مجلس اجرا. این تشکیلات قضایی تا ۱۲۹۰ حتماً ثابت بوده زیرا در سالنامهٔ ایران ۱۲۹۰ نیز ثبت‌گردیده است. اما در سالنامهٔ ۱۲۹۲ ذکری ازآن تشکیلات نشده.

به شرط امضای طبیب عدالتخانه»؛ حق‌الزحمهٔ طبیب از دو قران تا یك تومان است؛ گزارش طبیب باید درست و کامل باشد و شرح «زخم و شکسته و ضرب و کبودی و آماس» بدن مجروح یا مقتول را بنویسد. میزان دیه بنا بر حکم شرعی و «قوانین طبیهٔ محکمه» تعیین خواهد شد. اما دربارهٔ زندان: «محبس باید بروفق شرایط حفظ صحت ساخته شده باشد»؛ «اگر قتل باعث بر حبس شده است، باید قاتل در حجرهٔ کوچکی حبس شود که زیاده از یك‌نفر گنجایش نداشته باشد»؛ «زندانبان بدون داشتن حکم مخصوص مجلس محاکمات نباید کسی را حبس کند»؛ ازجمله شرایط محبس که «برای حفظ صحت ملاحظه می‌شود، رطوبت نداشتن و تاریك نبودن و حبس نبودن هوای محبس است.» از «تکالیف عامهٔ عدالتخانه» اینکه: «رشوه بالمره ممنوع است. هرگاه یکی از اجزای مجالس رشوه قبول کند، بعد از ثبوت گیرنده و دهندهٔ رشوه به حبس، جزا داده خواهد شد؛ و دومساوی مبلغ رشوه از گیرنده گرفته می‌شود... شناعت عمل آنها را نیز اشتهار خواهند داد.» رسیدگی به «هر خلاف قانونی که از امین عدلیه و رؤسای مجالس» دیده شود با وزارت عدلیه است. اجرای احکام عدالتخانه به عهدهٔ مجلس‌اجراست، و فراموشخانه تحت ادارهٔ آن می‌باشد؛ فراش عدلیه لباس و نشان مخصوص دارد، و «بدون نوشتهٔ ممهور به مهر یکی از مجالس مأذون نیست که بهیچ‌کاری اقدام نماید»؛ «فراش عدالتخانه بی‌احضارنامهٔ چاپی مخصوص، مدعی‌علیه را نمی‌تواندبه عدالتخانه بخواهد. و هر فراش و مباشری که احضارنامهٔ مزبور را به مهر عدالتخانه در دست نداشته باشد، اطاعت او لازم نیست.» می‌بینیم قانون می‌خواهد همه‌جا پاسدار حقوق مردم علیه تجاوز عمال حکومت باشد.

قانون عدالتخانه استقلال دستگاه قضایی را شناخت؛ قانونگزار کوشید آن را از دخل و تصرف قدرت اجرایی مصون دارد. رسیدگی به امور جزایی بطور مطلق در صلاحیت قانونی محاکم عدلیه قرار گرفت. در کارهای حقوقی، محاضر شرع هم وجود داشتند. و اصحاب دعوی مختار بودند به هرکدام از دو مرجع (محکمهٔ عدلیه و محضر شرع) رجوع نمایند. باید دانست مدون ساختن اصول شرعی نیز مورد توجه بود، و این موضوع در نخستین طرح قانون اساسی گنجانده شد. به هر حال وجههٔ خاطر میرزا حسین‌خان ایجاد محاکم قانونی عرفی بود. به اندیشهٔ باطنی او از نامهٔ خصوصی که چند سال پیش به مستشارالدوله نگاشته، باید پی‌برد. گوید:

«اعتقاد من دربارهٔ حضرات ملاها براین است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت، و جمیع اموراتی که تعلق به آنها دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه، به قدری که ضرر به‌جهت دولت وارد نیاورد، و اجرای صیغهٔ عقد و طلاق و حل مسائل شرعیه و مایتعلق‌بها را به ایشان واگذار نمود. و به قدر ذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد، و مشارالیهم را ابداً واسطهٔ فیمابین دولت و ملت مقرر نکرد. والا وسیلهٔ بی‌انتظامی‌ها می‌شود، چنانچه شده است، در حکومت دو تکلیف است: یکی آنکه برو فلان‌کس را بیاور. این تکلیف در همه جای دنیا انحصار به مأمورین عرفی دارد. و یکی اجرای کلمهٔ حکمت می‌باشد که با شرایط چند مفوض به احکام شرعیه است. پس از آنکه بنا بشود پسر جناب آقا[۱۱] هم بفرستد حتماً شخص تاجری را از حجره بیرون بکشند، و هم اجرای لفظ حکمت را نمایند، ازبرای مأمورین عرفیه چیزی باقی نمی‌ماند. خلاصه آن شخص مدعی خیرخواه با بصیرت هرقدر در معایب این قبیل کارها اصرار می‌کرد، حق داشته است[۱۲].» در قسمت اول نامه عقیده‌اش را در تفکیک کامل سیاست ودیانت، روشن بیان کرده. درقسمت دوم مقصودش جدایی قدرت اجرایی و قضایی است. همچنین نفی صلاحیت محاضر شرعی را در امور جزایی خوب نپرورانده.

میرزا حسین‌خان در جهت دیگر با دخالت حکام در امور جزایی به پیکار برخاست. می‌دانیم در آرای جزایی حکام هیچ تناسبی میان جرم و کیفر نبود. ستمگری مطلق بود. حتی پیش از وضع قانون ۱۲۸۸ که دستگاه قضایی قواعد مضبوطی یافت، اختیار حکام را در امور جزایی

۱۱. بنابرتصریحی که در همین نامه شده مقصود پسر حاجی‌میرزاباقر مجتهد متنفذ تبریز است.

۱۲. اسناد مستشارالدوله، میرزاحسین‌خان به‌مستشارالدوله، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۲۸۲. در توضیح مطلب باید افزود: در آن تاریخ مستشارالدوله ژنرال کنسول تفلیس بود و بامیرزافتحعلی آخوندزاده دوستی‌داشت. آن «شخص مدعی» اشاره به‌میرزافتحعلی است. میرزاحسین‌خان در آغاز نامهٔ مزبور می‌نویسد: «صورت مذاکرهٔ خودتان را بایکی از اهالی تفلیس که از راه خیرخواهی ایراد می‌گرفته است، نوشته بودید. از انصاف نمی‌توان گذشت که اقوال و ایرادات مدعی مزبور اگر موهومی نیز باشد، همه بجا و صحیح و از روی عقل و مآل‌بینی بوده است، و ایستادگی شما در مجاب‌ساختن او از قبیل کافر ماجرایی است ـ چنانچه نتیجهٔ اقوال او در تبریز از بابت تاجر بروجردی بروز و ظهور نمود، و تفصیلات او در مراسلهٔ... شما درج است.» در پایان نامه تأکید می‌کند: «من‌باب تذکارخاطر می‌نویسم که اینگونه نوشتجات که فیمابین من و شما مبادله می‌شود، چنانچه من در حفظ و ضبط آن حراست دارم، شما نیز محافظتش کنید. حالت من و شما در هیأت این مطالب و ملالت باطنی، اجتماع دیگری دارد، و در یک درجه ایستاده‌ایم وبس. گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش.»

یکسره سلب کرد و در صلاحیت انحصاری عدالتخانهٔ تهران قرار داد. دیگر اجازه نداشتند متهم یا مجرمی را شکنجه دهند یا به زندان افکنند، چه‌رسد به‌اینکه دستور کشتن کسی را صادر گردانند. فقط حکام می‌توانستند متهم را دستگیر سازند، وی را با گزارش اتهام و با ذکر براهین به عدالتخانهٔ پایتخت روانه دارند. آن کار سترگ را از پیش برد. فرمان شاه به ولیعهد، و دستورنامهٔ تندی که میرزا حسین‌خان به عموهای شاه و سایر حکام فرستاد، و مقاله‌ای که از جانب او در روزنامهٔ رسمی منتشر گردید، نمودار قدرت و نفاذ حکم وزیر عدلیه اندک به این زمان.

فرمانی که در ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ به نام مظفرالدین میرزا حکمران آذربایجان صادر گردید، از سنت دیرین تکوهش می‌کند. مقرر می‌دارد: «پس از این در هر ولایت رسمی که معمول حکام پیش بوده که به اندك تقصیر و حرکت خلاف که از رعایای نادان ناشی می‌شد، ومباشرین ایالت و حکومت دراجرای حدود به مکافات ومجازات بی‌اندازه می‌پرداختند، و گاهی مقصر واقعی بی‌سیاست رها می‌شد، و زمانی مردم بی‌تقصیر گرفتار بودند ــ خواستیم کلیهٔ این رسوم مرتفع شده، اختیار مجازات هریك از مقصرین عباد در هربلدی از بلاد، فقط با ذات... همایون‌سلطانی متعلق باشد. لهذا از هذه‌السنهٔ مسعودهٔ قوی‌ئیل و مابعدها، معدلت ملوکانه چنان اقتضا فرمود که به هریك از حکام ممالك امر و مقرر داریم که در سیاست و قصاص مقصر از هر طبقه که باشد، خواه مباشر قتل نفوس، یا متعرض منال و ناموس... نفس ایالت و حکومت قبل از ثبوت و وضوح قطعیه، ابداً مجاز و مأذون در سیاست و قصاصی نباشد.» به دنبال آن فرمان می‌دهد: از این تاریخ به بعد در حق هیچ مجرمی «به جز حبس، حکم دیگر بهیچ‌وجه نکنند.» بلکه گزارش جرم را با دلایل به عدالتخانهٔ عدلیهٔ پایتخت بفرستند، تا پس از غوررسی کامل «حکم مجازات از مصدر خلافت» صادر شود.

«متحدالمآل» وزیر عدلیه به همهٔ حکام کشور (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸) سخت وآمرانه است. با تکرار مضمون فرمان شاه به ولیعهد گوید: با ملاحظهٔ آن «تکلیف خود را بدانید و حسب‌الامر معمول دارید... به کارگذاران جزو حکومتی دستور لازمه را بدهید که‌اگر خدای نکرده‌برخلاف امر فرمودهٔ همایون... حرکتی واقع شود، بر شأن سلطنت... خودشان حتم فرموده‌اند که مخالف و متعرض از این حکم را به مجازات لازمهٔ فوریه برسانند.»

آن دستورنامه‌ها در روزنامهٔ رسمی چاپ شدند. در تفسیری که روزنامه نوشت از دادپروری و بکار بستن «علم و عقل» و آشنا ساختن ملت به «حقوق و حدود» خود سخن گفت. این شیوهٔ خاص میرزا حسین خان بود. خواست از هیبت ساختگی حکام بکاهد و مردم‌را به‌حقوق خویش هشیار گرداند. در مقالهٔ روزنامه می‌خوانیم: پادشاه «به تجارب روزگار... مشاهده فرموده‌اند که از راه عقل و عدل بر آرامش بلاد و آسایش عباد بیفزایند، و از ظهور عدل و انصاف و منع ظلم و اجحاف که آیین مملکتداری و قانون عدالت گستری است ـ بر رونق ملت و شکوه دولت افزوده شود، آحاد و افراد ملت حقوق و حدود خود را بدانند.» پس مقرر داشتند «علم و عقل را در صلاح و فلاح عبادالله توأم، و مسند عدالت را که مظهرجلالت است برصالح و طالح‌حاکم فرمایند، تا حکومت هر بلدی بی‌اذن و امضای... شاهنشاهی بر احدی حکم جنایت جاری نکند، و دست تعرض و تهمت به نفوس و اموال مردم نگشاید. نهایت، اگر مقصری بدست آید، بعد از تحقیق و تدقیق که گناهش معلوم شد، و به ثبوت اجزای حکومت رسید ـ نام مقصر و سبب تقصیر و دلیل اثبات را تحریراً به دربار معدلت‌مدار عرضه کنند، تا حکومت کلیهٔ عدلیه نیز تدقیقات تکلیفی خود را عمل آورده» و حکم صادر آید. و آن را «حکام ولایات بموقع اجرا گذارند.»

رأی یکی از مورخان زمان این است: مشیرالدوله در وزارت خود «تنظیمات حسنه و قوانین مستحسنه قرار داد؛ هر روز قانون تازه‌ای ایجاد کرد. محض انتظام عمل، فرمان ... به جمیع ولات و حکام رفت که دیگر هیچ مقصری را نکشند... در انجام این کار منت بزرگی به‌دولت و ملت دارد، که از اهتمام اقدام او این‌عمل طوری شد که دیگر حکام نتوانستند مثل سابق مردم را به بهانه‌جویی بکشند، و به تهمت اراقهٔ دم نمایند ۱۳.» به قول خودش: در صدارت من «یك نفر چوب نخورد، یك گوش بریده نشد۱۴.»

عدلیهٔ مشیرالدوله درخشید ـ خاصه اصل مساوات در برابر قانون ذهن بینندگان را ربود. چند ماهی نگذشت که مردم به عدلیهٔ تازه روی آوردند و «عدد عرایض و متظلمین» افزایش گرفت ـ زیرا «آن بیچاره‌ها.... چیزهای ندیده مشاهده می‌نمایند، و احکام نشنیده استماع می‌کنند... کی وچه وقت شده بود که در وزارت عدلیهٔ اعظم فقیر و غنی،

۱۳. صدرالتواریخ، خطی.
۱۴. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۲۷ رجب ۱۲۹۰.

امیر و رعیت در حین محاکمه حکم مساوات داشته باشند؟» این معانی را ضمن دو مقاله‌ای که در نقد کارنامهٔعدلیه در روزنامه‌انتشار یافته می‌خوانیم، مقالاتی سودمند و شگرف. این دو مقاله به صورت دو نامهٔ بدون امضا منتشر شده: یکی در ارزش‌یابی کارنامهٔ عدلیه، و دیگر پاسخ یکی از اعضای عدلیه به آن نوشته که این هم خالی از نکته‌جویی نیست. به گمان ما نگارش هر دو نامه از شگردهای خود مشیرالدوله و مستشارالدوله است ــ خواسته‌اند اندیشه‌های خود را بپرورانند و اصلاحات دیگری را پیش ببرند. آن مطالب را از زبان دیگری آورده‌اند. باز به گمان ما نویسندهٔ حقیقی هر دو نامه، مستشارالدوله است. به هر حال سبك تفکر آن دو مرد در این دو مقاله جلوه‌گر است.

برداشت مقالهٔ نخست در آزادی انتقاد است: «روزنامه به من مژده داد که در طبع و انتشار اخبار غیر رسمی آزادیم.» پس «در ضمن این آزادی ما می‌توانیم حالات ناپسندی که مغایر تربیت و ترقی مملکت مشاهده می‌کنیم به‌این‌وسیله گوشزد جمهور مردم کنیم.» خاصه که نیت شهریار بر «تربیت این ملت است.» پس از آن مقدمه می‌نویسد: به‌ضرورت به دیوان عدالت رفتم که به حسن ادارهٔ وزیر عدلیه «نظم و ترتیب» یافته است. اما «چند نقص کلی مشاهده شد»: مشیرالدوله «به آداب و رسوم اروپا بخوبی اطلاع و بصیرت دارد، امیدها از وجود او داریم.» از جملهٔ آن رسوم، جلوگیری از ازدحام در هر ادارهٔ دولتی است چه هجوم انبوه مردم «قاتل فکر و هوش» آدمی است. «ازدحام خلق را در اطراف مجلس وزیر عدلیه طوری دیدم که راه‌ها از هر طرف مسدود [بودند] و مسند وزارت عدلیه بزحمت دیده‌می‌شد... در حین حیرت، از در تالار معرکه‌ای برخاست، فوجی بحرکت آمد... یك زمره پیشخدمتان با غلیان‌ها به مجلس ریختند، هرکدام به طرفی هروله می‌کردند... بیچاره من، راه فرار را با این صف مسدود دیدم.» یورش آن فوج «مظهر زلزلةالساعه» است. خلاصه این داستان غلیان آوردن و همچنین بساط ناهار چیدن «در محل کارفرمایی» اسباب تعطیل و اختلال امور است. لازم است آنها را از وقت کارگزاری جدا کنند، تا مردم بکار خود برسند. این پیشنهاد را «به انصاف عقلای مملکت» واگذار می‌کنم.

پاسخش را یکی از «اجزای عدلیه» داده، پاسخی پر مغز و منصفانه: خرسند است که «اقتدار مطبعهٔ مملکت» به درجه‌ای رسیده که مقاله‌ای در «عیب‌جویی» وزارتخانه‌ای چاپ می‌کند. از این معنی غافل نیست

که «ترقیات همهٔ ملل و پیشرفت خیالات دقیق حکما... به انتشار فضایل و توضیح و تهجین رذایل منحصر بوده است.» هیچ خردمندی نیست که فقط به «عقل و هوش طبیعی» خویش به فضل و کمال برسد، مگر اینکه تجربهٔ گذشتگان را ببیند و آرای حکما و سلف معاصر را بیاموزد. به‌مثل «تا آدمی ملکات انسانیت و مدنیت» را به دانش و تجربه معاینه نکند ــ «هرگز نخواهد دانست که ظلم و جور بد است... بیچاره‌درعین خودپرستی، بردن مال و خوردن خون مظلوم را مباح می‌شمارد، و از این ضرر عام که به مدینه و جماعت می‌رساند، احتراز نکرده...» به دست خود با غرور و نخوت اعضا و اجزای خود را که افراد نوع‌اند، عاجز و عاطل می‌گذارد.»

با آن پیش درآمد «جواب‌ایرادات را به‌محکمهٔ افکار عمومی» عرضه می‌دارد: در بینش و آگاهی وزیر عدلیه از «قوانین دول متمدنه، وعلم‌ایشان برطریق ترقی» حرفی نیست. «ازدحام مردم از بابت بی‌نظمی وزارت عدلیه نمی‌باشد. بلکه از بابت کثرت ارباب رجوع است. و آن بیچاره‌ها هم تقصیر ندارند؛ چیزهای ندیده مشاهده می‌نمایند، و احکام نشنیده استماع می‌کنند. این است که روز بروز بر امیدشان می‌افزاید، و عدد عرایض و متظلمین زیادتر می‌شود. من و شما و مراسله‌نگار هر سه ایرانی هستیم، و از قواعد سابقهٔ خودمان بخوبی اطلاع داریم. کی و چه وقت شده بود که در وزارت عدلیه، فقیر و غنی، امیر و رعیت ــ در حین‌محاکمه حکم مساوات داشته باشند، و داد مظلوم را کائنةً‌من‌کان از ظالم گرفته به او عایدسازند ــ اگرچه صاحب مدارج عالیه باشد؟ کی دیده شده بود که رقعه و توسط و...[۱۵] در محاکمات وزارت عدلیه خالی از تأثیر بوده، منظور و مقصود بجز دادخواهی و احقاق حق چیز دیگری نباشد؟»

مردم که وضع عدالت‌گستری را می‌بینند «در تقدیم مظالم خود بر یکدیگر سبقت می‌جویند... در عرض دو ماه که این‌قدر عرض و داد حاصل نمی‌تواند شد. این ازدحام و جمعیت از بابت کارهای ناتمام زمان سابق است» که با وجود محاکم متعدد، چنین ازدحامی را می‌بینید. ازمشیرالدوله شنیدم که: مجالس متعدد حاضر کافی نیستند. پس چند مجلس دیگر افزودند.

به‌دنبال آن، مقاله‌نویس مخالفت زورمندان را با نظام حکومت

---

۱۵. در متن چاپی «مقاله سه‌نقطه گذارده شده است. شاید در اصل لفظ «رشوه» را بکار برده بود.

قانون مطرح نموده، عوارض آیین بی‌قانونی و حکمرانی مطلقه را به آنان گوشزد می‌کند، گوشزدی زیرکانه: «مگر از برای بقای ملك و ترقی دولت و تحبیب ملت، وسیله‌ای بزرگتر از اجرای حقوق بندگان خدا و رفع ظلم هست؟... اما مردمانی که حقوق بندگان خدا را در ذمهٔ خود باقی‌گذارده... حالا که برخلاف مقاصد خودشان، اوامر و احکام مشاهده می‌نمایند، قدری آزرده خاطر می‌شوند. و حال آنکه اگر اندك تفکر و تعقل نمایند، منافع این سبك جدید دربارهٔ خود آنها نیز بی‌حد و نهایت است. زیرا که مثلی مشهور است: دست بالای دست بسیار است. اگر همین اشخاص که قرارهای جدید خوش‌آیند ایشان نیست، دربارهٔ چند نفر معدود، ظالم و مقتدر بودند، از آن طرف مظلوم و مقهور جمعی دیگر می‌شدند. حالا اگر رفع اقتدار بی‌نهایت آنها می‌شود، از طرف دیگر خودشان نیز از پاره‌ای تعدیات و خفت‌هایی که از بالادستان خود می‌دیدند، آسوده می‌گردند.»

اما در باب یورش پیشخدمتان و غرش غلیانها «حق با مراسله‌نگار است... و چنین می‌دانم که وزیر عدلیه را هم خوش‌آیند نباشد.» خودشان هم غلیان نمی‌کشند. ولی این خود «از عادات قدیمهٔ ایران است، ویکدفعه ترکش مناسب نیست.» بساط ناهار چیدن درب خانه را هم عیب گرفته بودید. «بازهم حق به جانب شماست، اسباب معطلی آمر و حاکم و جمعی دیگر است... اگر وزیر عدلیه به‌تنهایی دست به‌این‌کار بزند، اشخاصی... حمل بر امساك خواهند نمود. خوب است همهٔ وزرای عظام و اشخاصی که از خزانهٔ دولت خرج سفره می‌گیرند، متفقاً دست به این کار زده، سالی قریب پنجاه هزارتومان، بدون همت، به خزانهٔ دولت ضرر وارد نیاورند. و این مبلغ از جانب دولت خرج خیرات عمومی بشود... مدارس منتظم و مریضخانه و غیره» ایجادکنند. این مطلب را بر آن مقاله بیفزاییم که مواجب میرزا حسین‌خان در وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف رویهم‌رفته سالی سه‌هزار تومان بود، و خرج بساط ناهار و چای و غلیان به سالی هفت هزار تومان می‌رسید[۱۶].

مقاله‌ای که زبده‌اش را شنیدیم از جهات گوناگون عبرت‌انگیز است: تحول نظام دادگستری، ترقی فن روزنامه‌نویسی، و سنجش «افکار

۱۶. در دستخط ناصرالدین‌شاه به‌نظام‌الملك صریح گردیده که: «اصل مواجب» میرزا حسین‌خان در سال ۱۲۸۸ سه‌هزار تومان است و «خرج اطاق مشیرالدوله» هفت‌هزار تومان که «جمعشان ده‌هزار تومان باشد» و از آن قرار برات صادر کنند. (دستخط‌های ناصرالدین‌شاه به «میرزا آقاخان صدراعظم و میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك، خطی).

عمومی». آنچه اینجا مورد بحث ماست همان حکومت قانون است. دستگاه عدالتخانه استقلال و قدرت فراوان یافت. نامه‌های مشیرالدوله به حکام و گزارشهایش به شاه روشنگر آن معنی است. در یك قضیهٔ حقوقی که دو طرف دعوی اسناد شرعی به ظاهر معتبری ارائه داده بودند، و حقیقت روشن نبود، به فرهاد میرزا حاکم کردستان نوشت: «چون از هردوطرف اسناد شرعی ملاحظه کرد، متحیر شد... که چه کند که خوب و درست کرده باشد... میانهٔ خود و خدایتان آنچه حقیقت و حقانیت این مطلب است، مرقوم دارید که «تکلیف دنیا و آخرت آسان شود[۱۷].» در قضیهٔ دیگری که محکمهٔ عدلیه جواب فرهاد میرزا را درست ندانست، بنا بر استقلال قضایی خود آنچه حق می‌دانست به آن حکم داد. و در رأی خود نوشت: «این جوابهای نواب والا نه به قانون شریعت مطهر است، و نه از روی عدل و انصاف است.» البته آن عبارت به عموی ناصرالدین‌شاه که می‌گفت: در بیست‌سالگی به‌حکومت‌فارس رفته و «سی‌وهشت‌سال‌است با اختیار و اقتدار» همه‌جا حکمرانی کرده، سخت گران آمد. معتقد بود «به امثال این مردم نمی‌سزد که چنین عبارتی در حق من بنویسند[۱۸].» گویا نمی‌دانست که میرزا حسین‌خان بر آن بود که همان «اختیار و اقتدار» مطلق حکمرانان را درهم فروریزد. به حقیقت این چیزها بود که بزرگان دولت، مشیرالدوله را «بی‌حیا» می‌خواندند.

اصل مساوات قانونی و استقلال دستگاه قضایی را همه‌جا تأکید می‌کند. در نامه‌ای که به زمان صدارت به وزیر عدلیهٔ بعدی (پاشا خان امین‌الملك) نوشت و در روزنامه چاپ شد، گوید: «تنظیمات» دیوان عدالت همانا «قانون حفظ حقوق خلق و قاعدهٔ اصلیهٔ تمدن و اساس عمارت بلد ن است... نفاذ حکم عدل را تا همه‌جا، به همه طور کامل و قوی‌بدانید. و به خاطر نگذرانید که بعد از وضوح و ثبوت حقوق متظلمین در قدرت و نفاذ حکم شما، به اختلاف‌المراتب احتمال ضعف و فتوری هست. اگر بالمثل طرف‌ادعا رتبهٔ‌صدارت‌عظمی‌باشد، وحق‌من‌له‌الحق‌واضح‌وثابت‌شود، در مقابل قوت و اقتدار دیوان عدالت با پست‌ترین مدعی حکم مساوات خواهد داشت... و منتظریم که از بسط این قاعده... شعاع عدل همه جا به‌یك درجه تابش کند.» همین واقعیات بودند که حتی تاریخ‌نویسی که از میرزا حسین‌خان بدگویی‌های فراوان کرده، در حقش گفت: «عدل عمر» را

۱۷. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌فرهادمیرزا، اول جمادی‌الاول ۱۲۸۸.
۱۸. اسناد سپهسالار، فرهاد میرزا به میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۸].

برپا ساخت[۱۹].

پس از صدارت هم کتابچه‌ای در «انتظام دیوان عدالت» به شاه نوشت و اصل استقلال قضایی را خاطرنشان نمود. از آن بر می‌آید که وزیر دارالخلافه (میرزا عیسی وزیر) رخنه درکار محاکم عدلیه افکنده بود. در واقع ارث میرزا موسی حاکم دارالخلافه در تصرفات بی‌رویه‌اش به‌کار عدلیه، حالا به پسرش رسیده بود. فقط در زمان وزارت عدلیه و صدارت میرزا حسین‌خان جرأت دخل و تصرف بیجا را نداشت[۲۰].

مشیرالدوله در آن دفتر می‌آورد: امر دیوان عدلیه «ربطی به سایر وزارتخانه‌ها ندارد» زیرا احکام آن به نام سلطنت صادر می‌شود، و «معنی» آن به آن مقام باز می‌گردد. «دراستقلال وانضباط این‌عمل‌مکرر فرموده‌اند که: لوازم سعی و اهتمام بعمل آید که سر مویی در دادرسی و احقاق حق فروگذاشت نشود. به همین مناسبت به کرات فرمایش فرموده‌اند که: هرگاه وجود ما هم به جهت رفع ادعا و احقاق حق... در دیوان عدالت لازم شود، حاضر خواهیم بود.» هرگاه چنین اراده دارند که در سرتاسر ایران «ظلم و تعدی و غیره و غیره» صورت نبندد ــ شایسته آن است که «در ملأعام و مجلس وزراء اعلام فرمایند که: هر صنفی از اصناف ملت، دیوانی و رعیت و سپاهی و تاجر و غیره، هر دادرسی دارند فقط به عدالتخانه رجوع نمایند؛ وجود دیوان عدلیه برای همین است. اجرای عدالت و کار دادخواهی مردم به صورتی که حالا درآمده، «خیلی صعوبت بهمرسانیده» است .چنانکه ممکن است چهار برادر باشند هرکدام متعلق به یکی از اصناف ملت، و هرکدام در گوشه‌ای از مملکت و باهم مرافعه‌ای داشته باشند. اگر قرار باشد هرکدام به دستگاه جداگانه‌ای مراجعه نماید، گفتگوی آنان به مدت چهار سال هم نخواهد گذشت. چنانکه مداخلهٔ «وزارت تجارت بسیار بی‌ملاحظه شده، هیچ حدودی در این ماده منظور نیست.» و حال آنکه اگر میان تجار در «معاملات و قرار و مدار عمل تجارتی در شراکت» و از این قبیل چیزها، سخنی باشد ــ باید به آنجا

۱۹. اعتمادالسلطنه، خلسه یا خوابنامه، ص ۴۷.

۲۰. در«دستورالعمل دیوانخانهٔ عدلیه» (۱۲۷۹) تصریح رفته: حاکم و وزیر دارالخلافه «نباید احدی را ممانعت از عرایض دیوان عدالت نماید.» به علاوه او باید در اجرای احکام عدلیه «بهیچوجه مسامحه و اهمال جایز ندارند و هیچ حکمی را از دیوان عدالت مهمل و متروك نگذارند.» از این تصریح آشکار است که میرزا عیسی حاکم دارالخلافه مانند حکام دیگر، عامل اختلال در کارهای عدلیه بوده است. (سایر کارهای میرزا موسی و میرزا عیسی را در بررسی کشف‌الغرایب نوشتهٔ مجدالملك خواندیم).

رجوع گردد. اما افراد دیگر هرگاه ادعای شرعی یا عرفی بر تجار دارند یا برعکس «چه دخلی به وزارت تجارت دارد؟ این‌گونه عرایض و مطالب مردم، منحصر به دیوان عدالت است.» عین همان قاعده در مرافعات میان مردم و اهل نظام باید جاری باشد، وگرنه حکم عدالت از دایرهٔ انتظام خارج گردد. حتی به زمان محمد شاه امر دیوانخانه «برخلاف کل امورات دولتی» منظم بود. «قوام و ثبات آن به‌درجه‌ای بود» که حاجی میرزا آقاسی به کار دیوانخانه مداخله‌ای نداشت. اما حال به طریق اولی باید امر عدالتخانه منظم باشد ــ «وزیر دارالخلافه این فقره را بکلی منسوخ نموده، و قرارش این است که ابداً تمکین به‌دیوان‌عدلیهٔ اعظم نکنند. و اگر به‌ندرت حکمی به عهدهٔ او از دیوان عدالت صادر شود، ممضی ندارد.» از یك طرف چون «حکام، عمل هیچیك از عارضین را نمی‌گذرانند» مردم ناچار به دارالخلافه شکایت می‌آورند. و اگر قرار باشد برای رسیدگی هر شکایتی، مأموری به محصلی روانه گردد «یك‌فوج خواهد شد.» حاصل‌وضع موجود این‌است که «دادرسی فقرا و مظلومین» عاطل مانده، امر عدالتخانه به «کمال بی‌نظمی» رسیده[۲۱].

گفتیم میرزا حسین‌خان در زمان وزارت عدلیه، مسئولیت دستگاه «وظایف و مستمری و اوقاف» را نیز به‌عهده داشت. در این کار هم انتظام تازه‌ای داد. جزوه‌ای‌که به‌شاه نوشته، اندیشه‌اش‌را نمایان می‌دارد. خواست وظیفه و مستمری بی‌کم و کاست به دست صاحبانش برسد، و حکام را مجال بردن و خوردن نباشد. در هر ولایتی مجلسی از علما و معتمدان و بازرگانان معتبر برپا کرد، و مستمری و وظیفهٔ نقدی در آن مجلس به افراد پرداخت گردید. همچنین برآن شدکه قرار جدیدی در کار متولیان موقوفات بنهد که مال اوقاف به یغما نرود. خلاصه اینکه دستگاه وظایف و اوقاف «برخلاف ایام ماضی... منظم گردد، بر تحت یك قاعده قرار گیرد[۲۲].»

وضع موجود را چنین وصف می‌کند: «عیوبات حالت حالیهٔ امور وظایف به حدی است که به‌تحریر عرایض نخواهد گنجید... همین‌قدر به دقت تمام برآورد شده است که ربع بلکه خمس از آن مبلغ و مقداری که به ارباب وظایف مرحمت شده است، اگر برسد از راه تفضل بوده است.

---

۲۱. کتابچهٔ گزارش میرزا حسین‌خان به‌شاه در «انتظام عمل دیوان عدالت»، خطی [۱۲۹۲].

۲۲. کتابچهٔ گزارش میرزا حسین‌خان در عمل وظایف و مستمری و موقوفات، خطی [۱۲۸۸].

والا در بعضی ولایات بعیده، مستمری اشخاص بی‌دست و پا را کم مانده است که حکام بکلی منسوخ نمایند. و یك‌مبلغ معتدبه در کتابچه‌های دستورالعمل ولایات به اسم مستمری و وظایف، به‌جهت صرف جیب حاکم و غیره منظور می‌شود. اینگونه اعمال را... آشکار کرده و می‌کنند، چنانکه در معاملهٔ اصفهان معمول‌تر است.» به حقیقت حکام، «مدعی» وظیفه‌داران هستند.

نظرش این بود: وظیفه و مستمری که به خرج مالیات هر ولایت منظور می‌گردد « تمام و کمال به ارباب استحقاق» آن عاید شود. و «نقد برسد». یعنی وظیفه و مستمری «نباید ابداً دخلی به منافع حکومتی داشته باشد» بلکه ارباب وظیفه حقشان را «بعینها مثل برات‌داران دیوانی محسوب بدارند.» میرزا حسین‌خان در حاشیه افزود: «ارباب وظایف و مستمری، آنهایی که صاحب تیول و محل هستند، خودشان‌دریافت خواهند کرد و شکایتی ندارند ــ زیرا که دست خودشان است. آنهایی که دستی بگیر هستند و حاکم باید بدهد، در دستورالعملها همین‌طور منظور شده است که حاکم نقد بدهد. در مجلسی که چند نفر از علما و یك دو سه‌نفر تاجر و غیره هستند، نقداً به‌ارباب وظایف رسانیده، طومار ممهور بگیرند، و حاضرین مجلس هم همه مهر کنند، به امین وظایف بدهد، به نظر [دولت] برسد.» ایجاد مجلس معتمدان محلی و سپردن مسئولیت به‌آن از کارهای قابل توجه است. و چنانکه خواهد آمد ایجاد اینگونه هیأت‌ها از خصوصیات حکومت اوست.

اما در مال اوقاف‌که نظم‌آن «بر ذمت دولت الزم» است. می‌نویسد: باید معلوم گردد آیا متولی اموال و املاك موقوفه، عایدات آنها را صرف خرج مقرر می‌کند، یا صرف معاش خود می‌نماید و سایر موقوف علیه «بی‌بهره و بی‌نصیب و محروم می‌گردند؟» آنچه به تحقق پیوسته «املاك موقوفه اغلب جزو املاك مردم شده، و در آن بیع و شری می‌شود، بلکه صداق زوجات می‌نمایند.» به‌علاوه محصول املاك موقوفه، مانند املاك اربابی تا به‌حال سه برابر ترقی نموده است. وقتی که اصل عایدات موقوفه بنا بر آنچه در وقف‌نامه نوشته شده، حیف و میل گردد ــ «به طریق اولی تفاوت عمل آن... در کیسهٔ متولی خواهد ماند.» پس متولیان باید با اطلاع حکام «ثبت صحیح به اسم و رسم و جمع و خرج» اوقاف را به وزارت اوقاف بفرستند، تا قرار مخصوص داده شود. به علاوه لازم است تکلیف مالیات املاك موقوفه معین گردد. تا به حال مالیات ناچیزی به موقوفات

تعلق می‌گرفت که قابل قیاس با مالیات ملك اربابی نیست. این رعـایت برای عمران موقوفات لازم بنظر می‌آمد. اکنون که متولیان مال اوقاف را حلال می‌دانند، و تفاوت عمل آن را به مصرف صحیح نمی‌رسانند، و اصل موقوفه را «تیول» خویش می‌شمارند ــ آن جانبداری و رعایت چرا؟ بدون اینکه ترتیب تازه‌ای در امر موقوفات داده شود، این کار انتظام نخواهـد یافت[۲۳]. معلوم است خیالش این بود که بر متولیان سخت بگیرد، و بـر موقوفات مالیات ببندد. با وضع قانون جامع و بسیار مهم مجلس تنظیمات حسنه ــ در کار وظیفه و مستمری و اوقاف نیز قواعد قاطعی نهاده شدکه تفصیل آن خواهد آمد.

صدارت میرزا حسین‌خان مرحلهٔ بعدی قانونگزاری را آغاز کرد. در گفتار دیگر بخوانیم.

۲۳. کتابچهٔ گزارش میرزا حسین‌خان در عمل وظایف و مستمری و موقوفات، [۱۲۸۸]، خطی.

تبرستان
www.tabarestan.info

۸ در قانون اساسی

تلاش دولت در حکومت قانون ـ باصدارت سپهسالارخیز تاریخی تازه‌ای داشت؛ با نوشتن قانون اساسی و قانون‌نامه‌های مکمل آن به اوج خود، در حد امکانات دولت میرزا حسین‌خان رسید. فلسفهٔ سیاسی حکومت او را چنین خلاصه می‌کنیم: شناختن حقوق اجتماعی افراد و تعیین حدود آن در رابطهٔ با قدرت دولت؛ نفی حکومت مطلق، توزیع قدرت و بنیان نهادن سیاست بر قانون اساسی؛ مسئولیت دولت در تأمین «خیر عام»؛ تربیت ملت در آشنایی به حقوق خویش و همکاری اجتماعی؛ تشکیل حکومت متمرکز و برانداختن قدرت نامسئول حکام؛ تأسیس مجلس تنظیمات و سپردن مسئولیت ادارهٔ ایالات به آن مجلس؛ و سلطهٔ قانونی کشوری.

برای اینکه زمینهٔ گفتار ما روشن باشد، به مقدمه‌ای که در مبحث حکومت قانون نوشتیم توجه می‌دهیم. اینجا فقط چند نکتهٔ اصلی دیگر را در مفهوم قانون اساسی می‌افزاییم:

قانون اساسی پرداختهٔ قواعد و ضوابطی است حاکم بر روابط میان ملت و دولت و حاکم بر نظام دولت. به تعبیر دیگر قانون اساسی رشته‌ای است که روابط افراد جامعه را با دولت بهم می‌پیوندد، و حقوق و حدود هرکدام را مشخص می‌گرداند. جوهر فلسفهٔ سیاسی، بحث در نسبت تألیفی آن حقوق است با قدرت حکومت. از نظر ماهیت، هیچ فرقی میان قانون اساسی نوشته و نانوشته نیست .مطلب در انتقال مفهوم انتزاعی حقوق افراد اجتماع است به وجود متحقق آن خواه درقانون‌اساسی

نوشته یا در عرف نانوشته. به‌علاوه در منطق قانون اساسی ممکن است خود ملت برخیزد، نظام سیاسی وقت را دگرگون گرداند و قانون اساسی برپا سازد (مانند انقلاب مشروطیت ایران). و یا فرمانروایان در شرایط خاصی، خود قانون‌اساسی بنهند. این فرض ناشی از این‌تصور کلی‌است که تا زمانی که ارادهٔ مردم به عنوان منشأ حاکمیت دولت به رسمیت شناخته نگردیده و قانون اساسی در کار نیست ـ فرمانروا به اعتبار اختیار خویش به وضع قانون اساسی پردازد. در تاریخ مشرق‌و مغرب نمونه‌های متعدد آن‌را می‌شناسیم. قانون اساسی که میرزا حسین‌خان نوشت، درهمان جهت بود. همچنین قانون اساسی که مدحت‌پاشا در عثمانی و ایتو در ژاپن گزاردند، زادهٔ همان فرضیهٔ سیاسی بود.

تردید نیست که بحث در تأسیس قانون اساسی را باید با توجه به زمینهٔ اجتماعی و در دایرهٔ امکانات زمانی برآورد کرد ـ وگرنه در سنجش تاریخی به خطا می‌رویم. ضمن بررسی اندیشه‌های اجتماعی این دوره دانستیم که مفهوم «ارادهٔ ملت» و حاکمیت ملت به عنوان منشأ قدرت سیاسی شناخته شده بود. و همانطور که تصور حاکمیت را در الفاظی چون «ریاست مطلق» و «سلطنت» (به‌عنوان نمایندهٔ قدرت فائقه) ادا می‌کردند، مفهوم حکومت مردم را در آن زمان به «سلطنت‌عموم‌ملت» تعبیر می‌نمودند. چنانکه روزنامه می‌نویسد: مردم دولت متحدهٔ آمریکا در «طریقهٔ تنظیمات دولتی معتقد تسلط و سلطنت عموم ملت‌اند.» اما آنچه در شرایط اجتماعی ایران مطرح بود دو اصل عمده بود: یکی ایجاد نظام سیاسی جدید بر بنیان قانون اساسی. دوم اینکه دولت خود بنیانگزار نظام سیاسی جدید باشد. در بیان مفهوم اول اصطلاحات گوناگونی که در نوشته‌های رسمی بکار رفته عبارتند از: کنستیتوسیون، مشروطه، دولت‌مقیده، قانون‌اساسی کبیره، نظم قانونی، انتظام‌قانونی، دولت منتظم، دولت‌منظم، دولت‌مسئول، و تعیین‌حدود حکومت وملت. همهٔ‌آن‌واژه‌ها وترکیب‌های لغوی دلالت‌برادارهٔ سیاست بر پایهٔ قانون اساسی (خواه پارلمانی یا غیر پارلمانی) داشتند ـ یعنی نفی حکومت مطلق نامسئول .اصل دوم ناشی از این فرض کلی بود که در شرایط زمانی، دولت عامل اصلی اصلاح و ترقی جامعه است. فرض اول را میرزا حسین‌خان در مقدمهٔ یکی از «راپورت»های رسمی چنین می‌آورد: «در دول منتظمه هر قرار تازه‌ای که وضع می‌شود، سبب لزوم و محسنات متصورهٔ آن» تشریح می‌گردد، و «به واسطهٔ امضای ملوکانه آن قرار را جزو قوانین ملك می‌شمارند.» در بیان فرض دوم، «برزویه» نام که

با امضای مستعار در روزنامه مقاله می‌نوشت، گوید: «مدار امور هر ملت بسته به دولت است؛ رجال دولت که مردمان بی‌طمع وحرص شدند ـ دلیل بر ترقی‌ملت است.» جای‌دیگر روزنامه‌نگار گفت: تا «بنیاد رسوم‌نامحمود انهدام نپذیرد ـ کار دولت رونق حاصل نکند وامر ملت سمت‌ترقی‌نگیرد.و تغییر و تبدیل اوضاع دولت از لوازم و شرایط ترقی و تربیت دولت و ملت است.»

اما دربارهٔ دولت لازم نیست تصوری شاعرانه در ذهن خود بیافرینیم یا در پی فرضیه‌های خیال‌پرستانهٔ «هگلی» برویم. دولت را در ادای مسئولیتی که ذاتاً به عهده دارد ـ به ماخذ حقایق عینی می‌سنجیم، یعنی اعمالی که در جهت خوشبختی افراد که هیأت اجتماع را می‌سازند، بایستی انجام دهد. در مبحث حکومت قانون گفتیم خوشبختی افراد را در تأمین نیازمندی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آدمی می‌شناسیم ـ نیازمندی‌هایی که منشأ حقوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی افراد هستند. پس از نظرگاه فلسفهٔ سیاسی میزان ارزش‌یابی کارنامهٔ دولت، کاری است که در برآوردن آن نیازمندی‌ها یعنی حقوق افراد جامعه انجام می‌دهد. وجههٔ نظر افراد نسبت به دولت نیز در درجهٔ اول زادهٔ همان سنجش حقایق عینی است، همچنانکه کیفیت کردار آنان پرداختهٔ همان وجههٔ نظر است. پس دستور معروف غزالی در توجیه رابطهٔ با «اولی‌الامر»، از نظر حقوق سیاسی جدید بی‌معنی است.

دولت در تصور سیاسی میرزا حسین‌خان سه جهت کلی داشت: یکی اینکه عامل ترقی باشد؛ دیگر اینکه قدرت دولت به خیر جامعه بکار بسته شود؛ سوم اینکه حقوق افراد مشخص گردند و دولت دستگاهی بوجود آورد که پاسدار آن حقوق باشد. محدودیتی که برای قدرت دولت قائل بود ناشی از شناختن همان حقوق اجتماعی افراد بود. البته این ایراد را می‌شود گرفت که مرجع هر سه جهت منطق سیاسی او، به دولت ختم می‌گردید. اما در دایرهٔ امکانات زمانی هیچ فرض سیاسی معقول دیگری متصور نبود. وقتی که در بیان روش غلط حکومت ایران می‌گوید: «عامهٔ اهل ایران به هزار زبان می‌توانند معروض دارند که از این عیب بزرگ چقدر ضرر و چقدر خرابی دیده‌اند[۱]» ـ توجه او معطوف به مسئولیت دولت در تأمین سعادت مردم است، و به قصور دولت در ایفای آن مسئولیت اعتراف دارد. و بر اثر آن حق مشخصی برای مردم شناخته است. وقتی

۱. گزارش میرزاحسین‌خان به‌شاه، ربیع‌الاول ۱۲۸۹.

که نوشت: اختیارات خود را «سوء استعمال نخواهم کرد و از حد خود تجاوز نخواهم نمود[۲]» ــ درواقع محدودیت‌قدرت‌را می‌شناسد واینکه‌قدرت را در راه غلط بکار نخواهد بست. به علاوه دستور او به حکمرانان ستمگر قانون‌شکن، جنبهٔ بسیار مهمی از تفکر سیاسی او را آشکار می‌دارد. دستورش همواره به این مضمون بود: چون به حقوق مردم متعدی بودی «به موجب این حکم از حکومت معزول [هستی]، اهل شهر به اخراج شما مأذون‌اند و هیچ جای عذر نیست.» به‌علاوه آن‌حکم را می‌داد «در ملأ عام» بخوانند[۳]. آنجا درواقع وجههٔ نظرش را در حد مشروعیت قدرت باز می‌نماید، ضابطهٔ‌روابط حاکم ومحکوم را بدست می‌دهد، حق‌اعتراض‌را می‌پذیرد، و میزان کردار اجتماعی را مشخص می‌دارد.

تلاش سپهسالار در برپا کردن آیین جدید سیاست چند مرحلهٔ پی درپی پیمود. ولی‌هدفش همه‌جا یکی بود، یعنی تأسیس دولت منتظم بر پایهٔ قانون استوار. وزیر مختار انگلیس نوشت: «قابلیت فطری و روشن‌اندیشی مشیرالدوله... اصلاح‌حکومت‌را بدست‌او نویدمی‌دهد[۴].»از آن بیان کلی ماهیت دولت منتظم سپهسالار شناخته نمی‌گردد؛ وزیرمختار انگلیس فلسفهٔ سیاسی او را هیچگاه درست درك نکرده بود. حسنعلی خان گروسی که در صدارت میرزا حسین‌خان به وزارت فواید عامه رسید ــ به نقشهٔ ایجاد پارلمان ملی و احزاب راست و چپ تصریح نموده که شرحش را خواندیم[۵]. آنرا می‌توان آرمان و آرزوی سپهسالار دانست، اما نه نقشهٔ عملی ــ او که دنبالش راگرفت و در آن‌راه کوشید. نویسندهٔ انگلیسی «آرنولد» که او را می‌شناخت و در تهران هم با وی گفتگویی داشته، عقیده‌ای به این مضمون آورده: «سبك حکومت فرانسوی است که بر ذهن میرزا حسین‌خان استیلا دارد نه نوع حکومت انگلیسی. و گرایش قلبی او به سوی فرانسه است نه انگلیس[۶].» آن نویسندهٔ خارجی نظرگاه میرزا حسین خان را در تفکرسیاسی تا حدی درست یافته، گرچه نتوانسته آن را توجیه بکند. (گواینکه به عقیدهٔ ما توجه میرزا حسین‌خان درمرحلهٔ بعد، معطوف به قانون اساسی آلمان بیسمارك گشته بود).

---

۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۳. نگاه کنید به‌بخش نهم، دربرخورد حکومت قانون و قدرت نامسئول.
۴. انگلیس ۶۰/۳۲۶، الیسون به‌لرد گرانویل، ۷ نوامبر ۱۸۷۱.
۵. اسناد ملکم، حسنعلی‌خان به ملکم، ۲ جمادی‌الاول ۱۲۸۹. برای متن کامل نوشتهٔ او نگاه کنید به‌بخش ششم.
6. A. Arnold, vol. 1. p. 219.

توجیه مطلب این است: کلام بلندی که زبانزد میرزا حسین‌خان بود شنیدیم: «در طریق عقل اختلاف نیست[۷].» این سخن تأثیر مطلق و مستقیمی است از عقاید اندیشه‌گران فرانسوی به عصر روشنایی. معتقد بودند نفس عقل معیار منطقی کاملی است در سنجش خوب و بد کردار اجتماعی آدمی و بنیادهای مدنی. میرزا حسین‌خان در نکوهش سنت ستمگری و تأکید به «متروك ساختن پاره‌ای عادات سابقه که موجب تخریب دولت و ملت است[۸]» ــ حربه‌ای تیزتر از حربهٔ عقل نداشت. درجهت دیگر تأکید هوشمندان فرانسوی سدهٔ هجدهم در درجهٔ اول معطوف به نفی حکومت مطلق و ایجاد مساوات قانونی و شناختن حقوق آزادی اجتماعی بود ــ و کمتر به حکومت نمایندگی می‌پرداختند. آن فرض سیاسی نزدیکتر به امکانات زمانی عصر سپهسالار بود تا تصور حکومت ملی پارلمانی که مقدمات آن از هیچ‌نظر فراهم نگشته بود. در تفکر عملی میرزا حسین‌خان نیز «دولت منتظم» دلالت می‌کرد بر نظام قانونی که حاکم بر ادارهٔ مملکت باشد و شامل حقوق ملت در رابطهٔ با حکومت. با آشنایی به فرضیهٔ دولت منتظم، کارهای او را در مرحله‌های پی‌درپی می‌سنجیم.

روزی که به صدارت نشست، مفهوم سیاسی صدارت را تغییر داد و «سبك جدید» را آغاز نهاد. امور مملکت را در دستگاه صدارت متمرکز ساخت، اما ادارهٔ امور را به انحصار خود درنیاورد. بلکه دستگاه صدارت تشکیل می‌یافت از صدراعظم و وزیران. صدراعظم در برابر پادشاه مسئولیت داشت، وزیران و حکام ایالات نسبت به صدراعظم مسئول بودند. این قراری موقتی بود تا اینکه قانون مجلس وزیران را نوشت ــ دو اصل مهم «مسئولیت مشترك وزرا» و «اکثریت آرا» را در آن گنجاند.

دستخط بلند شاه به عنوان «دستورالعمل نظم امور دیوانی» که به یقین با نظر خود میرزا حسین‌خان نوشته شده، با انتصاب او به‌صدارت (۲۹ شعبان ۱۲۸۸) صادر گشت. شروع می‌شود با تأیید این اصل: «در هر دولت رسم و قرار» این است که یکی از رجال قابل را «مسئول امور دولت می‌نمایند، و نظم جمیع امور از لشکر و کشور و مالیات و جمع و خرج و آسودگی حال رعایا را از او می‌خواهند.» پس مصلحت دانسته شد که شخص کافی و آزموده‌ای چون میرزا حسین‌خان را به مقام صدارت

---

۷. اسناد مستشارالدوله، حاجی میرزاعباسقلی قزوینی به میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹].

۸. ایران، میرزاحسین‌خان به‌میرزاسعیدخان، ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۶.

بگماریم و او را «مسئول کرده، امور دولت را کلیتاً به او بسپاریم.» و اجرای این «دستورالعمل نظم امور دولتی» را از این قرار از وی بخواهیم:

گزارشهای حکام ولایات مستقیماً به صدراعظم نوشته شوند، چیزی که باید به عرض برساند، خلاصه نماید و «رأی خودشان را در حاشیهٔ آن مطلب اظهار کنند.» فرمانها و احکام نظامی به مهر صدراعظم صادر گردند. کارهای وزارت امور خارجه اول به نظر صدراعظم برسند، سپس به دربار فرستاده شوند. مطالب وزارت علوم را اعتضادالسلطنه «به عرض صدراعظم برساند و احکام صدراعظم‌را مجراً بدارد.» امور وزارت عدلیه را وزیر آن می‌گذراند، خلاصهٔ مطالب «عمده و مهمه» را نزد صدراعظم‌بفرستد و «ازآن‌قرارکه صدراعظم نوشته‌است‌مجرا بدارند.»امور نظامی را صدراعظم مستقیماً رسیدگی نماید و «عمل لشکر را از کارهای عمدهٔ خود بدانند» و هفته‌ای دوبار «راپورت نظامی» بنویسند. مراقبت گردد که مالیات ولایات «به‌خوبی و به‌موقع» به خزانهٔ دولت برسد و با اطلاع نظام‌الدوله وزیر مالیه صرف مخارج دولت گردد. و همهٔ امور دیگر از جمله امور دارالطباعه و دارالترجمه به عرض صدراعظم برسند و دستور او اجرا گردد[۹]. شاه می‌نویسد: «عجالتاً دستورالعملی است که در امور دولتی به جناب صدراعظم نوشته‌شد. از این قرار معمول دارند.»

دستورنامهٔ مزبور نظم گردش کارها و تقسیم امور دولت را مقرر می‌دارد. سر مقالهٔ روزنامهٔ ایران در شرح دستخط شاه نکته‌های مهمتری را بدست می‌دهد. از مسئولیت رییس دولت در کشورهای «منظم» خواه پارلمانی و خواه غیر پارلمانی سخن می‌راند: «در جمیع دول منظم دنیا وجود شخص اولی که مسئولیت در جمیع امورات دولتی داشته باشد، لازم است. چنانکه در دولت انگلستان با اینکه قریب ششصد نفر اجزا در پارلمان انگلیس جلوس می‌کنند... یك نفر صدراعظمی همیشه بوده و هست. و همچنین در دولت روس و دولت آلمان همیشه صدراعظم دارند.» در ایران در چند سال اخیر «آن شخص کافی که شایستگی این امر بزرگ را داشته باشد، نبود» و مشیرالدوله هم مأموریت به سفارت داشت. نخست او را به وزارت عدلیه و بعد به وزارت جنگ منصوب داشتند که یکی به منزلهٔ «خدمت به ملت و دیگر صداقت به دولت بود.» از آنجا که پادشاه «صداقت به دولت و خیرخواهی به ملت ایشان را سنجیدند» به

۹. برای متن دستخط شاه نگاه کنید به: مرآت‌البلدان، ج۳، ص ۱۴۸ ـ ۱۴۶ (در روزنامه هم منتشر شد).

منصب صدارت مفتخرش ساختند که «ترقیات کلی در امـورات دولت و رفاهیت و امنیت به حالت رعیت» حاصل آید.

از برداشت مقاله روشن است که نویسنده کاری ندارد که رییس دولت انگلیس و صدراعظم آلمان و روس از نظر قانون اساسی آن سه کشور، سه نوع مسئولیت مختلف داشتند. تکیهٔ سخنش روش حکومت در دولتهای «منظم» است. و از همان جهت عمومی به‌صدارت میرزاحسین خان می‌نگرد؛ انتظارش ترقی دولت و رفاه و امنیت‌ملت هردو هست. همین معنی در خطابهٔ شاه آمده، مشیرالدوله را نمایندهٔ «سبك جدید» حکمرانی معرفی می‌نماید. در سلام عام (۲۵ شوال ۱۲۸۸) گفت: «خوشحالی ما از انتخاب شخص مشیرالدوله به صدارت عظمی است که شخص کـافـی و درستکار، و از همهٔ صفات او بهتر، بی‌غرضی و بی‌طمعی اوست... امید چنان است که سایر رجال دولت و اعیـان مملکت او را سرمشق خـود نموده، من‌بعد به همان سبك رفتار نمایند... سبك جدید را که به وجود شخص اول شروع یافته، پیش گیرند.» و بالاخره «حاکم و محکوم سلیقهٔ جدید ما را در حکومت» بدانند. پیش از آن نیز شاه در مجلس دیگری (۱۳ رجب ۱۲۸۸) دو جلد کتاب قانون نظام را به میرزا حسین‌خان سپرد و گفت: «می‌خواهیم قرار و انتظام تازه‌ای در این امر بدهیم که هیچ دخلی و شباهتی به سابق نداشته باشد... [کارها] در تحت قاعده و قانـون بـاشد.»

آن قواعد تازه بر اختیارات رسمی دستگاه صدارت افزود، رابطهٔ صدارت و سلطنت را معین نمود، قـرار تقسیم کـار دولت را مشخص گردانید. از آن برمی‌آید که میرزا حسین‌خان نمی‌خواست کارها را خود قبضه کند. به تعبیر دیگر او «نخواست وزارتخانه‌ها را به خود جمـع کند[۱۰].» اما خواست که مسئولیت ادارهٔ مملکت با هیأت وزراء باشد. در واقع دستورنامهٔ مزبور دستگاه صدارت را به هیأت دولت مبدل ساخت. و این خود تحول قابل توجهی بود.

به دنبال آن نخستین طرح رسمی قانون اساسی نوشته شد[۱۱].

این قانون بر ده اصل است که «من بعد بنای امور دولت» بر آنها نهاده شود، و برآن بنیاد قانون‌نامه‌های دیگر وضع گردند. در پرداختن طرح مزبور میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله سهم عمده‌ای داشته است.

۱۰. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۴۲.
۱۱. اولین طرح غیر رسمی را ملکم در ۱۲۷۶ نوشته بود.

به‌گمان ما تاریخ نگارش آن در دو سه‌ماههٔ آغاز صدارت میرزا حسین‌خان بوده، یعنی اواخر ۱۲۸۸قمری[۱۲]. لایحهٔ اولین‌قانون اساسی به‌تصویب‌شاه نرسید، انتشار هم نیافت، تاکنون هم از آن خبری نبود.

طرح مزبور منطق قانون اساسی را روزگار متحول‌می‌داند وتغییر سیاست در جهت ترقی. گوید: «به اقتضای مصلحت وقت و موافق حالت زمان حاضر ــ تعدیل و اصلاح کارهای دولت و مملکت و تنظیم و ترتیب قوانین معدلت آیین، از امور اهم و الزم است. و امروز مراتب اقتدار و ترقیات فوق‌العادهٔ دول اروپا، به‌این معنی یك برهان قاطع است.»

پیوستگی ملت و دولت را اینطور ادا کرده: «وزراء و حکام وجمیع آنهایی که در سر کارها هستند ــ عموم اهالی ایران را که هیات دولت ما از آنها تشکیل یافته، خود را باید وجود واحد بدانند و در جلب منافع مشروعه و دفع اضرار، دولت در همه‌حال با کمال خلوص و صدق‌نیت و صفا و صداقت اتفاق نمایند.» این ماده خوب نوشته نشده. اگر خواسته بگوید قدرت دولت ناشی از حاکمیت ملت است، بیانش گنگ‌است‌هرچند مستشارالدوله به آن معنی نیك پی برده بود. البته در عصر ناصری ممکن نبود چنان مفهومی را به صراحت در متن قانون گنجاند.

مستشارالدوله که در رسالهٔ «یك کلمه» از همهٔ حقوق اجتماعی و سیاسی افراد گفتگو کرده، در طرح قانون فقط امنیت جان و مال و آزادی مذهب را ذکر نموده ــ یعنی حقوقی که بیشتر سر زبانها بودند و قبولاندن آنها و رسمی شناختن آنها آسانتر می‌نمود. امنیت جانی در هر حال مهمترین عنصر حقوق بشری بود، حقی که در ایران نبود. عوارض ناایمنی اجتماعی نیز در متن قانون ناگفته نمانده. مقرر می‌دارد: «جان و مال و عرض و ناموس قاطبهٔ اهالی ایران از هرگونه تعدیات و تجاوزات محفوظ بوده، من‌بعد به هیچ بهانه احدی از وزراء و شاهزادگان و حکام کل و جزء بدون جواز شریعت مطهره و بدون تعیین دیوان عدالت، حق تعرض وتعدی به‌جان و مال و عرض و ناموس رعایا ندارند؛ چونکه با عدم امنیت روز بروز مملکت ایران ویران، و اهالی آن به اطراف عالم متفرق و پریشان خواهند گردید.»

شمول قانونی آن اصل، عام است ــ همهٔ افراد به تساوی از آن حق برخوردار هستند، و حق مداخلهٔ در امر قضایی را از هر مقام اجرایی

۱۲. این طرح قانون اساسی را در اسناد میرزایوسف‌خان مستشارالدوله یافتیم به‌خط خود او.

سلب کرده است. تصریح به نفی و دخل و تصرف «وزراء و شاهزادگان و حکام» از آن جهت است که عناصر عمدهٔ ستمگری و خودسری وقانون‌شکنی بودند. اصل آزادی مذهب و پرستش را چنین اعلام می‌دارند: «آنهایی که در ایران خارج از دین اسلام هستند ـ از قبیل مسیحیان و یهودیان و گبرها و سایر مذاهب مختلفه، یا رعایای خود ایران باشند یا آنهایی که بطور کسب وتجارت به ایران آمده‌اند، علی‌ای‌حال باید آسوده و محترم باشند و دست مزاحمت احدی به آنها نباید برسد، که به آزادی تمام در اجرای آیین خود زندگانی بکنند.»

اصل بسیار مهم دیگر تفکیک اختیار قانونگزاری از قوهٔ اجرایی است، و همچنین لزوم تدوین احکام فقهی و وضع قوانین جدید: «برای ترتیب قوانین شریعت غرا، و وضع بعضی قواعد و انتظامات که لازمهٔ سیاست مدن است ـ مجلسی، و برای اجرای قوانین مزبوره مجلس جداگانه‌ای تشکیل شود. هریك از مجالس دوگانه بی‌مداخله به کار یکدیگر تکالیف خود را باید مجری بدارند. تفریق این دو مجلس از امور عمده و اهم دولت‌است، وبدون آن‌ازهیچ‌یك ازامور دولتی ومملکتی نتیجهٔ نیك عاید نبودنش از تجربیات چندین سالهٔ سلطنتمان مبرهن است.»

در تکمیل آن، مادهٔ بعد می‌افزاید: «به جهت اخذ مالیات و ترتیب لشکر و طرز محاکمات حقوق عباد، قوانینی که مغایر شرع شریف نباشد بزودی مرتب خواهد گشت. و همچنین جهت ساختن طرق و شوارع، و ترویج تجارت، و ترقی زراعت، و بنای مدارس منتظمه در هر شهر و بلد اقدامات مجدانه بکار برده خواهد شد.»

اشاره‌ای که در مرعی داشتن احکام شرعی رفته، به حقیقت بیان تکلف‌آمیزی است ـ وگرنه نفس قانونگزاری مبنای شرعی نداشت. در مادهٔ مزبور به اصل عرفی گردانیدن تعلیم و تربیت و حقوق مدنی و همهٔ بنیادهای اجتماعی تصریح شده است. از همه مهمتر اینکه قانونگزار رأی قطعی خود را در جدایی سیاست از دیانت، در اصل قانون اساسی چنین اعلام می‌دارد: «کارهایی که به امور معاش و زندگانی تعلق دارد، باید از کارهایی که به امور معاد و آخرت متعلق است انفکاك یافته؛ برای امور دنیوی به زبان فارسی فقره به فقره قانونها نوشته شود، و عدد گذاشته بشود، و مال هر اداره از قبیل عدلیه و نظام و مالیه و خارجه و داخله و علوم و زراعت و تجارت و پسته و تلگراف و معادن و جنگلها و غیره و غیره ـ برای آن اداره دستورالعمل خواهد شد.»

تقسیمات جدید کشور را بر پایهٔ واحدی قرار می‌دهد: «مملکت ایران به ولایتها تقسیم شده، و هر ولایت به چند ایالت، و هر ایالت به چند ناحیه، و هر ناحیه به چند بلوك.» (اصطلاح «ممالك محروسه» در طرح مزبور نیامده است).

در مادهٔ آخر پیشنهاد می‌کند: به‌خجستگی این قانون روز اعلام آن را هرساله به حساب شمسی «عید بزرگ ملتی» بگیرند: «محض بقای اسم ما که در این روز میمون و مبارك این نعمت بزرگ امنیت جان و مال و عرض و ناموس، به دستیاری و همت ملوکانهٔ ما به اهالی ایران اعطا شد ــ شایسته و برازنده است که در هر سال الی آخرالدوران این روز را به حساب ماه شمسی عید بزرگ ملتی گرفته، جشنها و شادیها نمایند. خداوند همه‌مان را موفق فرماید.»

طرح مزبور از نظر فلسفهٔ قانون اساسی، کامل نیست. اما برخی از مهمترین پایه‌های عقلی سیاست را شامل است: ایمنی اجتماعی، آزادی عقاید دینی، مسئولیت دولت در تأمین خیر عام جامعه، تفکیك سه قوهٔ قانونگزاری و اجرایی و قضایی، جدایی سیاست از دیانت، لزوم وضع قوانین مثبت عرفی در مجموع شئون فعالیت ملت و دولت، تدوین احکام فقهی به عنوان برخی از اصول حقوق مدنی، و یکنواخت کردن تقسیمات کشوری را دربر داشت. به‌همین جهات آن‌طرح را بس ارزنده می‌شماریم.

در تحلیل نخستین طرح قانون اساسی باید چند نکتهٔ مهم دیگر را بیفزاییم: وجههٔ نظر مشترك سپهسالار و مستشارالدوله در آن نیك نمایان است. اینکه سپهسالار پیشتر به او نوشته بود: امور شرعی چون «نماز جماعت» بایستی به‌عهدهٔ روحانیان بماند اما «بقدرذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد و مشارالیهم را ابداً واسطهٔ فیمابین دولت و ملت مقرر نکرد[۱۳]» ــ دقیقاً در پیشنهاد قانونی مزبور آمده است. اساساً میرزا حسین خان در مشرب سیاست عرفی سخت ایستادگی داشت. همان معنی را در جلوگیری از تصرف روحانیان به کار سیاست، به شاه متذکر می‌گردد: در زمان صدارت خود «مداخلهٔ در امور دولت را به ایشان تجویز نمی‌کردم[۱۴].»

نکتهٔ دوم در اصل تفکیك قوهٔ قانونگزاری و اجرایی است. مستشارالدوله چند سال قبل (در مأموریت پاریس) نوشته بود: «قوت و

۱۳. نگاه کنید به‌بخش هفتم.
۱۴. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۲۷ رجب ۱۲۹۰.

نظم» دولت منوط به این است که «دو اختیار را از هم تفریق کنند ــ یعنی اختیار وضع قانون و اختیار اجرای قانون. بدون تفریق این دو اختیار، کار ایران هم فرومانده و نیز حالت ملت مرحومه پریشان خواهد بود[۱۵].» همان اصطلاح «تفریق اختیار» در طرح مزبور بکار رفته. البته فرض قانونگزاری و تفکیک قوا نیز مورد مخالفت سنت‌پرستان بود ــ چنانکه بر نوشتهٔ مستشارالدوله این ایراد را گرفتند: «باید دانست که در ممالک محروسهٔ ایران با حالت حالیه، هیچ قانونی بهتر از قانون شرع انور که صاحب ناموس اکبر عقل کل... مقرر فرموده نیست. و رعایت شرایط و احکام و اجرای آن با شاهنشاه اسلامیان‌پناه زمان است[۱۶].»

از گفت و شنودی که بر سر لایحهٔ قانون اساسی درگرفت، آگاهی نداریم. اما از مقایسهٔ آن با دومین طرح قانونی دستگیر می‌شود که با چند اصل آن مانند رسمی شناختن حقوق اجتماعی افراد، تصریح به محدودیت‌های دستگاه شرع، و تفکیک کامل قوهٔ قانونگزاری و اجرایی ــ مخالفت شده بود. شاه آن لایحه را تصویب نکرد. نگفته نگذاریم که حقوق آزادی هم در این زمان مطرح گشته بود. روزنامه‌ها از آن سخن گفتند و تا درجه‌ای آزادی پیداکردند[۱۷]. شرحی که حاجی‌ملاعلی‌کنی ضمن بدگویی‌های از سپهسالار، در «کلمهٔ قبیحهٔ آزادی» نوشته عکس‌العمل عنصر مخالف را روشن می‌نماید:

«کلمهٔ قبیحهٔ آزادی... به ظاهر خیلی خوش‌نماست و خوب، و در باطن سراپا نقص است و عیوب. این مساله برخلاف جمیع احکام رسل و اوصیاء و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است. به این جهت... دولت را وداع تام و تمام باید نمود، به واسطهٔ اینکه اصل شرایع و ادیان در هر زمان خود قید محکم سخت و شدیدی بوده و می‌باشد که ارتکاب مناهی و محرمات ننمایند، متعرض اموال و ناموس مردم نشوند. و هکذا برخلاف مقاصد و انتظام دولت و سلطنت است که هرکس هرچه بخواهد بگوید، و از طریق تقلب و فساد نهب اموال نماید و بگوید: آزادی است، و شخص اول مملکت همه را آزاد کرده است. و در معنی به حالت وحوش برگردانیده. معلوم است نفوس بالطبع در طبیعت شیطانی، مایل به هوی و هوس و برآوردن مشتهیات خودند. همین مایهٔ بی‌نظمی و زیادی تاخت و

۱۵. تلگراف مستشارالدوله به میرزامحمودخان مفتاح‌الملک، مفتاح‌الرموز، ص ۱۰۸.
۱۶. مفتاح‌الملک، مفتاح‌الرموز، ص۱۰۸.
۱۷. نگاه کنید به بخش سیزدهم، در روزنامه‌نگاری.

تاز شده، و هیچکس نمی‌تواند چاره کند. این است که قاطبهٔ علما و فضلا را بصدا درآورده، حکام وداروغه را خانه‌نشین وعاجز نموده. زیاده‌جسارت است جز تعلـق‌گرفتن خاطر مبارك بر رفع فساد و اصلاح امور عباد و انتظام بـلاد[۱۸].»

گرچه به عقیدهٔ ما آن نامه به انشای آن مجتهد نیست، میـزان ادراك سیاسی طبقه‌ای را از مفهوم آزادی بدست می‌دهد. لازم به رد کردن هم نیست. امااز آن برمی‌آیدکه زمینهٔ مختصر آزادی فراهم گردیده بود.در ضمن آن حکام و داروغگان که اکنون «خانه‌نشین و عاجز» بودند، همه در زمرهٔ ستمگران و نابکاران بودند که به دست میرزاحسین‌خان به آن روز افتاده. غمخواری ملاعلی کنی هم بر احوال آن مردمان جای شگفت نیست. باری آن قبیل دشواری‌ها بر سر راه تغییر سیاست وجود داشتند.

چون لایحهٔ اول پذیرفته نشد، دومین طرح قانون اساسی تنظیم گردید. در نگارش آن استادی زیرکانه بکار رفته که ضمن تحلیل اصول منجز تصریحی و قواعد مسلم ضمنی لایحه خواهیم شناخت. لایحهٔ تازه با فکر عملی و واقع‌بینانه‌ای پرداخته شده، و نسبت به طـرح پیشین گذشت‌هایی گردیده است. درواقع برداشت دو لایحه و مضمون آنها باهم تفاوت نمایان دارند. دقت در طرح دوم می‌رساند که میرزا حسین‌خان به مصلحت‌اندیشی، در پی تدوین قانونی بوده که تصویب شاه را بدست آورد. و به «تدریج» با وضع اصول و قوانین دیگر به تکمیل آن پردازد. این معنی از مقدمه و متن لایحه برمی‌آید. پس‌از تصویب آن به‌شاه نوشت: «افکار و پروژه‌های خود را یك به یك عرضه خواهم کرد[۱۹].» اصول‌تکمیلی دیگری هم بر قانون افزود که به صورت متمم آن درآمد. دربارهٔ مجلس شورایی که ساخت می‌نویسد: «شرایط مجلس شوری زیاده از اینهاست که به تمامه مثل مشورتخانه‌های سایر دول منتظم باشد[۲۰].» یعنی اصولی که نهادند قانون اساسی دولت پارلمانی را نمی‌سازند، و آن مجلس واجد تمام شرایط «مشورتخانه»نیست. اما ماهیت‌لایحه و متمم‌آن دقیقاًدلالت بر تأسیس دولت «منتظم» (به معنی عام کلمه و به مفهوم سیاسی آن‌که پیشتر

۱۸. اسناد خان‌ملك ساسانی، حاجی ملاعلی کنی به‌شاه، رجب ۱۲۹۰. برای ما تردید نیست که آن نامه نگارش خود ملاعلی نیست. گمان می‌بریم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه که از دشمنان سپهسالار بود، درپرداختن آن دست داشته است.

۱۹. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه [شعبان ۱۲۸۹].

۲۰. دستورالعمل کارگـذاران دولت و قـرار مشاورات مجلس دربار، اول صفر ۱۲۹۰، خطی.

توضیح دادیم) دارند. به عبارت دیگر جوهر قانون مزبور و متمم آن این است: تبدیل نظام مطلقهٔ استبدادی به حکومت محدود قانونی؛ واگذاری اختیار ادارهٔ کشور به «مجلس وزرای مسئول» یا «کابینهٔ دولت»؛ اخذ تصمیمات دولت بر پایهٔ آزادی مشورت و رأی اکثریت؛ و شناختن اصل مسئولیت دسته‌جمعی.

در نقد و تحلیل قانون دوم به این اسناد توجه داریم: متن لایحه، متمم آن «در بیان قرار مشاورات مجلس دربار»، نامه‌های شاه وصدراعظم، مذاکرات کمیسیون‌های مشورتی مجلس وزیران، نحوهٔ عمل مجلس‌وزیران و مقالهٔ رسمی روزنامهٔ ایران[۲۱]. جهت تحول تکاملی قانون را نیز بازخواهیم نمود.

قانون مزبور را عنوان‌خاصی داده‌اند: «لایحهٔ‌تشکیل دربار اعظم.» از آن به «مجلس شورای دربار» و «مجلس وزرای مسئول» و «هیأت وزراء» و امثال آن یاد کرده‌اند. مقدمهٔ لایحه گوید: «محسنات تشکیل دربار اعظم را مکرر» پادشاه تصریح نموده‌اند. و به اقتضای آن باید دولت ایران «حکماً یك هیأت رسمی داشته باشد. فواید چنان هیأت رسمی با منظورات جدیدهٔ شاهانه... محسوس است.» درواقع جان کلام در همان «هیأت رسمی» است در قالب «منظورات جدیده.» وگرنه دربار چیز تازه‌ای نبود که حالا «تشکیل» گردد؛ به کهن‌سالی سلطنت بود. آن نام‌گزاری گویا از شگردهای قانون‌نویس است که روحیهٔ ناصرالدین شاه‌را خوب می‌شناخت؛ وانمود می‌کند که بنیاد جدید را بر پایهٔ همان دستگاه ریخته است.

لایحه شامل مقدمه و یك رشته «اصول موضوعه»‌ای است که «هیأت اجتماع» آنها «اساس اصلی» سیاست ایران را می‌سازند. اندیشهٔ فعلی سپهسالار و آرمان نهایی‌او را در توضیح «اصول» لایحه بایدبخوانیم: «چون این معانی در این صفحات [مشرق‌زمین] چندان بروز و ظهوری نداشته‌اند، به نظر خیلی ساده و سهل و بی‌نتیجه خواهد آمد. همین‌قدر عرض می‌کنم که انتظام امور دولت، بسته به این چند فقره مطالب ساده است. نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد. امیدوارم که از یمن تربیت و تقویت همت شاهنشاهی، بر این اساس ساده یك بنایی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی را تا انقراض تواریخ مایهٔ

۲۱. برای متن لایحه نگاه کنید به: مرآت‌البلدان، ج۳، ص ۱۴۸ ـ ۱۴۶. مقالهٔ روزنامهٔ ایران در شمارهٔ ۱۴۱، ۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۹ منتشرگشته. متمم لایحه «دربیان قرار مشاورات مجلس دربار» ضمن «دستورالعمل» مورخ اول صفر ۱۲۹۰ آمده که میرزاحسین‌خان و امضای شاه را دارد. (خطی).

تشکر ملت ایران و موجب تمجید کل آیندگان سازد.»

در آن سخن روی دل به سوی قانون اساسی است ــ قانونی که در صفحات مشرق خبر و اثری از آن نبود، اما «انتظام» دول منوط به آن بود، و میوهٔآن‌را در «امتحانات» سایرین بایدچشید، و سرانجام با «تربیت» ملت بر این «اساس ساده یك بنایی» برپا گردد که به روزگار بماند و مایهٔ سپاس جاودانی ملت باشد. این معانی در تفسیر رسمی روزنامهٔ ایران چنین آمده: صدراعظم از روزی که به صدارت رسیده‌اند «همت خود را بالانحصار مصروف داشته‌اند بر این که اساس محکمی بر کلیهٔ امور دولت قرار دهند، و قوانین ممدوحه‌ای که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عظیمه است، در دولت ایران وضع نمایند.»

مسألهٔ باریك و اساسی شناخت ماهیت هیأت دولت، مسئولیت مجلس‌وزیران، رابطهٔ وزارت با صدارت، و رابطهٔ صدارت و سلطنت است. قانون مقرر می‌دارد: پادشاه «کل امور دولت را در میان نه وزارت و یك صدارت تقسیم خواهند فرمود... ادارهٔ کل امور دولت ایران برعهدهٔ این نه وزارت است، ادارهٔ این نه وزارت محول به صدارت عظمی است.» گرچه «عزل و نصب صدراعظم منحصراً موقوف به ارادهٔ» پادشاهی است، عزل و نصب سایر وزیران به‌دستور شاه و «موقوف به تعیین صدراعظم است[۲۲].» اما در مسئولیت مشترك هیأت دولت: «کلیات امور دولت راجع به مجلس وزرا» است که به ریاست صدراعظم یعنی «شخص اول دولت و رییس مجلس وزرا» منعقدمی‌شود. «مسئولیت‌کل ادارات‌دولتی برعهدهٔ صدراعظم است. به‌این معنی که ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیه بلاواسطه به شخص صدراعظم خواهد شد.» او هر کاری را به وزارتخانهٔ مسئول احاله می‌کند و «هیچ وزیری عملا حق مداخله به امور وزارت دیگر ندارد.» به علاوه «وزرا هر کدامی مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسئول وزارت خود می‌باشند... اما کل وزرا در شور کلیهٔ امورات‌دولتی شریك اعمال همدیگر، و عموماً مسئول امور دولت هستند.» باز تاکید می‌دارد: «صدراعظم باید مسئول کل باشد در حضور... همایونی. و جمیع وزرا در شعبات سپرده به خودشان مسئول‌اند در نزد صدراعظم.» و «این است قاعدهٔ هیأت وزرا که به اصطلاح فرنگی‌ها کابینه می‌نامند.»

۲۲. وزارتخانه‌های نه‌گانه عبارت بودند از: داخله، خارجه، جنگ، مالیات، عدلیه، علوم، فواید عامه، تجارت وزراعت، و دربار. وزارت فواید عامه از تأسیسات‌جدید میرزاحسین‌خان است. به‌همان مأخذ قانونی فرمان انتصاب همهٔ وزیران به‌مهر صدراعظم صادر گردید.

www.tabarestan.info

در تحلیل آن اصول باید گفت اگر «ادارهٔ کل امور دولت ایران» به عهدهٔ هیأت واحد وزیران است ــ قدرت اجرایی به اطلاق به دستگاه وزیران انتقال یافته، و امر حکومت به انحصار در صلاحیت قانونی هیأت واحدی به مسئولیت صدراعظم قرار دارد. (او دربرابر پادشاه مسئول است). در تأیید آن متمم قانون به روشنی اعلام داشته: «سرکار اعلیحضرت... جمیع امور را حتی اگر کسی عرضی بکند یا عریضه‌ای [حضور پادشاه] بدهد ــ راجع و محول به جناب صدارت عظمی می‌فرمایند۲۳.» وجههٔ خاطر قانون‌نگار (در هر دو طرح قانون اساسی) روشن است؛ ضابطهٔ حقوقی مشخصی میان دو مقام متمایز بدست می‌دهد. در قالب این نظام سیاسی نو، صدارت در برابر مقام سلطنت مسئولیت دارد، و وزیران نزد صدراعظم مسئول هستند. به علاوه نخستین بار فرض مسئولیت دسته‌جمعی وزیران در اصول رسمی سیاست شناخته گردید.

تفسیر رسمی روزنامه درخور دقت است. به‌دنبال آنچه راجع به تصمیم میرزا حسین‌خان در برپا کردن «اساس محکم» و وضع قوانین ملل متمدن نقل کردیم، می‌نویسد: صدراعظم «نظر به نیات حسنه... تأسی و اقتدای به صدور سابق را که جز خود نمی‌دیدند و جز خود نمی‌خواستند ــ یک‌سو نهاده، در جمیع موارد اتحاد آراء و اجتماع عقول را که مسلم حکما و عقلا و سرمایهٔ ترقی ملل سایره است ــ پیشنهاد نموده و بر خلاف اسلاف خود که شخص خود را مرجع امور جزئیه و کلیه قرار داده، و برای سایر وزراء جز اسمی بی‌رسم باقی نگذارده‌بودند ــ نیت صدراعظم همه این است که هر امری در مرکز قرار گیرد، و هریک از وزرا به‌اندازهٔ مقام در ادارهٔ دوایر متعلقه مستقل باشند. و نظر به همین خیالات عالیه، و عقاید پسندیده است که... به صرافت این افتادند که چنانکه در جمیع دول متمدنه صورت کلیه و هیأتی ثابت و برقرار است... در دولت علیهٔ ایران نیز رسم و صفت هیأت دولت که به اصطلاح فرانسها کابینه می‌گفتند، دایر و برقرار شود.» و بالاخره «مجلس مشورت خاصی... که نظیر آن در تمامی دول منتظم موجود است، حاصل گردد و کارها در میزان مشورتی قرار» گیرد.

رسیدیم به آیین مشورت و اختیار قانونگزاری:

لایحه اعلام می‌دارد: «هر وزارت باید وزارتخانهٔ مخصوص داشته باشد.» در ترتیب هریک از وزارتخانه‌های نه‌گانه «یک قاعدهٔ جداگانه وضع خواهد

۲۳. دستورالعمل کارگذاران دولت وقرار مشاورات مجلس دربار، اول صفر ۱۲۹۰، خطی.

شد.»ازآنجاکه «وضع‌این‌قواعدموقوف به‌مشورت‌وزراءاست، بایداول‌مشورت وزراء را برقرار کرد. روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است... این اساس اصلی هرگاه درست منتظم بشود، سایر امورات دولت بالطبع، به‌تدریج انتظام خواهد یافت.» و «هروقت مجلس وزرا موافق این اصولی که وضع شده، قرار یافت ــ دربارا‌عظم نیز برقرار شده است.»

برخی از آن مواد به عمد گنگ وکشدار نوشته شده، اما بسیار پرمعنی و دامنه‌دارند. چند نتیجه می‌گیریم: لغت «قاعده» به مفهوم دقیق «قانون» بکار رفته؛ هر وزارتخانه‌ای را قانون جداگانه‌ای باید باشد که وضع خواهد گردید. درواقع در متن لایحه هیچ‌کجا لفظ «قانون» نیامده، پس از تصویبش بود که مقالهٔ روزنامهٔ رسمی به لفظ «قانون» تصریح کرد. دیگر اینکه به اصل قانونگزاری صراحت دارد، ولی اختیار وضع قانون به طور ضمنی برای مجلس وزیران شناخته شده. ایرادی که بر آن وارد هست، یکی همان عدم تفکیک قوهٔ قانونگزاری و قوهٔ اجرایی است. البته نویسندگان لایحه به آن نکته خوب آگاهی داشتند، ولی محظور سیاسی گریبانگیرشان بوده است. و اینکه طرح پیشین قانون اساسی پسندیده نیفتاد، شاید از همین رهگذر باشد که دستگاه قانونگزاری جداگانه‌ای پیشنهاد کرده بود. در هر حال باید گفت تا هنگامی که نظام مشروطیت کامل قرار نمی‌گرفت، دو اختیار قانونگزاری و اجرایی در تحلیل نهایی به یك نقطه تمرکز می‌یافت ــ تفکیك آن دو قوه یا ادغام آنها در همدیگر چندان تفاوت‌عملی نداشت. موضوع دیگردر آیین‌مشورت است که با قاعدهٔ اکثریت آرا یکجا می‌آوریم.

دانستیم که مجلس وزیران بر پایهٔ «مشورت» نهاده شد که «اساس اصلی» و روح لایحه است. و اگر آن قاعده درست اجرا گردد، کار دولت «بالطبع به تدریج انتظام» خواهد پذیرفت. تا اینجا آیین‌مشورت به‌عنوان بنیاد استوار سیاست شناخته گردیده که در اهمیتش تردید نیست. اما جوهر مشورت را که اصل رأی اکثریت باشد، لایحه به عمد ناگفته گذارده است. از نظرگاه فلسفهٔ حکومت جدید اصل مطلب در همان اکثریت آرا می‌باشد، وگرنه قاعدهٔ مشورت در سیاست کلاسیك هم آمده بود، هیچ حاصل بامعنی بار نیاورد. میرزا حسین‌خان اصل رأی اکثریت را در دستورنامهٔ جداگانه‌ای «در بیان قرار مشاورات دربار» استادانه پرورانده و بر متن قانون افزوده است. به امضای شاه هم رسانید. می‌نویسد:

«مجلس مشورت مسلماً مرکب خواهد بود از اعضای متعدده. البته هریك از اعضا در هر کاری رأیی خواهند داشت. آرای اعضا نسبت به مجلس حکم مساوات دارد. هریك از اعضا حق خواهد داشت که رأی خود را در مسئله‌ای که طرح شده است، بیان کنند. قرار گفتگو به نوبت است، و تعیین نوبت با رییس مجلس. و تا یکی کلام خود را تمام نکرده است، دیگری تکلم نخواهد نمود. پس آراء منحصر می‌شود بر چهار قسم: رأی مطلق، رأی اغلب، رأی متساوی، رأی اقل. اما رأی اقل بکلی مردود است و غیرمسموع. و رأی مطلق کمتر اتفاق می‌افتد که در یك مسئله تمام اعضا قلباً و باطناً متفق شوند، چرا که خیالات اشخاص حتماً مختلف است. و اگر چنین چیزی واقع شد، نعم‌الاتفاق است، و البته عدول از آن نباید نمود. اما رأی اغلب شرعاً و عرفاً پسندیده و در جمیع دول معمول‌به می‌باشد ــ که اگر از نصف زیادتر، اگرچه یك‌نفر باشد بر یك رأی اتفاق نمایند، باید همان را بکار بست. اما رأی متساوی که نصف به یك رأی باشند، و نصف دیگر بر یك رأی اتفاق کنند ــ در این صورت‌رأی رییس مجلس به‌جای دونفر خواهد بود و آن رأی را اختیار خواهند نمود... شرایط مجلس شوری زیاده از اینهاست که به‌تمامه مثل مشورتخانه‌های سایر دول منتظم‌باشد. لیکن برای این مجلس همین قدر کافی است که رعایت شود. از این شرایط نباید تجاوز نمایند[۲۴].»

آن قواعد روشن و درست را از دستور پارلمانی اروپایی گرفته، مگر اینکه برای رییس مجلس وزیران، در مورد خاصی دو رأی شناخته است. این از تصرفات خود اوست و برای این بود که امر تصمیم گرفتن هیأت ده نفری به بن‌بست نرسد.

موضوع دیگر در اساسنامهٔ وزارتخانه‌هاست که از نظر حقوق اداری شایستهٔ توجه می‌باشد. از مجموع این‌مواد به اندیشهٔ قانونگزار پی می‌بریم: هر وزارتخانه‌ای تشکیلات ثابت داشته باشد؛ عدهٔ اعضا و مواجب و مناصب و تکالیف کارگذاران دیوان مشخص باشد؛ و وضع کارکنان دولت از جهت استخدام وترقی و تنزل اداری دستخوش‌خودسری وزیران نباشد. به علاوه مقرر می‌دارد: برای انتظام همهٔ آن امور قواعد خاصی نوشته شود و به تصویب مجلس مشورت وزیران برسد. مقررات دیگری که در لایحه آمده اینکه: مجلس‌مشورت روزهای شنبه و پنجشنبه

۲۴. دستورالعمل کارگذاران دولت و قرارمشاورات مجلس دربار اعظم، اول صفر ۱۲۹۰، خطی.

در اطاق معینی انعقاد یابد، دستور مذاکره پیش از وقت آماده شود، به جز امور مشورتی به هیچ کاری پرداخته نشود، و به جز وزیران هیچکس «داخل دایرهٔ مشورت» نباشند. (اما چنانکه بیاید هرگاه کمیسیونی‌ازطرف هیأت وزیران مأمور رسیدگی و مشورت امری می‌گردید، کسان دیگری‌که خبرگی فنی داشتند شرکت می‌نمودند).

همهٔ آن نظامات اداری تازگی داشتند. به رسم دیرین معمولا وزیران در خانهٔ شخصی خود به‌کارهای رسمی رسیدگی می‌کردند؛ به حقیقت کار دولتی و عمومی در وجود فردی هر وزیر متبلور گشته بود. البته به «دربخانه» یا دربار هم سری می‌زدند. از آن جهت وقتی که میرزا حسین‌خان برای مستوفیان نظام اداره‌ای معین کرد، نوشت: «اجزای حساب‌لشکری،دفترلازم دارند. نمی‌شودکه‌درخانه‌های خودنشینند،مشغول حساب باشند. کار و خدمت دولت باید در درخانه انجام بگیرد[۲۵].»

در پایان لایحه می‌خوانیم: «چیزی که حال بر ما واجب است، این است که این اصول موضوعه را... درست و محکم نگاه بداریم. و آن هم موقوف به عزم همایون... است که اطاعت و محافظت این اصول را بر عهدهٔ جمیع وزراء مؤکداً واجب بسازد.»

طرح لایحه را میرزا حسین خان در دوازدهم شعبان ۱۲۸۹ برای شاه فرستاد، در بیستم شعبان به‌امضای ناصرالدین‌شاه رسید، و در دوم شوال ۱۲۸۹ مجلس مشورت‌وزراء افتتاح یافت. دستخط شاه بالای لایحه خطاب به صدراعظم از این قرار است: «این تفصیل وزراء و دربار که نوشته‌اید، بسیار بسیار پسندیدم. و انشاءالله قرارش را به زودی بدهید و معمول بدارید که هرقدر به تعویق افتد باعث ضرر دولت است.»

میرزاحسین خان از تصویب قانون سخت خرسند گشت؛ گویی انتظارش را هیچ نداشت، یکباره ذوق‌زده شد. بیدرنگ نامهٔ بلندی به شاه نوشت. سپاسگزاری کرد، و از نقشه‌های بعدی خود سخن گفت. برداشت نامه درجهت ترغیب شاه است به‌دنبال‌کردن نقشهٔ‌اصلاح‌وترقی: می‌نویسد: دستخط ملوکانه بر قانون انتظام هیأت دولت «به درجه‌ای که مافوق آن متصور نیست، مایهٔ امیدواری و سبب‌مزید قوت‌قلب‌گردید... جای هزار محمدت» است. آن دستخط «مستحق این است که از برای سرمشق سلاطین روی زمین، به اطراف عالم منتشر بشود.» زیرا «بالاتر از این» کار «به جهت خیرخواهی ملت، و انتظام دولت، و تشویق ترقی»

۲۵. اسناد وزیرلشکر، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۸].

چه می‌تواند باشد.

عبارت بعدی او می‌رساند که به تأمل شاه در توشیح قانون برخورده‌بود، از شاه‌کمی سرخورده، اما حالا جان‌تازه‌ای‌گرفت. می‌نویسد: «در لزوم فواید این خیال بزرگ که عبارت از تشکیل هیأت‌دولت باشد، هیچ حرفی نبود. لکن چون نسبت به رسوم قدیمهٔ این صفحات تازگی و غرابت زیاد داشت، چنان تصور می‌کردم که شاید در این عرض تازه، اصل مقصود و حسن نیت ... فدوی را آن‌طور که می‌خواستم، نتوانم... بیان نمایم. و به این واسطه مطلب، مبهم و غیر مقبول بماند. تأمل و سستی حرکات فدوی اغلب از این ملاحظه بود. حالا که این دستخط مبارك را زیارت نمودم... محقق است که دیگر به جهت ترقی و نظم دولت، از جانب سلطنت به قدر ذره‌ای تأمل و تردیدی نخواهد بود. از امروز ببعد هرگاه درترقی دولت هرساعت علامت تازه‌ای مشاهده نشود، قطعاً از عدم مساعدت بخت فدوی یا از نقص استعداد این خاکزاد خواهد بود؛ زیرا که آنچه در قوهٔ همت شاهنشاهی باشد، همه را تمام فرموده‌اند[۲۶].»

آن سخن را نه از روی ساده‌دلی نوشته، برعکس رندانه گفته و به خیال خود خواسته شوری در دل شاه بیفکند. نامه‌اش را چنین تمام می‌کند: با «قوت» تازه‌ای که امروز یافتم و در کمال امیدواری «افکار و پروژه‌های خود را یك به یك عرض خواهم کرد. علم محیط و سلیقهٔ... شاهنشاهی بهترین ممیز افکار عاجزانهٔ فدوی خواهد بود. آنچه را که رد فرمایند و پروژه‌های معروضه را هرطور که اصلاح فرمایند، یقیناً صحیح و اطاعت آن به حکم عقل و هم به حکم چاکری... فرض عین خواهد بود.» حالا شاه خود را «مجری» افکار صدراعظمش شمرد. در حاشیهٔ آن نامه گفت: «ما همیشه حاضریم در کاری که ترقی دولت باشد؛ از شما به‌عرض رساندن، از ما مجری داشتن، انشاءالله.»

قانون اساسی ۱۲۸۹ را باید مبداء تحول جدید اصول سیاست ایران شناخت. آن قانون در دایرهٔ امکان زمانی ــ کاری مهم و مترقی بود. در کاستی‌های آن تردید نیست. از همه‌مهمتر اینکه از حقوق اجتماعی افراد چیزی درآن گنجانده نشده بود. قانون‌نویس خود به آن کاستی‌ها هشیار بود که طرح قانون‌نامه‌های دیگری (از جمله قانون حقوق ملت را) در تکمیل آن تدوین کرد. با وجود همهٔ کم و کسرهایش اگر درست اجرا

۲۶. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه [شعبان ۱۲۸۹].

می‌گشت، نظام سیاسی ایران را دگرگون می‌ساخت ــ کما اینکه درمدتی که بکار بسته شد، تغییر عمده‌ای محسوس افتاد. اینکه میرزا حسین‌خان به شاه نوشت: در نیکویی آن «خیال بزرگ» حرفی نبود گرچه «نسبت به رسوم قدیمهٔ این صفحات تازگی و غرابت زیاد داشت» ــ راست گفته بود. اینکه در همان کاغذ از «خیرخواهی ملت و انتظام دولت و تشویق ترقی» سخن‌رانده ــ مدار فلسفهٔ سیاسی خودرا بیان کرده‌بود. و اینکه فرهاد میرزا به سپهسالار گوشزد نمود: می‌خواهید «قواعد پنجهزار سالهٔ ایران را بهم بزنید[۲۷]» ــ او هم درست گفته.

رسیدیم به قانون اساسی در دایرهٔ عمل.

قانون اساسی از نظر ماهوی و دستوری هر دو پیشرفت کرد. زمینهٔ این پیشرفت را در جهات مختلف باز می‌نماییم. از توشیح آن لایحه دو هفته‌ای نگذشت که قانون وزارت نوبنیاد «فواید عامه» گزارده شد. هیأت وزیران تکمیل گردید (شوال ۱۲۸۹). ایجاد این وزارتخانه و نامش به خودی خود معرف جنبه‌ای از نقشهٔ اصلاحات بود. در مسئولیت و تکالیف آن وزارتخانه که در ایران «تا به حال معلوم نبود» چنین اعلام شد: تاسیس هرکار و بنایی که «متضمن آسایش و فواید عامهٔ ملت، و باعث آبادی مملکت باشد ــ و مخارج آنها را خواه دولت و خواه ملت متحمل شوند[۲۸]». روزنامهٔ رسمی تصریح نمود: «به انتخاب صدراعظم» حسنعلی‌خان گروسی به آن وزارت گمارده شد. حسنعلی خان گرایشی به اصلاحات داشت. همین زمان به معین‌الملك نوشت: «وزارت فوایدعامه را می‌رویم که اندك اندك پایه و مایه و سر و صورتی بدهیم[۲۹].»

ترقی بزرگ این بود که ادارهٔ مملکت در مسئولیت کامل هیأت وزیران قرارگرفت، وهمهٔ اموردولت درآن مجلس تمرکز یافت. صدراعظم به شاه می‌نویسد: آرزویم در دنیا این است: «بشنوم که امورات دولت

۲۷. اسناد سپهسالار، فرهادمیرزا به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۸].

۲۸. قانون وزارت فواید عامه در سه فصل و شامل چند رشته بود: «کار-فرمودن و راه‌انداختن معادن» با لوازم و شرایط آن؛ ایجاد «راههای آهنی و مواظبت در نظم آنها»؛ بنا کردن «جاده‌های عامه و شاهراه‌ها» بین شهرها و ولایات؛ ساختن پل و سد برروددخانه‌ها؛ حفر نهرهای تازه وپاك کردن نهرهای قدیم برای آبیاری کشتزارها؛ خشك ساختن مردابها که «باعث عفونت هوا و حدوث امراض مختلفه است»؛ درختکاری کنار راه‌ها و ریگزارها تا «هوا معتدل شود»؛ ایجاد بنادر تجارتی و اسکله؛ نصب نشانه‌های دریایی؛ راه‌انداختن چراغ‌گاز؛ ایجاد بناهای تازه و تعمیر بناهای قدیم که رو به‌ویرانی نهاده‌اند.

۲۹. اسناد بیل، نامهٔ خصوصی حسنعلی‌خان به معین‌الملك، اول ذیقعدهٔ ۱۲۸۹.

علیه مثل سایر دول منتظم و منقح شده است، و استحقاق اطلاق لفظ دولت منتظم را تحصیل نموده است[۳۰].» شاه پاسخ می‌دهد: «به جز نظم دولت طالب هیچ‌چیز نیستم، ناظم دولت هم شما را می‌دانم. تا هر درجه‌ای لازم باشد، حفظ شما و نظم‌دولت برمن‌واجب‌است. هرکس هم مانع و مخل‌نظم باشد، اگرچه پسر ما باشد، واجب‌الدفع می‌دانم[۳۱].» تحول شگرفی به این زمان در روش شاه بچشم می‌خورد؛ خود را پای‌بند قانون مجلس‌شورا می‌داند و اصل مسئولیت هیأت دولت را دقیقاً رعایت می‌کند. یکجا به میرزا حسین خان می‌نویسد: «در فقرهٔ تعیین حکام و پیشکاران ولایات بزرگ و کوچك، در هذه‌السنهٔ پیچی‌ئیل [۱۲۸۹] و بعدها، از قراری که مکرر گفته‌ام خودم تکلیفی به شما نمی‌کنم و ابداً اظهار رأی نخواهم کرد. هرطور مصلحت مملکت و دولت باشد، قرار بدهید[۳۲].» در مورد دیگر که مشیرالدوله بر کار علاءالدوله در وزارت‌جنگ ایراد گرفت، شاه گفت: «حقیقتاً در این فقرهٔ امر قشون و در این حکم آخر بهیچ‌وجه اظهار رأی نمی‌خواهم بکنم؛ و همه را واگذار به اتفاق آرا و رأی اهل مجلس کرده‌ام. اگر همه تصدیق علاءالدوله را می‌کنند، چه حرفی باقی می‌ماند؟[۳۳].» در نامهٔ خصوصی سپهسالار نیز می‌خوانیم که: «جمیع امورات دولتی ومملکتی را جزئیتاً و کلیتاً واگذار و تفویض فرموده‌اند؛ به یك کار جزیی خودشان اقدام ندارند. آن‌سبك وسیاق‌های سابق را که شنیده بودید، کلا متروك فرموده‌اند[۳۴].» به قول حسنعلی خان گروسی: «در اینجا دربار اعظمی ترتیب داده و مجلس وزرایی تشکیل کرده‌ایم که فواید عظیمه و نتایج حسنه‌اش روز به‌روز در تزاید است[۳۵].»

نامه‌های میرزا حسین‌خان گواهی می‌دهند که همهٔ مسائل دولتی را در هیأت وزیران مطرح می‌ساخت، به آزادی گفتگو می‌کردند، صورت مجلس منظم می‌نوشتند، و بر قاعدهٔ مشورت و رأی اکثریت تصمیم می‌گرفتند. به‌مثل درقضیهٔ عزل حسام‌السلطنه می‌شنویم‌که: «در مجلس دربار اعظم کتابچهٔ راپورت» خراسان و عرضحال مردم بجنورد خوانده شد. هیأت دولت رأی داد که چون شاهزاده برخلاف «التزام» کتبی قانون

۳۰. اسناد سپهسالار، گزارش میرزاحسین‌خان به‌شاه، ذیحجهٔ ۱۲۸۹.
۳۱. اسناد سپهسالار، حاشیهٔ شاه برگزارش میرزاحسین‌خان، ذیحجهٔ ۱۲۸۹.
۳۲. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برگزارش میرزاحسین‌خان، ۱۲۸۹.
۳۳. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برگزارش میرزاحسین‌خان.
۳۴. اسناد بیل، میرزاحسین‌خان به‌محسن‌خان معین‌الملك، ۲۹ ذیحجهٔ۱۲۸۹.
۳۵ اسناد بیل، حسنعلی‌خان گروسی به‌معین‌الملك، اول ذیقعدهٔ ۱۲۸۹.

دولت را مجرا نداشته و «همه‌جا و از همه جهت» تعدی کرده، بـایستی معزول گردد. میرزا حسین‌خان «برای نظم کلیهٔ عمل و تقویت احکام‌دولت» و «به‌موجب اذن و اجازهٔ کلیه‌ای که داشت» رأساً دستور عزل حسام‌السلطنه را فرستاد[۳۶]. هیأت وزیران حتی شیوهٔ حکمرانی ظل‌السلطان را محکوم ساخت و او را شایستهٔ حکومت فارس ندانست از آنکه وی «میل مفرطی به‌جمع آوری پول دارند، ابقاء بر مال و عرض احدی» نخواهد کرد و «رعیت بی‌پا می‌شود و مالیات به خزانه نخواهد رسید[۳۷].»

قدرت سیاسی در دستگاه صدارت متمرکز گردید. به گفتهٔ شاه: «کل امور دولت امروز سپردهٔ شماست، و نیك‌و بدش را از شمامی‌خواهند نه دیگری. و شما مسئول هستید[۳۸].» با نظم جدیدی کـه داده شد، شاه به صرافت طبع خویش مسئولیت خرج دولت را به عهدهٔ صدراعظم واگذار نمود. چنین ابلاغ کرد: «تنخواه از هرجا می‌رسد، به هر مصرفی که لازم است برسانید. ضرور به عرض و اجازهٔ مجدد... نخواهد بود.» آنجا بود که میرزا حسین‌خان پاسخ داد: هیچوقت این اختیارات را «سوء استعمال نخواهم کرد، و از حد خود تجاوز نخواهم نمود[۳۹].»

آیین مشورت مهمترین‌ارکان سیاست‌سپهسالار بود. هیچکس به اندازهٔ او قانون مشورت‌را قوت‌نداد. گذشته از آنکه اصل اکثریت آرا بر تصمیمات هیأت وزیران حاکم شد، در هر شغلی کـه داشت کمیسیون مشورتی وزارت برپاکرد. دروزارت جنگ«مجلس شورای نظامی» و«مجلس تحقیق نظامی» ایجاد نمود. رسیدگی به هر کار فوق‌العاده‌ای را به‌کمیسیون خاصی ارجاع می‌نمود، مثل کمیسیون بانك که نمایندگان تجار نیز در آن شرکت کردند. به سال قحطی «مجلس اعانهٔ عمومی» از اطبای ایرانـی و فرنگی و اعیان و تجار و معتمدان شهر راه انداخت. این هیأت نقشهٔ بسیار سودمندی در پیکار با گرسنگی و فقر و بیماری فراهم نمود[۴۰]. تأسیس «مجلس صحیه» نیز از کارهای اوست. نموداری از شیوهٔ جدید مشورت را در گفت و شنود کمیسیون ایجاد بانك می‌خوانیم که داستانی دلکش دارد[۴۱]. اینجا فقط یکی دو نکته را می‌آوریم. میرزا حسین‌خان در آغاز آن

۳۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۸۹.
۳۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۸۹. (برای تفصیل نگاه کنید به‌بخش نهم).
۳۸. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹].
۳۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۴۰. نگاه کنید به‌بخش نهم، دولت سپهسالار و عامهٔ مردم.
۴۱. نگاه کنید به‌بخش یازدهم، در پیشرفت اقتصادی.

بحث گفت: مطلب را «بشکافید» و «بعد از آنکه حقیقت مسأله واضح و روشن شد، در منافع و مضار آن هرکسی به رأی و سلیقهٔ خود در کمال آزادی تصدیق یا انکار کند.» اعتضادالسلطنه رییس کمیسیون تأیید نمود: «همانطور که می‌خواهیم یك فایده از فواید جاریهٔ اروپا را بگیریم، هیأت مجلس راهم بایدبه‌سبك مجالس مشورتی اروپا قرار داد که‌صحبت متفرقه مانع کار و اسباب پریشانی حواس نشود.» پس دستور اکثریت آراء را بکار بست.

درسنجش قدرت عملی و اجرای قانون ۱۲۸۹ ارزنده‌ترین مدرك ما همان «دستورالعمل کارگذاران دولت و قرار مشاورات مجلس دربار اعظم» است. این دستورنامه در اول صفر ۱۲۹۰ سه هفته پیش از عزیمت شاه و صدراعظم به سفر فرنگ نوشته شده، به امضای شاه و مهر صدراعظم صادر گشته است. مقرر می‌دارد: در مدت غیبت شاه و وزیر، کامران میرزا «نیابت سلطنت» را بعهده دارد، و فرهاد میرزا معتمدالدوله «موقتاً رییس مجلس دربار» و «مراقب کلیهٔ امور دولت و مملکت» است. کامران میرزا بهیچ‌وجه اختیار اجرایی نداشت؛ قدرت فرهاد میرزا محدود بود؛ قدرت دولت کاملا در هیأت مجلس وزیران متمرکز بود و رأی اکثریت حاکم بر تصمیمات آن هیأت بود. چگونگی رابطهٔ سه مقام نیابت سلطنت و نیابت صدارت و مجلس شورای وزیران ــ شایان دقت است. به تحلیل آن می‌پردازیم.

دستور قاطع و بامعنی این است: «نایب‌السلطنه می‌باید بدون اطلاع نواب... معتمدالدوله، خواه در شهر دارالخلافه یا خارج از آن، از جزیی و کلی هیچ حکمی نفرمایند. و به نحوی که سرکار اعلیحضرت... جمیع امور را ــ حتی اگر کسی عرضی بکند یا عریضه‌ای... بدهد، راجع و محول به جناب صدارت عظمی می‌فرمایند ــ رفتار نواب... نایب‌السلطنه هم در امور با نواب معتمدالدوله به همین منوال خواهد بود. حتی در انتظام امور شخصی و نوکرها و عملجات... معتمدالدوله اگر صلاح بدانند و قراری بدهند... نایب‌السلطنه باید مقبول و ممضی دارند.»

اما معتمدالدوله رییس موقت مجلس دربار «مدار کار و رفتار خود را به موجب دستورالعمل و فصول آتیه مقرر خواهند داشت.» و «بدون مشورت مجلس دربار اعظم و امضای وزرای درباری... حکمی نفرمایند.» از این نظر «رییس مجلس در حضور... همایون و جناب صدارت عظمی مسئول خواهد بود.» پس تکلیف نایب صدراعظم نیز روشن است. آن‌دو

ضابطهٔ حقوقی، روح قانون اساسی ۱۲۸۹ بودند و حالا به صراحت اعلام شدند.

در خصوص مجلس وزرا اعلام می‌دارد: مجلس دربار «کماکان هفته‌ای دو روز، بلاتخلف مستقر و برقرار خواهد بود. اگر عمل فوری و فوق‌العاده‌ای اتفاق افتد... بلاعذر باید حاضر شوند[۴۲].» هیچ امری «برای هیچ‌یك از وزرا مانع از حضور مجلس نمی‌تواند شد» مگر ناخوشی. در این صورت «نایبی از جانب خود خواهد فرستاد.» گفتگوی مجلس «باید بطور روزنامه نوشته شده، کتابچه شود.» پاشاخان امین‌الدوله «محصل و ناظم مجلس خواهد بود که نگذارد احدی از اهل مجلس طفره بزنند. و همچنین کسی را نخواسته نگذارد داخل مجلس شود. و اگر حضور کسی خارج در مجلس لازم شود، حاضر سازد.» به علاوه معتمدالدوله «آدم مخصوص خواهند گماشت که هریك از وزرا در وقت معین در وزارتخانهٔ خود حاضر نباشند، حکماً آورده حاضر سازند ـ مگر به جهت ناخوشی.» معلوم است برخی از وزیران هنوز به آیین هیأت دولت عادت نکرده بودند، ممکن بود در غیاب صدراعظم به بهانه‌ای در آن شرکت ننماید، و یا خانهٔ شخصی را مقر کار وزارت قرار بدهند. این نکته نیز روشن است گاه لازم می‌افتادکه در گفتگوی پاره‌ای امور ازکسانی غیراز وزیران دعوت نمایند در آن مجلس حاضر گردند.

باز تصریح دارد: ریاست هیأت وزرا با معتمدالدوله خواهد بود. «کار هر وزارتخانه‌ای را به وزیر آن رجوع خواهند نمود. لیکن از هیچ وزارتخانه‌ای هیچ حکمی صادر نمی‌شود مگر اینکه حاشیهٔ آن به صحهٔ نواب معتمدالدوله امضاء شود. نواب معتمدالدوله هم غیر از امور جزئیهٔ عادیه در کلیهٔ امور بدون مشورت و اطلاع مجلس حکمی نخواهند فرمود.» تمام احکام دولت بایستی از وزارتخانه‌ها صادر گردند. ترتیب آن چنین است: مهر وزارتخانه «دلیل صحت حکم خواهد بود.» سپس رییس مجلس «یا باید مهر کنند یا چیزی در حاشیهٔ آن به خط خود بنویسند.» بعد از آن به‌مهر نایب‌السلطنه خواهد رسید. به‌علاوه تاکید گردیده: تنبیه‌اشرار

۴۲. هیأت مجلس شورای دربار ازاین‌کسان تشکیل می‌گردید (در زمان سفر شاه به‌اروپا):

میرزاسعیدخان‌وزیرامورخارجه،دبیرالملك‌وزیرداخله،ناصرالملك‌نایب‌وزیرجنگ، میرزاموسی رییس دفتر لشکر، حاجی‌آصف‌الدوله وزیرعدلیه، میرزاهدایت وزیراستیفا، نصیرالدوله وزیر تجارت ،میرزاعیسی وزیر دارالخلافه، نایب‌وزیرعلوم، نایب‌وزیر فواید عامه، حاجی سعدالدوله.

و اوباش»به‌قدر اندازهٔ‌سیاست‌مدن» مجازاست. یعنی‌رسم‌سابق‌آدمکشی‌های معتمدالدوله در حکومت فارس بکلی موقوف است، و باید رأی محاکم‌عدلیه را محترم بشمارد.

در گردش کار مجلس وزیران مقرر می‌دارد: «امور متداولهٔ معموله» را حاجت به مشورت نیست. ولی هر وزارتخانه‌ای باید «به‌نحوی که معمول و متداول » گشته، گزارش کار خود را «برای اطلاع سایر وزرای دربار اعظم و رییس مجلس شورا» بفرستد. و در امور «فوق‌العاده» مجلس به‌گفتگو پردازد. «آرای مجلس به‌هرچه قرار گرفت، هم به عرض‌می‌رسانند و هم در انجام آن اقدام خواهند فرمود.» امور فوق‌العاده عبارت‌اند از: کارهای مهم سیاست خارجی، ایجاد آشوب در هر نقطهٔ کشور، تعدی حاکم در مالیات گرفتن از مردم، پس افتادن مالیات ولایات، شکایت فوج قشونی از سرکردهٔ خود، تقاضای رعیت در تخفیف مالیاتی، و «غیرمنتظم بودن» کار فلان ولایت.

تازه‌ترین بخش دستورنامه در «قرار مشاورات» مجلس وزیران است که مکمل قانون اساسی بود و قاعدهٔ رأی اکثریت را نهاد. شرح آن گذشت. لازم نمی‌دانیم خودرا برسر سایرمواد دستورنامه معطل‌سازیم۴۳. نتیجه‌گیری‌نهایی ما این‌است‌که درهمان‌مدت‌کوتاه پنج‌ماهه،ازتصویب‌قانون اصلی تا نگارش آن دستورنامه ـ روال سیاست تغییر کرد و به بستر تازه‌ای افتاد. دانسته شد که برخلاف آن سنت «پنجهزار ساله» که مورد دلبستگی فرهاد میرزا و دیگر حکام زورگوی بود، آیین حکومت دیگری هم متصور هست. در مقدمهٔ قانون ۱۲۸۹ خواندیم: امید است «بر این‌اساس ساده یك بنایی ساخته شود که... مایهٔ تشکر ملت ایران» و موجب تحسین آیندگان گردد. آن بیان از این تعبیر بعدی دور نیست که: «مجلس دربار اعظم» از بناهای خوب دورهٔ قاجاریه و «مقدمهٔ شورای کبرای ملی» بود و «تا امروز می‌توانست اوضاع دولت ایران را در کمال خوبی نظم بدهد.» از شوربختی ایران بود که آن را «عاطل و باطل» کردند یعنی «قدرت عمل» را از آن سلب نمودند۴۴.

---

۴۳. همین‌اندازه خاطرنشان شود که هیچ مطلبی از امور مهم دولتی در آن نادیده گرفته نشده. از آن‌جمله‌اند: کارتلگرافخانه، مالیات، دخل و خرج، قشون، طرق و شوارع، گزارش حکام، انبارغله، ساخلو، بنایی، نظافت‌دارالخلافه، حرم‌خانه، عزل و نصب مأموران، تعلیف چهاربایان ، اصطبل شاهی، اشتر و قاطر دیوانی. حتی از خیانت حشمت‌الملك سیستانی، خائن نمرهٔ اول هم ذکری رفته است.

۴۴. روزنامهٔ قانون، شمارهٔ دوم و هجدهم.

*

در تلاش «حقوق‌نامهٔ ملت» بگوییم.

به‌شرحی که گذشت در طرح اول قانون اساسی برخی از حقوق اجتماعی افراد را گنجانده بودند. آن لایحه مجمل ماند. قانون ۱۲۸۹ چیزی دربارهٔ حقوق فردی نداشت. این کاستی عمده بر میرزا حسین‌خان پوشیده نبود. و بر آن بود قانون جداگانه‌ای در حقوق ملت بنویسد. هرچند اطلاعاتی جسته گریخته به ما رسیده ــ مجموعشان جهت کوشش او را روشن می‌دارد.

چند ماه پس از تصویب قانون ۱۲۸۹ که مقدمهٔ سفر فرنگ فراهم گردید، روزنامهٔ رسمی‌نوشت: از جمله مقاصد پادشاه در سفر اروپا این است که تنظیمات دول فرنگ را در «حفظ حقوق ملت» به رأی‌العین ببینند و «تدابیر فوری و مؤثر کسب کنند.» همان اوان شاه در دستخط مفصل خود به صدراعظم این مطلب را ضمن مواد نقشهٔ اصلاحات آورده: «نوشتن قانون غیر نظامی که حدود خدمت و خیانت هرطبقه معلوم شده باشد و اجرا شود[۴۵].» میرزا حسین‌خان نوشتن آن قانون را منوط به تهیهٔ «حقوق‌نامهٔ ملت» می‌شمرد. طرح این حقوق‌نامه بدست ما نرسیده، اما می‌دانیم میان‌شاه و صدراعظم اختلاف‌نظر پیدا شده بود. مستشارالدوله در یادداشت خود می‌نویسد: «از وکیل (؟) و هراول (؟) شنیدم که او خود از وکیل ملعون شنیده بود که میرزا حسین‌خان می‌خواست از شاه امنیت جان و مال برای اهالی بگیرد، من مانع شدم و خیال شاه را زدم. زهی بدبختی و لعنت[۴۶].» روشن است که یکی از کارگذاران بیگانه کارشکنی کرده بود.

گمان می‌بریم میرزا حسین خان خواست برخی عناصر حقوق آزادی را در قانون‌نامهٔ مزبور بگنجاند. آنچه به یقین می‌دانیم اینکه اولا حق‌آزادی مطبوعات تا درجه‌ای شناخته‌شد. ثانیاً حق‌آزادی موردگفتگوقرار گرفت. از یك‌سو روزنامهٔ رسمی گفت: درطبع و نشر مطالب «غیر رسمی» آزاد است. به همان طریق همهٔ روزنامه‌های دیگری که مؤسس آنها خود سپهسالار بود، آزادی‌شان را اعلام کردند. حتی یکی نوشت: «از هر قیدی آزادیم» و «هرچه حق باشد دفاع می‌کنیم و هر کردار زشتی را

۴۵. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۸۹.

۴۶. اسناد مستشارالدوله، آن یادداشت را به خط خیلی ریز نوشته، هویت آن دو نفر اجنبی را که اسم برده، نشناختیم و نامشان را به‌زحمت خواندیم. شاید هم درست نخوانده باشیم.

سرزنش می‌نماییم.» در ستایش آزادی، مستشارالدوله مقاله‌ای در روزنامه چاپ کرد و گفت: «ضمن این آزادی» می‌توانیم هرچه «مغایر تربیت و ترقی» باشد گوشزد «جمهور مردم کنیم[۴۷].» در جهت عکس آن دیدیم حاجی ملاعلی کنی در کاغذی که به شاه فرستاد، علیه «کلمهٔ قبیحهٔ آزادی» سخن راند و برمیرزا حسین‌خان سخت تاخت. و ایراد گرفت که‌بگویند: «آزادی است و شخص اول مملکت همه را آزاد کرده است، و در معنی به حالت وحوش برگردانیده...» آن ستایش و این نکوهش و همچنین‌ماهیت مقاله‌های روزنامه در این دوره، آشکار می‌سازند که دولت به جنبه‌ای از حقوق آزادی توجه داشته؛ بحث در آزادی سر زبانها افتاده بود. نکتهٔ دیگری که باید بیفزاییم این است که بنا بر گزارش وزیر مختار انگلیس، موضوع صدور فرمانی در مساوات حقوقی افراد مطرح بوده است. حتی طامسون به شاه گفته بود: اعلام مساوات حقوقی مردم بستگی به سیاست خارجی ندارد، فقط «خیر»ملت را دربر دارد[۴۸]. (درواقع با سیاست خارجی پیوستگی داشت ــ چه روس و انگلیس حامی اقلیت‌های مذهبی بودند و فقط برای مساوات حقوقی اقلیت‌ها می‌کوشیدند).

باری، با بحران سیاسی که پس از سفر اول فرنگ روی داد ــ قضیهٔ قانون افراد باز به تعویق افتاد. با وجود آنکه‌شاه در ۱۲۹۲به‌مجلس وزیران نوشت: «آیا نمی‌توان عدالت و امنیت مال و جان مردم را داد[۴۹]» ــ کاری انجام نشد. بار دیگر میرزا حسین خان در ۱۲۹۵ طرح قانونی تازه‌ای عرضه کرد و آن پس از داستان غم‌انگیز کشتن سربازان بیگناه بود[۵۰]. امین‌الدوله می‌نویسد: به دنبال آن پیش آمد ــ سپهسالار و ناصرالملك به شاه گفتند: «هیچ‌چیز سیاهی رفتار زشت و وحشیانه را نمی‌شوید،

---

۴۷. برای تفصیل نگاه کنید به‌بخش سیزدهم، در تحول روزنامه‌نگاری. از این‌قبیل مطالب هم در روزنامه زیاد می‌خوانیم که مثلا پادشاه اسپانی در مجلس عام خطاب به‌وکلای ملت گفت: من «خود را نیز مانند شما یکی از وکلای منتخبهٔ ملت دانستم... و خود را جز وکیل ملت نمی‌پذیرم... و جهدی فوق‌العاده دارم که به‌اتفاق ملت راه آزادی درپیش گرفته... دراین مرحله به‌قدم ثبات رفته باشیم.»

۴۸. انگلیس ۶۰/۳۵۱، طامسون به‌لردگرنویل، ۱۵ اکتبر ۱۸۷۳.

۴۹. ایران، دستخط شاه به‌مجلس وزرای سته، ۱۲۹۲.

۵۰. زبدهٔ داستان این است: پیش از سفر دوم شاه به‌فرنگ چند سرباز اصفهانی به‌دادخواهی جلو کالسکهٔ شاه را گرفتند و فریاد برآوردند. به‌شاه گفتند سنگ هم انداخته‌اند. شاه بی‌درنگ فرمان به کشتن آنان داد. میرزاحسین‌خان پایمردی کرد، شوریده‌حال کلاهش را برزمین زد، سودی نبخشید. حتی گویا شاه به‌تغیر به‌او گفته بود: «فضولی موقوف.» (خاطرات حاج سیاح، ص ۱۱۳؛ مخبرالسلطنه، گذارش قسمت سوم، ص ۹۷).

مگر تغییر مسلك حکمرانی و التزام عدالت. باید سلام عامه بدهید و رسماً اعلان کنید: دولت ایران مال و جان رعایای خود را محترم مـی‌شمرد... بی‌تحقیق دقیق و رسیدگی کامل، هیچ حکم از دایرهٔ دولتی صادر نخواهد شد.» شاه که از کردار خود شرمسار و پشیمان بود، روی خوش نشان داد ــ لایحه‌ای در حقوق امنیت مال و جان افراد نوشتند. آقـا ابـراهیم امین‌السلطان آبدار به‌این نیرنگ در دل شاه تردید انداخت: «این‌وزرایی که من می‌بینم، اراده دارند شاه را از سلطنت معزول کنند... خیالشان جز سلب قوای مقتدرهٔ پادشاه نیست. الحذر به جنین تکلیف تن در ندهید و دست قدرت خود را نبندید.» پس منصرف شد و لایحه امضا نشد[۵۱]. سپهسالار به مرادش نرسید[۵۲].

*

آخرین بحث ما در قانون تنظیمات و در قانون حـدود حکـام و رؤسای قشون است.

هدف‌قانون۱۲۸۹ تمرکزقدرت سیاسی در هیأت‌دولت‌مسئول‌بود. روح وماده آن‌قانون باحکومت نامسئول‌ولایات و خودکامگی‌حکام ناسازگار بود. این ناجوری سیاسی را قانون تنظیمات اصلاح کرد[۵۳]. و آن قانون سه جهت اصلی داشت: تعیین حدود حکام در رابطهٔ با حقوق مردم؛ ایجاد مجلس تنظیمات یعنی دستگاه اجرایی متشکل واحد بر پایهٔ قواعد مضبوط؛ یکنواخت کردن ادارهٔ ولایات در پیوند نظام دولت متمرکز.

۵۱. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۶۳ ـ ۶۲.

۵۲. در رمضـان ۱۳۰۵ فـرمـان امنیت جـان و مـال در رابطـهٔ آزادی فـعالیت اقتصادی اعلام گردید. اما ایـن فرمان هم ایمنـی اجتماعـی افراد را تـأمین نکرد. ودرآن‌گفته شد: «عموم رعایای‌ما نسبت‌به‌جان‌ومال‌خود مختارهستند که‌بدون‌ترس‌و واهمه هرقسم تصرفی در اموال خود بخواهند بنمایند، و به‌هرکاری از اجتماع پـول و انعقاد کمپانیها از برای ساختن کارخانه و راهها، و به هررشته‌ای از رشته‌های تمدن و تمکن اقدام نمایند ــ اسباب رضای خاطر و خشنودی ماست، و حفـظ آن برعهدهٔ مـا است.» بنابرگزارش وزیرمختار انگلیس: «شاه در سلام عام نیز مضمون فرمان را تکرار کرد که احدی اختیار دست‌اندازی بـه‌جان و مـال مردم نـدارد.» یکـی از درباریان گفته بود: «هیچکس چنین حقی ندارد مگر اعلیحضرت پادشاه.» شاه حرفش را قطع کرد و گفت: «نخیر، پادشاه هم حق‌ندارد.» (نقل ازگزارش دراماندولف به‌سالیسبوری، ۲۳ مه ۱۸۸۸).

۵۳. در روزنامهٔ ایران به‌عنوان «قواعد و قوانین تنظیمات حسنه» یـاد شده. متن قانون به‌اسم «کتابچهٔ تنظیمات حسنهٔ دولت علیه و ممالك محروسهٔ ایران» در نوزده صفحه به‌خط شکستهٔ نستعلیق بسیار خوش، به‌چاپ سنگی انتشار یافته است (تهران ۱۲۹۲).

قانون مجلس تنظیمات روی گردهٔ «مجلس شورای حکومت» ریخته شد. شورای حکومت در ۱۲۸۸ در برخی ولایات برپا گردید و «علما و اعیان و اشراف و اهل دفتر» محل در آن شرکت داشتند. ایجاد شورای حکومت از اولین کارهای زمان صدارت میرزا حسین‌خان بشمار می‌رود؛ درواقع نقشهٔ آزمایشی بود. قانون مجلس تنظیمات در ۱۲۹۱ به مرحلهٔ اجرایی درآمد، یعنی فرمان اجرایش در صفر ۱۲۹۱ صادر گشت. ولی متن قانون بایستی در ۱۲۹۰ و حتی شاید سال پیش از آن فراهم گشته باشد. به هر حال عنوان «قانون تنظیمات» و اصول مترقی آن از افکار میرزا حسین‌خانی است. در جرگهٔ وزیران این دوره هیچکس نبود در پی چنان قانونی برود، یا شعور سیاسی تدوین چنان اصولی را داشته باشد. از رجال دولت میرزا حسین‌خان و همکار هوشمندش مستشارالدوله دنبال قانونگزاری بودند.

قانون تنظیمات درچهل‌و هفت‌ماده‌پرداخته شده، فصل‌جداگانه‌ای هم در «تکالیف حکام» بر آن افزوده‌اند. قانون، ایجاد مجلس تنظیمات را در ولایات مقرر داشته، صلاحیت آن‌را به روشنی معین نموده، حد اختیار حکام را مشخص کرده است. تأثیری که مفاد قانون در ذهن خواننده می‌گذارد این است که طبقهٔ حکام و پیشکاران‌آنها درنظر قانونگزار، مردمی بودند متعدی به حقوق مردم و به حقوق دیوان هردو. حتی در متن قانون الفاظی بکار رفته که بر هر حاکمی گران می‌آید. این درست شیوهٔ چیزنویسی میرزا حسین‌خان است به زبردستان بیدادگر. منطق تنظیمات در محدودیت کامل قدرت حکام است، و هدفش اینکه دستگاهی بوجود آید که بر اعمال حکومت ولایات نظارت مستقیم داشته باشد، و آن را در نظام قانونی قرار دهد. به علاوه قانون تأکید دارد که مردم را از اصول تنظیمات بیاگاهانند. البته این‌کار را به عهدهٔ حاکم نمی‌سپارد، بلکه در مسئولیت مجلس تنظیمات است که متن فرمان و قانون را بفرستند «در کل دهات در مساجد بخوانند، و رعیت بدانند که برخلاف عدل و انصاف از احدی به‌آنها نباید معامله‌ای بشود.»

مجلس تنظیمات مرکب بود از رؤسای اداره‌های دولتی در هر ولایت منهای شخص حاکم. یعنی تشکیل می‌شد از: «مستوفی یا سررشته‌دار، مأمور وزارت جنگ، امین دیوانخانه، امین وظایف و اوقاف، امین تجارت، و منشی.» این هیأت «باید کنفس واحده در اجرای قواعد تنظیمات مداخله نموده مشغول باشند. و نمی‌توانند هریك از این اجزا

خودسر عمل اختصاصی خود را بدون استحضار آن دیگری مجرا سازند؛ از جزیی و کلی باید در مجلس تنظیمات بگذرد.» (چنانکه خواهیم دید در برخی ولایات از افراد سرشناس محلی نیز داخل مجلس گشتند. اما به زودی این قاعدهٔ مترقی برهم خورد).

طرفه اینکه مجلس تنظیمات را رییسی نبود، رییس‌کل تنظیمات اعتضادالسلطنه در پایتخت بود. شخص حاکم هم به آن مجلس راه نداشت تا نتواند رأی خود را بر هیأت مجلس تحمیل گرداند. امّا منشی مسئولیت مهمی داشت. بایستی گزارش پانزده روزهٔ مجلس را بنویسد، به مهر اجزای مجلس برساند و به تهران بفرستد. علاوه بر آن باید «بصیرتی که برای آبادی و رواج صنایع در آن ولایت می‌توان حاصل نمود، از قبیل بستن سد و حفاری قنوات» اطلاع دهد.

پیش از آنکه صلاحیت مجلس تنظیمات را بشناسیم باید بدانیم حاکم چه‌کاره هست؟ حاکم دو مسئولیت عمده دارد: حفظ امنیت در شهر و راه، و تحصیل مالیات. کار مالیات را نیز باید بنا بر قواعدی که مجلس تنظیمات مقرر می‌دارد، انجام‌دهد. نکته اینجاست که همهٔ تکالیف دیگری که قانون برای حاکم شمرده در سلب اختیارات و منع کارهایی است که در سنت حکمرانان جاری بوده است: «قناعت‌کردن به‌مواجب و حق‌الحکومهٔ دیوانی، و دیناری علاوه از آن از ولایت و رعیت نخواستن.» دیگر اینکه: از نایبان حکومت و کدخدایان «دیناری پیشکش و تعارف نباید بگیرند.» همچنین مأموران حاکم که به بلوك می‌روند نباید «خدمتانه و قلق» از رعیت بخواهند. رسم صندوقداری[۵۴] نیز همه‌جا بکلی «متروك» است. مجلس تنظیمات باید مراقب باشد «تنخواهی که رعیت می‌آورد، بدون کم و کسر قبض به رعیت داده شود. حاکم از این مداخل بی‌معنی باید صرف‌نظر کند. حق صندوقدار و تحویلدار همان مواجبی است که از دیوان اعلی یا حاکم می‌گیرد، و حقی به رعیت ندارد.» همچنین به‌رعیت اعلام می‌گرددکه: هرچه تنخواه به صندوقدار و تحویلدار حاکم می‌دهند و سند می‌گیرند، سند را در دفتر تنظیمات ثبت نمایند. در جهت دیگر حاکم «در تنبیه مقصر و احقاق حق ملهوفین و رفع ظلم مظلومین خود را مختار نداند، و تابع رأی قرارداد اهل مجلس باشد.» باز تأکید دارد: «حاکم خود را مختار نداند که به سلیقه و میل خودش کسی را تنبیه و ترجمان کند.» اختیارش

۵۴. رسم صندوقداری این بود: «تنخواهی که رعیت به صندوقخانهٔ حاکم می‌آورد ، چیزی از آن را ... کسر می‌کنند، باقی را قبض دهند.»

محدود به آن بود که «جانی وضارب» را دستگیر کند و به‌مجلس تنظیمات بسپارد. به علاوه اختلاف میان رعیت و نزاع ملکی و امور شرعی و عرفی ـ همه را «به مجلس تنظیمات رجوع نمایند». (از آنجا به محکمهٔ شرع و عرف احاله می‌گردید). همچنین حاکم در کار تجارت و گمرك و اوقاف و مستمری و وظیفه «تابع مجلس باشند.»

اما صلاحیت مجلس تنظیمات: امر تقسیم میزان مالیات، گمرك، خالصه، سربازگیری، ایلات، سرشماری جمعیت، امور عمومی شهری، مستمری و وظیفه، اوقاف، و اجرای احکام شرعی همه را به عهده داشت. زبدهٔ تنظیمات از این قرار است:

در کار مالیات مقرر می‌دارد: حکام «علاوه بر مالیات چیزی از ولایت نگیرند، و چیزی هم علاوه بر مالیات به دیوان ندهند» یعنی دیوانیان «نباید از حکام چیزی از قبیل پیشکش، و خلعت‌بها، و قلق‌محصل، و ناز شست، و پیشکش عید مولود و عید نوروز، و تعارف امناء و وزرای درب‌خانه و غیره مطالبه نمایند.» برای نظم مالیاتی هر شش ماهه (به حساب شمسی) کدخدایان و ریش‌سفیدان دهات در مقر حکومت گردآیند، مالیات هر دهی را «سرخطی مستوفی یا سررشته‌دار با أطلاع مجلس» تنظیمات بنویسند، اقساط آن را معین کنند، حاکم آن‌را مهرنماید و به کدخدایان بسپارد. اقساط سر موعد برسد، وگرنه مؤدی‌مالیات باید تومانی دویست دینار به عنوان «مجازات» بپردازد. هرگاه کدخدا چیزی اضافه از رعیت بستاند، مجلس مزبور دو برابر آن را از وی پس بگیرد، حق رعیت را بدهد. باقی این وجوه «هوایی» جمع شود و سالیانه به دستور حکومت مرکزی صرف خرج ولایتی گردد. هرآینه دهی ویران بود از جانب مجلس ممیزی برود، و در مالیات آن تخفیف داده شود. نکتهٔ مهم دیگر اینکه: این رسم سابق که کسانی خود را «به اعزه و اشراف منسوب می‌ساختند و مالیات نمی‌دادند... موقوف باشد.» و هر صنفی «در ادای وجوهات دیوانی سویت داشته باشد.»

راجع به‌گمرك دراینکه «تحت قاعده باشد و به‌اختلاف عمل نشود، از برای دولت و ملت فایدهٔ کلی خواهد داشت ـ شك نیست.» به این منظور با مشورت وزارت تجارت با بازرگانان قرار ثابتی داده خواهد شد. و مجلس تنظیمات در اجرای آن نظارت خواهد نمود.

در سربازگیری آیین بنیچه برقرار است. عدهٔ سربازانی که هر دهی باید بدهد به حکم «قرعه» خواهد بود. فایدهٔ‌قرعه این است‌که «کدخدا

و معارف آن ده نمی‌توانند خود را و اولادشان را از سربازی معاف بدارند، حرف و گفتگویی هم میان رعیت حاصل نمی‌شود، و صاحب منصب فوج هم قدرت ندارند.. به خیال مداخل بیفتد و به پسر کدخدا و صاحب‌دولت بچسبد که باید پسر تو سرباز شود، وجهی بگیرد و او را معاف بدارد.»

برای «تحریر نفوس» مملکت کتابچهٔ نمونه‌ای فراهم می‌آید، کدخدای هر ده نام اهل ده را «از مرد و زن و بچه، به سن و سال» در آن می‌نویسد، از اول تا آخر سال صورت مردگان و متولدان راثبت می‌کند، و به حکومت می‌سپارد. این کتابچه‌ها در پایتخت منظم گردند، سه مستوفی به آن کار گمارده شوند که وضع «حیات و ممات نفوس»مملکت را مشخص دارند۵۵.

در کار مستمری و وظیفه: «گویا حکام در رساندن مستمریات و وظایف مسامحه دارند... تا وسط سال حواله نمی‌دهند، وقتی هم که حواله می‌دهند به جاهای‌لاوصول حواله می‌دهند که آنها مجبور شوند به نصف و ثلث، بلکه کمتر مصالحه نمایند.» از حالا «برعهدهٔ امین وظایف و اهل مجلس» است که این کار را منظم دارند، قبض پرداخت وظیفه و مستمری به مهر آنان و حاکم برسد، وگرنه چنین سندی «از حاکم پذیرفته نخواهد شد.» و هیچکس «نباید دیناری توقع و طمع نمایند، و حق مردم باید درست و به تمام برسد.» در ضمن هر مستمری تازه‌ای به موجب فرمان برقرار خواهدشد. ولی‌دربارهٔمستمریهای‌قدیم همان‌قرارسابق‌معتبر است زیرا «نمی‌توان مردم فقیر و بیچاره را به وحشت انداخت که بیایند، مدتی معطلی بکشند، فرمان صادر نمایند۵۶.»

۵۵. در امور شهری، مجلس تنظیمات به‌حاکم اعلام دارد که وضع شهر از این قرار منظم گردد: پاکیزه نگاه داشتن شهر، ساختن رختشورخانهٔ عمومی، ایجاد مستراح در قراولخانه‌ها، سنگفرش کوچه‌ها به‌همت صاحبان خانهٔ هر کوچه، عوض کردن آب آب‌انبارها و حوضها که بوی گنده ناب ندهند، خراب کردن دیوارهای شکسته و بنای دیوار نو، ایجاد کوچه‌های مستقیم بنا برنقشهٔ «مهندسین دیوان» برای هرشهری باید مهندس و معمار مخصوص فرستاد. مجلس تنظیمات میزان خرج کارهایی که فواید عمومی دارد، برآورد کند و به‌دیوان اعلام دارد، تا پس از تصویب در هرولایت خرج شود.

۵۶. راجع به کاراوقاف: اگرتولیت موقوفه‌بااولاد واقف‌یامجتهدجامع‌الشرایطی باشد، دیوان بهیچوجه مداخله‌ای ندارد، مگر اینکه «خیانت بین متولی» معلوم گردد. در این‌صورت وزارت اوقاف «موافق حکم شرع» قرار آن را خواهد داد. اما دربارهٔ موقوفاتی که حفظ و تولیت آنها با پادشاه عصر باشد، حساب «مصارف وجمع و خرج» آنها باید هرساله به‌دیوان برسد، مفاصا حساب گرفته شود. وزیر اوقاف نیز باید «مجلسی» ترتیب دهد که امور اینگونه موقوفات در آنجا انتظام پذیرد. (راجع به کارهای میرزاحسین‌خان در اصلاح وضع مستمری و وظیفه و اوقاف دربخش حکومت قانون بحث کردیم).

در آیین دعاوی حقوقی شرعی مقرر می‌دارد: «مدعی و مدعی‌علیه به رضای طرفین، حاکم شرعی اختیار نمایند، و نوشته به مجلس تنظیمات بسپارند، بروند مرافعه نمایند. حکم شرع هرطور صادر شود از مجلس حکم امضای آن را صادر کنند، حاکم اجرای آن را بدارد.» اما اگر در دست هرکدام از دو طرف دعوی «حکمی باشد و هرکدام مستند به حکم خود شوند» شخص ثالثی به‌قرعه از طرف مجلس تنظیمات معین خواهد شد که در آن باب رأی دهد. و اگر گماردن شخص سوم مقدور نشد «در مجلس رسیدگی نمایند، هرطور مدلل شد اجرا نمایند.»

بر آن دستور ایرادی وارد است. تا این اندازه مطلوب بود که مجلس تنظیمات بر اجرای رأی محکمهٔ شرع نظارت داشته باشد. اما شناختن صلاحیت قضایی برای خود مجلس، قاعدهٔ درستی نبود. نیکوتر این بود که رسیدگی ماهوی به محکمهٔ عدالتخانه (که خوب کار می‌کرد) ارجاع می‌گردید.

مسألهٔ عمده‌ای که می‌ماند در اختلاف میان حاکم و مجلس تنظیمات است. دستور قانون اینجا هم روشن است: «اگر حاکم از اجزای مجلس تنظیمات راضی نباشد و شکایت کند، عدم رضایت حاکم مطلقاً موجب عزل و تنبیه اجزاء نخواهد شد ــ بلکه باید تقصیرات واقعه را [به‌دولت] عرض کند. و دیوان تحقیق کرده، پس از تحقیق عرض حاکم، مرتکب به اندازهٔ تقصیر مورد مؤاخذه و عزل و غیره خواهد شد. و اگر از خارج‌نیز معلوم و این مطلب محقق شود، البته‌تکلیف‌دولت در تنبیه و مؤاخذه‌از آنهاست.»

قانون آب‌پاکی را روی دست حاکم ریخته؛ چنان نپندارد که به صرف شکایت، در مجلس را خواهند بست. مجلس به جای خود خواهد ماند، هرآینه یکی از اعضای آن کاستی در کارش باشد، پس از رسیدگی درست «به‌اندازهٔ تقصیر» سزا خواهد دید. عبارت آخر مادهٔ‌مزبور حکایت از آن می‌کند که دولت خود مراقب شیوهٔ کار مجلس تنظیمات خواهد بود.

جوهر تنظیمات این است که قانونگزار، هیأت تنظیمات را جانشین ارادهٔ فردی حاکم ولایت‌گرداند. در قانون مجلس‌وزیران، سیاست مملکت در مجلس وزرای مسئول متمرکز گردید، اینجا ادارهٔ ولایت در مجلس تنظیمات تمرکز یافت؛ از نظر اصول حکومت این مکمل آن بود، و جهت کلی هر دو نفی آیین خودکامگی بود. نتیجه‌گیری دیگر اینکه دولت میرزا حسین‌خان بدگمانی خود را نسبت به صنف حکام‌پوشیده نمی‌دارد، حتی در قانون موضوعهٔ مملکت از شیوهٔ دیرین آنان نکوهش می‌کند. حکام

را چهار میخ کرده که از حد خود پافرا ننهند، راه دستبرد را از هر سو به روی آنان ببندد. روح تنظیمات پشتیبانی از حقوق مردم و رعایت حال مردم خرده‌پاست.

از اجرای تنظیمات بگوییم.

در اینجا باید به دو نکتهٔ باریك توجه نماییم. یکی اینکه ریاست تنظیمات به عهدهٔ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه واگذار شد، گرچه سازندهٔ تنظیمات میرزا حسین خان بود و همهٔ کارهای آن با نظر او حل و فسخ می‌گردید. دراین ترتیب خود حکمتی بود: «می‌دانیم بازگشت شاه و صدراعظم از فرنگ ـ باتوطئهٔ سیاسی شاهزادگان و درباریان علیه میرزا حسین خان مواجه گردید که به‌عزل وی از صدارت انجامید (رجب ۱۲۹۰). قانون تنظیمات خود ضربت کشنده‌ای بر قدرت حکام یعنی شاهزادگان وارد می‌ساخت. در اجرایش هر آن ممکن بود هنگامه‌ای برخیزد، گو اینکه برخاست. با سابقهٔ ذهنی که از توطئه‌چینی علیه میرزا حسین خان وجود داشت، مصلحت دانسته شد که ریاست تنظیمات به عهدهٔ یکی از شاهزادگان معتبر قرار گیرد. پس اعتضادالسلطنه نامزد آن گردید که گذشته از پیوستگی به پایگاه سلطنت، با افکار اصلاح‌طلبانه تا اندازه‌ای دمساز بود[۵۷]. در هر حال تحرك میرزا حسین خان بود که چرخ تنظیمات را به گردش آورد، و دشمنی مخالفان را باز به جان خود خرید. (شرح آن بیاید).

نکتهٔ دیگر اینکه دولت مرکزی هشیارانه به اجرای تدریجی قانون تنظیمات برآمد. دولت از دشمنی حکام با اصول تنظیمات آگاه بود؛ چه بسا به‌کارشکنی باطنی یا مخالفت آشکارا برخیزند. پس‌به‌تدبیر مصلحت‌اندیش در قانون پیش‌بینی شد که درسال اول (۱۲۹۱) در پایتخت وچند ولایت به اجرا درآید. و در سال بعد دامنهٔ تنظیمات به چند ولایت دیگر گسترده شود. و «در سنوات آتیه رفته‌رفته... در کل بلاد ممالك محروسهٔ ایران جاری خواهد شد[۵۸].»

---

۵۷. شاه در دستخط خود مورخ صفر ۱۲۹۱ خطاب به‌اعتضادالسلطنه نوشت: قانون حسنه‌ای که «در دربارا‌عظم نوشته شده است، ازامروز به‌بعدشما محصل اجرای» آن هستید که «نگذارید احدی تخلف نماید. هرگاه از شما واهل مجلس و مأمورین ولایات اهمالی ظاهر شود، مؤاخذهٔ سخت خواهد شد.» (مرآت‌البلدان، ج ۳، ص۱۹۴). اما نمی‌گوید هرآینه خودش اهمال کرد، تکلیف چیست.

۵۸. به‌موجب قانون در ۱۲۹۱ «مجلس تنظیمات بایستی در این ولایات برپا شود: تهران، قزوین، سمنان، دامغان، قم، ساوه و زرند، و فیروزکوه. ودر سال ۱۲۹۲ ←

در اجرای قانون این اندازه می‌دانیم که در ۱۲۹۱ مجلس تنظیمات در قزوین و قم، ساوه و نهاوند برقرار شد یعنی کمتر از آنچه در قانون پیشنهاد گردیده بود. به سال ۱۲۹۲ به موجب دستخط شاه دایرهٔ شمول قانون به نه ولایت دیگر (اصفهان، شاهرود، بسطام، همدان، گیلان، مازندران، استراباد، کاشان، و یزد) رسید. روزنامه می‌نویسد: درولایاتی که‌مجلس‌تنظیمات برپا گشته«فوق‌العاده‌نتایج‌حسنه‌ظاهر شد.»روزنامه‌نگار به اندازه‌ای خوشبین یا ساده‌دل یا خیال‌پرور است که به دنبال آن گوید: دولت بر آن است «وسیله‌ای انگیخته شود و قاعده‌ای ممهد گردد که احدی را دیگر نام ظلم به زبان نیاید، و هیچ فردی دهان به تظلم و دادخواهی نگشاید.» یعنی لغت ظلم از قاموس سیاست سترده شود. چه خوب. مردم به تنظیمات روی آوردند. به گفتهٔ روزنامه: قانون تنظیمات‌را که در مسجد سلطانی سمنان خواندند، «خلایق از اصغای آن مضامین معدلت آیین با خرسندی تمام... قیام جستند.»

اما در گیلان به مخالفت تنظیمات برخاستند. مأخذ آگاهی ما تنها گزارش مأمور سیاسی انگلیس در رشت است. خلاصه‌اش اینکه: علما مخالف مجلس تنظیمات هستند، و به‌شاه و میرزاحسین خان نامهٔ اعتراض نوشتند. مستوفی‌الممالك تلگرافی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۹۲ فرستاد، و رییس تلگرافخانه را مأمور ساخت آن را برای بزرگان و علمای شهر بخواند. به‌این مضمون: «خاطر همایونی از رویهٔ خصومت‌آمیز علما بسیار متغیر است ــ خاصه اینکه منظور تأسیس مجلس تنظیمات فقط رفاه و آسودگی خلق، و رفع تعدی مأموران دیوان از عامهٔ مردم می‌باشد. اگر هنگامه‌ای که برپا داشته‌اند فرو ننشیند، معلوم است زیر این‌کاسه نیم‌کاسه‌ای هست[۵۹].» هرچه بود زیرسر علما ویا بزرگان شهر بود،وگرنه مردم چه ستیزگی با تنظیمات داشتند؟ چهار سال پیش که «مجلس شورای حکومت» به منظور «رفع ظلم و بی‌حسابی از مظلوم» در گیلان ایجاد شد (۱۲۸۸) مردم به آن اقبال نموده بودند[۶۰] باری آن هنگامه تمام شد. چهار

→
در این ولایات: اصفهان، مازندران، لرستان ، خوزستان، گیلان، یزد، شاهرود وبسطام، همدان، استراباد، و خمسه. فهرست مجالس تنظیمات ولایات با نام اعضای هرکدام در سالنامهٔ ایران سال ۱۲۹۲ منتشر شده است.

۵۹. انگلیس، ۶۰/۳۷۴ هنری‌چرچیل به‌تیلورطامسون، ۸ مه ۱۸۷۵. مضمون تلگراف از ترجمهٔ انگلیسی به‌فارسی برگردانده شد.

۶۰. در مجلس شورای حکومت گیلان «علما و اعیان و اشراف و اهل دفتر» شرکت داشتند. از کارهای مفیدش این بود که «برای تسهیل امر معیشت رعیت»
←

ماه بعد روزنامه نوشت: هیأت مجلس تنظیمات گیلان «با استقلال کامل به مأموریت خود مشغول‌اند.»

دولت به کار تنظیمات توجه فراوان داشت به دلیل اینکه اخبار آن مجلس را مرتب و مفصل در روزنامهٔ رسمی می‌خوانیم. اینکه در چند ولایت چند تن از اهل محل را به سابقهٔ معرفتی که از احوال دیار خود دارند، داخل مجلس تنظیمات کردند کاری بسیار نیکو بود. (مانند مجلس شورای حکومت که برخی از اعیان و معتمدان شهر در آن شرکت داشتند). اما یك چند برنیامد که آن قاعدهٔ ستوده را که بجهت کلی آن تربیت اجتماعی مردم بود، ترك گفتند. توجیه روزنامهٔ رسمی در این‌باره پذیرفتنی نیست. می‌نویسد: «به احتمال اینکه اگر جزیی از اهل این مجلس از اهل آن بلد باشند، شاید در اجرای احکام ملاحظات شخصی و اغراض نفسانی بمیان‌آید ــ مقرر گشت که اهل مجلس هربلد تماماً از خارج باشند و سابقهٔ معرفتی به حال اهل ولایت نداشته باشند.» مگر «اغراض نفسانی» دیگران کمتر بود، و یا معرفت نداشتن حسنی بود؟

کارنامهٔ تنظیمات از اواخر ۱۲۹۲ از رونق افتاد. و از ۱۲۹۳چیزی دربارهٔ آن نمی‌شنویم. اما فاتحهٔ آن‌را هنوز یکسره نخواندند. در ۱۲۹۷ که میرزا حسین‌خان به حکومت قزوین رفت، به شاه نوشت: «کتابچهٔ تنظیمات حسنه کاملا مجری است[۶۱].» شاید او خود از نو برپا کرده بود. امین‌الدوله راجع به تنظیمات چنین می‌آورد: «در دستور این حکومت مشروطه نقص و خطا بسیار بود. به جای آنکه معایب یا برداشته، اصلاحات لازمه را مجری دارند ــ به شکایت حکام که محتمل بود دست تعدی و تطاول ایشان بسته شود، به زودی این الر را محو کردند[۶۲].» اینکه نوشته تنظیمات با قدرت حکام تصادم یافت، راست نوشته. اینکه خواسته اصول آن را تخطئه گرداند، ناروا گفته. تنظیمات کمال مطلوب نبود و نمی‌توانست باشد ــ اما یاسای مهمی بود و حکمت بزرگی داشت؛ یکی از سه قانون عالی عصر سپهسالار است که تا مشروطیت نظیرشان را وضع نکردند. در عصر خودش هیچ وزیری به‌قدر او در تلاش قانون

→

پیشنهاد کرد: رعیت گیلان که فقط به کار نوغان و زراعت برنج می‌پرداختند، به‌زراعتهای دیگر هم چون گندم‌کاری و نیشکرکاری توجه نمایند ــ تا هرگاه در یکی اندیشهٔ آفتی رود، از سایر محصولات برخوردار گردند.

۶۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه از حکومت قزوین، [۱۲۹۷].

۶۲. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۵.

نبود و در غم ملت نبود.

اما «قانون‌نامهٔ تعیین حدود و تکالیف حکام و رؤسای قشون»:

جهت کلی این قانون عبارت است از: سلطهٔ نظام کشوری بر دستگاه لشکری، تعیین رابطهٔ قانونی میان حکام و فرماندهان سپاه، و جلوگیری از تصرف‌غیر قانونی هرکدام از دو دستگاه کشوری ولشکری. قانون مزبور در ده ماده نوشته شده، آن‌گاه که میرزا حسین‌خان وزارت جنگ را نیز به‌عهده داشت .با امضای شاه در محرم ۱۲۹۴ به اجرا درآمد. روزنامهٔ نظامی مفسر افکار سپهسالار در شرح قانون می‌نویسد: به‌اهتمام سپهسالار «موافق رسوم و قوانین متداولهٔ معمولهٔ بین‌الدول، و مناسب وضع و حالت این مملکت ــ تحریر قواعد لازمه می‌شود و عنقریب صورت امضا و اجرا خواهد یافت.» عجالتاً متن قانون تازه‌ای که وضع گردیده «برای اطلاع عموم» چاپ می‌شود.

قانون اعلام می‌دارد: «حاکم هر ولایتی حق تقدم بر رییس نظام خواهد داشت.» اصل مهم در مسئولیت حکمران نسبت به حکومت مرکزی است. مقرر می‌دارد: «در موقعی که خدمت دولت اقتضا نماید و حاکم به جهت دفع متمرد و یا امنیت ولایت ،سوق عسکر را به یکی از نقاط ولایت صلاح ببیند، باید مکتوباً به رییس نظام تکلیف و معلوم نماید. و رییس نظام باید اطاعت حاکم را در این مرحله بدون سؤال، نماید. و اگر این حرکت بدون موقع واقع شده باشد، مسئول در نظر دولت، حاکم خواهد بود.»

اصل مهم دوم در جدایی کار لشکر و کشور از نظر ادارهٔ روزمرهٔ آن دو دستگاه است: «رشتهٔ این دو اداره کلیتاً از یکدیگر موضوع و جداست. به این معنی که رییس نظام بهیچ وسیله و بهانه‌ای به امورات ولایتی از قبیل مالیات و تعیین ضباط و نواب و سایر کارهایی که برعهدهٔ حاکم است ــ نباید مداخله نماید. و همچنین حاکم بهیچ وسیله‌ای به امورات قشونی نباید مداخله نماید.» در توضیح آن آمده: حاکم باید تنخواه نقد و جنس نظام را به مأخذی که در کتابچهٔ دیوانی نوشته شده به مأمور لشکر برساند و «نباید معوق و معطل بگذارد.» همچنین نباید «به تنخواه نقد و جنس قشونی دخل و تصرفی نماید... در دیوان و دفتر محاسبات ابداً مقبول و مسموع نگشته، و آن قدری که خود مداخلهٔ جزو نموده است، حتماً بدون عذر از او استرداد خواهد شد.» باز تأکید دارد: «دو رشتهٔ حکومت و نظام از یکدیگر کلیتاً موضوع و جداست... ممکن

است که دولت به جهت مصالح خود ریاست این دو رشته را به شخص واحد مفوض فرماید... لیکن آن حاکم که هر دو عمل به او رجوع شده است، باید این دوکار را ازیکدیگر موضوع وجدا دانسته، واین قانون‌نامه را در مد نظر خود داشته و خدمت هـریك از ایـن دو شعبـه را... بـه مرجع هریك از دو کار رجوع و اظهار نماید.» اما اگر میان اهل نظام با اهل ولایت «محاجه‌ای واقع شود، حاکم و رییس نظام متفقاً و مشترکاً باید رسیدگی وغوررسی نموده، احقاق حق کنند.»

لایحهٔ مزبور از دیدگاه نظام قانونی، مکمل قانون اساسی وقانون مجلس تنظیمات و قانون عدلیهٔ جدید است. خاصه از جهت سلطهٔ‌حکومت کشوری اهمیت دارد. اگر معتقد به قانون عدالت می‌بودیم‌رعایت آن اصل از شرایط عدالت بود؛ تفویض چنان اختیاری به هیأت دیگر عین نفـی عدالت بود.

مجموع قوانینی که مطالعه کردیم ـ ارکان قـانونگـزاری دورهٔ سپهسالار را می‌سازند. در نظام سیاسی وقت برخورد حکومت قانون و قدرت نامسئول ـ مبحث دیگری است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۹ رابطهٔ سپهسالار با حاکم و محکوم ـ با دولت و مردم

۱. برخورد حکومت قانون و قدرت نامسئول

تضاد عینی میان حکومت قانون و قدرت اقلیت حاکم ـ تصادم آن دو نیرو را پرهیزناپذیر ساخت. در نهاد حکومت قانون محدودیت و مسئولیت بود، اقلیت حاکم مسئولیت نمی‌شناخت و در سنت خودکامگی پرورش یافته بود. خودکامگی سیاسی از دو عنصر اصلی تشکیل می‌گردید: قدرت‌طلبی و دیگر سودجویی و بهره‌گیری اقتصادی. (با این فرض کاری نداریم که آیا هر دو عنصر را می‌شود در مفهوم واحدی ادغام کرد یا نه). پس شگفت نیست که منطق مجموع قانونگزاری عصر سپهسالار دوجهت عمومی داشته باشد: شناختن مسئولیت و محدودیت قدرت سیاسی، و دیگر نفی تعدی طبقهٔ حاکم به حقوق ملت و مال رعیت و خزانهٔ دولت. به تعبیری دیگر حکومت قانون که خواست رابطهٔ حاکم و محکوم را بر بنیان تازه‌ای استوار گرداند، و عدالت قانونی را جایگزین ستمگری سیاسی گرداند ـ ستیزگی اقلیت حاکم را برانگیخت. این‌تصادم محتوم بود. سپهسالار خود رابطه‌اش را با زورمندان خوب توجیه می‌کند: «مأموریت» من «ضعفا و فقرا و مظلومین را دوست و امیدوار [گردانیده]، کبرا و جابرین و اشخاصی که تا به‌حال به زیردستان خودشان کیف مایشاء رفتار می‌کردند، و امروز... نمی‌توانند به احدی تعدی و ظلم نمود ـ بالطبع با این غلام دشمن و بدخواه می‌شوند[۱].» باز می‌آورد: «در ایران به قدری عادت به بی‌قاعدگی کرده‌اند ـ که اگر جزیی انتظام در امور رو

۱. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].

بدهد، محل حرف می‌شود[۲].»

نخستین برخورد حکومت قانون با قدرت نامسئول، در رابطهٔ دولت سپهسالار با شاهزادگان جلوه یافت ـ طبقه‌ای که حکمرانی ولایات را تقریباً به انحصار خویش داشتند و ولایات را تیول خود می‌انگاشتند. به قول میرزا حسین خان: «خاقان مغفور چهل پسر داشت و همه دارای حکومت‌های مستقله بودند. و شاه مبرور... هشت برادر داشت، جمیع آنها حاکم بودند[۳].» حالا ظل‌السلطان و کامران میرزا پسران ناصرالدین شاه هم به ثمر رسیده بودند، ظلم هرکدام کافی بود دنیایی را به آتش بسوزاند. (الحق مظفرالدین میرزای ولیعهد ستم پیشه نبود). نبرد سپهسالار با آن جماعت شگفت نیست، شگفت اینکه پاره‌ای کارهای سترك از پیش برد.

آن پیکار با «تعلیقه» یا دستورنامهٔ ۱۲۸۸ آغاز گردید، و با قانون تنظیمات ۹۱ ـ ۱۲۹۰ به اوج رسید. یك ماه و چند روزی از صدارت میرزا حسین خان نگذشته بود که تعلیقهٔ مهمی در «تحدید حدود فیمابین حکام و رعیت» به همهٔ حکام فرستاد[۴]. اندیشه‌ای که در آن پرورانده محدودیت اختیار حکام در رابطهٔ با حقوق مردم، و مسئولیت مطلق حکام دربرابر دولت مرکزی است .ولی چیزی که سخت خیره‌کننده هست، تیزی و گزندگی لحن دستورنامه، و همچنین تندی سخن شاه در تأیید آن می‌باشد. این خود حکایت از حدت تصادم دولت مرکزی با حکومت ولایات دارد. همچنین پشتیبانی شاه را از «سبك جدید» سپهسالار می‌رساند.

شروع می‌کند با توضیح سیاست دولت: «اعتباروعظم» هر مملکت بسته به انتظام دستگاه دولت و ثروت ملت است. هرآینه این دو کار درست نباشد و یا در آنها اختلال بهمرسد ـ از «اعتبار دولت کاهیده می‌شود.» تا به حال دولت توانسته در دستگاه دیوان انتظامی برقرار نماید. و «می‌توان گفت و ادعا نمودکه از رشوه و تعارف و هدیه‌و پیشکش که به اسامی مختلفه، نتیجهٔ واحده دارند ـ اسمی باقی نمانده.» همچنین «مال خزانهٔ دولت به یغما و غارت نمی‌رود، و تنخواهی که از ملت از بابت مالیات دریافت می‌شود، مصرف حفظ خود آنها و حفظ ثغور مملکت می‌گردد.» به‌علاوه «مناصب و مأموریتهای دولت علیه، به‌لیاقت واستحقاق

۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۰.
۳. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۴. برای متن تعلیقه نگاه کنید به: مرآت‌البلدان، ج۳، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۲. در روزنامه هم منتشر شد .

داده می‌شود.»

آنچه «عجالتاً» لازم است «تحدید حدود فیمابین حکـام و رعیت است، و تحصیل رفاهیت آن بیچاره‌ها که ودیعهٔ الهی» هستند. چنیـن استدلال می‌کند: عامل اختلال مملکت «طمع یا غرض» است، و در واقع غرض خود از عوارض طمع است. «به ادلهٔ عقلی و نقلی» مبرهن گشته که «بدترین و بالاترین بلیهٔ تخریب دولت طمع است. و تا دولت به‌طور جد و یقین ریشه و بیخ این مرض مهلك مسری را نکند، نمی‌تواند از بقای‌شأن و عظم خود مطمئن و آسوده باشد.» چون بخواهیم این کار هم «تحت انتظام و قاعده» درآید ــ رفع این «شبهه» باید از حکام مملکت بشود که «هنوز به معنی‌الملك عقیم ملتفت نشده‌اند. و درست خاطرنشان آنها نگردیده است که سلطنت با اولاد و اقربا... خصوصیتی ندارد، بلکه درستکاری و... صدق در خدمات دولت، و بی‌طمعی وسیلهٔ التفات پادشاهی می‌تواند بشود.» هرکس با مردم به شیوهٔ «ظلم و تعدی» رفتار کند، غضب شاه را «به دست خود برای خود دعوت کرده» است.

هدف تیر تهدید، درست عمـوهـای شاه و پسـر شاه یعنـی ظل‌السلطان بودند. به‌دنبالش‌زبان‌تند وسرزنش‌آمیز میرزا حسین‌خان‌اوج می‌گیرد، در نکوهش آنان چیزی نیست که نگوید ــ نکوهشی که‌نظیرش از دستگاه دولت هیچگاه شنیده نشده بود:

«از راه اخلاص و مهربانی که با شما دارم، لازم دانستم که قبل از وقت از نیت پاك همایون، شما را اطلاع بدهم و بنویسم که دولت از مال حلال خود و از عین مالیات، به‌رسم مواجب و استصوابی و غیره به قدری که گذران شما با آبرو باشد، مرحمت فرموده است. علاوه، محض تفضل و وسعت معیشت، راه حلالی نیز که موجب آبادی ولایت است، برای شما معین فرموده‌اند که هرقدر کفایت و هنر دارید بر تحصیل منفعت و زیادی ثروت خود بیفزایید. و ثانی، آبادی خالصجات و دایر کردن معادن و احداث قنوات جدیده در زمین بلامالك ولایت قسمت حکومت خود است. هرقدر کفایت دارید، در این امور بکار برده به ثروت خود بیفزایید. دیگر دولت ضامن اینکه شما میل دارید چهار دست یراق تیپ طلا داشته‌باشید، یا در مجلس شما قاب و قدح صورتی چیده شود، یا فوراً چند پارچه ملك ششدانگ ابتیاع نمایید، یا تجملات دیگر جهت خودتان درست کنید ــ نیست. اگر به همان مواجب و استصوابی مرحمتی قناعت دارید، و طمع و تعدی را می‌توانید از خودتان دور نمایید، نعم‌المطلوب. والا اصلح در

امور خلع خودتان از حکومت است، زیرا که گرفتار خواهید شد، و بد هم گرفتار می‌شوید.»

باز اتمام حجت می‌کند: «جهال می‌توانند اسباب تسلیت خودشان قرار بدهند... که بگویند خیلی از این قبیل حرفها سابقاً شنیده‌ایم؛ تحقیق کننده‌ای نیست، و نه مجازات دهنده‌ای. لهذا از بابت اتمام‌حجت می‌نویسم که در همه‌جا، و همه‌موقع چشم دولت با شماست، و از رفتار و اطوار شما از روی حقیقت و بی‌غرضانه مطلع است. اگر ذره‌ای برخلاف آنچه در این ورقه نوشته شده، از شما بصدور و وقوع برسد ـ نمک پادشاه اسلامیان پناه را به حرامی خورده... باشیم که اگر به‌قدرخردلی اغماض یاسکوت نمایم، مگر اینکه فوراً... مجازات شما را به‌طور اشد با اصرار [از پادشاه] مستدعی خواهم گردید. حالا تقدیرات آتیهٔ شما... در دست خودتان خواهد بود.»

آن اتمام حجت بی‌پروا را میرزا حسین‌خان از روی اعتقاد صمیمی نوشته آن‌گاه که به‌پیشرفت اصلاحات خوشبین و امیدوار بود، و به‌پشت‌گرمی شاه می‌بالید. نیندیشید که چه دیدی روزگار دگرگون گشت و ناصرالدین شاه پشتیبانیش را از صدراعظم اصلاحگر خود پس خواند. اتفاقاً آن طبقهٔ «جهال» گویا اوضاع ایران را بهتر از میرزا حسین‌خان می‌شناختند. به هرصورت آن دستورنامه آیینهٔ برخورد دونیروی متقابل است: سیاست مترقی به نمایندگی صدراعظم، ودستگاه بی‌قانون معرف اقلیت شاهزادگان. اینکه میرزا حسین خان آنجا گفت: «مناصب و مأموریتهای دولت علیه به لیاقت و استحقاق داده می‌شود» ـ درست در جهت تخطئهٔ آن الیگارشی حکام است. و نیز اینکه در توضیح گزارش یك سالهٔ صدارت او می‌خوانیم: صدراعظم «فی‌الواقع اشخاص را به‌جهت امور انتخاب نمودند، نه‌کارها را به‌جهت اشخاص[۵]» در تأییدهمان اندیشه است.

دستور برندهٔ صدراعظم که نشانهٔ سیاست مصمم دولت بود، دو هفته پس از خطابهٔ شاه در سلام عام (۲۵ شوال ۱۲۸۸) فرستاده شد. بی‌گمان میرزا حسین‌خان خود در نگارش آن خطابه دست داشته. شاه صدراعظمش را به‌فضیلت «بی‌طمعی وبی‌غرضی» ستود، در زشتی «دوصفت مستهجنهٔ» طمع‌کاری و غرض‌خواهی اهل دیوان سخن راند. و خواست که رجال دولت و حکام ولایات از آیین صدراعظم «سرمشق» بگیرند. یقین

۵. «راپورت» کارهای یکسالهٔ صدراعظم، رمضان ۱۲۸۹.

است به اهتمام صدراعظم «دولت ما آسوده و ملت در رفاهیت خواهند بود.» از اینرو مقرر است که «به آحاد افراد رعیت، احکام از صدارت عظمی صادر شود که مالیات آنها چقدر است... دیناری زیاد و کم عاید نسازند.» مفهوم مخالف آن عبارت که میرزا حسین‌خان به دهان شاه گذاشته بود، خیلی پرمعنی است. یعنی مردم از دستور حکامی که بیش از اندازه مالیات می‌طلبند، فرمانبرداری نکنند. آخرین حرف شاه این بود: حکام ولایات «از هر درجه‌ای باشند، اگر برخلاف دستورالعمل صدراعظم من‌بعد رفتار نمایند، اعم از اینکه از خانوادهٔ سلطنت یا از رجال معتبر باشند ــ به جزیی تخلفی معزول و از درجهٔ اعتبار و نوکری خارج خواهند بود.»

پس دولت میزان مالیات هر ولایت را معین کرد. و دستور رفت به همان اندازه به خزانهٔ دیوان بپردازند. به‌همان ماخذ از یک‌سو فرستادن تعارف و حتی پیشکش درباری را به‌مناسبت روز تولد شاه، یکسره‌موقوف داشت. یعنی آن سنت دیرین را شکست. از سوی‌دیگر حکام از زورستانی «یک دینار به هیچ اسم و رسم» علاوه بر مالیات، ممنوع‌گردیدند. نظیراین کار فقط در دولت امیرکبیر دیده شده بود. سخن شاه خطاب به عمویش بهرام میرزا معزالدوله، هنگامی که میرزا حسین خان او را به حکومت مازندران معرفی کرد (۱۲۸۹) شنیدنی است:

«در این سفر و حکومت از پیشکش و غیره یک قران مخارج نخواهی داشت... شما هم باید در مازندران در تعیین حکام جزء به همین وتیره رفتار نمایید، و یک دینار به هیچ اسم ورسم نه خودتان، نه منشی، نه صندوقدار و قاپوچی و فراش از آنها دریافت ننمایند. و آنها نیز بجز مالیات دیوانی چیزی دریافت نکنند ــ تا نتیجهٔ این قوانین جدیده که رفاه حال رعیت و آسودگی آنهاست، حاصل شده باشد.» سپس خطاب به میرزا حسین‌خان افزود:

«حالا که شما از احدی به هیچ اسم و رسم چیزی قبول نمی‌کنید، و مخارج را بکلی از گردن حکام انداخته‌اید ــ اگر فقط خودتان پیروی این امر را بکنید، منظور اصلی ما حاصل نمی‌شود. این روزه و کف‌نفس که بر خود حتم کرده‌اید، باید حکم عمومی باشد، و جمیع مردم را داخل این جادهٔ مستقیمه نمایید، و حدود بر این امر قرار بدهید تا هرکه تخلف کند مجازات فوری ببیند.»

از موارد معدودی است که قدرت دولت در اجرای عدالت بکار بسته شد. در صدرالتواریخ شرح زباندازی می‌خوانیم:

«این تعلیقه به هر ولایتی که رفت مردم آنجا آسوده می‌شدند، و حکام و رؤسای تلگرافخانه مجبور بودند که باید این تعلیقه را در مساجد جامعهٔ ولایات قرائت نمایند که جمیع رعایا اصغا کنند. از این‌گونه احکام زیاد صادر می‌کرد، و هیچیك از حکام قدرت تخلف نداشتند. حکام ولایات در پای تلگرافات که فقط اسم «حسین» را می‌دیدند، دیگر از قوت و قدرت بیرون می‌شدند، هرقدر تنخواه که از مظلومی می‌گرفتند، فوراً به موجب تلگراف رد می‌کردند. اغلب تلگرافات او به حکام به این مضمون بود: از قراری که مذکور شد، فلان مبلغ نقد را از فلان مظلوم ماخوذ داشته، به محصلی رییس تلگرافخانهٔ آن ولایت باید آن مبلغ را درحضور فلان پیشوای آنجا، به آن مظلوم رد کنی. اگر تخلف بنمایی به موجب این حکم از حکومت معزول بوده، اهل شهر به اخراج شما مأذون‌اند، وهیچ‌جای‌عذری‌نیست. حاکم آن بلد چون این حکم را می‌خواند، بدون تأمل اطاعت می‌کرد. و اگر رییس تلگرافخانه تقلبی می‌کرد و با حاکم سازش می‌نمود، و این حکم را در ملأعام قرائت نمی‌کرد، به‌انواع عقوبات گرفتار می‌شد، و مکرر رؤسای تلگرافخانه در سر این‌کار معزول می‌شدند. به حدی سد طرق می‌کرد که بهیچ‌وجه اشتباه‌کاری پیش نمی‌رفت، و عذر احدی مسموع نمی‌شد[۶].»

این شیوه که احکام رسمی را در مسجد بخوانند، در آن زمان بهترین وسیله برای آگاهانیدن تودهٔ مردم از سیاست دولت‌بود. همچنین توجه خاص داشت که مردم را به حقوق خویش هشیار گرداند. و هرکجا که حقوق عمومی بمیان بود، افراد سرشناس آن شهر را نیز دخالت می‌داد. همین معنی را در قانون مجلس تنظیمات ولایات نیز شناختیم. اگر نوشتهٔ صدرالتواریخ دقیق باشد، اجازه دادن به مردم در بیرون کردن حاکم متعدی رشوه‌خوار ـ امری بسیار مهم و جسورانه بوده است. به تعبیر دیگر حق اعتراض را شناخته است. راجع به تلگرافچیان باید دانسته شود آنان خود را زیر بلیط سفارت انگلیس می‌شمردند، و همان سبب خودسری ایشان می‌گردید. حالا هرکدام از آنها باحاکمی‌می‌ساخت، معزول می‌شد و محکومیت زندانی داشت. به شاه می‌نویسد: «به حکم تلگرافی نوکرهای تلگرافچی قم را نوشتم، گرفته در حکومت محبوس نمودند. و الان هم... خود تلگرافچی قم را معزول نمودم.» اهمیت این‌کارها را «احدی نمی‌داند و ملتفت نیست[۷].»

۶. صدرالتواریخ، خطی.
۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۱. در همان نامه می‌گوید: ←

چند صحنهٔ کوتاه از کشمکش میان صدراعظم و حکام بیاوریم:

حسام‌السلطنه حکمران کاردان و مقتدر خراسان که لقب «فاتح هرات» داشت، نخست التزام‌نامه فرستاد که قانون جدید دولت را محترم خواهد شناخت؛ برخلاف‌آن‌قدمی برنخواهد داشت. امازود پیمان‌شکست. میرزا حسین‌خان به‌قول خودش «به‌هیجان» آمد. به‌خط خود نامهٔ سرزنش‌آمیزی به وی نوشت. گفت: شاهزاده باید «تغییر کلی در رفتار و سبك و اسلوب خود بدهند که مردم آسوده باشند.» وتهدید به عزلش کرد. شاه که نامه را خواند گفت: «از این کاغذ شما انصافاً لذت بردم. کاغذ نوشتن بی‌غرضانه و بی‌طمعانه و از روی کمال غیرت، این است که نوشته‌اید. وزرای سابق بعد از ملاحظهٔ طمع و غرض وچیزهای دیگر، هرگز بی‌پرده به حاکم کاشان این‌طور نمی‌نوشتند تا به والی خراسان و حسام‌السلطنه چه رسد... یقیناً بعد از دیدن این کاغذ تفاوت کلی در حرکاتش خواهد شد[۸].» ولی مؤثر نیفتاد. شاه در دستخط بلند دیگری از کاردانی عمویش یاد کرد. درضمن تأکید نمود: «باید جلو طمع بی‌پیر شاهزاده را بگیرید[۹].» میرزا حسین‌خان محرمانه فرستادهٔ مخصوص به خراسان روانه داشت. «کتابچهٔ راپورت» او را در مجلس شورای دربار خواند. رأی مجلس این بود: حکمران خراسان «همه‌جا و از همه جهت» برخلاف التزام‌نامه رفتار کرده است. میرزاحسین‌خان «برای نظم‌کلیهٔ عمل و تقویت احکام دولت... به موجب اذن و اجازهٔ کلیه‌ای که داشت» بیدرنگ حسام‌السلطنه را معزول کرد[۱۰]. حکم عزل‌را صدراعظم صادرکرد، ونحوهٔ اجرای آن وهن‌آور بود. حکم را به حاجی شهاب‌الملك امیر توپخانه سپرد که به «چاپاری» برود، به عموی شاه ابلاغ کند، و خودش به جای او بنشیند. با این کار حسام‌السلطنه را به دشمنی خود برانگیخت، اما چشم‌زخمی به شاهزادگان زد

→

«از آن‌شب تابه‌حال باسفارت انگلیس در مذاکره و مخابرهٔفقرهٔتلگرافچی انگلیس‌بودم. عادت قدیمهٔ سفرای خارجه خاصه سفارت انگلیس در نظر ملوکانه... هست که از برای ممانعت یك نفر میرزاهاشم‌خان، نوکر مواجب خور دولت... این‌قدر ایستادگی کردند که به‌ترك مخابره، و محاربه کشید.» حالا «خود تلگرافچی قم را معزول نمودم و با تلگراف احضار شد.» شاه در حاشیه می‌نویسد: «... ما خوب می‌دانیم زحمت و غیرت شما را در این نوع امور. انشاءالله تعالی همهٔ امور بهتر از این خواهد شد. قرار این امر را همینطور که تمام کرده‌اید ، بسیار بسیار خوب کرده‌اید، قدرت دولت را نموده‌اید. سال ۱۲۹۱».

۸. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برحاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹].
۹. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان [۱۲۸۹].
۱۰. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۸۹.

که حساب کارشان را بدانند. حکام جزء زورگو را هم برکنار نمود. حاکم قوچان را که مردم از دستش به ستوه آمده بودند، روانهٔ زندان ساخت. او را «به قراول انداختند تا عبرت سایر حکام متعددی گردد... حقوق رعایا را از او گرفته، عاید دارند.» (عیناً در روزنامه‌ها هم اعلام کردند).

اما هیچ محکومیتی بدون تحقیق نبود و هیچ عزلی بدون رسیدگی انجام نمی‌گرفت: از زورستانی شاهزاده مؤیدالدوله حاکم کرمانشاهان شکایت رسید، و مورد این اتهام نیز بود که به مال دیوان دست برده است. میرزا حسین‌خان لازم دید مأموری «امین متدین» بفرستد، «بعد از تحقیق و یقین... در صدد اصلاح و چاره برآییم.» زیرا به هر حال «این قبیل کارها واخذ این‌قدر تنخواه‌ها، مکتوم نمی‌تواندماند[۱۱].» شاه همانجا نوشت: «این آدم‌های کهنهٔ بی‌معنی را همین که عزل می‌کنند و در طهران نگاه می‌دارند، از شکوه و شکایت بیکاری، و دردسرهای زیادی که می‌دهند ـ لابداً مأموریت داده می‌شود. همین که می‌روند، جمیع تعهدات رفتار نیك را فراموش کرده، این‌طورها راه می‌روند که همه شاکی می‌شوند، به‌خصوص اسیر در دست نوکرهای خود هستند. این میرزا ارسطو هرجا که با مؤیدالدوله رفته است، همین‌طور مردم از او شاکی بوده‌اند... احکام دولتی به مؤیدالدوله بنویسید، و ضرب بزنید...[۱۲]» آن سخن سنجیدهٔ شاه وصف درستی است از خوی طبقهٔ شاهزادگان؛ به گاه نیاز خاکسار ومویه‌کنان روی به درگاه می‌آوردند، به گاه زبردستی چون گرگ گرسنه بجان مردم می‌افتادند. این خود از عوارض فساد قدرت نامسئول بود.

از شاهزادگان معتبر دیگر فرهاد میرزا معتمدالدوله بود. جسارت داشت. وامتیازش در تحصیل ادب فارسی وعربی ومعلومات قدیمی بود، اما از دانش و مدنیت نو وحکومت غربی چیزی نمی‌فهمید. یکی از مأموران سیاسی فرانسوی می‌نویسد: «بیشتر اوقات از من راجع به طرز حکومت‌هایمان سؤال می‌کرد. برای من سخت دردسر داشت که به او بفهمانم حکومت ما مشروطه است. وقتی که از مجلس شورا، قدرت نمایندگان و گذشتن هر قانونی از مجلس صحبت نمودم، به حیرت افتاد و صحبت مرا با بهت و حیرانی گوش می‌داد. در حقیقت مات و مبهوت بود که چطور ممکن است

۱۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۱۲. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برحاشیهٔ همان نامه، [۱۲۸۹].

کارهایی را که یك تن به نام سلطان باید بکند و فرمانفرمای مطلق است ــ هزار نفر بنمایند۱۳.» تا پیری هم وجههٔ نظرش تحولی نیافت. یکی از معاصران حالت او را در رابطهٔ با حکومت میرزا حسین‌خان خوب بیان کرده: «مرد لجوج و عنودی بود، و از تربیت و مدنیت جدید عاری و عامی. و همیشه طالب آن بودند که‌احتسابی درکار نباشد، وایشان استبداد در حکومتها داشته باشند. و می‌خواست به هرجا که حکومت کند، خون اهالی را در شیشه نماید، و مردم بیچاره را بدون اذن دربار همایونی بقتل رساند تا متمولین و بزرگان بلدی که او حکومت دارند، بترسند و صندوقخانهٔ او را معمور سازند. وضع و طرز صدارت... مشیرالدوله منافی سلیقهٔ او بود۱۴.»

گفت و شنود سپهسالار و فرهادمیرزا را در مبحث حکومت قانون خواندیم. البته ازنظرگاه معتمدالدوله، شیوهٔ میرزا حسین‌خان خطا بود: «یکمرتبه بخواهید بکلی قواعد ایران را بهم بزنید که فلان قجر پوسیده چرا هزار تومان مواجب دارد... البته ممکن است، ولی ممکن است که در ایران باعث اختلال و اغتشاش» گردد۱۵. به خیال فرهاد میرزا نیکوترین سیاست آن بود که آیین مملکتداری برمدار چند هزار سالهٔ آن بگردد.

در گروه شاهزادگان از همه بدتر ظل‌السلطان بود. حالا حکومت اصفهان را داشت، در تلاش افزودن ایالت فارس به قلمرو خویش بود، و شاه در باطن از پسر ارشدش حمایت می‌کرد. اما صدراعظم و هیأت دولت مخالف بودند. هیأت وزیران به کار ظل‌السلطان رسیدگی کرد (۱۲۸۹). میرزا حسین رأی اکثریت را چنین آورده: «در مثل امسال سالی که مردم از قحطی و گرسنگی بیرون آمده‌اند» و رمقی در مردم نمانده ــ وصول مالیات دشوارتر از سال پیش است. زیرا «اگر رعیت و ارباب در سال قبل دارای جزیی مکنتی بودند، همهٔ او را فروختند و حفظ جان خود از تحصیل آذوقه نمودند، و برخی هم مردند و تلف شدند.» در چنان اوضاعی مأموریت ظل‌السلطان به فارس «صلاح حالت حالیهٔ دولت نیست. زیرا از یك طرف به جهت قرب به پایگاه سلطنت مطمئن است. و از جانب دیگر میل مفرطی به جمع‌آوری پول دارند، ابقاء برمال و عرض احدی نخواهند [نمود]، رعیت بی‌پا می‌شود، و مالیات دولت به خزانه نخواهد

۱۳. سفرنامهٔ اوژن‌فلاندن به‌ایران، ترجمهٔ حسین نورصادقی، ص ۲۷۵.
۱۴. صدرالتواریخ، خطی.
۱۵. اسناد سپهسالار، فرهاد میرزا به میرزا حسین‌خان [۱۲۸۹].

رسید. بهتر این است که حشمت‌الدوله که بالنسبه به سایر برادرهایش کم‌طمع‌تر وسلامت‌نفس داشته... روانه‌اش دارید و مطمئن باشید[۱۶].»

آنجا میرزا حسین‌خان به زیرکی نکته‌هایی را گوشزد شاه کرد: آزمندی جملهٔ شاهزادگان، خوی زشت ظل‌السلطان، و پیش بینی آثار حکمرانی او. آن نکته‌ها را در غمخوارگی مردم می‌نویسد که «رعیت بی‌پا» نشود؛ شاه را از حکومت پسرش برخطهٔ فارس برحذر می‌دارد. اما اگر دولت «ناگزیر» است که ظل‌السلطان را به فارس روانه دارد، این پیشنهاد را می‌نماید: وی را «با شرایط و عهود» منصوب دارند که «قدرت تعدی و اجحاف یا تعدی به ناموس مردم» نداشته باشد. دیگر اینکه «پیشکار معقول و مسلط بفرستیم، و مالیات را از پیشکار بخواهیم[۱۷].» پس از آنکه همهٔ حرفهایش را زد، مسئولیت اعمال ظل‌السلطان را به گردن نگرفت. آشکار است که صدراعظم می‌کوشید دایرهٔ قدرت ظل‌السلطان را محدود گرداند. در صدارت میرزا حسین‌خان، حاکم اصفهان جرأت خودسری نداشت. او که رفت قدرتی افسار گسیخته یافت وحرصش بالا گرفت. به نوشتهٔ خود ظل‌السلطان: همهٔ خالصهٔ اصفهان را که «قریب ششصد پارچه ملك می‌شد» ده ساله از دولت اجاره کرد. و «در عالم کسی به دقت من ملك نخریده» است[۱۸]. با مستوفی‌الممالك که امور داخلی کشور را به عهده داشت، همدست شد. دویست هزار تومان پیشکش‌داد وبه یاری او حکمرانی فارس را نیز برقلمرو خویش افزود[۱۹].

این داستان درخور توجه است:

در ۱۲۹۱ اصفهانیان از ستمگری ظل‌السلطان بجان آمده، به دربار شکایت فرستادند. امام جمعهٔ شهر به پشتیبانی مردم برخاست و به میرزا حسین‌خان متوسل گشت. دولت سی و پنجهزار تومان به مردم تخفیف مالیاتی داد. اعتضادالسلطنه و مستوفی‌الممالك به تلگرافخانه رفتند، باظل‌السلطان و سراج‌الملك پیشکار تبه‌کارتر از خودش گفتگوی تلگرافی کردند. معلوم شد «یك دینار از سی و پنجهزار تومان به احدی از اهالی اصفهان داده نشده، و جمع این مبلغ در عوض کسر خالصجات دیوانی برداشته شده است[۲۰].» امام‌جمعه باز تلگراف فرستادکه: «دست

۱۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۱۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۱۸. ظل‌السلطان، سرگذشت مسعودی، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۰.
۱۹. ظل‌السلطان، سرگذشت مسعودی، ص ۲۳۲.
۲۰. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، در احوال اصفهان، ۱۲۹۱.

بردار نیستم.» شاه چندی پیش به میرزا حسین‌خان نوشته بود: «رفتار حکام با رعیت باید خوب باشد؛ هر حاکم بد است باید عزل شود. نباید گذاشت ظلمی واقع شود... نسبت به رعیت[۲۱].» حالا که میرزاحسین‌خان به‌شاه گفت: تخفیف مالیاتی دولت به مردم چه صورتی خواهد یافت و «مداخلهٔ امام‌جمعه اسباب حرف خواهد شد»ـ دستخط فرستاد: «حقیقتاً باید با جناب آقاوسایر وزرا حرف بزنید. هرطور مصلحت‌وقت‌باشدجواب امام‌جمعه رابدهید، ونگذارید بیش‌ازاین، این‌رشته راممتدکند. البته[۲۲].» یعنی‌هیچ. به حقیقت سی‌وپنجهزار تومان تخفیف مالیاتی رعیت را که ظل‌السلطان از مالیهٔ دیوان به‌جیب خود ریخته بود ـ ماهیت‌مالی فرمودند.

همین اعمال بود که میرزا حسین‌خان، صنف شاهزادگان را یك مشت «قجر پوسیده» می‌نامید، حکومت آنان را مانع ویرانی مملکت ومانع اصلی ترقی می‌دانست. پس شگفت نیست که در نظر ظل‌السلطان، میرزا حسین‌خان و برادرانش «چهار شیطانی مجسم» باشند و شخص او را «مانع بزرگ» خود بشناسد. و بگوید: «دشمن خودم و خانواده‌ام وپدرم و خانوادهٔ پدرم و خانوادهٔ سلطنت، یعنی سپهسالار نمك‌ناشناس.» طبیعی بود که چون «دستگاه سپهسالاری برچیده شد، دستگاه ظل‌السلطانی برپا شد[۲۳].» ظل‌السلطانی که آن همه آدم کشت، و بیماری زراندوختن داشت، وبرای حفظ مقام خویش یا رسیدن‌به تاجداری هرگذشتی رااز‌حقوق‌مملکت به بیگانگان روامی‌داشت، ودرعین‌زبونی وترسویی ازجنون قدرت‌طلبی و نامجویی‌وخودپرستی نصیبی وافرداشت ـ«سرگذشت مسعودی» رانوشته‌یا نویسانده وفلسفهٔ حکومت یافته. کلام ارسطو رابه اسکندر آورده‌که: درفن جهانداری «سلطان عادل را احتیاجی به شجاعت» نیست. ژاپنی‌های بت‌پرست و «ماهیگیرهای شرق» که «معدوم صرف بودند... سی سال‌قبل از این بدتر از ما بودند. غیر از عدالت و مساوات و مروت و قانون وتربیت صحیح... چیز دیگر ندارند.» انگلستان هم اگر این همه مستملکات دارد «پارلمنت وعدالت پارلمنت وآزادی رعیت این‌کارها را می‌کند ـ برخلاف استبداد ما و ظلم ما. ما را این نوع خراب می‌کند.» پس چه‌باید

---

۲۱. اسناد سپهسالار، نامهٔ مفصل شاه به‌میرزاحسین‌خان در مواد اصلاحات ۱۲۸۹.

۲۲. اسناد سپهسالار، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان دراحوال اصفهان، ۱۲۹۱.

۲۳. ظل‌السلطان، سرگذشت مسعودی، ص ۲۱۳ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۸۷.

کرد؟ «عدل‌پارلمنتی و عدل مشروطه بکار می‌خورد[۲۴].» اگر مقصودش از آن حرف‌های مزورانه این‌است که مردم را بفریبد، غلط انگاشته است. اگر خواسته دفتر اعمالش را با آن معیار بسنجیم، پس نفرین تاریخ را بجان خریده است. مسخ کردن مفاهیم سیاست غربی از بدایع بیحاصل آن ناستوده مرد است. امین‌الدوله از قول خالدبیك سفیر عثمانی وصف زباندازی از حکومت ظل‌السلطان آورده: «یك دستگاه دزد شریر ظالمی است که خود اهالی بزرگترین دشمن آن است[۲۵].»

تبرستان www.tabarestan.info

۲. طبقهٔ حاکم ـ خلق وخوی سیاسی

گفتاری که گذشت جنبه‌ای بود از برخورد گسترده‌تر تاریخی ـ برخورد ایده‌ئولوژی ترقی‌بانظام سیاسی وقت، یا به‌تعبیری برخورد دولت سپهسالار با طبقهٔ حاکم. در جهت مثبت دو فرض ممکن بود: یکی اینکه اقلیت حاکم چون الیگارشی ژاپن که روزی مخالف سرسخت ترقی بود، تغییر ماهیت دهد و به اصلاحات معتقد گردد. یا دولت اصلاحگر مخالفت با اصلاحات را درهم شکند. چون هیچکدام از آن دو فرض تحقق نیافت، برخورد دو قدرت سیاسی ادامه داشت. بدون توجه به کیفیت رابطهٔ سپهسالار با عناصر طبقهٔ حاکم ـ نه کارنامهٔ عصر سپهسالار سنجش‌ـ بردار است، نه نوسان سیر اصلاحات شناخت‌پذیر.

شروع می‌کنیم با مناسبات شاه و وزیر که جنبهٔ مثبت آن بیشتر بنظر می‌آید.

در گزارش هجده‌ماههٔ صدارتش گوید: «وقتی این خدمت جلیل را به فدوی... سپردید که جمیع اعیان و ارکان دولت، بقا و دوام دولت را در ایام معدوده می‌دانستند، و هر روز منتظر ایقاع اختلال و متلاشی شدن جسد دولت بودند.» امور مملکت «مختل وپریشان بود...» آن زمان با «اطمینانی که از افکار [شاهانه] در انتظام و اصلاح امور، و ترقی قشون و دولت و ملت داشتم ـ بلاتردید عاجزانه قبول ماموریت نموده، و زیر بار گران مسئولیت رفتم؛ و خود را مورد طعن و ملامت سایرین کردم. در پیش خودم و خدا، اولا سر طمع و غرض و هرنوع اغـراض شخصی را بریده،و بعد پا به مسند جلیل صدارت گذاردم.» تا «این دقیقه» که این نامه را مسوده می‌کنم «هنوز از تعهد خود ذره‌ای خارج نشده‌ام... نه‌از

۲۴. ظل‌السلطان، سرگذشت مسعودی، ص ۲۶۱ ـ ۲۶۵.
۲۵. اسناد ملکم، امین‌الدوله به‌ملکم، [تاریخ؟].

مال دولت و نه از مال ملت» طمعی نداشته‌ام. این «به‌قدری واضح و شایع است که ازبرای معاندین... نیز جای انکار نیست[۲۶].» جای دیگر تکرار می‌کند: نزدیك به دو سال مرا «در خدمت صدارت استخدام فرمودید، به آواز بلند با روی سفید عرضه می‌دارم که‌احدی در دنیا نیست که بتواند از روی انصاف... تکذیب نماید که یك دینار، یك‌حبه، یك فلس از احدی به هیچ اسم و رسمی نگرفتم. و در محافظت مال دیوان و آبروی دولت... به قدری حرص داشتم که ملاحظه فرمودید چقدر دشمن برای خود حاصل نمودم[۲۷].»

گاه از فلسفهٔ زندگیش سخن می‌راند، سخنانی که دلنشین‌اند و حکایتگر همت او: خدمت را «به شرط مزد و جلب نفع نکرده‌ام، بلکه فداکارانه از برای منظور و مقصودی کرده‌ام که در میان ملت مجهول است، و اگر بیان شود حمل بر سفاهت می‌نمایند. چنانچه پریشب در مجلس دربار همان که معلوم شد... از جیب خود مصارف نموده، مواجب معینهٔ خود را در دیوان باقی گذاشته‌ام، موجب حیرت تمسخرانهٔ همه گردید. و می‌گفتند. این چه عقلی است که کرده‌اید؟![۲۸]» همانجا تصریح دارد که در دورهٔ صدارت هیچ مواجبی از دیوان نگرفته مگر یازده‌هزار و سیصدتومان هنگام سفر فرنگستان. نیم آن‌را هم به شاه داده بود. و نیز می‌افزاید: مبلغ یکصد و هفتاد هزار تومان «از خارج آورده، و داخل عمل صدارت نموده‌ام ــ چه در اوقات قحطی در میدان مشق انفاق فقرا شده، و چه شبها به در خانه‌های فقرای محترم فرستادم، چه مخارج خود نمودم... و چه به مخارج لازمهٔ دولت رسانیدم.» اما «بهیچ‌وجه منتی براحدی ندارم.» شاه به آن معانی گواهی داده، در حاشیه می‌نویسد: «در فقرهٔ خودتان که شرحی نوشته‌اید، همه درست است. حقیقتاً در ایام صدارت خرج به اندازه کرده‌اید، واز دیوان و دیگران چیزی نگرفته‌اید.»

آن کارها برای آن بود که آرمان بلندی داشت: «یك نفر آدمی هستم بلاعقب، تا زنده هستم... لقمهٔ نانی به جهت قوت لایموت فدوی قحط نخواهد شد. خواستم... از آثار خوب و اجرای قواعد حسنه ــ عقبی به‌جهت خود بگذارم. و آن‌را هم جمع شده، نگذاردند وبه مقصود خود نایل شدند[۲۹].» مردی که در روان ناهشیار او اثر نهاده امیرکبیر است.

۲۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].
۲۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [رمضان یا شوال ۱۲۹۰].
۲۸. همان مأخذ.
۲۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [رمضان یا شوال ۱۲۹۰].

بارها از او یاد کرده، کارهای خود را با او قیاس نموده ـ قیاسی آمیخته با غبطه وپژمان. یکجا گوید: مرحوم امیر «دولت را منتظم کرد و خزانه‌را معتبر، ولی «سعایت مردمان خودخواه و با غرض... نگذارد نتیجهٔ حسنه حاصل کند[۳۰].» چنین می‌پندارد که ارزش زحمتی را که حالا او می‌کشد به‌درستی نمی‌شناسند: «مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام با وجودی‌که از طفولیت در میان نظام و در زیر دست مرحوم محمدخان نشو و نما یافته بود و شغل مخصوص او بود ـ در سفر اصفهان در وقتی‌که گندم و جو خرواری یك تومان بود، دو فوج در اردوی همایونی حرکت داد و اذیتی به مردم نرسید ـ نقل مجالس و درج درصفحهٔ تواریخ گردید. امسال بااینکه گندم و جو در حد مساوات با الماس و برلیانت داشت ـ شش فوج در میان زراعت از اول تا آخر حرکت نمودند... یك‌نفر عارض نشد که یك حبه از سرباز به او اذیت رسیده باشد ـ باز درنظرها وقع ندارد[۳۱].» شاه از کوشش صدراعظم که «اسباب این‌گونه نظامات شده است... تعریف و تمجید» می‌نماید. «خدمات و زحمات شما را من باید بدانم که الحمدالله خوب می‌دانم، دیگران ندانند و نفهمند، بجهنم.»

باز از آمال خود حرف می‌زند: منظوری که در دنیا دارم «انتظام امور دولت و بیرون آمدن از این ذلت» است. حتی «در حبس انبار» راضی هستم به شرط آنکه «بشنوم که امورات دولت علیه مثل سایر دول، منتظم و منقح شده‌است[۳۲]». «صفت شارلاتانی بحمدالله ندارم... همین‌قدر عرض می‌نمایم که مال و جان و وجود ضعیف ناقابل خود را در راه خدمات دولت و ملت فداکارانه گذارده‌ام[۳۳].» در فلسفهٔ عمل خود گوید: «لفظ نمی‌توانم و امکان ندارد از زبان [من]... بیرون نیامده» است. «اظهار عجز درفطرت فدوی نیست، خاصه در نزد اشخاصی که می‌خواهند از الفاظ فدوی بوی عجز و کسالت و افسردگی استنباط نمایند.» به هر مورد «هرناگواری

۳۰. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].
۳۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۹]. در همان نامه می‌نویسد: «افواج را سرکشی نمود، و مطبخ‌های نظامی و ناتواخانه را سرکشی نمود، همه منظم و درست و بقاعده بود. فرستادم از اهالی گلندوك و دهات اطراف، چند نفر ریش سفید آوردند و تحقیق کردم: آیا تعدی و اجحاف و خسارتی ازسرباز به زراعت یا بستان آنها وارد شده است، بگویند تا رفع ظلم نمایم. همه قسم خوردند که بهیچ‌وجه اذیتی از سرباز ندیده‌اند، آمدن اردو نفع به‌اهالی به‌جهت فروش رسانیده است، و ضرری ندیده‌اند.»
۳۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].
۳۳. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۸].

که بوده است ،همه را به جان و دل خریده و به قدر امکان درصدد رفع او برآمده‌ام[۳۴].

ببینیم شاه چه می‌آورد: «اطمینان قلبی که در همهٔ امور دولت و غیره دارم ــ اول از خواست خداوند تعالی، بعد از غیرت و زحمت وصداقت و کاردانی شماست... زحمات شما را... و دلخوری‌هایی که دارید، همه‌را می‌دانم. اما انشاءالله تعالی قلب خودتان را مکدر نکنید؛ گذشته است و می‌گذرد، انشاءالله عاقبت امور خیر است[۳۵].» جای دیگر می‌نویسد: «بجز خدمت و صداقت و دولتخواهی مفرط و عشق به خدمات دولت ودرستکاری چیزی از شما نه‌تنها درین یک‌سال، بلکه از اول نوکری شما الی حال که صدارت اعظم را دارید، نه دیده‌ام نه شنیده‌ام... از خداوند عالم مسئلت می‌نمایم که عمری بدهد، و ما و شما را موفق کند که آنچه از خدمات، و اصلاحات، و خیالات عمده که برای ترقی ملت و دولت درنظر است ــ کاملا به انجام و اتمام برسد[۳۶].» و «قوت مزاج شما حقیقتاً، بی‌همه‌چیز، کمال لزوم را برای ترقیات و اصلاح امور ایران دارد[۳۷].»

تا اینجا نخبه‌ای از سخنان شاه و صدراعظم رابدست‌دادیم؛ یکی اندیشه و آرمان خود را بیان می‌کند دیگری قدرت سلطنت را مقوی آن افکار می‌شمارد. منصفانه باید گفت آنچه شاه در آن لحظات نوشته، اغلب از روی اعتقاد صمیمی بود. اما برای میرزاحسین‌خان همیشه تردید بود که شاه در پیش بردن آن افکار استوار و وفادار بماند، و پشتیبان صدراعظم باشد. نامه‌های گله‌آمیخته‌اش به‌شاه، خالی‌از اعتراض کنایه‌آمیز هم نیست. باوجود همهٔ پاسخ‌های گرم شاه ــ آن حالت تردید در ذهن او برجای بود.

میرزا حسین‌خان به دشمنی طبقهٔ حاکم هشیار است، ریشهٔ آن‌را در آزمندی و سودپرستی فردی می‌شناسد. باید بخاطر بیاوریم «تعلیقهٔ» ۱۲۸۸ را در نکوهش همان انگیزهٔ شخصی خطاب به‌شاهزادگان نوشت: حالا در نامهٔ بلند خود به شاه می‌نویسد: همان «کبراء و جابرین» که امروزه «نمی‌توانند به‌احدی تعدی وظلم نمایند بالطبع با این غلام دشمن‌و بدخواه می‌شوند ــ و از هیچ قسم سعایت مضایقه نخواهند داشت. چنانچه مکرر پیغام در مقام تخویف داده‌اند که: مطمئن به مراحم ملوکانه نشو، ما

۳۴. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].
۳۵. اسناد سپهسالار، دستخط شاه درحاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۸۸].
۳۶. دستخط شاه بر«کتابچهٔ راپورت یکسالهٔ صدارت»، ۱۲۸۹
۳۷. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برنامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۸۹].

همانیم که میرزا تقی خان... را عزل نمودیم. این غلام در امورات... به صداقت و درستکاری و بی‌طمعی و بی‌غرضی خود مطمئن‌شده، اعتنا به تهدیدات مردمان با غرض متعدی نکرده، از جادهٔ حقانیت و دولتخواهی واقعی قولا و فعلا منصرف نشده، ونمی‌توانم شد. بطوری که‌قلب مطمئنه‌ام نهایت آسودگی ازافعال واعمالم دارد، قلوب مردم را عموماً امیدوار... نموده‌ام. و به طوری خود را به‌جهت رفاه حال عامه روز و شب مشغول زحمت نموده‌ام که درقوهٔ کمتر بشری است. سرمایه‌ای که به‌جهت تحمل این‌قدر زحمات دارم، همان مراحم ملوکانه است و بس. اگرخدای نکرده، خللی به آن سرمایه عارض شود، این غلام حتماً معدوم خواهد شد، به طوری که زنده نخواهم ماند[۳۸].» پیش از این نیز دیدیم که‌عاقبت «سعایت مردمان خودخواه وباغرض» را دربارهٔ امیرکبیر، برخ شاه‌کشید. باز گوید: همیشه کسانی هستند که «از کثرت اغراض ذاتیه» خواسته‌اند نظر پادشاه را نسبت به‌وی «غبارآلود نمایند» و «به‌هروسیله دست زدند گاهی خدمات عمده و بزرگ [مرا]... با لباسهای دیگر ذکر و بیان کردند[۳۹].» به‌حقیقت «تقصیر» خود را در این می‌داند که دربارهٔ «ملت بجز خیرخواهی و بی‌طمعی خالص» نداشته ـ «منتها به چهار نفر رؤسا گفته‌ام: آدم بشوید، دزدی از مال دولت و مال مردم نکنید[۴۰].»

اما شاه اطمینان قطعی می‌دهد، بدگمانی او را در شمار اوهام می‌شمارد: اگر فلانی «بسیار حرفها شنیده است یا نشنیده است، چه دخلی به عالم ما و شما دارد که دست و دل شما از نوکری سرد بشود. حرفهای مفت بسیار [ـ] که همه از روی بیشعوری و فتنه‌جویی و بد ذاتی است؛ همیشه بوده است و خواهد بود. هزار دفعه به شما اطمینان داده‌ام‌که یك‌دفعهٔ او البته بایدکافی باشد. بازهم‌می‌نویسم بالمره از التفات ما خاطرجمع باشید و هرگزخاطر خود را به‌این حرفها مکدر نکنید. من پس‌فردا، انشاءالله به فرنگستان می‌خواهم بروم، مثل شما نوکری را باید از چوب بتراشم در غیاب خود در مملکت بگذارم؛ و بعد از آن انشاءالله ثمرهای بزرگ تحصیل کنم. این خیالات جفنگیات» است[۴۱]. جای دیگر می‌نویسد: «از کاردانی و عقل شما بسیار بعید می‌دانم که این نوع خیالات بکنید. من نوکر خوب را که... به کار امروزهٔ دولت بخورد، از همه

۳۸. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۹].
۳۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [جمادی‌الاول ۱۲۹۱].
۴۰. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۲۰ یا ۲۱ رجب ۱۲۹۰].
۴۱. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان [۱۲۹۵].

چیز دنیا بهتر می‌دانم و چهار دستی او را نگاه می‌دارم. می‌دانید که در ایران نوکر نمانده است، یکی دوتا هم مثل شما پیدا بشود، به حرف مردمان پوچ و بی‌معنی چطور می‌شود در حق او بی‌التفاتی بشود... یقین است‌شما در نوکری‌خود حقیقتاًمثل‌ندارید... رفتار بقاعده،و دولتخواهانه، و بی‌طمعی، و بی‌غرضی، و کار پیش بردن ــ سعایتی ندارد کـه کسی بکند[۴۲].» ما می‌دانیم که «کارهای شما همه از روی حکمت و قاعده و دولتخواهی است[۴۳].»

اما آن سخنان اطمینان بخش شاه بدون ضمانت اجرا بود، و نه می‌توانست تناقض عینی که در ماهیت روابط میرزا حسین‌خان با هیأت حاکم وجود داشت ــ از میان بردارد. در شناخت آن تناقضات لازم است تحلیلی از هیأت حاکم بدست دهیم ــ تحلیلی تطبیقی از عناصر سازندهٔ طبقهٔ حاکم و منش سیاسی آنان.

سران هیأت حکومت را سه‌عنصراصلی می‌ساختند: شاهزادگان و درباریان و مستوفیان درجهٔ اول؛ وزیران دولت و حکام ولایات نیز جزو همان عناصر بودند. در گفتار پیشین برخورد دولت میرزا حسین‌خان را با صنف شاهزادگان درجهٔ اول شناختیم. میرزا حسین‌خان گزنده‌ترین حرف‌ها را نوشت، سخت‌ترین چشم‌زخم را به آنان زد ــ نکوهشی کـه دقیقاً در سرتاسر سلطنت قاجار از هیچ صدراعظمی نشنیده بودند، و چشم‌زخمی که از هیچ وزیری نخورده بودند. و دانستیم که شاهزادگان درجهٔ اول در زمرهٔ دشمنان نمرهٔ اول دولت میرزا حسین‌خان بـودنـد؛ دشمنی که انگیزه‌اش صرف نفع طبقاتی بود. از آن مقوله دیگر صحبت نمی‌داریم. تنها این نکته را بیفزاییم که در میان افراد آن طبقه‌ــ چند نفری از جمله اعتضادالسلطنهٔ وزیر علوم، بدیع‌الزمان میرزا عمـادالـدوله، و جلال‌الدین میرزای آجودان مخصوص شاه که به جوانی درگذشت، در شمار بدخواهان میرزا حسین‌خان نبودند. خاصه از همکاری عمادالدوله سپاسگزاری کرده که هیچوقت «با معاندین موافقت ننمود[۴۴].» ولی در میان شاهزادگان طبقهٔ دوم موافقان بیشتر داشت.

معتبرترین درباریان این دوره که نزدیکان شاه بشمار می‌رفتند، عبارت بودند از: دوستعلی‌خان معیرالممالك (= نظام‌الدوله)، محمد رحیم

۴۲. ایران، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۸۹].
۴۳. اسناد سپهسالار، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۹۰].
۴۴. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۷].

خان علاءالدولهٔ دولو، و علیرضاخان عضدالملك خوانسالار. هر سه با شاه بستگی داشتند، اغلب به وزارت گمارده می‌شدند، و بیش از دیگر اهـل دولت دمخور شاه بودند. با صدارت میرزا حسین‌خان، وزارت مالیه بـه معیرالممالك سپرده شد؛ وجود این در آن دولت در اصل تناقض داشت. صدراعظم ناگزیر با وی در افتاد. راجع به او و امثالش به شاه گفت: در ادارهٔ مملکت یا «سبك و سلیقهٔ آنها را اختیار فرمایند» یا سبك مرا؛ آن دو مانعةالجمع‌اند. چگونگی آن تصـادم را در نامـهٔ میرزا حسین خـان می‌خوانیم:

«دربارهٔ نظام‌الدوله... چون میل مبارك را در رعایت خاطر او استنباط نمودم، خیلی از حقوقات حقهٔ دولت را اغماض نموده، و هرچه میل او بوده است بقدر امکان راه رفته‌ام که صدایی از او بلند نشود. بعد از آنکه طمع او در تضییع حقوقات دولت و جلب نفع شخصی بقدری وسیع است که از قـوهٔ تحمـل خارج بـاشد ـ چه چاره دارم و چـه خاك بـر سر خود بریزم. او می‌خواهد... هرچه میل اوست در محاسبهٔ ولایات و ابوابجمعی‌های سپردهٔ به‌او، و مبایعات که به‌جهت... همایونی می‌نماید ـ فدوی تمکین نموده، و بز اخفش واقع گردم.» هرچه با وی مدارا کرده‌ام «انواع و اقسام بازیها درآورده... نه در وعده، نه در سند، و نه در تعهد، و نه در قول هیچیك اعتبار ندارد. چکنم؟ چگونه می‌توان با همچو آدمی راه رفت؟ آمد، تنخواه مالیات سنهٔ ماضیهٔ قوی‌ئیل [۱۲۸۸] گیلان را تمسك داد که آرد بیاورد، و خدا می‌داند که مکتوباً و ملفوظاً تعهد کرد... پانزده هزار تومان پول گرفت. پانزده من آرد نیاورد، و نه‌هزارتومان تنخواه دولت را خورد. هروقت خواستیم، یك بازی درآورد، و نزدیك است پایمال نماید.» بار دیگر «گندم دولت را... به خود دولت خرواری از قرار چهل و پنج تومان فروخت، و حالا به خرواری نه تومان می‌خواهد تنخواه بدهد.واین راهم‌بازی درآورده» است. شرحی ازسایر نادرستی‌های او داده، می‌نویسد: از اعمالی به این رکیکی که «سرقت و تقلب است ابداً خجالت نمی‌کشد و به روی خود نمی‌آورد.» همچنین در سایر سندهای دولت «انواع تقلبات» می‌کند. «در عوض آن حقه‌بازی‌هـا» دو روز پیش حضور مبارك از استعفا حرف می‌زد واز دادن «هفتادهزار تومان پیشکش... وحال آنکه برای هفتاد دینار جان می‌دهد.» پس‌از ذکر آنها سخن نغز و تنبه‌آمیزی دارد که تضاد فلسفهٔ دولت خود را با اخلاق سیاسی‌طبقهٔ‌حاکم بیان می‌کند:

«دعوای فیمابین فدوی و نظام‌الدوله و سایرین ـ منحصر به‌فرد است. فدوی می‌گویم: دولت. آنها می‌گویند: اشخاص. فدوی نظم می‌خواهم، آنها اختلال، تا مقصود خود را در جلب نفع حاصل نمایند... فدوی خانه‌زاد می‌بینم اگر وضع به سبك سابق برود ـ عنقریب متلاشی، همه به اسارت خواهیم افتاد. آنها کور هستند. از این عوالم اطلاع ندارند. می‌گویند: مال دولت را به سرقت باید برداشت و خرج گج‌بری کرد، و لذت برد.» حالا مختار اعلیحضرت هستند که «سبك و سلیقهٔ آنها را اختیار فرمایند، یا عرایض صادقانه و دولتخواهانهٔ خانه‌زاد را[۴۵].»

میرزاحسین‌خان مانند همیشه مقصودش را هوشمندانه ادا کرده؛ در ضمن اینکه آبرویی برای معیرالممالك نگذاشته ـ بر ناصرالدین شاه خرده گرفته که از عناصر آنچنانی پشتیبانی دارد. و همانجا به طنز تلخ گفت: «هرنوع مرحمتی از قبیل اعطای خلعت یا امتیازات دیگر که دربارهٔ نظام‌الدوله بفرمایند، مختار... خواهند بود.» علاءالدوله هم بهتر از معیرـ الممالك نبود، افزون براینکه در سنگدلی شهرهٔ شهر بود. مردم رنـد کهنه‌کار افسانه‌پرداز می‌گفتند: خنجر شمر جزو میراث خانـوادگی در صندوقخانهٔ علاءالدوله هست، هرروز عاشورا از آن خـون مـی‌چکـد! علاءالدوله وزیر دربار بود. چون شاه خواست او را به وزارت جنگ‌بگمارد، میرزا حسین‌خان مخالفت کرد. نوشت: «این اشخاص... همان هستند که بوده‌اند[۴۶].» میان علاءالدوله و عضدالملك گذشته از خویشاوندی، سابقهٔ دوستی کهن بود. اکنون در مخالفت با دولت سپهسالار هم‌پیمان و هم‌قسم شدند[۴۷]. تکلیف «عملهٔ خلوت» هم روشن بود. از مشتی قره‌نوکر چـه انتظار که هواخواه ترقی و اصلاح مملکت باشند.

اما طبقهٔ مستوفیان: مستوفیان ستون فقرات دستگاه دیوان را می‌ساختند. فن استیفا به اغلب آنان به ارث رسیده بود، و برخی وزیران کاردان از میان مستوفیان برخاسته‌اند. در زمرهٔ آنان افرادی را می‌شناسیم راست پیشه و استوار، و بسیاری دیگر نادرست و دغلکار. دستگاه‌استیفا سنت کهن داشت. سردستهٔ مستوفیان این دوره میرزا یوسف مستوفیـ الممالك بود وزیر عارف‌مآب کیمیاگر. در وزارت عدلیه و صدارت میرزا حسین‌خان، او هیچ‌کاره بود؛ در آشتیان زراعت می‌کرد. به‌گفته‌سپهسالار:

۴۵. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].
۴۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [صفر ۱۲۹۱].
۴۷. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۳.

میرزا یوسف «دستش بکلی ازلیاقت وقابلیت عاری بود... آنچه‌می‌خواست پول می‌گرفت و مواجب می‌فروخت[۴۸].» مجدالملك سینکی وی را «تهدید کنندهٔ نظم و ترقی» و «سد راه هرنوع تربیت» می‌خواند. و چنانکه گذشت در رسالهٔ معروفش به حساب مستوفی‌الممالك و عمدستان او مثل میرزا عیسی وزیر دارالخلافهٔ این زمان، رسیده است[۴۹]. هردو از بدخواهان میرزا حسین‌خان بودند. پس‌از صدارت میرزا حسین‌خان، مستوفی‌الممالك از نو روی‌کار آمد. امور دولت میان این دو وزیر تقسیم گردید و دوجبههٔ متقابل تشکیل یافت که شرح آن خواهد آمد.

از مستوفیان معتبر باید میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر ومیرزاموسی وزیر لشکر را نام ببریم. آن دونوهٔ عمو بودند و بـه راستی و درستی شناخته شده. پسر برومند وزیر دفتر نیز خوی پدرش را به ارث برد و در شخصیت خویش بکمال رسانید. وزیر دفتر و وزیر لشکر از زمان امیرکبیر در خدمت استیفاء بودند و نمایندهٔ سنت مستوفیگری. میرزا هدایت‌الله با پسرعمویش مستوفی‌الممالك هم‌چشمی دیرین داشت و خود را به حق از او شایسته‌تر می‌دانست. در دولت میرزا حسین‌خان پس‌از معیرالممالك مدتی ادارهٔ مالیهٔ کشور برعهدهٔ وزیر دفتر بود. پس از آن نیز وزارت دفتر استیفاء به او سپرده شد. در توطئه‌چینی‌های علیه میرزا حسین‌خان همواره خود را برکنار می‌داشت[۵۰]. میرزا موسی نخست رییس دفتر لشکربود. در۱۲۹۲ وزیر لشکرشد. درسپهسالاری میرزاحسین‌خان، وزارت لشکر جزو وزارت جنگ درآمد. مجموعهٔ نامه‌های وزیر لشکر که بدست ما رسیده، حکایت از مراقبت مستوفیانهٔ او می‌نماید که دیناری از خزانهٔ لشکر حیف‌و میل نشود. از هر کس نادرستی می‌دید، راست و پوست‌کنده می‌گفت و مطالبه می‌کرد[۵۱] در جهت عکس شخصیت وزیردفتر و وزیر لشکر، ازسه‌نفر باید اسم‌ببریم: میرزاکاظم‌خان نظام‌الملك، میرزا

۴۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].

۴۹. راجع به‌نوشتهٔ مجدالملك دربارهٔ مستوفی‌الممالك و میرزاعیسی نگاه کنید به بخش چهارم.

۵۰. میرزا هدایت‌الله با کارهای تجددخواهانه هم مخالفتی نداشت. در صدارت میرزا حسین‌خان لباس دیوانیان تغییر کرد، به‌جای قبای راستهٔ دراز و کلیجه، لباس کوتاه سرداری و شلوار تنگ مرسوم گردید. پس از عزل صدراعظم بسیاری از مستوفیان ترك لباس جدید گفتند و به‌لباس آباء و اجدادی درآمدند. اما وزیر دفتر همچنان لباس جدید تن می‌کرد. (عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج۱، ص۱۷۹ـ۱۷۸). عکس میرزا هدایت در لباس جدید در دست هست. (من آن را دیده‌ام).

۵۱. برای تفصیل نگاه کنید به بخش چهاردهم، در قدرت نظامی.

عباس‌خان معاون‌الملك (= قوام‌الدوله)، میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان. اولی پسر میرزا آقاخان نوری بود، آن دو دیگر از نوچگان همان صدراعظم‌ـ هرسه درحلقهٔ طراران بودند وهرسه ازمخالفان میرزاحسین‌خان. نظام‌الملك که در ۱۲۸۸ به وزارت مالیه رسید، یاد یار دیرین افتاد. عریضه نوشت که: میرزا عباس‌خان «از تربیت‌شده‌های مرحوم صدراعظم» از دربار راندەو درمانده گشته؛ استدعای احضارش می‌شود. دستخط شاه در حاشیهٔ آن نامه شنیدنی است:

«میرزا عباس‌خان قرار بود پیشکش بدهد و داخل خدمت شود. چون حقیقتاً در پیش مستوفی‌الممالك، در این مدت خیلی گزاف دله‌گی و از این و آن پول گرفته است؛ در حقیقت تاخت و تاراج کرده است. این بود که می‌خواستم دیگر داخل خدمت نشود. به دو شرط می‌تواند داخل کار بشود، و در پیش تو، در دفتر محل رجوع خدمات شود: اولا ترك اعمال سابقه را بکند، به‌یك قران دوقران بند نباشد، و از طمع بالمره چشم بپوشد. ثانیاً پیشکش بدهد از بابت پول‌های بیقاعده که از مردم به تعارف برده است[۵۲].»

میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان قریب نیم قرن در کار حکومت و وزارت بود. در ۱۲۸۸ به پیشکاری ولیعهد بـه آذربایـجان رفت. از دستبردهایی که آنجا و در حکومتهای دیگر به مال مردم و دیوان زد ـسال بیکران اندوخت. کردار او مردم تبریز را بشوراند ـ خانه‌اش را تاراج کردند. نامهٔ محرمانه و زباندازی که حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز به میرزاحسین‌خان نوشته ـوصف نابکاری‌های اوست[۵۳]. ازخدمت معزول‌شد، وچنانکه خواهد آمد در جرگهٔ دشمنان میرزاحسین‌خان درآمد. از زبان شاه نکتـه‌ای دربـاره‌اش آورده‌انـد: اعتمـادالسلطنه ضمن خـوانـدن اخبـار اروپـا بـه اینجا رسید کـه مـردی در ایتالیـا مـرد و پنجـاه کـرور تـومان به ارث گـذاشت. شاه فرمـود: «افسوس کـه در ایران نبود که ظل‌السلطان و صاحب دیوان و غیره او را غارت کنند[۵۴].» صاحب دیوان همین زمان سرکار بود، پس از آن‌هم بود تا مرد؛ گویی آن لطیفه و این واقعیت تضادی نداشت، یا با اخلاق سیاسی جور درمی‌آمد.

چند کلمه از سایر وزیران بگوییم: میرزا سعیدخان انصاری وزیر

۵۲. مجموعهٔ دستخط‌های شاه به‌میرزاآقاخان نوری و نظام‌الملك، خطی.
۵۳. نگاه کنید به: اسناد نویافته، ابراهیم صفایی، ص ۵۰ ـ ۳۹.
۵۴. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۵۲۶.

امور خارجه ومیرزامحمدحسین دبیرالملك وزیر رسایل از کهنه‌پرستان بودند. روزگاری هردو خدمت منشیگری میرزا تقی‌خان را داشتند، اما از افکار بلند آن مرد طرفی نگرفتند. خاصه میرزا سعیدخان که در جمود فکری نسخه بدل مستوفی الممالك بود. با این تفاوت که مستوفی‌الممالك از جماعت فرنگی بدش می‌آمد، اما وزیر امور خارجه هرآینه وظیفه‌ای از بیگانگان می‌رسید، دزدانه می‌ستاند. در قضیهٔ عهدنامهٔ مرزی آخال نوشته‌اند: «یقین است روسها به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه، در این مورد ده دوازده‌هزار تومان داده‌اند. ما که ازرجال دولت نیستیم، اما حب‌الوطن مقتضی غصه است[۵۵].» معلوم است ارث میرزا مسعود انصاری در روس‌مآبی و رشوه‌ستانی از روسیان، حالا بـه میرزا سعید انصاری رسیده است. او و دبیرالملك نیز در جرگهٔ دشمنان سپهسالار بودند.

جناح دیگر وزیران سه‌تن بودند هم‌پیمان که به درجات مختلف گرایشی به اصلاح و ترقی داشتند: حسنعلی‌خان گروسی، میرزا محمدخان مجدالملك سینکی، و محمودخان ناصرالملك. اولی وزیر مختار ایران در پاریس بود. میرزا حسین‌خان وزارت نوبنیاد فواید عامه را به او سپرد. مجدالملك نویسندهٔ انتقادی زبردست، در قفقاز و عثمانی به مأموریت سیاسی رفته بود. اکنون وزارت وظایف و اوقاف را به عهـده داشت. ناصرالملك وزیر مختار سابق لندن بود، دروزارت جنگ سپهسالارمعاونت او را می‌کرد. آن سه‌نفر که به مأموریت سیاسی رفته بودند، کم یابیش از ترقی مغرب آگاهی داشتند. مطلب قابل توجه این است که در۱۲۸۱ که حسنعلی‌خان و ناصرالملك از اروپا باز می‌گشتند، در تفلیس با میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ژنرال کنسول ایران پیمان بستند که درکارهای ترقیخواهانه یکدل باشند. در اتحادنامهٔ سه‌نفری به‌خط مستشارالدوله می‌خوانیم:

«چون این معنی مشهود... شده است که هیچ امر عمده و اهمی بدون اتحاد و موافقت دوستان صدیق صورت اتمام نمی‌پذیرد ـ علیهذا از راه کمال دولتخواهی شاهنشاه... وحب‌وطن برذمهٔ خود لازم و متحتم شمردند که مادام‌الحیات در اجرای راه‌آهن و سایر امور خیر که... موجب ترقی ملت و وطن عزیز ما باشد، با رأی متحد و عزم قوی و نیت خالص با همدیگر متفق شوند. و چنانکه لایق مردانگی و آبروی ایشان است، به

۵۵. همان مأخذ، ص ۱۴۶.

سلم و صفا باهم باشند۵۶.»

باید دانست که شیوهٔ پیمان‌بستن در همکاری اجتماعی در آن اوان باب شده بود. حزب و جمعیت سیاسی که در کار نبود، فعالیت دسته‌جمعی به صورت آن قرار و مدارها جلوه می‌یافت. شاید این خود اثری باشد از فعالیت مجمع فراموشخانه که به ظاهر برهم خورده بود. به هرحال، ده سال بعد در ۱۲۹۱ آن پیمان سه‌نفری به «اتحاد پنجگانه» مبدل گردید؛ میرزا محمدخان مجدالملك و پسرش میرزا علی‌خان امین‌الملك برآن افزوده شدند۵۷. پرشورترین آن‌کسان به کار ترقی و صمیمی‌ترین آنان به دولت سپهسالار، مستشارالدوله بود که بارها از او یاد کرده‌ایم. از مجدالملك نیز چیزی خلاف مروت سراغ نداریم؛ همه او را به نیکی ستوده‌اند. پسرش میرزا علی‌خان از طبقهٔ جوان و تربیت یافتگان جدید بود. در زمان صدارت میرزا حسین‌خان سمت منشی حضور را داشت، بعد وزیر رسایل شد. در این دوره در صف اول وزیران نبود، گرچه منصبی معتبر داشت. در دههٔ آخر تاجداری ناصرالدین‌شاه بود که به عنوان وزیر اصلاح‌طلب در مقابلهٔ با امین‌السلطان ظاهر گشت. امین‌الملك در باطن میانهٔ خوبی با سپهسالار نداشت، و در کار اصلاحات میان آن دوهمکاری نبود. حتی در پایان دورهٔ وزارت سپهسالار، امین‌الملك به جرگهٔ مخالفان او پیوست۵۸.

از برگشیدگان خود سپهسالار باید ازدونفر نام ببریم: میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله ومیرزا قهرمان امین‌لشکر. اولی را به‌وزارت تجارت گمارد و دومی را به‌وزارت گمرکات. دربارهٔ آن‌دو می‌نویسد: «عادت ونیت» او بر «تربیت اشخاص» است؛ نصیرالدوله‌و امین‌لشکر از تربیت‌یافتگان این دوره‌اند و «می‌توان تصور کرد که بکار دولت می‌آیند۵۹.» اما

---

۵۶. اسناد مستشارالدوله، نسخهٔ اصل اتحادنامهٔ سه‌نفری به‌خط مستشارالدوله و به‌امضای هرسه نفر، ۲۳ شعبان ۱۲۸۱.

۵۷. اسناد مستشارالدوله، در مسودهٔ نامهٔ مستشارالدوله به‌حسنعلی‌خان مورخ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۰۴، به‌آن اتحاد پنجگانه تصریح رفته. حسنعلی‌خان بعدها ناجوانمردانه رفتار کرد و حتی وسیلهٔ آزار مستشارالدوله گردید.

۵۸. هنگامی که میرزاعلی‌خان منشی حضور بود، چاپارخانه هم جزو ابوابجمعی او بود. مسئولیت چاپارخانه را میرزاحسین‌خان از اوگرفت وتنظیمات جدیدی داد (۱۲۸۹). چندسال بعد نیز که سپهسالار تشکیلات جدید پستخانه و ضرابخانه را به‌کمك خبرگان اتریشی برپا کرد ، میان او و امین‌الدوله اختلاف سلیقه بروز کرد.

۵۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [ظاهراً ۱۲۹۲].

در این مورد حسن انتخاب نداشت؛ هردو فاسد از کار درآمدند[۶۰]. وهردو با دشمنان میرزا حسین‌خان دمساز گشتند. سپهسالار یکجا خود از بدخواهی میرزا قهرمان شکایت نویسد[۶۱]. و ملک‌آرا گوید: «عجب آن‌است که این عبدالوهاب هیچ بود، از سایهٔ میرزا حسین‌خان همه‌چیز شد... و از همه بیشتر عداوت کرد[۶۲].» جادارد اسمی هم از محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنهٔ بعدی) ببریم. در این دوره رییس ادارهٔ انطباعات و دارالترجمهٔ دولتی مدیر روزنامه رسمی ایران بود. میرزا حسین‌خان از او پشتیبانی می‌کرد. حتی جبهٔ ترمه به او خلعت داد[۶۳]. صنیع‌الدوله یکجا اشاره‌ای به «عهد و میثاق سپهسالار با من به‌قید قسم» می‌کند[۶۴]. در روزنامه مبلغ اصلاحات سپهسالار بود، اما این تبلیغ را در انجام دستور و مأموریت می‌کرد نه از روی اعتقاد و وفاداری. در اخلاق سیاسی بسیار فرومایه بود؛ درواقع بوجارلنجان بود. یکبار میرزاحسین‌خان او را به‌جرم همدستی با توطئه‌گران، در حضور شاه تهدیدش کرد: «هزار چوبت می‌زنم.» صنیع‌الدوله اقرار دارد که: «من از شدت وحشت نزدیك بود قبض روحم بشود[۶۵].» مگر نمی‌دانست که میرزا حسین‌خان سگ را هم بچوب نمی‌بست. نوشته‌های او دربارهٔ سپهسالار اغلب کین‌آلود و بداندیشانه‌اند، به همین جهت بیشترش بی‌ارزش.

همکاران هوشمند میرزا حسین‌خان در طبقهٔ رجال سرشناس عبارت بودند از: اعتضادالسلطنه، مستشارالدوله، محسن‌خان معین‌الملك، حسنعلی‌خان گروسی، ملکم‌خان و میرزا محمدخان مجدالملك. آن کسان‌به درجات از معتقدان اصلاحات بودند، و پایهٔ وفاداریشان نیز متفاوت بود[۶۶]. ولی باید دانست در سطح پائین‌تر دستگاه دولت، خاصه در وزارت امور خارجه و وزارت جنگ، هواخواهان سپهسالار کم‌نبودند. تحصیل‌کردگان دارالفنون ومدرسهٔ «اتامازور» که از بنیادهای خود اوبود، و درس‌خوانندگان

---

۶۰. نامه‌های متعددی که از میرزاحسین‌خان به‌نصیرالدوله یافتیم دلالت بر محبت بی‌اندازهٔ او نسبت به نصیرالدوله می‌کند. اهمیت تاریخی دیگری ندارند.
۶۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۴].
۶۲. خاطرات عباس‌میرزا ملك‌آرا، ص ۸۹.
۶۳. روزنامهٔ خاطرات‌اعتمادالسلطنه، ص ۶۰.
۶۴. همان مأخذ، ص ۶۱.
۶۵. صدرالتواریخ، خطی.
۶۶. در میان آن کسان فقط با محسن‌خان معین‌الملك رفاقت خصوصی داشت به‌حدی که در کاغذهای شخصی آنها که به‌دست ما رسیده همدیگر را «محسن جان» و «حسین جان» خطاب کرده‌اند.

فرنگ که بیشتر از فرانسه برگشته بودند ــ در زمرهٔ آن‌کسان‌اند. درمیان این گروه فرزندان دیوانیان و شاهزادگان درجهٔ دوم را می‌شناسیم. از شاهزادگان محمدطاهر میرزا و علی‌بخش میرزا را باید نام ببریم. از مأموران کشوری میرزا حسن‌خان منشی اسرار، عبدالرسول خان، میرزا محمودخان مشاورالملك، میرزا رضاخان، و شخصی را که به نام مستعار «برزویه» مقاله می‌نوشت، باید ذکر کنیم. از اهل نظام این چندتن را که از تحصیل‌کردگان مدرسهٔ نظامی‌فرانسه بودند می‌شناسیم: میرزاعباس‌خان مهندس مدیر مدرسهٔ اتاماژوری و مدیر روزنامهٔ نظامی، محمودخان خلج نویسندهٔ رسالهٔ «پولیتیك خسروان»، و محمدکریم‌خان فیروزکوهی مترجم چند کتاب در فن نظام.

این مطلب را هم بگوییم تا به نتیجه‌گیری تاریخی برسیم. میرزا حسین‌خان در هیأت دیوانیان تحولی بوجود آورد. عنصر تحصیل کرده را به خدمات تازه گمارد، به ترقی و تربیت آنان توجه داشت؛ معیار ترقی را برشایستگی فردی نهاد. به گفتهٔ خودش: «مناصب و مأموریت‌های دولت علیه به لیاقت و استحقاق داده می‌شود[۶۷].» به نوشتهٔ روزنامه‌نگار رسمی: صدراعظم «فی‌الواقع اشخاصی را به جهت امور انتخاب نمودند، نه‌کار را به‌جهت اشخاص[۶۸].» پسرعموی خودش را از عدلیه بیرون کرد زیرا کارهای خلاف می‌کرد[۶۹]. حتی مورخ بدخواهی در حقش انکار ندارد که: «میل دادن امتیاز دولتی به کسان نزدیك خود نداشت. در دادن امتیازات دولتی و درجات نظامی کف نفس می‌کرد، و بدون استحقاق خدمت کسی را به رتبهٔ نظامی و غیره بالا نمی‌برد[۷۰].» در رسالهٔ «شیخ و حقیر» نیز آمده: «اغلب از کسان و بستگان صدراعظم قبل از صدارت ایشان عامل و منشأ کارهای عمدهٔ دولتی بودند، و در عهد ایشان همه بیکار و بی‌شغل[۷۱].» به فرض اینکه آن آراء خالی از غلو هم نباشند، بدعت مهمی است و در روال امور دیوانی ما سنت‌شکنی.

۶۷. «تعلیقهٔ» صدراعظم به‌حکام ولایات، ذیقعدهٔ ۱۲۸۸.
۶۸. روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۱۳۴، ۱۸ رمضان ۱۲۸۹.
۶۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیحجهٔ ۱۲۸۹]
۷۰. صدرالتواریخ. اعتمادالسلطنه به‌دنبال آن افزوده: وقتی یکی ازنزدیکان میرزاحسین‌خان استدعای رتبهٔ نظامی کرد، «آن رتبه را نداد. و به‌او دستی پانصد تومان بذل کرد که او از سر این خواهش درگذرد. اگر باکسان خود این کار نمی‌کرد، نمی‌توانست از دیگران در دادن تمثال و غیره مضایقه کند.»
۷۱. ملکم، شیخ و حقیر، خطی.

نتیجه اینکه: رویهم رفته‌هیأت حاکم بااصول زمامداری سپهسالار مخالف بود؛ طبقهٔ شاهزادگان درجهٔ اول (منهای یکی دونفر) و همهٔ درباریان متنفذ، و اکثر وزیران و مستوفیان و حکام ـ در باطن دشمن حکومت او بودند. به حقیقت خوی سیاسی طبقهٔ حاکم با ماهیت دولت میرزاحسین‌خانی تضاد عینی داشت، تضادی که از نفع صرف شخصی برمی‌خاست. به تعبیری دیگر هرکجا میان سود فردی و اعتقاد اصولی یا خیر عمومی تعارضی بود ـ معمولا نفع خصوصی حاکم می‌گشت. آن بود جوهر اخلاق سیاسی که محدودیت زمانی نداشت. این واقعیت جواب مسألهٔ دیگری را می‌دهد که چرا هرکس با فلسفهٔ دولت میرزا حسین‌خان مخالف بود ـ فاسد بود. راستش را بخواهید اکثریت افراد هیأت حاکم، مسئولیت مدنی و آرمان ملی نداشتند. اینکه روزنامهٔ «وطن» (سخنگوی دولت سپهسالار) یکی از شعارهای خود را پیکار علیه فساد اخلاق اهل دولت اعلام کرد، روشنگر همان معنی است. نتیجهٔ دیگر اینکه دولت سپهسالار رهبری متشکل نداشت، و این از نقص‌های عمدهٔ کارش بود. البته عنصر تحصیل‌کردگان جدید را ترقی داد ـ اما نتوانست هیأت دولت را تغییر دهد و از سطح متوسط بوروکراسی (که از موافقانش بودند) عناصر زبده‌ای را به سطح بالای دستگاه حکومت برساند. به‌فرض اینکه دراین کار کامیاب شده بود ـ آیا درس خواندگان مردانی استوار بودند و فضیلت اخلاقی داشتند؟ دربارهٔ زمانی که تجربهٔ عینی کاملی نداریم رأی قاطع نمی‌دهیم؛ در دورهٔ دیگر تاریخی که تجربه داشتیم حکم کلی منفی است ـ گرچه اصل استثنا ازنوامیس تاریخ ماست. درضمن حرف ساده‌ـ دلالهٔ یکی از رفیقان دیرین میرزا حسین‌خان که در همدلی باوی گفته،خالی از لطف نیست: تصدیق دارم که «بیست نفر آدم بینای دانای درست که به‌راستی معروف باشند» وجود ندارند. «اما نمی‌توانید گفتن که بیست‌نفر نادان هم نداریم. پس می‌توان به اتفاق این بیست‌نفر نادان که مختصر وقع و قدر در دل‌ها داشته باشند... کارهای خوب» را درایران جاری نمایید۷۲.

باری، در آن وضع سیاسی دشوار می‌بایستی نقشهٔ اصلاحات را پیش ببرد. البته مقتدرترین وزیر دولت بود. نه‌تنها وزیران وحکام از او حساب می‌بردند، شاه و شاهزاده از وی ملاحظه داشتند؛ و گاه‌پرخاشگر بود. «باسط الیه و نافذالحکم بود» اما اینکه «هرچه می‌خواست بجا

۷۲. اسناد مستشارالدوله، حاجی میرزا عباسقلی قزوینی به میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹].

می‌آورد۷۳» ـ گزاف گفته‌اند. کارهای عمده‌ای را از پیش برد و شخصیت خود را بر مخالفان تحمیل گردانید. اما در کارهای مهم دیگر شکست‌خورد. تضاد دولت اصلاحگر و نفع‌پرستی طبقهٔ حاکم ـ دو قدرت سیاست را در تقابل هم قرار داد. آثاری که این تصادم به بار آورد مبحث جداگانه‌ای است که خواهیم شنید.

۳. سپهسالار وعامهٔ مردم

چند کلمه از رابطهٔ سپهسالار با مردم بگوییم و این بخش را به آخر برسانیم. دایرهٔ صحبت ما اینجا خیلی محدود است. توضیح آنکه: از کوشش او در شناختن‌حقوق اجتماعی افراد، و کشمکش او با حکام در دفاع از حقوق مردم، و قوانینی که در جلوگیری از زورگویی و زورستانی حکام نهاد ـ در بخش‌های پیش مفصل گفتگو کردیم. از «افکار عمومی» نیز جای دیگر سخن خواهیم راند. اینجا فقط می‌خواهیم وجههٔ خاطر او را نسبت به عامهٔ مردم، و تا اندازه‌ای که ممکن باشد نظر مردم را نسبت به او بشناسیم.

در تاریخ قاجار تاپایان دورهٔ ناصری دو صدراعظم رابه ملت‌خواهی می‌شناسیم که روی دل به مردم داشتند و در دل مردم راه یافتند. یکی امیرکبیر بود، دیگر سپهسالار. راز آن خیلی ساده است: سنت حکمرانی برستمگری بود؛ مردم دولتیان را اهل جور می‌خواندند. هر زمامداری که از بیداد حکومت می‌کاست، مردم او را دادرس خویش می‌شمردند و عزیزش می‌داشتند. هیچ وزیری به اندازهٔ میرزا حسین‌خان مفهوم ملت را داخل عرف سیاست نکرد. از خصوصیات نوشته‌های او به شاه این است که هرکجا از خدمت به دولت سخن می‌گوید، بلافاصله لفظ «ملت» را می‌آورد. با معنی‌تر اینکه او که از نکوهش کردار زورمندان (شاهزاده و حاکم و وزیر ودیوانی) پرهیز نمی‌جست ـ خود را پشتیبان عامهٔ مردم می‌خواند. به چند عبارت کوتاه از مجموع نامه‌های او توجه می‌دهیم:

می‌نویسد: «وجود ضعیف ناقابل خود را در راه خدمات دولت و ملت فداکارانه گذارده‌ام»؛ «خود را به‌جهت رفاه عامه روز و شب مشغول نموده‌ام» و «قلوب مردم را عموماً امیدوار... نموده‌ام» و «قلب مطمئنه‌ام نهایت آسودگی از افعال و اعمالم دارد»؛ «دربارهٔ این ملت بجز خیرخواهی و بی‌طمعی خالص» نداشته‌ام فقط به بزرگان گفته‌ام «دزدی از

۷۳. صدرالتواریخ، خطی.

مال دولت و مال مردم نکنید»؛ من «نه از مال دولت و نه از مال ملت طمعی نداشته‌ام» ؛مأموریت‌من «ضعفاوفقرا ومظلومین‌را دوست‌و امیدوار»گردانیده است؛ در صدارت من «یك‌نفر چوب نخورد، یك گوش بریده نشد۷۴.»

درواقع خود را قهرمان عدالتخواهی می‌شناسد. و چنانکه دیدیم از این جهت خدمت خود را با کارهای امیرکبیر قیاس می‌کرد. خاصه میرزا حسین‌خان با دو کارش ذهن مردم را ربود. یکی عدالتی که در عدلیه نهاد. دیگر همتی که در سال قحطی بخرج داد، و یاری که به مستمندان نمود. نامهٔ مستشارالدوله که شرحش را در روزنامه خواندیم، گواه بر مطلب اول است: مردم «بیچاره» که در محاکمات عدلیه «چیزهای ندیده مشاهده می‌نمایند و احکام نشنیده استماع می‌کنند... روز به روز بر امیدشان می‌افزاید.» کی دیده بودند که «امیر و رعیت در حین محاکمه حکم مساوات داشته باشند، و داد مظلوم را کائناً من‌کان از ظالم گرفته به او عاید سازند.» پس مردم «در تقدیم مظالم خود بر یکدیگر سبقت می‌جویند» از آنکه دانسته‌اند «مقصود به‌جز دادخواهی و احقاق حق چیز دیگری نباشد.» همان‌سبب «کثرت ارباب رجوع» به‌عدلیه گردیده است۷۵. حتی بدایع‌نگار که در ناسزاگویی به‌سپهسالار چیزی فرونگذاشته‌اعتراف داد که: به‌روی مردم شیوهٔ ملت‌پروری باز نمود و «در فصل دعاوی و احقاق حقوق... عاجز ضعیف را با توانای قوی به یك زانو نشاند... و آیین رشوت و سیرهٔ ارتشاء و لعن‌الله راشی و مرتشی یکباره برافتاد.» و دل‌های خلق را بدست آورد۷۶.

اما داستان خشکسالی‌های پیاپی و کشتاری که آفت قحط و غلا و بیماری وبا پیش از روی کارآمدن میرزا حسین‌خان کرد ـ به تفصیل گذشت. در بحبوحهٔ قحطی سهمناك ۱۲۸۸ سپهسالار به صدارت نشست. روزگار مردم بسیار سخت بود، خاصه که وبا هم رسید. برخی‌از اهل دربار به‌شاه تلقین نمودند که از تهران رهسپار مازندران گردد. سپهسالار نگذاشت. به عقیدهٔ او در آن روزگار شاه بایستی در پایتخت بماند. خیال می‌کرد «خود این عمل اگر خدای نکرده به وقوع می‌رسید، بنفسه موجب‌اختلال بزرگی می‌گردید۷۷.» میرزا حسین‌خان تعهد کرد

۷۴. آن عبارات را از نامه‌های مختلف میرزاحسین‌خان به‌شاه که پیشتر خواندیم، نقل کردیم.
۷۵. نگاه کنید به‌بخش هفتم.
۷۶. وقایع‌نگار، به‌نقل‌خان‌ملك‌ساسانی، سیاستگران دورهٔ‌قاجار،ج۱،ص۱۱۱.
۷۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].

که کار را انتظام دهد و از شدت قحطی بکاهد. امر نان شهر را از دست مأموران سابق و میرزا عیسی وزیر دارالخلافه که با جماعت نانوایان «عهد و میثاق» داشت، بگرفت. ادارهٔ غلهٔ مملکت را به مجدالملك سینکی سپرد که به راستی شناخته گردیده بود. کار بسیار مهم دیگرش برپا کردن «مجلس اعانه» بود (رمضان ۱۲۸۸). در این مجلس علاوه بر کلانتر شهر، اعیان و بازرگانان و کدخدایان و سرشناسان و پزشکان فرنگی و ایرانی و برخی از معلمان دارالفنون شرکت داشتند. هیأت اعانه تحت نظر میرزا حسین‌خان نقشهٔ پیکار با گرسنگی و ناخوشی عام را بریخت.

مجلس اعانه خدمت نیکو کرد. و گزارش کارهای آن انتشار یافته. مسئولیت مجلس عبارت بود از: رسیدگی به کار آذوقهٔ شهر، فراهم آوردن رقم فقیران و آوارگان، تأمین سرای برای آنان در اطراف شهر، جلوگیری از گدایی و گماردن افراد تندرست «به‌کارهای مخصوصه از قبیل زراعت و عملگی و راه سازی و مکتب‌خانه و صنایع و غیره.» به علاوه برای آشنایی مردم و جلوگیری از بروز وبا «دستورالعمل حافظ‌الصحه» نوشتهٔ پزشکان فرانسوی به‌وسیلهٔ میرزا علی‌نقی کاشانی به فارسی ترجمه و منتشر گردید. مجلس مزبور از توانگران کمك مالی گرفت. قابل توجه اینکه نخستین‌بار «نمایش موزیکان» را در ایران برپا کرد، اهل دولت و اعیان شهر و نمایندگان سیاسی خارجی به آن نمایش دعوت گشتند. همگی اعانه دادند. این‌پول‌ها به خرج دستگیری مردم و دوای بیماران رفت[۷۸].

نوشته‌اند: میرزا حسین‌خان «به‌جهت اعانت قحط‌زدگان به‌قدری بذل و کرم کرد... که هر روزدر میدان مشق تهران جمع شده، هریك مجانی نان می‌گرفتند، و بسا روز شد که پنجهزار تومان به گدایان پول می‌داد. و ابتدای روز به جهت انجام این امر مهم در میدان رفته، طوری با مردم مهربانی و عطوفت می‌کرد که پدران در حق فرزندان آن مهربانی نداشتند. لامحاله چندین کرور نفوس را از هلاکت نجات داد[۷۹].» باز

۷۸. رقم عدهٔ فقرا و مخارج آنها به قراری که درگزارش دهمین جلسهٔ مجلس اعانه منتشر گردیده از این قرار است: عدهٔ فقیران ۴۳۸۰ نفر از آن جمله ۲۸۶ نفر از محلهٔ ارامنه و ۹۸ نفر بیمار که در مریضخانه هستند. مقدار نان روزانه هشت‌خروار بعلاوهٔ نود من نان برای محلهٔ ارمنیان مصرف می‌گردد. در مریضخانه سوای ترچلو، هجده من نان صرف می‌شود. دوای‌بیماران هرقدر طبیب بخواهد همانجا موجود هست. «فقرای مجتمعه» در ۲۱۰ اطاق هستند (در محلات مختلف شهر). روزی سه‌خروار و ده‌من هیزم می‌سوزانند.

۷۹. صدارالتواریخ، خطی. رقم «چندین کرور» بی‌مأخذ است.

گفته‌اند: «خزانهٔ دولت را در بگشود و از ذات‌الید خویش مبلغی گزاف بریخت... آوارگان اوطان و مساکین بی‌خانمان را خانه‌ها و سرای‌ها فرمود... سیم‌و زرومطعوم‌وملبوس برمالداران‌بلد و رجال‌دربار حوالت‌کرد.» از اینرو «خواجگان متمول طوعاً اوکرهاً با او معاون شدند و فقیران کوی و آوارگان اطراف را بپذیرفتند[۸۰].» سپهسالار خود یکجا می‌آورد: از سرمایهٔ شخصی مبلغی «داخل در عمل صدارت نموده‌ام ـ چه در اوقات قحطی در میدان مشق اتفاق فقرا شده، و چه شبها به خانه‌های فقرای محترم فرستادم[۸۱].»

این را هم بگوییم که قسمتی از غلهٔ شهر را املاك حاجی ملاعلی کنی و معیرالممالك (نظام‌الدوله) تأمین می‌کرد. در گران‌فروشی یکی بر دیگری پیشی می‌جست تا بهای گندم به خرواری پنجاه تومان رسید. به قول میرزا حسین‌خان «اگر وجود نظام‌الدوله و حاجی ملاعلی و غلهٔ این دونفر نبود، هرگز گندم در تهران از پانزده و هیجده تومان بالا نمی‌رفت. هروقت ... شترهای زنبورك‌خانه بار آوردند، اگر گندم پانزده تومان‌بود، نظام‌الدوله گفت: حتماً کمتر از بیست تومان نمی‌دهم. ما هم مجبوراً و لابداً خریدیم. فوراً حاجی ملاعلی شنید، گفت: نرخ در بیست‌تومان است. به همین قسم متدرجاً به پنجاه تومان رسید[۸۲].»

آن شیوهٔ میرزا حسین‌خان بود در خدمت خلق. حقیقت مهم این است که به همان اندازه با طبقهٔ حاکم در نبرد بود ـ با عامهٔ مردم و مردم خرده‌پا مهربان بود. باز به تعبیر بدایع‌نگار «بیچارگان را بنواخت و چیره‌دستان را منقارها بکوفت.» اینکه گفته‌اند: در حکومت میرزا حسین خان در خراسان «مردم نهایت رضامندی را از بزرگی و استغنای طبع او داشتند[۸۳]» ـ نموداری از افکار عمومی مردم است نسبت به زمامداری او. خودش به آن معنی آگاه بود. و در هنگامهٔ ساختگی که گروهی از بازاریان را علیه او شوراندند (۱۲۹۰) به شاه نوشت: مردم «بیچاره و جاهل» هستند، «تقصیر از رؤسای‌ملت» است‌که دسته راه انداخته‌اند[۸۴]. جای دیگر گفت: «ملت بیچاره و نفرات نوکر که از اول از من راضی و

---

۸۰. میرزا ابراهیم وقایع‌نگار، به‌نقل خان‌ملك ساسانی، به مأخذی که ذکر شد.
۸۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [رمضان یا شوال ۱۲۹۰].
۸۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [ذیحجهٔ ۱۲۸۹].
۸۳. صدرالتواریخ، خطی.
۸۴. نگاه کنید به‌بخش دهم، بحران سیاسی.

ممنون بودند، حالا از برای من جان می‌دهند زیرا... حافظ مال و جان و اعتبار آنها بودم[۸۵].» امامردم‌که سهم مؤثری در سیاست و تعیین‌سرنوشت خویش نداشتند. پس در یك صف، سپهسالار و چند تـن از همکاران صمیمی او می‌ماندند، و در صف دیگر همان طبقهٔ کهنه‌کار حاکم.

تبرستان
www.tabarestan.info

۸۵. اسناد خـان‌ملك ساسانی، میرزاحسین‌خان به ملـکم، ۳ جمادی‌الاول ۱۲۹۱.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۰ بحران سیاسی: بحران ترقی

۱. اندیشهٔ سفر فرنگ

سفر مغرب خیال‌انگیز بود؛ هم فال بود و هم تماشا. اما انگیزهٔ میرزا حسین‌خان «سیاحت» نبود. سیر و سلوك در «قانون تربیت» و «مدنیت» بود که «به واسطهٔ انقلابات و تاریکی قرون گذشته متروك شده بود.» برسر آن بود که‌پادشاه و بزرگان کشور «به‌مشاهدهٔ حسیه» از «ترقیات طبیعی و صنعتی» مغرب آگاه گردند، و تنظیمات مغرب زمینیان‌را در «حفظ حقوق ملت» و ثروت دولت «به رأی‌العین» ببینند ــ تا برای«ترقی دولت و ملت» ایران «تدابیر فوری و مؤثر» بیندیشند.

این فکر از همان فرض سیاسی سرچشمه می‌گرفت که چون دولت عامل اصلاح و ترقی است ــ سران دولت بایستی به ترقیخواهی اعتقاد یابند و به اصلاح مملکت برخیزند ــ فکری که در سراسر مشرق رایج بود. به همان نیت سلطان عثمانی سفری به فرنگ کرده‌بود (۱۲۸۳). چند سالی بعد برادر امپراطور ژاپن رهسپار آن دیار گشت. حالا نوبت شهریار ایران بود. به خیال میرزا حسین‌خان این سفر «شاهراه بزرگی» به روی ترقی ایران خواهد گشود. حتی در تشویق شاه گفت: ارمغان این سفر معظم‌تر از فواید سفر نادر به هندوستان خواهدبود. گویا نمی‌دانست برای ایران و دولت خویش بدشگون می‌بود. اگر از مرد دینداری می‌پرسیدند لابدمی‌گفت: چون شاه دررفتن به‌فرنگ استخاره کردو«بسیار بد آمد» و منصرف گشت ــ و صدراعظم به هر تدبیری بود او را راه انداخت، شومی سفر دامنگیر خودش گردید.

اندیشهٔ میرزا حسین‌خان را از خودش بشنویم. در نامهٔ بلندی که به شاه نوشته گوید:

«فواید و معانی این سفر... همایونی به فرنگستان در نظر اغلب عقلای ما هنوز به آن طور که باید معلوم نشده است... این عزم ملوکانه محض سیاحت نیست؛ این یك شاهراه بزرگی است که از برای ترقیات ایران گشوده می‌شود. در این سفر تنها پادشاه ایران به فرنگستان نمی‌رود، در حقیقت تمام دولت ایران به جهت نجات ایـن ملك بـه تفحص اوضاع دنیا می‌رود. هرگاه مقصودات عالیه... درست بعمل آید، نتایج آن بلاشك معظم‌تر از آن فواید خواهد بود که نادر به واسطهٔ فتوحات خود در سفر هند تحصیل نمود. پس از مراجعت... جمیع خیالات باطل و کل غفلت‌های کهنه تغییر خواهد یافت، و آن اشخاص که تا به حال بی‌آنکـه ملتفت بشوند مانع ترقی بوده‌اند، و گاهی هم عمداً اصول تمدن را خلاف شریعت محمدی شمرده‌اند ــ بیش از همه‌کس مقوی منظورات عالیه... خواهند بود. علاوه بر هزار نوع فواید دیگر، مراودات شخص اعلیحضرت ... با سلاطین فرنگ، میان ایران و سایر دول ارتباط و مصالح تازه به میدان خواهد آورد... دولت ایران آن وقت تازه داخل سلك دول متمدنه خواهد بود. خلاصه امروز سرمایهٔ امید ایران این سفر فرنگستان است، و یقیناً این سفر را می‌توان منشأ هزار نتایج بزرگ بلکه اسباب نجات این ملك قرار داد. کمال بدبختی خواهد بود هرگاه این وسیلهٔ بزرگ را از دست بدهیم و آن نتایج عالیه‌که منظور... است، حاصل ننمائیم. بر هر وزیر بلکه بر هر رعیتی که فی‌الجمله غیرت ملی داشته باشد، واجب است که اسباب رونق این سفر را به هر وسیله‌ای که بتواند تقویت نماید[۱].»

همان اندیشه در سرمقالهٔ رسمی روزنامه آمده، نکته‌هایی بر آن افزوده شده که بدون تردید از خود میرزاحسین‌خان است. گمان‌می‌بریم طرح مقاله نیز نگارش خودش باشد؛ درنوشته‌های او بـارها به آن مضمون بر می‌خوریم. مقالهٔ روزنامه از انزوای مشرق زمیـن کـه مایـهٔ واماندگی و بی‌خبری آن از تحول علمی و اجتماعی مغرب گشته انتقـاد می‌نماید: در خطهٔ آسیا تا این عصر که «آیین تمدن و رسم مراودات چندان مسلوك وممهد نبود، و ثمرات اختلاط و الفت که اصول قاعدهٔ مردمی و اساس قانون تربیت و انسانیت است مجهول و متروك بود ــ قطع مراوده

۱. اسناد ملکم، میرزاحسین‌خان به‌شاه در شرح برنامهٔ مسافرت، [رمضان ۱۲۸۹]. شاه آن را صحه گذاشت.

با دول و ملل و سد باب شناسایی و معرفت را مایهٔ صلاح و سلامت و وسیلهٔ امن و راحت می‌شمردند.» مشرق زمینیان قرنها «از ترقیات طبیعی و صنعتی و فواید نشر علوم» دور ماندند و «به دست بیدانشی» ابواب صلاح و رفاه را به روی خود بستند. «پادشاهان مشرق‌زمین هرگز به‌خاطر نیاوردند که بی‌غائلهٔ جنگ و جدال از خطهٔ ملك و خط سرحد» به خارج مملکت می‌توان پا بیرون نهاد. و یا «جز از در خصومت‌وطریق خلاف، گامی به‌خاك‌دیگری می‌توان برداشت.» چنان «این عقیدهٔ باطل به‌خاطر خلق راسخ بود که‌مسلمین قطعهٔ آسیا... منزوی ومنقطع نشیمنند.» و «بلندی‌وبرتری» دیگران را «به حسرت نظاره کردند.»

اما در این عهد به «ملکات عقل» به تصفیهٔ آن‌احوال و «محو عادات و رسوم ناممدوح سلف» توجه گردید. و از آغاز این سلطنت «به اقتضای حالت و استعداد مملکت علوم نافعه و صنایع مستحدثهٔ اروپ را به‌این طرف جلب و شایع نمودند.» اینك قصدی بزرگتر در نظر است. پادشاه مصمم گشته‌اند که «به مجاهدات نفس» و «مشهودات‌نظر» راه ترقی اروپا را به این مرز و بوم بگشایند. و «آن قسم وسایل حسنه‌که دول فرنگ در حفظ حقوق ملت، و تمهید لوازم آسودگی و ثروت خلق بدست گرفته، مظهر این همه امتیازات حیرت‌انگیز شده‌اند، خود به‌رأی‌العین علانیه فرموده، در تکمیل ترقیات و تدارك لوازم آسایش اهالی این مملکت تدابیر فوری و مؤثر کسب کنند[۲].»

در نامه‌های رسمی شاه به رؤسای کشورهای اروپا که کم‌یا بیش به یك مضمون نگاشته شده، چنین تأکید رفته: از آنجا که «نظم تمدن» و «کثرت صنایع و انتشار علوم فرنگستان، عموم ملل را با همدیگرمربوطه ساخته است ــ خواستیم ترقیات آن ممالك را بشخصه سیر و تحقیق نماییم.» به علاوه شوق دیدن «مدینةالحکمای» یونان را که «منشأ آن همهٔ انوار» بوده است، دارد. همچنین خواست از سرزمین ایتالیا که «مرکز معارف و امور بزرگ» بوده است، بازدیدی کند و مراودهٔ دو کشور را که «به واسطهٔ انقلابات و تاریکی قرون گذشته متروك شده بود»تجدید سازد[۳].

---

۲. در پایان مقاله تصریح رفته: برای اینکه این سفر به‌رعایت «دینداری اختتام یابد» در نظر است در آخر سفر رهسپار مکه شوند. ولی بعد از آن منصرف شدند.

۳. رونوشت همهٔ آن نامه‌ها در مجموعهٔ اسناد ملکم مضبوط است. ملکم نیمهٔ رمضان ۱۲۸۹ روانهٔ اروپا گردید که مقدمات سفر شاه را فراهم آورد. وآن کاغذهای رسمی در معرفی ملکم به‌عنوان نمایندهٔ ایران می‌باشد.

چند روز پیش از عزم سفر نیز شاه در سلام عام گفت: مقصود این است «بعضی از امور که بدون مشاهدهٔ حسیه معلوم و محقق نمی‌توان نمود، ملاحظه نموده، «آنچه مایهٔ ترقی دولت و ملت و رونق صنعت و تجارت‌و زراعت و غیره باشد ــ با خود خواهیم آورد.»

ملکم وزیر مختار ایران در لندن نیز در صحبت با لردگرنویل وزیر امور خارجهٔ انگلیس از همان مقوله حرف زد که: شاه و صدراعظم دست بدست هم داده، به اصلاح مملکت کمر همت بسته‌اند. «قصدپادشاه از مسافرت انگلستان این است که به شخصه پیشرفت این کشور را در جهان تمدن ببینند. مطلوب این بود که فقط چندنفری همراه باشند، ولی پادشاه علاقه‌مند است جملگی وزیران از احوال مغرب‌زمین آگاه شوند ــ چه این‌خود وسیلهٔ بیداری افکار ایشان خواهد گشت و نقشهٔ اصلاحات را نیکوتر پیش خواهند برد[۴].»

شاه در کار سفر فرنگ استخاره کرد. «بسیار بد آمد.» به میرزاحسین نوشت: «حال که خدا مصلحت ندانست، باید کلیتاً از این صرافت افتاد.» ولی صدراعظم به استخاره اعتقاد نداشت؛ در نیکویی سفر برهان آورد و رأی خود را برشاه پذیراند[۵].

لاجرم، کاروان سلطنتی مرکب از شاه و صدراعظم با هیأتی از بزرگان دولت و شاهزادگان وانیس‌الدوله زن سوگلی شاه در ۲۱ صفر ۱۲۹۰ از تهران رهسپار فرنگ گشتند. به ترتیب این کشورها را دیدند: روسیه، آلمان، بلژیك، انگلیس، فرانسه، سویس، ایتالیا، اتریش. از راه عثمانی و قفقاز پس از پنج ماه در نیمهٔ رجب به ایران باز آمدند. بر سر جزئیات مسافرت خود را معطل نمی‌داریم؛ گزارش آن در سفرنامهٔ شاه آمده است. فقط‌باید متذکر شویم با سران ممالك و رجال سیاسی آن

۴. انگلیس ۶۰/۳۵۸ لردگرنویل به طامسون، ۱۷ آوریل ۱۸۷۳ (۱۶ صفر ۱۲۹۰).

۵. نامهٔ شاه به‌میرزاحسین‌خان خواندنی است:

«جناب صدراعظم،

«چون سفر فرنگستان کار عمده‌ای بود، برای تسلیهٔ خاطر لازم شد استخاره به‌قرآن بشود که اگر خوب آمد، به‌جد تمام مشغول بشویم، اگر بد آمد که از صرافت بیفتیم. امروز به‌آقاسید صادق نوشتم، بدون اینکه مطلب را بفهمد ، نیت را استخاره کرد. اول آیهٔ میانهٔ مایل به‌بد آمد. برای رفع تردید دوباره استخاره شد. بسیار بد آمد. آیهٔ مبارکه را فرستادم ببینید. حال که خدا مصلحت ندانست باید کلیتاً از این صرافت افتاد. با شارژدافر روس، وه، دیگر مذاکره نشود. از اطریش هم دعوتی نشود. انشاءالله در داخله سفرهای خوب باید کرد در این زمستان... کارها را باید به‌خدا واگذاشت. زیاده فرمایشی نبود.» (اسناد سپهسالار).

کشورها گفتگو داشتند. دیدن کارخانه‌های گوناگون صنعتی، تأسیسات نظامی، و برخی تأسیسات اجتماعی نیز جزو پروگرام عمومی سفر به‌آن ممالك بود. شاه به پارلمان آلمان و فرانسه و انگلیس رفت. در پارلمان آلمان به دفاع بیسمارك از نقشهٔ دولت گوش داد. در انگلیس شیوهٔ کار وکلای «طرف اغلب» یا «ماژوریته» و وکلای «طرف اقل» یا «مینوریته» توجه پیدا کرد. و بلژیك کشور «بسیار آزاد و رتق وفتق امورات بـا مجلس پارلمنت است... روزنامه‌نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند؛ هرچه بنویسند از هیچ‌کس باك ندارند.» از مردان سرشناس اروپاکه حضور شاه رسیدند ــ یکی «لسپس» فرانسوی مهندس ترعهٔ سوئز بود که اکنون نقشهٔ راه‌آهن سرتاسری اروپا و آسیا را می‌ریخت. دیگر «کروپ» صاحب کارخانه‌های بزرگ جنگی آلمان، و «روچیلد» سرمایه‌دار معتبر یهودی. سخن نغز شاه را بشنوید: روچیلد «حمایت یهودی‌ها را زیاد می‌کرد، و از یهودی‌های ایران حرف می‌زد، و استدعای آسایش آنها را می‌نمود. به او گفتم: شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید. من بهتر آن‌می‌دانم که پنجاه‌کرور به یك دولت بزرگی یا کوچکی داده، مملکتی را خریده و یهودی‌های تمام دنیا را در آنجا جمع کنید ــ و خودتان رییس آنها بشوید، و همه را آسوده راه ببرید که اینطور متفرق و پریشان نباشید. بسیار خندیدم، و هیچ جوابی نداد. به او حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت می‌کنم.» شاه به اقتضای ظـرافت سیاسی نخواست در سخن عالی خود به توانگر جهود آشکارا بگوید که هرگاه در پی‌آن فکر برود ــ گذشته ازاینکه آن قوم عزیزکرده را از دربدری می‌رهاند، دنیایی را هم آسایش خواهد بخشید. گویی این‌معنی را شاه‌در ذهن داشت. بعدها که موضوع کمپانی بین‌المللی راه‌آهن ایران با پشتیبانی آلمان عنوان گردید ــ قرار بود به‌سرمایهٔ روچیلد ساخته شود.

باری، از نظرگاه سپهسالار سفر فرنگ دوجنبهٔ اصلی و متمایز داشت. یکی سیر معنوی شاه و بزرگان دولت در جهان نو به‌امید پیش‌بردن نقشهٔ تحول و ترقی ایران. دوم گفتگوی باسران دولت‌ها برای تحکیم وضع ایران در سیاست بین ملل. به‌علاوه چند ماه پیش از سفر، امتیازنامهٔ رویتر به امضا رسیده بود (۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹)که اهمیت اقتصادی وسیاسی زیاد داشت؛ در واقع انگلیس و روس را در تقابل هم قرار می‌داد. مجموع آن جنبه‌های سیاسی و اقتصادی را در مبحث وسیع تاریخی با توجه به

اصول سیاست خارجی میرزاحسین‌خان، یکجا بررسی خواهیم کرد[۶]. از آنجا که همان عامل سیاسی بود که بحران صدارت میرزاحسین‌خان را بار آورد ــ ناگزیر باید اشاره‌ای برود، هرچند اشاره‌ای گذران.

تلاش سپهسالار در اینکه ایران بتواند مقام به نسبت معتبرتری در سیاست جهانی بدست آورد ــ چندان توفیق‌آمیز نبود، مگر اینکه تا درجه‌ای توانست علاقهٔ عمومی آلمان را به سوی ایران جلب کند. این توجه در عهدنامه‌ای که ضمن همان سفر بادولت بیسمارك بست (۱۲۹۰) منعکس است. اما کوشش وی در اینکه حالت کشور بوشالی بودن ایران را در مناسبات روس و انگلیس برهم بزند بجایی نرسید. سیاست روس و انگلیس به روال همیشگی خود یعنی سازش‌کاری و جوش دادن منافع یکدیگر می‌گردید. موافقت آن دو دولت در باطل‌ساختن امتیازنامهٔ رویتر نیز از همان رهگذر بود. به دنبال آن، سیاست فعال روس در برانداختن صدارت سپهسالار بکار افتاد. مأموریت این کار به عهدهٔ «الکساندربرگر» وزیر مختار روس در دربار شاه بود؛ ابزار انجام این نقشه همان عنصر دشمن اصلاحات میرزاحسین‌خان بود؛ بهترین بهانه امتیازنامهٔ رویتر بود؛ و غیبت شاه و صدراعظم از مملکت نیکوترین فرصت بود. پس دستگاه توطئه‌چینی بیگانه و خویش علیه دولت سپهسالار تعبیه گشت.

مخالفت با میرزاحسین‌خان در میان طبقهٔ حاکم ریشه‌دار بود. ضمن گفتاری که گذشت دشمنان ایده‌ئولوژی ترقی حکومت او را درمیان عناصر گوناگون هیأت حاکم یکایك شناختیم. اکنون هرکدام از آن‌کسان به شیوه‌ای مجال جلوه‌گری یافتند، و روش همگی به سنت دیرین آغشته به نیرنگ و افسون بود[۷]. توطئه‌گران اصلی دونفر بودند: فرهادمیرزا معتمدالدوله و میرزاسعیدخان. اولی در غیبت صدراعظم کفالت امور دولت را می‌کرد، و دومی وزیر امور خارجه‌ای که عامل مستقیم سیاست روس بشمار می‌رفت. (نیابت سلطنت باکامران‌میرزا بود). بسیاری ازاهل‌دولت و انیس‌الدوله و عملهٔ خلوت هم در این ماجرا به تفاوت دستی داشتند. باید بدانیم انیس‌الدوله با چند تن از زنان اندرون تا پطرزبورگ همراه شاه

۶. نگاه کنید به بخش دوازدهم، سرمایه‌گذاری خارجی پیوند سیاست جهانی.

۷. حتی پیش از آنکه میرزا حسین‌خان به‌صدارت برسد ــ علیه اوتحریکاتی می‌نمودند. شاه در سفرنامهٔ مازندران می‌نویسد: «نوشتجات سپهسالار از طهران آمده است... بعضی اخبار بیمزه مردمان رجاله نسبت به سپهسالار شهرت داده بودند. اوهم آنها را نوشته، فرستاده بود. بسیار بدم آمد.»

رفتند. آنجا حرف‌هایی سر زبانها افتاد که حرم شاه خواسته بدون حجاب به مجلس تآتر برود. معلوم است از چنان شایعه‌ای چه هنگامه‌ای ممکن بود برخیزد. برای اینکه از شر زنان خلاص گردند، همگی را به تهران باز گرداندند. شاه آنجا بدون صوابدید صدراعظم آب نمی‌خورد. و انیس‌الدوله کینهٔ میرزا حسین‌خان را به دل گرفت، از آنکه وی را مسبب این کار می‌دانست. زن سوگلی‌شاه را از محرکان اصلی آن توطئه نباید شمرد؛ او ابزاری بود در پیشرفت نقشهٔ دیگران[۸].

زمینهٔ فتنه در حین سفر رفته رفته فراهم می‌گردید. در زمرهٔ همراهان شاه نیز مخالفان صدراعظم به سرکردگی سلطان مراد میرزا ـ حسام‌السلطنه بیکار ننشستند. به حقیقت میان گروهی که در پایتخت بودند و این دسته از همراهان، رابطهٔ محرمانه و نامه‌نگاری به رمز برقرار بود. شاه ومیرزاحسین‌خان به وسیلهٔ خبررسانان خود از توطئه‌چینی کم‌یا بیش آگاهی داشتند. میرزا علی‌خان منشی حضور که همراه شاه بود نویسد: «گویا از کدورت قلوب و ملالت خاطرها، شاه خبری داشت. شاهزادگان و وزراء را در توقف برلین به حضور خواستند و یك ساعت موعظه فرمودند که: مراد از این سفر ملاحظهٔ ترقیات و فضایل فرنگستان است نه نشستن خانه یا گردش خیابان؛ غیرت کو، همت کجاست؟ ببینید ما درچه حالیم، و این ملل در چه مقام! شما را که‌با خود به‌سفر آورده‌ام و خاصه اعیان ایرانید ـ حیف است کور بگردید و به وطن خودتان از این همه افتخارات فرنگ چیزی نبرید... تقریرات ملوکانه بعضی را مست‌کرد که شاه در خیال ترقی ایران است. و شست بعضی دیگر خبر شد که صدراعظم شاه را از نفاق شایع، مطلع کرده است[۹].» این سخنان تأثیری نکرد. دشمنان میرزا حسین‌خان حدی در تهمت و دروغزنی نمی‌شناختند. آرنولد می‌نویسد: در مهمانی رسمی که درلندن برگذار شد یکی ازاعضای هیأت ایرانی به گوش من چنین نجوا کرد: «سپهسالار یکی از زنان‌خودش را تازگی خفه کرده است. من فهمیدم که این حرف جز ولنگاری بی‌معنی هیچ نیست... گرچه پست‌ترین نشانه‌ای است از سیاسیات ایرانی[۱۰].»

---

۸. شاه در دستخط به‌میرزاحسین‌خان دستور داد قضیهٔ بازگشت انیس‌الدوله را به ایران به این صورت به‌معتمدالدوله تلگرافی ابلاغ کند: «علت معاودت حرم برای این است که همه در راه ناخوش شدند، و ازصدمهٔ کالسکه وراه‌آهن و هواهای ناسازگار اینجاها که عادت نداشتند دیگر امکان بردن بالاتر... نبود.» (دستخط شاه، اسنادملکم).

۹. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۴۸ ـ ۴۷.

10. A. Arnold, vol. 1. pp. 226-227.

شاه و صدراعظم در راه بازگشت به قفقاز که رسیدند، خبر اسباب‌چینی در عزل میرزاحسین‌خان پراکنده گشته بود. روسها شایعه‌ای منتشر ساختند که «صدارت میرزاحسین‌خان تا رسیدن به انزلی بیشتر دوام نخواهد کرد.» این مطلب را طبیب انگلیسی شاه که همراه بود، پیش از آمدن به ایران از کارگزاران روس و دیگران شنیده بود[۱۱].

روز چهاردهم رجب ۱۲۹۰ به انزلی پیاده شدند. به ورود آنجا عریضهٔ تلگرافی از معتمدالدوله و وزیران و درباریان رسید، استدعای عزل میرزاحسین را نمودند. مطلب چنین عنوان گردیده بود: شاهزادگان و درباریان به‌خانهٔ انیس‌الدوله بست نشسته، مردم نیز در میدان ارگ گرده آمده؛ جملگی خلع صدر عظم را خواستار گشته‌اند. وزیر مختار انگلیس گوید: آن عریضه را بیش از هشتاد تن از اهل دولت امضا کرده بودند. «ریشهٔ توطئه به یقین از دستگاه روسها در تفلیس آب می‌خورد، و عامل آن کنسول روس‌در انزلی است. وزیر امورخارجه [میرزا سعیدخان انصاری] که تمایلات روس‌مآبانه‌اش را همه می‌دانند، به حقیقت یکی از محرکان اصلی توطئه می‌باشد. انیس‌الدوله و دو نفر از مجتهدان متعصب شهر نیز با آنان همدست‌اند[۱۲].» به علاوه شاه در «اولین قدمی که به‌خاک ایران گذاشت، شاهزادگان ملتزمین رکاب به اصطبل همایونی بستی شدند، چرا که در شورش پایتخت دستی داشتند.» شاه آن «شاهزادگان آزاده را ملامت فرموده، از طویله بیرون آوردند[۱۳].» اما هنگامهٔ تهران همچنان دوام داشت، میرزا عیسی وزیر دارالخلافه عامل برانگیختن گروهی از بازاریان بود. به گفتهٔ میرزاحسین‌خان: برای اینکه مردم را سرخصومت بیاورند، ورقه نوشتند و «آدم میرزا عیسی‌شب در کوچه‌ها می‌چسباند[۱۴].»

در شانزدهم رجب میرزاحسین‌خان استعفانامهٔ خود را تقدیم نمود. کنسول انگلیس در رشت می‌نویسد: شاه «باتأثر عمیق پذیرفت.» به‌دنبال آن می‌آورد: «تردید نیست که از مدتی پیش مقدمهٔ توطئهٔ منظمی علیه صدراعظم آماده می‌گشت. توطئه‌گران دو دسته بودند، دسته‌ای در دربار تهران، دسته‌ای از همراهان شاه. آن دو گروه به رمز مکاتبه داشتند، و

---

۱۱. انگلیس ۳۵۱/۶۰ دکتر دیکسون به‌طامسون، رشت ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ (۱۷ رجب ۱۲۹۰).
۱۲. انگلیس ۳۵۱/۶۰، طامسون به‌لردگرنویل، ۷ سپتامبر ۱۸۷۳ (۱۴ رجب ۱۲۹۰).
۱۳. خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، ص ۴۹ـ۴۸.
۱۴. اسناد صهبالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۶ شعبان ۱۲۹۰.

برسر آن بودند همین که به ایران می‌رسند، نقشهٔ خود را اجرا نمایند. به قرار معلوم حسام‌السلطنه ـ تحت‌تأثیر نفوذ روس، عامل تسریع‌برانداختن دولت میرزاحسین‌خان است. بدخواهان صدراعظم همان دشمنان اصلاح و و ترقی ایران هستند، انگیزهٔ آنان صرف سودپرستی شخصی است، عاری از هرگونه علاقهٔ وطن‌پرستانه[۱۵].»

از استعفای میرزاحسین‌خان یك روز و چند ساعت گذشت. شاه از پذیرفتن استعفای او پشیمان شد. در رستم‌آباد گیلان‌بودند که وی را از نو به صدارت برگماشت (۱۷ رجب). ماخذ آگاهی ما تنها نوشتهٔ دکتر دیکسون طبیب مخصوص دربار است: «دیشب شاه مهر و قلمدان جواهر-نشان را که علائم منصب صدارت است برای میرزاحسین‌خان پس‌فرستاد، مجدداً او را به همان مقام منصوب داشت. سپس به شاهزادگانی که‌علیه صدراعظم همداستان گردیده بودند، پیام فرستاد. و آنان را سرزنش کرد و تأسف خورد که از سفر اروپا بهره‌ای نبرده‌اند. شاه در پیام خود گفت: هرگاه بخواهند همچنان نافرمانی کنند، سخت تنبیه خواهند شد. همگی به هراس افتادند، به خطای خویش معترف گشتند، تقاضای عفو نمودند، و حاضر به اجرای فرمان شاه گردیدند. به دستور شاه آن گروه نزد صدراعظم رفتند و پوزش طلبیدند. میرزاحسین‌خان آنان را به شام دعوت کرد، سوگند یاد نمود که: در دل هیچ کینه‌ای ندارد و آنچه‌گذشت، گذشته و فراموش‌شده است[۱۶].»

دو روز بعد، در بیستم رجب در منجیل گیلان بودند که نامه‌های تندی از حاج‌ملاعلی‌کنی و سیدصالح عرب رسید. به میرزاحسین‌خان تاخته بودند؛ حتی سید صالح نوشته بود: صدراعظم «واجب‌القتل» است[۱۷]. اینجا هم‌وزیر مختار انگلیس تصریح داردکه فرهادمیرزا و میرزا سعیدخان انصاری عامل آن تحریکات هستند. چنانکه خواهد آمد، بعدها مجتهدان شهر به میرزا حسین‌خان گفتند: «هریك از ما رقعه‌ای به خط معتمدالدوله را داریم که نوشته است میل مبارك همایونی در نوشتن و مهرکردن آن عرایض است[۱۸]...» به‌هر حال به‌قول دکتر دیکسون که در منجیل بود:

۱۵. انگلیس۳۵۱/۶۰،ابوت به‌طامسون، ۱۰ـ پتامبر۱۸۷۳ (۱۷ رجب ۱۲۹۰).
۱۶. انگلیس ۳۵۱/۶۰، دکتر دیکسون به‌طامسون، ۱۱ سپتامبر ۱۸۷۳ (۱۸ رجب ۱۲۹۰).
۱۷. انگلیس ۳۵۱/۶۰ طامسون به‌لردگرنویل، ۱۹ سپتامبر ۱۸۷۳ (۲۶ رجب ۱۲۹۰).
۱۸. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۶ شعبان ۱۲۹۰.

«شاه از کاغذهای علمای شرع بیمناك گردید. به صدراعظم پیغام داد: استعفانامه‌ای که در رشت داده بودید، حالا می‌پذیرد، و صلاح در این‌است که به تهران نیایید[۱۹].» این ضربهٔ آخر کارگر افتاد. میرزا حسین‌خان در ۲۱رجب بطور قطع از صدارت برکنار گردید. از اسماعیل‌آباد، دو منزلی قزوین به رشت‌بازگشت.

اما پیش از رفتن به رشت، در پاسخ پیام شاه چند نکتهٔ نغز را خاطرنشان می‌کند: بی‌گناهی مردم، تقصیر معتمدالدوله در بزرگ جلوه دادن‌هنگامهٔ شهر، افزودن نامهای دروغ درپای تلگراف، انگیزهٔ سودپرستی سران دولت، اشاره به زمان میرزا تقی‌خان امیرکبیر. به استناد گزارش محرمانه‌ای که از تهران برای شاه رسیده بود، گوید: «ملاحظه فرموده‌اید اصل عمل این‌قدر اهمیت نداشته است که به تصور آمده بود. ثانیاً بعداز اینکه جانشین شما به‌زور محصل و فحش عریضه به‌مردم بمبرانند، وهیأت فساد حاضر کند، و در تلغراف اسامی دروغ بنویسند ــ تقصیر مردم چیست؟ من بندهٔ کمترین دربارهٔ این ملت به‌جز خیرخواهی وبی‌طمعی خالص چه‌کرده بودم؟ منتها به چهار نفر رؤسا گفته‌ام: آدم بشوید، دزدی از مال دولت و مال مردم نکنید. به این تقصیر باید [چنین] اسبابی فراهم آورند... از عزل و خلع از کار، خدا می‌داند شکایت ندارم. معاندین میرزا تقی‌خان امیر مرحوم، خیلی بدتر و سخت‌تر از این هنگامه پای کار آوردند. مرحمت و ایستادگی ملوکانه، وقایت او را نموده، و هیچ نشد. بخت بندهٔ کمترین چنین بوده است[۲۰].»

میرزاحسین‌خان نکتهٔ لطیفی به اعتمادالسلطنه گوشزد ساخته که او نقل‌کرده است. می‌نویسد: میرزاحسین‌خان دربالاخانهٔعمارت دارالحکومهٔ رشت نشسته بود، گفت: «اگر چه عزل از صدارت بد است، اما به یك جهت من خوشحال هستم ــ از آنکه دیر یا زود من از این بالاخانه می‌باید پایین بیفتم یعنی از صدارت معزول شوم. منتها این است اهل ایران عجله در عزل من کردند؛ و در حیاط تشك زیادی گستردند و مرا از بالاخانهٔ صدارت پایین انداختند، و من بدون اینکه جایم خرد بشود به زمین افتادم. اگر شورش آنها نبود، من خود بعد از چندی پرت می‌شدم و هلاکت می‌یافتم. مقصودش این بود که مرا... [شاه] به‌اقبح وجوه معزولم

۱۹. انگلیس ۳۵۱/۶۰، دکتر دیکسون به‌طامسون، ۱۳ سپتامبر ۱۸۷۳ (۲۰ رجب ۱۲۹۰).

۲۰. ایران، میرزا حسین‌خان به‌شاه، اسماعیل‌آباد [۲۰ یا ۲۱ رجب ۱۲۹۰].

می‌فرمودند[۲۱].» آن نکته را گفت و صد اشرفی هم به اعتمادالسلطنه خرج سفر داد. معلوم است چه‌اندازه سیاست‌شناس بوده و چه‌قدر به ناصرالدین شاه حسن اعتقاد داشته است!

صدراعظم معزول به تبعیدگاه رشت رفت، پادشاه به دارالخلافه آمد. در «آقاباباه» منزل نزدیک قزوین صحبتی میان دکتر دیکسون و شاه پیش‌آمد شنیدنی. ترجمهٔ نوشتهٔ دیکسون را می‌آوریم:

«چون حضور شاه رسیدم فرصتی دست داد، و داستان توطئهٔ اعیان و کشیشان آلمان را علیه بیسمارك بیان کردم. گفتم پس‌از آنکه توطئهٔ ایشان در سلب اعتماد امپراطور نسبت به بیسمارك بجایی نرسید، خواستند بانوان دربار را علیه او برانگیزانند. اینجا هم نیرنگ‌شان به سنگ خورد. یعنی امپراطور دانا ایستادگی کرد، و بیسمارك به اصلاحات و خدمات برجسته‌ای کامیاب گردید. حالا بیسمارك وزیر و سیاستمدار بزرگ زمان است، و مملکت پروس به داشتن امپراطوری بزرگ و نیکخواه مفتخر است. قانون اساسی و پارلمان دارد، و لشکر پروس از عالی‌ترین قشون‌های جهان است.

«شاه به دقت حرفهای مرا گوش می‌داد. با احترام گفتم: چه‌شود اگر اعلیحضرت هم رویهٔ قیصر آلمان را پیش گیرند؛ مسلماً ستایش همهٔ اروپا را نسبت به خودشان جلب خواهند فرمود. شاه گفت: آه، من تازه از راه دوری می‌آیم، به پایتخت نرسیده‌ام و نمی‌توانم آن‌طور که دلم می‌خواهد، اقدام کنم. عرض کردم: امیدوارم اجازه نفرمایند که شورشیان بر وزیر معزول دست یابند و او را از بین ببرند. شاه بیدرنگ، بالحنی قاطع و مصمم بلند گفت: استغفرالله. سپس افزود: تصمیم دارم همین که اوضاع را آرام کنم، میرزاحسین‌خان را به تهران بازگردانم[۲۲].»

نگرانی دکتر دیکسون ناشی از این تصور بود که مبادا میرزا حسین‌خان به سرنوشت میرزا تقی‌خان امیرکبیر گرفتار آید. از گزارش وزیر مختار انگلیس نیز برمی‌آید که میرزاحسین‌خان تا وقتی که به تهران فراخوانده نشد، عاقبت کار امیرکبیر را برابر خود مجسم می‌کرد[۲۳]. آن توهم اکنون ناموجه بود، گرچه سرانجام کارش با عاقبت امیر چندان

---

۲۱. صدرالتواریخ، خطی

۲۲. انگلیس ۳۵۱/۶۰، دکتر دیکسون به‌طامسون، ۱۵ سپتامبر ۱۸۷۳ (۲۲ رجب ۱۲۹۰).

۲۳. انگلیس ۳۵۱/۶۰، طامسون به‌لردگرنویل، ۱۳ اکتبر۱۸۷۳ (۲۰شعبان ۱۲۹۰).

تفاوتی پیدا نکرد.

باری، شاه از قزوین به‌سوی پایتخت روان شد. کسانی که در آشوب تهران دست داشتند به تدریج آمدند و به همراهان شاه پیوستند. «از شاه بی‌آنکه کراهتی وانمود شود، از بخت خود شادمان، یکدیگر را تهنیت‌گویان که به مقصود فایز شدیم.» درسه فرسنگی تهران فرهادمیرزا ومیرزا سعیدخان بااعیان دربار به‌خاکبوس آمدند. میرزاسعیدخان خطابه‌ای «متضمن معذرت و روسیاهی از جانب چاکران عرض کرد که اگر به‌ظاهر مخالف رویهٔ بندگی و اطاعت بودند اما دولتخواهی و حفظ صلاح دولت وپادشاه آنهارا جرأت داد و ترجمان نظم عمومی شدند. به روی رضا و مرحمت همه را پذیرفته، از آنچه رفته بود حکایتی نخواستند[۲۴].»

شاه پس‌از سفر پرماجرای فرنگ روز آخر رجب به دارالخلافه بازگشت. به آسانی و دانایی محیط دربار را آرام ساخت. خوی بزرگان قوم را می‌شناخت که در رأی خود نااستوارانند. همه جا زدنـد و تبری جستند. کار عمده آوردن میرزاحسین‌خان بود. ناصرالدین‌شاه نسبت به او هنوز اعتماد فراوان داشت، حتی بی‌مهر نبود. وی را برای مشورت و وزارت می‌خواست، ولی نه برای مقام صدارت. ایـن تصمیم را در راه مراجعت از گیلان گرفته بود، آن‌گاه که محرمانه دستخطی مبنی بر احضار «مستوفی‌الممالك از آشتیان به تهران فرستاده شد. او که می‌آمد طبعاً «موضوع صدارت میرزاحسین‌خان منتفی بود. در دهم شعبان نیز «اعلان رسمی» در نسخ مقام صدارت در روزنامه انتشار یافت. تا اینجا بدخواهان صدراعظم معزول به مراد خویش رسیدند. اما هیچکس از نقشهٔ شاه در بازگرداندن میرزاحسین‌خان آگاه نبود. لازم است نظری به نامه‌هایی که در این فاصله میان شاه و صدراعظم سابق رد و بدل شده، بیفکنیم. معانی مهمی را باز می‌نمایند.

ضمن دستخط بلندی که از قزوین در حدود ۲۱ رجب به‌میرزا حسین‌خان فرستاد، گوید: «از دوری شما از حضور بسیار متأسف‌هستیم. ازقراری‌که معلوم می‌شود، مردم راگول زده‌اند. خلاصه به‌زحمات فرنگستان بسیار تأسف دارم که ایران را بی‌تربیت و بربر خواهند دانست. بایـد یك‌کاری کرد که این تأثیر بدی که حال به اروپ رسیده، به زودی از قلوب فرنگستان بیرون کرد.» سپس تصریح می‌کند: «حالا می‌نویسم که شما بالمره از خیال صدارت و وزارت اعظم بیفتید که هیچ لازم نیست؛

۲۴. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۰ـ۴۹.

خود و مردم را آسوده بکنید. برای رفع این عیب و باز تأثیر نیك درقلوب اهل فرنگستان، بهتر از همه چیز آن است که تدبیری بکنیم شما بیایید تهران... و مقام جلیل وزارت خارجه را به‌شما بدهند، و در جزو وزراء طرف شور و مشورت باشید. و هرگز خیال تجاوز از آن درجه را دیگر نداشته، مشغول نظم این کار بشوید... اگر این‌کار را به‌زودی و به‌طور شایسته بکنیم، بسیار خوب است... صریح به من بنویسید اگر فی‌الواقع طالب این مقام هستید... والا چیزی نمی‌خواهید در همان گیلان بمانید، او را هم‌بدانم... دیگر بسته به میل شاه و غیلم نکنید. میل من البته در این است شما داخل کار باشید.» آخرین سفارش شاه این است: اگر وزارت را پذیرفتید «هرگز وانمود نکنید که من (= میرزاحسین‌خان) از شماها دلخور هستم، با همهٔ طبقات به‌طور مهربانی راه بروید، خاصه با ملاها[۲۵].»

از آن دستخط خودمانی دستگیر می‌شود که شاه از بابت انعکاس بد استعفای میرزاحسین‌خان در اروپا، به نهایت حساس است. با آن همه شعارهای تجددخواهی شاهانه، و تجربه‌های عینی از ترقی مغرب زمین، و گفتگوی با بیسمارك که دولت بزرگ تازه‌ای ساخته بود ــ مایهٔ سرافکندگی خود می‌دانست که پا به‌خاك ایران ننهاده، صدراعظم ترقیخواهش را معزول گرداند. رجال اروپایی چه اعتباری برای چنان دولتی قائل می‌شدند. از آن‌انگیزهٔ عمده گذشته، شاه نیازمند خدمت میرزاحسین‌خان بود. در ضمن خواست قدرت دولت را به‌توطئه‌گران نشان دهد، چه به هرحال برکنار شدن میرزاحسین‌خان دلیل بر ناتوانی دولت بود و بس. به‌علاوه بیکار ماندن صدراعظم سابق برگستاخی و شیوهٔ متعدیانهٔ روس که آن فتنه را برپا کرده بود، می‌افزود. پس شاه به هرطور بود تصمیم د شت او رابرسر کار آورد. به همین سبب از اینکه در رد یا قبول وزارت تازه، مختارش گذارده بود پشیمان گشت. جواب میرزاحسین‌خان نرسیده ــ دستخط بلندبالای دیگری محرمانه فرستاد. خواست دل او را بدست آورد و مقام جدید را بپذیراند. آن را روز پنجم ورود به پایتخت نوشت.

شاه می‌نویسد: «امورات را که بسیار پیچیده و درهم است یك نوعی در کارم سرو صورتی می‌دهم، تعیین وزرا شده و می‌شود، امورعمده محول به شوری است، اختیار معامله و جان کلام دولت در دست خودم

۲۵. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزا حسین‌خان، ۱۲۹۰ [۲۲ یا ۲۳ رجب].

است، نمی‌گذارم انشاءالله عیب کند یا مال دولت تلف شود... بهیچ‌وجه چاره غیر از این ندارم، والا امور دولت مختل خواهد شد. باید متحمل هر نوع صدمه‌ای بشوم.» تأکید می‌کند: برای وزارت امور خارجه «حکم احضار شما می‌رسد... بدون اینکه ما را متلون‌المزاج بدانید، می‌نویسم که در این فقره قدری باید حوصله کرد... عجالتاً از این رشته‌کار فواید عمده ملاحظه می‌شود که مثل شخص شما آدمی را مشغول این کار بکنم؛ نه دول خارجه را می‌توان بازی داد، و چیزی علاوه‌بر حقوق گرفت، نه چیزی علاوه باید به آنها داد.»

به‌دنبال آن‌از نقشهٔ اصلاحات‌سخن می‌راند، وکارهای انجام نگرفته را می‌شمارد که در قسمت بعدی همین گفتار، ضمن تأثیر معنوی سفر فرنگ خواهیم آورد. سپس با وزیر معزول درددل می‌کند و یاری او را می‌طلبد: «کل این کارها روی هم مانده، و ابداً احدی نیست در فکر آنها باشد یا اعتنایی بکند... پس، بیایید، مشغول اجرای این‌کارها بشوید. این کارها حقیقتاً اگر مجرا بشود، هریك در مقام خود کاری است بسیاربسیار بزرگ که یك وزیر صادق دولتخواه باید او را انجام بدهد.»

از عبارت بعدی شاه، تأثیر شخصیت میرزاحسین‌خان را در هیأت دولت می‌توان شناخت: «به خدا قسم، اگر کوتاهی در این کارها بکنید، شرط نوکری را بجا نیاورده‌ایـد. و گذشته از انجام خدمات مخصوصه، همیشه در حضور هستید؛ در کارهای دیگر هم از شما مشورت می‌شود؛ آنچه بفهمید و بدانید البته به عرض برسانید. و در بودن شما هم‌درکاب، سایروزرا بهیچ‌وجه نمی‌توانند خلافی در کارهای سپردهٔ به خود بکنند.»

دستخط شاه با این اندرز تمام می‌شود: «بـه شما نصیحت می‌کنم: در غیاب و حضور نوکرها و وزرا و شاهزاده‌ها چیزی نگویید که باز باعث توحش و رنجش تازه‌ای از شما بشود؛ بهیچ‌وجه لزومی ندارد حرف زدن و مردم را مجدداً از خود رنجاندن[۲۶].»

در سنجش دستخط شاه باید گفته شود در این تردید نیست که میرزا حسین‌خان به اکثر اهل دولت رویه‌ای پرخاش‌جویانه داشت، از تحقیرشان باز نمی‌ایستاد. اساساً از طبقهٔ شاهزاده و قره‌نوکر و وزیر بیکاره بدش می‌آمد، و ارزشی برای آنان قائل نبود. حتی در پاسخی که به شاه فرستاد خواهیم خواند که آنان را «گرگ» و «سارق» می‌نامد. دیگر اینکه شاه خوب می‌دانست که میرزاحسین‌خان اورا «متلون‌المزاج» می‌ـ

۲۶. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۴ شعبان ۱۲۹۰.

شناخته است. از کاستی‌های عمدهٔ کار ناصرالدین‌شاه همان بود. به‌هرحال درآن شرایط خاص ــ صدراعظم رفتنی بود، خواه پرخاشگر خواه مجامله‌گر بود.

میرزاحسین‌خان به دستخط شاه پاسخ فرستاد، پاسخی جاندار و توانا. از عالی‌ترین نوشته‌های اوست؛ خوی و منش او در آن جلوه می‌نماید. وزارت را می‌پذیرد، اما سخنان تنبه‌آمیزی می‌گوید، به مقام صدارت به‌ظاهر بی‌اعتناست، دربند حیثیت انسانی است، به پاکدامنی خویش می‌بالد. تنها یکجا ضعف نفسانی نشان می‌دهد که از دربدری می‌نالد؛ این جنبهٔ ضعف شخصیت اوست. می‌بایست بداند صدراعظم اصلاحگر در نظام دولت فاسد ــ دربدری دارد، خانه‌نشینی دارد، دشمن و بدخواه دارد. مرد استوار بزرگ‌منش نه هیچگاه می‌نالد و نه زبونی می‌نماید. اما هیچکس جامع فضایل نیست؛ آدمیزاد است و ضعف‌های آدمی. ببینیم خودش چه می‌آورد:

«مرقوم شده است که بالمره از خیال صدارت و وزارت اعظم خود را فارغ سازم. اطاعت اولی‌الامر را نموده و می‌نمایم.» مرقوم‌داشته‌اند که «برای رفع این عیب» میل دارید مرا به وزارت امور خارجه منصوب دارید ــ «باکمال تشکر قبول دارم.» و «معزولی ازصدارت، درنظر فدوی این‌قدر اهمیت ندارد.» در هر مقامی که میل پادشاه اقتضا دارد «اعم از اینکه مسند صدارت، یا انزوای گیلان، یا خدای‌نکرده بدتر و پست‌تر از آنچه حالا هستم... شاکر مرحمت‌های سابقه خواهم بود. و از بندهٔ کمترین به جز صدق و دولتخواهی... و انتظام امور دولت، و عدم اعتنای به جیفهٔ دنیایی ــ نه به وقوع رسیده است و نه بعد از این خواهدرسید.» اما «امان از ذلت نفی شدن و دربدر گردیدن و از خانواده دورماندن.»

بعد برود گفتهٔ شاه برهان می‌آورد: مرقوم شده است که مردم را گول زده‌اند و «تأسف وجود مبارك از تأثیر این وقوعات در فرنگستان است که هنوز مردم ایران را بی‌تربیت و بربر خواهند دانست.» در این خصوص «مکرر عرض کرده‌ام که اصل مسأله به این اهمیت نیست» که تلگراف انیس‌الدوله و معتمدالدوله که هردو «غرض دارند.» و اکثر کسانی که آن نامه را امضا نموده بودند، آنان را «به ضرب فراش ومحصل و و فحش در مجلس، وادار به مهر نموده‌اند.» درضمن «مردم جاهل و عوام چه می‌کنند» وقتی که می‌بینند حرم مقرب، و معتمدالدولهٔ امین سلطنت، و دیگر معاندان «به‌این قسم آشکار اصرار نموده تهدید می‌نمایند.» وگرنه

در مدت صدارت من «یك نفر چوب نخورد، یك گوش بریده نشد، یك تومان جریمه گرفته نشد.» و «احدی در ایران بلکه در جمیع دنیانیست که بتواند بگوید ده‌شاهی الی‌صدهزار تومان ازاو به‌من رسیده است.» همچنین «به اقوام وعشایر خودم روندادم، و مسلط به مردم نکردم.» (این طعنه‌ای به افراد ایل قاجار است).

«بله، کاری که داشتم حفظ مال دولت را به اشد درجه می‌کردم؛ چون خود سارق نبودم، اجازهٔ سرقت هم نمی‌دادم... به جهت دولت و به جهت رعیت... از فدوی بهتر خادم و حافظی نبود. لیکن از برای گرگها و سارقین خوب نبودم زیرا که مانع خیالات آنها می‌شدم.» البته «غیر از این فقره نسبت به این مردم، درخود خطا و تقصیری سراغ ندارم.»

اما راجع به ملاها: «مداخلهٔ امور دولت را به ایشان تجویز نمی‌کردم.» ولی «همین آقامیرزا صالح عرب که فدوی را زندیق می‌نویسد» به سال قحطی حفظ جان عهد و عیالش را کردم. همان زمان «حاجی ملاعلی، غله انبار داشت و مردم از گرسنگی می‌مردند... او خرواری پنجاه تومان پول می‌برد و غله را به امید گرانتر فروختن نمی‌داد. و بندگان خدا تلف می‌شدند. حالا آنها حافظ شریعت، و فدوی مخرب دین است[۲۷].»

این نکته خیلی درخور توجه است که میرزا حسین‌خان در اینجا مانند نامهٔ پیشین که از اسماعیل‌آباد گیلان به شاه فرستاد ــ گناهی برای مردم نمی‌شمارد؛ اینکه جمعی جلو ارك به‌هیاهو برخاستند، آنرا دلیل بر تمایلات قلبی تودهٔ ملت علیه خویش نمی‌شناسد. نه فقط به هر مورد که سخن از جمهور مردم می‌راند، بیانش بوی مهر می‌دهد ــ به‌این معنی پی‌برده بود که قاطبهٔ ملت وی را عزیز می‌داشت. عامهٔ مردم دست‌کم او را به پاکدامنی می‌شناختند، تلاش او را در نان رساندن به گرسنگان در تیره شام روزگار قحطی بیاد داشتند، و به کوشش او در عدالت‌پروری و جلوگیری از ستم حکام بینا بودند. نکتهٔ بسیار مهم دیگر اینکه در اینجا مثل نامهٔ سابق، تأکید رفته که‌بدخواهان صدراعظم درچگونگی همان‌بلوای ساختگی گزاف گفته بودند، آنرا بیش از اندازه بزرگ جلوه داده بودند.

این مطلب را هم بیفزاییم که در پاسخ میرزاحسین‌خان اشاره‌ای به ماجرای امتیازنامهٔ رویتر نشده، از آنکه شاه هم آن را عنوان نکرده‌بود. ولی درنامهٔ دیگر نوشت: برپادشاه «پوشیده نیست که‌قرارنامهٔ راه‌آهن، مهر جمیع این وزرای حاضر که حالا مدعی هستند ــ دارد غیر ازمهرفدوی.

۲۷. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، رشت، ۲۷ رجب ۱۲۹۰.

وقرارنامه منعقد نشد مگر به اصرار همایونی که آن وقت کمال میل را به ترویج این‌کار اظهار فرمودید. با وجود همهٔ اینها مکرر عرض نموده و حالا تجدید می‌نمایم... فقرهٔ راه‌آهن را به طوری که منظور همایونی و میل رؤسای ملت است، انجام می‌دهم تا وجود... شاهانه آسوده شوند[۲۸].» کاملا راست است؛ مهر میرزاحسین‌خان پای امتیازنامه دیده نمی‌شود. همچنین دستخط‌های شاه جای تردید نمی‌گذارد که او خود سخت اصرار می‌ورزیده است. ولی باید افزود در این کار میرزاحسین‌خان هم کوشش بی‌گیر داشت.

برگردیم به دنبالهٔ داستان: شاه و وزیر هردو حرفهای خودشان را زدند. قرار براین شد که میرزاحسین‌خان به تهران بیاید، وزارت امور خارجه وکار مشورت را در دولت بپذیرد. موافقتی سری بود؛ گویا هیچکس مگر یحیی‌خان معتمدالملك برادر میرزاحسین‌خان ازآن آگاهی نداشت. در فراخواندن وی به پایتخت، شاه خیلی هوشمندانه کار کرد. در حدود دهم شعبان بزرگان دولت را به دربار خواست[۲۹]. گفت: «کارهای مملکتی مهمی با میرزاحسین‌خان داریم که با مکاتبه و تلگراف نمی‌شود انجام داد. و حضورش لازم است. بروید، عریضه بنویسید، و استدعا کنید به پایتخت احضار گردد.» بیدرنگ عریضه نوشتند، شاه همانجا به یحیی‌خان دستور داد: میرزا حسین‌خان تلگرافی فراخوانده شود. دکتر دیکسون می‌نویسد: «شاه نقشهٔ خود را فاش نساخته، هیچکس نمی‌داند شغل آیندهٔ صدراعظم سابق چیست[۳۰].»

اغلب آن کسان که حالا عریضه نگار گشتند، توطئه‌گران دیروز بودند. شاه آنان را بدست خودشان رسواکرد. معتمدالدوله را با بی‌اعتنایی به حکومت کردستان برگرداند، گروهی از درباریان را معزول نمود، و در روزنامهٔ رسمی از بی‌لیاقتی میرزا سعیدخان سخن رفت. بامزه اینجاست که آنان دوسه هفته پیش هم پیمان بودند، به قرآن سوگند یاد کرده که: «در نفع و ضرر شریك، و در خوب وبد همراه باشند. پیمان تا آنجا بود که خوش می‌زیستند؛ و تا حکم عزل و عقاب می‌رسید، از یکدیگر برائت می‌جستند. و گویا این هنر به ایرانیان مخصوص است؛ سهل‌القبول و

۲۸. ایران، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۶ شعبان ۱۲۹۰.
۲۹. آن کسان عبارت بودند از: معتمدالدوله، حسام‌السلطنه، نصرت‌الدوله، عمادالدوله، مستوفی‌الممالك، و میرزا سعیدخان انصاری.
۳۰. انگلیس ۳۵۱/۶۰، یادداشت دکتر دیکسون، ۷ اکتبر ۱۸۷۳ (۱۴ شعبان ۱۲۹۰).

سریع‌الترك‌اند[۳۱].» میرزا عیسی وزیر دارالخلافه که چندی پیش ورقه علیه میرزاحسین‌خان نوشت و داد به دیوار کوچه‌های شهر بچسبانند ـ به میرزاحسین‌خان پیغام فرستاد که: «مرا معتمدالدوله گول زد، و وادار به این حرکات کرد[۳۲].»

شاه باعالمان‌دین نیز که حکم‌به‌کفر وزندقهٔ صدراعظم داده‌بودند، به خیال خودش زیرکانه رفتار کرد؛ از این مقوله با آنان گفتگویی نداشت. اما برخی از همان آقایان چون احضار میرزاحسین‌خان را شنیدند «شخصی را وکیل کرده، نزد خانه‌زاد فرستاده و برائت ذمه نموده بودند که هریك از ما رقعهٔ به خط معتمدالدوله را داریم که نوشته: میل مبارك همایونی در نوشتن و مهرکردن این عرایض است؛ اگر نکنید برخلاف میل ملوکانه رفتار نموده‌اید[۳۳].» به قراری که نوشته‌اند: پس‌از آمدن میرزاحسین‌خان نیز ساعت وانگشتر و پول نقد گرفتند و اورا «مؤمن طاق» شمردند. باج لعن‌بیجای ایشان هم رسید[۳۴]. و همان سید صالح عرب در مجلس روضه‌خوانی سپهسالار گلاب‌پاش به دست گرفت و به مردم گلاب می‌داد[۳۵].

دیگر اینکه به دستور شاه مجلسی از وزیران و شاهزادگان که معترض به امتیازنامهٔ رویتر بودند، با چند تن دیگرکه در اصل کار دخالتی نداشتند، تشکیل شد. مقرر بودبه ایرادهایی‌که بر آن وارد است رسیدگی نمایند و صورت مجلس آن‌را بنویسند. به امین‌الملك هم «سفارش شده‌بود مباحثه را طول بدهد و شاخ و برگ بگذارد.» مجلس تمام گشت. «هیچ سندی برای غباوت و حماقت بزرگان ایران از آن دفتر ناطق‌تر نیست که همه‌چیز را گفته بودند مگر علت حقیقی امتیاز را. به ثبوت پیوست که از راه دولتخواهی و حق وطن، اقدامی نکرده و حرفی نگفته‌اند. بلکه غرض شخصی ایشان را به این همه زحمت انگیخته است.» و آنچه کرده بودند «از سر بیدانشی و نفسانیت بوده است[۳۶].» خلاصه اینکه شاه سرجنبانان توطئه را بی‌آبرو گردانید[۳۷].

---

۳۱. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۰.
۳۲. ایران، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۶ شعبان ۱۲۹۰.
۳۳. همان مأخذ.
۳۴. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۲.
۳۵. صدرالتواریخ، خطی.
۳۶. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۲ـ۵۱.
۳۷. از قره نوکران و عملهٔ خلوت این کسان به‌گناه بادویی توطئه‌چیان از خدمت اخراج گشتند: آقاعلی امین‌حضور، محمدعلی امین‌السلطنه، محمدتقی افشاربیك. ←

میرزاحسین‌خان در بیستم شعبان به پایتخت آمد. هنوز کسی نمی‌دانست چه‌کاره خواهد شد. «برگر» وزیر مختار روس دست‌پاچه سراغ وزیر مختار انگلیس رفت؛ ببیند چه خبر است. طامسون می‌نویسد: «همقطار روسی من شروع کرد به بدگویی از صدراعظم سابق، وپشتیبانی دشمنان او. پرسید: به چه منظوری وی را به تهران خواسته‌اند، چه شغلی خواهد داشت؟ گفتم: گرچه او صدراعظم نیست، مورد اعتماد کامل پادشاه هست. و خیال می‌کنم مقام مشاورت دولت را به او بدهند. باز بنای حمایت از بدخواهان وی را گذارد. گفتم: ابداً با او همعقیده نیستم[۳۸].»

پس‌از دوماه در بیستم شوال ۱۲۹۰ میرزاحسین‌خان به وزارت امور خارجه تعیین شد. اما پیش از آن هر روز به دربار می‌رفت، در کارها مورد مشورت شاه بود. قبل از آنکه به منصب تازه‌گمارده شود در روزنامهٔ رسمی اعلام گردید: وزارت امور خارجه به علت سوءمزاج وزیر امورخارجه و غیره نظم ندارد. به گفتهٔ امین‌الدوله: آن مطلب «از قلم شاه ناشی بود.» چون میرزا سعیدخان خود تن به استعفا نداد، اخراجش کردند[۳۹].

*

سفر فرنگستان هیچکدام از انتظارات میرزاحسین‌خان را برنیاورد. نه در افق فکری آن کاروانیان تحولی پدیدار گشت، نه آنان را به ترقی مملکت مؤمن گردانید، نه در اخلاق سیاسی ایشان اثری نهاد. حاصل آنی آن برانداختن صدارت خود او بود و ایجاد بحران اصلاحات. به طنز می‌نویسد: «دنیا با چهار چشم منتظر نتایج و ترقیات حاصله از آن سفر بودند.» اما «به‌تصور احدی نمی‌آمد... جمعی‌دولتخواه وملت‌پرست وبی‌غرض و بی‌طمع و از دنیا و پولیتیك مطلع و بصیر» جمع شوند و

→ افتاربیك در بردن علیق دواب دولتی و «داغ غلط زدن» اسبان دیوانی هنرمند بود. شرح دغلکاری‌های او را مجدالملك سینکی نوشته ـ و از همان تیره بوده امیرافشار قاسملو آدم بی‌مایهٔ عامی و بی‌حقیقت متقلبی که از عمال انگلیسیها بود و حرفه‌اش بامبول زدن و زد و بند کردن. پدرش در خدمت قزاقخانهٔ روس بود و خودش از همدستان «غلام» پلیس جنوب که انگلیسها راه انداختند.

۳۸. انگلیس ۳۵۱/۶۰، طامسون به‌گرنویل، ۱۳ اکتبر ۱۸۷۳ (۲۰ شعبان ۱۲۹۰).

۳۹. در روزنامهٔ رسمی اعلام گردید: «این اوقات که به‌بعضی جهات امور وزارت امور خارجه از حالت نظم و قاعدهٔ مقرره افتاده بود... شخص جناب... حاجی میرزاحسین‌خان مشیرالدوله را برای اصلاح و نظم این وزارتخانهٔ جلیله معین و مقرر فرمودند که چنانچه از مراتب دانشمندی و کفایت کاملهٔ ایشان درخور و شایان است، امر این وزارتخانه را کفایت نمایند.»

پادشاه را به عزل او وادار سازند. و با این کار «در انظار خارجه ملت را وحشی، و اولیاء و رجال دولت را جسور وبی‌عقل، و دولت را جبان و ضعیف قلم بدهند. و ثابت نمایند فسبحان‌الله‌العظیم.» در آن عبارت آنچه دربارهٔ دولتیان می‌اندیشیده گفته ــ ولی «باز به گذشته نباید تأسف خورد که ثمری ندارد، و باید در امید آتیه بود[۴۰].»

دربارهٔ نظر شاه نوشته‌اند: زمره‌ای از همراهان «خوب فهمیدند که شاه میل نداشت فرنگستان را چنانکه هست، ایرانیان ببینند و با نقایص و تقصیرات مملکت خود مقایسه نمایند.». یقین داشتند که اگر ملاحظهٔ احوال فرنگ و آن معانی بزرگ که در ترتیبات اساس ممالك و دول اروپا بکار رفته، و مظهر چنان ترقیات فوق‌التصوره شده است ــ هیچ در پادشاه اثر نکند ــ این‌قدر متأثر خواهد شد که برای آدم زنده، راه ممکن‌العبور و مسکن پاك قابل زیستن، و لوازم راحت شخص ضرور است. و اگر همه برای عیش و عشرت شخصی خود باشد ــ به اصلاح [و] تعدیل مملکت توجهی می‌کند[۴۱].» اما انصاف این است‌که شاه از اکثر آن‌همراهان بیشتر به فکر پاره‌ای کارهای مترقی بود. قبل از این شنیدیم که بزرگان دولت را در برلن احضار کرد و به‌عتاب گفت: «حیف است کور بگردید، و به وطن خودتان از این همه افتخارات فرنگ چیزی نبرید.»

به هرحال شاه سست آمد. کنه اندیشهٔ اورا در این زمان‌از تحلیل کاغذی که در چهارم شعبان ۱۲۹۰ یعنی‌پنج‌روز پس‌از ورود به پایتخت به میرزاحسین‌خان نگاشته، باز می‌نماییم. نقشهٔ اصلاحات را چنین عنوان می‌کند: «چیزی که مایهٔ ترقی دولت ایران است، و پولش باید خرج شود و منافع برد، ومنافع مملکت در آن باشد ــ رشته‌های بسیار است که همه عاطل و باطل مانده است. دولت ازترس اینکه پولش رامی‌خورند نمی‌تواند خرج کند، و آنچه هم باید بشود، مجرا نشده و از پیش نمی‌برند. و این یك رشتهٔ عمدهٔ درازی است در دولت که من خود می‌دانم و بس. اگر مثل شما یك آدم دلسوز باغیرت و طالب‌ترقی، در پیش دست من باشد ــ بس کارهای عمدهٔ بزرگ می‌توانم بکنم. ماحصلش این است که شما خود را وقف میل و اجرای خیالات من بکنید؛ به‌خدا قسم از زمان صدارت بهتر می‌توانید کار بکنید، و به فراغت خاطر خیالات خوب مرا مجرا بدارید.»

---

۴۰. اسناد خان‌ملك ساسانی، میرزا حسین‌خان به‌ملکم، ۳ جمادی‌الاول ۱۲۹۱.
۴۱. خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۴۸.

به دنبالش کارهایی که لازم شناخته، می‌شمارد[۴۲]. از جمله: «ساختن مدارس جدید» و «آسوده داشتن ملل متنوعه» و راه انداختن «این چرخ سکهٔ پدرسوخته که ما را خفه کرد.» بله، «کل این کارها روی هم مانده، و ابداً احدی نیست در فکر آنها باشد یا اعتنایی بکند. از شاه‌دادن پول و حکم و تقویت، از نوکر کارکردن. حالا من به که پول بدهم؟ به چه اطمینان؟ کی‌بسازد؟ که بفهمد؟ بجز اینکه پول برود، دهن خسته شود، ثمری ندارد. ترقی دولت از مجرا شدن این قواعد است. به شخص شما اطمینان کامل دارم که هرقدر پول بدهم، تا دینار آخر خرج آن کار می‌شود. و هرکار را هم اقدام بکنید، انجام می‌دهید. پس بیایید، مشغول اجرای این کارها بشوید. این کارها حقیقتاً اگر مجرا بشود، هریك در مقام خودکاری است بسیار بسیار بزرگ[۴۳]...»

با آن نقشهٔ بی‌سروته، امر اصلاح مملکت مختل می‌ماند. کارهایی که برشمرده در صورتی سودمند بودند که در قالب اصلاحات مضبوطی قرار می‌گرفتند ــ وگرنه با تمبر چسباندن روی پاکت آن هم‌برای «منفعت بردن»، و ایجاد قره‌سواران و ساختن برج وبارو، و دیگر کارهای پراکنده‌ــ ترقی حاصل نمی‌گشت. به حقیقت آن پیشنهاد نفی نقشهٔ جامعی است که صدراعظم سابق ریخته بود. همین معنی از سخن شاه در آن نامه برمی‌آید: «ترقی دولت از مجرا شدن این قواعد است» و رشتهٔ کارها را «من خودم دانم و بس.» انتقاد مهمتر اینکه نامهٔ مزبور چیزی در اصلاح سیاست ندارد. در قانون ۱۲۸۹ ــ اساس حکومت بر توزیع قدرت و اصل مشورت و رأی اکثریت قرار گرفته بود. همچنین در دستورنامهٔ مجلس شورای وزیران خواندیم: «جمیع امور» مملکت «از کلی و جزیی» یکسره «راجع و محول به جناب صدارت عظمی» گردید و او مسئولیت‌کامل داشت. حالا به او ابلاغ گردید: «شما خود را وقف میل و اجرای خیالات من بکنید... از شاه دادن پول و حکم و تقویت، از نوکر کارکردن[۴۴].» این خود دلالت می‌کرد بر ابطال فلسفهٔ حکومت میرزاحسین‌خان در تأسیس

۴۲. فهرست آن این است: ساختن راه‌های شوسهٔ کالسکه‌رو، ترقی پست و «منفعت بردن آن»، ترقی زراعت و تجارت و معدن و جنگل وخالصجات، مرمت کاروانسراها و پل‌های قدیم و جدید، نظم موقوفات، ترقی گمرك، برقرار داشتن تمبر در کاغذها، جاری کردن رودخانه‌ها به‌زمین‌های بایر، راه انداختن کارخانه‌ها خاصه چرخ سکه، ساختن مدارس جدید و بیمارخانه، آسوده داشتن ملل متنوعهٔ ایران، تمیز نگاه داشتن شهرها و کوچه‌ها، ایجاد استحکامات سرحدی، انتظام قره‌سواران، امنیت‌شوارع.

۴۳. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۴ شعبان ۱۲۹۰.

۴۴. همان مأخذ.

«دولت منتظم» و «نظام قانونی.» اگر آن وزیر از نو به‌خدمت دعوت گردید نه برای پیش بردن نقشهٔ دورهٔ صدارتش بود ــ بلکه «به شخص شما اطمینان کامل دارم که هرقدر پول بدهم تا دینار آخر خرج آن‌کار می‌شود.» پس بیایید و «خیالات خوب مرا مجرا بدارید... از زمان صدارت بهتر می‌توانید کار بکنید[۴۵].» البته میرزاحسین‌خان هم آدمی نبود که از افکار خود دست بشوید یا به آسانی تسلیم گردد.

روح آن نوشتهٔ شاه دلالت داشت برتغییر رأی اونسبت به‌ماهیت نقشهٔ اصلاحات، ومسالهٔ توزیع قدرت‌سیاسی. درقضیهٔ اول میرزاحسین‌خان خاطرنشان ساخت: «یقین دارد که اگر در بعضی مواقع از جانب... ملوکانه خودداری در نشر علوم ترقی ظاهر می‌شود، مبنی بریك حکمت مخصوصه است. و پس‌از مراجعت از سفر فرنگستان، طبیعت اهل‌مملکت و روش طبیعی وضع حالیه را نوعی ملاحظه فرموده‌اند که هنوز مستعد... نشده و موقع شروع نرسیده است.» همانجا راجع به خودش گوید: اگر «هر صدق و حق واقع را جسارت به‌عرض ورزد ــ حقیقت این است که‌هنوز از روی قلب و یقین اطمینان حاصل نکرده‌ام که این اصرارها محض دولتخواهی، و صرف غیرت چاکری بدون هیچ شایبه و احتمال غرض شخصی باشد ــ یا مشوب به غرض» تعبیر گردد[۴۶]. با وجود همهٔ‌اطمینان‌هایی که به سپهسالار می‌داد، او در تردیدش باقی بود. قضیهٔ دوم یعنی توزیع قدرت سیاسی مسالهٔ پیچیده‌تری است. آن را در رابطهٔ با تغییر نظامات سیاسی بررسی می‌کنیم.

۲. نسخ صدارت: معمای توزیع قدرت

از عزل سپهسالار از صدارت تا پایان دورهٔ او ــ یك سلسله تغییرهای پی‌درپی برپایهٔ قرار و مدارهای گوناگون در هیأت دولت داده شد. منطق کلی‌آن قرار و مدارها حل مشکل توزیع مسئولیت سیاسی بود میان دستگاه‌های نامتجانس. فرضیه‌ای که مأخذ آن نظامات را می‌ساخت، ازنظر فلسفهٔ جدید سیاست و سنت‌حکمرانی ایرانی هردو غلط‌بود؛ مجموع قواعدش یکپارچه باطل بود؛ و آن تدبیرهای زودگذر حل معمای توزیع قدرت را نکردند. اما گفت و شنود شاه و میرزاحسین‌خان برسر آن نظامات، و تناقض‌هایی که در نهاد قرارها وجود داشتند، و خاصه تأثیر

۴۵. همان مأخذ.
۴۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، رمضان ۱۲۹۲.

آنها در روال کار دولت و کارنامهٔ اصلاحات ــ اهمیت زیادی دارند.

زبدهٔ آن تغییرها و نظامات این است: مقام صدارت در شعبان ۱۲۹۰ لغو گشت؛ هیأت «وزرای مختارسته» در ربیع‌الاول ۱۲۹۱ برپا شد؛ ادارهٔ امور مملکت در شوال ۱۲۹۱ میان سپهسالار و مستوفی‌الممالك تقسیم گردید؛ آن دو وزیر در ربیع‌الاول ۱۲۹۲ نوشتهٔ پابمهر درمسئولیت ادارهٔ دولت سپردند؛ دارالشورای دولتی به همان سال افتتاح یافت؛ هیأت وزیران سه‌گانه در شوال ۱۲۹۵ بوجود آمد؛ و طرح جدید مجلس وزیران در ۱۲۹۸ (پس‌از عزل‌مطلق میرزاحسین‌خان از وزارت) ریخته شد.

به تحلیل و ارزش‌یابی اصول کلی آن نظامات می‌پردازیم.

نخست منصب صدارت برافتاد. این دومین‌بار بود که عنوان صدارت به عصر ناصری ملغی گردید. در شعبان ۱۲۹۰ «اعلان رسمی دولتی» در روزنامه انتشار یافت: «از این تاریخ به‌بعد منصب صدارت اعظم و وزارت مستقله که یك شخص باید مرجع کل باشد، در دولت‌ایران متروك شده و ادارهٔ امور دولتیه در مجلس دربار اعظم به دست وزرای متعدده، که هریك در امور سپرده به خود کمال استقلال را دارند، مقرر گردید.» چنین قرار گرفت که وزیران کارهای دولت را «بلاواسطه» به شاه عرضه بدارند، و دستور «از مصدر خلافت بی‌خلاف» صادر شود.

میرزاحسین‌خان هنوز در گیلان بود که فرمان مزبور منتشر گردید. توجیه سیاسی آن را دو ماه بعد می‌خوانیم: «صدارت عظمی و رتبهٔ شخص اول و شاخص بودن یك‌نفر از رجال دولت در کلیهٔ امور دولتیه، چه از لشکر و چه از کشور، بالمره متروك و معدوم شد... ازعهود سابقه الی حال، آنچه در تواریخ خوانده شده یا به‌رأی‌العین دیده و فهمیده شده ــ اختیار کلیهٔ امور دولت را به‌کف کفایت یك نفر وزیر دادن و او را مختار جمیع شعبات کارهای دولتی نمودن، فایده‌ای برای دولت نداده، بلکه... امور شعبات دولت را مختل و پریشان‌تر کرده است. و یقین است که هیچ نوکری یا هیچ وزیری مثل شخص خود پادشاه نخواهد شد که صاحب ملك و خانه است... چرا که پادشاه را هیچ خیال و فکری نیست بجز آسودگی رعایا و نظم لشکر و کشور.» بنابراین لازم شمردند که «بالکلیه رسم و قانون قدیم را در تعیین شخص اول و صدراعظم باطل و منسوخ، واز درجهٔ اعتبار ساقط فرمایند... و شعبات امور دولت را در کف کفایت وزرای عاقل و کافی بگذراند.»

جهت کلی آن مقاله در تخطئهٔ صدارت میرزا حسین‌خان بود، همان

معنی که پیشتر شناختیم و نیت باطنی شاه بود. در تاریخ حکومت ایران، صدارت بنیانی استوار داشت؛ در نفس صدارت عیبی نبود، هر کاستی که بود درنظام سیاست بود. چنانکه گذشت دستگاه‌صدارت‌را میرزاحسین‌خان بر پایهٔ نوی بناکرد که هیچ ربطی با سنت حکمرانی گذشته نداشت. برانداختن صدارت، خواه به مفهوم قدیم و خواه به مفهوم دولت میرزا حسین‌خانی، و بدون‌اینکه دستگاهی نیکوتر و کامل‌تر جایگزین آن سازند ـ عین بیدانشی بود و از سر خودپرستی برخاست. آن «وزرای عاقل و کافی» بهره‌ای از خرد وکاردانی نداشتند، وآن فلسفه بافی سیاسی روزنامه‌نویس هم سر بسر احمقانه بود.

دستگاه صدارت برچیده شد، اما هیچ مشکلی حل نشد. نه هم‌آهنگی در گردش امور دولت بود، نه وزیری به حرف دیگری گوش می‌داد؛ کار دولت آشفته گشت. چندماهی‌نگذشت که هیأت «وزرای‌مختار» شش‌گانه درست شد و فرمان آن در ربیع‌الاول ۱۲۹۱ صادر گردید. این دستگاه یکی از غرایب تاریخ حکومت ایران است. از وزیران نه‌گانهٔ دولت، پنج‌تن را برگزیدند و «خازن مهرسلطنتی» را که مقام وزارت نداشت برآن عده افزودند. نامشان را «وزرای مختار دربار اعظم» نهادند. «جزو وکل امور مملکت» به آن هیأت سپرده شد. «این اعضای شش‌گانه کنفس هیأت متحد دارند و در رأی و رویت آنها ذره‌ای اختلاف نخواهد بود.» و «معنی یك قدرت و یك اثر قوی ظاهر خواهد نمود که هیچکس تعدد وزارت را به تصور نیاورده که صورت متحده و منفرده ببینند.» مقرر گردید: «رئوس مسائل و امور مهمه» را به عرض پادشاه برسانند، و «سایر کارها را که خود قطع و فصل می‌کنند لدی‌الاقتضا به‌طور روزنامه معروض خواهند داشت.» همچنین «رجوع ولایات کلیتاً به این مجلس خواهد بود، و جواب از مجلس صادر می‌شود.» این هیأت مهری داشت «به لفظ صحیح وزرای دربار اعظم» که برای «نفاذ احکام» کافی بود. به‌علاوه در فرمان شاه‌تصریح رفت: «احکامی که در ترقی مملکت از طرف ما صادر می‌شود، فوراً باید مجرا دارند.» در ضمن «سایر وزرای دربار که به لفظ مختار اختصاص ندارند، اعضای مجلس عمومی خواهند بود[۴۷].»

میرزاحسین‌خان و مستوفی‌الممالك در زمرهٔ وزیران مختار بودند. سایر اعضای آن نیز از میان همان وزیران پیشین انتخاب شدند. زبان انتقاد میرزاحسین‌خان از همین‌جا بلند شد. حرفش این بود که اصلاحات

۴۷. برای متن فرمان نگاه کنید به: مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۱۹۴ـ۱۹۳.

مملکت بدست آن‌کسان انجام‌پذیر نیست، به شاه نوشت: «بعد از مراجعت از رشت تا به حال در هیچ‌یك از امور دولت عرضی نکرده و جسارت ننموده‌ام. و کلیتاً خود را ظاهراً و باطناً بی‌طرف نگاهداشته‌ام.» اما در خدمتگزاری خود «این دوکلمه را محرمانه» عرضه می‌دارم که: «این اشخاص را... امتحان فرموده‌اید، و اظهار شکایت نیز مکرر فرموده‌اید. باز همان هستند که بوده‌اند... اگر این دفعه ایشان را هم امتحان نفرمایند چه‌ضرری خواهد داشت؟[۴۸]» هدف انتقادش خاصه علاءالدوله و مستوفی‌الممالك بودند.

هیأت وزیران جدید رییسی نداشت، احکام آن به مهر دسته‌جمعی صادر می‌شد. این هیأت که به تعبیر صنیع‌الدوله عبارت بود «از یك قدرت نافذه و سلطهٔ قویهٔ قائم به وجود شش کس از اعضای دولت و کبرای مملکت[۴۹]» ــ کارش از پای بست ویران بود. مجمعی که نه رییس داشت، نه نقشهٔ سیاسیش مشخص بود، نه اعضایش متجانس بود، نه‌آیین‌مشورت و رأی اکثریت برآن حاکم بود ــ معلوم است عاقبتش چه بود. اما «مجلس عمومی» همان دارالشورای کبرا بود که تشکیل می‌یافت از چند تن ازهمان وزرای مختار، و همهٔ وزرای غیرمختار، و چندنفر از شاهزادگان. رویهم رفته یازده تن بودند. نه کار این مجلس معین بود، نه چگونگی رابطهٔ آن با هیأت وزیران مختار. همین اندازه در روزنامه نوشته‌اند: اعضای مجلس عمومی هفته‌ای دوبار گرد هم می‌آمدند و «مشغول گفتگوهای نافعهٔ دولتی هستند.»

میرزاحسین‌خان اعتقادی به هیأت مزبور نداشت، و آن را دستگاه اصلاح‌کننده نمی‌شمرد. می‌نویسد: «تغییراتی که هرروز در وضع مشاهده می‌شود و ضعفی که در ادارهٔ امور مشهود می‌گردد، باز باعث یأس» خواهد شد. و «اعتقاد سابق که در ایران کار، کردنی نیست و باید از ترقی این مملکت و دولت مأیوس شد، عود خواهد کرد.» به قول یکی از وزیران بیگانه «ایران از سوء اداره خود را ضعیف و مفلس کرده...» است[۵۰]. ملکم نیز اساس آن هیأت وزیران را به انتقاد گرفت. شاید در این‌باره اشاره‌ای هم ازجانب میرزاحسین‌خان رفته بود. به‌هرصورت آن ایرادنامه را میرزاحسین‌خان برای شاه فرستاد. وگفت: «خیلی درست نوشته است.

۴۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۱].
۴۹. صنیع‌الدوله، المآثر والآثار، ص ۱۰۶ـ۱۰۵.
۵۰. اسناد خان ملك ساسانی، میرزاحسین‌خان به‌ملکم، ۳ جمادی‌الاول ۱۲۹۱.

اگر... فدوی هم هرگونه قسم... یاد نمایم که در عرایض خـود بالکلیه مقصود و منظوری غیراز دولتخواهی درنظر ندارد، صدق عرض کرده‌ام. و هرگاه مطمئن بودم که اگر جسارت به‌عرض ورزم... چنان جلوه نخواهد کرد که به ملاحظهٔ یك مقصودی است، و از قبیل سایرین معدوم نمی‌شوم- دو این زمینه به عرایض مفصل جسارت می‌ورزیدم.» تاکید نمود: آن را «مکرر» مطالعه فرمایند۵۱. دستخط شاه در حاشیهٔ آن درخور دقت است:

«... بامعنی نوشته است. در هردولت لزوماً یك‌گاهی تغییروضع و اسلوب لازم می‌شود که وجدانی است. و جهت وسبب او را نمی‌توان طوری بیان کرد که فهمیده شود. به‌خصوص دول خارجه، و ملکم‌خان که در لندن است چه خواهند فهمید که جهت پاره‌ای احکام چه چیز هست. اما در نظر خودمان لازم و الزم است.»

نکته‌جویی ملکم «بامعنی» شمرده شد، و آن تغییر هم «وجدانی» شناخته گردید. پس فعلا دست به‌ترکیب هیأت جدید نخورد. دستخط بلند شاه به عنوان میرزا حسین‌خان (۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۹۱) منطق تقسیم کار میان وزیران شش‌گانه را روشن می‌نماید:

مقرر می‌دارد: «برای تسهیل امور و سدباب عذر و تردید...چنین مناسب دیدیم که ادارات و مهمات معینه، و ولایات محروسه، با رعایت مناسبات مقتضیه به کفایت هریك از وزرای فخام واگذار شود؛ حـدود و شرایط آن خدمت را با یکدرجه استیلا و استقلال تفویض فرماییم کـه بهیچ‌وجه وسیلهٔ طفره و عذر نماند.» حد و شرطی که نهاده شایان تفکر است: «وزیری که صاحب یك اداره است، فرض کندکه منحصراً مرجوعات به او ـ امور سلطنت موضوعهٔ مستقله‌ای است؛ و از طرف این سلطنت به عنوان صدارت مطلقه کفیل جزیی و کلی شده است، و با همان درجهٔ قوت که می‌تواند مدیر مهام مملکتی شود، خدمت مختصهٔ خود را کفایت کند.»

تردید نیست کـه میرزا حسین‌خان عـذر می‌تـراشید، از قبول مسئولیت شانه خالی می‌کرد. اما آن لغت «موضوعه» چه صیغه‌ای است. غریب تر از آن، گسترش نامتعادل کارهایی است که به مسئولیت میرزا حسین‌خان سپرده شده‌اند. آنها را به دو قسمت طبقه‌بندی می‌کنیم و با حفظ الفاظی که در دستخط آمده یکجا می‌آوریم:

۱. وزارت امور خارجه، وزارت تجارت، طرق وشوارع ازشوسه‌و

۵۱. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱.

راه‌آهن، استیفای منافع از معادن، آوردن کارخانجات از فرنگستان، ابتیاع اسلحه، تذکره، چاپارخانه، جبه‌خانه و قورخانه، انبار غلهٔ دولتی، ترقی صناعات، بستن سدها، تکثیر منافع و فواید عامه، نظم نوکر، رفاه رعیت، امر معلمین و ارباب صنایع و صاحب‌منصبان فرنگی که اجیر و مستخدم این دولت‌اند، و مراقبت احوال آنها که وجودشان بی‌نتیجه نماند.

۲. مرجوعات دوازده ایالت و ولایت مملکت[۵۲]. نظم قشون و وصول اقساط مالیاتی آن نواحی نیز «از حکم و اختیار آن جناب خارج و مستثنی نیست[۵۳].»

اما دستخط معلوم نمی‌دارد که چه دستگاهی باید تعبیه گردد که وزیری بتواند به آن انبوه کارها رسیدگی نماید. در تناقض این‌معنی که وزیر مسئول «به‌عنوان صدارت مطلقه کفیل جزیی و کلی» آن امور شناخته شده ــ می‌خوانیم: «دیناری بی‌اجازه و امضای ما نباید حواله و اطلاق شود. کذلك بی‌محل به احدی مرسوم و مواجب داده نمی‌شود.» به علاوه «حوالهٔ بروات و حفظ و موازنهٔ جمع و خرج دولت با خود ماست لاغیر.» همچنین تاکید رفته: «احکامی که از ما... می‌رسد فوری‌الاجرا، و در حکم فرایض و واجبات بشمرند.» درضمن روزهای شنبه همهٔ وزیران و رؤسای ادارات به مجلس دربار بیایند و «از صبح تا شام در مقررات علیه گفتگو کنند.»

آن دستورنامهٔ درستی برای گردش چرخ دستگاه دولت نبود. و آن‌طومار «خدماتی که به اقتضای ظن صادق و اطمینان واثق... به آن جناب مخصوص و مرجوع» گشته بود، انجام‌پذیر نبود. ارزش وجودی هیأت «وزرای مختار» این اندازه بود که پس‌از شش ماه برهم خورد.

پیش از آنکه به تحول بعدی نظامات سیاسی بپردازیم، راجع به ادارهٔ مشاوران و معلمان خارجی که در دستور مزبور اشاره‌ای رفته بود، توضیحی می‌دهیم. دستورنامهٔ جمادی‌الاول ۱۲۹۱ مقرر داشت: مسئولیت «امر معلمین و ارباب صنایع و صاحب‌منصبان فرنگی که اجیر ومستخدم دولت هستند» با سپهسالار است که «وجود آنها را بی‌نتیجه نگذارد.» آوردن خبرگان خارجی به‌ایران جزو نقشهٔ ترقی بود که میرزاحسین‌خان ریخت. در دورهٔ او سی و چند نفر مشاور خارجی در استخدام دولت‌بودند که دست کم بیست‌نفرشان از اتریش آمدند. پیش از آمدن معلمان نظامی

۵۲. آن نواحی عبارت بودند از: آذربایجان، خراسان، کرمانشاهان، کرمان، بلوچستان، خوزستان، لرستان، گروس، خمسه، قزوین، واسدآباد.

۵۳. اسنادملکم، سواد دستخط به‌عنوان‌مشیرالدوله، چمن‌لار، ۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۹۱.

اتریشی (۱۲۹۶) گروه صاحب‌منصبان خارجی هفت‌تن بودند[۵۴]. میرزا حسین‌خان هیأت چهارده‌نفری مشاوران نظامی اتریشی را استخدام کرد. برای سایر رشته‌ها اقلا سیزده تن مشاور در خدمت دولت بودند که برخی از آنان را خود سپهسالار آورده بود. عبارت بودند از: «بارون دونرمان» بلژیکی مهندس راه‌آهن، «کاستیگرخان» اتریشی مهندس راه‌سازی، «هوتم شیندلر» آلمانی که راجع به معادن ایران مطالعه می‌کرد، «ساولیوف» معلم معدن‌شناسی، «فابیوس بواتال» مهندس برخی صنایع و ماشین بخار، «ریدرر» مشاور پستخانه و معاون او، «استال» مشاور پستخانه و معاون او که پس‌از ریدرر آمدند، «بارون دواستاین» مشاور مالیه و گمرك و اوزان و مقادیر، «پشان» مشاور ضرابخانه ومعاون او، «کنت دومونت‌فرت» مشاور ادارهٔ پلیس. از آنان گذشته در مدرسهٔ دارالفنون هم چند معلم خارجی بودند که جزو ابوابجمعی وزارت علوم بشمار می‌رفتند.

از کارهای هرکدام دربخش مربوط خودش صحبت می‌کنیم. اینجا همین اندازه بگوییم سپهسالار به‌عنوان وزیر جنگ نسبت به کار صاحب‌منصبان نظامی مسئولیت مستقیم کامل داشت. امادربارهٔ سایر مستشاران خارجی اینطور نبود. یعنی از سویی تکلیف همهٔ آنان به عهدهٔ سپهسالار سپرده شد. از سوی دیگر مسئولیت برخی دستگاه‌ها که خبرگان مزبور بایستی در آن خدمت کنند، بیرون از حد اختیارات رسمی سپهسالار بود. این وضع غریب خود یکی از عوامل ناهم‌آهنگی دستگاه اجرایی گردید. شرح آن خواهد آمد.

ترتیب وزیر مختار شش‌گانه دیر نپایید؛ دشواری در کار پیش آمد. بنابراین در شوال ۱۲۹۱ «لازم شد که یك قرار مجددی داده شود.» این اختراع تازه هم دست‌کمی از هیأت سلف خود نداشت. امور دولت به دو رشتهٔ اصلی تقسیم گردید. وزارت امور خارجه و وزارت جنگ را میرزاحسین‌خان به عهده گرفت، برای دومین بار لقب سپهسالار اعظم یافت[۵۵]. امور ولایات و خزانهٔ دولت به مستوفی‌الممالك واگذار گردید. به نام هرکدام فرمان جداگانه‌ای صادر گشت[۵۶]. این قرار رابه تقسیم‌بندی امور لشکر و امور کشور تعبیر کرده‌اند که تعبیر دقیقی نیست، خاصه

۵۴. آن عدهٔ هفت نفری از این قرارند: بهلر، آندره‌ئی، جانوطسی، اسپلی، لسو، شن، لمر.

۵۵. بار اول بعد از وزارت عدلیه و پیش از صدارت، وزیرجنگ شد با لقب سپهسالار اعظم (۱۳ رجب ۱۲۸۸).

۵۶. نگاه کنید به‌مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۱۹۶.

از این جهت که برخی از امور عمدهٔ کشوری و حتی مرجوعات چند ایالت مهم نیز در حیطهٔ مسئولیت سپهسالار درآمد. در نطقی که شاه به مناسبت تفویض اختیار امور دولت به آن دو وزیر نمود، گفت: «جناب آقا چندان پیر نشده‌اند، سپهسالار اعظم هم جوان هستند؛ هردو دارای صفات حسنه.» اکنون «جناب آقا را وزیر و مختار امور کشوری کلیتاً بدون‌استثنا فرمودیم، و جناب مشیرالدوله رابه لقب سپهسالاری اعظم و درکلیهٔ امور لشکری بدون استثنا مختار و مسلط فرمودیم... امیدواریم که هم زحمت ما را بعد از این کم بکنند، و هم از عهدهٔ خدماتی که به آنها سپرده شده‌است، در کمال خوبی برآیند.»

گفت و شنود میان شاه و سپهسالار آغاز شد. پیش از آنکه‌فرمان شاه در تقسیم امور دولت میان آن دو وزیر ابلاغ گردد، میرزاحسین‌خان نامه‌ای نوشت که‌به‌صورت ومعنی اتمام حجت بود: «عرض همان است که در نگارستان.... نموده‌ام. اگر می‌خواهید که در امور قشون بندهٔ کمترین مصدر خدمتی بشوم ــ به‌همان اقتدار، وبه‌همان اختیار، وبه‌همان لقب، و به همان وسعت، با تعیین محل [مالیاتی] که در سه سال قبل فدوی را به ریاست قشون مأمور فرمودید ــ مأمور بفرمایند... والا اگر یکی ناقص باشد، والله باز کار ناقص خواهد ماند[۵۷].» در واقع قبول مسئولیت امر لشکر را مشروط به‌داشتن اختیار تام نموده است. واینکه به‌تعیین محل بودجهٔ لشکر (یعنی محل مالیاتی یکی از ولایات یا گمرك) تأکید رفته، از این بابت بود که مستوفی‌الممالك به عنوان وزیر مالیه و خزانه نتواند جلو پایش سنگ اندازد. در آن اوان دولت به ترقی سپاهی توجه بسزایی داشت، خبرگان نظامی خارجی آمده بودند، حتی شاه ناگزیر علاءالدوله را که از نزدیکانش بود از وزارت جنگ برکنار نمود، وزیر دربارش کرد. به میرزاحسین‌خان تذکرداد:

«شما را با کمال اقتدار، بدون استثنای نفری از نفرات قریبه و بعیدهٔ قشونی، در این مسألهٔ امارت قشون مقرر فرموده‌ایم. انشاءالله‌تعالی ذره‌ای نقص نخواهد داشت.من شما را این‌طور قرار داده‌ام، شما هم به همین پیکره و اقتدار پی‌کار رفته، حرکت بکنید. هر وقت مانعی، عایقی از هر طرفی خدا نکرده رو بدهد، باید به عرض برسانید[۵۸].» سپهسالار

۵۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۱].
۵۸. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برحاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان، [شوال ۱۲۹۱].

جواب فرستاد: «از این تغییر می‌دانم کارخواستن است و حرف نیست. از حالا عرضه می‌دارم که تا تعیین محل به جهت مصارف قشون نفرمایند- جمیع خیالات و افکار خوب در تصور خواهد ماند، و از قوه به فعل نخواهد آمد؛ زاید براین دوکلمه هم عرض نمی‌نمایم... آرام و آسایش نخواهم گرفت تا قشون راقشون نموده، وجود... شاهانه را راحت سازم[۵۹].» باز شاه همانجا تاکید کرد: «امید زیاد دارم که قشون و قورخانه و اسلحهٔ ایران ترقی بکند، و اثر خود را در موقع ببخشد. چون حقیقتاً اول انتظام از اتفاق است، ابتدا و انتهای این قرار جدید می‌خواهم کمال اتفاق میان شما و جناب آقا و سایرین باشد... خودتان با جناب آقا حرف زده، محل قشون را بدهید. اگر کار با من بود، قرارش را می‌دادم. چون کار مالیات و خزانهٔ ولایات تفویض به مستوفی‌الممالك است، اگر من حکمی بکنم اول بی‌نظمی است[۶۰].»

میرزاحسین‌خان در پاسخ شاه این برهان را آورد: «تعیین محل از برای قشون، موافق عرضی که در نگارستان نمودم، جزء متمم و مکمل این قرار جدیدی است که معین فرموده‌اید. اگر او را تأیید نفرمایند، اولا قرار جدید تکمیل نشده است. ثانیاً قشون بی‌پول و بی‌محل، اول بی‌نظمی است ... ماده‌ای که بتواند تولید کدورت فیمابین ما دونفر نماید، عجالتاً همین فقرهٔ تنخواه است. اگر محل معین شود، بهیچ‌وجه حرفی تا قیامت فیمابین ما دونفر تکون نخواهد نمود. و اگر میل مبارك براین است که محل را جناب ایشان معین فرمایند، مضایقه‌ای ندارم[۶۱].» در ضمن سپاسگزار شاه هست که او را «از چنگ قراقوش‌های متعدد» رهانیده «متدرجاً به مقامات عالیه که به اعتقاد دیگران... محال می‌دانستند، رسانیدند. حالا باید چقدر آدم نانجیب خبیث حق‌ناشناس باشم که جانم را در راه خدمات دولت و ترقی قشون نگذارم[۶۲].»

سپهسالار که در جدل سیاسی باز نمی‌ایستاد، رأی خودرا برشاه قبولاند و مستوفی‌الممالك را به تعیین محل خرج لشکر واداشت. اما اختلاف آنان ریشه‌دار بود؛ مشکل توزیع قدرت دولت حل نشد. توضیح کوتاهی لازم است:

اندیشهٔ تقسیم امور دولت میان سپهسالار و مستوفی‌الممالك از

۵۹. اسناد سپهسالار، میرزا حسن‌خان به‌شاه [شوال ۱۲۹۱].
۶۰ دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ مزبور.
۶۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به شاه، [ذیقعدهٔ ۱۲۹۱].
۶۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲].

این فرض سرچشمه گرفت که از یک‌سو کارهای مترقی به‌دست میرزا حسین‌خان پیش برده شود. از سوی دیگر میرزایوسف که سلیقه‌اش با سایر وزیران و حکام سازگار بود و نزد آن طبقه منزلتی داشت ــ امور داخله را متصدی گردد. در ضمن شاه خیلی کوشید که بین سپهسالار و دیگران خاصه با مستوفی‌الممالک و علاءالدوله صلح و همکاری بوجود آید. دراین مورد صمیمی بود ازآنکه پیش خود انگاشت به‌وجود هردو نیازمند است. وقتی که امور مملکت را دوپاره کرد، به سپهسالار نوشت: «با علاءالدوله البته کمال مهربانی را بکنید، با جناب آقا بسیار بسیار گرم بگیرید. از نفاق بجز خرابی خودتان و دولت چیزی متصور نیست. معلوم است همان‌طور که به شما در اتفاق تاکید می‌شود، به جناب آقا هم تاکید شده و خواهدشد[۶۳].» بازاصرارمی‌ورزد: باعلاءالدوله وسایرین«متحدشده، خدمات دولت‌را ازپیش‌ببرند[۶۴].» میرزاحسین‌خان‌پندشاه راظاهراًپذیرفت، در مجلس مهمانی‌آن‌سه‌وزیر قراررا بردوستی وهمکاری نهادند. راجع به علاءالدوله می‌نویسد: «محض اطاعت امر...از معزی‌الیه پذیرایی و مشایعت نمودم که بهیچ‌وجه به تصور خودش نمی‌آمد، و در کمال ممنونیت از منزل بنده رفت[۶۵].» دربارهٔ مستوفی‌الممالک گوید: «چون میل مبارک همایونی را ...در این دیدم که با جناب معزی‌الیه گرم گرفت و اتفاق کرد و متحد شد و خدمات دولت را ازپیش‌برد ــ و خود خانه‌زاد بالفطره طالب اتفاق [هستم]... عنوان صحبت نموده و اتفاق خودم را به ایشان اظهارداشتم. محض اطاعت امر همایونی... بطوری بیان مطلب کردم و به قسمی منظور را مجسم وبی‌خیال خودم را مشهود نموده، و مبالغه در تکریم و احترام مشارالیه نمودم ــ که خود او هرگز متوقع و منتظر نبود... چنین نیست که علاءالدوله نیز صورت مجلس را راپورت ننماید... چه‌با مستوفی‌الممالک و چه با علاءالدوله با کمال اتفاق و اتحاد حرکت خواهم نمود، و تا چهار پنج خلاف واضح از آنها مشاهده ننمایم ــ دست از موافقت خود برنخواهم داشت[۶۶].»

نوشتهٔ سپهسالار معانی مهمی را باز می‌نماید: می‌رساند که بیشتر نسبت به مستوفی‌الممالک و علاءالدوله بی‌اعتنا بوده، و شاید

۶۳. اسناد سپهسالار، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان، [شوال ۱۲۹۱].
۶۴. اسناد سپهسالار، دستخط شاه درحاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۹۱].
۶۵. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۱].
۶۶. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [ذیقعدهٔ ۱۲۹۱].

رفتاری متکبرانه‌داشته است. اینکه گوید «بی‌خیالی خودرا مشهودنموده»ـ یعنی به آنان اطمینان داده که درپی مقام صدارت نیست. از همه مهمتر این است که اعتقادی به صمیمی بودن آنان نداشت، هرگونه اتفاقی را ناپایدار می‌دانست. و آن راست بود. به حقیقت قرار تقسیم امور مملکت میان دوشخصیت کاملا متفاوت بلکه متضاد، که هیچکدام بالفعل ریاستی بر دیگری نداشت ـ منطقی نبود. بروز اختلاف در نهاد آن قرار سرشته بود؛ مسئولیت ادارهٔ دولت لوث گردید. و این معنی در خطابهٔ شاه نمایان است:

گرچه امور دولت میان «آقا» و سپهسالار اعظم تقسیم گردیده و «هریك در امور خود کمال استقلال را داشته و دارند ـ ولیکن همچه می‌دانیم که خود را در امور متعلقهٔ به خود مسئول نمی‌دانند.» از اینرو در ربیع‌الاول ۱۲۹۲از هردو وزیر نوشتهٔ پابمهر گرفت که‌هرکدام «مسئولیت» کارخود را تعهد نماید. به‌تعبیرشاه: «نیك‌وبد امور لشکر و کشور از این دونفر خواسته می‌شود و مسئول هستند[۶۷].» این خود نکته‌ای است که نوشتهٔ سپهسالار و مستوفی‌الممالك را شاه در جعبهٔ مخصوص خود ضبط کرد. هرگاه میان آن‌دو اختلافی بروز می‌کرد، آن سند را برخ آنان می‌کشید. و می‌گفت: «من هیچ‌کاره‌ام»؛ مسئولیت با خودتان است. به این دستخط توجه نمایید:

«من کلیهٔ امور ایران را به شما ومستوفی‌الممالك رجوع کرده‌ام، و در حقیقت خودم هیچ‌کاره‌ام. نه پول بده هستم، نه وزیر داخله؛ هرچه می‌خواهید باید از آنها مطالبه بکنید. چنانچه مسئولیت را قبول کرده‌اند باید از عهده برآیند[۶۸].»

آن سخن وقتی راست می‌نمود که از رییس مملکت مشروطه‌ای شنیده می‌شد، یا دست‌کم قانون اساسی ۱۲۸۹ نافذ می‌بود. ولی حقیقت غیراز آن بود. سپهسالار گفت: «امورات دنیا مخصوصاً در ایران، موهومی و تصوری است. حالیه مردم چنان فهمیده و تصور کرده‌اند که عرایض و مستدعیات این‌بنده... رد ندارد، و مافوقی بر اطمینان ملوکانه دربارهٔ این غلام بتصور نمی‌آید. اگرچه برخود خانه‌زاد مشتبه نمی‌شود، و درجهٔ قدر و منزلت خود را... می‌دانم ـ و اگر در این زمینه بخواهم عرایضی

۶۷. متن تعهدنامه‌ها در روزنامه منتشر شد.

۶۸. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برحاشیهٔ نامهٔ سپهسالار راجع به‌لزوم خریداری کشتی برای خلیج فارس [۱۲۹۲].

بنمایم و دلسوختگی‌های خود را عرضه بدارم، دلایل و آثار زیاد دارم... لهذا در نزد خود خون می‌خورم و دم نمی‌زنم... لیکن همین‌قدر که بر مردم مشتبه شده، کارها رونق و امورات انتظام دارد. و اگر بنا شود حقیقت مطلب را... بفهمند و بدانند، متدرجاً کارها مختل و رشته‌ای که‌می‌خواهد روبه انتظام برود، معیوب... خواهد شد[۶۹].» اختلاف میرزاحسین‌خان با شاه راجع بود به همان مسألهٔ اساسی توزیع قدرت اجرایی میان دودستگاه جدا، و اختلالی که در کار نقشهٔ اصلاحات بار می‌آورد. در گزارش خود از خلط مسئولیت دستگاه‌های دولتی و بی‌نظمی امور بحث کرده تا به اینجا می‌رسد: دیگران «از این چاکر اظهار وحشت می‌کردند؛ عقیدهٔ ایشان این بود که هرخدمتی به این چاکر محول شود، قناعت نکرده و از آن تجاوز می‌کند. محض از برای سد خیال آنها... نوعی رفتار شده که عکس آن برایشان ظاهر گردید، و برحسب احتیاط این‌قدر به ملایمت حرکت نموده که نزدیك است امور خدمت محوله از سستی بگذرد.» البته انجام خدمات «خیلی بزرگ» مستلزم «تقویت روحانی» است. ولی اگر «همین سبك و همین سستی درکار پسند طبع همایون باشد، چاکر را جز شکرگزاری کاری نیست... و به همین‌طرزی که هست راه می‌رود[۷۰].»

در این مرحله باید درنظر داشت قضیهٔ اجرای قانون تنظیمات، مادهٔ اختلاف را سخت‌تر ساخت؛ سپهسالار در اجرای آن پافشاری می‌کرد و مستوفی‌الممالك به‌عنوان وزیر داخله با اساس آن مخالف بود. تضاد میان سبك میرزاحسین‌خانی و سلیقهٔ مستوفی‌الممالکی ــ فرض «اتفاق» آن‌دو را باطل گردانید. شاه همان میزان توزیع مسئولیت را تأیید نمود. و رأی خود را به سپهسالار اعلام کرد:

«مختصر جواب عرایض شما این است که: امر قشون و وزارت خارجه هردو به شما محول است، و اهمیت هردو درنظر ما واضح است. و چون انتظام این دو امر از شما خواسته شده است ــ هرچه بکنید و هر قراری بدهید و عرض بکنید پذیرفته است؛ و هیچ محل ایراد و بحثی نیست. مکرر این حکم را کرده‌ام و حالا می‌نویسم. اما اگر خودتان کوتاهی بکنید و عقب‌کار نروید، بی‌نظمی را راجع به پاره‌ای چیزهای دیگر نکنید. اگرچه اهتمام در امور وبی‌کار رفتن شما معروف و مبرهن است ــ بعداز ملاحظهٔ این دستخط هیچ حقی دیگر شما نخواهید داشت که در بی‌انتظامی

۶۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲].
۷۰. کتابچهٔ گزارش میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲] خطی.

این‌دو عرض بکنید یا شکوه‌ای بنمایید.

«شما هم با آن دولتخواهی و عقلی که دارید ــ البته ملاحظهٔ استقلال پیشکاران ولایات و حکام و دلخوشی مردم را باید بکنید که چون هریك از نوکرها و طبقات هم در کار محوله به خودشان مسئول هستند، و دولت انتظام آن عمل را هم از آنها می‌خواهد ــ بهانه به‌دست آنها نیفتاده، در کارشان مستقل باشند و مأیوس نباشند. همهٔ اینها ملاحظه شده است که در انتظام عمل دولت است، والا هیچ ملاحظهٔ اشخاص نیست[۷۱].»

به موجب آن دستور اختیارات سپهسالار در کار لشکر وسیاست خارجی ظاهراً به حدی است که «هرچه بکنید و هرقراری بدهید» پذیرفته است. اما درامور داخلی، شاه مدافع اصل «استقلال» حکام و پیشکاران ولایات و سایر طبقات دیوانی است که «مأیوس نباشند» و «دلخوشی» داشته باشند. خاصه تاکید دارد: «دولت انتظام آن عمل را هم از آنها می‌خواهد» و «همهٔ اینها ملاحظه شده... که در انتظام عمل دولت است.» آن دستور دلالت مستقیم داشت بر ابطال مفهوم دولت منتظم و قانون‌تنظیمات ولایات ــ یعنی تکذیب فلسفهٔ سیاسی میرزاحسین‌خان. دلخوشی و مأیوس نشدن حکام و پیشکارانشان نیز دقیقاً مساوی بود با مشروع‌شناختن خودسری آنان و بردن مال دولت و مردم. درست همین زمان بود که‌اجرای قانون مجلس تنظیمات ولایات متوقف گردید (۱۲۹۳). اما نکته اینجاست که دراجرای همان ضابطهٔ تقسیم‌مسئولیت، تناقضی‌وجودداشت. هرگاه‌امر مهم داخلی پیش می‌آمد ــ اختیار کار را شاه از مستوفی‌الممالك می‌گرفت و به سپهسالار می‌سپرد[۷۲].

همان اوان مجلس شورای کبرا که مدتی از آن خبری نبود، ازنو برقرار گردید. شاه یکباره بخیال افتاد آبرویی به آن بدهد. وزیران فعلی و برخی از درباریان و شاهزادگان بیکار داخل مجلس شدند. لازم افتاد آقاابراهیم امین‌السلطان آبدارباشی هم به عضویت آن سرافراز آید.

۷۱. مجلس، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۳.

۷۲. در ۱۲۹۳ امنیت فارس برهم خورد و میان معتمدالدوله حکمران آنجا حکومت مرکزی مشاجرهٔ تندی برخاست. شاه به‌موجب فرمان رسمی «انتظام آن‌مملکت را کلیتاً» به میرزا حسین‌خان واگذاشت و او را «مسئول» قرار داد (متن فرمان در مرآت‌البلدان، ج۳، ص ۲۱۳ آمده). سپهسالار که کار را پیش برد به شاه گوشزد کرد: «به‌هرکاری که شخص از باب خودش داخل شده، با رعایت نکات اقدام نماید ــ قطعاً انجام می‌یابد. هرگاه از آن راه داخل نشود هرگز قرین‌انجام نمی‌شود.» (اسناد پیل، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ظاهراً ۱۲۹۴).

هرگاه ظل‌السلطان حکمران اصفهان هم چندروزی به پایتخت می‌آمد، ریاست مجلس با وی بود! امین‌الملك (= امین‌الدوله) ناظم مجلس مقرر گردید. میز بزرگ عالی با پوشش سبزرنگ فاخر گذاشتند، شاه به تالار عمارت خلوت کریم‌خانی آمد، مجلس را در ۱۵ ذیقعدهٔ ۱۲۹۲ افتتاح گردانید. خطابه‌ای خواندکه هیچ‌مطلب تازه‌ای نداشت. تنهانکته‌ای که‌به‌نقل بیرزد اینکه: «البته فکرها و عقول و تصویب آراء در هر جزو کار، چیزها می‌بیند که هرگز از یك عقل کامل آن درجه بینایی متصور نیست.» پس تاکید شد: اهل مجلس «درآنچه مقتضی صلاح دولت و اصلاح مملکت است گفتگو نمایند، و آراء و عقاید خود را به عرض ما برسانند.» اما در دستخط شاه که به‌عنوان امین‌الملك ناظم مجلس، دوسه هفته بعد صادر گردید، سخنی آمده شنیدنی: «اهالی مجلس در گفتگو و حرف آزادهستند. و هرچیزی رابابد بدون شایبهٔ هیچ غرض و بدون هیچ ترس و واهمه، تقریر نمایند. فی‌المثل از صنف نعال اگر شخصی برخیزد و بر وزرای بزرگ ایرادی وارد بیاورد، و بگوید: تو فلان‌کار را نفهمیده کرده‌ای به‌این دلیل- نباید آن وزیر کدورتی حاصل کند، بلکه هیچ حق ندارد. باید کاری که می‌کند، جواب آن شخص را موافق قاعده، یا رد نمایدیا اذعان نماید.»

اینکه ایرادگیری مرد نعلبند هیچ ربطی با کار آن شورای کبرا نداشت، بماند. و نیز از این مطلب که خبرگی آن مرد پیشه‌ور در کار خویش بیشتر از دانایی اکثر آن بزرگان در فن حکومت بود، بگذریم. اما اینکه آن سخن از قلم شاه جسته، نفوذ روح زمان را می‌رساند. به هر صورت آن مجلس کبرای بدون اساسنامه و بدون اختیار و با اعضای‌ناجور- هیچ ثمری بار نیاورد. چیزی نبود جز یکی از نمایش‌های هوس‌پیشگی.

قراری که در شوال ۱۲۹۱ راجع به تقسیم امور دولت میان سپهسالار و مستوفی‌الممالك داده شد- تا شوال ۱۲۹۵ برجای ماند. حالا کامران‌میرزا پسرشاه بزرگتر شده، در پی دولت و جاه بود. او هم به آن دونفر پیوست و هیأت سه‌نفری تشکیل گردید. ولی مسئولیت و اختیارات آن‌دو وزیر تغییری نکرد. وسایر وزیران نیز شغل خودرا همچنان داشتند. فرمان مفصلی که در ۱۵ شوال ۱۲۹۵ صادر شد مطلب تازه‌ای ندارد. فقط دوسه نکته‌اش به نقل بیرزد: وزیران ما «باید در کارها به طرز واسلوب کهنه قانع نشوند، باید از دستگاه وزراء اسباب تفرقهٔ حواس و مفسدهٔ وسواس منسوخ شود.» این کنایه‌ای بود به مستوفی‌الممالك. به‌علاوه به «ایجاد قوانین و قواعد جدیده» و «گذاردن نظم درست که مردم از مال و

جان خود ایمن» باشند و کارهای عمرانی و صنعتی و استقلال دیوانخانه‌های عدلیه ـ باز تصریح رفته است. چیز تازه قسم‌نامه‌ای است که وزیران سه‌گانهٔ مزبور به رسم «دول منتظمه» امضا کردند و به شاه سپردند. آنجا سوگند یاد کردند که به راستی و درستی و خالی از «طمع و غرض شخصی» به خدمت برآیند. آن سوگندنامه هم‌در صندوقخانه نهاده شد۷۳. گویا موشان آن را خوردند.

قرارنامهٔ ۱۲۹۵ هم یکی از دیگر تدبیرهای ساختگی بود. اگر «اسلوب‌کهنه» و«مفسدهٔ وسواس» حقیقتاً ناپسند بود،چرا مستوفی‌الممالك بیش از شصت‌سال وزیر و مستوفی ماند. اگر ایمنی «مال و جان» مردم منظور بود، چرا قانونی که میرزاحسین‌خان در اعلام امنیت جانی و مالی همان اوان نوشت (۱۲۹۵) مقبول نیفتاد۷۴. پیشنهاد وضع «قوانین و قواعد جدیده» نیز از نوع همان ریشخندهای سیاسی بود. این شوخی‌ها در عالم خود دلپذیر بودکه‌بگویند: طالب «ترقیات جدیده» هستیم اما «اغراض شخصی اشخاص قدیمی ایرانی و مردمان نفهم آن خیالات را سست می‌کند۷۵.» خوی اهل دیوان هم با سوگند خوردن در ترك «طمع و غرض» اصلاح نشد که نشد. اما پیوستن کامران میرزا به جرگهٔ هیات وزیران سه‌گانه این فایده را داشت که مختصری برمداخلش افزود۷۶. قرار مزبور تا دوسال بعد که میرزاحسین‌خان یکسره از وزارت برکنار گردید (شوال ۱۲۹۷) دست نخورد. امور دولت برآن روال می‌گشت.

خلاصه اینکه نظامات متغیر ناموزونی که از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۷ (از الغای صدارت تا پایان دورهٔ سپهسالار) نهادند ـ هیچکدام مبنای منطقی استواری نداشت. و مسألهٔ توزیع قدرت سیاسی را حل نکرد. در آن نظام سیاسی مقتدرترین وزیر دولت همچنان میرزاحسین‌خان بود. به تعبیر شاه «کارهای بزرگ دولتی» به دست او می‌گذشت۷۷. این سخن

۷۳. برای متن فرمان و قسم‌نامه نگاه کنید به: مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۲۳۹ـ۲۳۵.

۷۴. نگاه کنید به‌بخش هشتم، در قانون اساسی.

۷۵. دستخط شاه، ۱۲۹۷، اسناد نویافته، ابراهیم صفایی، ص ۱۲۲.

۷۶. کامران‌میرزا علاوه براینکه «حکمران دارالخلافه» بود، حکومت ملایر و تویسرکان نیز به‌او واگذار گردید. شاه به‌میرزاحسین‌خان نوشت: «مبلغی را که‌شما مناسب حال این دو ولایت بدانید، معین کنید که همه‌ساله به‌نایب‌السلطنه از آن جاها برسد... همه روزه از طهران آدم وأحکام و محصل بی‌معنی به‌این دو ولایت نرود... خودمن حکمی ننویسند و آدم نفرستند.» (اسناد سپهسالار).

۷۷. ایران، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۶. نگاه کنید به‌ضمایم کتاب، اسناد مربوط به‌طرح قرارداد استرداد هرات.

راست است. برجسته‌ترین کارهای سپهسالار در اصلاح قشون و خاصه در رشتهٔ سیاست خارجی (مثل تنظیم قرارداد استرداد هرات، وکوشش او در اعلام بیطرفی ایران و تحصیل تضمین بین‌المللی در تمامیت ارضی‌ما) در همان دورهٔ وزارت وی صورت گرفت. به مناسبت امضای طرح همان قرارنامهٔ استرداد هرات بود که شاه نوشت: «امیدوار هستم به دست شما این خدمت انجام بگیرد، اسم شما در تواریخ به یادگار بماند[۷۸].» در حد قدرت او نیز گفته‌اند: سپهسالار پس‌از صدارت هم «نهایت اقتدار را پیدا کرد و تا ۱۲۹۷ احکام مفید جاری کرد. اگرچه بعد از سفر فرنگستان اول ازصدارت معزول شد، به امور لشکری و بعضی کارهای داخله می‌پرداخت، ولی باز رتبهٔ صدارت داشت و هرچه می‌خواست بجا می‌آورد[۷۹].» به‌حقیقت عبارت آخر گزافه‌آمیز است. اینکه میرزاحسین‌خان دلخور و ناخرسند بود از همین بابت بود که دولت رهبری متشکلی نداشت ــ و نظامات مزبور اختیار اجرایی زیادی برای پیش‌بردن نقشهٔ اصلاحات داخلی به او نمی‌داد. معهذا برخی کارهای عمده را بانجام رساند. اما از حاصل سعی خودهمواره ناخشنود بود؛ به تعبیر خودش: «در امور دولت یك حرکت مذبوحی می‌نمایم ویك های وهوی بسیار ناقص دارم[۸۰].» تأثیر آن نظامات را در کارنامهٔ اصلاحات، ضمن گفتارهای بعد خواهیم شناخت.

۷۸. ایران، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۷. نگاه کنید به‌ضمایم کتاب.
۷۹. صدرالتواریخ، خطی.
۸۰. مجلس، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۱ در پیشرفت اقتصادی

رشد و پیشرفت اقتصادی از مهمترین عناصر نقشهٔ عمومی ترقی شناخته گردیده بود. اما معلوم نیست تأثیر آن را در تحول کلی اجتماعی تاچه اندازه تمیزمی‌دادند. ترقی‌اقتصادی جدیدرا اقتصاد صنعتی می‌ساخت. و اقتصاد صنعتی پرداختهٔ دو عامل اصلی بود: بکار انداختن سرمایه، بکار بستن دانش فنی. سرمایه، چرخ فعالیت جدید اقتصادی را بکار می‌انداخت. دانش فنی، مواد طبیعی را به صنعت تولیدی مبدل‌می‌کرد. هدف مجموع، رشد اقتصادی بود.

از نظر اقتصادی مسألهٔ اصلی همهٔ جامعه‌های آسیایی (که دورهٔ پیش از اقتصاد صنعتی را می‌گذراندند) این بود که از یك‌سو سرمایهٔ علمی وفنی مغرب را بدون چون وچرا فراگیرند. و ازسوی دیگردستگاهی بوجود آورند که سرمایهٔ داخلی گرد آید و به راه صنعت تولیدی بکار انداخته شود. در این سیر تحولی، دولت مسئولیت بزرگی به گردن‌داشت: یکی از جهت ابتکار اقتصادی، دیگر از نظر سیاست ارشادی. ایمنی اجتماعی از شرایط لازم بود. وخزاین طبیعی از عوامل پیشرفت اقتصادی بشمار می‌رفت. در تحلیل نهایی، نظام مضبوطی لازم بود که دستگاه اقتصاد صنعتی تعبیه گردد و رشد یابد. مایهٔ قدرت مادی کشور را قدرت صنعتی می‌ساخت وبس. خوب یا بد همین بود، دیگر حرفها بیمعنی و نامربوط است.

اما در کار تأسیس اقتصاد صنعتی ــ سرتاسر مشرق‌زمین با تعرض اقتصادی غربی دست بگریبان بود. ترقی و رشد اقتصادی آن‌گاه

تحقق می‌یافت که اقتصاد صنعتی داخلی را در برابر تجاوز مغربیان پاسبانی کنند. حمایت اقتصاد داخلی با دو پدیدهٔ اقتصادی خارجی برخورد داشت: سرمایه‌گذاری خارجی، تجارت آزاد. در دستور پیشرفت اقتصادی تقریباً همهٔ کشورهای آسیایی، بکار انداختن سرمایهٔ بیگانه سخت مقبول بنظر می‌رسید؛ بسیاری از ترقیخواهان هوا‌خواهش بودند. ازنظر فرض‌اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی در رابطهٔ باشرایط آن قابل سنجش و ارزش‌یابی است. نفس بکارانداختن سرمایهٔ بیگانه، نه ضامن رشد اقتصادی کشور سرمایه‌پذیر است، نه به‌خودی خود عامل قدرت اقتصادی آن. از نظر عملی، به تجربهٔ عینی می‌دانیم سرمایه‌گذاری بیگانگان در ربع آخر سدهٔ گذشته درمصروعثمانی وچین ـ به حقوق حاکمیت این‌کشورها ضربه‌های سخت زد، برنفوذ اقتصادی و سیاسی دولت‌های سرمایه‌گذار افزود. البته این معانی را در آن زمان، طرفداران جلب سرمایهٔ خارجی به روشنی نمی‌شناختند. در ضمن باید بخاطر بیاوریم کشورهایی‌که نام بردیم به‌علاوهٔ ایران، پیش‌از آنکه به فکر ترقی اقتصادی بیفتند زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی مغرب قرار گرفته بودند. و خارجیان بساط تجارت آزاد را به زور پهن‌کرده، امتیازهای بازرگانی که همه به زیان اقتصادی آن نواحی بود بدست آورده بودند.

در آسیا تنها ژاپن بود که از آغاز دورهٔ اقتصاد صنعتی آن (عصر میجی) به پاسداری صنعت خویش از تعرض اقتصادی مغرب برخاست. نه اجازه داد سرمایهٔ فرنگی بر صنعت مملکت دست‌اندازد. و نه به بیگانگان اجازهٔ رقابت اقتصادی داد. به عبارت دیگر اقتصاد خود را از آفت تجارت آزاد مصون نگاه داشت. باید دانسته شود ژاپنیان در نیمهٔ سدهٔ پیش (پس‌از حملهٔ دریایی آمریکا در ۱۸۵۳) به‌اجبار به نظام کاپیتولاسیون تن در داده، دروازهٔ کشور را به روی تجارت مغرب بازکرده بودند. اما همین که دوران میجی رسید، دروازهٔ باز را بستند، و بساط بازرگانی آزاد را برهم زدند. و دودستی به اقتصاد صنعتی خویش چسبیدند. البته نفوذ سیاسی غرب هیچگاه در سرزمین ژاپن ریشه ندوانده بود، و عفونت بیگانه‌پرستی خون هیات حاکم ژاپن را نگندانده. برعکس نفرت باطنی ژاپنی را از جماعت فرنگی باید از عوامل روانی مهم تحول جدید آن کشور بشمار آورد.

در ایران، نخستین وزیری که به فرزانگی، آثار زیان‌بخش تجارت آزاد اروپایی را دریافت و جلو گسترش آن را بست ـ قایم مقام بود. و

نخستین وزیری که به برهم زدن آیین تجارت آزاد برآمد و به تأسیس اقتصاد صنعتی ملی برخاست، امیرکبیر بود. چون انگلیس خواست امتیاز تجارت آزاد را (مشابه قرارداد بازرگانی ترکمانچای) بگیرد، مشاجرهٔ تندی میان نمایندهٔ آن دولت و قایم مقام درگرفت (۱۲۵۰). قایم مقام گفت: این «تجارت وسیلهٔ نابودی تدریجی این مملکت فقیر و ناتوان می‌گردد، و عاقبتش این است که ایران میان دو شیر قوی‌پنجه‌ای که چنگالشان را در کالبد آن فرو برده‌اند، تقسیم گردد...» و اگر انگلیس «خیر خواه حقیقی» ایران است، ما را یاری دهد تا عهدنامهٔ بازرگانی ترکمانچای را باطل کنیم. وزیر مختار می‌نویسد: «در اثبات سودمندی انعقاد قرارداد تجارتی، هر برهانی که ممکن بود آورده شد،» اما «احمقانه» است اگر تصور کنیم که «در جدل و جنگ استدلال» بتوان برقایم مقام فایق آییم[۱]. می‌دانیم پس از قایم‌مقام، امتیاز تجارت آزاد را به انگلیس نیز دادند. اما امیرکبیر برآن شد که «پاپشتیبانی صنعت ملی ورود آزاد امتعهٔ خارجی را از ایران براندازد.» همچنین «به حرکات و عادات خود طوری مسلوك می‌داشت که جنس خارجه را مردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد[۲].» این معنی را نیز شناسانده‌ایم که انگلیس با ایجاد کارخانه‌های صنعتی مخالفت ورزید و از فرستادن خبرگان فنی دریغ داشت. وزیر مختار آن دولت به امیرگفته‌بود: «تأسیس کارخانهٔ صنعتی تجربهٔ پرخرجی است. بهتر این است پارچهٔ فرنگی را به بهای ارزان‌تر وارد کنید.» از امیر پاسخ شنید: «برپاکردن کارخانهٔ داخلی دست‌کم این فایده را دارد که هر پولی صرف آن گردد، در خود مملکت می‌ماند... در صورتیکه حال باید برای خرید پارچه شمش طلا بدهیم[۳].» حتی صنف بازرگانان تبریزی از میرزاتقی‌خان خواستند جلو ورود متاع اروپایی را ببندد و «به دولت‌های فرنگ اعلام فرمایند که هرگاه پس‌از این قماش مزخرف و بنجل خود را بیاورند، در سرحد ایران ضبط دیوان خواهد گشت.[۴]» امیر که بیست سال پیش ازآغاز ترقی ژاپن، معرف اقتصاد ملی آسیایی علیه تعرض اقتصاد سیاسی غربی بود ــ از میان رفت.

۱. انگلیس ۶۰/۳۸ خلاصهٔ مذاکرات قایم‌مقام با نمایندگان انگلیس، ۲۵ فوریهٔ ۱۸۳۵. (برای تفصیل نگاه کنید به مقالهٔ من «در سرنوشت قایم‌مقام»، مجلهٔ‌سخن، اسفند ۱۳۴۴).

۲. در امیرکبیر وایران (چاپ سوم، ۱۳۴۸، بخش ۲۰ و ۲۱) بحث کرده‌ام.

۳. انگلیس ۶۰/۱۵۴، شیل به‌پالمرستون، ۲ نوامبر ۱۸۵۰.

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۴، ترجمهٔ کاغذ پنجاه و سه نفر تاجر تبریزی به‌امیرنظام، ۱۲۶۶.

دورهٔ سپهسالار رامی‌توان مرحلهٔ تحول اقتصادی تازه‌ای شناخت. رشد سرمایهٔ خصوصی، رواج نسبی ماشین بخار، ایجاد کمپانی تجارتی، بکار انداختن سرمایهٔ داخلی در فعالیت تولیدی ــ نمودار آن تحول‌عمومی است. توجه به سرمایه‌گذاری خارجی، جنبهٔ دیگری از اقتصادیات این دوره می‌باشد. نتیجه‌ای که از تحلیل اقتصادیات آن زمان‌می‌گیریم این است که در دورهٔ صدارت میرزاحسین‌خان، نقشهٔ اقتصادی جهتی‌مشخص داشت و پیشرفتی منظم کرد. وجههٔ نظرش اقتصاد صنعتی بود. فعالیت اقتصادی دولتی و اقتصاد ارشادی را در بکار انداختن سرمایهٔ داخلی توأم ساخت. پس‌از صدارت ــ سیر ترقی اقتصادی کند گشت، نوسانهائی در جهات متضاد روی داد، گرچه طرح‌های خوب ریخته شد، کمتر کاری به انجام رسید. فقدان رهبری متشکل و نبودن هم‌آهنگی در دستگاه دولت ــ در اقتصادیات کشور بیشتر از سایر شئون اجتماع تأثیر بد کرد. و این خود از عوارض نظام سیاسی غلطی بود که بنیادش برتقسیم امور دولت میان سپهسالار و مستوفی‌الممالك نهاده شده بود. تصادم میان آن‌دو بیش از همه‌جا در کار اصلاح مالیه، وضع مالیات جدید به سبك اروپایی، و مأموریت مستشاران خارجی که میرزاحسین‌خان به ایران آورد ــ بچشم می‌خورد. اما فعالیت فردی اقتصادی همچنان پیشرفت‌کرد.

اقتصادیات این دوره را در چند مبحث مطالعه می‌کنیم: بانك و مالیه، صنعت وسرمایه، راه و راه‌آهن. و گفتار جداگانه‌ای را به مسألهٔ سرمایه‌گذاری خارجی تخصیص می‌دهیم ــ مسأله‌ای که محورش اقتصاد بود و مدارش سیاست.

۱. بانك و مالیه

تشکیل سرمایهٔ صنعتی خیلی مورد توجه بود و شرط عمده‌اش ایجاد بانك. اهل تجارت و سرمایه نیز خواهان بانك و تأسیس کمپانی‌های عمومی بودند که سرمایهٔ خود را در صنعت تولیدی بکار اندازند. طرح برپاکردن «بانك دولتی» به سرمایهٔ ده کرور تومان در صدارت میرزاحسین خان ریخته شد (جمادی الاول ۱۲۸۹). از فرانسه و انگلیس و اتریش چند پیشنهاد در ایجاد بانك رسیده بودند. دولت پیشنهاد «مرتون» فرانسوی را مناسب و سودمند تمیز داد. و میرزاحسین‌خان به شیوهٔ کار خود که هر موضوع عمده‌ای را به رسیدگی هیأت مشورتی واگذار می‌کرد ــ کمیسیونی در جمادی‌الاول ۱۲۸۹ تشکیل داد که در کار بانك غوررسی

نمایند. چند تن از وزیران و اهل دیوان، و دونفر از بازرگانان در آن شرکت داشتند. اعتضادالسلطنه وزیر علوم بـه ریـاست آن هیأت، و ملکم‌خان ناظم‌الملك مستشار صدارت به‌عنوان مخبر گمـارده شدنـد. کمیسیون مزبور به مطالعهٔ طرح پیشنهادی مرتون پرداخت. در ضمن اساسنامهٔ بانك دولتی فرانسه و بانك عثمانی نیز آماده بود که به مـواد آنها مراجعه نمایند و با هم بسنجند. طرح مرتون با تغییرهایی که درآن لازم دانسته شد، به تصویب کمیسیون رسید.

پیش‌از آنکه به گفت وشنود کمیسیون بانك بپردازیم، به نامهٔ خصوصی ارزشمندی که حسنعلی‌خان گروسی سفیر ایران در اسلامبول همین اوان نوشته (۲ جمادی‌الاول ۱۲۸۹) توجه می‌دهیم. از آن برمی‌آید که مذاکرهٔ با مرتون را او در اسلامبول آغاز کرده بود. نکتهٔ بسیار مهم این است که انگلیس و روس هرکدام به وجهی از کارشکنی دریغ نداشتند. کنسول انگلیس به مرتون نوشت در ایران نظم نیست اما «عدم امنیت» هست. قصدش این بود که رأی او را در ایجاد بانك بزنند. سفیر روس چنین عنوان کرد که حق تقدم با «ساوالان» نامی است‌که دولت ایران اجازهٔ تأسیس بانك را چند سال پیش (۱۲۸۱) به او داده است[۵].

حسنعلی‌خان می‌نویسد: حالا که «از بانك و راه‌آهن سخن می‌رود، امیدوارم که هرچه زودتر قرارنامهٔ موسیو مرتون را به امضاء برسانند که عمدهٔ اسباب رفع پریشانی، و اصلاح حال ملت ایران همین است... از خارج و داخل به وسایل مختلفه او را از اقدام به این کارمنع کرده‌اند، و به خصوصه قونسول انگلیس مقیم تبریز شرح مفصلی از بی‌نظمی و عدم امنیت ایران به او نوشته بود. معهذا، با واسطه و بیواسطه او رابه‌طوری مطمئن و قوی دل کردم، که تغییری در نیت او بهم نرسیده. و شاهد براین فقره این است که زمان امضای قرارنامه را تا دوماه دیگر امتداد داد.» اصرار می‌ورزد که شخص صدراعظم «همهٔ سعی و اهتمام و قدرت خود را بکار ببرند، و در همین مدتی که مقرر شده قرارنامه را به امضاء برسانند.»

۵. ژان‌ساوالان معروف به‌ساوالان‌خان تبعهٔ فرانسه مقیم عثمانی در ۱۲۸۱ طرحی برای ایجاد بانك پیشنهاد کرد. گرچه این کار معوق ماند ـ به‌موجب نامهٔ میرزا سعیدخان در ۲۵ شعبان ۱۲۸۱، حق تقدم او شناخته شد. همان زمان به‌پشتیبانی سفارت روس، قرارنامهٔ ساختن راه شوسه از جلفا تا تبریز هم با او مبادله گردید. در نامهٔ میرزا سعیدخان مورخ ۷ شوال ۱۲۸۱ تصریح رفته که ساوالان در «موعد مقرر» کار راه‌سازی را آغاز نکرده بود. با وجود تمدید مدت یکماهه هم اقدامی بعمل نیاورد. (اسناد وزارت امور خارجه). دولت ایران برای او حقی نمی‌شناخت.

اما دربارهٔ ادعای ساوالان: او به دنبال «تلگرام پروتست» خود به اسلامبول آمد. «اولا به سفارت روس رفت. و ثانیاً به اینجا آمده، سند خود را ابراز کرد.» او همه‌جا این نوشته را «به اسم فرمان‌شهرت داده بود. همین که آن کاغذ را دیدم و معلوم شد که صحهٔ همایون را ندارد ــ با کمال تندی و تلخی کاغذ او را ردکردم و گفتم: برای بطلان ادعای تو... همین دلیل کافی است‌که یك کاغذ بی‌قید و ضمانتی را که به اشتباه‌کاری‌ها و تعهدات بی‌وجه، خودت از وزارت امور خارجه تحصیل کرده‌ای، به فرمان شاهی شهرت داده‌ای... حالا دولت ایران حق‌دارد که مجازات این‌عمل رااز تو بخواهد.» ساوالان رفت که دلایل قوت سند خود رابیاورد. «گفتم که: دیگر گوش به‌این حرف‌ها نمی‌دهم، واز هیچ راه هیچ نوع اعتباری به‌این کار قرار نمی‌توان داد. و در این ضمن سیئات اعمال او را که در این مدت هیچ کاری نکرده و بی‌اعتباری، و تعهدات بی‌وجه او بر دولت ایران ثابت و مدلل گشته، و منافع عظیمهٔ ما به واسطهٔ او به تأخیر افتاده تعداد... کردم.» خواستم بدانید «سبك رفتار من دراین ماده چه با خود ساوالان و چه با سفارت روس که خود را حامی او قرار داده، چه بود.» اما «با همهٔ ادلهٔ دیپلماسی و آوکایی که در این ماده بکار رفته، سفارت روس این سند را صحیح و معتبر، و دولت ایران را محکوم به اجرای آن می‌داند» و «تا آخر مدتی که مقرر شده حق امتیاز و تقدم او را ثابت» می‌شناسد[۶].

میرزاحسین‌خان پاسخ سختی به تلگرام اعتراض ساوالان‌فرستاد؛ ادعایش را یکسره باطل شمرد. پس ساوالان این اندازه راضی گشت که «قراری مقرون به عدل و انصاف» بین او و مرتون داده شود. این منوط به‌آن بود که کار قرارنامهٔ بانك را در تهران تمام‌بکنند. حسنعلی‌خان در انجام رساندن آن تأکید کرد تا از یك‌سو به مرتون بگوییم: «کار تمام است و باید ساوالان را به‌یك طوری راضی‌نمایی.» و از سوی دیگر به ساوالان بگوییم: «اگر کار را بروجه سهولت نگذرانی، قرارنامه را با

۶. سفیر روس در اسلامبول گفته بود: «اطلاع‌داریم که از وزارت امورخارجهٔ ایران هیچ کاغذی اگرچه رقمهٔ دعوت هم باشد، بی‌اذن واجازهٔ اعلیحضرت... و بی‌اینکه قبل از وقت سواد او را به صحهٔ همایون برسانند، نوشته نمی‌شود. و ثانیاً مهرو امضای وزیر امورخارجهٔ هردولتی به‌منزلهٔ امضای دولت و در همه‌جا محکوم به است.» و اگر وزیری بدون اذن و اجازه سندی را امضا کرده «خود او مسئول دولت خواهد بود. واما برای حفظ اساس کلیه، نوشته‌ای که داده است محکوم به‌اجراست.»

مرتون مبادله خـواهیم کرد[۷].» تا اینجا مربوط به تـدبیر سیاسی بود؛ روبراه شد.

برویم سراغ گفتگوی کمیسیون بانک[۸]. میرزاحسین‌خان مجلس بحث را گشود و رفت. گفت: مطلب را «بشکافید» و «بعد از آنکه حقیقت مساله واضح و روشن شد، در منافع و مضار آن هرکسی به رأی وسلیقهٔ خود در کمال آزادی تصدیق یا انکار کند. و مخصوصاً تاکید می‌کنم که در تحقیق این مطلب هیچ ملاحظهٔ خارجی نکنید، و در کمال صداقت رأی خود را بیان نمایید. و برای اینکه مجلس بکلی آزاد باشد... من از مجلس بیرون می‌روم. و تحقیق این مطلب را به علم و دیانت و دولتخواهی و غیرت شما وا می‌گذارم.»

اعتضادالسلطنه نیز همان نکتهٔ دستوری را تاکید نمود: «همانطور که می‌خواهیم یك فایده از فواید جاریهٔ اروپا را بگیریم، هیأت مجلس را هم باید به سبك مجالس مشورتی اروپا قرار داد که صحبت متفرقـه مانع کار و اسباب پریشانی حواس نشود.» ملکم هم توضیحی در آیین مشورت بر قانون رأی اکثریت داد. سپس بحث در معنی بانك را آغاز نمود. گاه مثل معلم مکتب حرف می‌زند، بسیار ساده و روشن گاه از نافهمی وایراد بنی‌اسرائیلی نظام‌الدوله (معیرالممالك) کلافه می‌شود. اما به‌روی خودش نمی‌آورد؛ از جدل نمی‌ایستد. از شوخ‌طبعی نیز دست‌بردار نیست. آن مذاکرات زمینهٔ دانش دولتیان را در فن بانکداری جدیدبدست می‌دهد.

ملکم: «باید بفهمیم بانك‌یعنی‌چه»؟ «بانك‌یك‌میز کوچك و بخصوص آن میز کوچك و تخته را گویند که بعضی از دکاندارها در جلو دکان، زیر دست خود می‌گذارند... بانك به خلاصه عبارت است از دکان صرافی، و «بانکیه» که عبارت از میزدار باشد یعنی صراف.» جماعت فرنگی‌که دکان آهنگری ونجاری راهبدل به «کارخانه‌های بزرگ» کرده‌اند ـدکان صرافی را نیز «به همان نسبت وسعت داده‌اند.» همانطور که تاجر آهن و تاجر پنبه وجود دارد، کسانی هم «تاجر پول» هستند. «کارشان این است که به مردم پول می‌فروشند و از مردم پول می‌خرند... هرجا پول ارزان پیدا

۷. اسناد ملکم، حسنعلی‌خان گروسی، به ملکم، اسلامبول، ۲ جمادی‌الاول ۱۲۸۹. در این نامه کارهای میرزاحسین‌خان را می‌ستاید، و از ملکم خواهش دارد پیام او را در خصوص ایجاد بانك به اطلاع صدراعظم برساند.

۸. صورت مذاکرات کمیسیون تأسیس بانك از روی نسخهٔ خطی آن‌در مجلهٔ بانك سپه بچاپ رسیده است.

کنند می‌خرند، و هرجا گران است می‌فروشند.»

شرح پول سپردن به بانك، وام گرفتن، سود پول، ترقی وتنزل «قیمت» پول رامی‌دهد می‌رسد به‌اینکه: «ما در ایران ابواب تجارت را در جمیع امتعه کم و بیش باز کرده‌ایم. اما تجارت پول را که از همه لازم‌تر و بی‌عیب‌تر است، بکلی مسدود کرده‌ایم.» و حال آنکه «تجارت پول... محرك سایر تجارت‌هاست» و عامل «کارهای بزرگ.» از برای رواج این تجارت اول اسباب «دستگاه بانك» است. سپس تعریف «بانك انفرادی» و«بانك شراکتی» و «بانك دولتی» را بدست می‌دهد. بانك دولتی موزد اعتبار دولت است. «همچنانکه پادشاه اسم یکی از اطباء را حکیم‌باشی می‌گذارد، اسم هربانکی را که خود بپسندد، بانك دولتی می‌گذارد. و مثل آحادناس کارهای خود را به آن رجوع می‌کند.» می‌شود آن را «صراف‌باشی» گفت مثل «حکیم‌باشی».

در صورت مذاکره آمده: «ناظم الملك شرحی از علم بانك گفت که اگر نوشته شود کتابچهٔ علیحده خواهد بود. مختصر آن این بود که بانك سرچشمهٔ ثروت ملل و محرك و محیی تجارت و آبادی مملکت است.» در نیکویی دستگاه بانك خاصه دومعنی را تأکید داشته: ایجاد «مایهٔ» شخصی. دیگرتشکیل «سرمایهٔ» تولیدی وتأسیس «کمپانی» در راه‌انداختن صنعت و کارخانه. «در ایران پول اکثر مردم بی‌کار و معطل است. در پیش اهل همین مجلس البته یك‌کرور پول هست که بکلی عاطل مانده.» اگر بانکی بود، هرکس پولش را به آن می‌سپرد و منفعت می‌برد و «صاحب مایه» می‌گردید. در فرنگستان ازهمین راه «مایه بسته‌اند.» به‌علاوه ماخزاین سرشار داریم که هرگاه «موافق اصول فرنگ بکار بریم منشأ یك عالم منافع خواهد بود.» اما چون سرمایه «میان افراد مردم منقسم و متفرق» و بی‌کار مانده، آن خزاین هم بی‌ثمر افتاده‌اند. «اسباب اجتماع سرمایه‌های متفرقه» و انجام «کارهای بزرگ» همان دستگاه بانك است.

آن اصول را «همهٔ اهل مجلس بدون استثنا تصدیق نمودند.» به پیشنهاد اعتضادالسلطنه اساسنامهٔ بانك عثمانی را «محض بصیرت اهل مجلس» خواندند. امادر این‌باره ملکم‌تصریح نمود: «مقصود این‌نیست که ما هم مثل دولت عثمانی بسازیم» بلکه «ببینیم سایر دول در این‌باب چه کرده‌اند.» باز تأیید نمود: آنچه اینجا می‌گوییم «همه بدون کم و زیاد اصول بانك پاریس و مطابق اصول سایر بانك‌های فرنگستان است.»طرح قرارنامهٔ بانك دولتی ایران نیز مطالعه گردید. در آن پیش‌بینی شده بود

بیست وچهار تبعهٔ معتمد ایران «مأمور و مواظب بانك شوند.» گفتند آن عده زیاد است، ضرری ندارد کاسته شود.

اما گفت و شنود برسر «اعمال» بانك درگرفت. عمدهٔ ایرادها را دوستعلی‌خان نظام‌الدوله و عباس‌خان معاون‌الملك گرفتند. اولی وزیر مالیه و خزانه بود، دیگری از مستوفیان. موضوع‌های مورد اعتراض عبارت‌بودند از: ضمانت دولتی، بیم گروگرفتن و ضبط املاك مردم، تمسك یا سند بانکی، احتمال کلاه‌برداری و ورشکستگی بانك.

ملکم استدلال نمود: بانك قرض می‌دهد. اما «دولت هیچ نوع ضمانت ندارد.» همچنین «بانك به املاك کاری ندارد. و در قرارنامه هیچ حقی در خصوص املاك داده نشده است.» اینکه گفته‌اند بانك «املاك مردم را کلا گرو خواهد گرفت و ایران را ضبط خواهد کرد... گاهی از راه جهالت، و اغلب از روی غرض بوده است که اذهان... را مغشوش نمایند.» با آن توضیح، همهٔ اهل مجلس اعمال بانك را پسندیدند. دوستعلی‌خان گفت: پس «ما نمی‌گوییم بانك، می‌گوییم حاجی‌عبدالکریم هراتی.» اماهنوز اختلاف نظر دربارهٔ دو مطلب دیگر وجود داشت.

در تمسك بانکی گفته شد: هرکس می‌تواند پول به بانك قرض بدهد و منفعت بگیرد. و بانك «تمسك بی‌اسم و بی‌وعده» می‌سپارد که «بلاتأمل» قابل تبدیل به پول نقد است. به عقیدهٔ معاون‌الملك: عیب‌تمسك این است که ممکن است گم بشود و هرکس پیدا کند وجه آن را دریافت نماید. پاسخ اوراحاجی احمد تاجر داد: «تمسکات البته نمره خواهدداشت، فوراً به بانك اطلاع می‌دهند.» به‌نظر دوستعلی‌خان: «بانك می‌آید پول نقد ما را جمع می‌کند و به‌ما حجت‌های خالی از وجه می‌دهد... اول پول ما را نخواهد خورد. اما همین که پول مردم را جمع کرد ــ همه را برمی‌دارد... اینها همه اسباب گول‌زدن است. می‌خواهد پنج کرور پول نقد بیاورد... و هرچه در مملکت پول هست جمع کرده و ببرد... اگر راست می‌گویند دول خارجه بیایند، ضمانت کنند، حرفی نداریم... قانون شریعت اسلام چه عیب دارد که ما برویم تبعیت فلان موسیو، و موسیو فلان را بکنیم. ایرانی کی از سایر دول عقب بوده است.» خلاصه پول مردم را خواهند ربود. در این صورت «بانك با آقا اسدالله مقوم دیوان فرقی ندارد.»

درضمن همهٔ آن مزخرفات ــ نکتهٔ معقولی‌هم گفت. «اگرلازم‌است، ما خودمان بانك می‌سازیم و کاغذ منتشر می‌کنیم. چرا این کار بدست دیگران باشد... از خزانه دوکرور پول بیرون بیاورند و یك بانك‌بسازند.»

ملکم معنی «اسکناس» و «تمسك بانك» و تفاوت آنها را بازنمود، برهان آورد که بانك منظور حق نشر پول کاغذی را ندارد. همه تصدیق کردند مگر دوستعلی‌خان: «این مطالب صحیح است. اما بعد مغشوش می‌شود.» قوام‌الدوله در پاسخش آورد: «شما همهٔ این مقدمات را صحیح می‌دانید و همه را تصدیق می‌کنید. دیگر چرا منکر نتیجه می‌شوید؟ هرگاه این مقدمات صحیح است، پس حکماً نتیجهٔ آن را هم باید صحیح بدانید.» بالاخره «همهٔ اهل مجلس در طرف تصدیق بودند، و نظام‌الدوله در طرف انکار.»

گفت وشنود به بن‌بست رسید. ناهار آوردند و خوردند. میرزا حسین‌خان به اهل مجلس پیوست. در جواب مخالفان چنین برهان آورد: احتمال ورشکستگی بانك را «نباید اسباب منع‌کار قرار داد» و«نتایج احتمالی را نباید به اغراق وسعت دهیم.» به علاوه «بانك دولتی هرگز ورشکست نمی‌شود. اعمال بانك در نظر دولت و در نظر عامهٔ مردم هر ساعت آشکار است. ممکن نیست که علی‌الغفله بانکی به خصوص بانك دولتی بکلی خراب شود؛ کار هربانك به‌تدریج عیب می‌کند. همین که در بانك عیب بروز کرد ــ یا رفع می‌کنند، یا همان ساعت بانك را توقیف می‌کنند. هنوز هیچ بانك دولتی نه خراب شده است، و نه هم کسی را خراب کرده است.» اما در خصوص تمسك: «معنی تمسك بانك هیچ‌دخلی به قائمه و اسکناس ندارد.» قائمه یا اسکناس پول رسمی کاغذی است. ولی قبول تمسك بانکی «بکلی به‌اختیار مردم است.» اگر خواستند می‌پذیرند، وگرنه «پول نقد» طلا ونقره می‌گیرند.

خطاب به دوستعلی‌خان گفت: «خوب، حالا که مطلب معلوم شد چه می‌فرمایید؟» دوستعلی‌خان: «این‌وضع که می‌فرمایید سوای آن است که به ما گفته بودند. بعد از آنکه سایرین تصدیق می‌کنند، من‌هم حرفی نخواهم داشت.»

سخن زباندار صدراعظم که حکایت از آشنایی او به کار بانك می‌نمود، مخالفت وزیر خزانه را در هم شکست. هیأت مشورت به اتفاق برتأسیس بانك رأی دادند. دفتر گفت و شنود مجلس را برای شاه فرستادند. اما دوستعلی‌خان در پس پرده از کارشکنی دست برنداشت. همان ایراد او درنامهٔ شاه به صدراعظم از نوعنوان گردید. شاه صورت بیانات مجلس را خواند. راجع به طرح پیشنهادی نوشت:

«...فواید آن را تصدیق داریم، در محسنات آن حرفی نیست

و هیچ فقرهٔ آن را نمی‌توان گفت حالاً و مآلاً عیبی دارد مگر یك فقره که شرح می‌دهم، و جواب واضح و صحیح که خاطر ما را مطمئن کند باید بگویید:

«عرض کرده‌اید که این چندنفر صراف با امتیاز و فرمان ما می‌روند در فرنگستان بانکی تشکیل می‌دهند، پولی جمع می‌کنند، به ایران می‌آورند. و مایهٔ کار واسبابِ پیشرفت منظور آنها فرمان امتیاز وضمانتی است که دولت ایران می‌دهد. می‌خواهیم بدانیم این چند نفر در مقابل تعهدات ما چه اطمینان به ما می‌دهند و به چه وسیله راه و احتمالات مضر را سد می‌کنند؟ چه‌طور یقین کنیم که مؤسسین بانك بعد از چندی، یا بعد از چند سال که مبلغی داد و ستد کردند و وجهی اندوختند ـ یکدفعه مخفیاً حق‌خلقی را برنمی‌دارند و نمی‌روند؟ یا بی‌حق و بی‌تحقیق، عمل شکست و افلاس نمی‌کنند، مال مردم هبا و هدر نمی‌شود؟

«این‌بانك یا مرکب از حصه‌داران تبعهٔ یك دولت مثل انگلیس یا آلمان و غیره است، یا مردم مختلف پول می‌دهند. در هرصورت مقابل امضای دولت ایران، امضای ضمانت دولت دیگر لازم است. مثلا ازدولت انگلیس یا دولت دیگر تصدیق عمل آنها می‌شود که در وضوح عیب وخطر، راه و وسیلهٔ اصلاح باشد یانه ؟اگر می‌شود این قرارنامه را بی‌تغییر یك شرط و یك‌حرف امضا خواهیم کرد. و اگر این تصدیق و ضمانت نیست، اطمینان نمی‌شود کرد. تفصیل را منشی حضور شفاهاً بیان می‌کند. جواب را شما و ناظم‌الملك عرض بکنید، این احتمال و عیب مرتفع شود. دیگرنه تحقیق و مجلس لازم است، نه تردید و تأملی باقی می‌ماند[۹].»

نقشهٔ برپاکردن بانك‌مجمل ماند. همین‌اوان ملکم‌به طعنه گفت: «ما می‌خواهیم بنای تدابیر مالیهٔ خود را برعلم نظام‌الدوله و بر تحقیقات و دولتخواهی صنیع‌الدوله قرار بدهیم. والله‌باید رفت به‌کربلا[۱۰].» (نمی‌دانیم چرا نام صنیع‌الدوله را آورده؟ او در مجلس مشورت شرکت نداشت.) بعدها نیز در اشارهٔ به مذاکرات کمیسیون بانك نوشت: چند سال پیش «آنچه ممکن بود هنر و سخت‌رویی بکار بردیم، باز بجایی نرسید[۱۱].»

اندیشهٔ ایجاد بانك در ۱۲۹۲ از نو قوتی گرفت. ملکم طرح تازه‌ای فرستاد. اما سپهسالار ظاهراً تأملی داشت. شاه از وی بازخواست

۹. اسناد ملکم، شاه خطاب به‌صدراعظم [۱۲۸۹]. نامه به‌خط میرزاعلی‌خان منشی حضور است و امضای شاه «صحیح است» ملاحظه می‌شود.
۱۰. مجلس، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۲۶ جمادی‌الاول [۱۲۸۹].
۱۱. ایران، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۲۰ شعبان ۱۲۹۴.

کرد چرا در پی‌کار بانك نمی‌رود. او مسئولیت را از شاه می‌دانست. این پاسخ قاطع را فرستاد:

پس‌از سفر فرنگستان «در بعضی مواقع از جانب سنی‌الجوانب ملوکانه خودداری در نشر علوم ترقی و ایجاد موجبات ثروت از قبیل بانك و غیره ظاهر می‌شود.» به علاوه «از روی قلب ویقین اطمینان حاصل نکرده‌ام‌که این اصرارها محض دولتخواهی وصرف چاکری، بدون هیچگونه شایبه و احتمال غرض شخصی باشد ـ یا مشوب به غرض» تلقی شود. پس «از روی تام عقیدهٔ چاکرانه نتوانسته است جسارت به عرض ورزد.» البته «در اینکه وجود بانك اسباب آبادی است، محل شبهه نیست... ولی دقت در شرایط بانك لازم است که آن شرایط صیانت ظهور اختلال را نماید.» ملکم «طرح جدیدی نفرستاده؛ همان پروژهٔ چند ماه پیش است که‌پس‌از ملاحظه «مقررفرمودید امین‌الملك به‌اطلاع مستوفی‌الممالك‌برسانند، و رأی وعقیدهٔ داخله‌را استخراج‌نماید.» از آن‌گذشته «این اظهارات‌ملکم خان... برای فدوی‌تازگی ندارد، وعلم‌واطلاع قاصر این‌غلام‌اگرازآنهازیادتر نباشد، بهمین‌قدرها هست.» به‌هرصورت «حاضراست‌که هروقت اشارتی» بشود، بکوشد و کار بانك را بانجام رساند[۱۲].

در همان نامه در اعتقاد ناصرالدین‌شاه به نقشه‌هایی که متضمن «خیر وترقی» است ـ اظهار تردید می‌کند. همچنین از دخل و تصرف مستوفی‌الممالك که بخواهد رأی مجتهدان را در مسألهٔ برپاکردن بانك جویا شود ـ دلتنگ است. البته مستوفی‌الممالك با ایجاد بانك موافقتی نداشت، چنانکه نگذاشت مأموریت مستشار اتریشی در اصلاح مالیهٔ‌ایران نیز سربگیرد. باری، شاه رأی خود را در حاشیهٔ کاغذ سپهسالار چنین آورد:

«اصل مقصود من در فقرهٔ بانك و غیره، و راه‌های دیگر آبادی و تمول این است که شما بعد از افکار زیاد و گفتگو بـا جاهـای لازم و فرنگستان و غیره و غیره ـ مثلا بیایید به‌عرض برسانید که به فلان دلیل این کار برای دولت صرفه دارد و باعث آبادی است. و هیچ عیبی رامتصور نیست. آن وقت من فوراً اقدام بکنم. کاری را تنها به حرف ملکم یادیگری، یا تزلزل خاطر اقدام نکرده باشم.»

گفتیم ایجاد بانك خواستهٔ طبقهٔ تازهٔ سرمایه‌دار نیز بود. گذشته از اینکه این طبقه فعالیت بانکی را می‌شناختند ـ ذهن عملی و واقع‌بینانه‌ای

۱۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، رمضان ۱۲۹۲.

داشتند. نمایندهٔ این صنف حاجی‌احمد تاجر که در هیأت مشاورهٔ تأسیس بانك شرکت نمود، در فن بانکداری خیلی داناتر از بیشتر وزیران حتـی نظام‌الدوله وزیر مالیهٔ ایران بود[۱۳]. از افراد برجستهٔ سرمایه‌داران جدید حاج‌محمدحسن امین‌الضرب است ــ سرمایه‌داری روشن‌بیـن بـا ابتکار اقتصادی نو. میزان افکار او را نامه‌ای که به شاه نگاشته (۱۵ شعبان ۱۲۹۶) بدست می‌دهد:

«مطلب بزرگی» که در مقدمه آورده، پیشرفت صنعت و جـمع سرمایه است که «بساط فرنگستان» کنونی را ساخته ــ وگرنه «فرنگستان سابقاً این اوضاع را نداشته‌اند، بـا کمال زحمت و مشقت زنـدگانی می‌کردند.» اما «عقلای» فرنگ اسباب کار را فراهم آوردند ــ تا امروز که «آنچه مایحتاج خلق است جمیعاً را با کارخانه‌های بخار می‌سازند... سبب این است که از اول سررشته‌ای که بدست آورده‌اند، رها نکرده‌اند و روز به روز توجه کردند تا کار را پیش بردند.» و «عمده چیزی کـه اسباب ترقی فرنگستان شده، برپا کردن بانك است. اول قرار بانك را دادند، پول مردم را که در بانك جمع شده است، از اعتبار بانك و پول بانك کارهای بسیار بزرگ صورت داده‌اند.» یعنی باساختن «کارخانه‌های معتبر» و «تجارت‌های بـزرگ» توانستند «اسبـاب آبـادی مملکت» را فراهم گردانند. «واضح است که یك نفر یا دونفر قدرت انجام و اتمام کار بزرگ را ندارند. کارهای بزرگ ــ اتفاق دولت و ملت لازم دارد.» چون در ایران بانك برپا شود و اعتبار بهمرساند ــ مردم پول خود را به بانك خواهند سپرد. «حتی اینکه بیوه‌زنان ایران هرکدام ده مثقال طلا یا نقره داشته باشند، پول می‌کنند و به بانك می‌دهند.»

پس پیشنهاد می‌کند: این بانك باید «بانك دولتی» باشد، چهار تاجر معتبر به مباشرت آن گماشته شوند، دولت از یکصد تا دویست‌هزار تومان وجه به آن بسپارد و «چنان تصور فرمایند که در خزانهٔ مبارکـه ضبط است.» به علاوه فرمان صادر گردد که: «این بانك متعلق به دولت است، قرض بانك قرض دولت است، وطلب بانك طلب دولت.» بانك می‌تواند پول مردم را امانت بگیرد و تومانی یك شاهی یا صد دینار فرع بدهد. پس از شش ماه که «گردش» بانك را دیدند ــ اگر معلوم شد که «رشتهٔ صحیح معتبری» است، توجه کامل خواهند فرمود. بعد از یك سال بانك می‌تواند «تدارك بعضی کارخانه‌های

۱۳. در سالنامهٔ ایران سال ۱۲۹۲ نام «حاجی‌احمدآقای تبریزی» جزو رؤسای تجار تهران آمده است.

معظم بکند که رفع احتیاج رعیت ایران از بعضی چیزهای فرنگستان بشود.» همچنین به ساختن راه و راه‌آهن پردازد، و روزی دویست سیصد تومان بابت کرایه عاید گردد. «همین که مردم دیدند و شنیدند و فهمیدند که می‌شود، و از پیش می‌رود ــ آن وقت بانك می‌تواند اشتهارنامه بدهد که هرکس می‌خواهد شرکت کند.» پولداران ایران حالا «بیست‌هزارتومان می‌دهند یك ملك می‌خرند که در سال پانصدتومان عاید آنها نمی‌شود. چگونه خودداری می‌توانند بکنند و دخیل راه‌آهن نشوند؟» به یقین ده‌کرور پول پیدا می‌شود، «راه‌آهن خودش ساخته می‌شود، هر کارخانه‌ای که بخواهند خودش می‌آید.» درواقع «برپا نمودن بانك معتبر هیچ کاری ندارد. و در نهایت سهولت و آسانی ممکن است، واعتبار و امنیت ازجانب اولیای دولت می‌خواهد.» هرگاه این عرایض مقبول افتد، مطلب را به مجلس دربار اعظم رجوع فرمایند. اگر «متفقاً» امضا نمودند «بانك معتبر صحیح برپا خواهد شد[۱۴].»

طرح سنجیدهٔ امین‌الضرب نمودار فکر عملی خاص اوست. اصل پیشنهاد در برپاکردن بانك ملی است که دولت و مردم در آن سهیم‌باشند. دو مرحلهٔ تشکیل سرمایه وبکار انداختن آن را در صنعت تولیدی درست تمیز داده. به دومعنی مهم دیگر نیز توجهی داشته است: یکی تحول‌اقتصاد زمین‌داری و کشاورزی به اقتصاد سرمایه‌داری و صنعتی؛ دیگر وجوب امنیت اجتماعی در سرمایه‌گزاری داخلی و صنعت تولیدی. وجههٔ نظرش هم اقتصاد آزاد است. این نقشه نیز بجایی نرسید.

از قضیهٔ بانك که بگذریم می‌رسیم به اندیشهٔ استقراض‌خارجی.

وام خارجی ازجمله تدابیری است که در اجرای نقشهٔ ترقی اقتصادی گه‌گاه مورد نظر بود. اما برخلاف طرح بانك، نه‌چندان مقبول افتاد و نه سپهسالار در پی آن بود. علتش را خواهیم شناخت. تفسیر روزنامهٔ رسمی در قرض دولتها، زمینه‌ای از تلقی مسالهٔ وام گرفتن‌خارجی را نشان می‌دهد. صورت ارقام وام‌هایی که کشورهای اروپا و آمریکا و آسیا گرفته‌اند درج نموده، می‌افزاید: «معلوم است مزید قروض به‌واسطهٔ وقوع حروب و حوادث اتفاقیه بوده که برممالك و دول... روی نموده، یا برای ازدیاد اسباب ترقی دولت و تهیهٔ اوضاع تربیت ملت بوده است. و هرچند بر اسراف دول و بر اتلاف اموال نیز می‌توان حمل نمود ــ لکن

۱۴. نامهٔ حاج محمدحسن‌امین‌الضرب به‌ناصرالدین‌شاه، ۱۵ شعبان ۱۲۹۶. (تصویرنامه در تاریخچهٔ سی‌سالهٔ بانك ملی ایران بچاپ رسیده).

مطلقاً قرض دولت در میان مملکت براعتبار آن دلالت تام دارد کـه دول همجوار یا رعایا و برایای بلاد و امصار داخله ـ دولت را معتبر شمرده، عندالاظهار از دادن وجه استقراض مضایقت ننموده باشند.» آن‌مقاله‌نویس منطق کلی قرض داخلی و خارجی را تمیز داده بود. از کشورهای آسیا، ژاپن و عثمانی وام خارجی گرفتند. ژاپن آن را سرمایه کرد و به صنعت تولیدی بکار انداخت. سودمند افتاد. اما در عثمانی گرچه موقتاً جلـو ورشکستگی مالی را گرفت ـ عامل دخالت مستقیم بیگانگان در مـالیهٔ مملکت گردید. و آثار شومی پدید آورد. راجع به قرض گرفتن عثمانی، ناصرالدین‌شاه نکته‌جویی بامزه‌ای داد: به میرزاحسین‌خان دستور می‌دهد: «سؤال کنید که صادق‌پاشای وزیر مالیه راکه به اروپا فرستاده‌اند برای تحصیل پول ـ چه کرد؟ پولی پیدا کرد یا نه؟ اگر این‌دفعه به صادق‌پاشا پول معتدبهی ندهند، دولت عثمانی به جهنم خواهد رفت[۱۵].»

میرزاحسین‌خان به چند سبب فکر استقراض خارجی را ردکرد: کاربرپاساختن بانك دولتی و بانك ملی کـه رویهم رفته پایـهٔ درستی داشتند، سرنگرفت. نقشهٔ او در اصلاح اصول مالیه و نظام پولی مملکت نیز، با بودن مستوفی‌الممالك در رأس دستگاه استیفا، به مخالفت برخورد. و مستشار مالی اتریشی برگشت. به‌علاوه باید بخاطر بیاوریم با قرارو مداری که در این زمان در تقسیم امور دولت میان سپهسالار و مستوفی‌ـ الممالك داده شده بود ـ مسئولیت و اختیارش محدودتر از دورهٔ صدارت بود. البته می‌توانست دنبال قرض خارجی را بگیرد. اما با نظام مالـی کهنه ـ وناهم‌آهنگی میان دستگاه مالی موجود با نقشهٔ ترقی اقتصادی‌ـ قرض خارجی بهیچ‌وجه سودمند نمی‌افتاد. درمجموع این‌اوضاع ـاستقراض خارجی ایران مانند قرض‌های دولت عثمانی و مصر، و برخلاف قرض دولت ژاپن، دشواری بردشواری‌ها می‌افزود. پس چه بهتر که آن‌کار سرنگرفت.

اینك به جنبهٔ دیگر نقشهٔ اقتصادی می‌پردازیم: در اصلاح دستگاه مالی و پولی.

اصلاح مالیه از دوجهت اهمیت اساسی داشت: از نظر هماهنگی نظام مالی با نقشهٔ ترقی اقتصادی، از جهت افزایش عایدی دولت برای بکار انداختن سرمایهٔ تولیدی. پیش از این دانسته شد که اصلاح مالیهٔ کشور را بارها بیسمارك نیز به دولت سفارش کرده بود. و اساساً چرخ اقتصاد جدید را بااصول کهنهٔ مالیاتی ودستگاه استیفـا بکارانداختن،

۱۵. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به میرزا حسین‌خان، ۱۲۹۱.

کوششی باطل بود.

باید یادآورشویم آغازدورهٔ میرزاحسین‌خان اوج بحران‌اقتصادی بود. از فترت ده‌ساله، قحطی‌های پیاپی، کاهش زیاد جمعیت کشور، فقر و بیکاری عمومی، مهاجرت مردم به خارج، تقلیل تولید کشاورزی، بحران پولی، بی‌اعتباری برات دولتی، عدم موازنهٔ صادرات وواردات ــ که جملگی نشانه‌های بحران عمومی بودند، صحبت کردیم.

در مقابلهٔ با آن احوال، دولت در ۱۲۸۸ برای مالیات رعیت‌تخفیف فراوان قائل شد. به دنبال آن با تنظیمات جدیدی که برقرار گردید ــ رعیت تااندازه‌ای از ظلم حکام رهایی پیدا کرد. از سوی دیگر مالیات‌دهات برپایه‌ای ثابت، معین شد. به‌علاوه بخشی از مالیات ولایات که پیشتر به جیب حکام می‌رفت ــ به خزانه رسید. آثار تنظیمات جدید و استقرار امنیت و عدالت نسبی به همان سال اول محسوس افتاد. در تفسیری که برگزارش نخستین سال صدارت میرزاحسین‌خان نگاشته شده، می‌خوانیم: «عمل مالیات و موازنهٔ دخل و خرج که از کارهای عمده است... انجام گرفت.» همچنین برمیزان درآمد دولت به تدریج افزوده گشت، وضع عمومی اقتصادی روبه بهبود رفت، و تولید کشاورزی افزایش یافت. «بیگات» درآمد دولت را در ۱۲۹۰ نزدیك به چهارمیلیون تومان (تقریباً دو میلیون لیرهٔ انگلیسی) ثبت کرده. به‌مأخذ رسمی در ۱۲۹۲ به۴،۷۵۰،۰۰۰ رسید، و در ۱۲۹۳ به نوشتهٔ شیندلر که از منبع رسمی نقل کرده به ۵،۸۷۰،۰۰۰ تومان بالا رفته است. بدون تردید اجرای قانون مجلس تنظیمات ولایات در این زمان (که شرحش گذشت) عامل عمدهٔ آن تحول بود[۱۶]. اما آیین مالیاتی هنوز پایهٔ درست وعادلانه‌ای نداشت؛ نمودار نظام اجتماعی زمان بود. توضیح آنکه به گفتهٔ «بیگات» که در ۹۰ـ۱۲۸۹ به ایران آمده «طبقهٔ اعیان و بازرگانان توانگر پشیزی به خزانهٔ دولت نمی‌پردازند، و در خرج عمومی کشور سهیم نیستند. مالیات را از رعیت کشاورز و کسبهٔ دکاندار و پیشه‌وران می‌گیرند. طبقهٔ رعیت بیست‌و پنج درصد درآمدش را به عنوان مالیات می‌دهد، و اصناف کسبه و اهل حرفه

---

۱۶. در قیاس تاریخی باید بگوییم عایدات دولت بعد از دورهٔ سپهسالارکاهش یافت. کتابچهٔ رسمی وزارت‌استیفا رقم عایدی دولت را در ۱۳۰۴ قمری ۴،۷۰۳،۳۷۰ تومان ثبت کرده است. (کتابچهٔ جمع و خرج کل ممالك محروسه در ۱۳۰۴، خطی). اما در واقع از آن میزان هم کمتر بود ــ زیرا در ۱۲۹۰ قیمت یك لیرهٔ انگلیسی ۲۲ قران بود، و در ۱۳۰۴ به ۳۰ قران ترقی کرد که نشانهٔ تنزل پول ایران و دلیل تقلیل درآمد دولت است.

بیست‌درصد عایدی خود را می‌دهند[۱۷].»

سپهسالار برآن بود که نظام مالی را اصلاح کند و مالیات جدید وضع کند. نقشهٔ او در نامه‌هایش مطرح گردیده، و در روزنامه نیز مقاله‌ای در اهمیت مالیات برمداخل منتشر شد: درانگلستان قرار «مالیات‌های بدیع» داده شده که «هرکس از روی مداخل سالیانهٔ خودش به قیاسی مقرر تنخواهی به دیوان داده باشد» تا دولت از عهدهٔ «مخارج ضروریهٔ مقتضی بتواند برآید.» مردم «به سمع اطاعت از روی طوع و رغبت و حب وطن و غیرت ملت و اقتضای اوقات» آن قرار را پذیرفته‌اند و همچنان جاری است.

برای نظامات جدید مالی «بارون دو استاین» به‌ایران آمد. اویکی از هیأت بیست‌و چند نفری خبرگان اتریشی بود که میرزاحسین‌خان به منظور اصلاح رشته‌های مختلف امور مملکت استخدام کرد. مقصودش این بود که بدست استاین «مالیات‌های داخله و رسوم گمرکی را به وضع‌اروپا مرتب نماید بطوری که با مقتضیات مملکت موافق باشد[۱۸].» هرچند هدف سپهسالار محدود بود، هراصلاح و تغییر نظام مالیاتی با نفع طبقهٔ توانگر حاکم برخورد داشت. و از آغاز کار مانع تراشیدند. به شاه می‌نویسد:

«این شخص اتریشی که از برای انتظام عمل مالیه احضار شده و آمده است، چندی است در اینجاست. و تا حال یك سه‌ماهه از مواجب خود را گرفته، چند روز دیگر هم سه ماه دیگر را مطالبه خواهد کرد. و همچنین تنخواه نقد خواهد گرفت. و چاکر فدوی از ارادهٔ... ملوکانه... در حق او استحضار ندارد که تکلیف او چیست. و در ازای این پول دولت که می‌گیرد چه خدمت باید بکند، به چه کار مشغول شود؟ در هرحال این عرض چاکرانه از روی قصور عقل عاجزانه است[۱۹].»

در واقع به کنایه گفته از منطق کار دولت سر درنمی‌آورد؛ و آن تناقضها از چه رهگذر است؟ از پاسخ شاه چند نکته دستگیر می‌شود: تصریح گردیده: مرد اتریشی را برای «اصلاحات مالیه و عمل گمرك و اوزان و مقادیر» اجیر کرده بودند. دستور رفته بود: هفته‌ای چند روز ناصرالملك و امین‌الملك با وی مجلس مذاکره برپا کنند و طرح کار را بریزند «تا آنچه به سلیقهٔ ما برسد و صلاح باشد حکم به‌اجرای آن‌بشود.»

17. J. Piggot, p. 304.

۱۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌یکی از وزیران(؟).

۱۹. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۹۶]. این مطلب را بیفزاییم که مواجب استاین سالی هجده هزار فرانك طلا بود (تقریباً هزار و هشتصد تومان طلا).

اما «بعداز آن من ابداً نشنیدم و نخاندم که چه مجلسی شد، یا چه گفتند و چه شنیدند... یك روز هم پی‌این کار نرفتند. بسیار محل تعجب و حیرت است. البته همین دستخط ما را بده ناصرالملك وامین‌الملك ملاحظه کنند، و در حاشیهٔ همین عریضهٔ شما بنویسند ببینیم چرا اجرای این‌حکم نشده است و معوق مانده. مردی معطل، پول دولت بدون جهت بخـرج می‌رود!»

روشن است که دنبال کار را نگرفتند، شاه هم بازخواست سختی نکرده و به مجامله گذرانده. انتقادی که پیشتر وارد دانستیم اینجا هم راست می‌آید. کار اصلاحات رهبری قاطع نداشت، و هم‌آهنگی در کار دیوان نبود. یا باید دستگاه استیفا و ریاست مستوفی‌الممالك را برانداز‌ند، ویا اگر باقی‌می‌ماند بدرجد بارون استاین هم نمی‌توانست نظام‌مالیاتی ایران را اصلاح کند. پس دیگر جای «تعجب و حیرت» نبود.

گفتیم مستشار مالی اتریشی مسئولیت اصلاح «اوزان و مقادیر» را هم به‌عهده داشت. این معنی دانسته نشده که اندیشهٔ تغییر اوزان و مقادیر و برقرار ساختن اصول اعشاری از میرزایوسف‌خان مستشارالدوله است. این مسأله راضمن چند مقالهٔ انتقادی با امضا، در روزنامه مطرح نمود. می‌نویسد: «جای افسوس است که در شهرهای ما وزن‌ها وذرع‌ها مختلف است. در این عصر که مدنیت عالم را احاطه دارد، دول اروپ محض ترویج و پیشرفت عمل تجارت... اهتمام بی‌نهایت دارند.» از آن جمله «یك زبان عمومی ایجاد کرده‌اند که در کار مسافرین و تجار وسیاحان صعوبت و معطلی حاصل نشود. یعنی ذرع و وزن و پول را در دنیا یکسان کرده و خواهند کرد... این تدبیر در حقیقت به منزلهٔ یك زبان عمومی است برای مسافرین روی زمین.» پس‌از شرح‌دقیق مقادیر و اوزان‌انگلیسی و فرانسوی، و سنجش برتری آیین اعشاری، گوید: «عقلای فرنگستان» در «اکسپوزیسیون یعنی بازار عمومی» که در ۱۲۸۴ در پاریس برپا شد، مجلسی مرکب از نمایندگان بیست ویك دولت تشکیل دادند. این هیأت «جمیعاً بلااستثنا ذرع و وزن و مسکوکات فرانسه» را ترجیح دادند. در پایان مقاله نتیجه‌گیری می‌کند: «در اجرای لوازم مدنیت... اگر وزن‌ها و ذرع‌های ایران کلیتاً به‌یك نهج باشد، هیچ دانای بصیر نمی‌تواند انکار این کار مستحسن را بکند.»

چون مأموریت مستشار مالی به نامرادی انجامید ــ اصلاح اوزان و مقادیر هم بجایی نرسید. اما در اصلاح پول و مسکوکات پیشرفت قابل

توجهی حاصل گردید. این کار به یاری «پشان[۲۰]» استاد ضرابی‌و معاون او که در زمرهٔ خبرگان اتریشی استخدام شدند، انجام گرفت. در این‌باره توضیحی لازم است.

پول ایران نظام درستی نداشت؛ نشانه‌ای بود از وضع حکومت نامتمرکز و بی‌بندوبار. اغلب ولایات هرکدام ضرابخانه‌ای داشت وسودی به‌خزانهٔ دولت می‌پرداخت. در شیراز در دکان زرگری هم زر و سیم به سکه می‌رساندند! پول کشور عبارت بود از : تومان طلا، قران‌نقره، پناه‌آباد (نیم‌قرانی)، پول سیاه یا شاهی مس. اسکناس یا «قائمه» هنوز نشر نگردیده بود. عیار قران و تومان در ولایات ثابت نبود. از نقرهٔ خالص بدون عیار تا پول قلب سکه می‌زدند. به‌همین‌جهت بهای زر و سیم مسکوك تفاوت داشت. بطور کلی ارزش قران را معادل یك فرانك، وقیمت تومان را معادل ده‌فرانك یا نه شیلینگ بحساب آورده‌اند. چرخ‌ضرابی دز کار نبود. ابزار کار چکش و کوره و سندان بود، و هیأت مسکوکات‌زشت و بد ریخت. بابحران پولی که از آثار بحران عمومی اقتصادی بود ــ پول فراوان نبود. خاصه اینکه چون بهای واردات به طلا پرداخت می‌شد، این خود موجب فرار طلا از کشور شد. براثر کمبود نسبی پول، تومان طلا در بازار به قیمت دوازده تا سیزده قران بفروش می‌رسید. این وضع از یك‌سو سبب افزایش عجیب نرخ منفعت‌پول‌گردید. به قراری‌که نوشته‌اند: نرخ عادی سود پول که دوازده درصد بود به پنجاه تا شصت درصد بالا رفت! از سوی دیگر باعث افزودن عیار پول شد. سکه‌زدن پول‌کم ارزش خیلی رواج گرفت ــ به حدی که دکتر ویلز انگلیسی آن را به «آفت‌ملی» تعبیر کرده است. به‌علاوه سودجویی و دغل‌کاری اهل دیوان را باید از عوامل عمدهٔ فساد دستگاه ضرابخانه دانست. نویسندهٔ انگلیسی «آرنولد» آرنولد که همین اوان به‌ایران آمده است، قول «اهل بصیرت» را چنین آورده: بیشتر پول کم‌ارزش، ساخت ضرابخانهٔ پایتخت است. علتش‌اینکه مدیر ضرابخانه که به مثل سالی یکهزارتومان مواجب دارد ــ برای حفظ شغل خویش بایستی سالی بیست‌هزار تومان پیشکش بدهد. این مطلب، دست‌کم در مورد یکی از مدیران ضرابخانه راست است[۲۱]. سخن میرزا

20. Pechan.

۲۱. مأخذ اطلاعاتی که راجع به‌وضع پول ایران بدست دادیم آثارنویسندگان زیر هستند که همگی به‌زمان سپهسالار به‌ایران آمدند و از یك سال تا چند سال در اینجا بودند: «آرنولد»، «بیگات»، «بریتل‌بنك» و «دکتر ویلز».

حسین‌خان راکه خواهیم‌شنید، مؤید وضع آشفته‌و فساد دستگاه‌ضرابخانه است.

انتظام ضرابخانه را میرزاحسین‌خان در ۱۲۸۹ به زمان صدارت آغاز کرد. ضرابخانهٔ مرکزی را در ۱۲۹۱ برپا نمود. «پول جدید» سال‌بعد به سکه رسید. در اندیشهٔ نشر اسکناس هم بود. اما چون کار بانك مجمل ماند، چاپ اسکناس تحقق نیافت. دررسوایی دستگاه ضرابخانه می‌نویسد: «مراتب تأسف فدوی به مراتب بالاتر از آن است که توانم عرضه داشت. لکن به انصاف وعدالت... تصدیق خواهند فرمود که اینهاتقصیرمن‌نیست. کارهایی است که از دیگران به فدوی... ارث رسیده‌است. و با هزار ملاحظه و احتیاط درصدد تطهیر آنها می‌باشم[۲۲].» شاه اعتراف دارد: «درباب ضرابخانه معلوم است قصوری از جانب شما نشده است؛ از کارهای سابق است. اما اصلاحش حالا باشماست.»

اینکه گفته «باهزار ملاحظه و احتیاط» به اصلاح برخاسته، آشکار می‌دارد که «تطهیر» کثافتکاری ضرابخانه، باب طبع برخی از اهل دولت نبوده است. «آرنولد» انگلیسی هم تصریح دارد: بهبود وضع پول و دستگاه ضرابخانه بدست استادان اتریشی «مورد نفرت اهل دربار» ناصرالدین‌شاه بود. همین معنی در دستوری که از جانب شاه به‌سپهسالار نوشته شده تا اندازه‌ای منعکس است:

«در باب معلم ضرابی... عبث نمی‌توان باقدام بیمعنی پول داد و هیچ نتیجه نبرد. حالا شما چطور مطمئن می‌شوید که این معلم با هزار و هشتصد تومان مواجب و ششصد تومان برای معاون [او] می‌دهید که فردا نیاید و مثل طاووس ننشیند و نگوید که این اسباب ناقص است، و کسر دارد، کار پیش نمی‌رود؟ و ما اضطراراً مواجب بدهیم و حاصل نبریم. شما در این‌خصوص دقت کنید، و قراری بدهید که یا آمدن او برای شما بطور اطمینان و یقین باشد که فایده خواهد داد، و عذر نخواهد داشت. یا قرار بدهید از خودش یك شاگرد و کارکن معتبر باعلم کم‌خرج بفرستد بیاید این دستگاه را ببیند، و کسری که دارد معین کند، و به استاد خودش بنویسد، بخرد، بیاورد. و برای دولت از این اقدام‌حاصلی مترتب باشد[۲۳].»

۲۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۹]. دستخط شاه براین نامه خطاب به «صدراعظم» است.

۲۳. اسناد سپهسالار، نامهٔ شاه به‌میرزا حسین‌خان [۱۲۹۱]. به‌خط میرزاعلی خان امین‌الملك است.

آن بیان به ظاهر آراسته، به حقیقت نغمه‌ای بود که مخالفان ساز می‌کردند و در ذهن شاه تلقین می‌نمودند ـ باشد که کار معلم ضرابی‌هم‌مانند مشاور مالیه سرنگیرد. باری در ۱۲۹۱ دستگاه چرخ ضرابخانهٔ تازه‌ای از اروپا خریداری شد. «پشان» اتریشی با وردست خود به ایران آمدند. آن را به راه انداختند. قران‌نقره، سکهٔ یك‌تومانی طلا، و پنجهزاری طلا سکه زدند. قیمت قران را دقیقاً یك فرانك، و تومان طلا را ده فرانك ثبت کرده‌اند. «پول جدید» در ۱۲۹۲ رایج گردید. پول سیاه تازهٔ مسی دو سال بعد رواج یافت. راجع به سکه زدن پول خرد تأملی در کار بود. به سپهسالار ایراد گرفتند: «این فقرهٔ پول سیاه را چرا قبول نفرمودید. سایر دول ملیان‌ها پول کاغذی می‌سازند، و ما هنوز در سکهٔ پول سیاه تأمل داریم.» ایراد این بود که میرزا حسین‌خان نمی‌خواهد «برسر این مسائل شخصاً دخیل جنگ وجدال شوند. پس اقلا شخص دیگری را مأمور این کارها بکنید.» اگر امین‌الملك یا نصیرالدوله را مباشر پول‌سیاه نمایید «در دو روز درست خواهندکرد[۲۴].» اما در قضیهٔ اصلاح مالیه، دستخط شاه را دیدیم که امین‌الملك با میرزاحسین‌خان همکاری ننمود. همین‌طور در کار ضرابخانه موافقتی نداشت. راجع به کارهای اصلاحی امین‌الملك تعبیر زباندازی دارد: «این مردم بی‌انصاف چنان طرح‌هارا به‌هم می‌زنند که عقل حیران می‌شود[۲۵].»

در هرحال ضرابخانهٔ مرکزی در ۱۲۹۱ تاسیس شد. روزنامهٔ رسمی نوشت: «مسکوك ایران از قدیم نظمی نداشته است، و هیأت و ترکیب پول بسیار بد و بدخط است.» اکنون به اهتمام سپهسالار «کارخانهٔ بزرگ معتبری وارد [گردید] که بدون تفاوت مثل ضرابخانه‌های فرنگستان است.» به گفتهٔ دکتر «ویلز»: پول خوش‌ترکیب جدید «مقبول عموم مردم افتاد.»

۲. صنعت و سرمایه

ایجاد صنعت تولیدی و سرمایه‌گذاری وحمایت اقتصاد داخلی ـ مسائلی بودندبهم پیوسته که برروی هم سیاست اقتصاد ملی‌را می‌ساختند. میرزاحسین‌خان به تأسف گذشته و به امید آینده نوشت: «وقتی بودایران بابت حرفت و صنعت محسود سکنهٔ جمیع دنیا بود... به تدریج اهل

۲۴. ایران، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۶ شوال ۱۲۹۳.
۲۵. اسناد ملکم، امین‌الدوله به‌ملکم، ۳ رمضان ۱۲۹۵.

فرنگستان میل در تحصیل و تکمیل صنایع نمودند. [اما از] طرف ملت ایران در استقبال، و از جانب دولت در ترویج و تشویق به قدری که‌باید سعی نشد... اگر چند سال بگذرد، به تدریج این نمونه هم که باقی‌است متروك شده... و در جمیع اسباب زندگی محتاج به امتعهٔ خارجه خـواهد گردید ــ و حال آنکه به اندك توجه و مراقبت اهالی ایران، می‌توان ازامتعهٔ خارجه صرف‌نظر نمود[۲۶].» در آن عبارت کوتاه به لزوم صنعت جدید، و برپاکردن آن بدست اهالی کشور، و مسئولیت دولت در تشویق صنعت داخلی، و بی‌نیاز گردیدن از کالای خارجی اشاره رفته است. از اینرو در «کتابچهٔ راپورت» یکسالهٔ صدارتش به «نشر علوم و صنایع که اسباب عمدهٔ ترقی و تربیت یك‌دولت وملت است» تأکید می‌کند[۲۷]. راه «افزایش ثروت مملکت» را در همان می‌داند.

باید دانست فکر اقتصاد ملی در این زمان متشکل گردیده بود؛ جلوه‌اش را در نوشته‌های گوناگون می‌بینیم. یکی از رواج کالای مصرفی فرنگی و بازبودن دروازهٔ ایران به روی آن محصولات بیفایده، انتقـاد می‌کند: با ورود متاع اروپایی «پول‌های دولت از مملکت خارج گردیده... قصهٔ جلچراغ‌ها ودیوارکوب‌ها و اسباب‌زینت و میز ولباس‌های بیفایده... و هم‌چشمی کردن رعیت... بیشتر مردم را مسکین و فقیر کرده و ازپای درآورده ــ و اموال و نقود این دولت را بکلی از این مملکت خارج‌گردانیده. و عجب است، خلق به‌قبح این معانی برنمی‌خورند[۲۸].» «یکی‌از دانشمندان» ناشناس ضمن مقالهٔ پرمغزی که راجع به «قرن ترقی و کمال» در روزنامه نوشت، به متداول گشتن متاع خارجی و تجمل‌پرستی مردم می‌تـازد: «بالضروره چه باید کرد که چیت کارخانجات منچستر انگلیس، حریـر لیون فرانسه، الماس رأس امید افریق، حلی و زیور معادن استرالی، ترمهٔ کشمیری... که تمام امتعهٔ خارجه هستند ــ وجوه ما را که با مشقت تمام تحصیل کرده از دست ما بیرون می‌نماید.... اگر با زری‌های اصفهانی و حریرهای یزدی و کاشانی و چیت بروجردی و ترمهٔ کرمانی و برك‌های خراسانی، سر می‌کردیم... سیم و زر بی‌عیب ما به‌بهای اسباب محبت دروغی نمی‌رفت.» دیگری به صدور مواد خام ارزان و خرید مصنوعـات مصرفی گران ایراد می‌گیرد وسخنش گوشه‌دار است: «لوازم امتعهٔ ما را

۲۶. به‌نقل خان ملك ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ص ۶۹.
۲۷. مقدمهٔ کتابچهٔ راپورت یکسالهٔ صدارت میرزا حسین‌خان، ۱۸ رمضان ۱۲۸۹.
۲۸. محمدحسین‌خان قراگوزلو، عادات‌الملوك، خطی.

به‌خارج می‌فرستید و عوض آن متاعی می‌آورید که بجز التذاذنفوس شما مصرفی ندارد. برنج را با گل‌های کاغذی مبدل می‌کنید، و به جهت یك ذرع‌خارا... یك خروار ابریشم ما را می‌دهید و پوست سگ‌های مغرب‌زمین را به وزن نقره می‌خرید، ویك خروار پنبه را به یك مشت اشیای بی‌مصرف درازدستان عوض می‌نمایید.» و «جلال‌پرستان» ما به جای تعلیم «حقایق تکالیف انسانی» خود را سرگرم اموری می‌کنند که «برای آسایش‌جمهور بهیچ‌وجه فایده‌ای نداشته و ندارد[۲۹].» مرد تجربه‌آموخته‌ای ستمگری حکام و آزادی تجارت را عامل ویرانی ملك و استیلای بیگانه شناخته: «از یك طرف جور حکام و مقتدرین تمام نقاط ایران را خراب نموده؛ صنایع‌قدیمه از میان رفته و می‌رود. تمام حوایج مردم به‌دست تجارت روسیه و انگلیس و سایر ممالك متمدنه افتاده و می‌افتد. و این کار ممالك ضعیف را بالاخره مثل هند و مصر وسایر ممالك اسلامیه مقهور دول مقتدره خواهد کرد[۳۰].»

همان توجه به اقتصاد ملی در نامهٔ منتشر شدهٔ میرزا حسن‌خان مأمور ایران در «اکسپوزیسیون» امتعهٔ عمومی وین (۱۲۹۰) نمایان‌است. با شور ملی که «وطن‌پرستی در ملك هستی جوهری است که در فطرت انسانی» سرشته ــ می‌نویسد: اکنون که در ایران بنای «نظامات دولتی» جهت «خصوصات ملتی» گذارده شد، شایسته اینکه «هنروران ایران که در ساختن و یافتن اسباب مصنوعی و بعمل آوردن اشیای طبیعی... قابل و کامل‌اند، از جهت انتشار ملت فرصت را غنیمت دانسته و صرف غیرت نموده» به‌فراهم‌آوردن امتعهٔ ایرانی برای «بازار عمومی» وین‌پردازند. این خدمتی است که هم نفع کلی دارد و هم «موجب شرف و مزید ثروت ملت» است[۳۱]. در روزنامه هم اعلام شد که دولت ژاپن در بازار عمومی امتعهٔ ۱۲۹۰ شرکت خواهد جست، و مشغول تهیهٔ کالاهای مرغوب ژاپنی می‌باشد. این نخستین‌بار بود که ژاپن به نمایشگاه جهانی پا نهاد. ولی ایران در زمان امیرکبیر هم در «نمونه‌خانهٔ امتعهٔ» عمومی لندن شرکت‌کرده بود (۱۲۶۷). راجع به نمایشگاه وین شاه دستورداد: «لازم است که از حالا باید در فکر باشید از امتعهٔ ایران در کمال خوبی و تمیزی به دست تجار معتبر حاضر کرده، به اکسپوزیسیون وین بفرستید که در آنجا

۲۹. ملکم، فرقهٔ کج‌بینان، خطی.
۳۰. خاطرات حاج سیاح، ص ۵۶.
۳۱. نامهٔ میرزاحسن‌خان منشی قونسولگری ایران در وین، ۲۱ محرم ۱۲۸۹.

امتعهٔ ایران حاضر باشد۳۲.»

مجموع آن نوشته‌ها نموداری است از تفکر اقتصاد ملی. اما باید معترف بود که از یك طرف با قلادهٔ آزادی تجارت که روس و انگلیس به زور برگردن دولت بسته بودند ــ و از طرفی دیگر با خوی ظاهرپرست و تجمل‌دوست طبقهٔ ممتاز ــ کالای بنجل مصرفی اروپایی به بازار ایران سرازیر می‌گشت و خریدار داشت. سخن حاج امین‌الضرب جنبه‌ای ازوضع کلی را می‌نمایاند: در مجمعی که از تجار و وزیر تجارت حضور شاه تشکیل شد «دوساعت تمام حرف بیمعنی می‌زدند که مال‌التجارهٔ فرنگ را به‌ایران راه ندهند. همه تصدیق بلاتصور... فرمودند مگر حاجی‌محمدحسن امین‌الضرب که در نهایت سختی حرف می‌زد که ما چه‌داریم از مال‌التجاره و صنعت خودمان که مال فرنگ نخواهیم؟۳۳»

مقصود از صنعت جدید، صنعت ماشین بخار بود. تا اندازه‌ای که تحقیق کردیم نخستین بار ماشین بخار راه‌مون‌تیت» انگلیسی در ۱۲۵۰ برای استخراج کارخانهٔ آهن‌قراچه‌داغ بکار انداخت. توجه میرزاحسین‌خان به‌صنعت ماشینی بود، تعبیهٔ «اسباب چرخ بخار» را بارها تأکید نموده است۳۴. در مقاله‌ای که راجع به مقایسهٔ اقتصاد کشاورزی آسیایی و اقتصاد صنعتی غربی نوشته شده و موارد اختلاف را شمرده‌اند، می‌خوانیم: «کلیهٔ متاع و مال‌التجاره که در اروپا و ینگی دنیا ساخته می‌شود... به امداد چرخ و به اعانت بخار است. با دست هیچ‌چیز ساخته و بافته نمی‌شود. این است که امتعهٔ آن ممالك زودتر وبهتر حاصل می‌شود۳۵.» حتی فکر کشاورزی صنعتی در مقالهٔ «ترقیات زراعتی و تفصیل شخم‌کردن زمین باقوهٔ بخار» مطرح شد. همین دوره به کوشش سپهسالار چندکارخانهٔ اسلحه‌سازی و مهمات جنگی با چرخ بخار بکار افتاد۳۶. و کارخانهٔ مهم چدن‌ریزی را از اروپا آورد و در ۱۲۹۲ درتهران برپا شد. در این «کارخانهٔ بزرگ‌چرخ‌بخار» قطعه‌های بزرگ

۳۲. اسناد ملکم، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹]. تشکیل نمایشگاه‌صنایع وین مقارن سفرشاه به‌فرنگستان بود، و آن دستخط را به‌همان مناسبت فرستاد. فهرست کالاهای ایرانی و مشخصات آنها را میرزا حسن‌خان منشی قونسولگری ایران به‌زبان آلمانی چاپ کرده است (وین، ۱۸۷۳).

۳۳. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۹۵.

۳۴. میرزاحسین‌خان شرحی راجع به«فصلی از ترقی» به‌شاه نوشت (۱۲۸۶) و لزوم اهتمام دولت را در بکار انداختن «چرخ بخار» در صنعت متذکر شد. شاه در دستخط خود جواب داد: «مسئولیت این کار را به‌گردن جهانگیرخان گذاشتم.» (اسناد وزارت امور خارجه). جهانگیرخان رییس قورخانه بود و با صنعت جدید آشنایی داشت.

۳۵. زبدهٔ مقاله را ضمن بخش سیزدهم، در تحول روزنامه‌نگاری آورده‌ایم.

۳۶. راجع به کارخانه‌های جنگی نگاه کنید به‌بخش چهاردهم، در قدرت‌نظامی.

چدن ساختند که «هرگز عقل قبول نمی‌کرد که در ایران ریخته شده، و چدن را طوری به فرمان و اطاعت بیاورند که مثل موم در آتش نرم شده» مصنوعات مختلف بسازند. ازجمله بودند پایه‌های چراغ ومحجرهای‌بزرگ که در «مجمع‌الصناعه» به نمایش گذاردند. به قراری که در روزنامهٔ رسمی نوشته‌اند: این صنعت که به دستور سپهسالار و کفایت جهانگیر خان ایجاد شده بود، مورد توجه شاه قرار گرفت. مقرر گردید: «همگی برای خانه‌هاشان بدهند از این قسم محجر بسازند تا این صنعت رواج‌کامل و ترقی زیاد یابد و محتاج به‌آوردن از فرنگستان وتحمل ضرر کلی نشوند.» کارخانهٔ ضرب سکه نیز در همان سال برپا گشت که «مثل سکه‌های خوب فرنگستان» می‌ساختند. کارخانهٔ «آسیای بخار» در ۱۲۸۸ تأسیس‌شد که روزی نزدیك به یکصد و پنجاه خروار گندم آرد می‌کرد. دیگر کارخانهٔ «چراغ الکتریسیته» و کارخانهٔ «روشنایی چراغ گاز»که هردو را سپهسالار در ۱۲۹۶ از اروپا آورد، و به دستیاری «فابیوس بواتال[۳۷]» بکار انداخت. کارخانهٔ گاز سی هزار لیره تمام شد. (به کارخانه‌های خصوصی بعد اشاره خواهد گردید).

برای بهره‌برداری از معادن‌طبیعی در ۱۲۹۱ مهندس معدن‌شناس از اتریش استخدام گردید[۳۸]. سیاست دولت خاصه در جهت حمایت سرمایه‌گذاری خصوصی ترقی نمود. در تشویق بکار انداختن سرمایهٔ داخلی، آزادی عمل و اطمینان اجتماعی افراد اعلام شد. «اعلان» رسمی دولت که در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱ انتشار یافته گوید: «مقرر است که معادن ممالك محروسه دایر و مایهٔ نفع اهالی مملکت گردد. برای اطمینان خلق اشتهارنامهٔ دولتی بطبع رسیده، ارسال ولایات شد. اعلان می‌شود که هرکس طالب این کار پر منفعت باشد، برود نزد... وزیر معادن و قرار و مدار عمل خود را داده، با کمال اطمینان مشغول کار و جلب این منفعت عظمی گردد.»

توجه فراوانی که به موضوع استخراج معدن طبیعی پیدا شده بود، از سلسلهٔ مقالات عالمانهٔ «هوتم شیندلر» باید شناخت. شیندلر محقق عالیقدری است که پایه‌اش به درستی شناخته نگردیده. در میان جماعت اروپایی که در سدهٔ گذشته به ایران آمده‌اند و آثار مربوط و نامربوط

37. F. Boital

۳۸. شاه به‌میرزاحسین‌خان نوشت: «در فقرهٔ مهندس معدن، این شخص را بدهید بیاورند، من ببینم، با او حرف بزنم. درست نفهمیدم که چه خواهد کرد. بعد از آن قرارنامهٔ او راممضی بکنند.» (اسناد سپهسالار).

نوشته‌اند ــ هیچکس را به وسعت اطلاع او از اوضاع قرن نوزدهم ایران نمی‌شناسیم. شیندلر بیش از بیست سال در اینجا زیست، دردستگاه‌های مختلف مملکت خدمت کرد، به کمتر ولایتی بود که سفر نکرد. با ذهن دقیق آلمانی خود، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی فراوان گرد آورد و مضبوط ساخت. سهم‌او در تدوین کتاب لرد کرزن به نام «ایران وموضوع ایران» خیلی بیشتر از آن است که کرزن خود اعتراف کرده است[۳۹]. از جمله مقالاتی که شیندلر در این زمان در روزنامه‌های نظامی و روزنامهٔ علمی انتشار داد، تحت عنوان تحقیق در معادن ایران است. همه جا احصائیه و رقم آورده، و از نخستین کسانی است که دربارهٔ تأسیس صنعت نفت چیز نوشته است. (در دائرةالمعارف بریتانیا هم دو مقالهٔ درجهٔ اول راجع به ایران دارد).

از سلسلهٔ مقالات او به چند مطلب کوتاه توجه می‌دهیم:

«در مملکت ایران نفت بسیار است و منفعتی از آن به دولت نمی‌رسد. استراباد و مازندران و نزدیك شوشتر و برازجان و کرمان و داراب و کرمانشاهان و کردستان و چند جای دیگر نفت خوب دارد. اگر در این ولایات کارخانه به جهت کشیدن جوهر نفت ترتیب می‌دادند، نفت ایران به هندوستان و فرنگستان فروش می‌رفت، چنانچه نفت بادکوبه معروف است... در ۱۲۷۹ از این‌معدن ۱۶۵،۰۰۰من نفت‌سفید، و دوازده

۳۹. کرزن درمقدمهٔ کتابش (ص سیزده) تا این حد اعتراف دارد: شیندلر «تقریباً مطالب هرصفحهٔ این دوجلد کتاب را حك واصلاح کرد. به‌علاوه خیلی زیاد از اطلاعات اصیلی که آورده‌ام، وی در اختیارم گذارد. برخود می‌لرزم وقتی بتصورم می‌آید که اگر یاری بی‌منت و خستگی‌ناپذیر او نبود، چه بسیار خطاهایی در این کتاب می‌بودند. نادراند کسانی که خود این اندازه برای نوشتن اثر درجهٔ اولی حایز صلاحیت باشند، و به این حد سعی و همت بیدریغ خود را در اصلاح کیفیت کتاب نویسندهٔ دیگری بکار بندند.» حقیقت قضیه این است که سهم شیندلر در اثر دوجلدی کرزن از آن حدود هم خیلی بیشتر است. هنگامی که کرزن به‌ایران آمد، شیندلر در خدمت بانك شاهنشاهی بود. همهٔ یادداشتهای گرانبهایی که در گذشت زندگی خود در ایران گردآورده بود، در اختیار او نهاد. و کرزن هم در کتابش گنجاند. هر مطلب اصیل و تحقیقی که در کتاب کرزن می‌خوانیم از یادداشت‌های شیندلر گرفته است. و هرچه تعبیر و تفسیر در مسائل سیاسی ایران و روس و انگلیس است، از خودش هست ــ تعبیر و تفسیری که دقیقاً وجههٔ نظر عنصر مستعمره‌چی انگلیسی را آشکار می‌کند. اساساً کرزن محقق و دانشمند نبود؛ مرد سیاسی بود، و ارزش آثاردیگرش از حد متوسط نمی‌گذرد و عاری از جنبهٔ تحقیقی هستند. به‌علاوه در مدتی کوتاه که به‌ایران آمد نمی‌توانست آن اندازه اطلاع تاریخی و جغرافیایی از گذشته و زمان‌خود بدست آورد. حق شیندلر آن‌گاه ادا می‌شد که نام او با کرزن به‌عنوان دو مؤلف کتاب ثبت شده باشد. خلاصه اینکه ما کرزن را مؤلف حقیقی کتاب دو جلدی «ایران وموضوع ایران» نمی‌شناسیم.

کرور من نفت سیاه حاصل شد... تا سال گذشته یکصد و پانزده کارخانه ترتیب داده بودند و ۲۲ کرور من نفت‌سفید، و ۷۱ کرور من نفت سیاه از آنها حاصل می‌شد. دولت از هر من نفت سفید ۱۶۰ دینار مالیات می‌گیرد که سالی ۱۷۸،۲۰۰ تومان می‌شود. وبرای کارخانه هریك‌من نفت به ۱۸ دینار تمام می‌شود.»

همچنین کان سرب فراوان است. و چون گداختن سنگ سرب آسان است در بیشتر معادن آن کار می‌کنند. «اما از نقص علم و اطلاع عملجات و مباشرین ضرر زیاد می‌برند.» زیرا نقره‌ای که در سنگ سرب هست «تفصیل» نمی‌نمایند و ممزوج با سرب فروخته می‌شود. دیگراینکه در سنگ سرب گوگرد زیاد است، طوری آن را می‌گدازند که گوگرد تلف می‌شود. اما «در فرنگستان یك مثقال گوگرد سنگ سرب تلف و ضایع نمی‌شود.» در سنگ مس هم گوگرد کم نیست. «آن هم در این مملکت نابود می‌شود... زیرا معدنچیان از تفصیل و مجزا کردن آن از مس عاجزاند.»

اما دربارهٔ معادن فیروزه: شیندلر در مقالهٔ بلند خود نکته‌های تازه‌ای از تجارت آن بدست می‌دهد، و دلسوزی می‌کند که سود آن را بیگانگان می‌برند و «اهل مملکت کم بهره از آن مانند.» می‌نویسد: اکنون درآمد سالیانهٔ دیوان از معدن فیروزهٔ نیشابور هفت هزار تومان است. «اما اگر کل معدن را به شخص معتبری اجاره بدهند که اسباب و معدنچی بیاورد و کار را منظم کند... سالیانه دوازده هزارتومان یا زیاده عاید دیوان خواهد شد.» از مجموع عایدی فعلی شش هزار تومان مالیات معدن و فقط هزار تومان اجارهٔ آن است. معدنچی که قطعهٔ فیروزه را پیدا می‌کند آن را به «وکیل تجار» که در سر معدن حاضر است «به مبلغ کمی می‌فروشد.» تاجر آن را می‌تراشد و نزد وکیل خود به پاریس یا مسکو می‌فرستد. «در مشهد فیروزه‌ای دیدم که وزن‌آن دوازده‌نخودبود، و رنگ با صفای خوبی داشت. وکیل تاجری آن را در معدن دوازده تومان خرید. تاجر آن را در پاریس به هزار تومان فروخت... تمام دنیا طالب فیروزهٔ نیشابوراند.» اگر درست کار بشود، طوری نخواهد بود که «قیمت واقعی و گزاف این گوهر بدست خارجه افتد، و اهل مملکت کم‌بهره از آن مانند.»

این اوان آغاز رشد سرمایه‌داری است. از صنف تاجر، طبقهٔ سرمایه‌داری داشت بوجود می‌آمد که کم و بیش با بنیادهای اقتصاد جدید آشنایی یافته، در پی سرمایه‌گذاری تولیدی بودند. در زمرهٔ اهل

سرمایهٔ ایران و بازرگانان ایرانی مقیم عثمانی و هند ـ به افراد و گروهی برمی‌خوریم که خواهان ایجاد بانك، کمپانی بازرگانـی، و شرکت‌هـای تولیدی صنعتی بودند. چنانکه گذشت حاجی احمد تاجر نمایندهٔ این طبقهٔ سرمایه‌دار در کمیسیون تأسیس بانك بود، و معتقد به ایجاد بانك دولتی. امین‌الضرب طرح سنجیده‌ای در برپا کردن بانك‌ملی و ایجاد کمپانی برای تأسیس کارخانه‌های صنعتی پرداخت. همچنین بازرگانان تبریز و اصفهان برای ساختن راه شوسهٔ آذربایجان و قزوین آمادهٔ سرمایه‌گذاری بودند. و نقشهٔ آن را میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ریخت. و این نکته خیلی با معنی است که پس از ماجرای امتیازنامهٔ رویتر ـ برخی از بازرگانان ایرانـی در بوشهر و بمبئی و اسلامبول آمادگی خود را در اجرای نقشهٔ عمران اقتصادی (که در امتیازنامهٔ مزبور گنجانده‌شده‌بود) اعلام‌داشتند.

مجموع آن واقعیت‌ها نموداری است از مقدمهٔ رشد سرمایـه، و نشانهٔ تفکر جدید اقتصادی اهل سرمایه و تجارت. سیاست کلی دولت نیز با آن جریان تازهٔ اقتصادی هم‌آهنگی داشت؛ صنف بازرگان ازپشتیبانی دولت برخوردار بود. از اینرو در ۱۲۹۱ «مجلس شورای تجارتی» از «تجار با اطلاع» برپا گشت. روزنامهٔ رسمی مطلب را چنین عنوان کرد: «تجار رعیت محـترم و معتبر هر دولت، و عمدهٔ اسباب آبادی و دخل مملکت هستند.» مقرر گردید «تجار با اطلاع» ماهی دوبار «مجلس شورای تجارتی» منعقد سازند، «در مسائل نافعهٔ تجارت گفتگو نمایند» تا از حاصل گفتگو هرچه «مفید و لایق اجرا» باشد ـ به اقدام آن دستور صادرگردد. به‌علاوه در حفظ حقوق و آسایش تجار مملکت مقرر آمد که حکام ولایات «از هیچ تاجر تا پول نقد ندهند، برات نگیرند، و او را مجبور به دادن برات و بعد پول گرفتن ننمایند.» از «اشتهارنامهٔ دولتی» نیز که به سود اهل سرمایه صادر گشت آگاهی یافتیم. ترغیب شدند که ثروت خـود را در «کمـال اطمینان» در صنعت معدن بکار اندازند و از آن «منفعت عظمی» بهره‌یاب گـردند.

افزایش قدرت دولت مرکزی، برقراری امنیت نسبـی، وضـع نظامات جدید سیاسی، و حمایت از حقوق اهل تجارت ـ جملگی عواملی بودند که در گرد آمدن سرمایه و فعالیت دسته‌جمعی اقتصادی تأثیـر داشتند. دقیقاً همین زمان بود که «کمپانی» و «شرکت» به مفهوم جدید تجارتی بوجود آمد. این خود نکته‌ای است که در عثمانی بر سر تشکیل کمپانی مشاجرهٔ تند درگرفت از آنکه اصول ادارهٔ کمپانی و شناختن

شخصیت حقوقی آن با فقه اسلامی تعارض می‌یافت. اما در ایران چنین دعوایی برنخاست. برعکس فقیهان برپاکردن کمپانی را لازم شمردند. طرفه اینکه مجتهد تبریز در کمپانی راه سازی آذربایجان حاضر به سرمایه‌گذاری گردید. در هر حال، دولت مقوی ابتکار اقتصادی بازرگانان و تأسیس کمپانی تجارتی داخلی بود. ضمن مقالات گوناگونی که در روزنامه‌ها منتشر گشته، از اهمیت اجتماعی و اقتصادی کمپانی‌های داخلی سخن رانده‌اند. چند مطلب ارزنده را ذکر می‌کنیم:

«کمپانی کشتی تجارتی» سابقه‌درعثمانی نبود. متاع‌تجار راکشتی‌های خارجی حمل‌می‌کردند. و «منافعی که برای تجار دولت پس از صرف اوقات و تحمل‌زحمات تصور می‌گشت، واصل کمپانی‌های خارجه می‌گردید. و این حالت از طریق انصاف و غیرت دولتی و ملتی خارج می‌نمود که حاصل مداخل تجار به‌تجار خارجه واصل شود.» اینك دولت‌ملتفت آن‌معنی گردیده، «فواید تجارت بحری‌را دانسته، این عمل راواگذار به‌کمپانی‌های داخلهٔ خود نموده‌اند... به نقد بهترین تدبیرات کمپانی، تقلید نام و تمام به کمپانی‌های اروپایی است که... قوانین گزیدهٔ ایشان را در رتق و فتق امور مجری و ممضی دارند... در انتظام امور خود پاس نظام را مرعی داشته و گمان نکند که این اداره نیز چون سایر ادارات تعلق به شخص واحد دارد. بلکه باید بداند که استقرار این اداره برای انجام امور مردم و دولت است، وجود او متعلق به وجود خلایق است، نه وجود خلایق بسته به وجود او.» جای دیگر آمده: برای اینکه دولت خود را از «تکالیف و مستدعیات شاقهٔ» کمپانی خارجی خلاص گرداند ــ «تشکیل اجزای کمپانیهٔ» داخلی داده که لاروبی نهر فرات را بعهده بگیرد، و «سفاین و واپورات به سهولت و آسانی در او سیر نمایند.» پس از این «حاجت به کفالت و کفایت کمپانی نیست... و تدبیرات او در حکم معدومات است.» به‌علاوه می‌خوانیم: از جمله «تنظیمات» جدیدی که در روسیه ترقی یافته «عمل تجارت و معاملات» و «مزید اعتبار مردم» است. اکنون (۱۲۸۹) «صرافخانه‌ای چند که مؤنهٔ ایشان در ادارهٔ بازارها بیست و شش میلیون است، و هکذا کمپانی‌های معتبر پیدا شده‌اند که مبالغ کلی نقد فراهم آورده، تنزیل می‌دهند. و مال‌التجاره به اشخاص معتبر و کم‌مایه داده شد تا به کار معامله و تجارت برده، منفعت حاصل نموده از اعتبار نیفتند. ودر انعقاد کمپانی‌های مزبوره مجلس ملتی... زحمت زیاد کشیده و تقویت کلی نموده» است.

آن افکار رواج گرفتند. از نخستین کمپانی‌هایی که در ایران برپا شد برای صدور تریاك به اروپا و چین بود. مقرر گردید: «آقامحمد مهدی ارباب اصفهانی، جمعیتی از کبار تجار به سمت کمپانی تشکیل دهد تا ملاحظات لازمهٔ این متاع در تحت مراقبت آن اجماع قرار گیرد.» محصول تریاك ایران ترقی کرده بود. شیندلر در مقاله‌ای که در روزنامه نوشت محصول کل تریاك ایران را در ۱۲۹۳ به میزان ۲۰۶۰ صندوق ثبت کرده است. از این مقدار ۱۴۱۹ صندوق به چین صادر شد و ۵۸۳ صندوق به انگلستان. و در انگلستان تریاك را «به جهت کشیدن مرفین شیرهٔ تریاك می‌خرند.» (دراین زمان کشیدن تریاك معمول گشته بود. مقاله‌ای در انتقاد «کشیدن غلیان تریاك» منتشر شده است). بازرگانان بوشهر هم کمپانی دیگری برای تجارت داخلی و با اروپا ایجاد کردند. بانی آن حاجی‌محمد مهدی ملك‌التجار بوشهر از سرمایه‌داران معتبر بود. در «اشتهار» چاپی آن آمده: «محض خیرخواهی ملت در مجلس محترم تجارت بوشهر تشکیل کمپانی تجارتی ایران داده شد مبنی بر ده‌هزار حصه، هر حصه موازی یکصد روپیهٔ سکه که کلا مبلغ ده‌لك روپیهٔ سکه باشد.» این کمپانی «داد و ستد معاملات با صرفه در هرجا جاری خواهدنمود» و در شهر منچستر انگلستان و شهرهای ایران «افیس‌های متعدده» قرار خواهند داد. و هرکجا وکیلی خواهد گماشت که مواجب از کمپانی دریافت نماید. از دولت هم تقاضای «تقویت و حمایت» برای تخفیف گمرك و غیره شده است. «تاحال موازی چهارلك روپیهٔ سکه که عبارت از چهارهزار حصه بوده باشد از هرکس معین شده. به موجب این اشتهار هرکس طالب اشتراك کمپانی مزبور بوده باشد، هرقدر می‌خواهد عدد حصهٔ آن را معین کرده، به‌مجلس محترم تجارت بوشهر اطلاع داده که در کتابچهٔ کمپانی ثبت شود.» اعلان مزبور نمونهٔ دیگری است از میزان فعالیت منظم اقتصادی که در صنف سرمایه‌دار ترقی پیدا کرده بود. رسالهٔ «قانون‌نامهٔ کمپانی» یا «سفینة‌النجاة و مجمع‌الخیرة ایران» نیز بازنمای همان نحوهٔ فکری است. این جزوه را محمدجعفر محلاتی از زبان روسی به فارسی درآورد، در مسکو بچاپ رساند(۱۳۰۲).

از سرمایه‌داران معتبری که به صنعت تولیدی دست بردند، امین‌الضرب است. نوشته‌اند: امین‌الضرب معروف به «کمپانی» از «فرط حمیتی که در ترویج صنایع دارد» کارخانهٔ چینی‌سازی جدیدی در تهران ساخت. بنای کارخانه‌های بلورسازی در تهران و ابریشم‌بافی از کارهای

اوست[۴۰]. به‌علاوه خط‌آهن از بندر محمودآباد به‌آمل را او کشید. برای این کار مهندسان بلژیکی را به ایران آورد. و گویا قرار بود آن راه تا تهران امتداد یابد، ولی پیشرفتی نکرد و متوقف ماند. امین‌الضرب را باید پیشرو سرمایه‌گذاری داخلی در صنعت راه‌آهن شمرد[۴۱].

۳. راه و راه‌آهن

اهمیت راه و راه‌آهن، عامل عمدهٔ ارتباط و عنصر مهم پیشرفت اقتصادی ــ شناخته گردیده بود. از مردم اندیشمند کسی نبود که‌خواهان راه‌آهن نباشد؛ اکثریت اهل دولت هم موافق بودند؛ طبقهٔ سرمایه‌دار و تاجر نیز علاقه داشتند؛ جناح بیداردل صنف روحانی از آن پشتیبانی می‌کرد؛ و حتی خواهیم خواند که «قلوب مردم» و «آرای ملتی» مایل بـه کشیدن راه‌آهن بود. رویهم‌رفته در نقشهٔ بهبود اقتصادی ــ بنای راه‌آهن مانند ایجاد بانك مقام اول را دارا بود؛ شاید مهمتر ازبانك بنظر می‌رسید. و دراهمیت اجتماعی و اقتصادی آن گزاف هم می‌گفتند. در جهت راه‌سازی مهمترین کاری‌که آغاز گردید ایجاد راه‌بزرگ شوسه ازبوشهر تاتهران‌بود.

اما در فرض کلـی اقتصادی، راه‌آهـن‌کشی بیشتر با مسالـهٔ سرمایه‌گذاری خارجی ملازمت داشت. تااندازه‌ای که می‌دانیم کمتر کسی بفکر افتاده بود که می‌توان این‌کار را باسرمایه‌گذاری داخلی آغاز نمود، هرچند مختصر باشد. البته سرمایه‌گذاری خارجی در این دوره خهلی باب

---

۴۰. المآثر والآثار، ص ۹۴ و ۱۰۲ و ۱۰۶.

۴۱. امتیاز انحصاری کارخانهٔ ذوب آهن نیز در ۱۳۰۴ به‌امین‌الضرب داده‌شد. فرمان شاه مورخ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ اعلام می‌دارد: از آنجا که «ایجاد کارخانـهٔ آهن ریزی و آهن‌سازی» مورد علاقه است ــ تأسیس آن کارخانه به‌مدت سی سال به‌امین‌ـ الضرب مفوض گشته. در این مدت «احدی حق احداث و ایجاد این کارخانه رانخواهد داشت. و معادنی که از قبیل سنگ و مس و سرب و آهن از چهار جانب در اطراف نقطهٔ این کارخانه الی ده فرسخ ایجاد شود، حق مشارالیه است. و از این‌بابت بهیچ اسم و رسم دیناری از مشارالیه به‌اسم مالیات وغیره مطالبه نخواهد شد.» پس از پنج سال دولت حق مطالبهٔ کمرك و راهداری خواهد داشت. هرگاه از آن معادن آب جاری گردد، تعلق به‌او دارد که «به‌مصرف زراعت و آبادی» برساند. می‌تواند «برای خودش سهیم و شریك قرار بدهد... و شرکای او هم در تحت حفظ و حمایت مخصوص دولت علیه خواهند بود.» همچنین «اگر در ظرف این مدت، کمپانی به‌جهت ایجاد خطوط راه‌آهن به ایران آمد و خواست عهدنامه ببندد ــ حق مشارالیه است که هرقدرمی‌تواند ازآهن‌آلات خطوط مزبور را برعهده بگیرد وبسازد، وتنخواه اورادریافت نماید.وبه‌جهت حمل و نقل آهن آلات کارخانهٔ خود به مرکز دارالخلافه، می‌تواند درخط راه عرادهٔ‌آهنی ایجاد نماید که امتعهٔ او به‌سهولت وارد دارالخلافه گردد.» (اناتول ترسکینسکی، تاریخچهٔ مختصر راه‌آهن در ایران).

شده بود؛ از مصر و عثمانی گرفته تا مرز چین هرچه راه‌آهن ساختند ـ بدست سرمایه‌داران غربی انجام گرفت. نمودار برجستهٔ آن در ایـران قرارنامهٔ رویتر و طرح امتیازنامهٔ فالکن‌هاگن هستند.

درمیان معتقدان راه‌آهن ـ میرزایوسف‌خان مستشارالدولـه را می‌شناسیم که درکشیدن راه‌آهن به وسیلهٔ سرمایهٔ داخلی اصرار ورزیده، گرچه با سرمایه‌گذاری خارجی هم موافقت داشت. او دو نقشهٔ راه‌آهن ریخت، و طرحی برای راه شوسه آماده کرد. نقشه‌های او که ناشناخته مانده، شایان توجه‌اند. آنها را برپایهٔ ارقام دقیق پرداخته، بازرگانان را در ایجاد کمپانی گردآورده، به خانهٔ ملایان رفته و همگی را به نیکویی و سودمندی آن‌کارها قانع ساخته بود. حتی چندتن از روحانیان را درسرمایهٔ راه‌سازی سهیم کرد. شرح هرکدام را می‌دهیم، راجع به راه‌هایی که دولت ساخت وهمچنین نقشه‌ای‌که مهندس مخصوص دولت فراهم نمود ـ توضیح می‌دهیم. از نقشه‌های رویتر و فالکن‌هاگن جداگانه گفتگو خواهیم نمود.

طرح نخستین را مستشارالدوله به نام «پروژهٔ ناصری راه‌آهن قم» ریخت. «لایحهٔ» آن را در ۲۴ رمضان ۱۲۹۱ نوشت. در مقدمه گوید: از آنجا که راه‌آهن «تسهیل کنندهٔ امر معیشت» و «دعوت کنندهٔ هرقسم اسباب و کارخانجات زراعت و فلاحت و صناعت» و «خلاص‌کنندهٔ نـوع بشر از قحط و غلاء و «بواسطهٔ سهولت زیارت امـاکنهٔ مقدسه اسباب تحصیل سعادت اخروی» است ـ پیشنهاد می‌کند به همت دولت راه‌آهنی از تهران به حضرت عبدالعظیم واز آنجا به قم کشیده شود. برای‌تسهیل کار متصدیان این امر خیر و جلب توجه علماء «باجرات و امیدواری تمام به منافع عایدهٔ» آن «حساب آتیه را که از روی تخمین است» آورده[۴۲].

۴۲. برآورد مالی و دقت مستشارالدوله درخور توجه است: در ایام متبرکه که صورت آنها را ذکر نموده، به تخمین روزی ده‌هزار نفر به حضرت عبدالعظیم و پنجهزار نفر به‌قم می‌روند. روزهای پنجشنبه و جمعه شمار مسافران به‌یکهزار می‌رسد. کرایهٔ رفت‌وآمد طبقهٔ «اغنیاء» را به‌شهر ری دو قران و برای «اواسط ناس و فقراء ده‌شاهی در نظر گرفته. به‌همان مأخذ کرایهٔ مسافرت به‌قم نقری دو تومان و یك تومان باشد. البته روزهای دیگر هفته نیز مسافرانی خواهند رفت. به‌علاوه گندم و جو ومیوه که از آن ناحیه‌ها به‌تهران می‌آید، با راه‌آهن حمل می‌شود زیرا کرایه‌اش ارزان است و زود می‌رسد. بطور متوسط روزی دویست‌بار جنس از قرار باری ده‌شاهی کرایه منظور داشته. همچنین کالاهای مختلف که از فارس و عراق و کاشان از راه قم به‌تهران و تبریز واسلامبول حمل می‌گردد، و متاعی که از هند به‌تهران و قزوین و آذربایجان می‌آید ـ روزانه پانصدبار بحساب آورده. و کرایهٔ هربار را از قم به‌تهران پنج قران مقرر داشته است. (اسناد مستشارالدوله، پروژهٔ ناصری، به‌خط و امضای میرزا یوسف خان).

ثابت می‌نماید که از ساختن آن راه، دولت سود می‌برد. مستشارالدوله رأی حاجی ملاصادق مجتهد بزرگ قم را پرسید. فتوای عالم دینی که‌وجههٔ نظر او را به اصلاح امور آدمی در زندگی دنیایی آشکار می‌دارد، خواندنی است؛ خاصه از این جهت بامعنی است که حکیم عقلی نیست بلکه فقیه متشرع است:

«آنچه به‌نظر قاصر و رأی فاتر می‌رسد این است که راه‌آهن باعث تعمیر و آبادانی جمیع قفار موحشه وبراری بایره، و ترخیص نرخ غالب حبوبات و غلات بلکه الثمار و فواکه، بلکه اغلب ماکولات و اشیای‌لازم تعیش است ــ و رافع بطالت بطالین، و سود و مزد پیدا کردن جماعت بیکارها و بیمارها، و تقلیل مردم بیکاره و اهل سؤال خواهد شد...هرگاه مشیت الهی وعنایت ربانی شامل احوال اهل ایران بشود که راه‌آهن من‌البر الی‌البحر متصل شود، مملکت گلستان و رفع شکستگی و پریشانی جمهور خلق می‌شود، و هریك به شغلی می‌پردازند.»

طرح دوم در راه‌آهن خراسان است. لایحهٔ راه‌آهن تهران به مشهد را مستشارالدوله در مأموریت خراسان در ۱۲۹۶ تنظیم کرد[۴۳]. به‌علاوه پیشنهاد می‌کند رشته‌ای از آن به شاهرود و از آنجا به بندر گز برود که راهی به دریا پیوسته شود. راه‌آهن خراسان را باصرفه وپرمنفعت می‌داند؛ دست‌کم سالی سه‌کرور تومان نفع خواهد داد. و از درآمد آن می‌توان رشتهٔ راه‌آهن دیگری از تهران به خانقین ساخت. اهمیت اقتصادی و سیاسی راه‌آهن خراسان را تأکید نموده: «افزایش ثروت که اول شرط مملکتداری است» و «ازدیاد تجارت و زراعت»و «ازدیاد صنایع در حرف متنوعه»، «صاحب بضاعت شدن رعایا و تحصیل اسباب کشت و زرع از خارجه»، پیدا شدن کار برای «یك قسمت بزرگ اهالی» و «ازدیاد قدرت و قوت دولت در قطعهٔ خراسان که... اهمیت تام دارد.» در پرسود بودن آن‌طرح حساب منظمی می‌کند که نشانهٔ ذهن دقیق اقتصادی اوست. می‌نویسد: برای آنکه «ماخذ صحیح نزدیك به تحقیق بدست آید، در این کتابچه عدد زوار را که با راه‌آهن مفروض از طهران الی مشهد آمد و شد بکنند، نوشته می‌شود. اگرچه این حساب تخمینی است نه تحقیقی، معهذا چون از روی دقت و اکثریت آرا نوشته می‌شود، اگر تخلف در کم وزیادی بکند دو ده‌یك خواهد بود، نه زیادتر و نه‌کمتر.» احصائیهٔ مسافران ومیزان

۴۳. اسناد مستشارالدوله، طرح راه‌آهن خراسان به‌خط مستشارالدوله.

کالای داخلی و خارجی وارده و صادرهٔ خراسان را نیز ثبت کرده است[۴۴]. تصریح دارد که نقشهٔ راه‌آهن مزبور مورد «میل ملت و علماء هم هست. در تأیید آن، متن گواهی شش تن از مجتهدان و مدرسان علوم دینی مشهد را آورده مبنی براینکه: «منافع و فوایدی که بر راه‌آهن مترتب می‌شود، محتاج به بیان نیست. انشاءالله تعالی با اهتمام اولیای دولت... انجام خواهد یافت[۴۵].» به‌علاوه نایب‌التولیه و گروهی از خادمان دستگاه تولیت آن را امضا نموده‌اند. از همه بامعنی‌تر رأی چندتن از روحانیان دیگر است که «عقل و تجربه» را دلیل سودمندی راه‌آهن دانسته‌اند. می‌گویند: اگر این راه‌آهن ساخته شود «به‌حکم عقل و تجربه که در ممالك خارجه و در راه اسکندریه دیده و شنیده شده ــ بلااغراق اعداد زوار و مال‌التجاره نسبت به حالت حالیه به اضعاف مضاعف خواهد رسید[۴۶].»

سومین طرح مستشارالدوله درساختن «راه عراده‌رو» اواجق به قزوین است که راه عثمانی را به تبریز، و آنجا را بـه قزویـن وصل نماید[۴۷]. اجرای این‌نقشه را به‌وسیلهٔ سرمایهٔ خصوصی و تشکیل کمپانی پیشنهاد کرده، سرمایه‌گذاری دولت را لازم نشمرده است. نقشهٔ راه شوسه از نظر شناخت نحوهٔ فکری طبقه بازرگان و اهل ایمان، وهمچنین شیوهٔ کار مستشارالدوله خیلی مهم است. نخست با تجار و اعیان شهر تبریز و مجتهدان و اهل ولایت به کنگاش پرداخت. گفتهٔ هرکدام را به‌اسم و رسم نقل کرده: حاجی میرزا جواد مجتهد «کمال همراهی را فرمود. وعدهٔ صریح داد که اگر اقدامی در ساخته شدن راه عراده رو بشود، من خود بقدر امکان از سهام آن خواهم خرید.» از ملایان سه‌نفر دیگر گواه برآن‌معنی دادند[۴۸]: بازرگانان آذربایجان (ازجمله‌ملك‌التجارو رییس‌التجار)

۴۴. به‌مأخذ حساب دفترخانهٔ رباط مشهد در ۱۲۹۶ چهل و هشت هزار نفر به‌آن شهر آمده‌اند. فهرست مسافران ولایات ایران وخاك عثمانی و قفقاز را که با کجاوه و یالکی و یا سرنشین و پیاده آمده بودند، به دقت ثبت کرده. و میزان کرایه و حد متوسط خرج روزانهٔ هر مسافر را بدست داده است. به علاوه سالی چهل و هشت‌هزار بار کالا به‌مشهد وارد می‌شود، و بیست و چهار هزار بار صادر می‌گردد.

۴۵. آن کسان عبارت‌اند از: میرزاباقر مجتهد، شیخ‌ابومحمد مجتهد، شیخ عبدالرحیم مجتهد، میرزا احمد مجتهد، آخوند ملاغلامحسین مدرس.

۴۶. به‌امضای این کسان: ملاحسین شمس‌العلماء، روح‌الامین شیخ‌الاسلام، آقا میرزا ابوالقاسم قاضی، آقا میرزا هاشم رییس‌العلماء.

۴۷. اسناد مستشارالدوله، «خلاصهٔ راپورت جناب مستشارالدوله که بتاریخ سوم جمادی‌الاول ۱۳۰۶ درلف‌پاکت حضرت اجل امیرنظام به‌طهران فرستاده شد.» پیش‌نویس گزارش به‌خط مستشارالدوله است.

۴۸. نامشان از این‌قرار است: حاجی میرزایوسف‌مجتهد، حاجی‌میرزاعبدالکریم آقا، شریف‌العلماء.

و نیز دسته‌ای از تاجران اصفهان که در تبریز بودند ـ گرد آمدند. همگی «در اعلی‌درجه شایق و طالب» ساختن راه شوسه بودند. خاصه اینکه «قلوب مردم را طالب و مایل اقدام به این امر دیدم... همهٔ آنها دلیل بر میل و رغبت مردم بود.» بازرگانان ارمنی هم که «الحق‌کمال بصیرت و آگاهی از این چیزها» داشتند، آن نقشه را پسندیدند. پس سراغ اعیان و سرشناسان شهر رفت. «عقاید» آنان را پس همراه یافت، بخصوص حاجی وکیل که «دلایل زیاد در فواید آن بیان نمود که دلنشین اهل مجلس بود.»

چون دید «اهالی تبریز از علما و اعیان و امرا و تجار و کسبه همه مایل» به‌ایجاد راه هستند ـ «مجلس عمومی» با حضور رؤسای آن اصناف تشکیل داد. در شرایط ایجاد کمپانی، و مواد قرارنامهٔ آن، و «قیمت سهام» گفتگو شد. برخی از «اهل ولایت» ایراد گرفتند: «اگر این عمل راه منافع است، دولت چرا خود اقدام نمی‌فرمایند؟» پاسخ مستشارالدوله اندیشهٔ مسئولیت دولت را در ارشاد اقتصادی جامعه‌ای که می‌خواهد به راه سرمایه‌گذاری صنعتی گام نهد، باز می‌نماید: گفتم: «شما که روزنامهٔ اختر را می‌خوانید، می‌بینید که همهٔ دول بزرگ اگر یك خرج و مصارف خارج‌العادهٔ دولتی پیش آید ـ از ملت می‌خواهند. ملت هم می‌دهد. دولت علیه می‌بیند که احتیاجات زمانه مقتضی ساخته شدن راه‌هاست. محض اینکه ملت خودش به این کارها آشنا شده، منافع کثیره از این امورات ببرند، به خود شماها رجوع می‌کند.»

قرارنامهٔ ایجاد کمپانی راه عراده‌رو را مستشارالدوله نوشت. قیمت هر سهم ده‌تومان معین شد. به‌همان وهلهٔ اول پنجاه وسه نفر از طبقهٔ «علما و تجار و معارف» شهر تعداد ۳۴۴۰ سهم خریدند. از جمله حاجی‌میرزا جواد مجتهد برای خود و فرزندانش ششصد سهم، و حاجی عبدالکریم آقا سیصد سهم برداشتند. حالا «اکثر تجار و اعیان» تبریز خواستار ایجاد راه جلفا و راه آستارا نیز گردیدند.

از تحلیل سه‌طرح مستشارالدوله چند نتیجهٔ اجتماعی واقتصادی می‌گیریم:

۱. سرمایهٔ خصوصی داخلی رشد تازه‌ای را آغاز کرده بود، صنف کهن تاجر گرایشی به سرمایه‌گذاری جدید صنعتی یافتند. مستشارالدوله که خود بازرگان زادهٔ تبریزی بود، به یك معنی معرف آن تحول فکر اقتصادی جدید بود. او خود سرمایه‌دار نبود، اما اندیشهٔ او که مسئولیت

ارشادی دولت را با آزادی فعالیت اقتصادی توأم گردانیده، اهمیت دارد.

۲. طبقهٔ اعیان و اهل ثروت نه‌فقط خواهان راه‌آهن بودند، به سرمایه‌گذاری صنعتی اشتیاق داشتند. به علاوه افرادی از سایر طبقات اجتماع در سودمندی کشیدن راه‌آهن درك هشیارانه‌ای پیدا کرده بودند. و شاید افکار عمومی در این مسأله جهت مشخصی داشت.

۳. جناح روشنفکر روحانیت نه تنها مخالفتی با ساختن راه‌آهن نداشت، مقوی آن فکر بود. این نکته‌ای است بسیار بامعنی که گروه مجتهدان در مهمترین کانون‌های مذهبی چون قم و مشهد و تبریز به حکم «عقل» و «تجربه» هواخواه راه و راه‌آهن شدند. پس‌رای لردکرزن‌انگلیسی که طبقهٔ ملایان را همدست «گروه مرتجعان» و مخالفان «هرگونه نوآوری» شمرده[۴۹] ــ برای ما نامعتبر است. کرزن سنجش تاریخی نداشت، و وجههٔ نظرهای کاملا متمایز جناح مختلف دستگاه روحانیت را نمی‌شناخت. چنین می‌انگاشت که عالمان دین یکسره با هر نوجویی سر ستیز دارند. اما نه چنین بود. پیش از این نیز خواندیم که میرزا نصرالله مجتهد خراسان حتی به تغییر الفبای عربی فتوا داد.

۴. نتیجه‌گیری آخر اینکه برخی از اهل دیانت گذشته ازحمایتی که از سرمایه‌گذاری تولیدی می‌نمودند، با اهل سرمایه هم‌پیمان بودند؛ در فعالیت اقتصادی شریك آنان گشتند. روحانیت و سرمایه‌داری از این نظر جهت واحد داشت.

گفتیم سودمندترین کار دولت اقدام به ساختن راه بزرگ‌شوسهٔ بندر بوشهر به تهران بود. نقشهٔ آن را نیافتیم، ولی در نامه‌های میرزا حسین‌خان و شاه به آن تصریح رفته؛ راه‌سازی آن در ۱۲۹۶ آغـازگردید. قسمتی از آن آماده شد، بطوری که مسافر و چاپار در آن رفت و آمـد می‌کردند. اما نمی‌دانیم چرا دوسال بعد در ۱۲۹۸ (پس از وزارت میرزا حسین‌خان) قرار براین گرفت که بازرگانان اصفهان و شیراز با مشارکت ظل‌السلطان سرمایه بگذارند، و راه را تمام بکنند. مقرر شد از خزانهٔ دولت هم کمك مالی بشود. شاید برای این بود که دولت در کارهای‌عمومی ادعای افلاس کرد، ظل‌السلطان هم‌که همیشه اشتهای صاف داشت‌خواست وجه راهداری را به سود خود ضبط نماید. کار سودمند دیگر ساختن راه شوسهٔ لاریجان به آمل است در ۱۲۹۲. نقشهٔ آن را در ۱۲۸۷ مهندس اتریشی «آلبرت گاستیگر» کشیده بود. بنای آن نیمه‌کاره مانده، در۱۲۸۹

49. G.N. Curzon, vol. p. 613

به تکمیلش پرداختند و پس‌از سه سال تمام گشت. طول این راه هفده فرسخ بود، برآن چند پل و سد نیز بستند.

این مطلب را بیفزاییم «گاستیگرخان[۵۰]» که به همین عنوان چند مقالهٔ علمی دربارهٔ ایران نوشته، مهندس کاردان و برجسته‌ای بود. و بیست سالی (۱۲۹۸ ـ ۱۲۷۸) در خدمت ایران گذراند. از کارهای خوب او ساختن راه تازه‌ای از مازندران به تهران است در ۱۲۸۱. راجع به‌این راه مطلبی می‌آوریم شنیدنی: «تا شش سال پیش از این شتر را در کشور مازندران و گیلان ندیده و نشناخته بودند، از آنرو که کوه‌های سرکلامنکلا و هزارچم و خزران و غیره برای شتران گذرناپذیر بودند. تا آنکه شش سال پیش از این به واسطهٔ تسویهٔ راه هزارچم و کندون، به مواظبت آلبردگاستگ مهندس آلمانی، بردن شتر ممکن شد و مانند تحفه وچیزهای بسیار شگفت آن را به آن کشور بردند[۵۱].» معلوم است مانع طبیعی چه اندازه عامل انزوای اجتماعی برخی از ناحیه‌های مملکت بوده است.

اینك چند کلمه از نقشه‌های راه‌آهن سرتاسری که دراین زمان مورد مطالعهٔ دولت قرار گرفتند بگوییم: یکی نقشه‌ای است که «بارون دو نورمان» بلژیکی «مهندس مخصوص راه‌های مملکت ایران» کشید. او از دستیاران سپهسالار بود. طرح خود را در ۱۲۹۲ ضمن «تاریخ مخترعات راه‌آهن» عرضه‌داشت[۵۲]. درنامهٔ جداگانه‌ای به شاه می‌نویسد «تاریخ‌ازمنهٔ ماضیه به‌یاد می‌آورداقتدار وتسلط ومکنت سابقهٔ‌ملت ایرانیه را.» اکنون‌که «به نیات خیریه» دولت و ملت «به تربیت و ترقی... روزگار جدیدی یافته‌اند» ـ با ترغیب اهالی مملکت «به صنعت و حرفت و رواج تجارت و وسعت‌دادن زراعت و کارکردن در معادن و جنگل‌ها...گویا ایران تازه‌ای تولید یافته و عالم جدیدی پیدا کرده است.» برای «کسب فواید ملتی و ترقی دولتی» از جمله کارها «اتصال دادن راه‌هاست به یکدیگر و بطئی راه به کمال سرعت.» نه فقط «خیریت این راه تنها برای ترقیات و مدنیت است که به اتفاق آرای ملتی ساخته و پرداخته می‌شود، بلکه وسعت‌دادن تجارت و صنعت و وجود یافتن کارخانجات است در کل مملکت.» در «این

50. Gasteiger Khan

۵۱. میرزاتقی‌خان انصاری کاشانی، جانورنامه، خطی، تحریر ۱۲۸۷.

۵۲. تاریخ مخترعات راه‌آهن، تصنیف بارون نورمان، ترجمهٔ میرزاهارتون مترجم، محرم۱۲۹۲، خطی. متن آن به‌زبان فرانسوی است به‌ضمیمهٔ ترجمهٔ فارسی. نامهٔ خود را به‌شاه مورخ محرم ۱۲۹۲ جداگانه نوشته و همراه ترجمهٔ فارسی آن‌آورده. نقشهٔ راه‌آهن نیز ضمیمه است. این‌رساله در واقع‌مقدمه‌ای است بر کتاب تاریخ راه‌آهن، و این کتاب در روزنامهٔ ایران بچاپ رسیده.

روزگار جدید» تکلیف هریك از اهل مملکت این است که به آن بنای تازه کمك نماید. از اینرو دفتری در ساختن راه‌آهن «به وضع اکانومی که منظور داشتن قلت خرج مصرف و ارزانی» است، نگاشته که خود «مشوق به علم و وضع ساختن» راه است و «فایدهٔ عمومیه» دارد.

نقشهٔ نورمان شامل دو رشتهٔ راه‌آهن بود .یکی رشتهٔ شمالی که از مرز آذربایجان شروع می‌شد، به تهران و مشهد و هرات می‌پیوست. دیگر رشتهٔ غربی که دنبالهٔ راه‌آهن عثمانی بود، از مرز غربی آذربایجان به تبریز و تهران می‌رسید. رشتهٔ کوتاه دیگری هم محمره را به راه‌آهن بین‌النهرین متصل می‌گردانید. مهندس آزادمنش بلژیکی علاوه برآنکه به اهمیت اقتصادی راه‌آهن پرداخته ــ در کاغذ خود به شاه به معانی بلندی اشاره‌هایی دارد. از روزگار نو، تربیت و ترقی ملت، نفع عمومی، ومهمتر از همه «اتفاق آرای ملتی» در احداث راه‌آهن ــ سخن گفته. به گمان ما آن نامه را به تلقین سپهسالار نوشته است. وجههٔ خاطر او در این نامه با مضمون سرمقالهٔ روزنامهٔ «وطن» که مبلغ افکار میرزاحسین بود،همسان است. نورمان سمت نویسندگی فرانسوی آن روزنامه را هم داشت[۵۳].

از طرح مزبور گذشته، مهندس زبردست اتریشی «شرزر[۵۴]» نقشهٔ راه‌آهن مرکزی ایران را پیشنهاد کرد. «آلئون[۵۵]» فرانسوی در۱۲۹۵ نقشهٔ راه‌آهن رشت به تهران را کشید. همان اوان مهندس نامدارانگلیسی «سر رنالد استفانسون[۵۶]» که‌طرح راه‌آهن آناتولی را ریخت،پیشنهادنمود که دنبالهٔ آن به ایران کشیده شود وبه هندوستان بپیوندد. او همان کسی است که به زمان امیرکبیر نخستین طرح راه‌آهن سرتاسری ایران را جزو نقشهٔ راه‌آهن غرب و شرق (از وین تاسند) عرضه کرد[۵۷]. حالا که دولت انگلیس درساختن راه‌آهن آناتولی می‌کوشید ــ «جان‌بورن» نمایندهٔ استفانسون در ۱۲۹۵ به اسلامبول رفت. این فکر از نو پیدا شد که طرح آناتولی، رشتهٔ راه‌آهن ایران را نیز دربر داشته باشد[۵۸]. اما هیچکدام از

---

۵۳. نگاه کنید به‌بخش «سیزدهم» در تحول روزنامه‌نگاری.

54. Scherzer 55. Alléon

56. R. Stephenson

۵۷. در بخش بعد از آن گفتگو کرده‌ام.

۵۸. به‌عقیدهٔ ملکم در میان نقشه‌های مختلف راه‌آهن، طرح اناتولی «مسلماً از همه بهتر و سهل‌تر و به‌حالت مشرق مناسب‌تر است.» ملکم افزود: این استفانسون «انگلیسی صرف است، یعنی آدم درست، و حرفش حرف ولی ساده و قطعی. از طول و تفصیل و آن معطلی‌هایی که شیوهٔ اولیای دول مشرق است، خیلی بری است.» (اسناد ملکم، به‌سفیر ایران در عثمانی، میرزامحسن‌خان معین‌الملك نوشته، ۱۶ ذیقعده۱۲۹۵).

آن نقشه‌ها بجایی نرسید.

دنبالهٔ قضیهٔ راه‌آهن را ضمن گفتار بعدی، در مبحث وسیع سرمایه‌گذاری خارجی مطالعه خواهیم کرد ـ مبحثی که شامل فعالیت‌های مختلف اقتصاد صنعتی است، و راه‌آهن در تناسب سیاسی مهمترین‌اجزای آن بشمار می‌رفت.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۲ سرمایه‌گذاری خارجی پیوند سیاست جهانی

۱. امتیازنامهٔ بارون رویتر

«شما خود می‌دانید که این کار کار سهل و آسانی‌نیست؛ نیکنامی و بدنامی‌آن ابدی است. هرمساله‌ای ازمسائل آن را باید دفت‌ها کرد، تأمل‌ها نمود که خدا نکرده خبط و خطایی در آن دست ندهد، و نتیجهٔ ناگواری برای دولت حاصل نشود.»

میرزا حسین‌خان به‌محسن‌خان معین‌الملک[۱].

سرمایه‌گذاری خارجی از دوجهت در کشورهای مشرق فریبندگی داشت: تحرك و سرعت اقتصاد تولیدی، گسترش فعالیت اقتصادی. در تقابل آن از نظرگاه اقتصاد آزاد غربی، مشرق‌زمین میدان تازه‌ای بود برای‌ابتکار اقتصادی سرمایه‌داری ــ ابتکاری‌که خواه وناخواه نفوذ سیاسی بهمراه می‌آورد. در سدهٔ گذشته قضیهٔ بکار انداختن سرمایهٔ خارجی با سیاست کلی دولت‌های اروپایی که نفوذ سیاسی خود را قبلا در آسیا برقرار ساخته بودند ــ همبستگی داشت. مقابلهٔ آن وجههٔ نظر شرقی با فرض اقتصاد غربی ــ دو حالت متضاد کشش و گریزی نسبت به سرمایهٔ خارجی در کشورهای آسیایی بوجود آورد. این گرایش و پرهیز آمیخته با بیم و امید، در روانشناسی سیاسی و رویهٔ سیاست دولت ایران‌نمایان است. به علاوه می‌دانیم چون اندیشه‌ها و فرضیه‌های اجتماعی در تضاد

---

۱. اسناد بیل، نامهٔ خصوصی میرزاحسین‌خان به‌محسن‌خان معین‌الملك وزیر مختار ایران در لندن، ۹ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹. از این نامه بحث کرده‌ایم.

مطلق واقعیات تاریخی قرارگیرند ــ همیشه عکس‌العمل متقابل دارند. پس از یک‌سو می‌بینیم از هراس اینکه مبادا سرمایه‌گذاری بیگانه سبب «مرارت کلی برای دولت بشود» ــ یکسره آن را طرد می‌کردند، بدون اینکه به جایش تدبیری دیگر بیندیشند. واکنش آن خمودگی اقتصادی این بود که گاه بگویند: در قضیهٔ دادن «امتیازات به کمپانی‌های خارجه... هرکار و هرخبطی بکنند، صد مرتبه بهتر از آن خواهد بود که مثل ایام سابق بیکار بنشینیم.» این بیان حدت آن عکس‌العمل را نشان می‌دهد، وگرنه نه‌اینکه درپی چنان فرض اقتصادی بودند. امکان وجه معقول سومی هم بود که نگذارند سرمایه‌داران خارجی بساط خودشان را پهن کنند، ولی آن کاردانی را ابراز می‌داشتند که شرایط اجتماعی جمع سرمایهٔ داخلی را فراهم گردانند ــ و آن را در جهت اقتصاد تولیدی بکار اندازند. آن راهی بود که ژاپن پیش گرفت و جلو رفت. تا وقتی که چنان همت و لیاقت وشعوری بخرج نمی‌دادیم ــ سرمایه‌گذاری خارجی همچنان فریبنده بود.

قضیهٔ سرمایه خارجی نخستین‌بار در رابطه با نقشهٔ راه‌آهن سرتاسری غرب و شرق عنوان گردید. به زمان امیرکبیر بود. گرچه آن نقشه هیچگاه به مرحلهٔ گفتگوی با دولت ایران نرسید، از نظر ماهیت بحث اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌اهمیت دارد[۲]. طرح مزبور را مهندس نامدار انگلیسی «ربرت استفن‌سون[۳]» در ۱۲۶۶ (۱۸۵۰) ریخت. او از پیشروان صنعت راه‌آهن انگلیس است، راه‌آهن‌های هندوستان را ساخته، و همان کسی است که سی سال بعد به زمان میرزا حسین‌خان نقشهٔ راه‌آهن آناتولی و ایران را کشید (۱۲۹۵). طرح راه‌آهن اروپا و آسیا از وین شروع می‌شد، به آسیای صغیر می‌آمد، به بغداد می‌رفت، به بصره و یا محمره می‌پیوست، از ایالات جنوب ایران می‌گذشت و به سند می‌رسید. پالمرستون آن نقشه را برای بررسی سفارت انگلیس به تهران و اسلامبول فرستاد. زبدهٔ عقاید شیل وزیر مختار انگلیس را می‌آوریم:

به استفن‌سون نوشت: «بنای راه‌آهن در ایران دشواری‌های زیاد دارد. اما در برابر علم و عمل و سرمایه، همهٔ آن سختی‌ها را می‌توان از میان برداشت.» در ضمن «از دولت و ملت ایران نباید انتظار کمک مالی

۲. این طرح راه‌آهن ناشناخته بود. اولین‌بار در امیرکبیر وایران (چاپ‌سوم، ص ۴۱۴ـ۴۱۵) از آن بحث کرده‌ایم.

3. R. Stephenson.

داشت از آنکه دولت فقیر است وملت عاری از نیروی فعال و فکر مآل‌اندیش... البته دولت از هیچ یاری به‌استثنای مدد مالی، دریغ نخواهد کرد. و مردم بسیار خرسند خواهند گشت چنین دستگاه نیرومند جدیدی که درباره‌اش خیلی شنیده‌اند و آن را از شگفتی‌های روزگار می‌انگارند، در ایران برپا گردد. خاصه چون بدانند کار سودمندی است به آن روی می‌آورند.» ارزانی قیمت زندگی و کارمزد ارزان موجب تسهیل اجرای نقشهٔ مزبور است. (مزد عمله روزی هفتصد دینار، نان از قرار منی یك عباسی، گوشت منی یك قران بود). امنیت هم برقرار است. بنابراین کشیدن چنین راه‌آهنی که راه عمومی تجارت اروپا و هندوستان را تغییر خواهد داد، کار پرمنفعتی است[۴].

اما درنامهٔ خود به وزیر امور خارجه، با اساس فکر کشیدن راه‌آهن مخالفت کرد ــ از آنکه راه‌آهن عامل ترقی اجتماعی و اقتصادی و نظامی ایران خواهد گردید. و مصلحت سیاسی انگلیس غیر از اینهاست. چنین برهان آورد: «صدسال دیگر باید بگذرد تا ایران فقیر ناتوان ودولت و ملت سست بی‌تهور و بی‌ابتکار آن شایستگی شرکت در نقشهٔ راه‌آهن را پیدا کنند. ساختن راه‌آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت، استعدادهای آن را که تاکنون براثر فقر و نیازمندی و خمودگی خفته مانده، بیدار خواهد ساخت. در جهت دیگر منحرف شدن راه تجارت مغرب به هندوستان، وحتی صدور قسمتی از کالای اروپا از طریق ایران به هند ــ براهمیت و اعتبار ایران بسیار می‌افزاید و آن را متکی به انگلستان می‌کند. درعین‌حال سرنوشت تجارت عظیم انگلیس با مشرق تا خاك چین ــ بدست هوس‌کاری این ملت متقلب دورو سپرده خواهد شد... هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که ایران از کشیدن آن‌راه‌آهن خواهد برد و فایده‌ای که برای انگلستان خواهد داشت ــ وجود ندارد.»

از نظر نظامی: ایجاد راه‌آهن «ایران را به سرحد هندوستان می‌رساند، ایرانی که‌قدرت وفعالیت آن باداشتن راه‌آهن خیلی بیشتر از نیروی فعلی آن خواهد بود. این خود متصرفات انگلستان را در هند به خطر تجاوز نزدیك‌تر می‌گرداند.البته حالا ازسوی ایران خطری‌برنمی‌خیزد، اما از رویهٔ آن به زمان جنگ چه‌خبر داریم؟ فراموش نکنیم که از شرف

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به‌استفن‌سون، ۲۶ ژوییه ۱۸۵۰. دراینجا افزوده: ازنظر تجارت داخلی و خارجی، کشیدن راه‌آهن شمالی ومرکزی ایران برخط جنوبی رجحان دارد زیرا کالای اروپا از راه طرابوزان به‌تبریز می‌رسد و از آنجا به‌ایالات مرکزی و خراسان وافغانستان صادر می‌گردد.

و ایمان و حق‌شناسی در این ملك خبری نیست؛ سودپرستی و طمع‌جویی انگیزه‌های کردار و رفتار مردم آن است... اگر روزی ایران و روس متحد گشتند، راه‌آهنی که به مرز هندوستان کشیده شده باشد بردشواری کار ما خواهد افزود.»

جان کلامش اینجاست:

«ویرانی و ناتوانی وفقر و وحشیگری، خصوصیات همهٔ‌کشورهایی هستند که در مغرب هندوستان واقع شده‌اند. و همین خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هند گردیده. البته دولتی در این صدد نیست که آن حالت عمومی جامعه‌های شرقی را تا ابد تثبیت کند، و آنان را همیشه به همین وضع موجود نگاه دارد. اما هیچ تعهد اخلاقی هم ندارد که در برانداختن آن ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری تلاشی بکند[۵].»

گزارش وزیر مختار جای چون وچرا نمی‌گذارد که انگیزه‌اش در مخالفت ایجاد راه‌آهن، همان مخالفتش هست با ترقی اجتماعی و اقتصادی و نیرومندگشتن ایران. البته پیشرفت ایران با منطق سیاست استعمار تضاد داشت. آرای دیگر او مورد بحث ما نیست؛ حاصل تجربهٔ عینی اوست. اما این نکتهٔ اجتماعی مهمی است که مردم از اول خواهان راه‌آهن بودند. در انجام نقشهٔ مزبور گامی برداشته نشد. در ۱۲۷۲ از نو عنوان گردید. باز متوقف ماند.

در واقع از ۱۲۷۵ به بعد است که موضوع سرمایه‌گذاری خارجی در پیوند نقشهٔ ترقی ایران نمایان گشت. و از سوی دیگر افراد و کمپانی‌های خصوصی اروپایی به خیال بکار انداختن سرمایهٔ تولیدی در ایران افتادند. چندتن از صاحبان صنایع فرانسوی در ۱۲۷۶ آمادهٔ این کار گشتند. در گزارش حسنعلی‌خان وزیر مختار ایران در فرانسه آمده: «از اهل صنعت جالب این معنی شده که با مایهٔ کسب و تنخواه خود به ایران آمده، همین‌قدر که از جانب دولت تعیین جا و مکانی از برای آنها شود، و از جان خود ایمن باشند و جزیی تقویتی در اجرای امر آنها نمایند ــ از مال خود به احداث کارخانجات و اجرای اقسام صنایع پردازند. و عملهٔ کارخانهٔ خود را نیز از اهل ایران قرار دهند، و مراتب صنعت خود را به آنها بیاموزند.» در تأیید آن می‌نویسد: «البته فواید آمدن ارباب صنایع و احداث اقسام کارخانه‌ها... معلوم است. درصورتی که ازبرای‌دولت‌مقدور

۵. انگلیس ۱۵۳/۶۰، شیل به‌پالمرستون، ۴ اوت ۱۸۵۰.

نیست یکمرتبه به‌احداث‌جمیع کارخانجات وانواع صنایع پردازند،هیچ‌بهتر ازاین‌نیست که‌ازبرای‌ترقی‌صنایع‌وتربیت‌ملت ازاین‌قبیل‌اشخاص‌هرقدرمیسر شود به ایران آمده، با مال خود بی‌تکلیف ضروری به دولت، مشغول کار شوند. علاوه براینکه به‌این واسطه هرساله مبالغی از بابت اجرت عمله و قیمت مصالح به اهالی مملکت منفعت می‌رسد ــ در اندك مدتی اشخاص متعدد در انـواع صنایع، صاحب علـم و سـررشتـه می‌شونـد، و راه سهولت کارها را به رأی‌العین می‌بینند. و همچنین آمـدن این قبیـل اشخاص به‌مراتب بهتر از آن است که یك‌نفر و دونفر را از برای تعلیم صنایع به پاریس بفرستند.»

آن مسأله را در رابطهٔ با وضع ایران می‌سنجند. گاه کسانی را دولت برای آموختن صنایع به اروپا می‌فرستند. «نهایتش این است که این اشخاص بعد از سه چهار سال دیگر، هریك در صنعت خـود به‌حد کمال برسند، اما در وقت مراجعت، تحصیل نتیجه از آنها موقوف به احداث کارخانجات واجرای عمل است... ازبرای خود آنها احداث کارخانه مقدور نیست» و اقدام آن برعهدهٔ دولت است. اما اگر آنان را «بیکار بگذارند» (چنانکه گذاشتند) «مقصود اصلی از مأموریت آنها با این همه مخارج‌بهدر می‌رود.» وانگهی، برای آموختن هریك از رشته‌های مختلف صنعت یکی دوتن می‌آیند. و این کافی نیست. بلکه «به اعتبار تفاوت کارخـانجات و صنایع، اشخاص متعدد ضرور است.» اکنون اگر ارباب صنعت «از مال خود بی‌تکلیف ضروری به اولیای دولت، احداث کارخانه نموده و اقسام صنایع را منتشر نمایند ــ فواید و منافع آن از برای اهالی مملکت عمومیت خواهد داشت. و بعد از آنکه منافع وفواید آن را به رأی‌العین دیدند، خود مردم ایران از برای تحصیل منفعت، با شوق کامل به تعلم صنایع واحداث کارخانجات می‌پردازند.» این ترتیب «درترقی ملت» بسیار مؤثر خواهدبود.

حسنعلی‌خان پیشنهادش را چنین تمام می‌کند: اگر دولت دراصل مطلب موافق باشند «به ملاحظهٔ ضرورت و احتیاج مملکت، از هرقبیل اهل صنعت‌را که‌خواسته باشند معین فرمایند» تا «به ملاحظهٔ صرفه و سهولت تکلیف بردولت... از اشخاص معتبر صاحب مایه و استادان ماهر» کسانی را درنظر بگیرد. وچون «قرارنامه‌های محکم» بسته شد، به کار تأسیس صنایع پردازند. والا اختیار با دولت است[۶].

دستور شاه این بود: «ارباب صنایع که از مال خودشان آمده، در

۶. ایران، حسنعلی‌خان به‌وزارت امورخارجه، ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۷۶.

ایران انواع و اقسام کارخانه و صنعت می‌خواهند راه بیندازند ــ بسیار بسیار خوب است و خیلی با فایده. همان است که ما خود در راه آذربایجان به حسنعلی‌خان گفتیم، نوشته. البته هرقدر بتواند روانه‌کنند اما اولا قرارنامهٔ آنها باید به نظر ما برسد. بعد از امضای شروط آن به خاك ایران بیایند، والا فلا.»

نوشتهٔ حسنعلی‌خان و دستور شاه کم یا بیش فکر سرمایه‌گذاری خارجی را در این زمان بدست می‌دهد. در ضمن می‌رساند که دولت نقشهٔ پیشرفت اقتصادی نداشت، وگرنه شاگردانی که در اروپا دانش فنی آموخته بودند در ایران ویلان نمی‌گشتند؛ دستگاهی برپا می‌ساختند که آنچه آموخته بودند بکار بندند. در دورهٔ ده سالهٔ ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۸ دلالان و سرمایه‌داران اروپایی و گاه آمریکایی پیشنهادهایی در بکارانداختن سرمایه در ایران عرضه کردند. خاصه در پی‌گرفتن امتیاز راه‌آهن بودند و برای آن وسیله می‌تراشیدند. در این کار هم دولت سیاست مشخصی نداشت؛ در تردد می‌گذراند. به حقیقت شاه به سرمایه‌گذاری خارجی تمایل داشت. پاره‌ای از دولتیان نیز از معتقدان کشیدن راه‌آهن بودند. نمودار این اعتقاد راسخ سوگندنامهٔ سه‌نفری (حسنعلی‌خان و ناصرالملك و مستشارالدوله) است که در بخش پیش خواندیم. برخی از وزیران با امتیازنامه دادن موافقت نداشتند. برهان می‌آوردند: امتیازنامه دادن به کمپانی خارجی پای فرنگی را به ایران باز خواهد کرد؛ وجود عنصر فرنگی آفت‌خیز است؛ وکمپانی‌ها بابت سود خود ضمانت دولتی می‌طلبند. و ضمانت رسمی به ظاهر کابوسی بود خوفناك. وزیر امور خارجه می‌نویسد: «تا حال مکرر از کمپانی‌های فرنگستان به صرافت کشیدن راه‌آهن درخاك دولت علیه افتاده‌اند. یکی از سنگینی تکالیف آنها، و یکی به ملاحظهٔ اینکه دخالت تبعهٔ خارجه در امور داخله مایهٔ مرارت کلی برای دولت بشود، مقدور نشد[۷].» همان مضمون دربارهٔ پیشنهاد نمایندهٔ آمریکا در اسلامبول مبنی برکشیدن راه‌آهن دریای خزر و خلیج فارس تکرار شد: کمپانی‌های فرانسوی و انگلیسی شرط می‌کردند که «اگر کمتر از صدپنج منفعت نمایند دولت از عهده برآید.» چون این منفعت محقق نیست لابد «باید سالی مبلغی دیوان متحمل ضرر آن از خود بشود. کمپانی آمریك هم‌همین حالت را دارد[۸].» آن ایرادها را می‌گرفتند ــ اما در پی‌کار نمی‌رفتند که راه

۷. ایران، میرزا سعیدخان به‌مستشارالدوله، ۱۵ رجب ۱۲۸۰.
۸. ایران، میرزاسعیدخان به‌میرزاحسین‌خان، ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸.

دیگری بیندیشند. به علاوه در آن مخالفت هم چندان صمیمی نبودند؛ آنان که آن انتقادها را می‌کردند، اول به فکر «حق‌العمل» گرفتن خویش بودند. چنانکه بیاید پیشنهاد سرمایه‌دار پروسی که ضمانت دولتی هم مطالبه ننمود از این بابت برهم خورد که حق‌العمل نداد.

باری، در رد سیاست تردیدآمیز دولت چنین استدلال می‌شد: «نقل ضمانت در همهٔ دول معمول است. و بدون ضمانت هرگز یك کامپانیهٔ معتبر نمی‌تواند سرمایهٔ چندهزار نفر را در یك عملی صرف کند. مصلحت دولت علیه در این است به دقت تمام مخارج راه‌آهن را برحسب تخمین معین نماید. بعد از آن، مداخل آن را از بابت حمل و نقل‌بار و مسافرین بااطلاع اهل‌خبره برآورد نموده، بدانند هرسالی چقدر مداخل عاید خواهد شد. بعد از وضع مخارج اتفاقیه آیا خالص چه می‌ماند. وآنچه می‌ماند به مقصود کامپانیه کفایت خواهد کرد یانه. اگر کفایت کرد، دیگر چه جای تشویق است. و اگر کفایت نخواهد کرد ــ همان قدری که برحسب تخمین کسر خواهد کرد، جای آن را قبل از وقت از مداخل غیرمستقیم و محل‌های مناسب معین نمایند، که اگر احیاناً مداخل کامپانیه کسر کرد از آن‌بابت داده شود.» اما در قضیهٔ دخالت تبعهٔ بیگانه ــ اگر «دولت علیه قانون داشته باشد» مرارتی پیش نیاید. «روستاییان و دهاقین وفلاحان فرنگستان که هرساله چندکرور به جزایر بحر محیط و ینگی دنیا مهاجرت می‌کنند» ــ اگر عده‌ای به ایران می‌آمدند «مایهٔ صدهزار ترقی در امر فلاحت وصنایع» می‌گردیدند. «اما با عدم قانون وجود یك نفر تبعهٔ خارجه... مایهٔ صدهزار خرابی و مرارت است، چنانکه هست.» پس در رفع صعوبت کار بیاییم «وضع قانون» کنیم و «مبشر قانون» شویم[۹].

دولت یا در واقع شاه از اندیشهٔ تحصیل سرمایهٔ خارجی هیچگاه فارغ نگشت. گفتگوی باسرمایه‌داران خارجی بیشتر به‌مباشرت محسن‌خان معین‌الملك وزیر مختار ایران درلندن انجام‌می‌گرفت. اودراین کار «اختیار ــ نامهٔ» مخصوص داشت و خود از هواخواهان جدی تأسیسات جدید ازجمله بانك و راه‌آهن بود. بالاخره در ۱۲۸۱ قرارنامهٔ کشیدن راه‌آهن با «ساوالان‌خان» فرانسوی بسته شد. میرزاحسین‌خان که در این وقت سفیر اسلامبول بود نسبت به شخص ساوالان خوش‌گمان نبود. نوشت: «بجز مداخلهٔ ساوالان... عیب دیگری در این عمل نمی‌بینم.» معهذا «امیدوارم که

۹. ایران، مستشارالدوله به‌میرزاسعیدخان، ۵ رمضان ۱۲۸۰. (نویسنده در این زمان ژنرال قونسول تفلیس بود).

اتمام این راه مختصر موجب بصیرت و تشویق به جهت راه‌های کلی و با منفعت گردد. و میل مفرطی که اعلیحضرت... در این کار دارند، گمان ندارم اخلال و افساد احدی تأثیر تواند نمود[۱۰].»

کار ساواالان و ایجاد کمپانی فرانسوی به سامان نرسید؛ خود ساواالان تقصیر داشت. باز به معین‌الملك مأموریت به آوردن کمپانی خارجی به ایران داده شد. نامهٔ خصوصی و مهم او به مشیرالدوله بازنمای برخی حقایقی‌است ازآنچه درپس‌پردهٔ دستگاه دولت‌می‌گذشت: باسرمایه‌دار معتبری از اهل پروس که راه‌آهن‌های مجارستان و رومانی را به‌عهده گرفته بود، طرح قرارنامه‌ای ریخت. و در سفارت پروس مبادله گردید. دو مهندس روانهٔ ایران شدند و نظر مساعد رسید. در آن قرارنامه کشیدن راه‌آهن کوتاهی به عنوان شروع کار پیش‌بینی گردیده بود. ضمانت دولتی هم در کار نبود. یکباره دو دلال یهودی انگلیسی (یکی از آنها سالامون‌نام) سراغ معین‌الملك رفته، «تکلیف کردند که عمل را به ما بازبگذار، ما خود ازعهده برمی‌آییم. بعد از تحقیقات لازمه معلوم کردم که حضرات مایه و اعتباری ندارند، بلکه می‌خواهند به اعتبار این کار و دولت کلاه مردم را بربایند... قبول نکردم. سهل است تعارف هم می‌دادند... بجان عزیزت قبول نکردم.» جهودان انگلیسی که «مأیوس شدند» یکی از آنها سالامون روانهٔ دارالخلافه گشت. معلوم شد برای مقاولهٔ راه‌آهن رفته که «بلکه خودش اولیای دولت را تطمیع کرده، کنسسیون گرفته به لندن آمده، کلاه مردم را بردارد.» چون «تطمیع و وعده‌های» او در نظرها جلوه کرده بود- شروع کردند به «ایراد بی‌معنی» گرفتن نسبت به قرارنامهٔ پروسی ازقبیل «معاذیر ملانصرالدین مثل اینکه خر من کبود است و به آسیاب نمی‌تواند برود.» و حال‌آنکه مواد آن قرارنامه «به مراتب مساعدتر» از مقاوله‌نامه‌های پیشین بود. «هرچه فریاد کردم گوش به حرف ارباب غرض ندهید» و «به چه رو به‌کمپانی [پروسی] تکلیف می‌توان نمود و تکدی کرد- بگذارید راه‌آهن کوتاه بدون ضمانت ساخته شود، بعد که به ساختن راه‌های بزرگ با منفعت خواهد پرداخت «آن‌وقت حق‌العمل معتدبه می‌دهد و به همه‌کس می‌رسد» ـ فایده‌ای نبخشید. «همهٔ این عرایض و دادو فریاد من با یك وعدهٔ سالامون یهودی برابری نکرد؛ و برای یك خوشه یك باغ بربادرفت.» از «هزار طرف، بعضی به واسطهٔ بخل و حسد برخی برای حرص و طمع مانع این کار شدند.» نقشهٔ پروسی برزمین خورد. گویا هرکس فهمید که

۱۰. اسناد پیل، میرزاحسین‌خان به‌معین‌الملك، ۲۷ محرم ۱۲۸۵.

«باید در ایران کار را بطور دیگر گذراند.» و «ازبس این مساله را کثیف کرده‌اند و بنده را متنفر و منزجر نمودند، نمی‌خواستم اسمی ببرم.» با وجود این «درازنفسی باز تفصیل اجمالی را نمی‌توانم بطوری که هست بیان کنم» ــ باشد تا همدیگر را ببینیم. «علم‌الله، به ارواح پدرم» همهٔ سعی هشت‌ساله برای این است که «این کلید آبادی و ترقی را به ایران و وطن داخل» نمایم. باز هم اگر جنگ (فرانسه و پروس) بمیان نیامده بود، دنبال‌کار را با «معارف مایه‌داران» می‌گرفتم ــ شاید بالاخره بانجام‌برسد[۱۱].

چیزی خلاف حقیقت در آن کاغذ بنظر نمی‌رسد. در دلسوزی‌های خود نیز صمیمی است. از لحاظ موازین جاری، خوب یا بد (و به عقیدهٔ ما بد) اصل مشروع بودن «حق‌العمل» را هم انکار ندارد. اما نفع عمومی را فدای سود خصوصی نمی‌کند، بلکه حق‌العمل به تبع حاصل شود. این تفاوت عمده میان وجههٔ خاطر او و عدهٔ دیگری از اهل دولت هست. دنبال نقشهٔ راه‌آهن را گرفت. تغییری در اوضاع سیاسی ایران روی داد؛ سپهسالار روی کار آمد.

با صدارت میرزا حسین خان اندیشهٔ بکار انداختن سرمایهٔ خارجی تحرک تازه‌ای یافت، بلکه مفهوم تازه‌ای پیدا کرد. وجههٔ نظر سپهسالار از جهتی با نقشهٔ ترقی اقتصادی، و از سوی‌دیگر با اساس سیاست‌خارجی ایران همبستگی داشت. دو انگیزهٔ متمایز سیاسی و اقتصادی بودند که سیاست کلی میرزا حسین خان را در قضیهٔ جلب سرمایه ساختند. امتیاز نامهٔ معروف رویتر پرداختهٔ آن دوفرض اصلی بود. در این موضوع هیچ تحقیق تحلیلی مضبوطی (به‌زبان فارسی یا خارجی) ما سراغ نداریم. سخنان مربوط و با مایه خیلی کم، و نامربوط و بیمایه چه بسیار گفته‌اند[۱۲]. نه میزان فکر سپهسالار در تغییر وضع ایران در پهنای

۱۱. اسناد پیل، معین‌الملك به‌میرزاحسین‌خان، ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۸۷.

۱۲. شرحی که محمودفرهاد معتمد راجع به‌امتیازنامهٔ رویتر در «سپهسالار اعظم» آورده از همهٔ نوشته‌های دیگر سنجیده‌تر و ارزنده‌تر است. نخستین بار متن و تصویر قسمتی از مهمترین مدارك اصیل را که در تصرف اوست منتشر کرد. شخص دیگری (ابراهیم تیموری) متن و تصویر همان اسناد را از همان کتاب برداشته و بدون ذکر مأخذ در «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات ایران» (۱۳۳۲) نقل کرده. واز مجموع اسناد زیاد وزارت امور خارجه فقط برخی مدارك برآن افزوده است. این رساله‌تحقیق منظم علمی نیست، گرچه مقداری اسناد سودمند را آن هم بی‌ترتیب و ناقص بچاپ رسانده. تأسف در این است که نویسنده مطلقاً پای‌بند امانت علمی نیست. و هرچه در بخش سوم کتاب راجع به مسائل بحرخزر و شیلات در زمان محمدشاه و آغازناصرالدین شاه نقل کرده، آن را هم از اثر دیگری و بدون ذکر مأخذ گرفته است. نامستودەترین ←

سیاست جهانی شناخته گردیده، و نه مؤلفان ما توجهی به تأثیر سیاست بیسمارك در ماجرای رویتر داشته‌اند. رابطهٔ اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی را نیز خوب تمیز نداده‌اند. در ایـن گفتار انتقادی بـه همـهٔ آن جنبه‌های گوناگون (تا اندازه‌ای که بیرون از حوصلهٔ این دفتر نباشد) توجه می‌دهیم.

مقدمهٔ امتیازنامهٔ بالابلند رویتر بدست معین‌الملك فراهم آمد. با سرمایه‌دار یهودی «بارون جولیوس رویتر» که به تبعیت انگلستان درآمده بود، به گفتگو پرداخت. نخستین طرح پیشنهادی رویتر از لندن رسید. این طرح مقبول نیفتاد. نمایندهٔ رویتر به نام «ادوارد کوت» با طرح دوم به تهران آمد. کمیسیونی تحت نظر میرزا حسین‌خان با حضور چند تن از وزیران و ملکم‌خان مستشار صدارت تشکیل شد. گفت و شنود با کوت اوایل ۱۲۸۹ آغاز گردید. و چند تن از وزیران دیگر به کمیسیون مزبـور پیوستند[۱۳]. طرح پیشنهاد دوم را نیز نپذیرفتند، زیرا شرایط آن سنگین بود. شاه نوشت: این‌طرح «فصول و آرتیکل‌های بدی داشت که بهیچ‌وجه نمی‌توان قبول‌کرد. رویهم‌رفته قرارنامهٔ بدی‌است‌که عیوب‌او هزارمرتبه بر منافع راه آهن برتری دارد؛ ابداً نمی‌توان قبول کرد، باز قرارنامهٔ گذشته هزار مرتبه بهتر از این بود[۱۴].»

ایراد اساسی به مسألهٔ ضمانت دولتی و اجارهٔ گمرك گرفته شد. به شرحی که خواهد آمد، دراین دو ماده تجدیدنظر گردید. و کار کمیسیون پیش‌رفت. شاه به صدراعظم گفت: «انشاءالله تعالی این کار را خوب‌انجام بدهید، خدماتی به دین‌و دولت کرده‌اید که مافوق ندارد[۱۵].» میرزا حسین

→

کارهایش اینکه تمام مطالب «تاریخ‌الدخانیه» نوشتهٔ شیخ حسن کربلایی را از نسخهٔ خطی آن رونویسی کرده و به‌نام خود در «تحریم تنباکو: اولین مقاومت منفی در ایران» (۱۳۲۸) گنجانده است. متن تاریخ‌الدخانیه را که ابراهیم دهگان منتشر ساخت، در مقدمه‌اش (صفحهٔ کـو) نوشت: «کتاب اولین مقاومت منفی به اکثریت تام مطالب‌خود را از کتاب شیخ‌حسن‌اقتباس نموده، بطوری که‌راقم سطور وقتی‌کتاب‌مقاومت‌منفی‌راگرفتم، خیال کردم که خود رسالهٔ الدخان شیخ حسن است.» این پیشهٔ ناکسانی است از دانش و فضیلت اخلاقی بی‌بهره.

۱۳. در مرحلهٔ اول این کسان در کمیسیون شرکت نمودند: اعتضادالسلطنه، عمادالدوله، میرزا سعیدخان، معتمدالملك و ملکم‌خان. بعد این کسان افزوده شدند: نظام‌الدوله، قوام‌الدوله، پاشاخان امین‌الملك، ودبیرالملك. (اسناد سپهسالار، میرزاحسین خان به‌شاه، ۱۲۸۹).

۱۴. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان [۱۲۸۹].

۱۵. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان [۱۲۸۹].

خان نیز خرسند بود که از مجلس مذاکره «آثار خوب... مشهود گردید. امیدوارم که به دلخواه مبارك صورت انجام پذیرد... امید هست انشاءالله تعالی این خدمت بزرگ بزرگ به دست شما در ایران بشود[۱۶].»

در طرح نهایی قرارنامه که کمیسیون وزیران پرداخته‌بود،شاه‌دو اصلاح عمده را لازم شمرد. و دو مادهٔ اصلاحی راجع به ضمانت دولتی و گمرك، جداگانه به متن امتیازنامه افزوده گردید. دراین‌باره صدراعظم نوشت: «در دوفصل از قرارنامه که تصرف همایونی شده بود، بجا و بموقع بود... در فقرهٔ منافع حالیهٔ گمرك، آنچه به دستخط مبارك در اصل قرارنامه مرقوم شده بود ـ بعینها بلکه قوی و شدیدتر در فصل منضم که جداگانه امضا می‌شود و عین حکم و قدرت قرارنامه را دارد، مندرج و مسطور شد[۱۷].» شاه تاکید نمود: «طوری بکنید که این کار بشود و نتیجه بهم برساند، مثل کمپانی‌ها و قرار سابق نباشد[۱۸].»

به لحظهٔ آخر که متن قرارنامه در مجلس وزیران «ساخته گردید و با مسیو کوت اتفاق آراء حاصل نمودند» و مهر هم کرده بودند، از رویتر تلگرافی رسید که: «اصرار درفقرهٔ ضمانت دولت نموده بود. موجب اوقات‌ـ تلخی همگی گردید.» بیدرنگ صدراعظم به معین‌الملك دستور داد به‌رویتر بگوید: «اگر به همان شرایط قبول دارید، بسیار خوب. والا کمپانی دیگر هست، با او قرار اتمام عمل را خواهم داد.» و همانجا به شاه نوشت: اگر رویتر قرارنامه را بدون ضمانت نپذیرد «کمپانی دیگر به‌همین‌شرایط به هر قسم است، فدوی به جهت انجام این مقصود حاضر خواهم کرد[۱۹].»

در واقع کمپانی دیگری دست بنقد در بین نبود که میرزا حسین خان چنان پیامی برای رویتر فرستاد. در هرحال رویتر بدون اینکه ضمانت دولتی محکمی بدست آورد، موافقت خود را اعلام کرد. کمیسیون مخصوص وزیران که مأمور مطالعهٔ امتیازنامه بود، رأی قاطع خود را در تأیید و قبول آن به شاه نوشت. می‌دانیم روش میرزا حسین خان همیشه این بود کارهای عمده را به هیأت مشورتی ارجاع می‌کرد. اما خودش در رأی کمیسیون مشورتی شرکت نمی‌نمود، تا اینکه گزارش آن در هیأت دولت مطرح گردد. در این مورد نیز رأی مشورتی کمیسیون مزبور بدون امضای

۱۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۹].
۱۷. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۹].
۱۸. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان [۱۲۸۹].
۱۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [۱۲۸۹].

صدراعظم صادر گشته است. همین معنی را به شاه نیز خاطر نشان ساخته.

امتیازنامهٔ رویتر درهجدهم جمادی‌الاول ۱۲۸۹ (۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۷۲) به مهر وزیران و امضای «کوت» نمایندهٔ رویتر رسید. با توشیح شاه اعتبار حقوقی یافت. یحیی‌خان معتمدالملك «قلمی را که در دست شاه بود برای بارن‌رتر گرفت که چون افتتاح ترقی و ثروت ایران را این قلم کرده است، یادگار تاریخی خواهد بود[۲۰].» میرزا حسین‌خان به شاه نوشت:

«قرارنامهٔ راه‌آهن که به‌امضاء و تصدیق همایون شاهنشاه رسیده، و به این واسطه احیای دولت و ملت فرموده‌اید زیارت نموده، شکر خدا را هزار مرتبه بجا آوردم. در جمیع افراد ملت هرکس شعور و فهم داشته، از صمیم قلب [شکر] بجای آوردند... انشاءالله الرحمن قبل از یك‌سال شروع بکار خواهند نمود، و در ظرف دو سال از رشت الی دارالخلافه تمام خواهد شد. آن‌وقت ملاحظه خواهید فرمود که یك مملکت و دولتی که بهیچ وجه شباهت به آنچه حالا هست ندارد، خداوند از تازگی... عنایت فرموده است[۲۱].»

در ضمن آن بیان که حکایت از خوش‌بینی بیش از اندازهٔ او می‌کند پیش‌درآمد نغمهٔ مخالفت‌روس رابگوش شاه رساند. درهمان‌کاغذ نوشت: «سفارت روس بهیچ‌وجه راضی به این عمل نیست. با وجود اینکه هنوز از فصول و شرایط قرارنامه اطلاع کامل ندارد، معایب و خطرات معدود می‌دارد. و حق هم دارد؛ اگر فدوی هم ایلچی روس بودم همین شیوه را پیش‌نهاد خود می‌ساختم. و به قدر مقدور سعی می‌کردم دولت و ملت ایران از این قدرت و نفع جدید محروم بمانند. لیکن تفضل خداوندی و بصیرت کاملهٔ همایونی، انشاءالله دولت و ملت مستحق ایران را محروم نخواهد گذاشت.» بار دیگر شاه پشتیبانی خود را اعلام کرد. در حاشیهٔ نامهٔ میرزا حسین‌خان نگاشت:

«جناب صدراعظم،

«... انشاءالله تعالی نقص به این کار وارد نخواهد شد، و صورت خواهد گرفت. و شما بخصوص باید [با] جد و جهد تمام که زیاده از آن مقدور نیاید، پی این کار بروید، و انشاءالله بانجام

۲۰ خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۴۰.
۲۱. اسناد صهبسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [جمادی‌الاول ۱۲۸۹].

برسانید. منفعت این کار را درست فهمیده‌ام. سفارت روس هر قدر می‌خواهد دلخور باشد، بشود. چه حقی دارد. البته قدرت این کمپانی از کنار بحرخزر و رشت الی دریای فارس بهیچ‌وجه ضرری برای روس ندارد. اما برای ایران انشاءالله خوب است، و خوب باشد[۲۲].»

از آنچه گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که سیاست دولت را از آغاز گفتگو تا امضای قرارنامه، شاه و صدراعظم هر دو ساختند؛ در این کار وجههٔ نظر واحد و مسئولیت مشترك داشتند، اینکه میرزا حسین‌خان بعدها نوشته: «قرارنامه منعقد نشد مگر به اصرار همایونی که در آن وقت کمال میل‌را به‌ترویج این‌کار اظهار فرمودید[۲۳]» ــ درست است. اماوزیران در مجلس مذاکره شرکت داشتند، قرارنامه را نیز امضا کردند ــ رشتهٔ امور در دست خود میرزا حسین‌خان بود.

پیش از آنکه به ارزش‌یابی و تحلیل امتیازنامه بپردازیم، دونکته را روشن می‌کنیم یا دو فرض را رد می‌کنیم: اغلب مؤلفان ما قرارنامهٔ رویتر را از «شاهکارهای» سیاسی انگلیس پنداشته‌اند. معتقدند انگلیسیان با «مهارت» دیپلماسی، حریف خود روس را در شطرنج سیاست مات کردند. باید بگوییم از ساعتی که معین‌الملك گفتگوی خود را در لندن با رویتر آغاز نهاد، تا زمانی که امتیازنامه به امضا رسید ــ مطلقاً دستوری از وزارت امور خارجهٔ انگلیس صادر نشده؛ تا مرحلهٔ بلافصل بستن قرارنامه، طامسون نمایندهٔ انگلیس در تهران گزارشی به وزارت امور خارجه نفرستاده؛ در این گزارش و نامه‌هایی که پس‌از امضای آن به لرد گرانویل نگاشته بهیچ‌وجه اشاره‌ای نرفته که نمایندهٔ رویتر با سفارت انگلیس سر و کاری داشته، و نه دولت ایران با طامسون مذاکره‌ای در ماهیت امتیازنامه کرده بود. اساساً تاوقتی که امضای امتیازنامه تحقق نیافت، سفارت انگلیس از مواد آن آگاهی درستی نداشت. این حرف طامسون به میرزاحسین‌خان راست است: «از روزی که گفتگو و مذاکرهٔ راه‌آهن با بارون رایتر بمیان آمده است ــ دولت انگلیس کلیتاً بیطرف مانده است. یعنی که تا امروز یك کلمه با دولت ایران مذاکره در این فقره نکرده‌است؛ نه اعانت و تشویق، و نه اهانت و ممانعت کرده است[۲۴].»

۲۲. اسنادسپهسالار، دستخط شاه‌برحاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [جمادی‌الاول ۱۲۸۹].

۲۳. ایران، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۶ شعبان ۱۲۹۰.

۲۴. ایران، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۶ رمضان ۱۲۹۰.

پس از نظر حقیقت تاریخ، توهم دخالت دولت انگلیس را درکار مذاکره و بستن قرارنامهٔ رویتر باطل می‌دانیم. در واقع سرو کلهٔ دیپلماسی به مرحلهٔ بعد پیدا شد که مسالهٔ الغای آن بمیان آمد. به فرض اینکه انگلیس دخالتی هم داشت، آن را شاهکار مهارت در فن دیپلماسی نمی‌شماریم؛ شاهکار حماقت بود. تاریخ‌پردازان و سیاست‌بافان ما ندانسته‌اند که انگلیسیان در دیپلماسی بین ملل چه بسیار خطا کرده‌اند. و گاه مثل خر در گل فرومانده.

مؤلف دیگری که در آمریکا معلم تاریخ است، راجع به امتیازنامهٔ رویتر می‌نویسد: «شاه و وزیران ایران به بستن هرقرارنامه‌ای باهرگونه شرایطی که در آن می‌گنجاندند، شایق بودند.» به عقیدهٔ او: انگیزهٔ آنان در امضای امتیازنامه «حرص خیانتکارانه» بود، و ادعای ترقیخواهی ایشان «تزویر وریا.» همچنین میرزاحسین‌خان به آن رشته از کارهای تجددخواهی علاقه داشته که سبب افزایش «مکنت» شخصی او گردد. و امتیازنامهٔ رویتر را حاصل آن کیفیات شمرده است[۲۵].

در ارزش‌یابی آن نظر باید بخاطر بیاوریم که شاه دومین طرح امتیازنامه را یکسره رد کرد. وگفت: «عیوب‌او هزارمرتبه برمنافع راه‌آهن برتری دارد؛ ابداً نمی‌توان قبول کرد.» راجع به سپهسالار دروغ محض بلکه غلط ابلهانهٔ تاریخی است که بگوییم ترقیخواهی او «ریاکارانه» بود، و در پی پرکردن جیبش بود. به حقیقت شاه هم دراین زمان به‌کاراصلاحات صمیمی‌بود. البته‌برقرارنامهٔ‌رویتر انتقادهای‌اساسی‌داریم. این‌مطلب‌هم‌گویا راست‌است‌که برای‌آن‌پول‌زیادخرج‌شد؛ می‌خواهیداسمش‌راپیشکش، تعارف،

25. F. Kazemzadeh, pp. 104, 108, 128.

شالده: کتاب فیروز کاظم‌زاده به‌نام «روس وانگلیس در ایران از ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴» براسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس بنا گردیده، از بابت اسناد آرشیوهای ممالك دیگر که در فهرست منابع آورده ناچیز است. کار مؤلف ازحد گردآوری مدارك و تنظیم مطالب چندان نمی‌گذرد. اما از نظر فن تاریخ‌نگاری کاستی‌های اساسی دارد: در سنجش‌تاریخی و نقد مدارك ناتوان است؛ واقع‌بین‌نیست و جهات گوناگون هرقضیهٔ تاریخی را عرضه نداشته، اسنادی را برگزیده و وصله‌پینه کرده که وجههٔ خاطر خودش را باثبات برساند. شم تاریخی ندارد و با تکنیك نگارش تاریخ دیپلماسی آشنا نیست. از این‌رو از لحاظ تحقیق در تعیین سیاست خارجی آن کشورها ارزش کتاب تقریباً هیچ است. از تعقل تاریخی چیزی نمی‌گوییم چه بکلی فاقد آن است. به‌علاوه کینهٔ تعصب‌آمیزی نسبت به ایران و ایرانی دارد (تعصب خاص ضد ایرانی نویسنده از تعصب او در اعتقاد به بهاییگری ریشه می‌گیرد). مجموع آن نقص‌های علمی پایهٔ نویسنده را به‌عنوان تاریخ‌نویس پس تنزل داده و آن کتاب را خیلی کم اعتبار گردانیده است. (با عقاید دیانتی کسی کاری نداریم). فقط از لحاظ اینکه زبدهٔ اسناد زیادی را آورده خواندنی است.

حق‌العمل، پذیره و هر چیز دیگر بگذارید[۲۶]. اما خطاست که تمام قضیهٔ سرمایه‌گذاری خارجی‌را در این زمان، و موضوع امتیازنامهٔ رویتر را در دوکلمهٔ سودپرستی شاه و وزیر او تمام کنیم. نویسنده‌ای که چنین می‌انگارد همان سندی راکه درآغاز این‌بخش آوردیم، خود خوانده است. ولی چون فرض تاریخی و سابقهٔ غرض ذهنی او را باطل می‌ساخت ــ نقل نکرده. میرزا حسین‌خان راجع به طول کشیدن دامنهٔ گفت و شنود دولت با وکیل رویتر به معین‌الملك نوشت: «لازم نیست من به شما بنویسم، شما خود می‌دانید که این کار کار سهل و آسانی نیست؛ نیك‌نامی و بد نامی آن ابدی است. هر مسئله‌ای از مسائل آن را باید دقت‌ها کرد، تأمل‌ها نمود که... نتیجهٔ ناگواری برای دولت حاصل نشود.» باز تأکید می‌کند: گرچه شاه اجازهٔ امضای آن را کتباً داده‌اند و این خود «از بابت حسن‌ظنی است که به صداقت و دولتخواهی من دارند ــ در این صورت من باید دقت خود را بکنم. غالب فصول و فقرات آن محتاج به توضیحات است[۲۷].» پس میرزاحسین‌خان به‌برخی ازجنبه‌های قضیه هشیار بود، ونهایت بداندیشی و بی‌انصافی است که بگوییم او سود خود می‌جست.

اما در اصول امتیازنامه:

دامنهٔ فعالیت اقتصادی قرارنامهٔ رویتر بسیار پهناور است. حقوق زیر به کمپانی داده شده: «انحصار قطعی» کشیدن راه‌آهن از بحر خزر تا خلیج فارس و رشته‌های دیگر آن که «روبه فرنگستان و هندوستان» می‌رود؛ ساختن «تراموای» درسر تاسرکشور؛ «امتیاز انحصاری» استخراج معادن از جمله «پطرول» به غیر از معادن طلا و نقره و جواهر و «معادنی که ملك مردم است و صاحبان آنها در آنها کار می‌کنند»؛ حق انحصاری «کارکردن و تحصیل تمتع» از جنگل‌ها؛ برگردانیدن آب رودخانه‌ها و ساختن سد و بند و چاه‌سیاله و مجراهای مصنوعی «به جهت آوردن‌آبهایی که دولت برآنها حقی به کسی نداده باشد.» اما «به هر صاحب‌ملکی که عبور این آبها خسارتی وارد بیاورد، کمپانی تلافی خواهد کرد.» و «قیمت» آبی که کمپانی بخواهد بفروشد «به اتفاق دولت با رضای طرفین» معین خواهد گردید.

از آن حقوق قطعی گذشته ــ اگر دولت «بعد از این مصمم بشود

---

۲۶. نگاه کنید به: اعتمادالسلطنه، خلسه، به‌کوشش محمود کتیرایی، ص ۴۸ و ۸۷. رأی درست و دقیق منوط به‌مطالعهٔ اسناد کمپانی رویتر است. نوادگان‌رویتر هنوز اجازهٔ بررسی آن مدارك را نداده‌اند.

۲۷. اسناد بیل، میرزا حسین‌خان به‌معین‌الملك، ۹ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹.

که امتیاز بانك را یا اعتبار یك دستگاه اعتباری را بدهد» کمپانی رویتر «حق رجحان خواهد داشت.» حق رجحان در کار امتیاز «تلغراف‌ها وآسیاها و کارخانجات آهن‌آلات و سایر کارخانه‌ها» نیز منظور گشته است. به‌علاوه دولت «تعهد می‌کند» گمرك ایران را از مارس ۱۸۷۴ (محرم ۱۲۹۱) یعنی تقریباً از دوسال بعد از امضای قرارنامه، به مدت بیست و پنج سال به اصحاب کمپانی رویتر باجاره بدهد.

حقوق دولت: از «منافع خالص» راه‌آهن سالی بیست‌درصد، و از سود خالص معادن و جنگل و آبیاری پانزده درصد به‌دولت می‌رسید. راجع به اجارهٔ بیست و پنج‌سالهٔ گمرك «اصحاب این امتیازنامه مبلغ‌اجارهٔ حالیه را به دولت خواهند داد. و علاوه بر آن سالی هم مبلغ پانصدهزار فرانق یا بیست هزار لیرهٔ انگلیسی به اسم اضافه خواهند داد. این‌شرایط از برای پنج سال مقرر است. از ابتدای سال ششم در عوض این پانصد هزار فرانق مبلغ اضافه، از روی کل منفعت خالص سالی صد شصت به دولت داده خواهد شد به غیر از قیمت اجاره.» در تاریخ امضای امتیازنامه، کمپانی مبلغ چهل‌هزار لیره به نام دولت ایران در بانك انگلستان «رهن» خواهد گذاشت. «هرگاه از تاریخ این قرارنامه الی پانزده ماه دیگر شروع بکار نشود این مبلغ ضبط خواهد شد» مگر اینکه تاخیر شروع کار براثر موانعی پیش آید که «از ارادهٔ کمپانی خارج شود از قبیل جنگ وغرق و تعطیل حمل و نقل در ممالك خارجه.» با تصدیق حاکم رشت مبنی‌براینکه «بقدر کفایت ساختن راه‌آهن از رشت الی طهران میل‌های آهن وارد انزلی شده است، این مبلغ چهل‌هزار لیره به‌کمپانی رد خواهدشد.» درضمن کمپانی تعهد نموده «این اعمال را یعنی اعمال معادن و آبها و جنگل‌ها را با اعمال راه‌آهن با هم شروع بکنند.» (این ماده خیلی اهمیت پیدا کرد؛ در قضیهٔ ابطال امتیازنامه دولت به آن استناد جست). مدت امتیازنامه «هفتاد سال است. با سررسیدن مدت، اگر قرار خاصی میان دولت وکمپانی داده نشود «جمیع خطوط راه‌آهن» مال دولت ایران خواهد بود. تأسیسات استخراج معادن و جنگل و آبیاری نیز مشمول همان قاعده است.

رابطهٔ امتیازنامه با قواعد مدنی از دوجهت شایان دقت است: یکی از جهت قوانین جاری و دوم از نظر وضع قوانین تازه. در جهت اول مسألهٔ محدودیت مالکیت و فروش اجباری برخی املاك ازنظر نفع عمومی مطرح گردیده است. مقرر می‌دارد: زمینی که برای ساختن راه‌آهن مورد نیازمندی کمپانی است، اگر از املاك خالصه باشد دولت «مجاناً» به

کمپانی می‌دهد. اما در مورد زمین‌های شخصی «باید کمپانی با صاحبان آن اراضی بارضای طرفین قراری بگذارد.» در هرحال دولت «کمال سعی و اهتمام خواهد کرد که این اراضی را به قیمت جاریهٔ مملکت از برای کمپانی خریده و تحصیل شود. و اگر لازم شود اصحاب این اراضی را موافق قاعده مجبور نمایند که اراضی خود را به کمپانی بفروشند.» در جهت دوم، دولت «ازبرای حفظ امنیت» ناحیه‌هایی که کمپانی در آنها کار می‌کند، و همچنین برای «اکمال امنیت هریك از وکلاء و کارگذاران و مأمورین و عملجات کمپانی، هرقواعدی که لازم باشد اعلام خواهد کرد. و هر تدبیری که واجب باشد حکم به اجرای آنها خواهد نمود.»

در سرمایهٔ کمپانی و مسالهٔ ضمانت دولتی: کمپانی اختیار دارد «ابتدا یك سرمایهٔ اولیه که عبارت از صدو پنجاه میلیون فرانك یا شش میلیون لیرهٔ انگلیسی باشد به رسم حصه‌های شرکت یا سندهای قرض صادر نمایند.» دولت «به جهت هرسرمایه که صادر شده باشد یا بعد صادر شود، سالی صد پنج منفعت، وعلاوه برآن صد دوهم به‌جهت ادای سرمایه به کمپانی ضمانت می‌کند. این ضمانت صد هفت برعهدهٔ مداخل معادن و آبها و جنگل‌ها و گمرك‌های دولت علیه است.» اما تصریح دارد: «این ضمانت حکمی نخواهد داشت مگر پس از اتمام خط راه‌آهن از بحر خزر الی اصفهان... تا آن‌وقت کمپانی منفعت سالیانه را از روی آن‌سرمایهٔ اولیه‌ای که صادر شده است، یا از روی آن سرمایهٔ جدید که... صادر نماید ــ به حصه‌داران ادا خواهد کرد.»

اصول تضمینی مزبور در متن امتیازنامه آمده‌اند، زیرا کمپانی ضمانت دولتی را برای جمع‌آوری سرمایه و فروش سهام کمپانی لازم شناخته بود. اما شرح‌الحاقی امتیازنامه در معنی آن تغییری داد: «بطور صریح مقرر است» که حتی در وقت اتمام خط آهن از رشت تا اصفهان، دولت برای پرداخت منافع صدی هفت طرف سؤال نخواهد بود. «برکمپانی لازم خواهد بود که تا آن وقت معادن و آبها و جنگل‌ها و گمرك‌ها را به حالتی رسانده باشد که اضافهٔ دخل آنها به منفعت آن سرمایه‌ای که‌ضمانت شده، مساوی باشد. در صورتی که اصحاب این امتیاز در آن وقت چنان نتیجه‌ای بدست نیاورده باشند، از دولت هیچ مطالبه نخواهند کرد، و در ادای تنخواهی که به جهت اجارهٔ گمرکها و مبلغ اضافه‌که...مقرر است، هیچ تغییر و تأخیری جایز نخواهند داشت.» باید دانست مادهٔ مزبور همان است‌که در قبولاندن آن شاه تاکید نمود. و میرزاحسین‌خان آن رابه‌صورت

«فصل منضم» افزود که «عین حکم و قدرت قرارنامه را دارد.»

حق عمدهٔ دیگری که برای رویتر شناخته گردید اینکه: دولت به صاحب امتیاز «اجازه و اختیار تام می‌دهد که در فرنگستان به هر اسم و به هر شرایطی که خود مشخص نماید، یکی یا چندین کمپانی‌ها تأسیس و احداث بکندکه در تمام خاك ایران به آن‌کارهای مفیده‌که در این امتیازنامه مذکور است، اقدام بکند و آنها را مجرا دارد.» مادهٔ دیگر آن حق را چنین بسط داده: «اصحاب این امتیاز در هر وقت مختار خواهند بود که کل این حقوقی که به واسطهٔ این امتیازنامه داده شده است، یا یك جزو این حقوق را به‌هرطور که بخواهند به کمپانی دیگر یا به مشتری دیگر بدهند یا بفروشند با تعهداتی که کرده‌اند.»

عمده‌ترین ایرادهایی که برآن امتیازنامه داریم، تمرکز کامل قدرت اقتصادی و فعالیت صنعتی کشور در دست یك فرد یا کمپانی واحدی بود. این فکر در اصل خطا بود که هر کمپانی خارجی را حاکم بردستگاه اقتصادی مملکت گردانند. چنان کمپانی می‌توانست قدرتی یابد افزون‌تر از قدرت دولت. این معنی را آن زمان درست تمیز نمی‌دادند. ایراد اساسی دیگر، حق مطلق صاحب امتیاز در فروش کل یاجزء امتیازنامه بود. این ایراد به‌یك‌معنی عمده‌تر از ایراد اولی است. امکان داشت دشواری‌های سیاسی بزرگ ازآن برخیزد. انتقاد دیگر اینکه هیچ‌دستگاهی برای نظارت بر کارهای کمپانی و رسیدگی به حساب وکتاب آن پیش‌بینی نگردیده بود. به تجربه می‌دانیم زمانی بزرگ‌ترین شرکتهای خارجی از هیچگونه دغلکاری وحسابسازی و پایمال کردن حقوق دولت روگردان‌نشد. این ایراد را نیز گرفته‌اند که رویتر اساساً سرمایه‌دار خیلی معتبری نبود که بتواند از عهدهٔ تعهدهای پردامنه‌اش برآید. می‌دانیم میرزاحسین‌خان در لندن به این معنی برخورد که رویتر سرمایهٔ کافی در اختیار ندارد. و همین معنی را به سفیر آلمان گوشزد کرد. اما حقیقت این است که اگر رویتر نتوانست سرمایهٔ کافی ازبازار سرمایهٔ اروپا فراهم آورد، به سبب‌دشواری سیاسی بود. چون امتیازنامه‌اش در دولت انگلیس تخطئه گردید، تحصیل سرمایه و جلب یاری دستگاه‌های مالی آسان نبود. در اینکه قرارنامهٔ مزبور چه اندازه می‌توانست عامل رشد اقتصادی یعنی افزایش درآمد ملی‌گردد، بستگی به‌نحوهٔ اجرای آن داشت، و چگونگی بمصرف رساندن سود دولت از آن محل. با کژی و کاستی که در نظام سیاسی‌وقت‌می‌شناسیم‌ودر قیاس تاریخ- خوش‌بینی عین‌کج‌اندیشی است. شاید تأثیر نسبی آن‌انکارپذیر

نمی‌بود. از لحاظ وضع قواعد و قوانین جدید اجتماعی، و همچنین فراهم گردانیدن زمینهٔ تحولات سیاسی بعدی، بی‌تأثیر نمی‌توانست باشد.

آن انتقادها را پس از قرنی که از امتیازنامهٔ رویتر می‌گذرد وارد می‌دانیم. اما شاه و صدراعظم به آن روزگار چه می‌اندیشیدند؟ جان کلام همین‌جاست که ما را به آن دوران نزدیك می‌کند، و به درك درست تاریخ رهنمونی می‌نماید. نتیجهٔ تحقیقات ما این‌است که میرزاحسین‌خان دوانگیزهٔ اصلی داشت: بکار انداختن سرمایهٔ خارجی در جهت تحول اقتصادی، تحولی تند و همه‌جانبه دوم تغییر وضع وقت سیاسی ایران در کشاکش سیاست بین‌ملل.

در فرض نخستین تا این اندازه هشیار بود که این کار ساده‌ای نیست و «نیکنامی و بدنامی آن ابدی» است. پس از دقت و تأمل و تغییر و اصلاح در طرح امتیازنامه، به درستی آن اعتقاد پیدا کرد. سخن او به شاه که پیشتر خواندیم، بازنمای اندیشهٔ اوست: با امضای این قرارنامه «احیای دولت وملت فرمودید» وچون به‌اجرا درآید «ملاحظه خواهید فرمود که یك مملکت و دولتی که بهیچ‌وجه شباهت به آنچه هست» ندارد، ساخته خواهد شد. چنان اعتقادی از خوش‌بینی باطل او برمی‌خاست. منطق اقتصادی امتیازنامه رایادداشت زیر روشن می‌نماید، گرچه ماهیت آن درست نباشد:

«درباب کمپانی جهت کارهای متفرقهٔ ایران ــ مثل ساختمان راه‌آهن یا استخراج معادن و امثال آن، اعتقاد غلام آن است که باید یك کمپانی درست کرد که او در ایران به همهٔ کارها دست بزنند. و هر کاری را مصلحت دولت و ملت و تجارت دانست شروع نماید... به این‌طور باید یك کمپانی درست کرد، و عهد بست و به ایران آورد که همهٔ کارهای خوب را متدرجاً بکند. و معلوم است شرایط عمل آن بسته به قرارنامه‌ای است که با دولت خواهد بست[۲۸].»

جهت کلی اندیشهٔ شاه و میرزاحسین‌خان، در گفتگوی رسمی سفیر ایران با لردگرانویل وزیر امور خارجهٔ انگلیس نیز منعکس است. شرحش را گرانویل خود نوشته :

در ۳۰ مارس ۱۸۷۳ (اول صفر ۱۲۹۰ نزدیك هشت ماه پس از

۲۸. ایران، یادداشت بدون امضا و تاریخ که اصلش در مجموعهٔ اوراق امتیاز‌نامهٔ رویتر موجود است. به‌یقین خط میرزا حسین‌خان نیست، در هرحال فرض اقتصادی دولت را در آن زمان می‌رساند.

امضای قرارنامهٔ رویتر) ملکم با گرانویل ملاقات کرد. گفت «... با افکار صدراعظم نیك آشناست. این صدراعظم از نظر فکر و شخصیت دخلی به سایر اهل دولت ایران ندارد... نه فرزندی دارد نه داعیهٔ شخصی، مرد وطنخواهی که سعادت وطنش را آرزومند است... حکومت ایران را او و شاه در دست دارند و مصمم هستند سیاست ایران را در داخل و خارج مملکت پیش ببرند، و علاقهٔ دولت انگلستان را به عمل نه‌با حرف به‌سوی ایران جلب کنند. سرمایهٔ انگلیسی را در ایران بکار اندازند، و بـرای ساختن راه‌آهن و بهره‌برداشتن معادن، و کارهای دیگر امتیازاتی بدهند.» به پاسخ گرانویل توجه نمایید: «مایهٔ خرسندی است که دولت ایـران ترجیح می‌دهد برای ترقی کشور غنی خود سرمایهٔ انگلیسی رابکار اندازد. بدیهی است اگر قرار منصفانه‌ای میان دولت و سرمایه‌داران داده شود، به نفع هردوطرف خواهد بود، و البته تمیز این امر با طرفین قرارداد است نه با دولت انگلستان[۲۹].»

معنی و دلالت سیاسی سخن گرانویل را بعد حلاجی خواهیم کرد. اینجا تنها خواستیم وجههٔ خاطر دولت را در فرض اقتصادی قرارنامهٔرویتر باز نماییم. سپهسالار همان اندازه که به صحت قرارنامه اعتقاد داشت، به اجرای آن مطمئن بود. در جواب هشدار معین‌الملك[۳۰] نوشت: «در ایران از هیچ طرف، و هیچ‌راه، و انشاءالله تعالی از جانب احدی اسباب ممانعت در مسألهٔ راه‌آهن نخواهد بود. و فواید و منافع آن به عموم مردم حالی شده است. هرقدر بتوانید اهتمام کنید که زودتر آلات و اسباب آن را حمل و نقل کنند و شروع بکار نمایند... از مضامین کاغذ محرمانهٔ شما هـم مستحضر شدم؛ صحیح و درست نوشته بودید. انشاءالله تعالی نمی‌گذارم اختلالی در مسألهٔ راه‌آهن دست بدهد. هرکس بخواهد اختلالی بکند،خیانت به دولت خودش کرده است. و مقصود او از پیش نخواهد رفت[۳۱].» روشن است که معین‌الملك به حقایق آشنا بود؛ در لندن اطلاعات صحیح به او می‌رسید. و واقع‌بین‌تر از صدراعظم بود.

اما راجع به انگیزهٔ دوم سپهسالار در جهت تغییر وضع ایران

---

۲۹. انگلیس ۶۰/۳۵۸، گرانویل به‌طامسون، ۱۷ آوریل ۱۸۷۳.

۳۰. معین‌الملك هنوز در لندن بود و از آنجا به‌مأموریت جدید خود سفارت اسلامبول عازم می‌گردید. در همان کاغذ میرزاحسین‌خان به‌او نوشت: «زودتر کارهای آنجا را صورت داده، روانهٔ اسلامبول شوید.» در نامهٔ دیگرش گفت: در اسلامبول «امیدوارم نعم‌البدل من باشید.»

۳۱. اسناد بیل، میرزاحسین‌خان به‌معین‌الملك، ۲۹ ذیحجهٔ ۱۲۸۹.

در سیاست بین‌ملل ـ انگیزه‌ای که ریشه‌اش ناایمنی سیاسی بـود. در شناخت آن لازم است دامنهٔ گفتار را کمی بسط دهیم: در نظام سیاست جهانی ـ ایران بالفعل به دومنطقهٔ نفوذ درآمده بـود. انگلیس و روس هرکدام برای خود حریمی ادعا می‌کردند، هر دو مراقب هم بودند که یکی بردیگری پیشی نگیرد، رقابت آن‌دو که حدت می‌یافت همیشه آماده بودند برضرر حقوق حاکمیت ایران با هم سازش کنند. و بالاخره آن حالت پوشالی یا شبه پوشالی ایران دست نخورده بماند. در این زمان تعرض نظامی روس در ترکستان اوج می‌گرفت ـ منطقهٔ شمالی خراسان مـورد تهدید مستقیم قزاقان قرار داشت. هراس دولت از مقابلهٔ خطر روس برناایمنی همیشگی آن افزوده بود؛ ایران در سایهٔ وحشت می‌زیست.

غایت سیاست خارجی میرزاحسین‌خان ایمنی سیاسی و تمامیت خاك ایران بود. در این راه در دورهٔ ده‌سالـهٔ وزارت و صدارتش ـ نبود تلاشی که نکرد. به یك سلسله تدابیر گوناگون دست برد که کتاب مفصل سیاست خارجی او را می‌سازند. خواست با جلب علاقهٔ اقتصادی انگلیس ـ پشتیبانی فعال آن دولت را در تضمین تمامیت ارضی ایران بدست آورد؛ کوشید که یاری آلمان را تحصیل نماید؛ سعی کردکه با میانجیگری اتریش و آلمان، بیطرفی سیاسی ایران را انگلیس و روس ضمانت کنند؛ و حتی بر سر آن بود که بیطرفی ایران و تمامیت خاك آن را در اعلامیهٔ چندجانبهٔ بین‌المللی بگنجاند. آن افکار حکایت از قوت ذهن فروزان او درکارسیاست خارجی دارند.

قضیهٔ رویتر محدود به مناسبات ایران با انگلیس و روس نبود؛ با روابط آلمان و روس هم برخورد پیدا می‌کرد. جهات مختلف آن را در پیچ وتاب سیاست جهانی یکجا بررسی می‌کنیم:

میرزاحسین‌خان یقین می‌انگاشت که با بکار انداختن سرمایـهٔ انگلیسی درسطح پهناور قرارنامهٔ رویتر ـ می‌تواندتضمین تمامیت مرزهای ایران را در مقابلهٔ تعدی روس، از دولت انگلیس بـدست آورد. پیشتر دیدیم ملکم در گفتگوی با لردگرانویل مسألهٔ سرمایه‌گذاری انگلیسی را در رابطهٔ جلب علاقهٔ سیاسی انگلیس پیش کشید. و در ملاقات محرمانهٔ خود با لرد «تنتردن» معاون وزارت امور خارجه نیز به انگیزهٔ سیاسی دولت تکیه‌کرد[۳۲]. رالینسون یکجا گفت: «یکی از مواد پروگرام احیای

۳۲. انگلیس ۴۰۶/۶۰، گزارش تنتردن در امتیازنامهٔ رویتر، ۹ نوامبر۱۸۷۴.

ایران، قرارنامهٔ رویتر بود از راه یکی کردن منافع ایران و انگلیس[۳۳].» در گزارش رسمی خود آورده: امتیازنامهٔ مزبور «می‌توانست عامل بسیار مهمی در آبادی ایران و تحکیم وضع سیاسی انگلیس در مشرق گردد[۳۴].»

یک‌سال پس‌ازامضای امتیازنامه، گذرشاه وصدراعظم درسفرفرنگ، به پطرزبورگ افتاد (ربیع‌الثانی ۱۲۹۰). با الکساندر دوم و گورچاکف صدراعظم روس‌ملاقات‌کردند. تزار و وزیرش هردو به‌رجزخوانی‌برخاستند، خاصه گورچاکف علیه قرارنامهٔ رویتر اعتراض کرد، اعتراضی آمیخته با تهدید. برای شاه و میرزاحسین‌خان ناپهنگام نبود. نزدیک یک سال پیش که ایلچی روس در تهران ایراد گرفته بود، شاه نوشت: سفارت روس «چه حقی دارد؟» اما حالا با تهدید روس، و سستی که در کار رویتر در لندن پیدا شده بود ــ دولت ایران تا اندازه‌ای عقب‌نشینی کرد. در نامهٔ رسمی که‌میرزاحسین‌خان اززبان شاه‌نوشته می‌خوانیم: شاه درمذاکرهٔ پطرزبورگ گفته بود: «به‌هر طور بوده است، حالا قرارنامهٔ امضا شدهٔ ما در دست مومی‌الیه (= بارون رویتر) است. اگر از عهدهٔ مواعید و تعهدات خود برآید ــ که کاری است گذشته، چاره‌ای ندارد. اگر اندك غفلت و تصور از جانب او بعمل آید، در آتیه بهیچ‌وجه مساعدت و موافقتی با او نخواهیم فرمود، و این قرارنامه را لغو و باطل خواهیم کرد[۳۵].»

شاه و صدراعظم در گفت و شنود با دولت روس، تعهد قطعی در ابطال امتیازنامه نسپردند. و عده‌ای مشروط دادند. همه‌چیز بسته به مذاکرهٔ آنان در لندن بود. هنوز به‌لندن نرسیده، خبرتصرف خیوه‌به‌دست قزاقان روس در اروپا منتشر گشت. برهراس دولت ایران افزود. هدف میرزاحسین‌خان روشن بود. با بستن قرارنامهٔ رویتر انتظار داشت دولت انگلیس پشتیبانی قطعی خود را در حفظ تمامیت خاك ایران دریغ ندارد. در نامه‌ای که در ۳۰ ژوئن ۱۸۷۳ (۴جمادی‌الاول ۱۲۹۰) به لرد گرانویل نوشت، رویهٔ دولت انگلیس را نسبت به «تمامیت ارضی» ایران پرسید. و اینکه آیا موافقتی در این‌باره میان انگلیس و روس وجود دارد؟ وپاسخ رسمی جدی مطالبه‌کرد. به‌پاسخ گرانویل‌که دو روزبعد به میرزاحسین‌خان فرستاد، و ترجمه‌اش را می‌آوریم درست دقت نمایید:

---

33. H. Rawlinson, p. 122.

۳۴. انگلیس ۶۰/۴۰۵ گزارش رالینسون در امتیازنامهٔ رویتر، ۵ژوئن۱۸۷۳.

۳۵. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌ساعدالملك وزیرمختار پطرزبورگ، ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۲۹۱. (برای متن کامل آن نگاه کنید به: فرهاد معتمد، سپهسالاراعظم، ص ۱۶۹ـ۱۶۴).

«... در جواب نامهٔ حضرت اشرف افتخار دارم به اطلاع برسانم: میان دولت انگلستان و روس هیچ عهدنامه یا موافقت‌نامهٔ رسمی مبنی بر شناختن تمامیت ارضی ایران، وجود ندارد. اما در ۱۸۳۴ بـه مناسبت انتصاب محمدمیرزا به ولایت‌عهدی ایران، موافقتی بین دو دولت بعمل آمد ــ موافقتی که برپایهٔ علاقهٔ صمیمی انگلستان و روس به جهت حفظ آرامش داخلی و همچنین حفظ استقلال و تمامیت ایران قـرار دارد. در ۱۸۳۸ کنت‌نسلرود تأیید نمود که موافقت مزبور هنوز نافذ و کاملامعتبر است، و مورد قبول وزیر امور خارجهٔ انگلستان نیز واقع شد. دولت انگلستان از نظر خود، اصول کلی سیاست انگلستان و روس را که در ۱۸۳۴ در جهت رعایت استقلال و تمامیت ارضی ایران پذیرفته گردیده، می‌شناسد. و اطلاعی کـه اکنون از لرد لـوفتوس سفیر انگلستان در پطرزبورگ رسیده، دلیل براین اعتقاد است که دولت روس اطمینان‌هایی که در ۱۸۳۴ و ۱۸۳۸ داده شده‌اند، قبول دارد. به نظر دولت انگلستان بهترین روشی که موجب تأیید همان علاقه‌مندی دو دولت انگلیس و روس نسبت به ایران می‌گردد، این است که دولت ایران درعین‌اینکه حق خود را به عنوان دولت مستقلی کاملا محفوظ دارد، تعهدات بین‌المللی خود را از هر جهت نسبت به هرکدام دقیقاً اجراکند. این‌وسیله‌ای است‌که روابط دوستانهٔ خود را با هردو دولت همچنان محفوظ خواهد داشت، وآنان نیز حتی ازنظر منافع خویش‌بایستی خواهان حفظ آن بادولت ایران‌باشند[۳۶].»

پاسخ گرانویل مطلب تازه‌ای نداشت، دوسوم‌آن حرف‌های‌مبتذلی بودکه بسیار شنیده‌ایم. این‌نکته راهم نگفته‌که در ۱۸۶۵ (۱۲۸۲) پیشنهاد گردیده بود اعلامیه‌ای مبنی برشناختن تمامیت خاك ایران از طرف روس و انگلیس صادر شود. اما گورچاکف تن‌درنداد. نامهٔ وزیر امور خارجه به معیارزبان دیپلماسی دلالت براین معنی داشت‌که: دولت انگلستان بهیچ‌وجه حاضر نیست تمامیت خاك ایران را تضمین کند؛ ایران باید با روس و انگلیس متساویاً روابط دوستانه داشته باشد؛ و فقط مراقب اجـرای تعهدهای بین‌المللی خویش نسبت به هردو همسایه باشد ــ یعنی حفظ وضع موجود، یعنی نفی‌سیاست میرزا حسین‌خان. گرانویل مضمون‌نامه‌اش

۳۶. اصل نامهٔ گرانویل مورخ ۲ ژوییهٔ ۱۸۷۳ خطاب به «حضرت اشرف حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم ایران» در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران موجود است. راجع به‌همان نامه شاه به‌میرزاعلی‌خان منشی حضور دستور داد: «کاغذ وزیر خارجهٔ انگلیس در فقرهٔ ایران [را] سربسته بحضور برساند.» (اسناد سپهسالار).

را به اطلاع سفیرروس درلندن رسانید، سفیر انگلیس دربطرزبورگ‌را هم آگاهانید. گورچاکف همین را می‌خواست. خرسند گشت. میرزاحسین‌خان در لندن به طعنه گفت: «لاردگرنویل از روس بیشتر از ما می‌ترسد[۳۷].» به عبارت دیگر هراس انگلیس از روس بیشتر از ترس ایران از همسایهٔ شمالی است. در کاغذ گرانویل اشاره رفته بود که روس و انگلیس قرار و مدار ضمنی در حفظ استقلال و تمامیت مرزی ایران دارند. در ارزش آن باید بگوییم دوسال بعد منطقهٔ اترك و گرگان مورد تجاوز لشکر روس قرار گرفت، و انگلیس خواست مطلب را با روس بمیان گذارد. گورچاکف نه‌حق حاکمیت ایران را برآن منطقه شناخت، نه‌اجازهٔ مداخله به‌انگلیس داد. لب پاسخ روس به انگلیس این بود: فضولی موقوف. ملکم در این‌باره به «مونستر» سفیر آلمان در لندن گفت: حالا ایران ناتوان بایدبنشیند و بلعیدن سرزمین خود را به وسیلهٔ روسیان تماشا کند، سرزمینی که حق مالکیت ایران برآن تا دیروز مورد بحث و تردید نبود[۳۸].

باید دانست محور سیاست خارجی انگلیس از ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۴ (۱۲۹۱ ـ ۱۲۸۳) برپایهٔ بیطرفی در مسائل قارهٔ اروپا، و پرهیز از تصادم با روس قرار داشت. این وجههٔ نظر در قضیهٔ رویتر نیز تأثیر مستقیم کرد. دستگاه سرمایه‌داران انگلیس به‌قرارنامهٔ رویتر اقبال نکردند، در پارلمان از آن انتقاد نمودند، حزب مخالف آن را وسیلهٔ حمله به دولت قرارداد، افکار عمومی رویهم رفته موافق نبود. در جهت دیگر دولت‌روس سخت معترض بود. در این اوضاع عمومی، دولت انگلیس نه‌می‌خواست با روس‌دربیفتد، نه‌حاضر به پشتیبانی رویتر بود. هرچند وزارت هندوستان نظر دیگری داشت؛ یعنی قرارنامهٔ رویتر را عامل تقویت ایران برای خارگیری از گسترش نفوذ روس می‌دانست. اما در این مساله رأی وزارت امور خارجه قاطع بود. پیش از سفر شاه و صدراعظم به فرنگ ـ چون نمایندهٔ سیاسی ایران موضوع سرمایه‌گذاری انگلیسی را با گرانویل پیش کشید، جواب شنید: تمیز این امر با دولت ایران و سرمایه‌داران است، «نه با دولت انگلیس[۳۹].» همین معنی را گرانویل به سفیر روس

۳۷. این عبارت میرزا حسین‌خان را بعدها ملکم درگزارش خود، ۲۷ ذیحجهٔ ۱۲۹۵ نقل کرده است. (متن گزارش در «مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، شمارهٔ مسلسل ۳۱، چاپ شده).

۳۸. مونستر به‌بیسمارك، ۲۰ ژوئن ۱۸۷۴، اسناد وزارت خارجهٔ آلمان، به‌نقل مارتین، ص ۲۷.

۳۹. انگلیس ۶۰/۳۵۸، گرانویل به‌طامسون، ۱۷ آوریل ۱۸۷۳.

در لندن حالی کرد که دولت انگلیس خود را «آلوده» به‌کار امتیازنامه نخواهد نمود[۴۰]. به‌علاوه به خود رویتر نوشته شد: دولت انگلستان «نمی‌تواند در حمایت منافع شما نسبت به قرارهایی که با دولت ایران داده‌اید، رسماً تعهدی بگردن بگیرد[۴۱].»

حاصل سفر لندن این بود که شاه و صدراعظم به چند معنی‌عمده پی‌بردند: انگلستان تمامیت مرزی ایران را تضمین نمی‌کند و تعهد خاصی نسبت به دفاع حقوق آن در مقابلهٔ با تعرض روس بگردن نمی‌گیرد؛ انگلستان سفارش می‌کند دولت ایران در روابط خود با دو همسایهٔ شمالی و جنوبی رویهٔ متعادلی پیش گیرد؛ انگلستان خود را آلوده به کارامتیازنامهٔ رویتر نمی‌گرداند و حمایتی از صاحب امتیاز ندارد. آن حقایق در ذهن شاه و صدراعظم تأثیر کرد، خاصه در تغییر سیاست شاه اثری ژرف نهاد. در جهت کلی، به حکم ضرورت‌گرایش تازه‌ای به سیاست موازنه پیدا شد. به‌علاوه فکرالغای قرارنامهٔ رویتر قوت یافت. رأی تاریخی ما (برخلاف‌نظر جملگی مؤلفان ایرانی و خارجی) این است که عامل قطعی برهم خوردن امتیازنامهٔ مزبور، تهدید روس به ایران نبود، بلکه مخالفت دولت‌انگلیس بود با آن. سخن میرزا حسین خان درست است: «چیزی که تا به‌حال مانع اجرای خیالات معزی‌الیه (= بارون رویتر) گردیده است، عدم حمایت واضح و آشکار دولت انگلیس است[۴۲].» میرزا حسین‌خان به دو نکتهٔ مهم دیگر برخورد: «از تحقیقات خارجی که در کمال دقت کارگذاران دولت دربارهٔ بارون مومی‌الیه بعمل آوردند، و مأیوس شدند که او قوه و مکنت انجام تعهدات خود را داشته باشد. و یقین کردند که منظور و مقصود مومی‌الیه کار کردن و باتمام رسانیدن امور متعلقه به منافع عامه چنانچه در قرارنامه قید و مندرج است نبود، بلکه می‌خواهد در فرنگستان این امتیاز را وسیلهٔ یك معامله‌ای بجهت خود قرار بدهد[۴۳].» گرچه آن استدلال را بعدها در توجیه برهم‌زدن امتیازنامه می‌کند، ایراد بر خود میرزا حسین‌خان و معین‌الملك وارد است که پیشتر راجع به رویتر و میزان سرمایه‌اش بازجویی درستی ننموده بودند. در هر حال این معنی را صدراعظم به «کنت مونستر» سفیر آلمان در لندن نیز گفت که رویتر

۴۰. انگلیس ۶۰/۴۰۵ گرانویل به لوفتوس، ۱۰ ژوئیهٔ ۱۸۷۳.
۴۱. انگلیس ۶۰/۴۰۵ وزارت امورخارجه به‌بارون رویتر، ۱۵ اکتبر ۱۸۷۲.
۴۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۰].
۴۳. ایران، میرزاحسین‌خان به‌طامسون، ۱۷ شوال ۱۲۹۱.

سرمایه‌ای که وانمود می‌کرد، در اختیار نداشت[۴۴]. او هم به بیسمارك خبر داد.

حالا برویم سراغ بیسمارك.

از تدابیر مهم میرزا حسین‌خان در تغییر وضع سیاسی ایران در کشمکش بین ملل، جلب یاری دولت نیرومند آلمان بود، آلمانی که با تحرك فوق‌العاده‌ای به صحنهٔ سیاست اروپا گام‌نهاده. باید بدانیم بیسمارك اساساً نظری مساعد نسبت به ایران داشت. از راهنمایی دریغ نمی‌کرد، در حد معینی حاضر به کمك بود، اما او یکپارچه تدبیر عملی بود ــ و از تصادم سیاست آلمان و روس بکلی پرهیز می‌جست. مسالهٔ مرز شرقی آلمان از مهمترین مسائل سیاست خارجی آلمان بود؛ بیسمارك از آن‌نظرگاه به مسالهٔ مشرق می‌نگریست. در این شرایط سیاسی بود که پیشنهاد میرزا حسین خان مبنی بر بستن پیمان تازه‌ای میان ایران و آلمان پذیرفته شد. و در همان سفر فرنگ به امضا رسید (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۹۰)[۴۵]. پند «خیرخواهانهٔ» بیسمارك به ایران همواره این بود: «باید هر دولتی در فکر استقلال خود باشد و استقلال خود را از دیگران نخواهد.» استقلال هر کشور منوط به «قوت و مکنت» اوست. و ایران باید مانند عثمانی به راه ترقی افتد وگرنه سلامت نخواهد ماند[۴۶].

چون رویتر بنیان امتیازنامه را در لندن سست و لرزان یافت ــ به آلمان روی آورد. در ملاقات خود با «مونستر» سفیر آلمان در لندن، پیمان تازهٔ ایران و آلمان را پیش کشید. و در اجرای امتیازنامه یاری آن دولت را طلبید. مونستر هشیارانه از هر تعهدی پرهیز جست. و به بیسمارك اطلاع داده بود که: رویتر نتوانسته پشتیبانی عمومی و دستگاه سرمایه‌داری انگلیس را تحصیل کند. پس رویتر به خیال ملاقات ویلهلم امپراطور و بیسمارك رهسپار برلن گردید. در نامهٔ ۱۴ اوت ۱۸۷۳ (۳۰ جمادی‌الثانی ۱۲۹۰) به بیسمارك نگاشت: امتیازنامهٔ او «خدمت به مدنیت» است، و قصد دارد آن‌را «با روح جهان‌اندیشی بکار اندازد.» از اینرو کمك بیسمارك و مشارکت دولت آلمان را در اجرای آن خواستار شد. و

---

44. B. Martin, p. 25.

۴۵. شرطی که درمادهٔ هجدهم این عهدنامه گنجانده شده، ممکن بود روزی بکار آید: «در صورتیکه مابین دولت ایران و دولت دیگری اختلافی واقع شود، دولت آلمان اظهار می‌دارد که حاضر است به‌موجب اظهار دولت... ایران به‌جهت معاونت در رفع اختلاف اهتمامات دوستانهٔ خود را بعمل آورد.»

۴۶. نگاه کنید به بخش ششم.

گفت: «مسألهٔ آسیای‌مرکزی به دست شخص شما حل‌تواند شد و بس[۴۷].» اما ویلهلم و بیسمارك دوماهی بیش نبود که از سفر سیاسی پطرزبورگ بازگشته، روابط روس و آلمان را بر پیمان تازه‌ای بنیان گذارده بودند. پیش از آن سفر، بیسمارك واقع‌بینانه به رویتر گوشزد کرده‌بود: دشواری عمده‌ای که در کار اجرای امتیازنامهٔ مزبور وجود دارد، «پیوند دادن منافع دو دولت رقیب» یعنی روس و انگلیس است. بیسمارك حالا به طریق اولی به رویتر روی خوش نداد، از آنکه نمی‌خواست با دخل و تصرف خود در آن ماجرا، بدگمانی روس را برانگیزاند. رویتر اینجا هم به مرادش نرسید. دست خالی بازگشت.

پس همه‌چیز به سود روس تمام شد، هیچ چیز به دلخواه دولت ایران نگردید. شاه و صدراعظم یکباره دریافتند که در کار امتیازنامهٔ رویتر گز نکرده پاره کرده‌اند. ورق برگشت؛ به خیال تغییر یا موقوف‌الاجـرا نمودن آن افتادند. صحبت ابطال هنوز بمیان نیامده بود. روس بساط توطئهٔ سیاسی چید. در مراجعت از سفر فرنگ، میرزا حسین خان بـا بلوای ساختگی از صدارت برافتاد، بلوایی که اهل دولت و چندتن از ملایان ابزار برپا کردن آن بودند. نخستین بار بود که صدراعظمی را با رجاله بازی برانداختند. محکومیت ظاهری میرزاحسین‌خان را در مسئولیت وی به کار قرارنامهٔ رویتر وانمود کردند. اما این قرارنامه در یك سال و دوماه پیش بسته شده بود. به شاه نوشت: «پوشیده نیست که قرارنامهٔ راه‌آهن، مهر جمیع این وزرای حاضر که حالا مدعی هستند، دارد غیر از مهر فدوی. و قرارنامه منعقد نشد مگر به اصرار همایونی که آن وقت کمال میل را به ترویج این کار اظهار فرمودید. با وجود همهٔ اینها مکرر عرض نموده و حالا تجدید می‌نمایم... فقرهٔ راه آهن را به طوری که منظور همایونی و میل رؤسای ملت است، انجام می‌دهم تا وجود... شاهانـه آسوده شوند[۴۸].»

نکته اینجاست که میرزا حسین‌خان چه بـر مسند صـدارت می‌ماند یا می‌رفت ـ امتیازنامهٔ مزبور در قالب سیاست خارجی ایران اجرا ـ پذیر نبود. یا باید در مواد آن تجدید نظر گردد یا یکسره باطل. شاه در رمضان ۱۲۹۰ میرزا حسین‌خان را مأموریت داد کار امتیازنامه را یکسره

۴۷. اسناد وزارت امور خارجهٔ آلمان، رویتر به‌بیسمارك، ۱۴ اوت ۱۸۷۳، به‌نقل مأخذ زیر که تحلیل ارزنده و عالمانه‌ای از سیاست بیسمارك دارد: B. Martin,p. 25

۴۸. نگاه کنید به بخش دهم، بحران سیاسی.

نماید، آن‌گاه که او هیچ مقام رسمی در دولت نداشت. در همین حالت بود که همهٔ مذاکرات رسمی مربوط به ابطال آن را انجام داد. این خود نیز از غرایب سیاست ایران است که به آن توجهی ننموده‌اند[۴۹].

باری، هیأت دولت «از برای تجدید مطالعهٔ قرارنامهٔ راه آهن» تشکیل شد. در جلسهٔ اول «پاره‌ای اعتراضات کردند.» دوازده فصل امتیازنامه خوانده شد، میرزا حسین‌خان توضیحاتی داد. قرار بر این گرفت سایر مواد آن را در جلسهٔ دوم مطالعه نمایند، و هیأت دولت نظر نهایی خود را بدهد[۵۰]. میرزا حسین‌خان در گزارش گفتگوی اولین‌جلسه به شاه نوشت:

«حالا خوب است که سرکار اقدس... حقیقت رأی و عقیدهٔ مبارک خودشان را در این فقره... محرمانه بیان فرمایند: اگر در حقیقت میل مبارک به ابقا و اجرای راه آهن است ــ اولا این اعتراضاتی که دیروز می‌کردند، اعتراض نیست بلکه ابراز غرض است، و رفع همهٔ اینها سهل و آسان، به شرطی که آنچه عرض می‌نمایم مسموع شود. و اگر میل ملوکانه در اجرای راه آهن نیست، او را هم بطور صراحت مرقوم فرمایند، و باز به خود خانه‌زاد بدون مداخلهٔ غیر واگذار نمایند تا در صدد چارهٔ برهم زدن او برآیم[۵۱].»

آشکار است که هنوز تصمیم قطعی بر الغای امتیازنامه گرفته نشده بود. و این نظر ما را تأیید می‌کند که در گفت و شنود شاه و صدر‌اعظم با گورچاکف، ایران تعهد منجزی نسپرده بود. دستخط خیلی‌مهم‌شاه بر حاشیهٔ گزارش میرزا حسین خان نیز می‌رساند که هنوز در اصل‌مطلب تردید هست. اندیشهٔ باطنی خود را چنین آورده:

« در باب راه‌آهن، راه‌آهن بی‌مخمصه و بی‌عیب بهترین نعمت‌هاست. همان است که در حضور مستوفی‌الممالک، وه گفتم. اگر بتوانید شروط بد را بیرون بکنید، مثل گمرک، و ضمانتی هم در میان نباشد، و حضرات هم قانع بشوند که بی‌عیب است ــ البته باید اقدام کرد. والا باز با شماست که انشاءالله اهتمامی کرده، این کار را برهم بزنید. اعتقاد من این است که اگر برهم بخورد، این‌حرف بی معنی که به دست ملاها

۴۹. اعلام الغای امتیازنامه در ۱۹ رمضان ۱۲۹۰ صورت گرفت، و میرزاحسین خان در ۲۰ شوال وزیر امور خارجه شد. تا این زمان هیچ شغل رسمی نداشت.

۵۰. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [رمضان ۱۲۹۰].

۵۱. همان سند.

و عوام انداخته‌اند و نسبت به شما همین یك تعرض و بهانه را دارند، بالمره تمام می‌شود. و شما در نوکری بعد از این خود آسوده خواهید شد. والحمدالله دیگر نقصی باقی نمی‌ماند در نظر عوام و مردم بهیچ‌وجه. اگر حقیقت این است‌که نوشتم، موقوفی این کار برای شخص شما بسیار بامنفعت است، و همچنین عجالتاً برای ما دولت.»

راجع به دومین جلسهٔ مذاکرات هیأت دولت، میرزا حسین‌خان می‌نویسد: برای اینکه حاضران «درست ملتفت شوند از ابتدا تا حالت حالیهٔ راه آهن را بیان نمودم. و همچنین مذاکرهٔ در پطرزبورغ را هم بطور اجمال به قدری که ضرر نداشته باشد، گفتم. و این محذور را از سایر محذورات قوی‌تر تعداد نمودم.» سایر مواد امتیازنامه را نیز خواندند. و «در بعضی از مواقع باریك از بابت فریب عوام و تحریك علما، ترجمه‌ای را که برخلاف و غیر واقع نموده بودند، آنها نیز تصحیح شد. و هرچه گفتنی داشتند، گفتند ونوشتند.» بنا شد امین‌الملك صورت گفت و شنود را تهیه کند، و میرزا حسین‌خان نیز «اعتقادات» خود را بر آن بیفزاید. اما «از حالا عرضه می‌دارم که اگر اعتراضات حضرات همین است که نوشته‌اند... برعهده می‌گیرد که رفع همهٔ آنها را با کمال سهولت نماید. و اگر میل مبارك بر عدم اجرای راه‌آهن است... امیدوارم که منظور مبارك را در این فقره هم بعمل توانم آورد، و این ملت جاهل بیچاره را از این ترقی و اعمار محروم نمود[۵۲].» شاه همانجا اظهار نظر کرد: «بعد از دیدن این تفصیلات، حکم آخر انشاءالله آنچه صرفهٔ حالیهٔ دولت است، خواهد شد. معلوم است شما در هر مقام ایستاده‌اید و اطاعت دارید.»

نامهٔ میرزا حسین‌خان معانی مهمی را آشکار می‌دارد ــ معانی که آرای مورخان را در این مورد باطل می‌گرداند: او نه در مقابل تهدید روس پای سست کرد، نه در برابر مخالفت روحانیان بزانو درآمد، ونه با عزل از صدارت تغییر رأی داد. به دشواری‌ها اجرای امتیازنامه آگاه بود، حد آنها را می‌شناخت، و معتقد به تغییر و اصلاح امتیازنامه بود نه ابطال آن. گویا می‌خواست دایرهٔ امتیازنامه را محدود به ایجاد راه‌آهن کند. به طعنه گفت: اگر «رأی مبارك» به الغای آن قرار گیرد، به اجرای آن برخواهد خاست تا این ملت بدبخت را از «ترقی» محروم‌گرداند. این‌نکته نیز درخور توجه است که نخواست همهٔ حقیقت را پیش وزیران فاش کند؛ می‌دانست به گوش سفارت روس می‌رساندند. تکیهٔ کلام را بر همان مخالفت روس

۵۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [رمضان] ۱۲۹۰.

نهاد، از سایر دشواری‌ها کمتر سخن راند.

سفارت روس از آنچه می‌گذشت ناآگاه نبود. «بگر» وزیرمختار روس حضور شاه بار یافت. از گفت و شنود آنان چیزی نمی‌دانیم. اما اثرش را می‌دانیم؛ شاه تصمیم برالغای امتیازنامه گرفت. دستور به میرزا حسین‌خان فرستاد: به پرنس گورچاکف «از قول ما» تلگراف شود: «در فقرهٔ راه‌آهن که در پطرزبورغ گفتگو شد و به شما وعده داده بودم که قرارنامه را با کمپانی امتداد نمی‌دهم، به وعدهٔ خود وفا کرده. به علاوه در صدد ابطال آن هستم.» می‌افزاید: سواد دستخط به وزیر مختار داده شود و «اصل این دستخط را پاره کنید[۵۳].» اما میرزا حسین‌خان پاره نکرد و امروز به دست ما رسیده. در دستخط دیگری رأی خود را توجیه می‌کند: «باید ملتفت صحبت‌های پطرزبورغ با قرچاکف باشید که چه تحاشی داشت از این کار... رنجش روسیه چقدرها ضرر به ایران دارد؛ از همه عمده‌تر ملاحظهٔ رنجش روسیه است[۵۴].»

شاه بیش از اندازه بیم‌زده بود. برعکس میرزا حسین‌خان معتقد بود نباید با هر تهدیدی سنگر را خالی کرد. در پیکار سیاسی حد کار را می‌سنجید، و در مقابل هر اعتراضی دست و پایش را گم نمی‌کرد. خاصه شاه را همیشه به سخت‌پایی تشویق می‌نمود. موردی دیگر که روس اعتراض تندی فرستاد، میرزا حسین‌خان نوشت: «از برای اخذ و جلب صرفهٔ خود، هر دولت و هر مأمور دولتی از این قبیل وسایل را بدست می‌آورند. لکن در مقابل باید جواب شافی کافی داد، و غیر حق یك ذره از حقوق و صرفه را از دست نداد.» مقاومت عثمانی را در قضیهٔ تهدید نظامی روس و در برابر کشورهای بزرگ، مثال می‌آورد: «حالت حالای دولت عثمانی... مکشوف است. با این حالت، یك مرتبه شش دولت بزرگ در باب یونان و کنگرهٔ برلن آنطور کاغذهای رسمی به باب عالی می‌نویسند، و آن نوع تکالیف شاقه و تهدید می‌نمایند که استماعش مقدور نیست. باز می‌ایستد، جواب می‌دهد، مذاکره می‌کند.» حالا، وزیر مختار روس در تهران «عریضه‌ای عرض کرده، جواب خود را کاملا شنیده است.» اگر هرچه روس بخواهد «فوراً اجرا شود، همان منظوری‌که دارند بعمل خواهد آمد[۵۵].»

---

۵۳. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [رمضان ۱۲۹۰].
۵۴. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [رمضان]۱۲۹۰.
۵۵. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۵].

باری، میرزا حسین‌خان تصمیم دولت را در الغای قرارنامهٔ رویتر به وزیر مختار روس زبانی ابلاغ کرد (۸ شوال ۱۲۹۰). «بگر» گفت: «اگر دولت روس راضی و مایل به این راه‌آهن نبود، از برای دولت ایران هم نافع نبود.» میرزا حسین‌خان حرف او را بهیچ‌وجه تأیید نکرد و حاضر به تخطئهٔ اصل قرارنامه نگردید. در پاسخش گفت: «این مسأله‌ای است طویل‌الذیل، عجالتاً مجال دخول در این مبحث نداریم. لکن به‌طور یقین اعلیحضرت... محض میل امپراطور این قرارنامه را برهم زدند نه خیال و تصور دیگر[۵۶].» باید دانست که مطلب را قبلاً با وزیر مختار اتریش و انگلیس به میان نهاد. «خیالات و آرای» آنان را «مشابه با خیال دولت» در الغای قرارنامه یافته بود[۵۷].

گزارشی که راجع به گفت و شنودش با طامسون در ۱۶ رمضان ۱۲۹۰ به شاه نگاشته، و شرحی که طامسون به گرانویل فرستاده، دقیقاً تطبیق می‌کند. میرزا حسین‌خان به مادهٔ هشتم قرارنامه استناد جست که: «صاحبان امتیازنامه آنچه وعده نمودند، وفا نکردند» و دولت «چاره‌ای بجز الغاء و ابطال قرارنامه» ندارد. خاطرنشان ساخت: «دولت شما در مجلس پارلمنت حمایت‌خودرا از این امتیازنامه...دریغ‌داشت.» در پاسخ، طامسون تصریح کرد: «از روزی که گفتگو و مذاکرهٔ راه‌آهن با بارون رایتر بمیان آمده است، دولت انگلیس کلیتاً بیطرف مانده است... نه اعانت وتشویق، و نه اهانت و ممانعت کرده است. رسماً من هم باید به دولت خود تأسی نموده، بیطرف و ساکت بمانم... شخصاً آنچه در قوه داشته باشم معاونت روحانی در تقویت خیال شما خواهم نمود.» این نکته خیلی با معنی است که طامسون خود راه پیش پای دولت نهاد: «خود او به فدوی گفت: فصل ۲۳ قرارنامه هم مقوی خیال و رأی شما می‌تواند شد. او را هم مراجعه کردم، دیدم واقعاً اسلحه خوبی است[۵۸].» به موجب مادهٔ مزبور اصحاب‌امتیازنامه «تعهد می‌کنند که ایـن اعمـال را یعنی اعمال معادن و آبها و جنگل‌هـا را با اعمال راه‌آهن باهم شروع بکنند.»

سه روز بعد اعلان ابطال قرارنامه در روزنامهٔ ایران منتشر شد (۱۹ رمضان ۱۲۹۰). میرزا حسین‌خان سه طرح اعلان مختلف نوشت، پیش شاه فرستاد که: «هریك را اصلح و انسب دیدند، باز اعاده نـزد

۵۶. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، شوال ۱۲۹۰.
۵۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [رمضان ۱۲۹۰].
۵۸. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۶ رمضان ۱۲۹۰.

فدوی بدهند که دفعهٔ ثانیه امعان نظر نموده، آن‌وقت اگر باید در مجلس شوری هم مذاکره شود، بسیار خوب والا طبع گردد.» به عقیدهٔ خودش طرحی که با عبارت «مطالعه کنندگان روزنامهٔ ایران» آغاز می‌شود، «مناسب‌تر است.» زیرا هم منظور دولت را تأمین می‌کند، و هم با «پولیتیك حاضره» تطبیق می‌نماید. بعد از «پر شدن گوش فرنگی‌ها از ابطال قرارنامه، باز اگر میل مبارك اقتضا نماید، اعلان مجدد می‌شود.» در این‌باره مخصوصاً متذکر شد: «امور پلیتیك و عجله با یکدیگر مثل آب و آتش تناقض دارند. و گاهی اتفاق می‌افتد که از برای امر جزیی و خطایی در او، به خسارت کلی گرفتاری حاصل می‌شود.» در نامهٔ مزبور این مطلب مهم را نیز پیش‌بینی نمود:

«باید مشهود باشد که این فقرهٔ ابطال قرارنامه، یعنی اسکات بارون رایتر، به یك کاغذ و دو کاغذ و ده کاغذ مبادله نمودن، تمام نمی‌شود. و البته فدوی اقلا باید یك سال با او در مکاتبه بوده، و به انواع و اقسام از خودمان مدافعه نمایم، تشرها بزنم، تشرها ببینم، بطوری که عرض نموده‌ام هیاکل موحشه به مد نظر فدوی می‌آید. لکن بالاخره بعد از ثبات قدم و متانت و درستکاری و درست‌نویسی، بوجه من‌الوجوه باعتقاد فدوی ضرری به جهت دولت بجز نداشتن راه‌آهن، حاصل نخواهد شد. و آن صد هزارتومان مرهونه هم به خود رایتر رد خواهد شد[۵۹].»

گویی در کار برهم زدن امتیازنامه، میرزا حسین‌خان بیشتر جوانب کار را می‌دید و سبك و سنگین می‌کرد تا در بستن آن. اساساً در فن نگارش دیپلماسی و گفت و شنود سیاسی توانا و هنرمند بود؛ هنر و توانایی داشت که خیلی کم ما می‌توانیم بر او خرده بگیریم. حق دارد بخود ببالد که: «در صحبت و مذاکره، امکان ندارد که اهالی خارجه بتوانند بر فدوی تفوق حاصل کنند.» سه طرح اعلان پیشنهادی را شاه خواند. نوشت: مسوده‌ای را که خودتان «صلاح دیده‌اید... البته صلاح است[۶۰].» همان چاپ شد[۶۱]. اکنون نوبت زهرخند میرزا حسین‌خان بود: «انشاءالله حالا به آسودگی به شکارگاه تشریف خواهند برد[۶۲].» تا دیروز مردم

۵۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [رمضان ۱۲۹۰]. مقصود از «صدهزار تومان مرهونه» مبلغ چهل‌هزار لیره‌ای است که به‌موجب مادهٔ هشتم امتیازنامه به‌نام دولت ایران در بانك انگلیس تضمین سپرده شده بود.
۶۰. اسناد سپهسالار، دستخط شاه برنامهٔ میرزاحسین‌خان [رمضان۱۲۹۰].
۶۱. نگاه کنید به‌روزنامهٔ ایران، ۱۹ رمضان ۱۲۹۰.
۶۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [رمضان] ۱۲۹۰.

یك کلمه دربارهٔ قرارنامهٔ رویتر نخوانده بودند[۶۳]. یکباره خبر برهم خوردن آن را شنیدند. البته حرف‌های دروغ و ساختگی و اخبار تحریف شده چه بسیار بگوش مردم رسیده بود. اینکه میرزا حسین‌خان به «تصحیح افکار عامه» اشاره‌ای دارد، حکایت از همان معنی می‌کند.

*

دولت ایران در اجرای حق حاکمیت خود امتیازنامهٔ رویتر را الغاء کرد. این حق قانونی او بود ــ حقی تجزیه نابردار از حقوق حاکمیت. البته ادعای خسارت و اینکه صاحب امتیاز تعهدات خود را انجام داده بود یا نه، و رابطهٔ آن با تعیین میزان خسارت ــ قابل رسیدگی بودند. اما نفس حق دولت در الغای امتیازنامه انکارپذیر نبود. و این استدلال مردود است که: «اگر ابطال قرارنامه به‌میل دولت بود، و در تغییر قرارنامه هر دولتی خود را حکم قرار می‌داد ــ در دنیا برای هیچ دولت، هیچ قرارنامه‌ای باقی نمی‌ماند[۶۴].» این عقیدهٔ طرفداران حقوق «موضوعه» یا «مثبت» است، معتقدان به حقوق طبیعی مشرب دیگر دارند. بدون اینکه بخواهیم به جنبه‌های حقوقی امتیازنامه بپردازیم، به اجمال بگوییم امتیازنامهٔ مزبور «قرارداد بین ملل» نبود که میان دو دولت بسته شده باشد ــ قرارنامه‌ای بود میان دولتی و یك کمپانی خصوصی. ما حتی برای قراردادهای بین ملل که به زور تحمیل گردیده باشند، اعتبار مطلق قائل نیستیم[۶۵].

به هرصورت جنبهٔ سیاسی امتیازنامهٔ رویتر بر جنبهٔ قضایی آن می‌چربید، جنبهٔ اصلی اقتصادی آن هم حالا دیگر مطرح نبود. البته رویتر عمل دولت ایران را غیرقانونی اعلام کرد، علیه دولت به تبلیغاتی دست برد، و قرارنامه را هنوز درست و استوار می‌شناخت. با اعلام ابطال آن فصل تازه‌ای در داستان رویتر باز شد که با امتیازنامهٔ بانك شاهنشاهی بسته شد (۱۳۰۶). این مطلب بیرون از گفتار ماست. فقط به جنبه‌ای از آن راجع به کمپانی بین‌المللی راه‌آهن ایران در رابطهٔ با سیاست جهانی

---

۶۳. پیش از این فقط یك بار در روزنامهٔ ایران اسمی از بارون رویتر و نماینده‌اش که «نایب راه‌آهن» است، برده شده بود.

۶۴. ایران، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۲۰ شعبان ۱۲۹۴.

۶۵. هنوز هم حقوقدانان آنگلوساکسون و همچنین روسیان «سوسیالیست» مدافع حقوق موضوعه هستند، از اینرو که همهٔ قراردادهایی که بسته‌اند و حقوقی که بموجب آنها بدست آورده‌اند ــ بزور بوده است. و هروقت سخن از تجدید نظر والغای آن پیمانها بمیان می‌آید ــ فریادشان بلند می‌شود که «نظم بین‌المللی» برهم می‌خورد ــ یعنی حقوقی که به‌تعدی برای خود شناخته‌اند ــ از آنان سلب می‌گردد. اما حقوق بین‌الملل جدید در جهت عکس آن ترقی یافته است.

خاصه روش بیسمارك، اشاره‌ای می‌کنیم.

با پیشنهاد متقابل روس درساختن راه‌آهن ایران (نقشهٔ فالکن‌ـ هاگن) قضیهٔ رویتر جلوهٔ تازه‌ای یافت؛ روش بیطرفی و بیعلاقگی انگلیس یکباره مبدل به سیاست فعال گردید. از این‌پس دفاع از ادعای رویتر به صورت ابزار سیاسی بکار بسته شد. از ۱۲۹۵ دورهٔ تازه‌ای در روابط سیاسی ایران و انگلیس پدید آمد: پیشروی منظم روس در ترکستان‌لشکر آن را به مرز افغانستان نزدیك‌تر ساخت، با حدت رقابت سیاسی روس و انگلیس احتمال تصادم نظامی آن دوحریف در شرق محسوس افتاد. پس، اندیشهٔ تقویت ایران در جهت جلوگیری از پیشروی روس نیرو گرفت. موضوع برگرداندن هرات به ایران در طرح پیمانی که میرزا حسین‌خان با انگلیس مذاکره کرد گنجانده شد؛ سپهسالار در این کار کوشا بود. اما با تعلل سیاسی ایران آن نقشه برهم خورد[۶۶]. به دنبال آن‌باتصرف مرو وپنج‌ده بدست سپاه روس (۱۳۰۲) لرد سالزبری سیاست فعال خود را در سد کردن پیشروی روس از نو آغاز کرد. دقیقاً همین‌اوان، رویتر فرصت‌شناس دعوای خود را تجدید کرد. به این حربهٔ تهدید دست برد که امتیازنامه‌اش را به آلمان یا روس خواهد فروخت، امتیازنامه‌ای که در واقع وجود خارجی نداشت. کار به هیأت دولت انگلیس کشید، رویتر طرح‌جدید «کمپانی‌بین‌المللی‌راه‌آهن‌ایران» را ریخت. لرد رتجلیدسرمایه‌دار بزرگ انگلیسی آن را تأیید کرد مشروط براینکه تمامیت ارضی ایران تضمین گردد. چون انگلیس همکاری آلمان و اتریش را در این کار لازم شمرد، نخست راندلف چرچیل وزیر هندوستان طرح جدید رویتر را با پسر بیسمارك بمیان نهاد. و سالزبوری به سفیر انگلیس در برلن دستور داد: راجع به تأسیس کمپانی بین‌المللی راه‌آهن ایران با صدراعظم آلمان گفتگو کند و بگوید: در انجام این نقشه «هیچکس نیست که عقیده و همکاری او به اندازهٔ پرنس بیسمارك ارزشمند باشد[۶۷].»

سفیر انگلیس تذکاریهٔ «محرمانه وغیررسمی» به بیسمارك‌فرستاد (۷سپتامبر ۱۸۸۵). طرح جدید رویتر را با توجه به نقشهٔ پیشرفت ایران عنوان کرد. پیشنهاد نمود: شاید دولت آلمان علاقه‌مند به شرکت درایجاد کمپانی مزبور باشد. بیسمارك در حاشیهٔ تذکاریه نوشته: «نخیر». در

۶۶. نگاه کنید به‌اسناد ضمیمهٔ کتاب و توضیحی که داده‌ایم.

۶۷. انگلیس، سالزبوری به‌ادوارد مالت، ۲ سپتامبر ۱۸۸۵، به‌نقل مأخذ زیر که شامل تحلیل ارزنده‌ای از سیاست سالزبوری نسبت به‌ایران است:
R. Greaves, p. 99.

تذکاریهٔ مزبور تصریح رفته: «نمی‌خواهیم روسیه یا فرانسه در کارایجاد کمپانی راه‌آهن ایران شرکت داشته باشند.» بیسمارك باز در حاشیهٔ آن پرسید: «چرا؟» یادداشت بیسمارك که به‌خط خود همانجا نوشته شایان دقت است:

«اقدام ما در احیای ایران، عملی است علیه روسیه که به روابط دوستانهٔ مابا آن‌دولت همسایه ضررمی‌رساند وبدگمانی اورا برمی‌انگیزاند. ما حرفی نداریم که در امور میان انگلستان و فرانسه، جانب انگلستان را بگیریم زیرا چیزی گم نمی‌کنیم. اما هرکجا پای منافع روس و انگلیس بمیان باشد، ما خود را مقید می‌دانیم، از آنکه مناسبات ما با روسیه که مرز طولانی با آن داریم کمال اهمیت را برای ما دارد[۶۸]...»

یادداشت زباندار بیسمارك اصول سیاست عملی آلمان را درست روشن می‌کند. اندیشهٔ همکاری انگلیس و آلمان در قضیهٔ ایران بجایی نرسید، نقشهٔ راه‌آهن بین‌المللی ایران دفن گردید. سیاست انگلیس و روس به مرحلهٔ بعد، در جهت کلی آن یعنی حفظ منطقهٔ نفوذ تکامل‌یافت.

نتیجه اینکه مسألهٔ سرمایه‌گذاری خارجی از بستر اقتصادی آن منحرف گشت، به مجرای کاملا سیاسی افتاد. به‌تعبیر دیگر فرض‌اقتصادی بکار انداختن سرمایهٔ خارجی در تناسب سیاست بین دول تغییر ماهیت داد؛ به صورت قضیهٔ صرف سیاسی درآمد. سیاست ایران نوسانی تند داشت. وقتی بدون اینکه در برپا ساختن اقتصاد صنعتی نقشهٔ معقول‌مثبتی بریزند، دروازهٔ کشور را برروی هرنوع فعالیت اقتصادی حتی ایجاد کارخانه‌های کوچك بستند. بعد یکباره خواستند با منطق اقتصادی و سیاسی نوی سرمایهٔ خارجی را در مجموع رشته‌های فعالیت اقتصادی‌جدید بکار اندازند. این فرضیه درتصادم سیاست جهانی حاصلی بار نیاورد جز دردسر و ناکامی.

۲. امتیازنامهٔ ژنرال فالکن‌هاگن

از گرفتاری امتیازنامهٔ رویتر هنوز رهایی نیافته و آب ازآسیاب نیفتاده ــ دولت ایران با مشغلهٔ دیگری دست به گریبان شد: پیشنهاد ساختن راه‌آهن جلفا به تبریز. اما این زادهٔ عقل اقتصادی و سیاسی دولت ما نبود؛ جنبه‌ای بود از نقشهٔ سیاسی روس که به وسیلهٔ ژنرال متقاعد

۶۸. اسناد وزارت امور خارجهٔ آلمان، به‌نقل مأخذ زیر:
B. Martin, p. 34.

«آدلف فالکن‌هاگن» مهندس عرضه گشت. از نظر ماهیت: دامنهٔ اختیار و فعالیت این پیشنهاد بسیار محدودتر از قرارنامهٔ رویتر بود؛ به حقیقت آن دوطرح از جهت میزان سرمایه‌گذاری همسان نبودند. اما شرایط قرارنامهٔ روسی سنگین‌تر از مال رویتر بود ــ هرچند دولت ایران زیربار پیشنهاد گران ژنرال نرفت و امتیازنامه‌ای تنظیم شد که از لحاظ اقتصادی صرف، نامناسب‌تر از قرارنامهٔ رویتر نبود. از نظر دستور کار: دوطرح انگلیسی و روسی یکسان نبودند. پیشنهاد راه‌آهن تبریز ابتکـار سیاسی دولت روس بود، در کار آن وزیر مختار روس مداخلهٔ رسمی داشت، و هرکجا لازم می‌افتاد از فشار تهدیدآمیز هم پرهیز نمی‌جست. در واقع روش قزاق‌ـ منشانهٔ روسی در طرح ژنرال متقاعد جلوه‌گر بود. از نظر ایران: حالا دولت خیلی داناتر و هشیارتر از زمانی بود که امتیازنامهٔ رویتر را داد. از دشواری‌های داخلی و خارجی که آن‌بار آورد تجربه آموخت؛ نه فقط آن خطاها را این‌بار نکرد ــ از لحاظ اساس امتیازنامه و مسائل اجتماعـی داخلی به ترمیم آنها پرداخت. و در گفتگوی اقتصادی و سیاسی این مرتبه تدبیر و عقل بیشتر بکار برد. از همه گذشته، اینجا ازاول ملاحظات‌سیاسی حاکم بود ــ و همان ملاحظات آمیخته با احساس ناایمنی سیاسی، موجب گردید که دولت به هر حیله‌ای دست ببرد و به دادن امتیازنامه تن‌درندهد. در ضمن امتیازنامهٔ فالکن‌هاگن از نظر ترقی فکر اقتصادی سرمایه‌گذاری خارجی (نسبت به دوسال پیش‌که قرارنامهٔ رویتر امضا گردید) بسیار قابل توجه است.

گفتار ما برسر آن موضوع‌هاست. گذشته از نامه‌هـای میرزا حسین‌خان و دستخط‌های شاه ــ طرح امتیازنامه را با اصلاحات وتغییراتی که در کمیسیون مذاکره درآن داده شده، و متن‌پیشنهاد نهایی آن را (که انتشار نیافته‌اند) در اختیار داریم[۶۹].

*

سابقهٔ پیشنهاد فالکن‌هاگن باز می‌گردد به سفر فرنگ وگفتگوی شاه و میرزاحسین‌خان با پرنس گورچاکف در پطرزبورگ (ربیع‌الثانـی ۱۲۹۰). در برابر اعتراض سخت گورچاکف نسبت به امتیازنامهٔ رویترـ

۶۹. علاوه بردونسخهٔ امتیازنامه که در بایگانی وزارت امور خارجه می‌باشند، طرحی که در کمیسیون مورد بحث بوده و حاوی همهٔ اصلاحات و تغییرات است بدست ما رسیده. تمام اصلاحات به‌اضافهٔ چند یادداشت به‌خط میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نمایندهٔ دولت در کمیسیون مزبور نوشته شده. این نسخه جزو اسناد او در تصرف ما می‌باشد.

شاه چیزی به این مضمون گفته بود: «شما می‌دانید که در عصر حاضر امورات دول به‌قدری ترقی نموده است که دولت ایران بدون راه‌آهن نمی‌تواند زیست نمود.» و اگر آن قرارنامه برهم بخورد «لابدیم که با کومپانی دیگر قراری بگذاریم. بر شماست که در آن صورت به ما معاونت نمایید.» پاسخ گورچاکف این‌بود: «ماهم سعی می‌نماییم‌که کومپانی معتبری به جهت شما پیدا کنیم. مجلس به‌همین‌قدر ختم شد[۷۰].»

این قضیه گذشت. شش‌ماهی پس‌از اعلام فسخ قرارنامهٔ رویتر، ژنرال بازنشستهٔ روس به‌تهران آمد (ربیع‌الثانی ۱۲۹۱)، وزیر مختار روس «بگر» اورا به‌میرزاحسین‌خان اینطور معرفی کرد: وی «مایل شده‌است که اگر دولت ایران قبول نماید و امتیاز بدهد» از کنار ارس تا تبریز راه‌آهنی بسازد. میرزاحسین‌خان پاسخ درستی داد: «قبل از اطلاع و استحضار از شرایط آن امتیاز، بهیچ‌وجه جوابی از رد و قبول نمی‌توانم داد[۷۱].» فالکن‌هاگن ازگورچاکف دستور رسمی داشت که در امتیازنامه‌اش این اصول را بگنجاند: دولت ایران منفعت سالیانهٔ کمپانی را به مأخذ شش‌و نیم‌درصد سرمایهٔ اصلی آن ضمانت کند؛ گمرک تبریز را وثیقهٔ آن تضمین بگذارد؛ و حق استخراج معادن اطراف راه‌آهن را در منطقه‌ای به شعاع پنجاه میل انگلیسی به همان کمپانی واگذار نماید[۷۲].

ژنرال پیشنهادش را برآن پایه به دولت داد. مدت امتیازنامه هفتاد سال ودرآمد سالیانهٔ دولت به مأخذ پنجاه درصد سود خالص درنظر گرفته شد. میرزاحسین‌خان فی‌المجلس «بعد از ملاحظهٔ نظری... پاره‌ای اعتراضات به شرایط مزبور» کرد. تضمین منفعت کمپانی و به گرونهادن گمرک تبریز پذیرفتنی نبود، خاصه اینکه میزان سرمایهٔ کمپانی معین نگردیده بود. پس کمپانی روس می‌توانست سرمایه‌اش را بدلخواه بحساب بیاورد، و سود آن را هرساله از دولت بگیرد ــ بدون اینکه برای ایران حق رسیدگی شناخته شده باشد. میرزاحسین‌خان برخورد که پیشنهاد ژنرال روسی «سخت‌تر» از امتیازنامهٔ بارون انگلیسی است: در قرارنامهٔ رویتر «ذکری از ضمانت دولت در منفعت سرمایه و مخارج این کار نشده‌بود[۷۳].»

۷۰. اسنادسپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌ساعدالملك، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۱. (آنچه میرزاحسین‌خان نوشته با گفتهٔ شاه در یکی از کاغذهایش به‌میرزاحسین‌خان دقیقاً تطبیق می‌کند).

۷۱. همان مأخذ.

۷۲. اسناد رسمی روس، به‌نقل مأخذ زیر:
B. Martin, p. 40-41.

۷۳. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌ساعدالملك، ۲۲ جمادی‌الثانی۱۲۹۱.

از اینرو «لایحه‌ای» در «ایرادات» طرح فالکن‌هاگن نوشت، و با اصل آن برای شاه فرستاد. در ضمن کنسول روس در تبریز زرنگی کرده، موافقت حاجی میرزاجواد مجتهد شهر را در کشیدن راه‌آهن تبریز گرفته بود. (در بخش پیش خواندیم که آن مجتهد از سایر نقشه‌های راه‌سازی پشتیبانی می‌نمود).

گفت‌و شنود دولت با فالکن‌هاگن آغاز گشت. نمایندگی ایران را حسنعلی‌خان گروسی وزیر فواید عامه و میرزا یوسف‌خان مستشارالوزاره (= مستشارالدوله) به‌عهده‌داشتند. سررشتهٔ کار به‌دست میرزاحسین‌خان وزیر امور خارجه بود، و نظر میرزایوسف‌خان سودمند و مؤثر. به حقیقت جنبهٔ سیاسی قضیه را میرزاحسین‌خان اداره می‌کرد، و جنبهٔ اقتصادی آن را مستشارالدوله که دانا بود. مذاکره در دومرحله انجام شد. و دوطرح قرارنامه فراهم آمد. در طرح نخستین دولت علاوه بر تغییراتی که در پیشنهاد اصلی فالکن‌هاگن داد ــ رأی خود را در دومسأله به‌نمایندهٔ روس پذیراند. یعنی شرط ضمانت سود کمپانی و گرو گذاردن گمرک تبریز یکسره حذف شد. براین پایه طرح‌امتیازنامه‌ای در ۱۸ رمضان ۱۲۹۱ (۳۰ اکتبر ۱۸۷۴) تنظیم یافت که همه‌جا به طرح اول ازآن نام می‌بریم. مرحلهٔ دوم در واقع پیکار دیپلماسی بود. ایران از دوسو مورد اعتراض قرار گرفت: ازجانب روس برای رد کردن شرایطی که گورچاکف پافشاری می‌کرد، وهمچنین برای معلق کردن مبادلهٔ امتیازنامه. دیگر ازطرف دولت انگلیس به مناسبت ادعای رویتر و اینکه تا تعیین تکلیف نهایی آن قرارنامه، دادن‌هرامتیازنامهٔ دیگری غیرقانونی وناموجه است. دراین‌مرحله در طرح اول تغییراتی داده شد، و پیشنهاد تازه‌ای در ۱۲ ذیحجهٔ ۱۲۹۱ (۲۱ ژانویهٔ ۱۸۷۵) آماده گشت که به طرح دوم از آن یاد می‌کنیم.

اینك می‌پردازیم به تحلیل سیاست ایران در مذاکرهٔ با فالکن‌هاگن و دربرخورد باسیاست روس و انگلیس. درآغاز گفتگو که‌میرزاحسین‌خان طرح پیشنهادی روس را به‌شاه فرستاد، پاسخ مفصلی رسید که «لایحهٔ ایرادات» خود او در آن گنجانده شد. منظور این بود که عین دستورنامهٔ شاه به وزیر مختار ابلاغ گردد. باید دانست این خود یکی از فوت وفن‌های سیاسی ایران بود که با مواضعهٔ قبلی، گاهی شاه دستخط‌هایی برای‌ارائه دادن به نمایندگان روس و انگلیس می‌فرستاد ــ چه سخن شاه قوت و اعتبار بیشتر داشت. خاصه در این قضیه که مخالفت میرزاحسین‌خان مورد اعتراض روس بود. شاه در نامهٔ خود گوید: طرح قرارنامهٔ فالکن‌هاگن را

«به دقت ملاحظه کرده و مکرر فصول آن را به نظر دقیق سنجیدیم... اگر بعضی ایرادات و مشکلات بنظر بیاید و بگوییم، این نیست که بخواهیم راه‌آهن ساخته نشود، یا خدانکرده ازین امر نافع عمده دولت ایران را بخواهیم بی‌بهره کنیم... اما دولت ایران برای یك منفعت راه‌آهن نمی‌تواند خود را به مشکلات دیگر بیندازد. راه‌آهن درصورتی خوب است که دولت ایران در شرایط آن تحمل بار گران نکرده باشد. مثلا در ضمانت دولت ایران به منافع راه‌آهن که‌اگر به‌اندازهٔ ادای اصل و فرع عمل نکند، کسرآن را دولت از کیسهٔ خود بدهد و محل این ضمانت گمرك تبریز باشد. قبول آن به‌یك‌طور مقدور است که مثل شعب راه‌آهن تمام دنیا، ابتدائاً مخارج و مداخل این راه بطور صریح و یقین معلوم شود، و دولت ایران مطمئناً بداند که این اقدام سبب حدوث یك حالت مضره و معطله نیست، و بدون هیچ فایده‌ای برای دولت ضرر آشکاری پیدا نشده است. قبول این شرط قبل از حصول این علم و اطمینان بسیار سخت است، و نمی‌توان بدون جهت خود را زیر این تعهد انداخت. چیزی را که علم و یقین نداریم که ضرر و نفع کمپانی چه خواهد بود ــ آیا همیشه ضرر خواهد برد یا نفع خواهد کرد، اقدام آن خلاف حزم است... حال فهمیدن و علم قطعی درین نفع و ضرر را از کجا باید می‌توان تحصیل کرد، نمی‌دانم.»

همچنین در سایر شرایط پیشنهادی «مشکلات و ایرادات بسیار است که اگر رییس کمپانی بخواهد مجلس منعقد کرده، گفتگو شود و فصول قرارنامه طوری تعدیل شود که دولت ایران بتواند قبول کند.» دیگر راجع به قرارنامهٔ رویتر «گرچه دولت ایران قرارنامهٔ مزبور را لغو وباطل کرده است، اما شخص رایتر در ادعای خود هنوز باقی است.» اگر پس‌از امضای امتیازنامهٔ جدید، او «سخنی بمیان بیاورد و به دولت ایران تکلیف ضرری بکند یا ادعایی نماید ــ جواب رایتر را کی‌خواهد داد و دولت‌ایران را از مشکلات آن کی خواهد رهانید؟[۷۴]»

در آن دستخط پخته، شاه به سه انتقاد اساسی تصریح نموده: وثیقه‌گذاردن گمرك تبریز، ضمانت نفع سرمایهٔ کمپانی روسی، و تکلیف ادعای رویتر. لحن آن‌را با توجه به این معنی نگاشته که دستخط را «به وزیر مختار روس هم بدهید ببینند، و از او در این فقرات چاره‌جویی نمایید.» به دنبال آن دستور دیگری فرستاد که از دستورهای نغز

۷۴. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۲۳ جمادی‌الاول ۱۲۹۱ (این نامه به‌خط وانشای میرزاعلی‌خان امین‌الملك است).

ناصرالدین‌شاه است:

«... همانطور که گفتم البته حرف بزنید به آن دلایلی که گفتم برای نکردن ضمانت که دلایل خوب و محکم و قوی بود. دو دلیل دیگر دارم برای اینکه ضمانت ما بی‌معنی و بی‌حاصل است: یکی اینکه ماکمپانی را دعوت نکرده‌ایم، و اصرار نکرده‌ایم که بیا راه‌بساز که ضمانت بکنیم. او خود آمده است. اگر من دعوت بکنم واصرار بکنم، البته باید ضمانت بکنم. دیگر اینکه اگر این‌راه منفعت دارد و یقین حاصل است، دیگر من چرا ضمانت بکنم؟ اگر نفع ندارد و ضرر دارد، همچه راهی را چرا می‌سازند؟[۷۵]»

دولت مذاکرهٔ راجع به امتیازنامهٔ رویتر را با اکراه آغاز کرد. شاه و میرزاحسین‌خان خوب هشیار بودند که در وضع سیاسی زمان، دادن چنان امتیازنامه‌ای موجب رخنهٔ روس و گسترش نفوذ آن دولت خواهد گشت، ودست‌کم پنجهٔ تسلط اقتصادی روس را در ایران تیزتروسخت‌تر می‌گردانید. درست است که دولت به ظاهر تنها مسالهٔ ضمانت نکردن و وثیقه نسپردن و بگرو نگذاردن گمرك را عنوان کرده بود ــ به حقیقت به هر وسیله‌ای توسل می‌جست که کار امتیازنامهٔ روس سر نگیرد. از همین رهگذر بود که ادعای رویتر را به صورت ابزار دفاعی بکار برد. به‌علاوه پشتیبانی انگلیس را خواستار شد. و بالاخره هم به مبادلهٔ امتیازنامه تن درنداد ــ شاه نوشت: روسها «یا برنجند یا نرنجند همین است، والا دولت در خطر است[۷۶].» انگیزهٔ ناایمنی در برابر خطر روس بود که دولت را تا حدی که توانایی داشت به ایستادگی وامی‌داشت. یکی از مؤلفان گفته: شاه و میرزاحسین‌خان «هیچکدام آن اندازه وطن‌پرست نبودند که طرح فالکن‌هاگن را یکباره طرد کنند... شاه و وزیرش حاضر نبودند از نفع مملکت دفاع کنند، فقط پاسدار جیب شاه بودند[۷۷].» این حکم تاریخی مثل اکثر قضاوت‌های آن نویسنده، نسنجیده وبی‌اعتبار است. در این مورد شاه و میرزاحسین‌خان از هیچ کوششی دردفاع ازنفع ایران دریغ نکرده‌اند. زمینهٔ آن‌را در دستورهای شاه پیشتر شناختیم. همان معانی را در مدارك بعدی می‌خوانیم.

گفتگوی با نمایندهٔ روس پیشرفتی نداشت؛ این کندی عمدی بود

۷۵. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [جمادی‌الاول ۱۲۹۱].

۷۶. متن دستخط شاه در همین بخش نقل شده است.

77. F. Kazemzadeh, p. 139.

و از ناحیهٔ ایران. شاه باز تأکید کرد: «تا قرارنامهٔ امضا شدهٔ دولت ایران که در دست رایتر است، پس‌گرفته نشود و او به این ملاحظه در ادعای خود باقی باشد ــ با کمپانی دیگر داخل مذاکره شدن منافی مصلحت حالیهٔ ایران است.» و همانجا افزود:

«دولت ایران باید در شروط قرارنامه، آنچه لازمهٔ دقت است بکند، و شروط مضره را که در قوهٔ خود نمی‌بیند، قبول او را باید ترک نماید. و یقین حاصل است که پرنس شانسلیه [گورچاکف] هم راضی نخواهد شد که دولت ایران شروطی را که مضر می‌داند، بدون هیچ ملاحظه‌ای قبول نماید... به‌نظر شانسلیه از خارج و داخل همچه نیاورند که دولت ایران میل به راه‌آهن ندارد، و می‌خواهد بعضی موانع و ایرادات ایجاد نماید که این‌کار صورت نگیرد. خیر اینطور نیست. دولت ایران راه‌آهن لازم دارد، اما با شروطی که مفید حالت حالیهٔ ایران باشد، وطوری نباشد که ضرر قبول شروط هزار مرتبه بیشتر از نفع آن باشد[۷۸].»

نخیر، «موانع و ایرادات» هم می‌تراشیدند برای اینکه کشور را گرفتار شر روس نگردانند. آن سیاست کاملا موجه بود و عین تدبیر. میرزاحسین‌خان به‌وزیر مختار روس گفت: بهتر این است هفت هشت ماهی موضوع امتیازنامه را «مسکوت» گذارده تا قرارنامهٔ سابق رویتر را از دست او خارج ساخته، سپس با آن ژنرال داخل گفتگو گشته، «شرایط او را تعدیل کرده»، بعد قرارنامه را امضا کنیم[۷۹]. با این شیوهٔ سیاسی خواست کار امتیازنامهٔ روس را تعلیق به‌محال گرداند، زیرا قرارنامهٔ رویتر را از دستش گرفتن ساده وآسان نبود. وزیر مختار در ۱۶جمادی‌الثانی ۱۲۹۱ حضور شاه بار یافت. خلوت کردند. ولی میرزاحسین‌خان حاضر بود. «بگر» ازیک‌سو آشکارا میرزاحسین‌خان را به مخالفت با امتیازنامه متهم گردانید. از سوی دیگر در امضای آن پافشاری نمود. به تعبیر میرزا حسین‌خان: وزیر مختار «در اصرار و مطالبه مبالغه» کرد. اما دولت تسلیم نگشت. میرزاحسین‌خان با احتیاط قدم برمی‌داشت که دشمنی روس تحریک نگردد. درعین‌حال کوشید که سفارت روس تصرفی در مذاکرهٔ امتیازنامه نداشته باشد، به‌علاوه تلقین‌های وزیر مختار را در پطرزبورگ خنثی نماید. پس به ساعدالملك دستور فرستاد این پیام را از جانب شاه به گورچاکف ابلاغ کند:

---

۷۸. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [جمادی‌الثانی ۱۲۹۱].
۷۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌ساعدالملك، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۱.

راجع به قرارنامهٔ راه‌آهن «پاره‌ای نکات زیادی درکار اموردا‌خله داریم که بجز خودمان کماهوحقه دیگری نمی‌تواند فهمید. لهذا اگرامضای این قرارنامه چندماهی تأخیر بیفتد... هیچ تأویل و تحریفی از دیگری‌قبول نکنند. و خیلی درست و مقرون به صرفهٔ طرفین است که عمل را فیمابین کومپانی و دولت ایران قرار بدهند، و ظاهراً سفارت بهیچ‌وجه مداخلـه نداشته باشد، زیرا که رقابت دولتین روس و انگلیس در ایران جای‌انکار نیست. بالخاصه وقتی که ملاحظه شود دولت ایران یك قرارنامهٔ منعقدهٔ با تبعهٔ انگلیس را که حق او باشد لغو وباطل نمود ـ باتبعهٔ دولت‌روس با شرایط سخت‌تر به تازگی قرارنامه‌ای منعقد ساخت... اسباب زحمت و خسارت بزرگ به جهت ما خواهد شد»[۸۰].

آن دستور ماهیت سیاست میرزاحسین‌خان و شگرد سیاسی او را روشن می‌دارد. همانجا باز گوشزد کرد: امضای امتیازنامهٔ مورد مذاکره «دولت انگلیس را وادار به حمایت ادعاهای فاسدهٔ بارون رایتر خواهد کرد.» پس تأمل واجب است تا اینکه «کار رایتر بسهولت تمام خواهـد شد و قرارنامه مسترد خواهد گردید.»

درهرحال شرایط پیشنهادی فالکن‌هاگن را دولت‌ایران نپذیرفت. میرزا حسین‌خان در ۵شعبان ۱۲۹۱ به‌او ابلاغ کرد: «دولت ایران پیشنهاد شما را درخصوص ضمانت منفعت کمپانی و وثیقه‌گذاردن گمرك تبریـز نمی‌پذیرد. در صورتیکه این مواد حذف گردد، دولت حاضر است دربارهٔ فصول دیگر امتیازنامه با شما گفتگو کند[۸۱].» شاه نیز قبلا مقرر نموده بود: «چندنفری با ژنرال مشارالیه در تعدیل شرایط مذاکره نمایند[۸۲].» فالکن‌هاگن اینجا تسلیم شد. یعنی برخلاف دستور اصلی گورچاکف، از دوشرط مربوط به ضمانت و گمرك صرف‌نظر کرد. طرح اول امتیازنامه در ۱۸ رمضان ۱۲۹۱ (۳۰ اکتبر ۱۸۷۴) به‌امضای حسنعلی‌خان ومیرزا یوسف‌خان و فالکن‌هاگن به‌امضا رسید. اما تصویب نهایی آن منوط بـه توشیح شاه بود. و این معنی در اختیارنامهٔ حسنعلی‌خان تصریح رفته[۸۳].

۸۰. همان مأخذ.
۸۱. انگلیس ۶۰/۴۰۶ میرزاحسین‌خان به‌فالکن‌هاگن، ۱۷ سپتامبر ۱۸۷۴.
۸۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌ساعدالملك، ۲۲ جمادی‌الثانی۱۲۹۱.
۸۳. فرمان شاه این است: «حسنعلی‌خان وزیـر فواید، جنرال فلکن‌هاگن مهندس معاف شدهٔ از خدمت دولت روس به‌دارالخلافهٔ طهران آمده، ولایحه‌ای از برای ایجاد راه‌آهن از معبر جلفا تا تبریز به اولیای دولت علیه تکلیف نموده‌است. لهذااجازه دارید به‌اتفاق میرزا یوسف‌خان با جنرال مزبور داخل مذاکرهٔ فصول قرارنامه شده،

اکنون بحث سیاسی ایران وانگلیس برسر قضیهٔ رویتر ازنو آغاز شد که درواقع رقابت روس و انگلیس درآن نمایان است. پیش از اینکه به‌آن بپردازیم، باید دانسته شود دولت روس طرح اول امتیازنامه راتأیید نکرد چه شرط ضمانت و وثیقه نهادن گمرك در آن گنجانده نگردیده بود. از یك‌سو «کربل» ترجمان سفارت روس در ملاقات با میرزا حسین‌خان گفت: «امپراطور از بابت مواد این امتیازنامه خیلی متغیر است و شرایط آن مورد قبول دولت روس نیست[۸۴].» از سوی دیگر فالکن‌هاگن به‌دستور دولت خود به دولت ایران اعلام داشت: امتیازنامهٔ مزبور که بدون شرط ضمانت و وثیقه به امضا رسیده، مورد تایید کمپانی او نیست. فقط در صورتی که آن مواد افزوده شود قرارنامه پذیرفته خواهد گردید[۸۵]. ایران در تقابل سیاست زور و اشتلم روس ــ به‌ظاهر قدمی عقب نشست. اما مطلقاً زیربارگروگذاردن گمرك تبریز نرفت. راجع‌به‌شرط ضمانت‌پیشنهاد کرد: «اززوز اتمام راه‌آهن تبریز وابتدای حرکت آن والحاق‌آن به‌راه‌آهن از تفلیس به جلفا، حاضر است، منفعت کمپانی را فقط به مأخذ سه‌درصد سرمایهٔ آن تضمین نماید. ولی باید بدانیم راه‌آهن تفلیس به جلفا را هنوز شروع به ساختن نکرده بودند. پس کار می‌ماند به آیندهٔ نامعلوم. دومین طرح پیشنهاد امتیازنامه برآن اساس تنظیم گردید و «بدون امضای احدی» به سفارت روس فرستاده شد. سرنوشت آن را بعد خواهیم شنید.

پیش‌از آنکه نخستین طرح امتیازنامهٔ روس به امضا برسد ــ موضوع حقوق رویتر در گفت و شنود پی‌درپی طامسون بامیرزاحسین‌خان عنوان گردید. ازآن‌پس نامه‌ای چند نیز میان آن‌دو رد و بدل شده‌انـد. زبده‌اش این‌است: وکیل رویترنسبت به‌امتیازنامهٔ راه‌آهن تبریز «پروتست رسمی» می‌کند. و سفارت انگلستان مأمور است از اعتراض وی «رسماً تقویت نماید.» خاصه «اصرار نماید مصلحت موقوف داشتن هرنوع‌اقدامی را درخصوص اجازه‌نامهٔ به‌کمپانی روسیه مادامی که ادعای بارون روطر سنجیده نشده، وبا ایشان ختم عمل نشود[۸۶].» میرزا حسین‌خان به وزیر

→

و به هرطور اقتضای مصلحت را می‌دانید ــ منعقد ومبادله نمایید، و بعد به عرض‌همایونی برسانید. پس از آنکه مضمون و شرایط مزبور را بروفق صلاح دولت ملاحظه‌فرمودیم به‌امضای ما مقرون و موشح خواهدشد. هفدهم رمضان ۱۲۹۱». (اسناد وزارت‌امورخارجه ایران).

۸۴. انگلیس ۴۰۷/۶۰، طامسون به‌دربی، ۵ ژانویهٔ ۱۸۷۵.
۸۵. انگلیس ۴۰۷/۶۰ طامسون به‌دربی، ۴ ژانویهٔ ۱۸۷۵.
۸۶. ایران، طامسون به‌میرزاحسین‌خان، ۳ شوال ۱۲۹۱.

مختار انگلیس گفت: «من رسماً ابداً شما را محق در مداخلهٔ مذاکرهٔ فقرهٔ رایتر نمی‌دانم؛ به آن جهت کاغذ را شخصانه می‌شناسم لاغیر[۸۷].» باردیگر گفت: «اصلح و بهتر این است که این کاغذ را شما ننوشته پنداشته، پس بگیرید» زیرا مضمون آن «خیلی با آن اظهارات و وعده‌های خود و دولت متبوعهٔ شما منافی است[۸۸].» طامسون برهان آورد: «ما در وعدهٔ‌خود صادقیم. ولیکن دیدیم سفارت روس برای یك قرارنامه‌ای که بهیچ‌وجه امضا نشده است ــ آنطور مداخله می‌نماید. و برای اجرای منظور خودشان آن نوع سختگیری می‌کند. ما هم لابد شدیم در حق قرارنامهٔ امضی‌شدهٔ رعیت خودمان، اگرچه شما هم در نزد خود ابطال کرده باشید، این‌مداخله و اظهار را بکنیم.» جای دیگر در اشارهٔ به قرارنامهٔ روس استدلال کرد: «من و سایر سفرا همه می‌دانیم اعلیحضرت شاهنشاهی مایل نبودند. و به اصرار و تهدید وزیر مختار روس این‌کار گذشت.» میرزاحسین‌خان‌یکی از همان پاسخ‌های نغز سیاسی خود را آورد: «اگر تصدیق ما معتبر است که می‌گوییم مداخله نداشت. اگر اطلاعات خارجی را شما سند می‌دانید، مختارید[۸۹].» شاه نیز در حاشیه افزود: هنوز با کمپانی روس قرارنامه‌ای «به امضا نرسیده است... و رد و بدل نشده است.» اما «قرارنامهٔ راتر را دولت ایران لغو و باطل می‌داند.»

نکتهٔ بسیار باریکی که باید توجه نمود اینکه قسمت عمدهٔ آن گفتگوها شگرد دیپلماسی است. حقیقت مطلب، دفع فشار و دخالت روس است. ایران از اعتراض انگلیس در باطن خرسند بود؛ آن‌را به‌صورت‌حربهٔ دفاعی علیه روس بکار برد. حتی سفیر ایران در رمضان ۱۲۹۱ به وزارت خارجهٔ انگلیس رفت، اصرار ورزید از هیچگونه تلاشی برای جلوگیری از امضای قرارنامهٔ فالکن‌هاگن دریغ نکنند. بی‌گمان این دستور دولت بود. درضمن میرزاحسین‌خان در شدت اعتراض انگلیس غلو می‌کرد؛ گوش سفارت روس را از سختگیری انگلیس در مسالهٔ رویتر پرکرده بود، و حال آنکه اعتراض طامسون خیلی سست بود. درعین‌حال دولت هشیار بود مبادا در این کشمکش سیاسی، حقوقی برای رویتر بشناسد؛ شاه و میرزا حسین‌خان به هر فرصتی برهم خوردن امتیازنامهٔ سابق رویتر را تاکید می‌نمودند.

۸۷. مجلس، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۱].
۸۸. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۱].
۸۹. هرچه از گفت و شنود میرزاحسین‌خان و طامسون آوردیم ازدوگزارش مذکور میرزاحسین‌خان به‌شاه است.

باتوجه به آن برخوردهای سیاسی، اینك می‌رسیم به مرحلهٔ آخر مذاکرهٔ ایران و فالکن‌هاگن. گفتیم دومین‌طرح پیشنهادی بدون امضای نمایندگان ایران، به سفارت روس فرستاده شد. سه دستخط بسیار مهم در اختیار ماست: دستور اول اصول استدلال ایران را در گفتگوی با «بگر» باز می‌نماید. ومقرر بود آن رابه وزیر مختار «بدهید ملاحظه‌کنند.»:
«اولا: چون هنوز راه از تفلیس به سرحد ارس شروع نشده است، تعجیلی ندارد امضای این قرارنامه. حسن این راه آن است که وصل به اروپا شود یعنی به راه تفلیس.»
«ثانیاً: این اظهارات آخری وزیر مختار... در صورت وقوع آن مضرات ذکرشدهٔ مشکله‌ـ سند رسمی نمی‌تواند بشود.»
«ثالثاً: مادامی که قرارنامهٔ امضاشدهٔ ما در دست رایتر است و هنوز از او پس‌گرفته نشده است ـ بسیار مشکل است که دولت ایران آن قرارنامهٔ امضا شده را بالمره لغو و باطل نکرده و پس‌نگرفته، داخل مذاکره و شروط معاهدهٔ یك قرارنامهٔ راه‌آهن با یك کمپانی دیگر بتواند بشود.»
«حالا که دولت ایران آنچه سعی دارد باید در پس‌گرفتن قرارنامهٔ راه‌آهن کمپانی رایتر بعمل بیاورد، و انشاءالله بعداز پس‌گرفتن آن معاهدهٔ ممضی شده، باکمال فراغت و آسودگی خیال داخل این مذاکرات راه‌آهن تبریز، وه، شده قرارهای محکم که منفعت طرفین باشد داده شود[۹۰].»

ملاحظه می‌شود برهان شاه در مادهٔ سوم، تاکید همان معنی است که طامسون دربارهٔ طرح امضا نشدهٔ قرارنامهٔ روس در قیاس امتیازنامهٔ امضا شدهٔ رویتر، آورده بود. در دستخط دوم، شاه اندیشهٔ باطنیش را به‌خود میرزاحسین‌خان می‌گوید. با اشارهٔ به «ایرادات شما و دستخط من و این کتابچهٔ آخری» می‌نویسد:

«این‌نوع امور می‌دانید چقدر اهم و بزرگ است که شخص‌همیشه تردید زیاد در خاطرش می‌گذرد. و خیلی جرأت می‌خواهد قبول و امضای آن. حالا چه باید کرد؟ شما بهتر می‌دانید در این‌کارها؛ من حیرت دارم. کار خوب، و قبول عهدنامه بسیار مشکل، عالم حیرت و حسرت هردو[۹۱].»

روشن است شاه در سودمندی راه‌آهن تردید ندارد، حسرت آن را هم می‌خورد. اما هراس باطنی از روس است که او را می‌گریزاند. وزیر

۹۰. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۱.
۹۱. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۱.

www.tabarestan.info تبرستان

مختار روس باز دربی تغییر طرح پیشنهادی دوم برآمد که گمرك تبریز را به گرو ببرند، و ضمانت شش و نیم درصد را بدست آورند. دولت هیچ گذشتی نکرد. و تازه در کار مبادله و امضای امتیازنامه، موضوع تسویهٔ امر رویتر را خاطرنشان نمود. تصمیم دولت را میرزاحسین‌خان از همان قرار به بگر ابلاغ کرد. و شاه آن را تایید نمود:

«... صحبتی که با وزیر مختار روسیه در فقرهٔ راه‌آهن کرده‌اید، بسیار صحیح است. غیر از این جواب نمی‌توانیم بدهیم. چاره بجز این نیست؛ یا برنجند یا نرنجند همین است. والا دولت در خطر است[۹۲].»

برخلاف رأی نویسنده‌ای که قبلاً از این آوردیم و دولت را به‌غلط محکوم کرده بود ــ اگر صاحب‌نظری به زهرخند رندانه گفت: این همه حیله‌های سیاسی چرا؟ مگر آسان‌تر نبود تزار را نرنجانند وآنچه می‌خواهد در طبق اخلاص پیشکش نمایند ــ تا هم اجر دنیوی ببرند و هم دستگاه زمامداری و صدارتشان را استوار گردانند؟ یا اینکه مگر مصلحت نبود نیمی به روس و نیمی به انگلیس بدهند تا هردو همسایهٔ متجاوز را دلشاد و ثناخوان سازند؟ پاسخش اینکه ماهیت دولت ما هرچه بود قائم‌بالذات بود؛ وجودش عرضی نبود. و هرکاستی در امر ملك‌رانی بود، آن زمامداران این اندازه خودپرست دغلکار و غارتگر بی‌همه‌چیز نبودند ــ و حرف آن تاریخ‌پرداز باطل بود که گفت: «شاه و وزیر حاضر نبودند از نفع مملکت دفاع کنند، بلکه پاسدار جیب خویش بودند.» برعکس در عالم ناتوانی کشور ــ تلاش کردند که جلو نفوذ دشمن بیگانه را بگیرند.

از جنگ وگریز دیپلماسی که خلاص شدیم ــ اینك نظری به اصول مهم امتیازنامه می‌افکنیم. مأخذ اصلی همان طرح نخستین مورخ۱۸ رمضان ۱۲۹۱ است. و تغییراتی که در طرح پیشنهادی دوم داده شده، برآن می‌افزاییم. چنانکه گفتیم از مطالعه و مقایسهٔ آن با قرارنامهٔ رویتر، تحول فکر سرمایه‌گذاری را در آن مدت کوتاه می‌شناسیم.

عنوان آن «اجازه‌نامهٔ راه‌آهن از جلفا به تبریز» است که از جانب دولت ایران به «جنرال‌فالکن‌هاگن مهندس معاف شده از خدمت دولت روس داده شده.» او متعهد است راه‌آهن را «با پول و بیمهٔ خود بسازد و بکار بیندازد.» و «حق ندارد» امتیازنامه را «به دیگری منتقل نماید الا به یك کامپانی که جنرال مشارالیه خودش مخصوصاً برای این راه‌آهن احداث و معین نماید.» همچنین حداکثر تا هشت ماه پس‌از مبادلهٔ امتیازنامه، باید

۹۲. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۹۲].

شروع به ساختن راه‌آهن کند. «مقصود از این شروع نه محض اشتغال به اعمال جزییهٔ خفیه است، بلکه مقصود از اشتغال به اعمال عمدهٔ مجدانه است بروجهی که اهل خبره اقدام کلی به اعمال راه را تصدیق نمایند.» و «منتها تا مدت پنج سال راه‌آهن را کلیتاً تمام نماید و بکار بیندازد.»

نظیر هیچکدام از آن شرایط در قرارنامهٔ رویتر نیامده، و همهٔ آن نکته‌ها در اختلاف میان ایران و رویتر پیش آمدند. براثر آزمایش کار رویتر بود که دولت ایران شرایط مزبور را با دقت خاصی در امتیازنامهٔ روس گنجاند. درضمن هدف دولت پیوستن این خط‌آهن به‌راه‌آهن اروپا بود: از برای اینکه راه‌آهن تبریز به «راه‌های آهن فرنگستان متصل» گردد، دولت ایران از دولت روس خواستار خواهد شد که «یك راه‌آهن از شهر تفلیس الی سرحد ایران در قصبهٔ جلفا» بسازد. پیشتر دیدیم که نبودن چنین راه‌آهنی، از موجباتی بود که دولت ایران شتابزدگی روس را در مبادلهٔ امتیازنامه موجه نمی‌شمرد. به هر صورت مادهٔ مزبور کشیدن راه‌آهن تبریز را منوط به ایجاد راه‌آهن تفلیس به جلفا ندانسته است.

دربارهٔ وضع حقوقی کمپانی، طرح اول مقرر می‌داشت: «این کامپانی باید منعقدشودموافق قوانین‌دولت روس که ازبرای انعقادکامپانیهای راه‌آهن مقرر است.» طرح دوم آن‌را به‌این‌صورت تعدیل نمود: «چون دولت‌ایران تابه‌حال قانونی ازبرای اینگونه امورات تشکیل ننموده‌است، این کامپانی منعقدخواهدشدموافق قوانین‌دولت‌روس.» درسنجش‌مطلب باید بگوییم‌قانون فقه‌ما برای‌کمپانی اساساً شخصیت حقوقی نمی‌شناخت. قانون عرفی‌هم دراین‌باره وضع‌نگردیده بود. پس‌ازنظر حقوقی صرف، اگرقراربود کمپانی خارجی ایجاد شود ــ اساسنامه‌اش تابع قانون دولت خارجی می‌گردید. ودراین مورد قانون دولت‌روس حاکم‌بود. اصلاحی که در طرح پیشنهادی دوم شده، ماهیت و وضع حقوقی کمپانی را تغییر نداده ــ گرچه می‌توانست جهت ادعایی برای تغییر آن گردد. در هرحال توجه وپی‌بردن دولت ایران به‌آن معنی اهمیت دارد. نکتهٔ مهم دیگر اینکه کمپانی فقط از نظر اساسنامه تابع قانون روس می‌شد، و از نظر اعمالش در ایران البته تابع قواعد جاری مملکت بود. به‌همین مأخذ کمپانی تبعیت خود را ازقواعد مالکیت و دیگر ضابطه‌های اجتماعی ایران پذیرفت. (شرح آن خواهد آمد). تنها از نظر شخصیت حقوقی کمپانی تصریح گردید: «چون برطبق‌مضامین این امتیازنامه باید این کمپانی در روسیه منعقد شود، ژنرال فالکن‌هاگن متعهد می‌شود... صورت قواعد کامپانی را که به زبان فرانسه اسطاطو

می‌گویند، و موافق قواعد دولت روسیه نوشته و تصدیق شده است» به دولت ایران تقدیم دارد. دولت ایران نیز «وعده می‌دهد» با دولت روس قرار بگذارد که «اسناد آکسیون و اوبلیگاسیون کامپانی در آن مملکت دایر گردد.»

اما سرمایهٔ کمپانی: «سرمایهٔ اسمی کامپانی که به اصطلاح‌فرنگی کاپیتال نومینال می‌گویند سه‌میلیون و چهارصد و چهل هزار باجاقلوی روسی معین می‌شود.» در طرح نخستین این شرط نیز افزوده شده بود: «چون از بابت عدم ضمانت، دولت علیهٔ ایران بهیچ‌وجه ملاحظه ومواظبت در مصارف این‌کار نخواهد کرد، در تحدید مخارج وتبدیل اسناد مسئولیت کلیتاً به‌عهدهٔ کامپانی خواهد بود.» اما شرط مزبور در طرح دوم که دولت منفعت کمپانی را تضمین کرد، حذف گردید و به‌جای آن مقرر شد: ضمانت دولت ایران به‌کمپانی یعنی «ضمانتی را که به فرانسه گارانتی می‌گویند از روز اتمام راه‌آهن تبریز و ابتدای حرکت آن و الحاق آن به راه‌آهن از تفلیس به جلفا الی انقضای مدت این امتیازنامه، منفعت خالص سالیانه از قرار سه‌ازصد از سرمایهٔ اسمی کامپانی است؛ یعنی سالی مبلغ یکصد و دوهزار تومان رایج ایران، تومانی ده‌عدد صاحبقران.» با توجه به همان شرط در طرح دوم اضافه شد: دولت ایران «حق خواهد داشت که حساب مخارج کارکردن راه‌آهن و مداخل او را رسیدگی نماید. و این رسیدگی توسط اشخاصی که دولت ایران مأمور می‌نماید... خواهد بود. وکامپانی متعهد می‌شود که مخارج کارکردن راه‌آهن ازاندازه و قواعدی‌که در راه‌های آهن روسیه متداول است تجاوز ننماید.»

در میزان درآمد ایران: «کامپانی متعهد می‌شود که به دولت اعلیحضرت شاهنشاهی چهل ازصد از مداخل خالص که از کارکردن راه‌آهن» حاصل می‌شود، کارسازی کند. کمپانی ادارهٔ امور راه‌آهن و «دفترداری و محاسبات خود را در محل موضوعهٔ راه‌آهن به وکالت سه‌نفر مدیر که به فرنگی دیرکتور می‌نامند، واگذار می‌نماید... کل امور متعلقه به کامپانی باید به این اداره رجوع شود.» از برای «رسیدگی و قطع وفصل هرنوع گفتگو و شکایت» مقرر است «یك مجلس قومسیون دائمی منعقد شود» مرکب از شش نفر: «یك‌نفر رییس احترامی[۹۳]»، دونفر از جانب دولت ایران، دونفر از جانب کمپانی، یك‌نفر از طرف قونسولگری روس در

۹۳. به‌اصطلاح امروزه مقصود «رییس افتخاری» است. اما نمی‌گوید که این رییس کیست و کی او را می‌گمارد.

تبریز. این هیأت «درصورت اتفاق آراء امور اتفاقیه را قطع و فصل نمایند. در صورت اختلاف به اکثریت و درصورت تساوی به پیشکار آذربایجان وجنرال قونسولگری روس رجوع نمایند. اگر این دومأمور بزرگ کارها را در میان خود قطع و فصل کردند فبها، والا طرفین رجوع به دارالخلافهٔ طهران نمایند.»

رابطهٔ امتیازنامه با قواعد مالکیت خصوصی و اعتقادهای مردم و سنت‌های اجتماعی نیز خیلی قابل توجه است. اینجا هم تأثیر آزمایش رویتر بچشم می‌خورد: اگر برای ساختن راه‌آهن‌ومتعلقات آن «زمینی لازم بشودکه‌مال اشخاص باشد» دولت «در مبایعهٔ اراضی و متعلقه به اشخاص‌و خراب کردن بناها، درصورتی که کامپانی عوض و قیمت عادلهٔ آنها را بدهد، به کامپانی تقویت خواهد نمود.» اما «مساجد و مقابر و بقاع شریفه از تخریب مستثنی است.» به‌موجب مادهٔ دیگر: کمپانی مختار است «اشخاصی را که لازم داشته باشد» خواه از اتباع ایران یا خارجه استخدام کند. ولی طرح دوم گوید: «به‌شرطی که این اشخاص مشهور به شرارت نبوده باشند، و در نزد کارگذاران دیوانی مقصر یا بدنام جرم و جنایتی نباشند. و اگر اتفاقاً کامپانی چنین شخصی را به نوکری خود قبول نموده، باید کامپانی به محض اینکه کارگذاران دولت ایران اظهار می‌نمایند، این شخص را از نوکری خود اخراج نماید.» این تدبیر سیاسی بود که کمپانی اشرار را به خدمت نگیرد، و برای دولت ایجاد زحمت نکند. از نظرگاه آیین مسلمانی این شرط نیز درخور توجه است: کمپانی «متعهد می‌شود که در واقون‌ها جای‌طایفهٔ اناث علیحده باشد. و نیز در منزل‌ها آشپز و قهوه‌چی و شربتدار مسلمان داشته باشد. و هکذا در منازل جای نماز ساخته شود.»

گرچه سرمایه‌گذاری کمپانی محدود به کشیدن راه‌آهن است، راجع به استخراج معدن زغال‌سنگ پیش‌بینی شده: اگر در اراضی اطراف راه‌آهن تا شعاع پنجاه میل انگلیسی «معدن زغال‌سنگی یافت شود، دولت ایران قبول می‌نماید که‌حق کارکردن دراین معدن را به کامپانی واگذار نماید. و کامپانی متعهد می‌شود که حقوق صاحبان املاك را از سطح زمین آنها سلب ننماید.» این ماده به عمد گنگ و نارسا نوشته شده، دولت وعده‌ای راجع به آینده داده است، بدون اینکه شرایط کارکردن در معدن زغال‌سنگ را مشخص کرده باشد.

مدت امتیازنامه را طرح نخستین هفتاد سال «به تقویم فرنگی از

وقت افتتاح حرکت از روی راه‌آهن» تعیین کرده بود. اما در طرح دوم به چهل و چهار سال تقلیل پذیرفته است. «طول حقیقی مدققانهٔ راه‌آهن معین خواهد شد بعد از طراحی راه‌آهن از روی تحقیقات مفصل.» چهارماه پس‌از مبادلهٔ امتیازنامه، «مؤسس این کامپانی» باید یکصدهزار باجاقلو به هر بانك روسی که «دولت ایران معین نماید» وثیقه بگذارد[۹۴]. در ضمن «آنچه که ساخته می‌شود باید محکم و موافق قاعدهٔ حالیهٔ معماری و هندسه» باشد[۹۵]. اگر کمپانی به مدت پنج سال راه‌آهن تبریز را تمام‌ننماید «اما نه‌از جهت تقصیر خودش بلکه به جهاتی که از اختیار او خارج‌است» ـاز قبیل بروز جنگ ومحاصرهٔ بنادر و «شورش ناس» و«اشکالات صناعتی که مجلس قومسیون مصدق آن باشد» ـ موعد اتمام آن «به اندازهٔ درجهٔ موانع و مشکلات امتداد می‌یابد.» ولی اگر کمپانی تقصیرکار باشد، دولت او را دوبار به فاصلهٔ سه‌ماه و شش ماه «متنبه می‌سازد.» هرگاه بـاز «از عهدهٔ تعهدات خود برنیاید، از جمیع حقوقی که امتیازنامه به او می‌دهد محروم مانده... در مدت یك‌سال باید محاسبات خود را تفریغ ختمـی قطعی که به زبان فرانسه لیکیداسیون می‌نامند، نماید.»

چنانکه اشاره کردیم اولین طرح امتیازنامه به‌امضای حسنعلی‌خان و میرزا یوسف‌خان و فالکن‌هاگن رسید. اما شاه توشیح نـکرد؛ اعتبار قانونی نیافت. طرح دوم بدون امضا تهیه شد، یعنی فقط صورت طرح پیشنهادی داشت و بس. میرزایوسف‌خان در حاشیهٔ نسخهٔ اصلاح‌شده می‌نویسد: «این قرارنامه که به امضای جناب حسنعلی‌خان و بنده بود، درثانی تغییر یافته... بدون امضای احدی بامراسلهٔ رسمی به‌سفارت روس داده شد.» (۱۲ ذیحجهٔ ۱۲۹۱).

طرح دوم مورد قبول دولت روس نبود از آنکه شرایط اصلی منظور وی در آن حذف گردیده بود. مخالفت‌انگلیس هم ادامـه داشت. شورای وزیران روس طرح پیشنهادی ایران را رد کرد و در ۲۷ فوریهٔ ۱۸۷۵ (۲۰ محرم ۱۲۹۲) دستور فرستاد که مطلب را دنبال نـکنند[۹۶].

۹۴. وثیقهٔ مزبور در چهار قسط بیست و پنجهزار باجاقلو در چهار مرحلهٔ زیر «نسبت به ساخته شدن راه‌آهن» مسترد خواهد شد: بعد از تسطیح راه، گذاشتن چوبها، نصب میله‌های آهن، و راه‌افتادن چرخ بخار.

۹۵. از جمله: «ورودگاه که به‌اصطلاح فرانسه گار می‌گویند» باید از سنگ و آجر ساخته شود، «منازل که استاسیون» باشد از مصالح متداول، و پل وسد نهر از سنگ و آهن.

۹۶. اسناد رسمی روس، به‌نقل مأخذ زیر:

B. Martin, p. 41.

پس فالکن‌هاگن ضمن تلگراف ۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۹۲ به میرزاحسین‌خان اعلام‌کرد: طرح قرارنامهٔ راه‌آهن را کان‌لم‌یکن تلقی نمایند[۹۷]. ایران از این مخمصه راحت شد.

داستان فالکن‌هاگن کوشش روس بود در بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی او؛ تکاپوی ایران بود در دفع روس؛ برخوردی بود از رقابت انگلیس و روس. آنچه در میان نبود سرمایه‌گذاری در پیشرفت اقتصادی بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

۹۷. میرزا حسین‌خان ضمن گزارش خود به‌شاه، اصل تلگراف فالکن‌هاگن را فرستاده بود. اما اصل آن را درپرونده‌های وزارت امور خارجه نیافتیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳ در تحول روزنامه‌نگاری

«روزنامه‌های جدید» برپا گشتند؛ بحث و انتقاد پهنا گرفت؛ دستگاه روزنامه به خدمت بیداری افکار بکار افتاد؛ پیش‌درآمد «افکار عمومی» این پدیدهٔ اجتماعی جدید پدید آمد ــ تحولی که بس شگرف است و ناشناخته.

۱. روزنامه‌های جدید

در دورهٔ بلافصل پیش از سپهسالار، چهار روزنامه دایر بودند ــ روزنامه‌هایی کم ارزش و بیهوده‌نویس، مگر روزنامهٔ علمیه که به نسبت سودمند بود[۱]. بیست سال پیش که امیرکبیر روزنامهٔ «وقایع اتفاقیه» را تأسیس کرد (۱۲۶۷) مدار آن را بر «تربیت اهل ایران» نهاد. هدف این بود که «بر دانش و بینش آنها بیفزاید.» به مرحلهٔ بعد روزنامه‌نویسی انحطاط یافت، حتی مروج بیدانشی گردید[۲].

میرزا حسین‌خان از آن روزنامه‌ها همیشه دلخور بود. در انتقاد

---

۱. آن روزنامه‌ها عبارت بودند از: «روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران» که دنبالهٔ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه بود. دیگر «روزنامهٔ علمیه» که به‌سه زبان فارسی و عربی وفرانسه چاپ می‌شد و نگارندگی فرانسوی آن را مسیوریشارخان بعهده داشت. سوم «روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران». چهارم «روزنامهٔ ملتی».

۲. این قصه را از«روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران» بشنوید: دختری از اهالی‌رشت از هردو چشم نابینا بود. به‌مکانی توسل جست و شبی را در آنجا گذراند. «در بین تضرع و زاری بخواب می‌رود. چون بیدار می‌شود، چشم خود را بینا می‌بیند. چون اینگونه امور... مستبعد نیست، در روزنامه مرقوم وصورت آن‌را نیز کشیده‌اند.»

آنها گفت: «وقایع بزرگ دنیا را ملت ایران اطلاع حاصل ننموده، و روزنامه‌نگار یك کلمه از این تحولات عظیم» نمی‌نویسد. روزنامه که در کشورهای دیگر دستگاه «منحصر به فرد» و «اسباب ترقی یك ملتی» است ـ در ایران «اسباب مسخره» درآمده است[۳]. در نامهٔ‌خصوصی به دوست خود مستشارالدوله چنین آورده: «مدتی است بر خود مخمر نموده‌ام روزنامهٔ دارالخلافه را مطالعه نمی‌کنم. خیلی به ندرت می‌فرستند، و هر وقت هم که می‌فرستند بدون مطالعه به‌اتباع سفارت می‌دهم، زیراکه از مطالعه ومقایسهٔ آنها با روزنامه‌جات منطبعه دراسلامبول، بجز آنکه اسباب کدورت‌من‌شود، ثمری نمی‌دهد... مکرر معایب این‌قسم روزنامه، و تکلیف‌روزنامه‌نویس، و نتیجه‌ای که از این‌کار خواسته‌اند، [به‌دولت] عرض نمودم، ثمری ندیدم. زورم به خودم رسید که دیگر مطالعه ننمایم[۴]».

در همان دو سه ماههٔ آغاز وزارت مشیرالدوله آن روزنامه‌های بی‌مغز یکسره تعطیل گشتند .(فقط روزنامهٔ ملتی را چند ماه زودتر برچیده بودند). جای آنها را روزنامهٔ «ایران» گرفت که عنوان نشریهٔ رسمی داشت. و ادارهٔ آن به محمد حسن خان صنیع‌الدوله سپرده شد. به علاوه میرزا حسین‌خان خود بنیانگزار چهار روزنامهٔ مستقل است: «وقایع عدلیه»، «نظامی»، «مریخ» و «وطن». خواهیم دید که تأسیس «المانك» یا «سالنامه» نیز از کارهای اوست نه دیگری. از آنها گذشته روزنامهٔ «علمی» نیز در این دوره برپا گشت و با عزل مشیرالدوله تعطیل شد. روزنامه‌ای هم در شیراز ایجاد گردید. چون دورهٔ سپهسالار بسر آمد هیچکدام از آن روزنامه‌ها برجای نماند مگر روزنامهٔ رسمی «ایران». در ضمن، اینکه بعدها صنیع‌الدوله نوشته: در ۱۲۸۸ «ادارهٔ روزنامجات دولت... به بندهٔ مؤلف» واگذار گردید[۵] (و تذکره‌نویسان هم آن‌را بازگو کرده‌اند) ـ درست نیست. به شرحی که بیاید صنیع‌الدوله در ادارهٔ هیچکدام از روزنامه‌های این دوره، مگر روزنامهٔ ایران و علمی، بهیچ وجه دخالتی نداشت. و آن چهار روزنامهٔ دیگر از اختیار و مسئولیت او بیرون بودند. درواقع در ۱۳۰۰ که او وزیر انطباعات شد، کار جراید به مسئولیت وی درآمد. و همین اوان بود که «ادارهٔ سانسور» کتاب و روزنامه را برقرار کرد[۶]. در

۳. نگاه کنید به بخش پنجم.
۴. اسناد مستشارالدوله، میرزاحسین‌خان به‌او، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۲۸۲.
۵. صنیع‌الدوله، منتظم ناصری، ج ۳، ص ۳۱۹.
۶. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۱۱۷.

دورهٔ سپهسالار سانسورچی در کار نبود، حتی «آزادی» روزنامه را اعلام کردند. در بیان دقیق باید بگوییم نه آزادی کامل مطبوعات بود و نه سختگیری بی‌اندازه؛ روزنامه‌نگاران خود حدی می‌شناختند و این حد را خواهیم شناخت. (چیزهای دیگری که در این باره بدون مطالعهٔ مندرجات جراید آن دوره نوشته‌اند غلط است).

نخست چند کلمه دربارهٔ هرکدام از روزنامه‌ها بگوییم:

ایران: نشریهٔ دولتی، آغاز انتشارش یازدهم محرم ۱۲۸۸ است. مطالب آن شامل «اخبار رسمی داخله و هم اخبارات رسمی و غیر رسمی خارجه ،و مسائل علمیه، و اعلانات تجارتی و غیره» بود. گزارش کارهای دولت در آن بچاپ می‌رسید، برخی مقالات اجتماعی سودمند دارد، و در پاورقی آن ترجمهٔ پاره‌ای کتاب تاریخی منتشر می‌گشت. مدیر روزنامهٔ ایران محمدحسن خان صنیع‌الدوله بود.

وقایع عدلیه: این‌روزنامه تاکنون بکلی‌ناشناخته مانده؛ تا اندازه‌ای که اطلاع داریم نامش در کتب فهرست جراید هم نیامده است. روزنامه‌ای بود به اسم هفتگی، اما به رسم ماهیانه. در وزارت عدلیهٔ میرزا حسین‌خان ایجاد شد، و از تأسیسات عدلیهٔ جدید بحث می‌کند. سه شمارهٔ اول وقایع عدلیه بدست ما رسیده که به ترتیب در ۱۷ ذیحجهٔ ۱۲۸۷، محرم ۱۲۸۸، و صفر ۱۲۸۸ منتشر شده‌اند[۷].

نظامی: هر وزارتخانه‌ای را که میرزا حسین خان بعهده می‌گرفت، روزنامه‌ای در آنجا دایر می‌کرد. حالا در وزارت جنگ، «روزنامهٔ نظامی» را به‌عنوان نشریهٔ «مدرسهٔ اتامازور» برپا داشت که این مدرسه نیز از تأسیسات خود اوست. نخستین شمارهٔ آن (۲۹ ذیقعدهٔ ۱۲۹۳) گوید: به اهتمام خاص سپهسالار و توجهی که به ترقی علم نظام دارند «اختراع این روزنامه را فرمودند» که «افراد از علوم نظامات جدید و قوانین و اختراعات پسندیدهٔ جنگ بی‌بهره نمانند.» اما در واقع مطالب روزنامه بهیچ‌وجه محدود به فنون نظامی نبود. به همین جهت نام آن از شمارهٔ سوم به «روزنامهٔ نظامی علمیه و ادبیه» تغییر پیدا کرد. برائر همین تغییر چنانکه خواهد آمد، گفت و شنودی میان روزنامهٔ ایران و روزنامهٔ نظامی درگرفت. ادارهٔ روزنامهٔ نظامی به میرزا عباس‌خان مهندس حضور، از تحصیل‌کردگان مدرسهٔ نظامی پاریس و از همکاران روشنفکر میرزا حسین‌خان، سپرده شد. مسیو «لسو» فرانسوی از استادان مدرسهٔ اتامازور نیز در آن دخالت

۷. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ص۱۷۴.

داشت. از نظر روزنامه‌نگاری این نکته قابل ذکر است که نخستین‌بار به مسئولیت هیأت تحریریه برمی‌خوریم. روزنامه اعلام کرد:

«این روزنامه رسمی و دولتی نیست، بلکه مثل یکی از چندقسم روزنامه‌های ممالك اروپا و سایر ممالك خارجه است، و هر قسم مطلب که مناسب روزنامه باشد در صورتی که خلاف رسم وقانون مملکت نباشد بطبع می‌رسد. و برای تصنیف و تألیف و طبع این روزنامه مجمع مخصوص منعقد است.» در ضمن «مردم بدانند که هرگونه ایجاد و اختراع تازه که برای تربیت عموم اهالی مملکت نمایند، از جانب اولیای دولت که همواره طالب ترقیات ملت هستند ـ نهایت همراهی... در حق آنها بظهور خواهد رسید.» به علاوه «هرکس مطلبی از علمیه و ادبیه و نظام بنویسد» چاپ خواهد شد.

گذشته از نوشته‌های علمی و نظامی ـ مقالات آموزنده‌ای می‌خوانیم . از جمله راجع به معادن نفت ایران به قلم «شیندلر»، محصول تریاك ایران، کارخانهٔ کروپ یا «سلطان آهنی»، تاریخچهٔ مدارس نظامی جدید عثمانی، ترجمهٔ تاریخ ناپلیون.

آخرین شمارهٔ روزنامهٔ نظامی در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۹۴ منتشر شد. یکی از اهل نظر که همان زمان روزنامه‌های مختلف را گرد آورده و مجلدی ساخته، یادداشتی در حاشیهٔ آخرین شمارهٔ روزنامهٔ نظامی نوشته که جالب توجه است: «در همین تاریخ طبع روزنامهٔ نظامی به ملاحظهٔ اغراض نفسانی موقوف و متروك شد. به همه جهت نوزده نمره چاپ گردید[۸]».

مریخ: چون روزنامهٔ نظامی برافتاد، نزدیك به دو سال بعد باز در وزارت جنگ سپهسالار، روزنامهٔ مریخ برپا گردید. (نام مریخ از خداوند جنگ در اساطیر گرفته شد). مریخ از «تدبیرات‌صائبهٔ» سپهسالار است. در آن اعلام شد: روزنامهٔ نظامی «چند گاهی وجدان مانع و فقدان مقتضی، باعث ترك انتشار آن آمد» و اکنون به نام تازه‌ای برقرار گردید. شمارهٔ اول مریخ در پنجم محرم ۱۲۹۶ نشر یافت، شمارهٔ آخرش در شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۹۶. یعنی چهار ماهی پیش از عزل میرزا حسین خان از وزارت جنگ، بساط مریخ هم تعطیل گردید.

۸. نویسندهٔ این یادداشت که در حاشیهٔ روزنامه‌هایی که مجلد نموده، چیزهایی نوشته است ـ یکجا «عبدالله» امضا کرده. نکند عبدالله میرزای قاجار عکاسباشی دربار باشد که از روشنفکران بود.(؟)

مریخ مانند روزنامهٔ نظامی نه‌تنها جنبهٔ صرف نظامی نداشت، جهت علمی و مدنی آن بر جنبهٔ نظامی می‌چربید. مرام مریخ یکجا چنین اعلام گشته: «این روزنامه حاوی وقایع رسمیهٔ نظامی دولت علیهٔ ایران... و جامع بعضی فصول مرتبطه به‌انتشار علوم متداوله در فرنگستان وغیره، و برخی مطالب که راجع به مدنیت و حقوق انسانیت است.» در شماره‌های بعد، عنوان مزبور را از بالای صفحهٔ اول برداشته‌اند. و آن خود نکته‌ای است. از مقالات ارزندهٔ مریخ اینها هستند: مدنیت، بشر و علم، شرف وطن‌پرستی، انقلاب آزادی‌یونان و صربستان، تحول سیاسی اروپا. «تاریخ قیاصره» نیز ترجمه گردیده که کتاب خوبی است. گاه قصیده‌ای هم چاپ کرده‌اند[۹].

علمی: روزنامهٔ آموزنده‌ای که جزو ادارهٔ انطباعات و زیر نظر صنیع‌الدوله منتشر شد. اما نزدیك به پایان دورهٔ وزارت سپهسالار تعطیل یافت. «مدار روزنامهٔ علمی بر انتشار علوم و فضایل و تشویق و ترغیب عموم مملکت به تحصیل علم و کسب اطلاع است، خارج از قید رسمیت و سایر قیود می‌باشد.» شمارهٔ اول روزنامهٔ علمی در ۲۲ ذیحجهٔ ۱۲۹۳ و شمارهٔ آخرش در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۲۹۷ انتشار پیدا کرد. مقالات علمی بسیار خوب و کتابهای سودمند در آن می‌خوانیم. ترجمهٔ تاریخ حمزهٔ اصفهانی به نام «کبارالامم» در پاورقی آن بطبع رسیده. از بهترین مطالب روزنامه سلسله مقالات محمدطاهر میرزا نایب وزارت امور خارجه می‌باشد که نمودار اندیشهٔ روشن و بلند اوست. این مطلب هم اعلام‌گشته که: «حسب‌الحکم و دستورالعمل» سپهسالار، کتاب «وفیات‌الاعیان» ابن‌خلکان به وسیلهٔ میرزا عباس‌خان پسر مؤتمن السلطان در چهار جلد به فارسی ترجمه گردید که بچاپ خواهد رسید.

وطن یا La Patrie :روزنامهٔ درخشانی که میرزا حسین‌خان برپا کرد و به قول کرزن انگلیسی «از شگفتی‌های منحصر تاریخ‌روزنامه‌نگاری است[۱۰].» یك شمارهٔ آن به زبان فارسی و فرانسوی منتشر شد (نهم محرم ۱۲۹۳ = پنجم فوریهٔ ۱۸۷۶). و بیدرنگ بساطش را برچیدند. روزنامه‌ای بود «آزاد». نگارندگی فرانسوی آن به «بارون نورمان» یا

۹. بیت آخر قصیده‌ای این است:

تهنیت گفتی سپهسالار اعظم را فروغی
با هنر مردی که راه مرد دانشور گرفتی.

10. G. Curzon, vol. 1. p. 470

«نورمان صاحب» سپرده شد. نورمان مهندس خبیر بلژیکی از دستیاران سپهسالار بود. نویسندهٔ انگلیسی «ادونوان» که این زمان به ایران آمده، او را به عنوان منشی میرزا حسین‌خان معرفی کرده است. از کتاب نورمان در تاریخ راه‌آهن و نامهٔ بسیار مهم او به شاه، پیشتر صحبت کردیم[۱۱]. در روزنامه‌های آن دوره و کتاب‌های اعتمادالسلطنه، نامی از روزنامهٔ وطن برده نشده؛ گویی چنین چیزی نبوده است. نخستین بار شیندلر آلمانی و خانم‌ایتالیایی «کارلاسرنا» آن روزنامه را شناسانده‌اند. به‌گفتهٔ شیندلر: چاپخانهٔ حروف لاتینی که میرزا حسین‌خان وارد کرده بود، به وسیلهٔ نورمان تعمیر گردید. روزنامهٔ «لاپاتری» را آنجا چاپ زد. اما «دولت علیه خیالات مدیر را نپسندیدند، و روزنامه و کارخانه را منسوخ نمودند.» نویسندهٔ ایتالیایی متن سرمقالهٔ آن روزنامه را درکتاب خود آورده‌است[۱۲].

در اولین و آخرین سرمقالهٔ روزنامه می‌خوانیم:

«... مملکت ایران تاکنون روزنامهٔ صحیحی نداشت که بتواند چنانکه باید، آن را به ممالك بیگانه بشناساند، وبه موقع از منافع آن دفاع نماید. هم قلم ما روزنامهٔ ایران را که روزنامهٔ رسمی دولتی است، البته تاکنون در این راه مصدر خدماتی شده. ولی چون تنها به زبان فارسی نگاشته می‌شود، دامنهٔ انتشار آن وسعتی ندارد، و کمتر کسی در خارج ایران آن را می‌شناسد. منظور ما این است که این نقیصهٔ اولیه را رفع کنیم. و هم‌قلمان اروپایی خود را از کلیهٔ امور مهم سیاسی یا عمومی که به ایران مرتبط است، بیاگاهانیم.» نام روزنامه را چنین توجیه می‌کند: «این روزنامه را وطن نام نهادیم از آنکه وطن‌پرستی نزد هر فرد ملت والاترین فضیلت‌هاست.» وطن‌پرستی تنها «پرستش زادگاه» نیست؛ بر معنی جامع‌تری دلالت دارد و «احترام به قوانین و بنیادها» را نیز شامل است. به گفتهٔ یکی از نویسندگان فرانسوی «هرکس دلی پاك دارد، وطنش

---

۱۱. نگاه کنید به بخش یازدهم.

۱۲. نگاه کنید به‌فصل «مطبوعات ایران» در کتاب «مادام کارلاسرنا» به‌این اسم: M.C. Serena, Hommes Et Choses En Perse, Paris, 1883, p. 168-170.
لرد کرزن انگلیسی نیز قسمتی از مقالهٔ روزنامهٔ وطن را از همان مأخذ نقل نموده است (ایران و موضوع ایران، ج۱، ص ۴۷۰). اما ترجمهٔ او دقیق نیست. مرحوم عباس اقبال نخستین‌بار متن مقالهٔ مزبور را از کتاب خانم ایتالیایی به‌فارسی برگرداند و منتشر ساخت. (یادگار، سال اول، شمارهٔ هفتم، اسفند ۱۳۲۳، ص ۱۷ ـ ۱۵). ما متن ترجمهٔ مجلهٔ یادگار را مأخذ قرار دادیم. ولی در تطبیق آن با متن آنچه در کتاب کارلاسرنا آمده، تغییر چند کلمه و عبارت را لازم دانستیم. نسخهٔ اصل روزنامهٔ وطن تاکنون‌بدست نیامده است.

را عزیز شمارد.» به خجستگی نامی که برگزیدیم «همیشه و در هر مقامی مدافع حقوق کشور و مردم می‌باشیم.»

از مرام «وطن» که همان سبب برافتادن روزنامه گردید، بعد صحبت خواهیم کرد. گفتهٔ کرزن مبنی بر اینکه با تعطیل روزنامه، مدیرش را از خدمت بیرون کردند، خطاست. به گواهی «ادونوان» که در ۱۲۹۷ به ایران آمد، نورمان از همکاران سپهسالار بود و با هردو ملاقات کرده بود.

از روزنامه‌های مزبور گذشته، در۱۲۸۹ «به حکم دولت» در شیراز روزنامه‌ای هفتگی ایجاد شد که به‌زبان فارسی و عربی منتشر می‌گردید۱۳. نام این روزنامه را نشناختیم. بنای «سالنامه» هم در ۱۲۹۰ گذارده شد. صنیع‌الدوله خود می‌نویسد: «جناب... صدراعظم به این بندهٔ روزنامه‌نگار مقرر فرمودند المانك یا سالنامه» را به تفصیل تدوین نموده منتشر گرداند، زیرا «به جهت اطلاع از اوضاع اقطار عالم... وسیله‌ای بهتر از این نیست۱۴.» اینکه بعدها صنیع‌الدوله خود را مبتکر و مؤسس آن سالنامه قلمداد نموده، خلاف حقیقت گفته است.

فن چاپ نیز در این دوره ترقی کرد. چند چاپخانهٔ نو وارد کردند. یکی چاپخانهٔ حروف سربی فارسی که در ۱۲۹۰ از اروپا خریداری شد. از شمارهٔ ۲۱۷ روزنامهٔ ایران (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱) با این دستگاه بطبع رسیده است. دیگر دستگاه چاپ حروف لاتینی که همان سال میرزا حسین خان به پانصد لیرهٔ عثمانی خرید، و یك نفر حروفچین هم استخدام کرد.

با ایجاد روزنامه‌های جدید ــ شیوهٔ روزنامه‌نگاری هم تحول یافت؛ به سادگی گرایید. روزنامهٔ نظامی نویسد: «چون این روزنامه به زبان عمومی و لسان سربازی نوشته می‌شود... عبارات آن خارج از بیانات و الفاظ منشیانه خواهد بود.» به حقیقت روزنامه‌های وقایع‌عدلیه، نظامی، مریخ و وطن، سبکی ساده‌و بیانی دقیق و روشن‌دارند، خالی‌از درازنفسی. همان معنی دربارهٔ مقالاتی که اهل دانش برای روزنامهٔ علمی فرستاده‌اند (مانند نوشته‌های برزویه و محمدطاهر میرزا وکاظم‌خان معلم شیمی) راست می‌آید. اما در روزنامهٔ ایران که نگارندگی آن در دست ادیبان بود، مقدمه‌چینی‌های بیمعنی و لفاظی بیهوده بچشم می‌خورند. از همین جهت مورد انتقاد اهل نظر قرار گرفت. میرزا محسن‌خان وزیر مختار لندن

۱۳. روزنامهٔ ایران، ۸ رمضان ۱۲۸۹.
۱۴. روزنامهٔ ایران، ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۲۸۹.

(معین‌الملك بعدی) به مدیر ایران نوشت: «اشخاصی که سابقاً روزنامه را ناخوانده در آتش انداخته می‌سوزاندند، و هرگز به مطالعهٔ آن رغبت نمی‌کردند ــ حال این روزنامجات را باکمال اعتنا و التفات جمع و مجلد می‌نمایند. لکن بعضی چیزهاست که هنوز تکمیل نشده... هنوز بر منشیان روزنامه مشتبه است که الفاظ مغلقه و عبارات مسجع و مقفا در روزنامه مستحسن و پسندیده است. و حال آنکه هرقدر عبارات روزنامه صاف و بی‌اغلاق باشد، بهتر و پسندیده‌تر خواهد بود.» اینگونه نکته‌جویی بجا بی‌اثر نبود. شیوهٔ نگارش روزنامهٔ ایران هم کم یا بیش بهتر شد. اما آن سبك نثرنویسی از پایه عیب داشت؛ اصلاحش بسته به تفکر علمی و تربیت ذهنی بود که گروه ادیبان آن زمان بدتر از زمان ما، از آن بی‌بهره بودند.

از روزنامه‌های چاپ ایران گذشته ــ روزنامهٔ اختر را که در اسلامبول برپا شد نباید نادیده گرفت. از آن جداگانه گفتگو خواهیم داشت.

۲. بحث و انتقاد اجتماعی

تأسیس روزنامه‌های *نو* در انتقاد را بگشاد، ذهن نقاد مردم بیداردل فروزش گرفت. نویسنده و دیوانی و حکیم و معلم، کسانی شناس و ناشناس با امضای صریح و مستعار به میدان «رد و بحث» گام نهادند. برخورد افکار مظاهر اجتماعی تازه‌ای یافت. به اهمیت این تحول توجه می‌دهیم، تحولی که تاکنون شناخته نگشته.

از مهمترین خصوصیات روزنامه‌های این دوره اینکه همهٔ آنها در نشر اخبار و مقالات غیر رسمی، خود را از قیود مختلف «آزاد» اعلام داشته‌اند، حتی روزنامهٔ رسمی ایران. این روزنامه گفت: «در اخبار غیر رسمی هر کسی آزاد است هرچه می‌خواهد بنویسد، روزنامه‌نگار ابداً مسئولیت ندارد. اخبار رسمی چنانکه در سایر دول آزاد است، درین روزنامه آزاد خواهد بود.» روزنامهٔ نظامی نوشت: «این روزنامه رسمی و دولتی نیست... و هر قسم مطلب که مناسب روزنامه باشد در صورتی که خلاف رسم و قانون مملکت نباشد، بطبع می‌رسد.» روزنامهٔ علمی «خارج از قید رسمیت و سایر قیود می‌باشد.» به علاوه «فضلا و اهل علم می‌توانند رد بر مطالب یکدیگر که درین روزنامه نگاشته می‌شود، بنویسند. وصاحب اخبار نیز رد بر رد می‌تواند نوشت.» روزنامهٔ وطن پا را از آن حد هم بالاتر

نهاد، بی‌پروا اعلام کرد: «در امور داخلی در کمال استقلال سخن خواهیم راند... از هر قیدی آزادیم... هرچه حق باشد دفاع می‌کنیم و هر کردار زشتی را سرزنش می‌نماییم.»

اما نه تصور گردد که آزادی مطبوعات حدی نداشت. دستگاه تفتیش عقاید نبود، ولی روزنامه‌نگاران و نویسندگان حدی را رعایت می‌کردند. در همهٔ آن نوشته‌ها نوعی خویشتن‌داری سیاسی محسوس است. حتی روزنامهٔ مریخ ضمن مقاله‌ای که تحت عنوان «وطن» و مفهوم جدید آن نگاشته تصریح دارد: «بعدها اگر مقتضی موجود و موانع مفقود بود، و حریت تحریرات خود را تا یکدرجه‌ای ملاحظه نمودیم ــ درنمره‌های آتیه... مفصل و مشروح ذکر می‌نماییم.» درنمیت است که «حریت تحریرات» کامل نبود، ولی این خود نکته‌ای است که همان واقعیت اجتماعی را آشکار گفته که خود دلیل بر آزادی نسبی است. شاید در این دوره هم (مثل دورهٔ بعد از سپهسالار) اخبار دولتی راکه می‌بایستی در روزنامهٔ رسمی چاپ کنند، قبلا به نظر شاه می‌رساندند[۱۵].

به هر حال اعلام بحث و انتقاد آزاد، واکنش اجتماعی شگرف داشت. یکی نامه‌ای بدون مهر و امضا به روزنامهٔ ایران فرستاد. (هویت او را ما پیشتر شناساندیم که حتماً مستشارالدوله بود[۱۶]) گفت: «روزنامه به من مژده داد که در طبع... اخبار غیر رسمی آزادیم.» برای «دوستان وطن و ملت» این «بزرگترین نعمت» است. «در ضمن این آزادی ما می‌توانیم حالات ناپسندی که مغایر تربیت و ترقی مملکت مشاهده می‌کنیم... گوشزد جمهور مردم کنیم.» و به این وسیله امیدواریم «مقصود بزرگ... که تربیت این ملت است» حاصل گردد. پس «زبان تشکر آزادگان به مبارکباد گویی، گویاست.» چون «ایرادات» آن نویسنده بر وزارت عدلیه چاپ شد، یکی از عاملان آن پاسخ داد: «این معنی باعث مسرت و بشاشت بی‌اندازه است که... اقتدار مطبعهٔ مملکت که چشمهٔ منافع عام و بنیان تربیت خلق است، متبادراً به این درجه رسیده است

---

۱۵. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «امشب مسودهٔ اخبار دربار روزنامهٔ دولتی‌را که باید به‌نظر شاه برسانند، بعد طبع نمایند به‌نظر مبارك رساندم. از اعطای منصب عمارت توپخانه به‌پسر یکسال ونیمهٔ نایب‌السلطنه برآشفتند که اینها چه است در روزنامه می‌نویسید؟ فرنگی‌ها به‌ما چه می‌گویند که بچهٔ دوساله امیر توپخانه باشد.» (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۵۴۲، وقایع سال ۱۳۰۴).

۱۶. نگاه کنید به‌ص ۱۸۲. چنانکه دانستیم نویسندهٔ این نامه وپاسخ‌دهندهٔ آن هردو خود مستشارالدوله بود که در این زمان معاونت همان وزارت عدلیه را داشت.

که رقعهٔ مزبوره در عیبجویی یك وزارت مستقله، قبول و منطبع می‌شود.» و «جواب ایرادات را به محکمهٔ افکار عمومی» عرضه می‌دارد. ایـن شیوهٔ «رد و بحث» بسا سودمند افتد، و «این منت‌را عامهٔ ملت از روزنامهٔ ایران می‌پذیرند.»

باز در اهمیت فن انتقاد می‌آورد: «غافل نباید بود که ترقیات همهٔ ملل وپیشرفت خیالات دقیق حکمای هرمملکت ـ بـه اعـلان و انتشار فضایل و توضیح و تهجین رذایل منحصر بوده است. هیچ صاحب ادراك با عقل وهوش طبیعی، به فضیلت و کمال نمی‌رسید، مگر اینکه «اجتهادات دیگر عقلا را بفهمد.» و «ملکات انسانیت و مدنیت... از تعلیمات افراد کامل نوع خود» تکمیل شود.

یکی دیگر از دیوانیان، میرزا عبدالرحیم‌خان ساعدالملك وزیـر مختار ایران در روسیه نیز نامهٔ آزادمنشانه‌ای به مدیر روزنامهٔ ایـران نگاشته، پیشنهاد دارد بردامنهٔ بحث و انتقاد افزوده شود: «دوچیز در دنیا موجب ترقی و تربیت ملل شده: اول تقبیح افعال شنیعه، دوم تحسین اعمال حسنه. و این دو امر معظم را هیچ‌چیز در دنیا نمی‌تواند چنانکـه لازم است، پرده از روی آن بردارد مگر دستگاه روزنامه که... آیینهٔ احوال همان مملکت است.» از نوشتهٔ آن روزنامه «چنان مفهوم می‌شد که تأملی در اعلام‌برخی ازحالات ناگوارداخلهٔ مملکت داریدکه مبادا موجب‌رنجش‌کسی ازداخله‌شود...اولا این‌فقره‌را بایدشماخوب‌بدانیدکه ازجزیی‌وکلی، احوالاتی در دول نیست که در اروپا منتشر نشود. و ثانیاً در کدام مملکت اروپاست که لاینقطع... عیب‌های غریب بروز نکند. معایب موجب بروز ننگ هیچ دولتی‌نمی‌شود. ننگ‌دولتی‌وقتی است‌که‌درمقام تنبیه‌واصلاح‌معایب اتفاقیه برنخیزد. باری... قدم‌همت پیش‌گذارید واحوالات داخله راوسعتی‌دهیـد بلکه انشاءالله روزنامهٔ شما اصلاح بعضی معایب را که همیشه درپردهٔخفا بوده، به‌وجه کامل بنماید.» در ارزندگی آن نامه تردید نیست. مهمتر از آن، نشر آن است در روزنامهٔ رسمی به آن روزگار. اما آن روح‌ترقیخواهی عصر سپهسالار است که حتی روزنامهٔ رسمی را تسخیر کرده ـ وگرنه به دورهٔ بعد از انتقادها چیزی منتشر نگشت.

انتقاد روزنامه‌ها زا بریکدیگر نیز بشنویم: روزنامهٔ نظامی ازایجاد روزنامهٔ علمی «کمال شعف» را دارد. اما نکته‌جویی درستی می‌نماید: آن نشریه صرف علمی نیست، چه قصیده و رباعی هم باسمه کرده. «در این صورت بهتر آن‌بود که لفظ ادبیه را نیز ضمیمهٔ اسم علمیه نماید.» به هر

حال «به جمیع اشخاصی که روزنامهٔ نظامی را می‌گیرند، با کمال تاکید می‌سپاریم که از این روزنامه نیز خریداری نمایند زیرا که مطالعهٔ آن‌سبب بینش و دانش آنها خواهد شد.»

روزنامهٔ علمی هم نکتهٔ ظریفی در انتقاد روزنامهٔ نظامی آورد: «یا روزنامهٔ خود را از قید اسم نظامی خارج [سازند] و در سرلوح او شیرو خورشید و توپ و تفنگ و طبل و علم نکشند ــ آن وقت از هر قبیل‌اخبار که بخواهند درج نمایند. یا، بعد از آنکه روزنامه‌ای نظامی شد، و علامت نظامی و نشان رسمی دولت در سرلوح آن مرتسم گشت ــ روزنامه را آزاد ندانسته... و نه تفصیل تجارت نفت و تریاك مرقوم دارند.» پاسخ مدیر روزنامهٔ نظامی این است: «تعدد روزنامه در هر مملکت برای نشر و شیاع فواید و منافع عامه، و اسباب ترقی و تمدن است... هر روزنامه به هر اسم و صورت، همین مقصد عالی را بیان می‌کند.» عنوان نشریهٔ ما «روزنامهٔ نظامی علمیه و ادبیه» است ــ یعنی «اشتهار آن به روزنامهٔ نظامی تنها در تقدم لفظ نظامی» هست. به‌مثل در کشورهای دیگر«موریال دیپلماتیك» تنها به «اخبار دیپلاماسی انحصار ندارد»؛ «ژورنال دو دبا» فقط از «مباحثات دولتی» نمی‌نویسد؛ «جریدهٔ عسکریهٔ اسلامبول» و «روزنامهٔ نظامی روسیه» خود را محدود به نشر اخبار نظامی نمی‌دانند. بلکه «از هرقبیل اخبار» انتشار می‌دهند، ولی آن روزنامه‌نگاران «واقعات منسوب به آن اسم را مقدم می‌دارند.» پس «بگوییم که روزنامهٔ علمیه در این اعتراض، حق خود را که حمایت و ترویج و انتشار معلومات است فراموش می‌نماید... من بعد روزنامهٔ ما را به سمت رسمیت نشناخته، به انتشار اخبار خاصهٔ قشونی منحصر و مقید ندانند... آنچه را مثل مسایل نفت وتریاك و راجع به مبحث تجارت و مفیدترین اخطارات اهالی داخله است ــ می‌بینند، برما خرده نگیرند.»

آن ایرادهابه یك معنی همه راست می‌نمودند. اما حقیقت بزرگ این بود که بنیانگذار ونویسندگان روزنامه‌های غیررسمی، به‌هر حیله‌رهی می‌جستند که نشر فکر و دانش نوکنند. پس در سرلوح روزنامه تصویر توپ و تفنگ می‌کشیدند، اما از جنبش استقلال‌خواهی یونان سخن می‌راندند. یا خود را هواخواه مریخ، خداوند جنگ می‌شمردند، اما مسلکشان را «مدنیت و حقوق انسانیت» می‌شناختند. اینها تلاش آزادگان بود در هشیار گردانیدن مردم و «انتشار معلومات»که حریف «فراموش»کرده بود.

در آن گفت وشنود کسانی از اصناف مختلف اجتماع شرکت

جستند، به روش روزنامه‌نگاران ایراد گرفتند، و ایـرادشان در اصلاح روزنامه مؤثر افتاد. این خود حکایت از ترقی تازه‌ای دارد: از «روزنامه‌نگار» می‌شنویم: براثر نوشتهٔ «اغلب اشخاص گیرندهٔ روزنامهٔ نظامی، وضع و ترکیب روزنامه را تغییر دادیم.» از نظر فهرست‌بندی و تنظیم مطـالب صورتی مرغوب یافت. نویسنده‌ای ظریف و دانا با نام مستعار «برزویه» به انتقاد روش روزنامهٔ علمی برخاست. او خود را دوستدار دانش وحکمت نو می‌شمارد، و به یك تناسب (چنانکه تصریح نموده) عنوان مستعارش را از «حکیم برزویه» گرفته بود. نکته‌جویی‌هایی اندیشیده دارد:

«شما که روزنامهٔ علمی دایر کرده‌اید، اول تکلیف شما این بودکه در همان صحیفه این‌قدر فایدهٔ علم را برمطالعه کنندگان معلوم کنید، و بیانات مبسوط مخصوص به همین مقصود داشته باشید. شما که‌بحمدالله می‌دانید صراط نجات و سبیل ترقی منحصر به جادهٔ علم است... این‌نکته از شما فوت شده و غفلت کرده‌اید.» دیگر اینکه: «این روزنامه اگر علمی است... درج قصاید و غزلیات درآن چرا؟ ترجمهٔ تاریخ حمـزه چیست؟ گذشته از اینها خط روزنامهٔ شما جلی است، و لابد گنجایش آن بـرای مطالب کم است. شما که می‌توانید حروف از فرنگستان بطلبید، چـرا روزنامهٔ علمی را با حروف طبع نمی‌کنید؟ اما نه با حروفی که روزنامه‌نگار دولتی روزنامهٔ خود را طبع می‌نماید... چون روزنامهٔ ایشان دولتی و رسمی است،جرأت ایراد ندارم.»

ایراد او را «روزنامهٔ علمی با میلی مفرط واحترامی کامل‌پذیرفته» منتشر نمود. طبع روزنامه را «تغییر داده به اشارهٔ مشارالیه طوری کرد که گنجایش آن برای ترقیم اخبار زیاد باشد.»همچنین به تدارك چاپخانهٔ‌حروفی افتاد. نشر ترجمهٔ تاریخ حمزهٔ اصفهانی از آن بابت است که «کلیهٔ اهل مملکت از این روزنامه منتفع شوند حتی عوام واطفال.» درضمن «تعلیمات حکیم برزویه» را می‌پذیرد، آمادهٔ نشر مقالات علمی هست. پس برزویـه گوید: «مرحبا برکسی که به‌قصور یا غفلت خود معترف، و به‌صفت حسن انصاف متصف باشد... پذیرفتن شما مرا سبب است که به جای‌شما این خدمت‌را بکنم. و حاصل علم را معلوم نمایم.» (به نوشته‌های برزویـه نظری خواهیم افکند).

در جهت دیگر «میرزا جعفر نامی» مرد خردمندی، ترجمه و نشر جغرافیای مسعودی را در روزنامهٔ علمی کاری بیهوده می‌شمارد؛ درچنین نشریه‌ای باید نوشته‌های دانشمندان ریاضی و جغرافی جدید را آورد.

برهان او این است: «معنی روزنامه که الحال در تمام دول و ملل‌متمدنه به انواع واقسام شایع و متداول است ــ این است که حاوی و دارای مطالب جدیده و علوم مستحدثه باشد، تا مطالعه‌کنندگان را مطالعهٔ آن‌علم و خبرت ودانش و بصیرتی تازه و جید و وافی حاصل شود ــ نــه اینکه جغرافیایی که شخص عربی» قرنها پیش نوشته، «الحال مغلوطاً یا بالفرض صحیحاً ترجمه نموده، ثبت‌روزنامهٔ علمیهٔ خود بکنید .شماکه مرآت‌البلدان می‌نویسید... چگونه راضی به طبع این جغرافی [می‌شوید]... که نسبت به کتب جغرافی حالیه‌که علما و ریاضیون اروپا از روی بصیرت و خبرت تامه و تحقیق کامل نوشته و منتشر کرده‌اند درحکم اساطیرالاولین است. اگر روزنامهٔ شما از بی‌مطلبی ملجاء به نگارش این‌گونه اخباربی‌فایدهٔ علمیه شده است، این بنده را آگاهی دهید تا انشاءالله تعالی‌گاهی مطالب‌مفیده که‌از این مطلب انفع باشد، به جهت شما ارسال دارم.» نامهٔ میرزاجعفر از این‌جهت هم درخور توجه است که اعتقاد به دانش گذشتگان‌رامی‌شکند.

چنانکه پیش از این اشاره‌ای رفت، میرزاجعفر حــکیم‌الهی از حکمای عقلی (واز فراموشخانه‌ئیان سابق) نامه‌ای در تهنیت روزنامهٔ مریخ نوشت، سپهسالار را درایجاد این روزنامه به‌عنوان یکی از «تــدبیرات صائبهٔ» او ستایش گفت: امید است «این خلف‌الصدق که نتیجهٔ بکر عقل است، مقدمهٔ فکر و دانش‌و بینش شود و برهان قاطع اشکال اربعهٔ‌سیاست مدن، وتدبیر منزل، وتهذیب‌اخلاق، وتعیین‌اوضاع وحدودجمیع طبقات و حالات‌کافهٔ‌مردم‌گردد.واین‌فرزند... به‌سن‌بلوغ برسد ونتیجهٔ‌کمالات‌وصفات حسنهٔ عامهٔ خلق شود... و بسط عدالت و بساط عمارت ازآن بوجودآید.»

روزنامه‌ها از چاپ ایراد نشریهٔ خارجی نیز پرهیزی نداشتند. روزنامهٔ نظامی گفت: «یکی از تبعهٔ عثمانی که در اسلامبول روزنامهٔ نظامی را دیده و خوانده است، مراسله‌ای به ادارهٔ روزنامه نوشته، ومذکور نموده است چون‌وقایع جنگ‌عثمانی را[بااسلاوها] می‌نویسید، خواهش دارم این شرح‌را نیز... طبع نمایید. اگرچه اغراق‌گویی و تعریف زیاد از کارهای دولت متبوع خود نموده... به‌عینها نوشتیم. امیدواریم که از طرف‌متقابل نیز مراسله‌ای... برسد. همین که رسید، او نیز بدون کم و زیاد نوشته خواهد شد.» درجهت عکس‌آن، روزنامهٔ ایران برسالنامهٔ‌عثمانی ایرادگرفت که‌چرا تحریف تاریخی کرده است[۱۷].

۱۷. روزنامهٔ ایران خطاب به‌نویسندهٔ سالنامه گوید: «ما او را دعوت می‌نماییم به‌مطالعهٔ عهدنامهٔ ... ارزنةالروم سنهٔ ۱۲۶۳. بعد از مطالعه، درست ملتفت خواهد ←

بحث قلمی دلکشی میان نویسنده‌ای در روزنامهٔ اختر چاپ اسلامبول و حاجی نجم‌الملك منجم‌باشی واقع شد. نویسندهٔ اختر در مقالهٔ خود که «محب‌وطن» امضا کرده بود (و به گمان ما میرزاحبیب اصفهانی است) دو انتقاد سنجیده نمود. یکی به روش تقویم‌نگاری فارسی دایر براینکه: تقویم را به ارقام نجومی نوشتن پسندیده نیست؛ بایستی ارقام هندسی بکار برد. و ثبت احکام کیهانی بی‌معنی است زیرا پایهٔ علمی ندارد. و در حقیقت گمراه‌کنندهٔ اذهان مردم است. نکته‌جویی دوم اینکه: «بجز مدرسه‌های ملتی که برای تحصیل مقدمات است، و قدری هم علم فقه واصول ـ هیچ علمی در ایران بطور مرتب و متقن رواج ندارد. آری چند مکتب دولتی در تهران یا تبریز برای تحصیل زبان‌های خارجه هست، ولی‌آنهانیز به‌درجهٔ‌مطلوبه نبوده‌اند.» حاجی‌نجم‌الملك «معلم‌کل‌علوم‌ریاضی» در روزنامهٔ علمی پاسخ داد: دربارهٔ «معایب تقویم، حقیقت آنچه نوشته‌اند صحیح است، وکمال تحسین و تمجید می‌نماید... ولی چنان نپندارید که هنوز حقیر یاسایر ارباب اطلاع ملتفت این فقرات نگشته‌اند» اما ثبت احکام نجومی «نه‌به‌عقیدهٔ اینجانب است.» بلکه «عموم اهالی ایران خاصه‌اشخاصی که از پایتخت مملکت دورافتاده‌اند، کمال اعتقاد و اعتماد را به احکام نجوم دارند. و این تقویم برای آنها نوشته می‌شود .پس اگر می‌خواستم به عقیدهٔ تربیت یافتگان این زمان بنویسم، مورد ملامت عامهٔ ناس می‌گشتم.» هرساله در مقدمهٔ تقویم گفته‌ام که «خود معتقد به این احکام نیستم.» و «از ابتدا درصدد برآمده‌ام که عامهٔ مردم را از فواید هیأت و نجوم جدید آگاه نمایم.» چنانکه اعتضادالسلطنه هم کتابی در ابطال احکام کیهانی نوشته‌اند. در رد ایراد دوم چنین آورد: از آنجاکه «جناب محب‌وطن... مدتهاست از ایران بیرون تشریف برده» از حالت کنونی درست اطلاع ندارند. پس از بنای مدرسهٔ دارالفنون «علوم غربیه متدرجاً انتشار یافته و روبه‌ترقی نهاده» است. معلمین اینجا برخی فرنگی و بعضی ایرانی هستند «مثل خود حقیر باآنکه از سایر پست‌تر است، قریب سی‌شعبه از فنون و علوم از درجات مختلفهٔ ریاضی و هندسی درس گفته... مجمل‌آنکه بدون اغراق و نزدیك به حقیقت می‌توان گفت که این مدرسه را چندان تفاوت با مدارس فرنگستان نیست.» پاسخی که معلم کل علوم ریاضی به

→

شده» که برخی نواحی که «امروز ضبطاً» در تصرف عثمانی هستند، ملك دولت ایران می‌باشند. و قریباً کمیسیون سرحدی «حکم به‌استرداد آنها خواهد نمود.»

انتقاد اول داد به نسبت معقول‌تر از جواب‌بعدی بود که نامربوط است. اما بالاخره معلوم نشد آن «سی شعبه» از علوم ریاضی چه بودند.

از آنچه گذشت چند نتیجهٔ مهم اجتماعی می‌گیریم: بازار بحث و انتقاد گرم شد، گرچه زنجیر تقید پاره نگشت سست گردید. شکیبائی به عقاید ناموافق‌شنیدن جلوه‌ای آزادمنشانه یافت. روزنامه‌ها ازچاپ ایرادهایی که برخود آنها وارد می‌آوردند دریغ نداشتند. مهمتر اینکه همهٔ آن نشریه‌ها که به یك معنی دولتی بودند (چه خرجشان را خزانهٔ دولت می‌داد و روزنامه‌نویسان ازمواجب‌بگیران دولت بودند) تا حد قابل توجهی‌آزادی یافتند. و خود نیز در آن راه تلاشی نیکو و صمیمی کردند. از وقاحت سیاسی هم بری بودند. به‌علاوه باید بخاطر بیاوریم سلسلهٔ مقاله‌های انتقادی علمی و اجتماعی و سیاسی بطبع رسیدند. همچنین خطابه‌های انتقادآمیز شاه و دستورنامه‌های رسمی و سخت سپهسالار در انتقاد از اصول سیاست دیرین، همه در روزنامه‌ها منتشر گشتند. در این کیفیات بود که اهرم انتقاد نیرو گرفت و روزنامه به عنوان ابزار هشیار کردن اجتماع بکار بسته شد. (از این‌جنبهٔ مطلب بازگفتگو خواهیم کرد).

پس ذهن مردم گرایش تازه‌ای به دستگاه روزنامه پیدا کرد. گرچه از میزان این علاقهٔ عمومی آگاهی دقیق نداریم و گزاف نباید پنداشت، به هرحال امری متحقق بود. از اشاره‌هایی که در روزنامه‌ها می‌خوانیم، به آن معنی پی می‌بریم. یکجا آمده: «ادارهٔ روزنامهٔ نظامی افتخار دارد از اینکه عرض کند، از اشخاص خارج از اهل نظام نیز میل به خواندن این روزنامه نموده... برای خود از این روزنامه خواسته‌اند.» این مطلب به دنبال خبر دوهفته پیشتر منتشر شد که راجع به شمار چاپ روزنامهٔ نظامی اعلام گردیده بود: «تا حال، از این روزنامه بیشتر از چهارصد نمره داده نشده. و هرگاه عدد اشخاص گیرندهٔ این روزنامه به‌هزار نفر برسد، قیمت‌این روزنامه را سالی یك‌تومان قرار داده» با یك جلد کتاب که باسمه خواهد شد، «به گیرندگان روزنامه هدیه داده می‌شود.» باز در همان روزنامه تصریح رفته: «بنابر میل گیرندگان روزنامه» مقالاتی دربارهٔ «پولیتیك عمومی فرنگستان و تاریخ جنگهای واقعه در این چند سال آخر و سبب آنها» منتشر خواهد گردید. (مقصود جنگهای دورهٔ بیسمارك است). همان توجه عمومی، نسبت دانش جدید آشکار است: «سابق اعلان شده بود که اگر چهل نفر از مطالعه‌کنندگان روزنامهٔ علمی میل و رغبت خود را به مطبعهٔ علمیه، به‌واسطهٔ رقعه مسبور اظهار نمایند، این روزنامهٔ شریفه

هفته‌ای دونمره بطبع رسیده منتشر می‌شود. چون تاکنون زیاده از شصت نفر این اعلام را نموده‌اند، روزنامهٔ علمی را با کمال خوشبختی و سعادت... هفته‌ای دونمره به‌لحاظ طالبین و مطالعه‌کنندگان خواهد رسید. و قیمت آن نمره‌ای سه‌شاهی است.» جای دیگر می‌شنویم: «بعضی از مطالعه‌کنندگان‌روزنامهٔ علمیه خواهش‌نموده‌اندکه هریك‌ازفضلای‌بزرگوارکه اخباری برای روزنامهٔ علمی می‌نویسند ـ قسمی بنویسند که عوام‌هم‌ازآنها فایده برند ـ والا خواص اغلب خود دارا و عالم به این مطالب هستند.»

در سنجش روح انتقادی زمان و ستیم روزنامه در پرورش آن‌ـ باید به سرمقالهٔ روزنامهٔ وطن بنگریم. به حقیقت آن روزنامه را میرزا حسین‌خان به‌عنوان سخنگوی ایده‌ئولوژی دولت ترقیخواه خود بنا کرد. با مخالفان ترقی و بافساد اخلاق سیاسی طبقهٔ حاکم ـ سر پیکار داشت. و در این پیکار بی‌پروا بود. یك‌ندا داد. همان کافی بود جلو صدایش بگیرند و دستگاه روزنامه را برچینند. آن ندا این بود:

«در امور داخلی در کمال استقلال سخن خواهیم راند، جانبداری نمی‌کنیم، از هرقیدی آزادیم، هیچ بستگی رسمی نداریم. مقصود ماخدمت به مملکت از طریق نشان دادن حوایج آن‌است. ما حامی ترقی هستیم و با همهٔ قوت از آن تقویت می‌نماییم. اما هرگز در شمار متملقان فرومایه نخواهیم بود... هرچه حق باشد دفاع‌می‌کنیم، وهرکردار زشتی راسرزنش می‌نماییم. از قدرتی که مظهر قانون باشد پشتیبانی داریم، و هرکس اعمالش برخلاف قانون باشد، به تندی انتقاد می‌کنیم. با زندگی خصوصی اشخاص کاری نداریم؛ در این باره نه‌تنها بیطرف هستیم، کاملا چشم می‌پوشیم. انتقاد ما متوجه اعمالی است که به منافع عمومی مملکت صدمه بزند. پیکار علیه هرگونه تعدی و هرمتعدی، احترام به شریعت، احترام‌به سلطنت، ترقی، عدالت، حقانیت ـ شعار ماست و پروگرام ما.»

معانی بزرگی در آن قطعهٔ کوتاه آمده: استقلال روزنامه، اختیار انتقاد، نکوهش از چاپلوسان، مرام ترقی، و دفاع از نفع عمومی. چنان صراحت بیانی به آن روزگار، قدرت روانی و اخلاقی می‌خواست. به‌تعبیر کرزن آن «پیام» به گوش ایرانیان، سخنان «ونت‌ورث[۱۸]» را در پارلمان

۱۸. «سرپیترونت ورث» از پیشوایان جنبش اصلاح مسیحیت از خرافات و فساد بود. به‌مناسبت خطابه‌اش درهشتم فوریهٔ ۱۵۷۶ محاکمه و زندانی‌گردید. سرانجام در زندان مرد. پسرش از مدافعان محدودیت قدرت سلطنت انگلستان بود.

عصر الیزابت، و خطابهٔ «گیوس گراکوس[۱۹]» را درمیدان عمومی‌روم بیاد می‌آورد[۲۰]. اما آن پیام سپهسالار بود و از شگفتی‌های روزگار.

۳. روزنامه: روشنگر افکار

دستکار روزنامه از چند جهت به مسئولیت اجتماعی خود هشیار بود: بیدارکنندهٔ افکار باشد، نشر دانش کند، و راست‌گفتار باشد. آن معانی به بیان مختلف ادا شده‌اند. عالی‌ترین سخن در پیام روزنامهٔ «وطن» آمده که گفتیم مفسر اندیشهٔ سپهسالار بود: در سرمقالهٔ خود گوید: می‌خواهیم «با محفل اهل فکر» مغرب زمین گفت وشنود بگشاییم و «برق حقیقت را در ایران بدرخشانیم» از آنکه «برق حقیقت از برخورد افکار می‌جهد.» روزنامهٔ مریخ مرام خود را نشر «مدنیت و حقوق انسانیت» اعلام کرد.

کلام دلپذیر دیگر را از مدیر روزنامهٔ نظامی و علمی بشنویم: «سبب ایجاد روزنامه، و رواج و تعدد و تکاثر آن در ممالك دول معظمهٔ متمدنه، و نتیجهٔ منتظرهٔ از آن... ازدیاد ترقی و تمدن ملل و دول، و استحضار عامه از بواعث ترقیات، و اطلاع عموم مردم از اخبار صحیحه و وقایع اتفاقیه، و ملتفت ساختن مخلوق به عموم قبایح و محاسن اشیاء و اعمال و حرکات، و منظورات مهمهٔ دیگر از این قبیل است. وشك نیست که نگارندهٔ روزنامه مکلف به رعایت جمیع یا بعض این ملاحظات‌مطبوعه، و اقلا حتی‌المقدور مجبور به تحصیل اخبار صحیحه از خارجه و داخله، و اقل مایقنع لابد از طبع اخبار صحیحهٔ داخله» است. روزنامهٔ ایران نوشت: از آنجایی که «تاکنون بسیاری از مسائل علمیه برای بعضی از دانشمندان پوشیده بود، همواره برعقاید سست متقدمین باقی بودند ـ لازم شد که برای تربیت ملت و استحضار اهل فضل از علوم شریفهٔ مجهول‌القدر پیوسته مسائل مختلفهٔ بدیعه نوشته شود و در روزنامه‌مندرج گردد.» جای دیگر گفت: منظور از نشر گزارش «ژورنالجیان» این است که «سبب خبرت عموم اهالی مملکت... از نیك وبد اوضاع ولایت، وزشت و زیبای رفتار حکام با رعیت گردد.» بیان حکیم الهی را نیز به‌یاد بیاوریم که امیدش این بود: بنای روزنامه «مقدمهٔ فکر و دانش و بینش شود.»

---

۱۹. «گیوس‌گراکوس» سیاستمدار اصلاحگر روم، مخالف آریستوکراسی مالکان بزرگ بود ومدافع حقوق مردم. در بلوای شهر کشته شد.

20. G. Curzon, vol. 1. p. 470.

در همهٔ گفتارهای پیشین به نوشته‌های روزنامه‌ها توجه داشتیم. لازم نیست برسر آن مطالب معطل گردیم. فقط چند قطعهٔ برگزیده و کوتاه که نشنیده‌ایم و هرکدام بازنمای جنبه‌ای از عقاید و اندیشه‌های آن دوره هست، می‌آوریم.

مقالهٔ محمد طاهر میرزا دربارهٔ طوفان نوح، نمـوداری است از نگرش علمی او. به داستان طوفان نوح ونوشتهٔ کتاب‌های مقدس اشاره نموده، به دنبال آن گوید: «دانایان علم ژیولوژی اتفاق نموده‌اند که آخرین انقلاب طبیعی که براین کره وارد آمده، واقع شدن طغیان شدیدی است از آب که نصف اقطار شمالیهٔ ارض را بالکلیه مستغرق کـرده، و تمـامی حیواناتی که در آن جزء زمان در سطح زمین موجود بودند هلاك ساخته و نسل آنها را از روی زمین برانداخته.» یکی از دانشمندان پس از تفحص فراوان «در سطحی از جوف زمین که آثار فرورفتن آب به طریق عموم معلوم است، آنچه از استخوان‌های متحجرهٔ حیوانات آن زمان یافته شده در میانهٔ آن هیچ استخوان نوع انسانی دیده نگشته. و از اینجا محقق می‌شود که این انقلاب طبیعی که حیوانات عظیم‌الخلقه و عظیم‌الجثهٔ آن‌زمان را هلاك نموده، بسیار بیشتر از ایجاد طایفهٔ بشر است.» حاصل تحقیق آن هوشمندان را در عدل جوی آن انقلاب طبیعی آورده، می‌نویسد: «این سبك را چون تازه دیدم... اختیارش نمودم. اگر باشد این‌گفته‌ها ناصواب، بسوزان به‌آتش بشویان به‌آب.»

در «تاریخ قیاصره» که از زبان فرانسوی به فـارسی ترجمـه گردیده و در پاورقی روزنامه بطبع رسیده، می‌خوانیم: سکنهٔ سرزمین روم دوطبقه بودند: «طایفهٔ نجبا با امتیازات و حقوق مـخصوصه» و طایفـهٔ «رعیت زادگان». میان آنها دشمنی مستمر بـود. بـرخـی از سلاطین کوشیدند که «حالت مساوات در میانه آرند ولی بجایی نرسید.» چـون «ظلم نجبا به رعیت‌زادگان به حد کمال رسید، این طایفه شوریدند. و سلطنت مستقله مبدل به جمهوری شده، و به جای سلطان دوکنسول انتخاب کردند که یك سال حکمران مملکت باشند. و پس از یك سال... دو کنسول دیگر به جای آنها برقرار باشد. ایجاد قانون و صدور احکام به مجلس سنا اختصاص داشت. و هر وقت دچار کار صعبی می‌شدند از قبیل جنگ، و دونفر کنسول... اتفاق نمی‌کردند ــ یك نفر را شش‌ماهه مختار کل و مطلق‌العنان می‌نمودند تا در انجام و حصول مقصود صاحب اختیار باشد. و این شخص را دیکتاتر می‌گفتند. با وجود این تدابیر هنوز

میان نجبا و رعیت‌زادگان مساوات حاصل نشده بود.» و طبقهٔ دوم راه طغیان گرفتند. پس قرار دادند «دونفر وکیل از جانب رعیت‌زادگان در مجلس سنا باشد... رفته رفته دونفر ده‌نفر شد، و میان دوطایفه مساوات کلی حاصل و جمهوری رومه به منتها درجهٔ ترقی رسید.» ضمن مقالهٔ دیگری آمده: «اسلاف‌ما بنی‌نوع بشر را سه‌طبقه قرار داده بودند: نجبا و اعیان، رعیت و فقرا، بندگان و غلامان. عالم مدنیت و مجمع انسانیت در این زمان که اوان ترقی علم است، تصویب رأی ایشان را نمی‌نمایند. امروز شرافت به حسب است نه نسب. هرکه راست. علم کامل است،مختار و ممتاز اوست.»

فکر آزادی و حکومت قانون در خطابهٔ پادشاه اسپانی در مجلس وکلای ملت چشم‌گیر است: «زمانی که داخل این مجلس گردیدم و جمع شما را که از جانب ملت برای گذاردن قانون و گذراندن امور ملت دراین مجلس دعوت شده‌اید، دیدم خود را نیز مانند شما یکی از وکلای منتخبهٔ ملت دانستم، و در وکالت بهیچ‌وجه استنکافی ندارم، و خود را جز وکیل ملت نمی‌پذیرم... جهدی فوق‌العاده دارم که به اتفاق ملت راه آزادی در پیش گرفته... در این مرحله به قدم ثبات رفته باشیم.» بیان پادشاه ریاکارانه نبود؛ به راستی گفته. او معتقد به آزادی و حکومت قانون بود.

چندکلمه در پیشرفت تعلیم و تربیت و ارقام مدرسه‌های جدید چند کشور بگوییم: روزنامهٔ «دبا» طبع پاریس می‌نویسد: دولت آلمان برای «ترغیب و تحریض طبایع خاص و عام به تحصیل و تکمیل علوم و صنایع» تدبیری اندیشیده است. و آن تشکیل مجامع متعددی است در سراسر کشور که «عوام‌الناس» را به رفتن آنها شوق و ازدحامی است. «ازجانب دولت درتربیت ایشان نهایت اهتمام است. و منظور دولت آن است که عموم عوام را لذت علم چشانده و از ورطهٔ جهل رهانده باشد.» در آن مجمع‌ها روزنامه‌های همهٔ ممالك را حاضر ساخته، مطالب آنها را گوشزد حاضران می‌دارند، وهر مجمع کتابخانه‌ای دارد. مقرر است: «چنانچه‌کتابی به‌تازه سمت تدوین یابد، لامحاله نسخی از آن را ابتیاع نموده درکتابخانهٔ مجلس می‌گذارند.» به‌علاوه همه‌کس می‌تواند در آن مجلس نطق کند. با این تدبیر «جمیع عوام‌الناس ممالك آلمان به وسیلت این مجالس با علوم و صنایع‌انس تام یافته و تربیت کافی پذیرفته.»

یکی از روزنامه‌های فرنگ میزان خرجی که دولت پروس وفرانسه برای تعلیم مردم می‌کند، مقایسه نموده، گوید: دولت پروس برای تعلیم

هر نفر دوقران و نیم خرج می‌کند، و دولت فرانسه یك‌قران. «از این قرار پیداست که از حیث تعلیم عامه، دولت پروس بر دولت فرانسه تفوق دارد.» دیگری آورده: در سویس هفت‌هزار مدرسه است، شمار معلمان زن و مرد به شش هزار نفر، ورقم شاگردان مدارس به چهل‌هزار نفر می‌رسد. در آنجا برای هر سیصد وهشتاد نفر، یك مدرسه موجود است. به‌موجب «اخبار نامهٔ» رسمی امریکا، خرج «مدارس دولتی» یعنی «سوای مدارس ملت» در سال ۱۸۷۵ (۱۲۹۲) بالغ بر ۸۸،۶۴۸،۹۵۶ دلار «تخمیناً ۸۹ کرور تومان» بوده است. خرج کتابخانه‌ها و ابزار و آلات علوم به ۱۸۴ کرور تومان می‌رسد. («هر دالری معادل پنجهزار دینار پول ایران است»).

اما در مصر: عدهٔ شاگردان «علوم مقدمات» صدهزار نفر است. در آنجا از هر ده‌هزار نفر ۱۹۲ نفر به مدرسه می‌روند. در عثمانی از هر ده‌هزار نفر فقط صدنفر مدرسه می‌بینند. «هرگاه ملاحظهٔ بعضی رسوم مذهبی نبود که نمی‌گذارند دختران در مدارس تحصیل بکنند مگر در بعضی مقامات خاصه، یقین رونق تعلیم و تعلم در مصر بیش از حالا می‌بود. این است که از صدهزار نفر شاگرد تنها چهارهزار نفرشان دخترند... مخارج تعلیم عامه که ده سال قبل ۹۴۰۰ تومان بود، حالا سالی ۲۲۵،۰۰۰ تومان است» (۱۲۹۲). درمصر برای‌همهٔ رشته‌های‌علوم «مدارس‌مخصوصه» هستند که «دولت متکلف امور آنهاست.» از جمله: مدرسه‌های نظامی، مهندسی، طب، «علوم حقوق والسنه و کسب و صنایع وزراعت.» مدرسه‌ای هم برای «کشف خطوط قبطی و زبان حبشی دایر است.» مواجب معلمان آن مدارس را وزیر علوم «ازوجوه اوقاف» می‌پردازد. به‌علاوه «مدارس‌ملتی» مصر هشتاد هزار شاگرد دارد.

در ترقی ژاپن مقاله‌های گوناگون چاپ شده. روزنامهٔ «افیسیل» از پیشرفت تعلیم و تربیت سخن گفته است: «از جمله مدرسه‌های عدیدهٔ آن کشور مدرسهٔ علوم بحریه است. «تحصیلاتی که در این مدرسه می‌شود و نظم و قوانین آن با مدرسه‌هایی که در انگلیس به جهت همین‌گونه تحصیلات است، بلاتفاوت مطابق می‌باشد.» دیگر مدرسهٔ دخترانهٔ مجانی است که دختران از هفت تا بیست سالگی در آنجا درس‌می‌خوانند. درس خواندگان آن مدرسه «به خدمتگذاری دولت مشغول» خواهند گشت. «سابق براین، این وضع در تعلیم و تحصیل علوم در ژاپن معمول نبود. از سنهٔ ۱۸۷۱ (۱۲۸۸) این سبك جدید... ابتدا شده است.»

اقتصاد صنعتی .موضوع مقالهٔ دیگری‌است: ملل انگلیس وفرانسه

و آمریکا از سایر ملت‌ها «متمول‌تر و با مایه‌تر» هستند، چنانکه «مداخل کارخانجات کبریت وشمعچه‌سازی فرنگستان زیادتر از تمام مالیات هندوستان است.» سبب ثروت و «برتری مایهٔ» آنها بردیگران در چند چیز است: متاع و مصنوعات آن کشورها «به امداد چرخ و به اعانت بخار است؛ با دست هیچ چیز ساخته و بافته نمی‌شود. این است که امتعهٔ آن ممالک زودتر و بهتر حاصل می‌شود.» دیگر اینکه جمیع کارهای ملـل متمدن «از روی قاعده وعلم است». خاصه درفن تجارت کتاب‌ها نوشته‌اند که «عامهٔ مردم مستفیض شوند.» برای تعلیم این رشته که از حیث «اشرف علوم» بشمار می‌رود، مدارس مخصوص دایر کرده‌اند ــ «نه مثل تجار هندوستان که علم تجارت را منحصر به ارزان‌خرید وگران‌فروختن، ومشتری رامغبون کردن می‌دانند.» به‌علاوه عمل تجارت فرنگستان «به شراکت و معیت است... تکلیف شرکاء این است که قبل از اقدام به عملی مجتمع شده، شورا می‌نمایند... کارها را بـه فراخور استعداد و لیاقت هرشخص تقسیم کنند. اشخاص قابل رابیکار ندارند، و مردم فرومایه را به‌شغل بزرگ نگمارند.» همچنین «محافلی به جهت شورای تجارتی قرار داده‌اندکه... شب وروز کارشان منحصر به‌فکرو تدبیر ترقی تجارت است.» مردم آن دوقاره «مهارتی کامل دربحرپیمایی و کشتیرانی» هم تحصیل کرده‌اند. براثر رونق تجارت ــ انتشاراعلان‌ها فراوان است. بطوری که تاجری درآمریکاهرماهه بیست‌هزارتومان به روزنامه‌نویسان می‌دهد که «اعلان مال‌التجاره‌های او را در روزنامه‌های خود بنگارنـد.» خلاصه، اگر سایربن «قوهٔ مخترعه» ندارند، به مخترعات دیگران دل‌بندند و شیوهٔ آنان را «پیش نهاد کار و سرمایهٔ اعتبار» خویش سازند.

«حکیم برزویه» از پیشرفت آمریکای شمالی سخن گفته و ایـن مساله را مطرح نموده: «سبب این ترقی چه بوده که در هیچ‌یك از تواریخ خاصه مشابه آن دیده نمی‌شود.» به عقیدهٔ او «سبب این بود که مهاجرین فرنگ علی‌الخصوص از انگلیس و فـرانسه و سایـر ممالك تربیت‌شده جهت آبادی» آنجا رفتهٔ ــ «نتیجه و حاصل تربیت و ترقی چندین سالهٔ خود را یکدفعه آنجا بردند... در میان این‌همه مهاجرین از همه بهتر و قابل‌تر از حیث عقل وادراك وشعور وسیاست مدن، انگلیسها بودنـد. و به این جهت است که ینگی دنیائیها غالباً پیروی تربیت و قواعد وقوانین، بلکه زبان وطرز رفتار انگلیسها را می‌نمایند... این مهاجرین که ازملل مختلفه بودند حالا یکی شدند، و ملت واحده می‌توان آنها را تصور نمود.» اما نباید تصور کرد که مهاجران فرنگ کارهارا «سطحی» کرده باشند،

برعکس مدار ترقی را بر عقل و علم قرار دادند. پس از شرح پیشرفت علمی و فنی آمریکا، مقاله‌اش به اینجا تمام می‌شود که «علاوه بر ترقیات جسمانی، ترقیات روحانی» نیز لازم است.

دیگری در ترقی امریکا می‌نویسد: «آنجا حکام را انتخاب می‌کنند. شغل حکومت در دست مجلس شورا است.» رییس‌جمهور و وکلای خلق «انتخاب می‌شوند از خلق.» در آن مملکت مردم مختارند هر مذهبی را که بخواهند قبول کنند. و یا «هرگاه بخواهند تبدیل دین خود نمایند، هیچ دخلی به دولت ندارد ــ به شرطی که شریعت دولت را که نوشته شده و معلوم است، نشکنند[۲۱]. در تحت این قاعده، دین‌ها و ملت‌های مختلف به کوشش اشخاص آنها ترقی بسیار می‌کنند. و ممکن است حقیقت حق در آنجا معلوم شود.»

آن نویسنده که تجلی «حقیقت‌حق» را در اقلیم ینگی‌دنیا سراغ گرفت، گویا زیادی خوشبین بود. شاید عذر او در آن زمانه خواسته باشد. اما چه می‌گویید از آن مرد احمق کشیش‌زادهٔ آمریکایی (جان فاستر دالس) که حقیقت را فقط در راه و رسم آمریکایی می‌شناخت؛ مدعی شد که هرکس منطق حماقت او را نپذیرد مخالف آمریکاست و هرکس مخالف آمریکا باشد دشمن بشریت است. آن وزیر گول متعصب می‌پنداشت که از جانب مسیح پیام تازه‌ای به جهان مدنیت آورده. ابله‌تر از او آن مرد سپاهی بود که افسارش به وی سپرد. ینگی‌دنیا جلوه‌گاه حقیقت نگشت؛ زور او تشدیدکردعمل طالح را.

*

وعده داده بودیم مختصری هم بطور جداگانه دربارهٔ روزنامهٔ اختر چاپ اسلامبول بگوییم. توجه ما به اختر برای این است که: سفیر ایران خود از عوامل برپا شدن روزنامه بود؛ برخی افکار اصلاح‌طلبی و کارهای دولت در آن نشر می‌یافت؛ هوشمندانی چون مستشارالدوله گاه در آن مقاله می‌نوشتند؛ مطالبی از قول خبرنویسان روزنامه از ایران در آن منتشر گشته؛ و بالاخره موضوع‌های مهمی درآن چاپ شده که درایران چاپ‌شدنی نبودند. البته گفتگوی ما محدود به دورهٔ مورد بحث است و با تحول اختر به زمان بعد اینجا کاری نداریم.

برخلاف گفتهٔ همهٔ تذکره‌نویسان، اختر نخستین روزنامهٔ فارسی چاپ عثمانی نیست. پیش از آن روزنامه‌ای به نام «ترکستان» نشر می‌شد که نمونهٔ آن را مشیرالدوله در ۱۲۸۱ به تهران فرستاده بود. اختر به

۲۱. مقصودش قانون اساسی نوشته و مدون آمریکاست.

کوشش و یاری سفیر ایران میرزامحسن‌خان معین‌الملك و به مدیری آقا محمدطاهر تبریزی و نویسندگی میرزا نجفعلی‌خان خویی مترجم و نایب سفارت ایران‌در۱۲۹۲ ایجادگردید. (شمارهٔاول‌آن در۱۶ذیحجهٔ۱۲۹۲منتشر گشت). معین‌الملك می‌نویسد: «چون‌آقامحمدطاهر خودش‌نمی‌توانست‌ازعهدهٔ آن برآید من میرزا نجفعلی‌خان را گفتم به او کمك‌کند.» یك چند نگذشت که اختر متوقف شد. سپهسالار (ظاهراً از جیب خودش) یکصد لیره فرستاد که از نو دایرگردد. از۱۲۹۴ ادارهٔ روزنامه به‌صورت شرکت درآمد و چندتن از تبعه‌های عثمانی هم شریك اختر گشتند. معین‌الملك ازدولت خواست که از مدد مالی دریغ ندارند، در ضمن اخبار ایران را بفرستند بچاپ برسد. «عجالتاً در مقابل یاوه‌گویی‌های روزنامه‌های ترکی اسلحه‌ای بهتر از این نداریم[۲۲].» البته دولت در آن نفوذ داشت، ولی نه‌اینکه اختر نوکر دولت باشد. میرزا نجفعلی‌خان براثر مقالهٔ تندی که علیه روس در ۱۲۹۴ منتشر کرد، مدتی از خدمت سفارت خارج شد.

اختر نشریه‌ای بود مترقی و سودمند. «از سیاست و پولیتیك و از تجارت و علم و ادب و دیگر منافع عمومیه» سخن می‌گفت. این «اخبارنامه... خادم مدنیت و انسانیت» است. اختر از قول «اخبارنویس» خود از تبریز بر روش روزنامه‌های ایران انتقاد می‌نویسد: «معنی روزنامه و منفعت آن را هم نفهمیده‌ایم که اقلا در مثل تبریز جایی که بزرگترین شهرهای ایران است، یك روزنامهٔ ملتی داشته باشیم و اخبار مایحتاج ملت و مقدمات ترقی در آن نوشته شود و فایده‌ها از آن برداریم.» در روزنامهٔ رسمی ایران «بجز بعضی تشریفات اتفاقیه خبری در آن نیست؛ صفحه‌ها را پر می‌کنند به ترجمهٔ بعضی حکایت‌های بی‌معنی فرنگستان و وقایع گذشته و خیالیه... اگر خبری هم رسیده باشد جز سلامتی حال حاکم و ستایش از عدل و داد ولات بطور عموم چیزی نیست که آن هم نه اسم دارد و نه معلوم می‌شود کدام کار بزرگ را در خدمتگزاری دولت و ملت کرده‌اند. اگر نگاه داشتن نظم مملکت است که تکلیف خود را بجا می‌آورد؛ وجود حاکم به جهت این است، تعریفی لازم نخواهد داشت. این هم‌وضع خبرنویسی روزنامهٔ رسمی ماست... از احتیاجات‌مردم‌وچاره‌جویی

۲۲. همهٔ آن اطلاعات به‌مأخذ نوشتهٔ خان‌ملك ساسانی است که به‌مأخذ اسناد سفارت ایران در اسلامبول آورده، و گفتهٔ او در این موضوع معتبر است. (یادبودهای سفارت اسلامبول، ص ۶ ـ۲۰۵). چیزهایی که تذکره‌نویسان ادبی راجع به تأسیس اختر نوشته‌اند، رونویسی از یکدیگر و نامربوط‌اند.

آنها و ترقی... و دعوت مردم به‌نیکی و ترقیات ظاهر ـه و معنویه و مانند اینها یك کلمه نمی‌نویسند که اصل منفعت روزنامه [نباشد.» بعد اشاره‌ای به تأسیس روزنامهٔ نظامی دارد. بعلاوه راجع به قانون مجلس تنظیمات ولایات گوید: چیز تازه همان «کومیسیون‌هاست که برای هر ولایتی جدا جدا معین شده و نظارت کار آنها را خواهند کرد.» اگراستقرار یافت اسباب آسودگی مردم خواهد بود.

اختر مورد اقبال مردم اندیشمند واقع شد. یکی از ایرانیان‌ساکن لندن که «سبك تحریر ومندرجات» آن‌را پسندیده برعهدهٔ گرفت در افکار ترقی مقالات نویسد. مستشارالدوله نیز در مقالهٔ خود از پیشرفت مغرب «در امور دنیویه و عقل معاش و ترویج تمدن» گفتگو داشت؛ در تمام رشته‌های دانش حتی در «تکون و خلقت» تحقیقات بدیع کرده‌اند. افسوس خورد که مغربیان ملل اسلام را «در کلیات و جزییات» نیازمند خود ساخته‌اند ـ از فن چاپ و کاغذی که روی آن قرآن کریم می‌نویسیم گرفته، تا «بالن» یا «کشتی هوایی» ـ همه‌مال فرنگ است. پنبه را یك من دوقران می‌خرند، چلوار ساخته منی شصت قران می‌فروشند؛ ابریشم منی شش قران را می‌دهیم و حریر منی چهل تا صدتومان می‌گیریم؛ آهن راقلمتراش می‌سازند و نیم‌مثقال آن‌را به‌دومثقال نقره عوض می‌کنند؛ با وجود آنکه قند را در کارخانه تهیه می‌نمایند و گمرك می‌دهند به قیمت پنیر منی چهار قران عرضه می‌دارند. «قرض» اختر و سایر مطبوعات به «انسانیت‌پروری» نشر حقایق و تشویق مردم به ترقی است. مستشارالدوله از «اصلاح خط» سخن راند و فتوای چند تن‌از مجتهدان ایران‌را در تأیید آن بچاپ‌رسانید.

تفصیل «قانون اساسی» مدحت‌پاشا را نخستین بار اختر به‌گوش اهل ایران رسانید. ترجمهٔ متن کامل قانون اساسی یکصد و نوزده‌ماده‌ای و دستخط سلطان (مورخ ۷ ذیحجهٔ ۱۲۹۳) را با مقاله‌ای در آن‌باره‌منتشر گردانید. نوشت: این قانون «همهٔ نیکبختی مشرق را اساس است واقوام وطن را پس‌از وحشت وبیگانگی، واسطهٔ یگانگی.» سلطان در دستخط خود اعلام داشته: «سستی و تدنی که... قوت دولت علیهٔ ما را روی داده است‌ـ بیشتر از آنچه از غائله‌های خارجی حاصل شده، از جهت انحراف و بیرون رفتن از جادهٔ استقامت در ادارهٔ امور داخلیه بمیان آمده» است. پس مصمم گشتیم «ضمن بهره‌مندی از ثروت و سامان طبیعی و قابلیت فطریهٔ ملت، اسبابی را که مانع از حصول آن بهره‌مندی است از میان برداریم» یعنی «منع و محو کردن... سوء استعمالات که از تحکمات مستبدانه و منفردانهٔ

یك شخص یا اشخاص چند» حاصل می‌شود. و به جای آن بنیادنهادن «اصول ثابت‌الخیر... به قاعدهٔ مشروعهٔ مشورت و مشروطیت» و تشکیل «مجلس عمومی» و اعلام «حریت و مساوات» برای عموم.

قانون اساسی شامل این‌اصول است: حقوق عمومی افراد، حریت شخصی، امنیت‌جان و مال و مسکن، مساوات قانونی، منع «اشکنجه و دیگر هرگونه اذیت کلیاً و قطعیاً»، آزادی مطبوعات «در دایرهٔ قانون»، آزادی تدریس عمومی و «تحصیل مرتبهٔ اول معارف برای همهٔ افرادعثمانی بطور اجباری و ناچاری[۲۳]»، قواعد مجمع وزرای دولت، تشکیل مجلس عمومی از «دوهیأت جدا جدا» یعنی «هیأت اعیان» و «هیأت مبعوثان» ملت، شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان، ایجادمحاکم عدلیهٔ «استیناف وتمیز» و «دیوان‌عالی» و اینکه محاکم «از هرگونه مداخله‌ای آزاد و وارسته» است، قانون «بودجهٔ دولت»، تأسیس «مجلس جماعت» در ولایات، و بالاخره قواعد تجدید نظر در قانون اساسی.

در ضمن اختر گوشزد کرد: ترجمهٔ قانون اساسی «پاره‌ای‌عبارتها و اصطلاحات دارد که در زبان ترکی مصطلح است و مغایر وضع‌استعمالات حالایی» ایران است. اما عبارات قوانین که برای دولت و ملت دیگراست «نباید تغییر داده شود» زیرا چنین تغییری سبب «فوت شدن بسیاری از نکات و دقایق مطلوبه شده و مطلب را گنگ وکم‌عیار» خواهد ساخت. از اینرو اگر در عبارات الفاظی «برخلاف اصطلاح زبان فارسی آورده شده... از روی عمد و اختیار است نه از روی سهو و عدم آگاهی.»

نشان به آن نشانی که روزنامهٔ رسمی ایران دربارهٔ قانون‌اساسی عثمانی یك‌کلمه نگفت. از کارهای مدحت‌پاشا و فراهم ساختن مقدمات آن مطالبی نوشت، ولی همینکه پای وضع قانون اساسی بمیان آمد، زبان فرو بست. گویی در همسایگی دیوار به دیوار ایران چنین واقعه‌ای اصلا رخ نداده بود. اما چون قضیهٔ دستگیری و محاکمهٔ مدحت‌پاشا پیش آمد، اعتمادالسلطنه ازنو زنده‌شد و درائبات «خیانت» او به قلمفرسایی‌پرداخت.

نموداری از مقالات روزنامه‌های مختلف ایران را به این دوره، و زمینه‌ای هم از مندرجات اختر را بدست دادیم. روزنامه از عوامل سازندهٔ افکار عمومی بود.

---

۲۳. یعنی اجباری بودن تعلیمات ابتدایی.

۴. افکار عمومی

افکار عمومی به مفهوم بسیط و محدود آن همیشه وجود داشته‌ـ و مظاهر آن هم طبعاً ساده بوده است. وجههٔ نظر کلی مردم را وضع‌زندگی روزمره، روش حکمران وقت و معتقدات دینی آنان می‌ساخت. اگر نان گران می‌شد صدای مردم درمی‌آمد؛ اگرحاکم بیدادگربود فغان و نفرین خلق بلند می‌گشت؛ و گاه که عواطف مذهبی عامه تحریك می‌گردید جوش و خروشی برپا می‌شد. در ۱۲۷۷ که قحطی‌زدگان به ارك دولتی ریختند نمونه‌ای بود از عکس‌العمل مردم. بارها نیز اهالی شهرها علیه ستمگری حکمرانان برخاستند. و شرح چند داستانش را به همین دوره شنیدیم. قوهٔ تمیز عمومی در شناختن زمامدار نیکخواه و بدخواه نیز همیشه وجود داشته است. فرمانروای وقت هرقدر هم غارتگر ماهر و ریاکار یا افسونگر زبردستی می‌بود ـ نه می‌توانست مردم را بفریبد و نه دل مردم رابرباید، گرچه انفعال مردم معمولا منفی بود و سهمی در ادارهٔ مملکت نداشتند. اعتقاد وحتی شیفتگی مردم به زمامدار خدمتگزار نیز زادهٔ همان قـوهٔ تمیز و سنجش عمومی بود که در عالم خود معیاری درست داشت. اینکه در صدارت میرزا آقاخان نوری نوشته‌اند: اگر در علت تنزل مملکت «ازخلق ایران استشعار می‌شد، از نتایج کردارهای زشت میـرزا آقـاخـان» می‌شناختند[۲۴]ـ دلیل براین است که افکار عامه جهتی مشخص داشت. و نیز اینکه گفته‌اند: «مردم نهایت رضامندی» را از حـکومت سپهسالار داشتند ـ و یا به گفتهٔ خودش: «ملت بیچاره و نفرات نوکر از اول از من راضی و ممنون بودند، حالا از برای من جان می‌دهند[۲۵]» ـ حکایت از همان معنی می‌کند. این نکته‌سنجی هم پرخطا نیست که: در ایران «صحبت مردم منحصر به حکومت وکارهای اوست» چنانکه در فارس «گفتگوی همه از وضع حکومت معتمدالدوله و اقتدار او و دخل او بود[۲۶].»

آن واقعیت‌ها غیر از افکار عمومی به مفهوم جدید آن است یعنی: پدیدهٔ مرکب اجتماعی که زادهٔ ادراك و هشیاری عمومی متشکلی باشد، از ایده‌ئولوژی اجتماعی و آرای عمومی سرچشمه گرفته باشد، جهت کلی آن مشخص باشد، و نیروی انگیزش سیاسی داشته باشد. افکار عمومی با

---

۲۴. نگاه کنید به بخش دوم.
۲۵. نگاه کنید به بخش نهم.
۲۶. خاطرات حاج‌سیاح، ص ۱۵.

آن خصوصیات ــ با تحول مفهوم جامعه، و تبدیل تصور رعیت به ملت، و تغییر رابطهٔ جامعه و دولت بوجود آمد. و همبستگی مستقیم داشت باتصور نفع عمومی وخیر جامعه. بانشر و گسترش اندیشه‌های اجتماعی نو در ایران، زمینهٔ پیدایش افکار عمومی (به آن مفهوم تازه) کم‌کم فراهم آمد. به این مرحله، در ایران (مثل عثمانی و ژاپن) افکار عمومی خاص طبقهٔ نخبهٔ اندیشمندی بود که وجههٔ نظر اجتماعی مشخصی داشت. اصطلاح «افکار عمومی» رانخستین‌بار درنوشته‌های میرزاحسین‌خان ومستشارالدوله یافتیم، وتعبیر «محکمهٔ افکار عمومی» از مستشارالدوله است. همانطور که بیش از هرکس آن دونفر بودند که اصطلاح «ملت» و «وطن» را (به معنای سیاسی جدید) وارد عرف سیاست گردانیدند ــ اصطلاح «منفعت نوع» و «منافع عمومی» و «نفع عام» و «افراد نوع» را بیشتر همان دو در نوشته‌های رسمی بکار برده‌اند. همچنین می‌بینیم «رأی عامه» و «آرای ملتی» شناخته شدند. همهٔآن تعبیرها دراین دوره‌داخل لغات‌روزنامه‌نویسی هم گردیدند۲۷. مجموعشان دلالت برتعقل اجتماعی جدیدی می‌کند.

تحقیق ما نشان می‌دهد که افکار عمومی در این زمان تا یك درجه بسط یافت، وکم یا بیش از برخی جهات متشکل می‌گردید. یکجا مستشارالدوله ضمن بحث در ساختن راه شوسه می‌نویسد: «قلوب مردم را طالب و مایل اقدام به این امر دیدم» و «همهٔ آنها دلیل برمیل و رغبت مردم بود۲۸.» همچنین دربارهٔ کشیدن راه‌آهن خراسان بازگوید: اجرای این نقشه «میل ملت و علما» را دربر دارد۲۹. بارون نرمان بلژیکی نیز در نامهٔ خود به شاه متذکر شد: «خیریت» راه‌آهن «به اتفاق آرای ملتی ساخته و پرداخته می‌شود۳۰.» از همه مهمتر توجه خود شاه است به «رأی‌عامه» و «آرای مردم». بر سر موضوعی سیاسی (قضیهٔ امتیاز کشتی‌رانی در رودخانهٔ کارون) شاه نوشت: این مطلب «جزو عمل و کارهای داخلهٔ ملتی است... باید رأی عامه را در این کار ملاحظه کرد.» باز به تاکید گفت: «من به تنهایی نمی‌توانم دراین فقره کاری بکنم و رأی بدهم مگر به اطلاع و آرای مردم و رجال دولت. مضایقه‌ای ندارم اگر مورد بحث مردم نمی‌شدم؛

---

۲۷. یکجا روزنامه نوشته: «مجلس ملتی... به‌اقتضای رأی عموم اهالی» موسیو طریر را صدر دارالشورای وزرای فرانسه برقرار نمود. (روزنامهٔ ایران، ۱۴ صفر ۱۲۸۸).

۲۸. اسناد مستشارالدوله، نگاه کنید به بخش یازدهم، در راه و راه‌آهن.

۲۹. اسناد مستشارالدوله، نگاه کنید به‌بخش یازدهم.

۳۰. بارون نورمان به‌شاه، محرم ۱۲۹۲، نگاه کنید به بخش یازدهم.

باید رأی عامه را در این کار ملاحظه کرد[۳۱].» درست است که به رأی مردم توسل جسته که از فشار دولت بیگانه‌ای بکاهد ــ به هر حال آن دلالت دارد برشناخت او از افکار عمومی. موردی دیگر تحت تأثیر افکار مردم بود که فرمان امنیت مال‌و جان‌را صادر کرد. اعتراف اعتمادالسلطنه و جواب شاه قابل توجه است: «درباب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند، موقعی بدست آوردم عرض کردم اعلان بی‌موقع و بد و نامناسبی چاپ شد.... جواب فرمودند چون ظل‌السلطان را معزول کردیم و او ظلم زیاد می‌کرد، این اعلان لازم بود[۳۲].» پس افکار عمومی را به‌عنوان یکی‌از مظاهر تحول اجتماعی می‌شناسیم.

در عوامل پردازندهٔ افکار عمومی باید دانست، دستگاه روزنامه که به خدمت بیداری افکار آمد ــ درساختن افکار عمومی سهم عمده‌ای داشت. ولی روزنامه را بیشتر طبقهٔ تحصیل‌کرده و نخبه می‌خواندند. گرچه بارها تأکید رفته‌که روزنامه را «قسمی بنویسند که عوام هم از آنها فایده‌برند» ــ به‌تحقیق نمی‌دانیم طبقهٔ عوام چه‌اندازه از روزنامه بهره‌یاب گشته‌اند. اما می‌دانیم که تودهٔ مردم از راه مسجد و تلگرافخانه، کم و بیش با نقشهٔ اصلاحات جدید آشنایی پیدا کردند. چنانکه گذشت، دولت قانون‌های تازه و فرمان‌های رسمی را در انتقاد حکام از منبر به‌گوش مردم می‌رسانید. همچنین رؤسای تلگرافخانه احکام دولت را در «ملأعام» می‌خواندند، و این قاعده در همهٔ شهرها اجرا می‌شد. قانون تنظیمات ولایات را در مسجدهای «کل دهات» ایران خواندند تا «رعیت بدانند که برخلاف عدل و انصاف از احدی به آنها نباید معامله‌ای بشود.» چون همان قانون در مسجد سلطانی سمنان قرائت شد، «خلایق از اصغای آن‌مضامین معدلت آیین با خرسندی تمام... قیام جستند.» این عوامل در تکوین افکار عمومی بی‌اثر نبودند.

سنجش افکار عمومی دشوار است زیرا اطلاع کافی بدست ما نرسیده. ولی گاه به مطالبی در روزنامه برمی‌خوریم که رگه‌هایی از افکار عمومی را نمایان می‌دارند، گرچه تصویر کاملی نیستند. یکی ناشناس به چند ولایت سفر کرد، آنچه دیده به زبان ساده ضمن نامه‌ای بدون امضا به مدیر روزنامه فرستاد که «چون خالی از تازگی نبود» چاپ شد. زبده‌اش را بشنوید:

---

۳۱. ایران، دستخط شاه به‌میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه، ۱۲۹۸.
۳۲. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۴۹.

«چون نه نوکر هستم و نه مواجب و مستمری دارم، نه احتیاج به‌احدی ازحکام یابزرگان درخانهٔ طهران، واز احدی‌بیم ندارم ــ آنچه‌دیده‌ام و می‌بینم حقیقت او را باید بنویسم.» یکجا «حالت مردم را بد ندیدم.» بخصوص از وقتی که صندوق عدالت برپاگشته «به هرکس‌تعدی وظلم‌واقع شود، از رعیت و غیره، می‌تواند عرض خود را بدون زحمت و تملق کسی به صندوق بیندازد. لیکن بعضی صندوق‌های ولایات را بخصوص ایــن صندوقی را که من اینجا بودم و دیدم، آزاد ندیدم.» گماشتگان حاکم «به مردم حالی کرده بودند که‌اگر عــرایضه‌ای برضد حــاکم بنویسنــد.... مستوجب تنبیه خواهند شد. و این اعلان را بسیار مخفی و زیاد با ترس به مردم حالی کرده بودند. اگرچه صندوق درآنجایی است که هرکسی نصف شب هم هر عرضی داشته باشد، به هر وسیله‌ای بــاشد در آن می‌اندازد ــ اما باز هم مردم قدری از این معنی متفکر بودند.» خبرچینان دولت، مطلب را به پایتخت روزنامه کردند، حاکم معزول گشت. حالا «عمل صندوق عدالت بسیار منظم است» و هرکسی «بــه‌آزادی» حــرفش را می‌نویسد. «اگراولیای‌دولت درهرشهری مأمور مخصوص تعیین می‌فرمودند که عرایض مردم را که به طهران می‌رسد... اجرای احکام را واتمام عمل را به‌عرض... برسانند، بسیار مفید خواهد بود.» درشهر دیگر زراعت خوب است ودر جای دیگر تخم‌مرغ گندیده هم نیست «اما عیب بزرگی از این بلاد دیدم... که علما احکام شرعی برخلاف همدیگر صادر می‌کنند. و به‌این واسطه امور بسیار مشکل... و همه روزه درب خانهٔ حاکم مملو است‌از اشخاصی‌که احکام متناقضه‌ازحکام‌شرع دردست دارند.» تلگرافخانه منظم‌است، چاپارخانه‌نظمی ندارد. درکرمانشاهان وکردستان مردم از نصب عمادالدوله به حکومت «بسیار خوشحال بودند... و از عزل مؤیدالدوله بسیار بسیار خرسند بودند. و می‌گفتند مؤیدالدوله و کسان او... بسیار بد حکومت کرده، متعدی و بیحساب بوده‌اند.» از اوضاع سایر شهرهــا «با چاپار دیگر مفصلا به سرکار شما خواهم نوشت.» (اگر نوشته باشد چاپ نشده).

نامهٔ مزبور نموداری است از درك اجتماعی فرد متعارفی، ظاهراً از قشر متوسط جامعه، که درعین حال افکار مردم خرده‌پا و اهالی چند شهر را منعکس گردانیده. نصب صندوق عدالت (که به آن اشاره کرده بود) ازنظر دستگاه قضایی و اجرای عدالت قانونی، بازیچه‌ای بیش نبود. اما این فایده را داشت که آنچه مردم در دل داشتند، روی کاغذ می‌آوردند

و در صندوق می‌انداختند. به‌قول سپهسالار: «وقتی مقرر فرمودند صندوق عدالتی بسازند. مردم طالب رسانیدن عرایض خود بودند مشروط براینکه وحشت از ممانعت نداشته باشند[۳۳].» از آن کاغذها چیزی نداریم، وگرنه بهتر می‌توانستیم زمینهٔ افکار عمومی را بسنجیم[۳۴]. ولی از رغبت فراوان مردم به آن دستگاه آگاهیم: برخی عرضحال قضایی نوشتند، بعضی از کردار حکام و دیوانیان شکایت کردند، و پاره‌ای از بزرگان دولت بدگویی می‌کردند وحتی از دشنام نوشتن دریغ نداشتند. خاطر شاه از همان بابت رمید. صندوق عدالت را پس از یك‌سال و چندماهی جمع کردند؛ حاکم و محکوم را آسوده ساختند. به‌هرحال آن شیوهٔ ایرادگیری سیاسی به‌کار دولت که آمیخته با ناسزاگویی هم بود، رواج یافته بود. اگر آن را درمواد قانون جزای ۱۲۹۶ می‌بینیم[۳۵].

افکار عمومی که زمینهٔ تکوین آن را شناختیم در مرحلهٔ تاریخی بعد نمو کرد. اینکه امین‌الدوله گوید: «مردم را تشنهٔ مطالعه می‌بینم» و «تنها چیزی که محل ملاحظه و مایهٔ وحشت» گشته این است که «تدریجاً خیالات مردم پخته و ساخته شود و به حقوق خودشان آگاه شوند[۳۶]» ــ حکایت از تیزبینی و هشیاری سیاسی او دارد. ملکم نیز به اعجاب نوشته: «درهمین

---

۳۳. کتابچهٔ گزارش میرزاحسین‌خان در «انتظام عمل‌دیوان عدالت»، [۱۲۹۲]، خطی.

۳۴. برای اینکه به‌عرض وداد مردم برسند «صندوق عدالتی اختراع‌نمودند.» آن از اختراعات شاه و عضدالملك بود و در ۲۲ محرم ۱۲۹۱ در میدان ارك تهران افتتاح گردید. به‌تمام شهرهای کوچك و بزرگ صندوقی نصب کردند، محل آن در مسجد جامع هر بلد بود، و قراولی از آن پاسداری می‌کرد. درون هرصندوق کیفی قرار داشت، و کلید آن «در حضور مهر ظهور همایونی» بود به‌دارالخلافه. ماهی یکبار و گاه دوبار، کیف را با چاپار مخصوص به‌دربار عدالت پناه می‌آوردند. آنجا به عرضحال مردم رسیدگی می‌شد. «مقصود این بود که باچنان «قاعدهٔ میمونهٔ مستحدثه» و «قرار مستحسنه در کل ممالك محروسهٔ ایران به‌ادنی پیرمزنی ظلم‌نشود، واگرهم‌بشود فوراً... رفع جور و ظلم کلیتاً بشود.» دربارهٔ صندوق عدالت تبلیغات زیاد می‌کردند. گزارش آن از روز تأسیس در روزنامهٔ رسمی بطبع رسیده است.

۳۵. قانون ۱۲۹۶ (که در ریاست نظمیهٔ کنت دوموفت‌فرت ایتالیایی نوشته شده) این اعمال را جزو جرایم شناخته است: انتشار رساله «برضد مذهب یا دولت و ملت.» دیگر اینکه: «کسی که جسارت نموده درضد پادشاه اعلانات و نوشتجات در کوچه‌ها بچسباند... برحسب حد تقصیر او از یك ماه الی پنج سال حبس خواهد بود.» همچنین «کسی که برخلاف پادشاه یا خانوادهٔ سلطنت حرف بزند» و یا «تحریك بد در نظر داشته باشد، بعد از تحقیق و ثبوت از یك سال الی پنج سال به‌درجهٔ تقصیرات با زنجیر محبوس خواهد شد.» اگر آن کارها تحقق نیافته بودند، درقانون منعکس‌نمی‌شدند.

۳۶. اسناد ملکم، امین‌الدوله به‌ملکم، ۱۹ مه ۱۸۸۹.

عهد ما افکار عامهٔ ایران تا به‌کجاها بالا رفته است.» همچنین «خیالات ایران در جوش و خروش است؛ حرف‌ها می‌زنند... که چند سال قبل به عقل محال می‌آمد.» آن تحول اجتماعی مهمی بود که در جهت نهضت مشروطیت نمو کرد و تحرك یافت.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۴ در قدرت نظامی

تاریخ اصلاحات جدید در کشورهای مشرق ــ با اصلاح لشکر در جهت تأسیس نظام اروپایی آغاز گردید ــ آن‌گاه که هنوز خبری از فلسفهٔ ترقی اجتماعی نبود. با تحولی که در تعقل اجتماعی پدید آمد، مفهوم قدرت نظامی، موضوعیت و هدف آن نیز تغییر یافت. این معنی در ایران و عثمانی و ژاپن دقیقاً راست می‌آید، گرچه نتیجهٔ عینی آن در سه کشور بهیچ‌وجه یکسان نبود. ایجاد «آرمهٔ منظم» و لشکر «ملتی» ازاصول دولت سپهسالار بود، همچنانکه «نظام نیرومند» شعار دولت میجی ژاپن،و «نظام جدید» از مواد تنظیمات عثمانی بشمار می‌رفت. مهمترین عنصر سیاست نظامی هر سه‌کشور، دفاع از حقوق و حاکمیت ملی بود.

آن وجههٔ نظر مشترك پرداختهٔ سه عامل اصلی بود: عبرت تاریخ، ناایمنی سیاسی در روبرو شدن با تعرض و قدرت مغرب، وجوب تشکیل حکومت متمرکز. ژاپن تا عصر میجی نظام جدید نداشت. حملهٔ دریایی آمریکا و داستان «پری» و ایجاد کاپیتولاسیون ــ درس عبرت داد؛ اندیشهٔ نظام غربی را بیافرید. به علاوه خطر جنگ داخلی و لزوم براندا‌ختن فئودالیسم مطلق (که تا آن زمان برژاپن استیلا داشت) آن فکر را نیرو بخشید. ژاپنیان به ظرف سی سال لشکری آراستند روس‌شکن. عثمانی از یك‌سو با روس دست و پنجه نرم می‌کرد، از سوی دیگر در کشمکش با دولت‌های بالکان بود ،و امپراطوری به مرحلهٔ متلاشی‌شدن رسیده. در دورهٔ تنظیمات و پس از آن، نقشهٔ تقویت نظامی تحرك تازه‌ای یافت،مدارس «حربیهٔ» جدید بنا گردیدند، ناسیونالیسم ترکی و تفکر دولت ملی درآن

مدرسه‌های نظامی نمو پیدا کرد، ودولت‌سازان جدید ترکیه درس‌خواندگان همان کانون نظامی بودند. اما ایران نه دشواری عظیم فئودالیسم ژاپن را داشت، نه با بلای اقوام نامتشکل و تجزیه‌طلب عثمانی مواجه بود. گرفتاری ما تهدید و زورگویی دو همسایهٔ متجاوز استعمارگر بود؛ ناتوانی دولت در پاسبانی حقوق حاکمیت در تقابل با تعدی آن دو کشور؛ و نداشتن‌حکومت متمرکز نیرومند.

بنابراین تحصیل قدرت نظامی در هرسه کشور ــ با ساختمان سیاسی داخلی و مسائل سیاست خارجی آنان همبستگی کامل داشت. همانطور که از نظرگاه فلسفهٔ سیاسی، مفهوم «دولت جدید» از جهتی دلالت می‌کرد برانحلال نظام فئودالیسم و تأسیس حکومت متمرکزی که پایه‌اش بر قانون اساسی استوار باشد ــ قدرت نظامی عامل تحکیم دولت جدید و نگهبان حقوق‌حاکمیت‌آن درسیاست‌بین‌ملل بشمار می‌رفت. در این فرض، قضیهٔ‌عدالت باماهیت آن‌نوع‌قدرت ربطی‌نداشت، ازآنکه‌تصورشمول عدالت درآن‌نفی مطلق عدالت بود. لاجرم قدرت‌نظامی‌غایت‌نبود؛ وسیله‌ای‌بود برای سلامت زیستن در کشاکش سیاست جهانی، و اصلاح حکومت داخلی در جهت برپا کردن دولت جدید. در ضمن باید دانسته شود که پس از جنگ فرانسه و آلمان، گرایش تازه‌ای در مغرب به قدرت نظامی پیدا شد که در مشرق هم تأثیر کرد. پیش از آن درنظر مشرقیان چشم و چراغ مدنیت کشور فرانسه بود. چون آن دولت در برابر لشکر آلمان بزانو درآمد، ذهن ممالك مشرق یکباره معطوف به آلمان عصر بیسمارك گردید. ایران و عثمانی و ژاپن هرسه به‌سبك نظام آلمانی روی آوردند. تأثیرظهور آلمان جدید و قدرت نظامی آن در مقالات روزنامه‌های ایران در این دوره، و گزارش‌های رسمی، و رساله‌هایی که ترجمه شده، جلوه‌گر است. بیسمارك در پند سیاسی خود به ایران و ژاپن نیز تحصیل قدرت نظامی را تأکید کرد[۱]. به حقیقت روح سیاست زمان در طلب نظام ملی بود. و مقصود از آن، سپاهی بود متشکل و منتظم، مجهز به سلاح غربی، آشنا به فن رزم اروپایی، با فرماندهانی تعلیم یافته به سبك فرنگی.

*

در مرحلهٔ بلافصل زمامداری سپهسالار، موضوع ترقی نظام ایران مورد توجه بود ــ هم میرزا حسین‌خان بارها تأکید می‌کرد، هم دولت از روی درماندگی درپی آن بود. چند سال قبل از آنکه بیسمارك پیوستگی

۱. نگاه کنید به بخش ششم.

«حق» و «قدرت» را در زندگی اجتماع بین ملل به دولت ایران گوشزد کند ــ همان معنی را میرزاحسین‌خان خوب پرورانده: در پاسخ اعتراض دولت مبنی براینکه والی بغداد مدحت‌پاشا به خیال تعرض به حقوق ایران در خلیج فارس می‌باشد، صاف و پوست‌کنده گفت:

«آن حقی که شما بیان می‌فرمایید، از درستکاری و حق‌شناسی نشأت می‌نماید. آن حق امروزه در دنیا وجود ندارد. چنانچه مکرر شفاهاً عرض نموده: اخذ حق، یاحفظ حقوق، یا ایجاد حق به‌جهت خود ــ بسته به قوهٔ سرنیزه و استعداد و قدرت بریه و بحریه است.... با اطمینان از عدم قدرت بحریهٔ ایران، امروز مدحت‌پاشا به این خیال است... فردا شیخ‌کویت دوتا بغله خواهد فرستاد، یا امام مسقط یک کشتی جنگی می‌فرستد. این قبیل کارها با حرف وزبان انجام‌پذیر نخواهد شد[۲].»

به‌عبارتی دیگر: «درصورتیکه دولت ایران اسباب نظم خانهٔ خود را نداشته باشد، دیگری آمده و نظم داده و خانه را از دست می‌گیرد ــ چنانکه علی‌الحساب گرفته... هند و سند و غیرهما را هم به همین‌طور کردند[۳].» قضیه این است که قانون زور حاکم بود، هرچند آن واقعیت زشت و ناگوار باشد. دولت توجهی به کار نظام داشت کـه در ۱۲۸۵ عبدالرسول‌خان سرتیپ را برای مطالعه در «انتظامات جدیدهٔ نظامیه و اسلحه و ادوات جدیدالاختراع دول معظمهٔ متمدنه» روانهٔ فرنگستان نمود. او از تحصیل‌کردگان فرانسه بود، و اکنون در خدمت وزارت امور خارجه. «دستورالعمل» عبدالرسول‌خان که بنابر دستور زبانی شاه نگاشته شده، سیاست دولت را روشن می‌گرداند: «چندی است که در فرنگستان اختراع اسلحهٔ جدید می‌شود و بر ترقی آنها می‌افزایند. مقصود اصلی از مأموریت شما این است که در فرنگستان حاضر بوده، و از هر نوع تجربهٔ‌اختراعات و تکمیل در هر اسلحه استحضار حاصل کرده، فی‌الفور اولیای دولت‌علیه را از وضع و کیفیت و طرز اختراع و منافعی که در او ملاحظه نمودند، اطلاع داده ــ اگر ممکن است نمونه‌ای از آن اسلحهٔ جدیده را بفرستید. و اگر امکان ندارد نقشه‌ای حاضر نموده، ارسال دارد تا اختراعات جدیدهٔ نظامیهٔ فرنگستان در خدمت اولیای دولت علیه مجهول نماند.»

محل کارش در پاریس مقرر گردید. در ضمن سالی یکی دوبار به

---

۲. ایران، میرزاحسین‌خان به‌میرزا سعیدخان، ۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷.

۳. ایران، نامهٔ محمدعلی‌خان مهندس مأمور بوشهر، ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱. (نمی‌دانیم مخاطب کیست، اما شاه آن کاغذ را خوانده و حاشیه‌ای نوشته).

برلن، وین، لندن و بروکسل سفر کند. و «اگر لازم داند یك مرتبه هم به پطرزبورغ برود.» هر دوهفته‌ای گزارشی از «وقوعات نظامیه وعسکریه واطلاعات جدیده» بفرستند. در راه‌مأموریت به اروپا «به‌انبارها وکارخانجات عسکریهٔ عثمانی رفته، به‌قدر امکان از اسلحه و سایر قوای حربیهٔ آنها استحضار حاصل نماید.» مأموران سیاسی ایران در فرانسه و انگلیس از وزارت جنگ آن دولتها اذن بگیرند که عبدالرسول‌خان «به جمیع کارخانجات وانبارهای حربیه‌که دارند رفته، تحصیل استحضارات‌نمایند.» به‌علاوه از سفیران پروس و اتریش و بلژیك در پاریس «سفارش‌نامه و معرف‌نامه» بگیرندکه درتأسیسات نظامی‌آن کشورها تحقیق‌نماید. می‌بایستی «در نهایت شرف حرکت نموده، مثل سایرین خود را گرفتار قرض‌نکرده و به اعتبار خود خللی نیاورد[۴].»

درنامهٔ وزیر امور خارجهٔ ایران (رجب ۱۲۸۵) به وزارت امور خارجهٔ پروس و اتریش و بلژیك آمده: عبدالرسول‌خان سرتیپ؛ صاحب منصب وزارت امور خارجه به جهت «کسب اطلاعات لازمه در حق‌انتظامات جدیدهٔ نظامیه و اسلحه و ادوات جدیدالاختراع... و مشاهدهٔ بعضی اوضاع معمولهٔ نافعهٔ عسکریه... مأمور به سیاحت فرنگستان و ملاحظهٔ صنایع و قواعد جدیده، و کارخانجات دولتیه می‌باشد.» خواهش گردیده: او را «به این مأموریت قبول و محل اعتنا دانسته، حسب الاقتضا به دخول مجالس وزارت جنگ، وملاحظهٔ جبه خانه و قورخانه و سایر کارخانجات... اجازت دهند که به آزادی داخل شده، کسب اطلاعات نمایند.» همچنین به منظور «تحصیل نمونهٔ اسلحه» و «نشر تربیت» و «نشر قواعد عمومیه» اورا یاری نمایند[۵].

این نامه و آن دستور را میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه برداخته، گویی مرد عامی بی‌خبر از دنیا نگاشته است. خیال کرده دیدن کارخانه‌های اسلحه سازی کشورها و بدست آوردن نمونهٔ مصنوعات‌آنها، امر ساده‌ای است، و عبدالرسول‌خان به تماشای شهرفرنگ می‌رود. به‌هر صورت شاه علاقه‌ای به ترقی نظام پیدا کرده بود.

سپهسالاری میرزاحسین‌خان، آغاز سومین دورهٔ تحول نظام‌جدید

---

۴. ایران، «دستورالعمل... عبدالرسول‌خان سرتیپ به‌قسمی که سرکار همایون... شفاهاً فرمایش فرمودند»، رجب ۱۲۸۵.

۵. ایران، میرزاسعیدخان به‌وزارت خارجه‌های پروس واتریش و بلژیك، رجب ۱۲۸۵.

ایران است. دورهٔ اول به عهد عباس‌میرزا بود، و دورهٔ دوم به عصر امیرکبیر[۶]. در ۱۲۸۸ شاه عموی بیکارهٔ خود فیروزمیرزا را از وزارت‌جنگ برکنار داشت، و میرزاحسین‌خان به جای او نشست. در دو مرحله‌ای که وزیر جنگ بود و همچنین در زمان صدارت ــ نقشهٔ همه‌جانبهٔ ترقی نظام ایران را ریخت. هدف این بود که سپاه جدید متشکل منتظم، مجهز به‌سلاح نو بافرماندهی واحد تعلیم یافته‌ای بیاراید.

نخست تحلیلی از تفکر نظامی دراین زمان بدست می‌دهیم، مبحثی که از نظرگاه سیر اندیشه و شناخت نقشهٔ میرزاحسین‌خان شایستهٔ توجه است. مهمترین مآخذ اصیل ما عبارت‌اند از: مدارک رسمی، روزنامهٔ نظامی و روزنامهٔ مریخ که هردو نشریه را میرزاحسین‌خان خود برپا کرد.

در فلسفهٔ قدرت نظامی، سرتیپ «اندره‌نی» ایتالیایی سلسلهٔ مقالات سودمندی «درایجاد قشون ونظام» دارد: «از حالت مخالطه وآمیزش بنی‌نوع بشر بایکدیگر، جنس انسان مجبور گردیده که قوانینی برقرار سازد که... جان‌و مال مردم محفوظ ومحروس بماند. بنابراین لازم است که استعدادی برقرار نماید تا بتواند به آن واسطه، به حفظ قوانین‌مزبوره پرداخته و مخلوق را به اطاعت آن مکلف داشته، و کسانی که درصدد تخطی و تجاوز از قانون برمی‌آیند... مجبور به اطاعت نمایند. اصل ایجاد استعداد عسکریه از همین فقره است.» نخست سپاهیان «جمعیتی بودند مسلح بدون نظم. مدتی نگذشت که فهمیدند باید... در تحت قاعده ونظمی باشند که متفقاً اعمال متعلقهٔ به‌خود را مجرا دارند تا باعث قوت ایشان شود.» براثر آن «بنای درجات ومناصب گردید که مبنای تربیت قشون و نظم وتعلیم است.» در ضمن «خطرهای خارجه عارض گردید.» پس «مدافعه ظاهر شد» و لازم آمد دفع «هجوم» خارجی.

در رابطهٔ جنگ با تحول هیأت اجتماع و تأثیرش در پیشرفت صنعت نکته‌هایی دارد که آیینهٔ تفکر نظامیگری سدهٔ نوزدهم است: «اگرچه جنگ به‌اندوه و مصیبت توأم است ــ ولی حافظ منافع و حامی اجرای حقوق دول و ملل، و یکی از اسباب تربیت محسوب می‌شود. به حسب کیفیت آسان می‌کند ترقی جماعت را، و به حسب عمل عقل و هوش ملل از آن ظاهر می‌شود. در اغلب ازمنه ترقی علم و تکمیل صنایع، به سبب صنعت جنگ رواج یافته... در عصر حالیه علم و صنعت نظامی وسعت

۶. جا دارد تحقیق کامل منظمی در تاریخ نظام جدید ایران بشود. اصلاحات نظامی میرزا تقی‌خان را در «امیرکبیر وایران» بحث کرده‌ام.

یافته و مستکمل شده، و اجرای آن مقتضی معرفت‌های مختلفه و حسن تربیت قشون و استحضار از حالت دشمن و تجارب زیاد گشته است. ترقی علوم و اسباب تعلیم و سهولت مراوده و وسیله‌های خوب، در این عصر تغییرات کلی در علم جنگ داده است.»

نویسندهٔ ایتالیایی راجع به جنگ فرانسه و آلمان واقع‌بین است و سنت‌کهنهٔ رزم‌آرایی را طرد می‌کند: جنگهای اخیر خاصه نبرد فرانسه و آلمان «تغییرات عمده‌ای را آشکار ساخت... و بهم‌چشمی یکدیگر تغییر دادند عادت و رسوم قدیمی خود را که به آن دلبسته بودند... کثرت قشون، سرعت حرکات توپ‌های خانداز، تفنگ‌هایی که به سرعت تمام انداخته می‌شود و فاصله‌های بعیده را می‌زند، اختصار مشق، و حرکت افواج ــ درنظر ما دلایل این ترقیات است... در صنعت نظام.»

اندیشهٔ مهم دیگر در فلسفهٔ اختیار و عمل آدمی و نفی تقدیر است :«سابقاً هرگاه به قشون سانحه و حادثه‌ای روی می‌داد، اورا بختی و اتفاقی می‌دانستند. و می‌گفتند: نصرت و نکبت تعلق به خوشبختی و بدبختی دارد. حال آن خیالات گذشت. و تمام ملل مجبورند براینکه‌بدانند آنچه در جنگ اتفاق می‌افتد، نتیجهٔ صورت‌بندی و ترتیبی است که قبل از جنگ داده‌اند. و نیز نتیجهٔ چابکی و دقتی است که در جنگ مجرا می‌دارند مطابق عزم سابق خود. قبل از وقت باید دقت و تخیل نمود تمام آن خیالی را که باید در جنگ مجرا داشت. و هیچ‌چیز را از برای‌بخت نباید گذاشت.»

سرتیپ اندره‌نی از جنبه‌های فنی جنگ جدید، لشکرآرایی و فرماندهی، و تشکیلات نظام اروپایی سخن رانده تا می‌رسد به ایران: «اکنون وضع قشون دولت ایران موافق ترتیبات سابقه است. و واضح است که این قسم قشون خالی از عیب و نقصان نیست. ولی بدون تغییر ترتیب حالیه، ازهمین قشون می‌توان قشون بسیار خوبی مرتب نمود. نظم و اصلاح ادارات و دوایر نظامی، و قرار درس و تحصیل عموم صاحب‌منصبان، و درجات ترقی آنها، و ایجاد قوانین نظامی ــ رفع عیوب آنها را خواهد نمود.» باز گوشزد می‌نماید: «ترتیب قشون مثل سایر اجتماعاتی که مخصوص کاری هستند ــ باید در تحت قانون باشد و قشون محض این است، و تهدید دشمنان داخله و خارجه.» یعنی قشون برای تاخت‌وتاز نیست، بی‌قاعدگی و لگام‌گسیختگی را هم محکوم می‌کند.

نویسندهٔ دیگری مسألهٔ قدرت نظامی را به صورتی دیگر مطرح

ساخته است: «عوام‌الناس از بدو عالم تا کنون از هر طایفه و ملت که بوده و هستند، مطلبی را که نظام عالم منوط و مربوط به آن است ــ به این کلام بی‌معنی وقول مستهجن تحویل نموده‌اند که: قوت طرفی سبب بطلان حقانیت طرفی است... شاید در ازمنهٔ سابقه که هنوز قانون مدن رواجی نداشته، و حقوق ملل را وقعی نبوده ــ این تصورات صورت صحت و حقیقتی داشته. و به متون تواریخ و سیر هم که رجوع می‌شود، چند مثل فوق‌العاده یافت می‌شود. لیکن هیچوقت نوادر دلیلی موجه و برهانی قاطع در کلیهٔ امور نبوده است.»

آن بیانی نسنجیده است: اینکه قانون زور را حق شناخته‌اند از «نوادر» تاریخ نیست؛ جوهر تاریخ روابط دول است. کتبا «عوام‌الناس» نگفته‌اند که نظام عالم بر زور است؛ چه‌بسیار اندیشه‌گرانی آن‌را تایید کرده‌اند، اساس تساوی حقوق ملل را هم باطل شمرده‌اند. اینکه ما هم‌مشرب آنان نیستیم، مطلب دیگر است. حتی درقرن نوزدهم برخی‌ازاهل دانش و فکر قانون انتخاب انسب داروین را برنظام اجتماع آدمیزاد بکار بستند. و همان اندیشه در نمو میلیتاریسم ناهنجار غربی تاثیر کرد. بله، «حقوق ملل» برخی قواعد در آیین صلح و جنگ نهاده است. اما ماهیت حقیقی روابط دولتها را در سیاست بین ملل تاکنون تغییر نداده. همهٔ جنایتهای پستی که اروپاییان و آمریکاییان و روسیان مرتکب شده‌اند و می‌شوند ــ به زور شمشیر بوده است. پس هنوز قانون زور حاکم بر سیاست جهانی هست.

دنبالهٔ مقالهٔ مزبور را بخوانیم: «استعدادحربی» دولتها را «مقاصد عالیه»ای است. از آن جمله «حراست و صنور مملکت» پس بـه عقیدهٔ «عقلای ملل... بر ملت‌پرستان و دولتخواهان واجب، بل‌اوجب است که همیشه طالب... نظم و عظمت دایرهٔ عسکریه باشند.» کشور «بی‌قشون منظم، مثابه بدن بی‌دست است. بازوی دولت قشون است که به امداد و اعانت او می‌توان اجرای قوانین عادلانه نمود.»

در تحول مفهوم قدرت نظامی سخنی اندیشیده دارد: در گذشته «طرز قشون و وضع جنگ تباین کلی با سبك حالیه داشته است.» پیشتر «امید فتح و تصور تصرف، فقط در تهور و شجاعت اشخاص بود. لکن حالا، وضع جنگ... علمی است مثل سایر علوم.» اسلحه و مهمات جنگی که «هرآن برتکمیل آن می‌افزایند، اسلوب جنگ‌را کلیتاً با سابق تغییر داده است.» صاحب‌منصب قابل باید «هم رشید باشد، هم عالم.» اکنون

«قشون چریك غیرمنظم مثل سابق نمی‌تواند فتوحات نمایان کند، ممالك وسیعه را متصرف گردد. اگر طوایف مغول... با چندین هزار سوار چریك غیرمنظم، سلطنت مستقلهٔ خوارزمشاهیان را منقرض کردند... یا امیر تیمورگورکانی، و بعد سلاطین صفویه، و همچنین افشاریه با عساکرچریك تصرفات و تغلبات نمودند ــ نباید حمل برآن کرد که حالا هم قشون چریك غیرمنظم‌قابل این‌است که مصدر چنین فتوحات شود.» امروزه، شرایط قشون منظم عبارت‌اند از: علم و لیاقت فرمانده، اطاعت نظامی، اسلحهٔ ممتاز. «هرقشونی که دارای این‌سه‌چیز باشد، اگر عدداً هم‌بالنسبه به طرف مقابل کم باشد، غلبهٔ او بر خصم معین و مبرهن است.»

مطلب آخر روزنامه راجع به کوشش دولت است «در نظم وترتیب و تربیت» لشکر. «به دیدهٔ انصاف» باید گفت در این چند سال «ترقیات عساکر ایران یك بر ده است. و به همین طرز و اسلوب کـه می‌رویم، امیدواریم مدت قلیلی نگذرد که دولت علیه صاحب قشونی گردد... ازحیث علوم جدیده و اختراعات اسلحهٔ تازه، یکی از قشون‌های معظم دنیامحسوب شود.» جای دیگر به این «قاعدهٔ با فایده» که در قشون فرانسه پس از شکست از آلمان نهاده شد، تصریح رفته: «سبقت و قدمت خدمت، پس‌از این موجب تصاعد درجه و ترقی نخواهد بود. بلکه اعطای مناصب عالیه و مراتب متعالیه، منحصر است به‌جلادت‌های اصلی ورشادت‌های جبلی‌مردم. وجوهر فطری موجب برتری و سروری است، نه نجابت پدری و مادری. و سبق زمان را علت ترفع شأن نباید دانست.»

جنبهٔ بسیار مهم این مبحث پیوستگی ترقی نظامی است با تحول کلی اجتماعی و اصول حکمرانی جدید. این مسأله در گزارش جنگ‌عثمانی و روس (۹۵ـ۱۲۹۴) و دلاوری که ترکان بخرج دادند، مطـرح گشته: استعداد نظامی عثمانی در جنگ با روس «به مراتب بیش از آنچه گمان می‌رفت بروز کرد. عدد و علم و شجاعت و قدرت عثمانیها حتی در اوقاتی که ویانه را محصور و تمام فرنگستان را متزلزل داشتند ــ هرگز به‌پایهٔ امروز جلوه نکرده بود[۷]. هرگاه در ضمن این استعداد عسکریه، در سایر شقوق مملکتداری هم به قدر اقتضای این‌عهد هنر و ترقی نشان داده بودند ــ حال قطعاً یکی از اولین دول روی زمین می‌شدند... در این عهد، تنها قدرت توپ و زور قتالی از برای‌حفظ حقوق دول کافی نیست... هر دولت مجبور است که نه تنها در جنگ، بلکه در جمیع عوالم زندگی، و

۷. اشاره به‌محاصرهٔ وین بدست سلطان سلیمان در ۱۵۲۹ میلادی.

بخصوص در تنظیمات وتدابیر مملکتداری، به‌قدر اقتضای تمدن‌حالیهٔ‌دنیا، یا اقلا به‌قدر روش دول همجوار ترقی نماید. هر دولتی که بخواهد خود را از این اجبار ترقی عامه، معاف و مستثنا بشمارد ــ اگر تمام سرحدات خود را با توپ کروپ و به سنگرهای فولادی مضبوط بکند، ممکن نیست که یك روز زود یا یك روز دیر در زیر سیل ترقیات اطراف مغلوب‌نشود.عثمانیها بیشتر از ششصدهزار سرباز به میدان جنگ آوردند، و بزرگ وکوچك واقعاً مثل شیر نر جنگیدند. ولیکن چون در این بیست سال گذشته، از توقعات ترقی دنیا غافل ماندند ــ هرکار بکنند... و دولت روس را هم تمام بکنند، باز در آخر بهترین قطعات ملك ایشان، و جزء اعظم استقلال دولت عثمانی، به غرامت خبطهای سابق از ایشان گرفته خواهد شد[۸].»

نقشهٔ سپهسالار پرداختهٔ تفکر نظامی جدیدبود. عناصر آن‌را مورد سنجش قرار می‌دهیم. درفرمان انتصاب میرزاحسین‌خان به وزارت‌جنگ (۱۲۸۸) می‌خوانیم: «چون میل خاطر ما در ترقی دولت خاصه قشون و نظام است ــ و حالا می‌خواهیم که یك قرار و انتظام تازه در این امر بدهیم که هیچ دخلی و شباهتی به سابق نداشته باشد... جزئاً و کلاامور عسکریه موافق دستورالعمل باید در تحت قاعده و قانون باشد.» پس مشیرالدوله را به وزارت جنگ گماردیم که «در اجرای قوانین مستحسنهٔ عسکریه‌مختار کل باشد. از جانب ما آنچه صلاح دانسته، حکم بکند همان حکم ماست بی‌تخلف.» روزی که فرمان صادر شد، شاه ضمن خطابهٔ خود در سلام عام (۱۳ رجب ۱۲۸۸) از سستی دولت سابق در ترقی نظام و عقب‌ماندگی قشون انتقاد کرد. سخن سرزنش‌آمیز شاه مستقیم به‌عمویش فیروز میرزا باز می‌گشت که اعتقادی به اخذ نظام اروپایی نداشت، و حالا از وزارت جنگ معزول شد[۹]. شاه گفت: «البته می‌دانید که در این سنوات‌گذشته، آن‌طوری که باید و شایستهٔ دولت ایران است... ترقیات در شعب‌نظامی و غیرنظامی حاصل نشده. بخصوص آن ترقیاتی که در اسلحهٔ جدیدهٔ یوروپ، و در قواعد مشق و درس نظامی آناً فآناً در تزاید است، سرایت

۸. ایران، ملکم خان به‌میرزا حسین‌خان، ۱۲ شوال ۱۲۹۴.

۹. مجدالملك به‌طعنه می‌نویسد: «از کتابچه‌های تنظیمات قشون که‌متتبعین ایرانی نوشتند، و به‌دستخط همایون موشح شد ــ وزیر فیروز جنگ اغراض غریبی دارد. می‌گوید: بعد از سالها تجربه و زحمت اینقدر خاك برسرما شده که عقل خودمان را کنار بگذاریم، مقلد مردکهٔ فرنگی بشویم، و ریشمان را بدست چند نفر جاهل بدهیم... افغانها که صفویه را متفرق کردند، کتابچهٔ تنظیمات داشتند؟ نادر که هرچه نابدتر افغانها را پاره کرد، تمام هندوستان را گرفت، قواعد فرنگی می‌دانست؟» (کشف‌الغرایب... خطی).

به‌ایران نکرد.» به‌علاوه سرکردگان «از بزرگ و کوچك، تکالیف حدود و خدمات خود را گم کرده، شأن و احترام نظامی از میان رفته... قوانین نظامیه را فراموش نموده» و اردوهای لشکر «بی‌حرکت مانده»اند. همانجا شاه دوجلد «کتاب قانون نظام» را به‌میرزا حسین‌خان سپرد و گفت: «از این روز به بعد القاب و مناصب نظامیه به استحقاق باید باشد، نه به واسطهٔ وراثت.»

این خطابه و آن فرمان که به یقین در پروراندن مضمون آنها خود سپهسالار دست داشته، وجههٔ نظر کلی او را منعکس می دارد. می‌خواهد سنت آیین نظام را یکسره تغییر دهد، کار لشکر را برپایهٔ«قاعده و قانون» قرار دهد، رسم «وراثت» را در مقامات نظامی باطل گرداند و «استحقاق» فردی را جایگزین آن نماید، و قشون منتظم‌مجهز تعلیم گرفتهٔ نوی بسازد که «هیچ دخلی و شباهتی» به گذشته نداشته باشد. به‌تعبیر خودش: پیش از سفر فرنگستان تعهد کرده بودم «قشون ایران را مثل یك آرمهٔ منظم فرنگستان» درآورم. و «یقین دارم که می‌کردم[۱۰].» هدفش تأسیس «قشون نمونه» بود. اینکه می‌نویسد: «انتظام و قدرت دولت... در داخله، و حفظ حقوق و شأن و اعتبار دولت در خارجه ــ منوط به‌هیات منتظمهٔ قشون است[۱۱]» ــ جهت فکری‌اورا درتأسیس دولت جدید متمرکز، و همچنین پیوستگی قدرت نظامی را با حفظ حقوق حاکمیت دولت‌روشن می‌دارد. یعنی تصور کاملی از نظام جدید داشت. نکتهٔ بسیار جالب توجه شرحی است که روزنامهٔ اختر در نقشهٔ ایجاد «عسکر ملتی» ایران نوشته (۱۲۹۳): دولت ایران «در انتظام امور ملکیه و عسکریه اهتمامات خود را بکار می‌برد، و... قرارداده‌اند همهٔ اهالی علم جنگ را به اقتضای وقت یاد بگیرند وعلی‌التدریج داخل در سلك نظامی و عسکر ملتی شوند. و در این باب قاعده و ترتیبی داده می‌شود که... مقصود حاصل گردد ــ زیرا هر دولتی وطن را به دستیاری اجزای وطن باید محافظت نماید.»

در نامهٔ بلندی که شاه به میرزاحسین‌خان (زمان صدارت او) نگاشته، برخی از مواد نقشهٔ اصلاح نظام را تأیید نموده است: «جناب صدراعظم شب و روز مشغول خدمت است، و آنی غفلت ندارد. اما این خدمات که نوشته می‌شود، مخصوصاً باید به انجام برسانند انشاءالله‌تعالی در سنهٔ پیج‌ئیل [۱۲۸۹]:... اجرای قوانین نظامی که در کتابچه‌ای‌نوشته

۱۰. میرزاحسین‌خان به‌ملکم، ۳ جمادی‌الاول ۱۲۹۱ (اسنادخان‌ملك ساسانی).
۱۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۲.

شده و بدست خودم، سابق تسلیم صدراعظم کردم؛ آوردن معلمین نظامی از سواره و پیاده و قورخانه و غیره از فرنگستان، و ترتیب و تشکیل قشون و قورخانه و اسلحه بدست آنها؛ ابتیاع اسلحه و تفنگ سربازی و نمونه‌ای که داده شد. به همان نمونه به‌طهران زود برسانند ازفرنگستان با فشنگ ساخته، و توپخانه...؛ تعمیر توپهای دولتی خودمان چه در طهران و چه‌در سرحدات که کامل وتمام وبی‌عیب باشد، و اسباب‌توپ‌کشی هر توپی با قاعده و نظم در بالای‌همان توپ که پوندش معلوم است،آویخته باشد که هرساعت اسب حاضر بشود برای‌کشیدن بیرون ببرند، بی‌معطلی؛ یك زور و قشون مستعدی با قاعده، و به وقت و موقع که نتیجه وحاصل و تمرینك انشاءالله داشته باشد ــ با سرکرده‌های خوب و اسباب لازمه و اسلحهٔ خوب و تدارك مرغوب، به خراسان باید فرستاد که به ترکمان آخالی صدمهٔ کلی انشاءالله برسانند. از امروز باید با حسام‌السلطنه در گفتگو باشند، و قرار وقت و انجام کار را انشاءالله بدهند؛ جهانگیرخان بنا بود امتیازی بگیرد مثل Monopole و کارخانهٔ تفنگ‌سازی راه بیندازد. باید عقب این کار بروند... بجایی برسد؛ اتمام یك سربازخانهٔ عالی با آن طرح و نقشه‌ای که به‌نظر رسید؛ در استحکام و آبادی و رونق بندر محمره و بوشهر باید سعی بشود. و در برازجان یا دالکی یك‌قلعهٔ محکم نظامی کوچك که چهارهزار نفر بگیرد، باید ساخته شود[۱۲].»

آن دستور حکایت از آگاهی شاه درامور نظامی دارد. تأثیرشکست از انگلیس، وتاخت و تاز ترکمنان آخال را به خراسان، در ذهن او باز می‌نماید. جای دیگر راجع به ترکمنان نوشت: «آخالی را هیچ لازم نیست که بیاورند. همانجا بمانند، روسها پدرشان راآتش بزنند، پدرسوخته‌های دروغگوی حرامزاده‌ای هستند[۱۳].» در این زمان شاه خیلی علاقه به‌پیشرفت نظام داشت. می‌نویسد: «امید زیاد دارم که قشون و قورخانه و اسلحهٔ ایران ترقی بکند، و اثر خود را به موقع ببخشد[۱۴].» سپهسالار هم در پاسخ گفت: «آرام و آسایش نخواهم گرفت تا قشون را قشون نموده، وجود مبارك شاهانه را راحت سازم[۱۵].»

«تنظیمات جدید نظامی» ایران شامل این مواد است: وضع‌قوانین

۱۲. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۸].
۱۳. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۹۴].
۱۴. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزا حسین‌خان، [۱۲۹۱].
۱۵. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۱].

نو، تشکیلات تازهٔ وزارت جنگ، بنای مدرسهٔ اتاماژوری، استخدام‌معلمان نظامی از اتریش، ایجاد روزنامهٔ نظامی، تأسیس کارخانهٔ اسلحه‌سازی و خرید اسلحه از اروپا.

اندیشهٔ میرزاحسین‌خان دروضع قوانین نظامی، ازفلسفهٔ سیاسی او سرچشمه می‌گیرد. بنابر اعلام روزنامه: منظور این بود که «در کلیهٔ امور قشونی، موافق رسوم و قوانین متداولهٔ معمولهٔ بین‌الدول، ومناسب وضع و حالت این مملکت ــ تحریر قواعد لازمه می‌شود. و عنقریب صورت امضا و اجرا خواهد یافت.» تشکیلات قشون ایران را «قانون نظامی»معین ساخت. این قانون در ربیع‌الثانی ۱۲۸۱ تدوین گردیده بود. بی‌گمان صاحب‌منصبان فرانسوی در پرداختن آن دست داشته‌اند. و همان‌قانونی است که شاه به سپهسالار سپرد، و اجرای آن را سفارش نمود. قانون نظامی به‌صورت مواد مضبوطی تهیه گردیده، شامل‌این موضوعهامی‌باشد: ترتیب قشون، جیره ومواجب و لباس وتدارکات و اسلحهٔ سپاهی، پیشنهاد ایجاد مدرسهٔ نظامی، مصلحتخانهٔ عسکری، نشان‌ها و پاداش‌های‌نظامی. اثری از فکر نظام ملی نیز در قانون بچشم می‌خورد: «هر فردی از افراد لشکر باید خود را... حامی و مقوی ملت بداند، و با کمال غیرت وعصبیت ملتی و دولتی اقدام به کوشش به خدمت کند... در جنگ پشت به دشمن ننماید و برای خود و ملت خود ننگ بار نیاورد.» محقق است که «این طبقه... عمر خود را برای حفظ و حراست دولت و ملت و امنیت وانتظام حدود مملکت بذل و صرف می‌نماید.» به عقیدهٔ شاه: آن «بهترین قوانین است برای نظم قشون ایران[۱۶].»

تا اندازه‌ای که آگاهی داریم سپهسالار سه قانون نظامی تازه تدوین کرد: «قانون‌نامهٔ تعیین حدود و تکالیف حکام و رؤسای قشون»، «قانون نظم قراولخانه»، و «قانون مجلس تحقیق نظامی». از قانون اول در مبحث قانون اساسی گفتگو داشتیم. جوهر آن قانون جدایی کارهای کشوری و لشکری است، اما در سیاست کلی مسئولیت نهایی به عهدهٔ مقام کشوری است. قانون دوم در ایجاد قراولخانه در سرتاسر مملکت است[۱۷]. قانون سوم در محاکمات نظامی است. از آنچه دربارهٔ آن‌انتشار یافته. برمی‌آید که مجلس تحقیق نظامی درواقع صورت «زوری» راداشته؛

۱۶. قانون نظامی، تحریر ۱۲۸۱، خطی.

۱۷. متن قانون نظم قراولخانه‌ها در روزنامهٔ نظامی چاپ شده، (شمارهٔ ۴، ۲۰ ذیحجهٔ ۱۲۹۳)

و صلاحیت آن منحصراً در رسیدگی جرایمی بوده که افراد سپاهی متهم به‌آنها گردیده‌باشند[۱۸]. این خود نکته‌ای است که ریاست این مجلس را اعتضادالسلطنه به‌عهده داشت که از اهل نظام نبود. به حقیقت فرض سیاسی میرزاحسین‌خان در اجرای عدالت اینجا هم شناخته می‌شود.

از دیگر تأسیسات او «مجلس شورای نظامی» است که در ۱۲۸۸ برپا کرد. سیاست نظامی و نقشهٔ اصلاحات در آن مجلس مورد گفتگو قرار می‌گرفت. ریاست شورای نظامی به ناصرالملك واگذار شد که نیابت وزارت جنگ را داشت. به‌قراری که در روزنامه آمده اعضای شورای نظامی هفت‌تن بودند: چهارنفر از صاحب‌منصبان نظامی و سه‌نفر از اهل کشوری. به‌علاوه هریك از سه‌رشتهٔ اصلی نظام (پیاده وسواره وتوپخانه) «مجلس کمیسیون» جداگانه‌ای داشت مرکب از شش نفر صاحب‌منصبان ایرانی و فرنگی. ایجاد آن هیأت‌های نظامی نشانهٔ دیگری است از اعتقاد میرزا حسین‌خان به قانون مشورت. تمرکز امور «وزارت لشکر» و خزانهٔ نظام در دستگاه وزارت جنگ از جملهٔ نظامات جدید اوست که از آن صحبت خواهیم داشت.

بنای «مدرسهٔ جدید اتامازوری» را در شمار مهمترین کارهای سپهسالار می‌شناسیم. این مدرسه در اواسط ۱۲۹۱ تأسیس یافت. میرزا عباس‌خان سرتیپ «مهندس حضور» (پسر میرزا رضای مهندس‌باشی) به ریاست آن گمارده شد. او از تحصیل‌کردگان مدرسهٔ نظامی پاریس بود. سرتیپ «لیسو» فرانسوی نیز در امور تعلیماتی مدرسه دخالت داشت. منظور تربیت هیأت صاحب‌منصبانی بود که فنون نظامی جدید را فرا گرفته باشند. درس‌های اصلی مدرسهٔ اتامازوری عبارت بودند از: تعلیمات سه‌رشتهٔ پیاده نظام و سوار نظام و توپخانه، مهندسی، «تاکتیك نظامی»، فیزیك، ریاضی، قلعه‌سازی فوری، و تاریخ نظامی. زبان فرانسوی هم می‌آموختند. از استادان معتبر مدرسه این‌کسان را می‌شناسیم: «بهلر» سرتیپ مهندس، «اندره‌نی» سرتیپ معلم فرماندهی، «ویلیه» سرتیپ توپخانه، «لیسو» سرتیپ پیاده نظام و معلم تاریخ نظامی. شمار شاگردان مدرسهٔ اتامازوری به‌موجب صورت ریز آنان، درسال ۱۲۹۱ بیست و یك

۱۸. در روزنامه می‌خوانیم: میان سربازان فوج فیروزکوه و سرکردگانشان «گفتگو شده، فوج مزبور به‌صدا آمده» و عرضحال به‌سپهسالار فرستادند. او رجوع به مجلس تحقیق نظامی نمود. پس از «غوررسی و تحقیق» دو یاور و چهار سلطان که «بدون جهت» سبب شورش فوج شده بودند» از منصب اخراج گردیدند. به‌جای آنان از تحصیل‌کردگان دارالفنون گماشته شدند.

نفر ثبت گردیده است. و سال دوم به پنجاه نفر رسیدند. این شاگردان «منتخب شده بودند برای درس خواندن علم جنگ و هندسه و علوم متعلق به اتاماژوری.» سپهسالار خود به مدرسه سرکشی می‌کرد، گاه با شاه به آنجا می‌رفت و شاگردان را «یکان یکان همه را به اسم و رسم» معرفی می‌نمود. از همکاران خوب سپهسالار که تحصیل‌کردهٔ مدرسهٔ نظامی‌فرانسه بودند سه‌تن را می‌شناسیم: سرتیپ عباس‌خان مهندس مدیر مدرسهٔ اتاماژوری. دیگر سرتیپ محمدکریم‌خان فیروزکوهی که رییس بعدی مدرسهٔ نظامی و مترجم دو کتاب «علم جنگ» و «حرکت افواج» است. و سرهنگ محمودخان خلج نویسندهٔ «پولیتیك خسروان.»

در ۱۲۹۳ «روزنامهٔ نظامی» به عنوان نشریهٔ هفتگی مدرسهٔ اتاماژوری برپا شد. چندی بعد نام آن به «روزنامهٔ نظامی علمیه» تبدیل گردید. مدیر روزنامه همان میرزا عباس‌خان سرتیپ رییس مدرسهٔ نظامی بود. در «اعلان رسمی» آمده: با اهتمام خاص سپهسالار در ترقی فنون نظامی و به منظور «القای تعلیم علوم نظامی، و ارتقای عموم طبقات قشون به مدارج علمی ـ اختراع این روزنامه را فرمودند که افراد و آحاد و ادارهٔ قشون و وزارت جنگ، از علوم نظامات جدید وقوانین و اختراعات‌پسندیدهٔ جنگ بی‌بهره نمانند.» چنانکه دربخش تحول روزنامه‌نگاری گذشت، مطالب آن روزنامهٔ بسیار سودمند محدود به فن نظام نیست، از موضوع‌های علمی و تاریخی و اجتماعی نیز سخن گفته است. در ۱۲۹۴ تعطیل گشت. وبه جایش «روزنامهٔ مریخ» انتشار یافت که تا اواخر دورهٔ سپهسالار برقرار بود. از روزنامهٔ نظامی قطعهٔ آموزنده‌ای را به اختصار می‌آوریم:

«در ممالك فرنگستان کسی را به صاحب‌منصبی قبول نمی‌کنند، جز اینکه دارای علوم لازمهٔ صاحب‌منصبی باشند. و هرکس می‌خواهد صاحب‌منصب شود، باید تحصیلات خود را در مدارس نظامی بکند.» پیش از آن در «مدارس متعارفی» باید «علوم ریاضی و فیزیك و علم حیوانات و نباتات وتجزیه و ترکیب اجسام و تاریخ و جغرافیا و زبان‌های مختلف و بعضی علوم دیگر تحصیل کند.» سپس در مدرسهٔ نظامی هفت تا هشت سال فنون نظام بیاموزد. «تحصیل صاحب‌منصب خوب در ممالك‌فرنگستان به‌این قسم است. این تحصیلات چنان لازم‌اند که حتی اولاد سلاطین هم باید به جهت آن علوم داخل در مدارس شوند، و درجه به درجه پیش روند. چنانچه محض مثال تاریخ، ترقی اعلیحضرت امپراطور آلمانی را ذکر می‌کنیم.» پس از ذکر تحصیلات، بدست آوردن تدریجی درجه‌های

نظامی، و خدمت در جنگها ـ «اکنون ملاحظه کنند بزرگ‌ترین سلاطین فرنگستان است.»

در همان دوسه سالهٔ اول، کار اصلاح قشون پیشرفت کرد. در این زمان هیأت هفت‌نفری مشاوران نظامی فرانسوی و ایتالیایی درخدمت دولت بودند[۱۹]. قرار بود در ۱۲۹۰ دستهٔ دیگری از خبرگان فرانسوی استخدام گردند و برآن عده افزوده شوند. اما با بحران سیاسی که به عزل میرزاحسین‌خان از صدارت انجامید، معوق ماند[۲۰]. بنابر نوشتهٔ سپهسالار: رقم قشون ایران در ۱۲۹۲ «به صدهزار نفر بالغ می‌شود. و از روی حقیقت این عدد قشون خیلی خوب و کافی است. هرگاه این‌قشون به‌طوری که قاعده و قانون قشون است، با انتظام و منفح و با جیره و مواجب درست نگاهداشته شود ـ خیلی فتوح... می‌توان کرد[۲۱].» به‌موجب یادداشت شاه، از آن‌عده بیست‌هزار نفر ساخلو ولایات را می‌ساختند، و هشتادهزار نفر سپاه منظم آمادهٔ انجام خدمت بودند.

به مرحلهٔ بعد به‌تشکیل «قشون نمونه» اقدام گردید. این کار با همکاری خبرگان نظامی اتریشی صورت‌گرفت. در۱۲۹۵ میرزاحسین‌خان هیأت چهارده‌نفری صاحب‌منصبان اتریشی را برای «معلمی توپخانه و پیاده نظام و قورخانه و موزیك و مشق مخبران» استخدام‌کرد. مدت‌خدمت این هیأت سه سال بود، و پس از پایان آن تمدید گردید. ریاست آن را «واگنر[۲۲]» به عهده داشت که در ایران وی را «ژنرال واگنرخان» می‌خواندند.

هیأت نظامی اتریشی در محرم ۱۲۹۶ به تهران رسید. چنین مقرر گشت که هر دو سالی هفت‌هزار سرباز «کاملا تربیت و تعلیم‌یافته، تحویل دهند. و به تدریج «تمام قشون ایران به همین ترتیب» منتظم گردد. دولت نیز تعهد نمود: آنچه لوازم این کار است همه را فراهم خواهند آورد.» نوشته‌اند: «اوقات شبانه‌روزی» سپهسالار «بیشتر صرف کارهای

---

۱۹. از این گروه شش‌افسر فرانسوی بودند ویك نفرایتالیایی که‌همان‌سرتیپ آندره‌نی باشد.

۲۰. شاه در مراجعت از سفر فرنگ از استخدام افسران فرانسوی منصرف گشته بود. به‌سپهسالار نوشت: «قرارنامهٔ صاحب منصبان فرانسه امضا شده است یاخیر؟ می‌توان عذر خواست یا خیر؟» (اسناد سپهسالار، دستخط شاه، ۱۲۹۰). قرارنامه امضا نشده بود.

۲۱. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۹۲.

22. Wagner

این بهرهٔ قشون که ترقی کلیهٔ عساکر... ایران را نمونه است، می‌باشد.» در سال اول، هفت فوج قشون با ششصد توپچی «عجالتاً بطور نمونه انتخاب و به‌سبک وضع قشون اتریش» مرتب گردید. مجموع شمار آنان هفت‌هزار نفر بود شامل پیاده‌نظام وتوپخانه و مهندس. برآن‌عده‌باید چهار صد سواره نظام افزود. و رویهم‌رفته «اردوی کاملی» را می‌ساخت. قشون نمونه گروه سیصد نفری «موزیکانچی» هم داشت.

نظام اتریشی ترقی کرد. سرهنگ «استوارت» انگلیسی که سالیانی در قشون انگلیسی هند گذرانده بود و در ۱۲۹۷ به ایران آمد، شرح قشون نمونه را می‌دهد و خدمت مشاوران اتریشی را می‌ستاید. گوید: «صاحب‌منصبان جوان ایرانی که در این قشون تربیت شده‌اند، بهترین صاحب‌منصبان آسیا هستند... توپچیان قابلی بارآمده‌اند.» در واقع سبک نظام اتریشی را که امیرکبیر به ایران آورد، بدست سپهسالار توسعه یافت، و پس از وی نیز تا مدتی برجای ماند[۲۳]

همزمان ساختن قشون نمونه، دسته‌ای از سواره‌نظام ایران به شکل قزاق روسی درآمد. عدهٔ آن در سال اول (۱۲۹۶) فقط چهار صد سوار بود. و بیشترشان از مهاجرزادگان ایروانی بودند. مقرر گردید: سواره‌نظام مزبور «به طرز و طور و سبک و لباس و اسلحه و قانون قزاق‌های روس تعلیم داده، تربیت شوند.» آن عدهٔ چهار صد نفری به فرماندهی سرهنگ «دموندویچ» و پنج صاحب منصب روسی (که به استخدام دولت ایران درآمدند) هستهٔ مرکزی قزاقخانهٔ بعدی را ساختند. ایجادقزاقخانه غلط محض بود؛ شاه و سپهسالار هر دو مسئولیت داشتند. و مسئولیتشان این بود که زیر بار فشار تزار روس رفتند، و پای فرماندهان روسی را به ایران باز کردند. درست است که به زمان سپهسالار عدهٔ قزاقان محدود بود، و هیچ دخل و تصرفی در امور مملکت نداشتند ــ اما تأسیس واحد نظامی در قلب کشور، به فرماندهی افسران

---

۲۳. دستخط شاه به‌پسرش کامران‌میرزا نایب‌السلطنه که پس ازمیرزاحسین خان وزیر جنگ شد، درخور توجه است: «در فقرهٔ عمل قشون و طرح‌های مختلفهٔ قدیم و نگاه داشتن طرح اتریشی ــ شرحی نوشته بودید. این است که من قبل از وقت دستخط نوشتم که نشسته، حرف بزنید و دوراندیشی بکنید. معلوم است طرح وسبک‌های مختلف در قشون، بسیار بد است. یك طرز، و یك سبك، و یك اسلحه، یك قورخانه و فشنگ، و یك مشق کافی است. و همان اطریشی البته بهتر است. حالا اهالی وقشون و صاحب‌منصب، عادت به‌سبك اتریشی کرده‌اند، و همین را باید چسبیده و نگاه‌داشت. انشاءالله از مجلس هم البته راپورت عرض خواهید کرد.» (دستخط‌های شاه به کامران میرزا، خطی).

دولت بیگانه‌ای که طی تاریخ ـ دشمن استقلال و آزادی و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران بوده‌اند، عین بی‌خردی سیاسی بود و عاری از عقل دوراندیش[۲۴].

عنصر دیگر ترقی نظام را سلاح جنگی جدید می‌ساخت. نقشهٔ دولت سه جهت داشت: اصلاح قورخانه، ایجاد کارخانهٔ نظامی، خرید اسلحه و مهمات نظامی ازکارخانهٔ کروپ‌آلمان. راجع به‌قورخانه، گزارش‌های رسمی میرزا موسی وزیر لشکر نشان می‌دهد که پس از دورهٔ امیرکبیر وضع قورخانه آشفته گردیده، به انبار آن دستبرد فراوان زده‌اند، و در حساب آن حیف و میل فراوان کرده‌اند. فقط به زمان میرزا محمد خان سپهسالار کوشش رفت‌که وضع قورخانه انتظامی‌گیرد. وزیر لشکر حساب هجده سالهٔ قورخانه را از ۱۲۶۸ تا ۱۲۸۶ چهار کرور و دویست و پنجاه هزار تومان برآورد کرده که مبلغ هنگفتی از آن «بین محصل و دیگران تلف شده است.» به علاوه می‌نویسد: «عمل انبار [قورخانه] مختل است، هرکس مداخله کرده، هیچکس حساب نداده، احدی اطلاع از عمل چندین ساله ندارد[۲۵].» شاه به او می‌گوید: «همه را صحیح و درست و دلسوزانه نوشته‌اید. ادارهٔ قورخانه و جبه‌خانه را که به مثل جناب مشیرالدوله داده شده است، برای‌همین‌است‌که‌اینطور کثافات رفع بشود، وعمل منتظم‌شود. تو هرچه میدانی به مشیرالدوله حالی کن، یقین است که پیش‌رفته، منتظم خواهد شد[۲۶].»

شاه در نامهٔ خود به سپهسالار بصیرانه متذکر می‌گردد: در کار قورخانه و توپخانه «می‌دانید چقدر اهتمام باید بشود.» این توپ‌ها نه گلولهٔ «میان خالی» دارند و نه گلولهٔ «بیکانی میان‌پر»، و «آلت معطله» شده‌اند. از بیعرضگی ناصرالملك دلتنگ است: «مکرر به ناصرالملك در این فقره حکم شده است. گاهی عذر تابستان را می‌آورد که در نانیج در این فصل نمی‌توان گلوله ریخت. گاهی می‌گویند آنچه ریخته می‌شود در

۲۴. پس از دورهٔ سپهسالار که قدرت سیاسی و نظامی ایران کاهش پیدا کرد ـ نیروی قزاقخانه افزایش یافت. و سرانجام به‌عنوان عامل سیاسی مهمی درآمد ـ عاملی ویرانگر و دشمن حکومت ملی ما. با گسترش تشکیلات قزاقخانه، مدرسهٔ اتامازوری از رونق افتاد و عنصر قزاق جای افسران تحصیل‌کردهٔ آن مدرسه را گرفت. منطق وجودی قزاقخانهٔ روسی با اساس مدرسهٔ اتامازوری تضاد عینی داشت. پس‌شگفت نیست که از زمان لیاخوف و شاپشال تا استراسلسکی به هرصورت قزاقان بودند که ضربه‌های مهلکی به‌حکومت مشروطیت ایران زدند. پارلمان را هم به‌توپ بستند.

۲۵. اسناد وزیر لشکر، میرزا موسی به شاه، [۱۲۸۸].

۲۶. اسناد وزیر لشکر، شاه به‌میرزا موسی، [۱۲۸۸].

مازندران، باید حاکم مازندران حمل طهران بکند. گاهی می‌گویند کرایه کم‌است و زیاد. بالاخره جمیع عذرها حاصلش نداشتن گلولهٔ توپ پیکانی توپ‌های خاندار است. گاهی می‌گویند آهن و چودن سفید می‌شود و سیاه نمی‌شود. من به شما می‌نویسم که این عذرها و حرف‌ها چه بکار ما می‌خورد؟ ما گلوله می‌خواهیم... اقلا هر توپی هزار گلوله داشته باشد.» هر طور هست باید بزودی «تدارك شود[۲۷].»

ادارهٔ قورخانه را میرزا حسین خان به جهانگیر خان سپرد. او آدم هنرمند کاردانی بود. آن دستگاه را از نو بکار انداخت. سپهسالار «غفلةً» به قورخانه می‌رفت و سرکشی می‌کرد. قورخانه‌ای که «متروك و مهمل مانده بود، حالا می‌رود تازه شروع بکار نماید.» و به راستی می‌نویسد: اما «هنوز بطوری که دلخواه بنده... است، نیست[۲۸].» شاه از کوشش صدراعظم خرسند است: «از این طور رفتن شما غفلةً به‌قورخانه و دقت در کار، بسیار لذت بردم. معلوم است تا اینطور اهتمام از پیشکاران دولت نشود، چگونه امور منتظم می‌شود... انشاءالله چندی نمی‌گذرد که همهٔ امور بطور دلخواه منتظم می‌شود.»

کار قورخانه هم پیشرفت کرد. در این زمان قورخانهٔ تهران هشتصد صنعتگر داشت. توپ‌های خاندار چهار «پوندی» و شش «پوندی» ساختند. و از عهدهٔ ساختن «تفنگ هانری مارتین که الان در کل فرنگستان بهتر از این قسم تفنگ ندارند» برآمدند. طپانچه و اقسام فشنگ و گلوله‌های نارنجك تهیه نمودند. در فراهم کردن سایر ادوات نظامی توانا گشتند و «بهیچ وجه محتاج آوردن از خارج نیستند.» از همه مهمتر سپهسالار «کارخانهٔ بزرگ چرخ بخار» و کارخانهٔ چدن ریزی از اروپا آورد. در صنعت جدید و همچنین کار توپ ریزی از آن کارخانه‌ها بهره برداری گردید. در باروط‌کوبخانهٔ مهران (راه شمیران) که از زمان امیرکبیر دایر شده بود، دستگاه چرخ بخار نصب کردند. درجهٔ باروط را به یکصد و شصت درجه رساندند. از میزان تولید قورخانه احصائیه‌ای بدست ما نرسیده است. همین اندازه تصریح رفته که در ۱۲۹۳ قشون

---

۲۷. مجلس، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹؟].

۲۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹]. در همان نامه شرح ساختن توپ‌های «چهارپوندی» و «شش‌پوندی» را می‌دهد. می‌نویسد: به‌جهانگیرخان گفته بود: باید «امور قورخانه طوری منظم باشد که هروقت بغتتاً داخل شوم، هیچیك از اطاقها را بسته نبینم، و هیچیك از دستگاه‌ها را معطل ملاحظه نکنم... حرف پیش من چندان وقعی ندارد، باید فعلیات اثبات خدمت کند.»

ایران پانصد عراده توپ جدید دارد. این رقم برای آن زمانه کم نیست. دربارهٔ خرید اسلحه اطلاعات جسته‌گریخته‌ای به ما رسیده: در ۱۲۹۶ سی عراده توپ از کارخانهٔ کروپ خریدند[۲۹]؛ سیصد هزار تومان خرج خرید توپ‌های «مترای‌یوز» از کروپ گردید[۳۰]؛ و شش کرور فشنگ به آلمان سفارش داده شد[۳۱]. با اصلاحات خبرگان نظامی اتریشی در قورخانه، صنعت اسلحه‌سازی داخلی هم توسعه پیدا کرد. نکتهٔ قابل‌توجه اینکه روزنامهٔ اختر اطلاع می‌دهد (۱۲۹۳): جهانگیر خان رئیس قورخانه روانهٔ اروپا گردید که «پاره‌ای فابریک‌ها به ایران ببرد و اسلحهٔ تازه که مناسب داند ابتیاع و کونتورات نمایند.»

سپهسالار به مؤسسات نظامی سرکشی می‌کرد، سان قشون می‌دید، و در رزم‌آرایی (مانور جنگی) حاضر می‌گشت[۳۲]. شرح آن را در روزنامه‌ها و گزارش‌های رسمی می‌خوانیم[۳۳]. قرار گذاشت حقوق سرباز «به سهولت برسد و هیچ از مواعد و مواقع مقرره نگذرد» و سپاهیان «حقوق خود را تمام و کمال دریافت» دارند[۳۴]. به سرباز غذای پخته دادن هم از کارهای آن زمان است. به گفتهٔ حسنعلی خان گروسی: «نان خشک عساکر ما که سه ماه به سه ماه نمی‌رسید، به سوپ و خورش یومیه مبدل گشت[۳۵].» شاه و وزیر به آشپزخانهٔ سربازان رفتند، و از غذای آنان خوردند. آن تدابیر ظاهراً در کردار سپاهیان تأثیر کرد؛ حالا «به درست رفتاری» شناخته شدند[۳۶]. نمونه‌اش را در اردوکشی نظامی دیدیم که ریش سفیدان دهات حضور سپهسالار گواهی دادند: «تعدی و اجحاف و خسارتی از سرباز به زراعت یا بستان» آنها نرسیده و آزاری «از سرباز ندیده‌اند.» شاه هم اعتراف کرد:

«نظم اردو... انصافاً جای کمال تعریف و تمجید را دارد. زحمات

---

۲۹. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۹۶].
۳۰. روزنامهٔ ایران، ۱۷ محرم ۱۲۹۲.
۳۱. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۱.
۳۲. روزنامه نوشت: «طرح جنگ به وضع جدیدی که اکنون در تمام دول اروپا شایع و متداول است» با حضور شاه و سپهسالار اجرا گردید.
۳۳. روزنامه گفت: چون سپهسالار «در اردو هستند، محض اینکه منل‌اوقات توقف در شهر از حالت قشون سرحدات و ولایات پیوسته با خبر باشند، و از مراقبت کامله و مخابرات لازمه باز نمانند. ـ تلگرافی کشیده‌اند که از اردو با همه‌جا مخابرهٔ تلگرافی نمایند.»
۳۴. روزنامهٔ ایران، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۲.
۳۵. اسناد ملکم، حسنعلی‌خان به‌ملکم، ۲ جمادی‌الاول ۱۲۸۹.
۳۶. روزنامهٔ مریخ، ۵ محرم ۱۲۹۶.

شما و دقت شما اسباب اینگونه نظامات شده است... جای کمال خوشوقتی است که کم‌کم قواعد نظم و نظام را می‌فهمند، و حد خود را می‌دانند. قبل از صدارت شما، پنجاه نفر را نمی‌توانستند اینطور اداره کنند. انشاءالله اردوهای بزرگ، با اهتمام شما به همین نظم به سفرهای بعیده خواهد کرد و خدمات عمده خواهند نمود[۳۷].»

مطلب آخر در بودجهٔ نظام و تحول وزارت لشکر است.

باترقی نظام جدید و تصور تازه‌ای که راجع به قدرت نظامی پیدا شده بود ــ وضع کهنهٔ دفتر لشکر و خزانهٔ نظام (که دستگاه اداری قشون را می‌ساختند) نیز به ضرورت می‌بایستی تغییر پذیرد. اندیشهٔ سپهسالار تمرکز مسئولیت کامل امور نظام در وزارت جنگ بود. به حقیقت تمرکز مسئولیت و سپردن آن به هیأت واحد، یکی از جنبه‌های عمومی سیاست ترقی‌خواهی میرزا حسین‌خان بشمار می‌رفت. از شرایط تأسیس «قشون منتظم» ایجاد خزانهٔ نظام جدید و تعیین بودجهٔ ثابت نظام و بالاخره ادغام کامل «وزارت لشکر» در وزارت جنگ بود. در آن جهات کوشید و کوشش او سودمند افتاد.

می‌دانیم تا ۱۲۸۸ وزارت لشکر از وزارت جنگ «مجزا» بود. و بیشتر تحت نفوذ و حکم وزارت مالیه قرار داشت. مستوفیان نظام از همان اهل استیفا بودند. و با نظارتی که در خرج نظام داشتند ــ چرخ کارهای نظام را بمیل خویش می‌گرداندند. خاصه وزارت مالیه می‌توانست به هر دستاویز ساختگی یا اشکال واقعی (از جمله وصول نشدن مالیات) پرداخت بودجهٔ لشکر را بتأخیر اندازد و در پیشرفت نقشهٔ نظام رخنه افکند. به‌هر صورت وجود دستگاه نیمه مستقل وزارت لشکر ــ با منطق تشکیلات قشون جدید راست نمی‌آمد.

سپهسالار در توجیه سیاست کلی خود چنین استدلال می‌کند: «مخارج قشون که الزم و اوجب مصارف دولتی است» یقین است با «توجه و مراقبت» دولت به موقع خواهد رسید. اما «تا این مخارج در تحت یك قاعدهٔ مضبطه نباشد، هیچیك از امورات دولت منتظم نمی‌تواند شد. به دلیل اینکه: امنیت و انتظام و قدرت دولت و وصول مالیات داخله، و حفظ حقوق و شأن و اعتبار دولت در خارجه ــ منوط به هیأت منتظم قشون است. و قشون منتظم نمی‌تواند شد مگر اینکه حقوق او را از جیره و مواجب و ملبوس و چادر و سایر لوازمات، در وقت و موقع باید

۳۷. اسناد سپهسالار، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان، [۱۲۸۹].

رسانید... و ادوات حربیهٔ او را که اسباب قورخانه باشد باید حاضر نمود. و هیچیك از اینها بوجود نمی‌تواند آمد مگر به پول. چنانکه متقدمین گفته‌اند، و یقیناً درست گفته‌اند: به زر می‌توان لشکر آراستن. و اگر جمیع این مخارج بشود، و از کیسهٔ دولت بیرون برود ــ لکن در وقت و موقع و تحت‌قاعدهٔ محکمی نباشد، ثمر ونتیجهٔ مطلوبه نمی‌دهد[۳۸].»

قرار پیشنهادی او شامل دو اصل بود. یکی الحاق خزانهٔ نظام و وزارت لشکر به وزارت جنگ[۳۹]. دوم تعیین میزان بودجهٔ نظام و محل مالیاتی آن که بدون چون و چرا سر وقت به خزانهٔ نظام برسند. در ۱۲۸۸ که نخستین بار به وزارت جنگ گمارده شد، آن قرار تحقق یافت. در ۱۲۹۱ نیز خواست ترتیب کار را بر همان پایه نهد. این‌بار با مخالفت مستوفی‌الممالك و تردید شاه برخورد. گفت و شنید سپهسالار با آنان بالا گرفت، و شرحش را ضمن نظامات جدید در تقسیم امور لشکر وکشور میان میرزا حسین‌خان و مستوفی‌الممالك خواندیم[۴۰]. اینجا همین اندازه یادآور می‌شویم که راست و پوست کنده به شاه گفت: امیدوارم «چند دقیقه» در «خیر و صلاح و انتظام امور قشون... صرف فرموده، محل قشون را معین و جدا بفرمایند.» مستوفی‌الممالك هم «باید طالب تفریق جمیع امور لشکر و کشور بوده باشد.» چنانکه «اول، خیال همایون در الغای ادارات قدیمه و تشکیل وضع جدید همین بود.» همانجا تصریح دارد در ۱۲۸۸ که چنان قرار جدید داده شد «کار انتظام گرفت.» اما «حالا اگر اطرافیها نخواهند مانع‌تعیین محل‌بشوند، یقین بدانید که می‌خواهند مانع انتظام امور قشون باشند[۴۱].» جای دیگر نوشت: تعیین خرج سپاه و محل مالیاتی آن «جزء متمم و مکمل این قرار جدید» است. اگر آن را «تأیید نفرمایند اولا قرار جدید تکمیل نشده است. ثانیاً قشون بی‌پول و بی‌محل، اول بی‌نظمی است[۴۲].»

---

۳۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۲.

۳۹. راجع به‌حد اختیار و مسئولیت وزیر لشکر، میرزاحسین‌خان گفت: «مهر وزیر لشکر در نزد من سند صحت بروات و احکام قشونی است. لکن در مسائل لازمه همین که به‌سؤال و جوابی احتیاج شد، از من سؤال خواهند کرد، و به‌توسط من اطلاعات وزیر لشکر را خواهند دید. بیواسطه، وزیر لشکر نمی‌تواند طرف سؤال واقع شود.» (مجلس، گزارش میرزا علی‌خان امین‌الملك در مذاکرهٔ با سپهسالار [۱۲۹۱؟]).

۴۰. نگاه کنید به قسمت دوم از بخش دهم.

۴۱. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۱].

۴۲. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه [ذیقعدهٔ ۱۲۹۱].

رأی خود را پذیراند. و شاه دستور روشنی فرستاد: «در فقرهٔ محل قشون چیز مشکلی نیست. واضح است هرکس نظم عمل می‌خواهد، اسبابش را هم فراهم می‌آورد. محل قشون چند قسم است: اولا شش ماههٔ محل قشون است که به خرج ولایات شده است. شما هر قسم که صلاح می‌دانید و مطمئن بشوید، اسباب رسیدنش را فراهم بیاورید. ثانیاً جیرهٔ قشون است که محل او گمرك است؛ هر ماهه گرفته و بیاورنـد. ثالثاً تنخواهی است که علاوه بر شش ماههٔ قشون و بعضی تدارکات لازم می‌شود ــ از خزانه داده شود[۴۳].»

قرار جدید خوب بود. در انتظام کار لشکر اثر نیکو بخشید. در تکمیل آن سال بعد میرزا حسین‌خان پیشنهادی داد که رقم بودجهٔ نظـام قبلا برآورد گردد تا کارها به روال طبیعی بگذرد: «برهان ایـن عـرض صادقانه» تجربهٔ سال گذشته است. با وجود آنکه آخر سال بود، وجـوه نقد را بیشتر حکام پرداخته بودند ــ «محض همین وجود خزانهٔ نظام و تعیین محل» ادای مواجب لشکر انجام گرفت و «بالنسبه منتظم‌تر از پیش بود.» برای «تکمیل این عمل خیر» میزان خرج سال بعد را وزیر لشکر تخمین زده است. و در توضیح آن این نکتهٔ مهم را خاطر نشان ساخت: «بدیهی است که این مبلغ بر سبیل مقاطعه نیست. وجهی است تحویلی، و خزانه‌ای است مال دولت؛ یك دینار خارج نمی‌شود مگر به صدور برات و ثبت دفتر لشکر و استیفا. اگر انشاءالله مخارج‌اتفاقیه وفوق‌العاده کمتر بشود، وجهی موجود خواهد بود مال دولت [است]. و اگر خدا نکـرده زیادتر اتفاق بیفتد، باز باید دولت از خزانهٔ مالیات بدهد.» چیزی که بر عهدهٔ خویش می‌گیرد اینکه «حفظ مال و صرفهٔ دولت را به اعلی درجه نماید. و آنچه از کیسهٔ دولت به جهت مخارج قشونی خارج می‌شود، بدون دیناری تقلب داخل جیب نوکر گردد.»

به دنبال آن پیشنهاد می‌کند: از عایدی گمرك هر ماهه مبلغی برای «مصارف اتفاقیه و جیرهٔ» سرباز به خزانهٔ نظام کارسازی گردد. دیگر آنکه هر ولایتی که به‌عنوان محل خرج نظام درنظر گرفته می‌شود، «بعد از مخارج معمولهٔ ولایتی و موضوع نمودن مبلغی از برای اخراجات اتفاقیهٔ آن ولایت، بقیهٔ مالیات آنجا را کلیهٔ به جهت خزانهٔ نظام معین فرمایند که حرفی بیرون نیاید.» درواقع «این برآورد مخارج معروضه چیز تازه‌ای

۴۳. اسناد سپهسالار، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [ذیقعدهٔ ۱۲۹۱].

نیست» جز اینکه پس از این هر روز موضوع خرج لشکر بمیان نخواهد آمد، و دولت تکلیفی غیر از ترقی نظام نخواهد داشت[۴۴].

شاه قبول کرد. و همانجا به «جناب آقا» دستور فرستاد: «جناب سپهسالار اعظم... در باب محل قشون‌که [راجع] به خزانهٔ نظام می‌باشد، درست و صحیح نوشته است. خرج قشون و قورخانه و ملبوس و چادر نظام اهم و اعظم جمیع مخارج دولت است، و لامحاله باید خرج شود و برسد. چه بهتر از این است که به نظم و دقت و موقع برسد، و داده‌شود بدون زحمت و دردسر. از قراری که حکم می‌شود معمول دارید.» شاه رقم برآورد بودجهٔ نظام را در ۱۲۹۲ به مأخذ «پنج کرور و چهل و دو هزار و چهار صد و بیست تومان» تأیید نمود. از این قرار: قسمتی از عایدی گمرك، همهٔ مالیات گیلان، و هرچه کسر می‌ماند از مالیات اصفهان پرداخت گردد. به علاوه چهار هزار خروار غله، نیمی گندم و نیمی جو از قزوین و خمسه تحویل شود[۴۵]. این را نیز بیفزاییم که رقم بودجهٔ افراد نظام در ۱۲۸۸ (در وزارت جنگ اول میرزا حسین‌خان) دویست و نود و یکهزار تومان بود[۴۶].

نتیجه اینکه سپهسالار به مهارت و برخلاف نظر مستوفی‌الممالك، خزانهٔ نظام را بر قاعدهٔ تازه گذارد، بودجهٔ سپاهی را مشخص کرد، محل آن را معین نمود، و همه را به‌مسئولیت وزیرجنگ قرار داد. تنها اختیاری که برای وزارت مالیه ماند، رسیدگی نهایی به اسناد خرج قشون بود. یعنی کاری شبیه دیوان محاسبات به عهده داشت.

این مطلب را نیز بگوییم که بر سر تعیین رقم بودجهٔ نظام اختلاف افتاد. سپهسالار که همواره چشم‌به کارهای امیرکبیر داشت، سند مالیهٔ لشکر را در دومین سال صدارت میرزا تقی‌خان حجت آورد. اصل آن مدرك را به خط میرزا عنایت امین لشکر برای شاه فرستاد. و افزود: در آن زمان «تنها مواجب قشون بدون تدارك و بدون مواجب و جیرهٔ پیشکار و قورخانه و ملبوس و غیره سه کرور و هشتاد هزارتومان بوده است. و حالا مواجب قشون به همه جهت نهصد هزار تومان است؛ با سایر تفاوتها

۴۴. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۲.
۴۵. اسناد سپهسالار، دستخط شاه خطاب به «جناب‌آقا» درحاشیهٔ نامهٔ میرزا حسین‌خان، ۱۲۹۲.
۴۶. ارقام ریز آن از این قرار بود: دویست و چهل هزار تومان از عایدی گمرك، و ازمالیات هرکدام از سه ولایت اصفهان و فارس و کرمان مبلغ هفده هزار تومان. (اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۱]).

قریب یك کرور و نیم تفاوت مخارج قشونی بهم رسیده است. یعنی سابق زیادتر و حالا کمتر شده است. و این تفاوت، بر خرج سایر دوایر افزوده است.» و اگر «مخارج سایر دوایر را نیز موازنه نمایند»، حقیقت روشن خواهد گشت. در ضمن از روی بی‌اعتنایی گفت: هر آینه رأی دولت «به تنقیص مخارج قشونی قرار گرفته است، ممکن است و سهل است. یا باید از تعداد افواج و سوار و توپچی کم کرد، یا باید از مخارج نفری کسر نمود. به این طور که تا به حال سالیانه به سرباز هفت تومان داده می‌شد، حالا پنج تومان یا کمتر یا زیادتر داده شود، و یا از تدارك از قبیل قورخانه و ملبوس و غیره کسر گردد، یا از مواجب و تعداد پیشکار. به هریك رأی مبارك... قرار گیرد ممکن الاجری است[۴۷].»

نوشتهٔ شاه در حاشیهٔ همان نامه درخور توجه است:

«در این فقره شما به اشتباه افتاده‌اید. من نه می‌خواهم ازمخارج قشونی کم بکنم، نه عدد [سپاهی] را. بلکه می‌خواهم عدد قشون به‌پایهٔ وزارت میرزاتقی‌خان برسد. اگر مخارج زیادی بی‌معنی در خود قشون یا جای دیگر پیدا بشود، به‌عدهٔ سواره وپیاده افزوده شود. وباید هم این کار انشاءالله بشود.»

از نظامات دیگر میرزاحسین‌خان اقدام او در تجدید قرار «وجه نظام» است که به صندوق ذخیرهٔ نظام می‌توان تعبیر نمود. در این مورد نیز به‌کار امیرکبیر توجه داشت. آن قرار نخست از میرزا تقی‌خان بود، و پس‌از او برهم زده بودند. شرحش را سپهسالار خود نگاشته: چون مفهوم «وجه نظام» برای شاه روشن نبود، امین‌الملك را فرستاد وپرسید: «این چه‌عمل بوده است؟ و مقصود از تعیین وجه نظام چیست؟» میرزا حسین‌خان توضیح داد: «سابقاً مواجب شش‌ماههٔ قشون را اعم از مأمور یا متوقف خانه، در دستورالعمل ولایات به خرج حکام می‌آوردند. دیگر معلوم نمی‌شد چه‌قدر به افراد قشون می‌رسید، وچه‌قدر اورا صاحب‌منصب و حاکم مشترکاً می‌خوردند.» اعتقادش این است که سرباز «متوقف در خانه چون در تحت اسلحه نیست، وبه جهت خود زراعت یا کسب می‌نماید، حق اخذ مواجب ندارد ــ چنانچه قاعدهٔ جمیع دول روی زمین از این مأخذ است. از اینجایی که در ایران به قدری عادت به بی‌قاعدگی کرده‌اند که اگر جزیی انتظام در امور روبدهد، محل حرف می‌شود ــ دفعهٔ واحده مناسب ندیدم که قاعدهٔ عمومیه مجری گردد. لذا سه ماه مواجب قشون در

۴۷. میرزاحسین‌خان به‌شاه، اسناد نویافته، ابراهیم صفایی، ص ۵۶ـ۵۵.

دستورالعمل نوشته شد که خواه [سرباز] مأمور و خواه متوقف دریافت نماید. و سه‌ماههٔ دیگر به اسم وجه نظام در دستورالعمل قید شده که اگر درعرض سال، فوج متوقف بنابه ضرورت و احتیاج دولت مأمور خدمت شدند، سه‌ماههٔ دیگر را وجه نقد در اطاق نظام گرفته، روانه شوند. والا تنخواه در صندوق نظام بماند. وخیال داشتم که از این‌وجه قدری اسلحه بخرم... سابقاً در وزارت مرحوم میرزا تقی‌خان هم همین قاعده بوده است، و دراین اواخر برهم زده بودند. حالا این وجه نظام نه داخل قسط است، و نه حکام حق مداخله در او را دارند. مثل تنخواه قسط یك تنخواهی است جداگانه و نقد[۴۸].»

«تفصیل عمل و اعتقاد» خود را آنجا نوشت. و با همان بی‌اعتنایی خاص خودش گفت: «حالا هرطور که اولیای حاضرهٔ دولت صلاح دانند به عرض...، خواهند رسانید، و از آن قرار معمول خواهند داشت.» گرچه شاه تأیید کرد: «عمل شما صحیح است» ــ دستور داد وجه نظام ازحکام مطالبه گردد و «داخل خزانه شود.» به حقیقت این دستور در نفی کار سپهسالار بود.

کار سودمند دیگر تأسیس انبارغلهٔ نظامی است. نظر سپهسالاراین بود که «موافق معمول جمیع دول، یك انبار نظامی هم به جهت احتیاط ایجاد فرمایید.» به‌این معنی که: مقداری گندم و جو از بابت مالیات جنسی ولایات «ابوابجمع» وزارت جنگ گردد. این خود «ذخیره‌ای به‌جهت دولت، علاوه برانبار بزرگ حاضر [فراهم] شده، و بوجه من‌الوجوه احتمال‌ضرر ندارد.» باز تصریح نمود: در این‌باره «بهیچ‌وجه اصرار ندارم، رد یاقبول» آن بسته به نظر شاه است[۴۹]. پیشنهاد او پذیرفته شد.

همهٔ نظامات مالی، برآورد بودجه، نظم خزانهٔ قشون، تقسیم‌خرج سپاهی به‌صوابدید میرزا موسی وزیرلشکر صورت‌گرفت. میرزاحسین‌خان درفن مالیه خبرگی نداشت، گویا سیاق‌نویسی هم بلد نبود. عقل‌منفصل او در امر مالیه میرزا موسی بود که در حرفهٔ استیفا بینایی داشت، و حسن بزرگش درستکاری بود. مجموعه‌ای از نامه‌های وزیر لشکر که بدست ما رسیده، حکایت از مراقبت مستوفیانهٔ او می‌نماید که مبادا دیناری از خزانهٔ لشکر حیف و میل بشود. از هرکس نادرستی و دغلکاری می‌دید (حتی علاءالدوله و معیرالممالك و ناصرالملك)

۴۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۰.
۴۹. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۲.

صاف و ساده به شاه می‌نوشت، و درجبران آن پافشاری می‌کرد. وقتی هم که معیرالممالك مرد، باز از سرش دست‌بردار نبود. یکجا شرح داده که: معیرالممالك هزار تومان بابت قیمت چهل خروار آهن‌خورده، و علاءالدوله و همدستانش صد و چهل خروار شورهٔ باروط‌کوبخانه را از قرار خرواری ده تومان برده‌اند. «این شوره مال دیوان است. اگر جهانگیرخان برده باید بدهد، اگر ناصرالملك خرج کرده باید ردکند. وجود شوره برای مصرف باروت است[۵۰].» جای دیگر می‌نویسد: ناصرالملك از قورخانه‌چیان جدید مبلغی پول گرفته که «نوکر جدید باید رسوم بدهد. پیغام فرستادم که این عمل را بی‌اطلاع غلام چرا کرده‌اند؟ کی این رسم بوده است؟... ملامت کردم، و تاکید نمودم که به صاحبانش رد کند.» یك‌ماه گذشته، رد نکرده است. اگر مقرر دارند «محصل برود، بگیرد، به صاحبانش برساند.» محصل دیوانی وجه را گرفت، و از طرف شاه به‌عنوان «مرحمت» برای وزیر لشکر فرستاده شد. اما او نپذیرفت و نوشت: «چون دیدم به صاحبانش نمی‌دهند، فرستادم بیاورند به‌حضور مبارك... این‌گونه وجوه هرگز از قشون نخواسته و نمی‌گیرم؛ عرض‌هایی که در تصحیح‌برات ناصرالملك می‌شد، محض خدمت و صدق نوکری بود، به خیال وطمعی نبوده‌ام... و اگر این‌طور مقبول حضور مبارك نباشد، من بعد در هیچ حساب جسارت نمی‌نماید[۵۱].»

قضیه‌ای شنیدنی درکار افسران اتریشی و قزاقان روسی پیش آمد: کتابچهٔ حساب قزاقان روسی را به خط فرانسوی برای تصدیق وزیر لشکر فرستادند. گفت: «خط فرانسه نمی‌دانم، ترجمه هم ندیده‌ام، چیزی نمی‌فهمم که تکذیب یا تصدیق کنم.» کتابچه را پس فرستاد و از دفتر لشکر «مرخص» شد. و ضمن بیان مطلب سخن جانداری به شاه نوشت:

«خواه عمل قزاق یا اطریشی ــ اگر بخواهند کسی بفهمد ترجمهٔ عمل را می‌نویسند، یك نفر صاحب‌منصب می‌آید، با او سؤال و جواب می‌شود، می‌فهمند، و برات را به قاعده می‌نویسند. غرض این است که

۵۰. اسناد وزیرلشکر، وزیرلشکر به‌شاه [مورخ؟].

۵۱. اسناد وزیر لشکر، وزیرلشکر به‌شاه [ظاهراً ۱۲۹۱]. بامزه دستخط شاه است در حاشیهٔ همان نامه. باوجودی که می‌دانست پول قورخانه‌چیان است، نوشت: «صدتومانی که فرستاده بودی، ضبط شد، اما مال کیست نمی‌دانم و این‌گونه وجوه نباید از نوکر گرفته شود. شما را کی گفته است که دقت در حساب نکنید؟ کار و شغل شما دقت در حساب است. غیر از این نوکری و کاری ندارید الی‌حال با کمال غیرت حرکت کرده‌اید، بعد از این هم بهتر از سابق باید حرکت کنید.» باآن ریشخند صد تومان ضبط شد.

کسی نفهمد. و شهرت داده‌اند که با اطریشی و قزاق حرف نمی‌توان زد که می‌رنجند. کسی مدعی نیست که بگوید قانون اطریشی و قزاق را تغییر باید داد، تا آنها برنجند. لکن اگر بگویند: می‌خواهیم بفهمیم و هرچه خرج می‌شود یك نفر میرزای ایرانی هم ثبت بردارد ــ چه ضرر دارد. و اگر تحریك نشوند چرا می‌رنجند؟ صاحب‌منصبان خارجه اجیر دولت‌اند، یا دولت علیه اسیر صاحب‌منصبان خارجه است؟... در این هم مختارند احدی نداند، و ثبت نداشته باشد. دیگر چه لازم است که غلام رابخواهند با کتابچهٔ خط فرانسه تصدیق کنم[۵۲].»

به‌نظر می‌رسد موریانهٔ فساد به خزانهٔ نظام هم رخنه یافته بود. چون شخص میرزا حسین‌خان نیز به مشارکت در این فساد مورد اتهام هست، باید به این موضوع رسیدگی کنیم. پیشتر دانستیم پیکار با نادرستی و رشوه‌خواری ــ شعار دولت سپهسالار بود و تیزترین حربهٔ او بود در نبرد با طبقهٔ حاکم فاسد. دوست و دشمن به پاکدامنی اوشهادت داده‌اند. این نیز محقق است که به دوران صدارت تقریباً هیچ مواجبی از دولت نگرفت، و آنچه گرفت خرج دولت کرد. همچنین در خشکسالی ۱۲۸۸ مبلغی از کیسهٔ خود به قحطی‌زدگان داد. گواهی شاه را به آن واقعیات خواندیم. اما پس از صدارت این شایبه پیدا شده که در کردار سپهسالار تغییری روی داده؛ از آن‌پس دربند پاکدستی سابق خود نبوده است. از همزمانانش امین‌الدوله و اعتمادالسلطنه او را به‌پیشکش‌پذیری یا رشوه‌ستانی محکوم ساخته‌اند[۵۳]. اما می‌دانیم آن دو ازهواخواهان میرزا حسین‌خان نبودند، و در حق او اغلب منصفانه حکم نکرده‌اند. پس، صرف رأی آن‌دو را معتبر نمی‌شماریم . درعین‌حال بدخواهی محض‌آنان دلیل بر تبرئهٔ مطلق سپهسالار نیست. ببینیم مدارك اصیل چه‌می‌گویند:

سپهسالار هیچ هراسی از محاکمهٔ تاریخی ندارد؛ چندبار خود به تفصیل آن اتهام را مطرح ساخته، شاه هم پاسخ داده است. زبده آنها را می‌آوریم: ده ماه پس‌از عزل از صدارت (هنگامی که وزیر امور خارجه بود) چنین عنوان می‌کند: مردمی هستند که «از کثرت اغراض ذاتی»

۵۲. اسناد وزیر لشکر، وزیر لشکر به‌شاه [۱۲۹۷؟].

۵۳. امین‌الدوله گوید: «سپهسالار اعظم تغییر مسلك داده، به‌قدر انکار و استعجاب که اوایل از رشوه‌خوردن، و امتیاز نظامی و غیرنظامی را نابجا فروختن... به‌هزار سوز دل اظهار می‌کرد ــ خود درین مراحل به سابقین سبقت جست. و مبلغ پیشکشی را از آنچه معمول قدیم مملکت بود، چندین مقابل بالابرد.» (خاطرات‌سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، ص ۵۶).

خواسته‌اند ذهن پادشاه را «غبارآلود نمایند.» گاه «خدمات بزرگ» مرا «لباس‌های دیگر» پوشانده‌اند، و گاه «به افتراهایی که از آنها عاری و بری بودم» متهم گردانیدند. و «آخرالدواء» خواستند مرا «مشوب به کاری نمایند که باهزار خروار سریشم به فدوی نمی‌چسبد.» و آن موضوع «تنخواه دیوان» بود. ولی آن «تدبیر» هم بی‌حاصل شد؛ پس از هشت ماه رسیدگی باوجود آنکه اهل استیفا «آنچه لازمهٔ عداوت بود بعمل آوردند، دو روز قبل کتابچه تمام شد، و همه مهر نمودند و اعتراف کردند: نه اینکه یك دینار از مال دیوان تصرف نکرده بودم، بلکه به‌قول خودشان بیست‌هزار و دویست و هشتاد و چهار تومان و خرده‌ای فاضل فدوی بود.» تاکید دارد: آنان «از اعتقادات بنده اطلاع ندارند... که هرچه دارم از ممر مشروع و معقول تحصیل نموده‌ام ــ چه بهتر که در راه دولت‌صرف شده باشد.»، خواه بیست‌هزار تومان باشد یا نودهزار تومان «تفاوتی ندارد۵۴.» کتابچهٔ مزبور را هم برای شاه فرستاد. شاه اعلام کرد:

«جناب مشیرالدوله،

«صداقت شما اظهرمن‌الشمس است. حساب شما همیشه پاك بوده است، و ما خود می‌دانستیم.»

سال بعد به حساب چهار کرور تومان وجه خزانهٔ نظام رسیدگی شد. می‌نویسد: «سرکار آقا» و دفترنویسان «چند روزی است که هیچ کاری ندارند، و جمیع اوقاتشان صرف این است که ایرادی حقاً یا باطلا به اسناد فدوی بیاورند. و اگر این هم از بابت دولتخواهی صرف بود، باز خدا شاهد است شاکر بودم.» اول «مژدهٔ بروز غلط‌کاری» حساب مرا به همدیگر دادند، بعد معلومشان شد که طلبکارم. یك رقم آن را پنجاه‌هزار تومان که برای سفارش چیزهایی به سفارت فرانسه نقد داده بود، ذکر می‌نماید۵۵. شاه همانجا در حاشیه نوشت:

«در باب درستکاری شما حالا من بخواهم بنویسم، درست‌نیست. البته من خود شما را به طوری شناخته‌ام که اگر ازاصل مال خودتان به روی مال دیوان نگذاشته باشید، یقیناً یك پول سیاه مال دیوان را بهدر

۵۴. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [جمادی‌الاول ۱۲۹۱]. در توضیح «ممر مشروع» درآمدش که اشاره کرده باید بگوییم در زمان تصدی وزارت امور خارجه و وزارت جنگ سالی هجده هزار تومان مواجب می‌گرفت. عبدالله‌آباد نیز که از دهات خالصه بود تیول او بود.

۵۵. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲].

نداده‌اید. چون من اینطور می‌دانم، دیگران هرچه بگویند نباید شما دلتنگ بشوید.»

بار دیگر که همان حکایت را ازسر گرفتند ــ میرزا حسین‌خان خواست مسئولیت خزانهٔ نظام را از وزارت جنگ سوا کند، ادارهٔ آن را به‌رسم گذشته تحت نظر وزارت استیفا قرار دهد. و آن گفتگوها را تمام کند. نوشت: «عیب و ننگ است که در مقابل [آن] معروضات دفاع نمایم... به کرات عرض کرده‌ام، و حالا هم می‌نویسم، نه قسم می‌خورم و نه دلیل می‌آورم، یك دینار افراط و تفریط ندارد، یك پول اختلاف بهم نمی‌رسد. و اگر در دست خودتان بود بطور یقین به این صرفه حفظ مال خودتان را نمی‌فرمودید که بنده حفظ می‌نمایم.» پیشنهاد کرد: «به هر طوری رأی مبارك علاقه گیرد، و به‌هر قسم صلاح خودتان و دولت را می‌دانید... از لغو کردن خزانهٔ نظام، یا تغییر خزانه‌دار، یا حواله فرمودن بروات به دستخط مبارك و غیره ــ بدون هیچ ملاحظه‌ای معمول فرمائید که به‌این طرز مداخله به خزانهٔ نظام از طریقهٔ عقل خارج است[۵۶].»

در ۱۲۹۷ که اهل استیفا باز بنای ایرادگیری به‌کار خزانهٔ نظام را گذاردند ــ سپهسالار برآشفت. تشکیل مجلس محاکمه را خواستار گردید: «از شدت اطمینان به صداقت و امانت و درستکاری، هروقت عبارتی که مغایر و مخالف این صفات باشد، اگرچه از افواه مردمان مغرض و حسود، بشنوم ــ به حدی «بدحال می‌شوم که مافوقی بر او متصور نیست.» فدوی «بامردمان‌بزرگ و وزرای‌نمرهٔ اول روی دنیا داعیهٔ همسری دارم، و این مردمان از خدا بی‌خبر در چه عوالم می‌خواهند خانه‌زاد را داخل نمایند... عمل درست و صحیح همان است.» به «هرمحکمه ومجلس» رجوع نمایید و به‌دست «هر موافق و مخالف» بدهید ــ «اگر توانستند یك‌دینار اختلاف یا سهو و نسیان بیرون بیاورند... مورد هرنوع ملامت و شماتت و مؤاخذه و سیاست می‌توانم بود. و اگر صداقت و امانت و درستی خانه‌زاد مرتاً بعد اولی به درجهٔ ثبوت و وضوح رسید... تنبیه و مجازات» آنان را مترصدم[۵۷]. شاه همانجا باز نوشت:

«جناب سپهسالار اعظم،

«عرایض شما را همه را دیدم، و افراد را گذشته و هذه‌السنه را همه راخاندم. ابداً ایرادی در حساب وجوه قشونی، وه بر شما نبود که

۵۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲].
۵۷. مجلس، میرزا حسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۷.

لازم بشود این‌طور عرایض بنویسید، و افراد بفرستید... همچه نگرانی نبود و نیست...»

البته دفاع سپهسالار را از پاکدامنی خویش می‌توان طبیعی شمرد. اما نمی‌توان چنان آرای‌قطعی شاه رادر تأیید آن معنی، مجامله‌کارانه انگاشت. به‌علاوه یقین داریم‌که میرزا حسین‌خان درمقابل آن همه‌دشمنانی که داشت ــ سخت پای‌بند حفظ آبروی خود بود. حتی شاه همان زمان به‌وسیلهٔ امین‌الدوله و حکیم‌الممالك به میرزاحسین‌خان پیشنهاد کرده بود: جواهر پیشکشی ملکم را، او بخرد و بهای آن را به هجده هزار تومان به ناصرالدین‌شاه بدهد. سپهسالار آشکارا رد کرد. نوشت: حاضر است امر شاهانه را «بالطوع والرغبه یا به‌طور اکراه و اجبار» تمکین نماید و «حتی پیراهنی که در بدن دارد، به او هم ابقا ننموده تسلیم کند ــ ولکن نه در مقابل جواهرهای ملکم‌خان که در انظار هزار معایب به جهت خانه‌زاد دارد. و سرکار... هیچوقت تا به حال به عیب و لکه دربارهٔ فدوی راضی نشده‌اند، و انشاءالله تا آخر امر راضی نخواهند شد.» همانجاست که این سخن تنبه‌آمیز را آورد: خدمت را «مثل دیگران و سایرین به جهت مزد و جلب نفع نکرده‌ام... یك نفر آدمی هستم بلاعقب، تا زنده هستم... یك لقمه‌نانی به جهت قوت لایموت فدوی قحط نخواهد شد. خواستم... از آثار خوب و اجرای قواعد حسنه، عقبی به جهت خود بگذارم. و او را هم جمع شده، نگذاردندو به مقصود خود نایل شدند[۵۸].»

رأی ما این است: آنچه از اسناد رسمی تاکنون بدست ما رسیده، شخص سپهسالار را در اتهام به تصرف مال دیوان تبرئه می‌گردانند. او که‌به توهّم بدنامی خویش، دستور ناصرالدین‌شاه رابرسر معاملهٔخصوصی جواهر فرمان نبرد، و ترك اولی نکرد ــ معقول و منطقی نمی‌آید که در کار خزانهٔ نظام که دشمنانش چهارچشمی وی را می‌پائیدند ــ از راه راست منحرف گردیده باشد. گمان می‌رود عامل عمدهٔ بروز آن گفت و شنودها، مستقل گردانیدن خزانهٔ لشکر از نظارت مستقیم وزارت مالیه بوده است. به‌علاوه دشمنی میان مستوفی‌الممالك و سپهسالار هم بی‌تأثیر نبود. رییس استیفا دربی مایه‌گرفتن برای سپهسالار بود، این هم می‌خواست آبروی حریف را ببرد. نکتهٔ مسلم اینکه حتی به تصریح اعتمادالسلطنه، میرزا نصرالله مستوفی گرگانی‌ازجانب دیوان‌استیفا مأمورگشت علیه‌سپهسالار حسابسازی کند و او را باقی‌دار معرفی نماید. در مجلس رسیدگی

۵۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۰].

کتابچه‌های مقاصاحساب او را نیاوردند، و به زور مستوفیگری سپهسالار را بکصد و بیست هزار تومان بدهکار دیوان ساختند. این قضیه پس‌از مرگ وی رخ داد و برای این بود که آن وجه را از میراث او بگیرند و «نوش‌جان» کنند[۵۹]. در عین‌حال نباید پنداشت که خزانهٔ نظام بکلی از هرگونه آلودگی مصون مانده باشد. برعکس با همهٔ وسواس مستوفیانه و درستکاری میرزا موسی وزیرلشکر، مال دولت را حیف و میل می‌کردند. به گفتهٔ او: در حساب جهانگیرخان رییس قورخانه «قریب چهل‌هزار تومان تفاوت بهم رسید.» همچنین ناصرالملک از مواجب توپچیان مبلغی به‌عنوان «رسوم» اخاذی کرده بود[۶۰]. سپهسالار خود نیز انکار ندارد که: «محاسبهٔ جهانگیرخان هزار خروار آب برمی‌دارد[۶۱].» اما نکته اینجاست که خزانهٔ نظام فقط واحدی بود از دستگاه دیوان. و این تصور باطل است که در هیأت مجموع آلودهٔ فاسد، یك واحد آن سالم بماند، بری از هر کژی و کاستی.

۵۹. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۶۷.
۶۰. اسناد وزیر لشکر، میرزاموسی به‌شاه، [مورخ؟].
۶۱. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲].

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۵ خدمات عمومی و نوآوری‌های دیگر

۱. نوآوری‌های اجتماعی

نوآوری‌های اجتماعی را طبعاً باید در ربط با آداب و رسوم قدیم مورد مطالعه قرار داد. همهٔ آنها را یکجا می‌آوریم؛ مجموعشان جلوه‌ای است از روح نوخواهی زمان.

شروع می‌کنیم با شیوهٔ نامه‌نگاری رسمی. این خود جنبه‌ای‌است از انتقاد برسبك نگارش پیشینیان و گرایشی به ساده‌نویسی. «قانون دولتی» که چندسال پیش (رمضان ۱۲۸۴) در اصلاح نگارش رسمی گزارده شده اما کسی به آن گوش نداده بود ــ حالا از نو اعلام گردید[۱]. روزنامهٔ رسمی مقاله‌ای در تأیید آن نوشت و به سنت منشیان سخت تاخت: «عنواناتی که بالفعل متداول است و طراز رسایل شده از امور اعتباریه ومخترعات منشیان ومجعولات مترسلین‌است که‌به‌اقتضای وقت... الفاظی وضع کرده، درافتتاح‌خطاب‌می‌نوشتند. وچون‌مبنای‌آن بربی‌حقیقتی‌وخوش‌آمد بود، جمعی از متملقین با یك آزادی کامل نقد عمر عزیز... خود را صرف

---

۱. دستور دولتی در ۱۲۸۴ اعلام کرده بود: «برای وقایه والتزام اصول تمدن و رعایت مصالح عامه مقرر گردید که من‌بعد ترقیم عنوانات کلیهٔ متروك و موقوف بوده، در رسایل و رقعجات بی‌هیچ پیرایه ابتدا شروع به‌مطلب نمایند، و در خاتمه بی‌ملاحظه ترقیب و ترکیب نوشته به‌هرجا عبارت ختم شود به نگارش اسم خود و تاریخ تحریر مبادرت کند، و در محل خطاب فقط لفظ شما بنویسد، و سربا کت و بستهٔ کاغذ تنها اسم مخاطب را یا لقب دولتی که به‌جای اسم معروف است رسم نمایند بدون هیچ لقب و آرایش و تعلق و تملق، چنانکه... اکنون در تمامی دول و ملل آین رسم را متداول داشته‌اند.» (متن آن در روزنامهٔ علمیهٔ دولت علیهٔ ایران، شمارهٔ اول، ربیع‌الثانی ۱۲۸۷ به‌چاپ رسیده).

کرده، به مرور ایام الفاظ متملقانه‌ای منتخب و برآنها ملحق کرده‌اند. کار بجایی رسید که ذوق سلیم دراجازهٔ آن تأمل داشت، و فرمان عـقل در ترك آن هیچ تأمل نداشت... این تقیدات که در اظهار بی‌حقیقتی نص صریح است، شدت کرد و به‌حدی رسیده که جان‌ها در سیاقت عبارت عنوان، به‌معرض «فدا» و «فنا» می‌رفت... عنوانات از «خداوندگارا» و «خدایگان» بالا رفت، و تا دامن جلال جهان آفرین رسید.» از آنجا که این سبك چیزنویسی «اسباب خلل امر تمدن» است، مقرر آمد که «نوشتجات را بدون عنوان قلمی دارند» خاصه آن‌گونه الفاظ را ننگارند.

مقالهٔ دیگری به قلم «یکی از ارباب هنر» ولی بدون امضاء منتشر شد که شیوهٔ منشیگری را یکسره مورد انتقاد قرار داد. به گمان مـا میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نویسندهٔ آن مقاله است. او در این‌زمان راجع به موضوع‌های دیگر نیز مقاله‌هایی با امضا و بی‌امضا بچاپ رسانده که نظرگاهش همه‌جا یکی است. در این مقاله گوید: «از ده‌سال به این طرف سه دفعه در روزنامهٔ دولتی گاهی شرح مبسوط و حد معین برای القاب قرار دادند... باز به حالت اولی آورده‌اند.» تا کنون هیچکدام از آن قرارها پیش نرفته، بلکه به موجب نوشتهٔ روزنامهٔ رسمی «یك ملت بزرگ میان سایر ملل مورد ایراد و اسباب سخریه گردیده» است.

این ایرادها را می‌گیرد:

اگر کسی اسم مخاطب را درعنوان نامه بنویسد سبب رنجیدگی خاطر او می‌گردد. باز اگر کسی اسم یکی از اهل دولت را با لقب رسمی او بیاورد، موجب ناخرسندی وی می‌شود. صاحبان القاب در مهر اسم‌خود تنها لقب دولتی را نقش کرده و «به افتخار پنجروزه قانع شده، خیال نمی‌کنند بعد از خودشان که سالها خواهد گذشت و نوشته ابراز خواهد شد، کسی نخواهد شناخت که مثلا افتخارالدوله که بوده است.» می‌بینیم که یك لقب دولتی به اشخاص مختلف داده می‌شود. عیب دیگر اینکـه نوشته‌های ما نداشتن تاریخ است، و ننوشتن نام مرسل علیه در روی رقعه‌ها. نقص دیگر نداشتن امضای نویسنده است؛ بایستی به قرینه و قیاس فهمید کی نوشته است. به‌علاوه متکلم، خـود و مخـاطب را در نوشته‌ها شخص غایب فرض می‌کند. همچنین آوردن الفاظی مانند «بنده یا فدوی یا چاکر ارادت‌کیش... چه حسن دارد؟»

اما «ملل متمدن چنانکه درسایر امور کار خود را سهل کرده‌اند، در این‌باب نیز طریق سلامت اخذ نموده‌اند. اگر در ایران نیز... مردمان

معقول و محترم چیزهای بی‌حقیقت را برخود نپسندند... و بی‌جهت قربانی و صدقه وفدای یکدیگر نروند... چه ضرر خواهد داشت... حیف است این رسم‌های غیرنافع تا حال متروك نشده باشد. مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام چقدر خدمت به ملت کرد و اسلوب نوشتجات را به اصلاح‌آورد. آیا وقت آن نیست که بعد از سی و هشت سال، صاحب ذوقی بهم‌رسیده ملتفت این معایب شده، طرز انشاء و تحریرات فارسی را تکمیل نماید؟»

معلوم است نویسنده چقدر از آن شیوهٔ نثرنویسی دلتنگ‌است. در پرداختن آن مقاله به نکته‌گیری‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده در رسالهٔ «کمال‌الدوله» بی‌توجه نبوده. می‌دانیم مشتشارالدوله از یاران او بود و آن رساله را خوانده. به‌هرحال آن جماعت «بزرگان» همواره شیفتهٔ چنان الفاظ و «چیزهای بی‌حقیقت» بوده‌اند.

«قرار اوقات دربخانه»

اصطلاح «دربخانه» اطلاق می‌گردید به دستگاه دیوان. اوقات دربخانه (یا به‌اصطلاح امروزی ساعات اداری) قرار ثابت و معینی نداشت. حتی اغلب وزیران به دیوان نمی‌آمدند؛ در خانهٔ شخصی به‌کارهای دولتی رسیدگی می‌کردند. این سنت کهنه را میرزاحسین‌خان برانداخت، و به زمان صدارت قرار نوی برای وقت اجرای امور دولت داد. در گزارش خود به‌شاه نوشت: «نعمتی که در ایران از جمیع نعمات الهی بیشتر ضایع و پایمال شده است، وقت و عمر است. از سوء تربیت و بدبختی عموم ممالك مشرق... اوضاع حکمرانی در این ممالك از قدیم چنان ترتیب‌یافته که‌لابد هیچ امری نباید بگذرد، مگر پس از طول زمان و تضییع وقت زیاد. عامهٔ اهل ایران به‌هزار زبان می‌توانند معروض بدارند که ازین عیب بزرگ چه‌قدر ضرر وچه‌قدر خرابی دیده‌اند.» اکنون که تصمیم گرفته‌شده «اوضاع ایران برمناظم جدید» نهاده شود ــ اوقات خدمت دربخانه‌را تقسیم و معین نموده که «وضعی از نو و شوکتی‌محکم‌تر ازگذشته» آغاز گردد.

ضمن اینکه ساعات اجرای امور را در دایرهٔ صدارت اعلام کرد، چند قاعدهٔ دیگر گزارد که‌ازنظر اجتماعی قابل‌توجه می‌باشند: هرکس‌برای کار دولتی در روز معین می‌آید، «محترماً در اطاق بزرگ نشسته، ایشان را یك‌به‌یك به اطاق مخصوص به‌خود خواهد خواست، تا هرکس حرف خود را بدون خجالت از غیر واضح وبی‌پرده بگوید و جواب شافی ومسکت بشنود.» پس از ادای مطلب و شنیدن پاسخ باید «فوراً برخیزد تا .نوبت

به‌دیگری تواند رسید.» دیگر اینکه: «هرکس هر مطلب فوتی که داشته باشد، می‌تواند هروقت که باشد تحریراً به‌مقام صدارت عظمی معروض بدارد. به جهت تشخیص مطلب لازم است که برروی این نوع عرایض یك لفظ فوتی بنویسند.» و مطلب را باید «به عبارت روشن و بسیار مختصر بنویسند.» جواب کاغذهایی که روز دوشنبه به «اطاق عرایض» برسند، دو روز بعد به صاحبان آن خواهد رسید. «هیچکس مأذون نیست که به‌جهت عرض خلوص یا محض ملاقات شخصی به دایرهٔ صدارت عظمی برود. حضور اشخاص در این دایره باید محض کار معین، و آن هم باید در روز معین باشد.» اما شب هر یکشنبه صدراعظم در منزل شخصی خود برای ملاقات کسانی که با او «ربط شخصی دارند حاضر خواهد بود.»

گزارش صدراعظم چنین تمام می‌شود: «هر ذیشعوری خواهد فهمید که رعایت این شرایط از برای عامهٔ ارباب رجوع متضمن چقدر فواید خواهد بود. هرکس محسنات و لزوم این شرایط را درك نکند، و برخلاف آنها حرکتی نماید کار او معوق و شخص او مردود خواهد بود.» متن گزارش برای آگاهی مردم منتشر گشت.

آداب و رسوم جدید

در لباس و کلاه اهل دیوان تغییری داده شد. قباهای راستهٔ‌بلند مبدل به سرداری گشت، به‌جای شلوارهای گشاد شلوار تنگ ماهوتی معمول گردید. و کلاه دراز کوتاه شد. این تغییر درزمان صدارت‌سپهسالار انجام گرفت. نمونه‌های آن را در عکس‌های آن دوره می‌بینیم. همچنین پوشیدن کت یقه‌باز و بستن دستمال‌گردن کمی رواج یافت. اما باید دانست مقدمهٔ تغییر لباس پیشتر فراهم شده بود، چنانکه تصویر آقامحمد حسن صندوقدار با جلیقهٔ باز و دستمال‌گردن در ۱۲۷۸ چاپ شده است. راجع به «اصلاح‌کلاه» شرح بامزه‌ای نوشته‌اند: «از رسوم و عادات ردیهٔ رعایای دولت علیه یکی آن بودکه کلاه‌های بسیار بلند... استعمال‌کردندی، وبه‌این کار ناهنجار... پیکری را که ریختهٔ کارخانهٔ آفریدگار یگانه‌است از تناسب طبیعی خارج می‌نمودند» وخود را به‌صورت «اخوان‌الشیاطین» می‌ساختند. پس به‌حکم دولت کلاه دراز برافتاد[۲]. ولی لباس سلام رسمی وزیران و اهل دیوان که عبارت از جبه وشال و کلاه بود به جای خود ماند. این نکته را هم بیفزاییم که به نوشتهٔ «آرنولد» انگلیسی: میرزاحسین‌خان

۲. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۱۵۲.

«تنها ایرانی» بود که در تالار کاخ سلطنتی کفش به‌پا داشت؛ کفش سیاه براق وجوراب‌های سفیدی که می‌پوشید، جلب توجه می‌کرد. دیگران کفش خودشان را ازپا درمی‌آوردند.

به‌قراری که نوشته‌اند: میرزاحسین‌خان در نشان‌های رسمی نیز تغییری داد. به اقتباس از «لژیون‌دنر» فرانسه، نشان شیرو خورشیدجدید پنج درجه‌ای ساخت. ولی نشان «اقدس» و «قدس» را عوض نکرد. نظامنامهٔ تازه‌ای برای نشان نوشت. به‌آسانی هم به کسی نشان نمی‌داد. پرچم‌جدید ایران و تنظیم سه‌رنگ آن و نصب شیرو خورشید در وسطش را نیز از کارهای میرزاحسین‌خان دانسته‌اند[۳].

از سنت‌های دیوانی که برانداخت یکی تشریفات خاص دستگاه صدارت بود. پیشتر وزیران با نوکر و قراول رفت و آمد می‌کردند. آن را منسوخ کرد. به قول روزنامه: «صدراعظم یك‌دولت که شخص اول‌است بعد از آنکه تنها از خانهٔ خود به دارالصدارت بیاید، دیگران واضح است مجبوراً این سبك را پیشنهاد خود ساخته و خواهند ساخت.» رسم خلعت فرستادن‌را نیز لغو کرد. اعلام شد: «اعطای خلعت کلیتاً موقوف ومتروك باشد. در مأموریت و حکومت‌ها همان فرمان همایون... کافی است.» به علاوه «اعطای لقب جنابی... متروك گردید، مگر در حق کسی که رتبهٔ وزارت داشته باشد.» در شرح وزارت عدلیهٔ میرزا حسین‌خان هم‌خواندیم که خواست بساط ناهار آوردن به وزارتخانه، و غلیان کشیدن را در جلسه‌های رسمی محاکم براندازد. وبه قول مقاله‌نویس: مردم را از شر «یورش پیشخدمتان و غرش غلیان‌ها» برهاند. اما از انجام آن آگاهی نداریم.

از رسوم فرنگی‌که او باب کرد، دعوت نمایندگان سیاسی خارجی وهیأت دولت است به مهمانی و ضیافت رسمی. سرمیز شام می‌داد، گاه شاه را هم دعوت می‌نمود. شرح آن مهمانی‌ها را در روزنامهٔ ایران نوشته‌اند. آغاز رواج موسیقی اروپایی در ایران نیز همین اوان است. «انجمن موزیکان» به ریاست «لومر» فرانسوی مدیر «موزیکانچیان» دولت در ۱۲۸۶ تشکیل شد. قرار این بود ماهی یك‌بار مجلسی برای فرنگیان مقیم تهران بیارایند که «شب‌های دراز زمستانی را به‌طور خوش‌گذرانده، ضمناً به‌مکالمهٔ مطالب با معنی پردازند.» اولین کنسرت عمومی به دستور میرزاحسین‌خان در ۲۹ شوال ۱۲۸۸ وبه وسیلهٔ همان انجمن موزیکان داده

۳. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج۱، ص ۱۶۱.

شد. و «مشغول نواختن انواع سازها و بازیگری به رسم تماشاخانه‌های فرنگستان شدند.» آن کنسرت به منظور جمع‌آوری اعانه برای کمك به فقرا درسال قحطی برپا گردید. مردم سرشناس و اعیان شهر و دولتیان و نمایندگان خارجی و فرنگیان پایتخت به‌آن مجلس آمدند. و سیصدتومان اعانه گردآمد. بدین ترتیب نخستین «نمایش موزیکان» فرنگی در ایران اجرا گشت.

۲. پستخانهٔ جدید و تمبر پستی

دستگاه چاپارخانه که در ۱۲۶۶ برپایهٔ تازه‌ای منظم گردید و قانونی هم برای آن نوشته شد ــ تا بیست سال بعد که پستخانهٔ اروپایی برپا گشت، پیشرفتی نکرده بود. در آغاز صدارت میرزا حسین‌خان برای انتظام دستگاه چاپارخانه، قرار نوی وضع گردید و چنین اعلام شد: منظور از ترتیب تازه این است که مردم «به صحت وصول وابلاغ مرسولات خود مطمئن باشند.» اجرت حمل کاغذ به هر شهری از قرار مثقالی چهار شاهی یا دویست دینار معین شد، وبرای امانات پستی از قرار هر منی در هر فرسخ یکصد دینار مقرر گردید. تمبر هنوز باب نشده بود، به‌جای آن مهرهای دولتی به رنگ‌های گوناگون بکار می‌بردند. روی مهرها عدد هندسی نقش کردند، نه رقم سیاق[۴]. برای حمل امانات، قبض مخصوص چاپارخانه چاپ شد.

به دنبال آن در ۱۲۹۱ پستخانهٔ ایران به سبك اروپایی درآمد، تمبر پستی نخستین‌بار رایج گردید، رابطهٔ پستی منظم بین ایران و دنیا برقرار شد، و در ۱۲۹۴ ایران به مؤسسهٔ اتحاد پستی جهانی پیوست. اما این کارها خیلی هم بدون درد سر انجام نگرفت. داستانی دارد که خلاصه‌اش این است:

از نظرگاه برخی از اهل دولت پستخانه چیز خوبی بود، اما نه حتماً به‌عنوان دستگاهی در خدمت عمومی ــ بلکه برای تمبر چاپ کردن و «منفعت بردن آن.» همین معنی را در دستور شاه خواندیم[۵]. و در هرحال اگر سودی نمی‌رسید، حاضر نبود برای راه‌انداختن پست جدید پولی از

۴. مهر بنفش که «عدد یك هندسی دارد» به‌جای یك شاهی؛ مهر سبز که عدد دو دارد برای دوشاهی؛ مهر کبود که عدد چهار دارد یك عباسی؛ و مهرسرخ که عدد هشت دارد برای دو عباسی تعیین شدند.

۵. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزاحسین‌خان، ۴ شعبان ۱۲۹۰. (برای تفصیل نگاه کنید به‌بخش دهم).

خزانهٔ دولت بدهد. در ۱۲۹۱ که میرزاحسین‌خان به استخدام مستشار پست از اتریش برآمد، شاه نوشت: «درباب معلم پوست، به نظر خرج بی‌معنی می‌آید که دولت با همین ترتیب اگر مواجبی به این معلم بدهد، صرف از کیسه خواهد رفت. خوب است مهدیقلی میرزا که طرف اطمینان شماست، و یك دونفر که اطلاع دارند بنشینند و در این‌کار بطور کمپانی قراری بدهند که کار منظم شود، تمبر معلوم شود، و ایران صرفه ببرد. و این کمپانی برای نظم و ترتیب عمل خودشان این معلم را اجیر کنند، به کارشان خواهد خورد. و اول فایده‌ای که دولت ببرد، ندادن مواجب این معلم باشد. دراین باب خیال درستی بکنید[۶].»

آن نامه به‌خط و انشای امین‌الدوله است که پستخانه و ضرابخانه اغلب جزو ابوابجمعی او بود. منظور از «یك دونفر که اطلاع دارند» اشارهٔ به اوست. به‌نظر او بهتر این بود که دستگاه پست مقاطعه‌وار اداره‌گردد؛ فکر ایجاد کمپانی پستی نیز دلالت برهمان شیوه دارد. البته این روش با سلیقهٔ شاه جور درمی‌آمد که دولت پولی ندهد، ولی سودی ببرد. (درضمن یادآور شویم در همان کاغذ است که شاه راجع به آوردن استاد ضرابی‌هم گفته بود: «فردا نیاید و مثل طاوس ننشیند و نگوید... کار پیش نمی‌رود. و ما اضطراراً مواجب بدهیم و حاصل نبریم[۷]»).

میرزاحسین‌خان با ادارهٔ پستخانه از طریق مقاطعه یا کمپانی داخلی، به‌ظاهر مخالفتی نکرد. در پاسخ نوشت: «قرار کمپانی شدن این فقره را می‌دهم... که عمل پوست و تمبر چسباندن روی نوشتجات‌منتظم و بقاعده گردیده، تکلیف و ضرری از برای دولت نباشد، مواجب شخصی که اجیر می‌نمایند از حاصل عمل پوستخانه داده شود. ولی لازم است... جسارت ورزد که معلم و استاد این کار برای این کمپانی که هنوز سمت انعقاد نپذیرفته، اجیر نخواهد شد. وتنها به کمپانی مطمئن نمی‌شود که به ایران بیاید. باید او اجیر دولت باشد ــ منتها این است اجزای کمپانی سند... بدهند که مواجب استاد این کار را خود بدهند؛ تکلیفی به‌دیوان اعلی ننمایند[۸].»

پیشنهاد او دراستخدام خبرگان خارجی درست بود؛ نسبت به

۶. اسناد سپهسالار، شاه به‌میرزا حسین‌خان، [ربیع‌الثانی ۱۲۹۱]، به‌خط امین‌الدوله.

۷. نگاه کنید به بخش یازدهم.

۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱.

دولت بایستی مسئولیت داشته باشند. این مطلب را با سفیر اتریش کنت «زالسکی[۹]» نیز بمیان نهاد. او هم در نامهٔ رسمی خود همان معنی را تأیید کرد. شاه موافقت کرد: «کاغذ زالسکی را دیدم. او انصافاً مردی نیست دروغ و چاچول بنویسد؛ اقوالش معتبر است. و ما در همان دو فقره، همان بودکه نوشتیم. باید طوری کرد و آورد که بدون جهت‌اسباب ضرر و معطلی نشود. حالا شما هرچه سعی دارید بعمل بیاورید که زود انجام بگیرد. معلوم است رییس پست اجیر دولت است، اما مواجبش را حکماً کمپانی این کار باید بدهد نه دولت[۱۰]».

کار تأسیس کمپانی سرنگرفت. اما پستخانهٔ نو بـه مباشرت «ریدرر[۱۱]» اتریشی و نایب او دایر گردید (۱۲۹۱). هردو از خبرگان خوب و دلسوز بودند وسه سال در ایران خدمت کردند. پست داخلـی منظم گشت، پست ایران و اروپا براه افتاد، و اولین تمبر پستی در ایران ساخته شد. درضمن به تعلیم‌کارآموزان پستی پرداختند. ریدرر شرح‌کار خود را نوشته که بسیار دلکش است[۱۲]. از قراری که نگاشته تمبر را با دست می‌ساختند، او خودش آنها را با قیچی می‌برید، طبقه‌بندی می‌کرد، و کنار آنها را با قلمتراش دندانه می‌داد. قانون چاپارخانه شامل «قواعـد جدیدهٔ پستخانه هم منتشر گردید (ذیحجهٔ ۱۲۹۲). مقررات پستی، ترتیب چسباندن تمبر، طرز نوشتن نشانی فرستنده وگیرندهٔ‌کاغذ راذکر می‌کند. در ۱۲۹۴ ایران تقاضای عضویت اتحادیهٔ جهانی پستی را نمود. اما بـه مخالفت روس برخورد. علی‌رغم روس، ایران به آن مجمع وارد شد. چون دورهٔ خدمت ریدرر بسر آمد، به‌جای او «استال[۱۳]» آمد و دنبال کار او را پیش برد.

۳. چند مدرسهٔ جدید

علاوه‌بر مدرسهٔ اتامازوری که شرح آن را خواندیم ــ بنای مدرسهٔ مجانی مشیری، و مجلس درس عمومی، و کلاس تدریس زبان‌های خارجی از کارهای سودمند دورهٔ صدارت میرزاحسین‌خان هستند. دربارهٔ‌هرکدام

---

9. Zaluski

۱۰. اسناد سپهسالار، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خـان، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱.

11. G. Riederer

۱۲. نگاه کنید به‌مجلهٔ پستی ایران، ۱۳۱۲ شمسی، شمارهٔ ۶ و ۷ و ۱۱، نامه‌های ریدرر، ترجمهٔ حسنعلی برهان.

13. A. Stahl

توضیحی (به ماخذ آنچه در روزنامه‌ها نوشته شده) می‌دهیم.

در ۱۲۸۸ سپهسالار دستور ایجاد «مکتب مجانی» داد، و محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله را «به‌ترتیب و تشخیص معلمین و مجمع متعلمین» گماشت. به کوشش صنیع‌الدوله مدرسه تشکیل گردید، او مدیر بود و «بزوسکی» ناظم مدرسه. عدهٔ شاگردان آن در ۱۲۸۹ «متجاوز از هفتاد نفر» ذکر شده است. میرزاحسین‌خان خود به مدرسه می‌آمد و شاگرد و معلم را تشویق می‌کرد. به تقاضای صنیع‌الدوله آن را «مدرسهٔ مشیری» (به نام مشیرالدوله) خواندند. بعدها می‌نویسند: «جمعی از عملهٔ خلوت برآوردهٔ آن مدرسه هستند[۱۴].»

کلاس درس زبان‌های خارجه وابسته به «دارالترجمهٔ دولتی» بود. دارالترجمه در ۱۲۸۸ به‌صورت دستگاه جداگانه‌ای درآمد، و عمارت مخصوصی برای آن معین گردید. ریاست آن را صنیع‌الدوله داشت. در شعبان همان سال به موجب اعلان رسمی، مجلس درس چهار زبان‌فرانسوی و انگلیسی و روسی و ترکی اسلامبولی برقرار گردید. مجانی و عمومی بود. و هدف آن «رواج السنهٔ مختلفه و ترقی این صنعت» در ایران بود. عدهٔ شاگردان دارالترجمه در سه‌ماههٔ آغاز آن به شصت‌نفر رسیدند. نکتهٔ درخور توجه اینکه در میان آن شاگردان، غیر از افراد دیوانی و طبیب و لشکری ــ به کسانی از طبقات دیگر برمی‌خوریم ــ از جمله: یك آخوند، یك بازرگان، دوبازرگان‌زاده، پسر یکی از یوزباشی‌های تهران، و یك معمارزاده.

به‌علاوه از طرف رییس مدرسهٔ دارالفنون اعلام شد که: از اول ذیقعدهٔ ۱۲۸۸ هرروزه در عمارت پهلوی دارالفنون «مجلس درسی منعقد است که مجاناً گفته می‌شود.» این علوم را در آنجا تدریس می‌کردند: ریاضی، فیزیك، حکمت طبیعی، تاریخ، جغرافی، طب، تشریح و دواسازی. «اشخاصی که طالب هریك از این علوم هستند، باید زحمت کشیده‌تشریف بیاورند» ثبت اسم کنند، و در مجالس درس حاضر گردند. شاید این‌کار در ایران روی گردهٔ مجالس درسی که در سرتاسر آلمان به منظور رواج تعلیمات عمومی دایر کرده بودند، شروع گردید. راجع به تشکیل آن‌گونه مجالس درس در آلمان، مقاله‌ای در روزنامه منتشر شد. نوشتند: با این تدبیر «جمیع عوام‌الناس» آلمانی «با علوم و صنایع انس تام یافته وتربیت کافی پذیرفته.»

۱۴. اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۱۱۸.

میـرزا حسین‌خان به زمـان صدارت توجهی به اصلاح و ترقی دارالفنون داشت. در گزارشی که به شاه نگاشته، شرح سرکشی خود را از مدرسهٔ دارالفنون می‌دهد:

«...باوجود اینکه اطلاع بهم رسانیده بودند که فدوی به آنجا خواهد رفت، و خودسازی کرده بودند ــ حقیقت این است که آنچه‌متوقع و منتظر بودم، نتوانستم ملاحظه نمود. اولا آنکه معلم فرنگی که قابل‌اعتماد باشد به جز مسیوریشار و یك نفر انگلیسی[۱۵]، دیگر نبود. و سایرین از همان شاگردها درس می‌دهند. و عدد شاگردان که در دیوان یکصد و پنجاه نفر موظف می‌باشند و خرج ناهار گرفته می‌شود، به همه جهت با معلم و خلیفه و غیره و غیره هفتاد ویك نفر بودند. و غیبت بقیه را به معاذیر غیرموجه استناد می‌جستند.

«رشتهٔ نظم امور دولت امروز اشخاص به سلیقهٔ جدید رسانیدن است، و رسانیدن اشخاص موقوف به علم و هنر است که باید از این منبع و ممرخارج شوند. با وجودی‌که دولت مخارج به‌قدروسع خودمی‌نماید و آنقدر وجوه می‌دهد، این شعبه بایست خیلی منظم‌تـر بـاشد. شکایت بسیار از نداشتن کتاب می‌کردند... ازامروز به‌بعد درصدد اصلاح این دستگاه بطور جدا خواهم برآمد[۱۶].»

شاه در حاشیه نوشت:

«جناب صدراعظم، نظم امور مدرسه از لوازم دولت است. نشر فواید وقواعد علوم، وه، از اینجا باید بشود. باید در کمال جد و جهـد خودتان در نظم این‌کار ساعی باشید...»

از آن توجه و برداشت کار انتظار می‌رفت کوششی پی‌گیر در تأسیس مدارس و بسط دانش و فن جدید بعمل آید. اما غیر از همـان مدرسهٔ اتامازوری کار مهمی انجام نگرفت ــ و حال آنکه در همین دوره در ژاپن و مصر و عثمانی در رشته‌های مختلف علمی مدرسه‌های تازه برپـا داشتند. راجع به این مدارس و همچنین ترقی اونیورسیته‌های اروپـا مقالات پی‌درپی با احصائیه‌های منظم در روزنامه‌های ایران نوشتند که شمه‌ای از آن گذشت[۱۷]. ولی در ایران پیشرفت قابل‌توجهی حاصل نشد.

---

۱۵. گویا مقصودش مستر «طیلر» معلم زبان انگلیسی باشد.
۱۶. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۸۹].
۱۷. نگاه کنید به بخش سیزدهم.

۴. مسجد و مدرسه و خانهٔ سپهسالار

از یادگارهای خوب میرزا حسین‌خان مسجد و مدرسه و کتابخانهٔ سپهسالار و عمارت بهارستان هستند؛ نشانه‌ای است از همت والای او. باغ بهارستان و زمین‌های دور و بر آن را از پاشاخان امین‌الملك خرید، و آن بناها را برپا ساخت. آن مدرسه در نوع خود بزرگ‌ترین و معتبرترین مدارس تهران بود؛ آن مسجد عالی‌ترین مساجد شهر است؛ و آن عمارت که خانه‌اش بود مجلس شورای ملی شد. میرزا حسین خان املاکی بر آن مدرسه وقف کرد. مقرر داشت اجاره‌بهای آنها را که درآن زمانه به دوازده هزار تومان می‌رسید «صرف تعلیم و تدریس و طلاب و ماهانهٔ محصلین آن مدرسه شود. و از هر علم و فنی باید در آن مدرسه تدریس شود.» به علاوه «چهار مدرس عظیم‌الشأن برای آن قرار داد[۱۸].» کتابخانهٔ خوبی هم ترتیب داد، و کتابخانهٔ بسیارگرانبهای اعتضادالسلطنه را هم برای آن خرید. نامدارترین مدرسان مدرسهٔ سپهسالار میرزا طاهر تنکابنی است که احاطه‌اش در فرهنگ اسلامی شگفت‌آور بود. این مرد را به فضیلت و استقامت اخلاقی نیز می‌شناسیم. در دورهٔ نایب‌التولیگی سید حسن مدرس، نام مدرسه را «مدرسهٔ عالی سپهسالار» گزاردند. به کوشش او قسمتی از کاشی‌کاری داخلی مسجدکه از زمان بانی‌آن نیمه‌کاره مانده بود، تمام شد. این مدرسه به زمان ما به عنوان دانشکدهٔ معقول و منقول درآمد.

۱۸. صدرالتواریخ، خطی.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۶ سپهسالار در گذرگاه تاریخ

رسیدیم به پایان عصر سپهسالار.

عمر ده سالهٔ صدارت و وزارت میرزا حسین‌خان در آغاز شوال ۱۲۹۷ به آخر رسید. ایده‌ئولوژی جدید اجتماعی و کارنامهٔ اصلاحات را در ارتباط با روح تاریخ و در نظام سیاست ایران مطالعه کردیم. اینک می‌پردازیم به آخرین مرحلهٔ زندگی سیاسی آن وزیر اصلاحگر و به تأثیر آن دورهٔ تاریخی.

روابط میرزا حسین‌خان با ناصرالدین‌شاه پس از نوسان‌های پر پیچ و تاب ــ در مدت یکی دو سالهٔ آخر رویهم رفته خیلی خوب نبود. اساساً بعد از دوران صدارت، اعتماد مشترك‌سابق میان‌وزیر و شاه برقرار نگشت. البته‌شاه اعتقاد واعتمادخودرا نسبت به‌سپهسالارمکررا‌علام‌داشت. و در همان چند ماههٔ آخر که میرزا حسین‌خان از تزلزل «اطمینان» شاه شکایت نوشت، پاسخ رسید: «این خیال... مایهٔ تأسف من شد؛ خیر اینطور نیست. اگر من به شما اطمینان نداشته باشم، کارهای بزرگ دولتی چطور با دست شما می‌گذرد[۱].» باز به همان زمان (در کار بستن قرارنامهٔ استرداد هرات) شاه اعلام کرد: «انصافاً این هست که... این خدمت عمده و عمده به دست شما شده و خواهد شد. چقدر باید مفتخر باشید... و چقدرها باید قدر خدمات شما را دانست[۲].» بار دیگر همان

۱. ایران، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۹۷]. نگاه کنید به‌ضمایم کتاب.

۲. ایران، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان [۱۲۹۷]. نگاه کنید به‌ضمایم کتاب.

اوان و به همان مناسبت، شاه در تحسین میرزا حسین‌خان نوشت: «امیدوار هستم به دست شما این‌خدمت انجام بگیرد؛ اسم شما در تواریخ به یادگار بماند[۳].»

از آن‌گونه سپاسگزاری‌ها ممکن است دریابیم که ناصرالدین‌شاه گرفتار چنان بیماری روانی و جنون خودپرستی نبود که بر وزیر کاردان خود رشك ورزد، کار برجستهٔ او را ناچیز شمارد، یا بخواهد حقیقت را مسخ گرداند و خود را خردمندترین مردم انگارد. اگر آن دریافت تاریخی درست باشد انتظار هم نداشت که تاریخ نویس رسمی او را به ریشخند، عقل اولین و آخرین به قلم آورد ــ ولی در خاطرات خصوصی خود وی را به باد مسخره گیرد، چه به هرحال هیچ ابلهی فریب نمی‌خورد. در هر صورت آن قدردانی‌های شاه از وزیر قاعدتاً باید اطمینان‌بخش باشند؛ و سپهسالار خود را به پشتیبانی شاه دلگرم بداند .اما چنین نبود. میرزا حسین‌خان اعتقاد راسخی به تأییدات شاه نداشت ــ کما اینکه یك چند نگذشت که وزارت او بر افتاد، و اجازهٔ زیارت عتبات هم به وی داده نشد. سخن میرزا حسین‌خان را دربارهٔ شاه از این قرار آورده‌اند: «...یك حرف راست نمی‌گوید، و با هیچکس خوب نیست... غالب میلش به اشخاص رذل و سفله و نانجیب است، از آدم معقول بدش می‌آید، هیچ‌کاری‌را منظم‌نمی‌خواهد مگرقورق‌شکارگاه و امرخوراك‌خودش‌را که‌کباب را خوب بپزند و نارنگی و پرتغال حاضر باشد، قدر خدمت احدی را هم منظور ندارند، و آخر الامر من و هرکس را که قاعده‌دان باشد... خواهد کشت، تمام و کالمعدوم خواهد نمود[۴].» آن روایت عباس میرزای ملك‌آرا برادر ناتنی شاه است در ۱۲۹۵. اگر هم در نقل مطلب شاخ و برگی از خود افزوده باشد، زبدهٔ بیان میرزا حسین‌خان در آن هست. مثل اینکه پر هم بد نگفته بود. در جهت دیگر، بدخواهان سپهسالار او را به دشمنی با شاه و سلسلهٔ قاجار متهم می‌ساختند. و در این زمینه به صورت قیاس تاریخی ناموجهی ــ داستان خلع سلطان عبدالعزیز و دخالت مدحت‌پاشا را در آن کار، به‌گوش شاه می‌خواندند. ظل‌السلطان که می‌نویسد: «دشمن خودم و خانواده‌ام و پدرم و خانوادهٔ پدرم و خانوادهٔ سلطنت یعنی

۳. ایران، دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ میرزاحسین‌خان، ۱۲۹۷. نگاه‌کنید به‌ضمایم کتاب.

۴. خاطرات عباس‌میرزا ملك‌آرا، ص ۶۶. ملك‌آرا دشنام‌های دیگر هم از زبان سپهسالار روایت کرده که شاید آکنده به کینهٔ خودش نسبت به‌ناصرالدین‌شاه نیز باشد. به‌هرصورت اصل عقیدهٔ سپهسالار همان است که او روایت کرده.

سپهسالار[۵]» ــ معلوم است چه چیزهای دیگر که در حق او نمی‌گفت. دیگر روایت صریح اعتمادالسلطنه است از قول شاه که دربارهٔ میرزا حسین خان گفته بود: «یك‌نوع حالت مدحت‌پاشا را داشت. مقصود خیانت به ولینعمت بود[۶].» خود اعتمادالسلطنه هم که در جرگهٔ معاندان بود، سپهسالار را به «افساد» و «دشمنی با سلطنت ایران» متهم می‌سازد[۷].

آن‌همه بهتان بود. چنان افتراهایی را علیه هر وزیر هنرمندی، به قدری مکرر در تاریخ وزرا و تاریخ استبداد خوانده‌ایم ــ که دیگر مزهٔ افسانه هم ندارند. در آن نظام سیاسی (به عقیدهٔ ظل‌السلطان) هیچکس نبایستی مخالف روش حکومت وی یعنی آدمکشی و غارتگری او باشد ــ البته هر مخالفی «خائن» بود. این تأویل سخیف مهمل از لفظ «خیانت» خاص کثافتکدهٔ سیاسیات ظل‌السلطانی بود. به همان ماخذ مدحت‌پاشا و سپهسالار «خائن» بشمار رفتند. به نوشتهٔ ملك‌آرا: در آخرین مرحلهٔ کار میرزا حسین‌خان، کسان زیر در توطئه‌چینی «عهد بستند و شروع بکار نمودند.»: رحیم‌خان علاءالدوله، میرزاعلی‌خان امین‌الملك (امین‌الدوله)، میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان، علیقلی‌خان مخبرالدوله، میرزا عباس‌خان معاون‌الملك، و میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله. «عجب آن است که این عبدالوهاب هیچ بود، از سایهٔ میرزا حسین‌خان همه چیز شد، و در این مساله از همه بیشتر عداوت کرد[۸].»

اما سپهسالار دشمنان قوی پنجه داشت. آن گروهی که اسم برده (بجز علاءالدوله که از نزدیکان شاه بود) از دولتیان درجهٔ دوم و سوم بودند. نفوذ و توانایی انفرادی و حتی دسته‌جمعی آنان به اندازه‌ای نبود که وزارت میرزا حسین‌خان را براندازد. (حتی هفت هشت سال بعد که مقدمهٔ روی کار آمدن میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان فراهم شد، او همهٔ آنان را پس زد و بر ایشان چیره گشت). دشمنی با دولت سپهسالار ریشه‌دار بود ــ انگیزهٔ مخالفت آن دسته وهرکدام از بدخواهان نیرومند او را یك‌بیك توضیح داده‌ایم[۹].

توطئه پرانداختن وزارت سپهسالار ضمن سفر شاه‌به نور و کجور چیده شد. در بازگشت از آنجا دستخط برکناری او صادر گردید. نامه‌ها

۵. ظل‌السلطان، سرگذشت مسعودی، ص ۲۳۷.
۶. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص.۱۴۱.
۷. اعتمادالسلطنه، خلسه یاخوابنامه، ص ۵۳.
۸. خاطرات عباس‌میرزا ملك‌آرا، ص ۸۹ـ۸۸.
۹. نگاه کنید به‌بخش نهم.

و دستخط‌های مهمی از میرزا حسین‌خان و شاه در دست داریم که نکته‌های مهمی را در مرحلهٔ عزل او روشن می‌دارند. فرمان عزل را امین‌الملك ابلاغ کرد. سپهسالار به ظاهر خونسرد و بی‌اعتنا بود، اما در ارجاع مأموریت تازه‌ای میان او و شاه گفت و شنود درگرفت. شاه با «تمجیدات» از خدمات سپهسالار، چنین عنوان کرد که خود «می‌خواهد مشغول انتظام امور دولت گردد.» و ضمن اینکه حکومت اصفهان و یزد و گلپایگان را به وی پیشنهاد نمود، به‌صراحت نوشت: «اسم فرنگستان» را نبرد.

سپهسالار پاسخ فرستاد: دستخط عزل را با «افتخار» می‌پذیرد، اما در پذیرفتن حکومت ولایات «سه چهار عذر دارم.» یکی اینکه: «پوشیده نیست که فدوی هیچوقت مایل به حکومت نبوده‌ام، و اطلاع از عمل حکومتی ندارم، و نمی‌توانم.» دوم اینکه: «در حکومت سر و کار فدوی باید با اولیای حاضرهٔ دولت باشد، و هر روزه اسباب زحمت... خواهند شد.» دیگر اینکه: «اگر فدوی به‌حکومت با شأن برود، باز حضرات چنانچه شاید و باید آسوده خاطر نمی‌شوند، و سرکار... [اعلیحضرت] هم کلیتاً مبسوط‌الید نمی‌شوند.» به دنبال آن نوشت:

«چون مرقوم شده بود اسم فرنگستان را نبرم، اطاعت نموده ذکری از مأموریت فرنگستان به زبان نمی‌آورم. لکن استدعایی که دارم امروز اذن و اجازهٔ سفر زیارت عتبات عالیات به فدوی مرحمت فرمائید، و انشاءالله پس‌فردا عازم می‌شوم. و به قدر هشت ماه این سفر را طول می‌دهم، و سه ماه تمام در نجف اشرف توقف خواهم نمود... تا آن‌وقت اینها هم در کارهای خودشان مقتدر و مسلط و مطمئن می‌شوند. آن وقت فدوی معاودت نموده، در خانه مشغول دعاگویی خواهم بود. اگر رأی مبارك به سفر عتبات اجازه ندهد، مقرر فرمایند باز عود نموده به رشت می‌روم. مردمان بسیار خوبی دارد، از اصل مملکت هم خوشم می‌آید، حکومتش هم با برادرم است... و هوای رشت در زمستان و بهار خیلی مساعد و خوب است. به هر یك از این دو فقره که زیارت عتبات یا مراجعت رشت باشد، ارادهٔ همایونی علاقه گرفت و اشاره فرمودید، فردا صبح حرکت نموده عازم خواهم شد[۱۰].»

دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ مزبور این است:

«جناب مشیرالدوله،

۱۰. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۷، نامهٔ اول].

«رفتن به عتبات را اذن نمی‌دهم، رفتن بـه رشت بیمـزه شده است. تعریف مازندران را همیشه از من شنیده‌اید که ولایتی است که مثل ندارد. هزار قسم کارخانه و آبادی آنجا می‌توان کرد، سرحد معظمی است، ساختن راه‌های آنجا، تعمیر عمارات صفویهٔ آنجا بسیار مناسب است. شما چطور وزارت کل ایران را می‌کردید، حکومت چرا نمی‌توانید بکنید؟ وانگهی سر و کار شما مخصوصاً با من است، شما چه کار به وزراء دارید، هرگز با شما رجوع نمی‌کنند. به خدا قسم مازندران ببینید مثل بهشت است. رشت و مازندران در حقیقت یکی شده، کارشان مضبوط می‌شود. پس وسواس در این امور نداشته باشید، جواب را زود عرض کنید. اما به عمل راه آهن و حساب [ـ] و حساب فرنگستان قـراری بدهید، انشاءالله.»

از نامهٔ میرزا حسین خان چند معنی برمی‌آید: توطئهٔوزیران علیه او؛ بی‌اعتنایی وی به قبول شغل رسمی؛ علاقه‌اش به رفتن به فرنگستان در درجهٔ اول و به سفر عتبات در درجهٔ دوم؛ بی‌میلی او به مـانـدن در پایتخت و اینکه حاضر است یکروزه از تهران بیرون برود. اما شاه بهیچ وجه نمی‌خواست سپهسالار پایش را از مرز ایران بیرون نهد. آگاه بود که وزیر معزول در فرنگستان نامدار است و در عثمانی محترم؛ برکناری آن وزیر، دست‌کم مایهٔ سرشکستگی دولت بود. اینکـه بـه حکـومت مازندران برود و به تعمیر بناهای صفویه پردازد، به ریشخند سیاسی می‌ماند. ولی این حرفی رندانه و لطیف بود: «شما چطور وزارت کل‌ایران را می‌کردید، حکومت چرا نمی‌توانید بکنید»؟

سپهسالار پیشنهاد حکومت مازندران را بکلی رد کرد، بـرای اینکه آنجا دشمنان زیاد داشت. به سفر عتبات یا بـه ماموریت گیـلان اصرار ورزید. و اگر هیچکدام پذیرفتنی نیست، بگذارید «بروم قزوین در سر خانهٔ قدیم خود نشسته، رعیتی نمایم.» زبدهٔ کاغذش را بـه شاه می‌آوریم:

«... از اجازهٔ به زیارت عتباب تحاشی فرموده بودید، و حال‌آنکه اسلم شقوق به جهت فدوی، و اصلح به حالت حالیهٔ دولت این است که بندهٔ کمترین یك چند در داخلهٔ مملکت نباشم ـ تا خود و دیگران آسوده باشیم، و سرکار همایون... به فراغت بال مشغول انتظـام امـور دولت باشند. منع زیارت عتبات این است که هشت ماه عرض نموده بودم طول سفر خواهد شد. حالا عرضه می‌دارم که اینقدر توقف خواهم کرد تا حکم

همایونی به مراجعت خانه‌زاد زیارت شود. وجود نابود فدوی تا امروز بحمدالله در هر موقعی که بوده‌ام، اسباب عزت و نیکنامی دولت بوده است. در این سفر هم اگر اذن مرحمت فرمایید، یقین بدانید اسباب و وسیلهٔ ذلت نخواهم گردید؛ باز مصدر خدمت خواهم گردید.

«مرقوم شده است که رفتن رشت بیمزه شده است، به مازندران بروم. اگر مقصود حکومت بود، یزد و اصفهان و گلپایگان که شأناً به مراتب از مازندران زیادتر است. وانگهی خود سرکار... مکرر در عرض راه دستخط مرقوم می‌فرمودید که احتیاط را از دست مده؛ احتمال خطر دارد[۱۱]. حالا در مازندران بهیچ‌وجه اطمینان جانی به جهت فدوی نیست. بیست نفر از اشخاصی که با فدوی خصومت دارند، درمازندران خانه و بنه و آدم دارند. مگر حکایت میرزا یحیی خان با ایل و طایفه‌ای که در مازندران داشت، از نظر مبارك محو شده‌است؟ ابداً فدوی خانه‌زاد اطمینان رفتن مازندران ندارد... در صورتی‌که باید از طهران بروم، ضرر معینی رشت ندارد که جاهای دیگر نداشته باشد. استدعای عاجزانه دارم: اولا اجازهٔ زیارت عتبات. و اگر نشود مراجعت به رشت. اگر به این فقره هم میل نداشته باشید، اجازه مرحمت فرمایند بروم قزوین، در سر خانهٔ قدیم خود نشسته رعیتی نمایم... زیاده برین خانه‌زاد را متزلزل نگاه ندارید، و یکمرتبه آسوده‌ام فرمایید[۱۲].»

سخن سپهسالار دلالت بر دومعنی عمده‌دارد: یکی اینکه بدگمانی شاه را نسبت به سفر او به عتبات ناموجه می‌شمارد؛ مثل گذشته هیچگاه از شیوهٔ دولتخواهی انحراف نخواهد جست. آن مطلب را به تلویح ادا کرد. دیگر اینکه اگر در انتصاب وی به حکومت گیلان ملاحظه‌ای در کار است یا ضرری متصور می‌شود، چنان توهمی در هر مأموریت دیگری می‌تواند وجود داشته باشد ــ مگر اینکه مقرر گردد از پایتخت بیرون نرود. این مطلب را به تصریح بیان کرد. اما معلوم است که عوالم شاه و سپهسالار را هاله‌ای از نااعتمادی و سوءظن فرا گرفته بود. به هر حال، استدلال میرزا حسین‌خان شاه را متقاعد گردانید؛ با حکومت وی به گیلان موافقت نمود. در حاشیهٔ آن نامه دستور داد:

«حالا که اینطور است، به رشت بروید. چندی در رشت باشید،

---

۱۱. اشاره‌اش به زمان عزل از صدارت و مراجعت او از گیلان به‌تهران‌است که شاه آن سفارش‌ها را کرده‌بود.

۱۲. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۷، نامهٔ دوم].

برای شأن شما هیچ عیب ندارد. انشاءالله همیشه مصدر خدمات عمده خواهید شد. اما در رشت کار بکنید، راه بسازید، سرحدات [را] محکم بکنید، در گوشه‌ای ننشینید. حیف است کار نکنید.»

اما شاه یکباره تغییر رأی داد، یا دقیق‌تر بگوئیم رأی او را در حکومت سپهسالار به گیلان زدند. این‌بار بدون مشورت با خود میرزا حسین‌خان، فرمان مأموریت وی را به حکومت قزوین صادر کرد. و به وسیلهٔ برادر او یحیی‌خان معتمدالملك فرستاد. (چنانکه گذشت سپهسالار همین اندازه گفته بود حاضر است به قزوین برود و سر آب و ملك خود به زراعت پردازد). فرمان شاه را پذیرفت و جواب کوتاه قهرآمیزی داد: «بدون اینکه عرض و سؤالی از حکمت و جهت نماید، انشاءالله اگر خداوند عمر باقی گذاشته باشد، فردا از آستان مبارك مرخص شده عازم می‌باشم[۱۳].»

در همهٔ آن گفت و شنودها و نامه‌نویسی‌ها، میرزا حسین‌خان متانت و حیثیت انسانی خود را حفظ کرد. نه‌تنها زبونی و ناتوانی به خود راه نداد، سخنانش به شاه قاطع و صریح بود، آمیخته با استغنای طبع و با اندك بی‌اعتنایی. گویی بر جان خود هم ایمن نبود. جنبهٔ دیگر انسانی که نشانه‌ای است از شیوهٔ جوانمردانهٔ او اینکه در همان کاغذ آخر خود، سفارش بدیع‌الزمان میرزا عمادالدوله را نیز به شاه کرد: «نواب عمادالدوله در این مدت... با فدوی خیلی انسانیت کرده، با معاندین موافقت ننمود. حالا که فدوی می‌رود، البته زیاده بر سابق حمله بر ایشان خواهند آورد و اذیتشان خواهند نمود، مگر مرحمت همایونی او را از شر [حفاظت] نماید.»

سپهسالار خواست بدون اینکه حضور شاه برسد، بیدرنگ روانهٔ مأموریت قزوین گردد. اما شاه در صدد دلجویی و اطمینان دادن به او بود! در جواب همان کاغذ نوشت:

«جناب مشیرالدوله،

«اولا من هرچه به شما می‌نویسم و می‌گویم، همچه می‌دانم قلباً باور نمی‌کنید، و از التفات ما یأس دارید. این است که شما را ظاهراً و باطناً دلتنگ می‌بینم. در حقیقت از تفکرات خودم و عقیده‌ای که نسبت به شما دارم، یأس حاصل می‌کنم که من اینقدر التفات به شما داشته باشم، و شما درست نفهمیده باشید. ثانیاً به این عجله رفتن شما لازم

۱۳. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۷، نامهٔ سوم].

نیست... عمادالدوله را در کمال خوبی حفظ می‌کنم.»

قضیهٔ سیاسی مهمی در پیش بود که شاه ماندن سپهسالار را در تهران تا مدتی لازم شمرد. و آن مقدمهٔ فتنهٔ شیخ عبیدالله بود در آذربایجان. از اینرو در دستخط جداگانه‌ای به میرزا حسین‌خان گفت: «حالا رفتن شما از تهران به خارج، با این کار معظم، بالمره لغو است. همین‌جا باشید و مشغول این کار تا انجام برسانید.» بعد می‌روید و «ما را و خود را و عالمی را آسوده خواهید کرد، انشاءالله.۱۴» عبارت آخر از خود میرزا حسین‌خان به شاه بود، وقتی که در رفتن از پایتخت اصرار می‌ورزید. باری، سپهسالار ماند. و به دستور شاه در هیأت دولت حاضر گشت که در دفع ماجرای شیخ عبیدالله چاره‌ای اندیشد. وزیر معزول آخرین بار به شورای دولت آمد، و چند تلگراف به حکومت آذربایجان و به سفیر ایران در عثمانی نوشت. دیگر نیامد. در کاغذش به شاه متذکر شد: گر چه «از راه تدبیر و حکمت» مقرر داشتند در شورای دولت حاضر گردد، «لکن نمی‌توانم مکتوم داشت که... از حضور در آن محفل عمومی چقدر سخت و تلخ، بلکه به درجهٔ مرگ می‌گذرد۱۵.» سخن تنبه‌آمیز دیگری همانجا گفت:

«هر وقت خدمات عمدهٔ بزرگ خودم را به دولت و ملت، و حسن‌نیتی که دربارهٔ عظمت و انتظام امور داشتم به خاطر می‌آورم- می‌بینم مکافات قدوی اینها نبوده است.»

آن را گفت و به حکومت زادگاهش ولایت قزوین روان شد (نیمهٔ شوال ۱۲۹۷). از آنجا کمتر گزارش رسمی به دولت فرستاد. یکجا به‌شاه می‌نویسد: «اگر از امورات قزوین و اتفاقات اینجا تا به حال کمتر به عرض... رسانده‌ام، محض این بوده که خاطر انور اعلی را که باید مشغول تفکر در امورات عالیه و غامضه بوده باشد، به این امور جزئیه اشتغال نداده باشم.» از آن گذشته «اعتقاد عاجزانهٔ خود هم در این است که نتیجهٔ اعمال و افعال، بالاخره کار خود را خواهد کرد، و تصدیق یا تکذیب صاحب عمل را خواهد نمود. پس باید کار را به درستی و صداقت کرد... و منتظر نتیجه گردید۱۶.»

آن تذکر خالی از ایهام و کنایه نیست ــ به یاد می‌آورد سخن

۱۴. اسناد سپهسالار، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [شوال ۱۲۹۷].
۱۵. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [شوال ۱۲۹۷، نامهٔ چهارم].
۱۶. اسناد سپهسالار، میرزا حسین‌خان به‌شاه، [اواخرشوال ۱۲۹۷، ازقزوین].

بزرگ‌منشانهٔ دیگر او را که چند سال قبل به شاه گوشزد نموده بود: «اگر قدر این هنر [من] معلوم یا مجهول‌باشد، ابداً وهن و فتوری به‌خاطر این غلام نخواهد رسید، زیرا که عمل شریف ومتاع مرغوب است. هروقت باشد نتیجه خواهد داد. بر فرض از بابت عدم وفای عمر یا وسایل دیگر نتیجه هم دیده نشود، باز ضرری به حالت این بندهٔ کمترین نمی‌تواند وارد آید، آسایش قلب و راحتی در رختخواب و عدم تزلزل و اضطراب... خود بنفسه نتیجهٔ بزرگی است۱۷.»

در گزارش خود از قزوین این دونکتهٔ قابل توجه را هم افزود: وضع کردهای آن منطقه را که «همیشه مرتکب شرارت و بی‌نظمی و عدم امنیت طرق بوده‌اند... در حالت انتظام نگاه داشته» است. به‌علاوه«مردم در رفاه می‌باشند، و کتابچهٔ تنظیمات حسنه کاملا مجری است۱۸.»می‌دانیم قانون مجلس تنظیمات براثر مخالفت حکام ولایات عاطل مانده بود. سپهسالار علی‌رغم دیگران به آن قوت داد و بکار بست. پس نکته‌جویی شاه راست بود که او می‌توانست حاکم خوبی هم باشد!

اما مأموریت قزوین به حقیقت شغلی بود در تبعیدگاه. اگرنوشتهٔ ملک‌آرا راست باشد (که ما نمی‌دانیم) از جانب مخبرالدوله تلگرافچی که زبان فرانسوی می‌دانست، آنجا گماشته شد که آنچه سپهسالار تلگراف کند صورت بدهد. و امین‌الملک به رییس پست دستور داد کاغذهای او را باز کند، و مطالب آنها را اطلاع دهد۱۹.

دوهفته‌ای ازحکومت میرزاحسین‌خان نگذشت‌که آشوب شیخ‌عبیدالله در آذربایجان بالا گرفت. و از کشتار و وحشیگری‌های او ظاهراً «وحشتی در تمام ایران برپا شده بود۲۰.» شاه هراسناك، سپهسالار را بیدرنگ به تبریز فرستاد. زمینهٔ شورش شیخ عبیدالله پیشتر آشکار بود.سستی حکومت تبریز موجب‌گسترش آن‌فتنه ونابسامانی اوضاع‌آذربایجان گشته بود. شاه قبلا به میرزاحسین‌خان در تهران متذکر شد: «حقیقتاً کار آذربایجان حالا طوری است که‌آدم‌نمی‌داند با کی حرف بزند، و با کی سؤال و جواب نماید، و ریش کی در دست است، و احکام را کی مجرا می‌کند. شما که نمی‌توانید توی کلهٔ ولیعهد بزنید و از او کار و اجرای

۱۷. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۲].
۱۸. اسناد سپهسالار، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [اواخر شوال ۱۲۹۷، از قزوین].
۱۹. خاطرات عباس‌میرزا ملک‌آرا، ص ۸۹.
۲۰. خاطرات حاج سیاح، ص ۲۳۹.

احکام بخواهید؛ همه را باید تعارف بکنید. او هم نوشتجات و تلگراف‌های آقایانه به شما بکند... این کار آذربایجان خیلی بد و خیلی بغرنج‌است، و آخرش یقیناً بد است[۲۱].»

شاه به‌آشفتگی اوضاع‌آذربایجان پی‌برده بود. ولی‌عزل سپهسالار در آن احوال دور از عقل پیش‌اندیش بود. حالا که‌آن‌غائله شدت یافت، مأموری به چاپاری روانهٔ قزوین شد که دستخط شاه را به میرزا حسین‌خان ابلاغ کند: «آب در دست داشته باشید، نخورده بروید به آذربایجان، رفع این اختلاف را به زودی بکنید.» در واقع «باوجود خستگی و کار زیاد لابداً به خط خودم دستورالعمل مختصری برای شمانوشتم.» دردستورنامهٔ بسیار مهم خود شاه به تأکید گفت: این «دستورالعمل را فورآبه ولیعهد بده، بخواند. حقیقتاً عقیدهٔ من این است که اگر در نظم آذربایجان باشما همراهی نکند و به خیالات قدیم خود برقرار باشد ــ او را احضار طهران نمایم. دولت عقیم است، پسر نبود؛ مملکت نظم می‌خواهد. عمل این‌اکراد خیلی بد شده است. به محض ورود یك تدبیری و خیالی بکنید که عجالتاً دفع اینها بشود... اول کاری می‌کنید، انشاءالله دفع اختلال اکراد است به هر تدبیری باشد... علما و مجتهدین تبریز و سایر را خیلی امیدوار بکنید؛ تجار و کسبه و سایر را البته البته ــ خیلی مأیوس و پریشان‌حال شده‌اند... نمی‌دانم چه کرده‌اند؛ لعنت خدا به اشخاص بی‌معنی[۲۲].» آمین!

اعتمادالسلطنه نکتهٔ دیگری دارد: «معاندین» سپهسالار که قرعهٔ مأموریت آذربایجان را به نام او آوردند به دو خیال بودند. یکی اینکه «مبادا در این سختی» اوضاع، شاه او را به پایتخت فرا خواند و چارهٔ اصلاح کار را از وی بخواهد. به‌علاوه «یقین داشتند کار شیخ عبیدالله به جاهای بد منجر خواهد شد.» خواستند این مأموریت را به گردن او اندازند، تا فرجام شوم آن میرزا حسین‌خان را «یکباره مغضوب درگاه و راندهٔ بارگاه نماید[۲۳].»

استنباط ما این است که شاه به صرافت طبع خویش وی را به انجام آن مهم گماشت، چنانکه پیش از عزیمت سپهسالار به قزوین هم مقرر داشت او به شورای دولت بیاید ــ رأی او را هم بکار بستند. گفتهٔ اعتمادالسلطنه به هر صورت گواهی می‌دهد که انگیزهٔ بزرگان دولت به‌هر

۲۱. مجلس، شاه به‌میرزاحسین‌خان، [۱۲۹۷].
۲۲. مجلس، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [اوایل ذیعقدهٔ ۱۲۹۷].
۲۳. اعتمادالسلطنه، خلسه یا خوابنامه، ص ۵۲ـ۵۱.

کاری سود شخصی محض بود. ودر پی آن بودند که سپهسالار دیگر به دربار راه نیابد.

سپهسالار به شتاب و با اختیارات کامل روانهٔ تبریز گشت. چون فتنهٔ شیخ برافتاد و آذربایجان امن و امان گردید (ذیحجهٔ ۱۲۹۷) او و ولیعهد به پایتخت آمدند. همان اوان الکساندر دوم تزار روس کشته شد. میرزا حسین‌خان برای تبلیغ پیام شاه به روسیه رفت. باید به خاطر بیاوریم سه‌ماه پیش که دورهٔ وزارت سپهسالار بسر آمد، شاه گفت اسم سفر فرنگستان را نبرد و زیارت عتبات را هم اجازه نداد. اکنون وی را به سفارت فوق‌العاده روانهٔ دربار پطرزبورگ کرد، حتی به‌قراری که نوشته‌اند شاه در باطن وعده داد که در بازگشت صدارت خواهد یافت[۲۴]. اما چون برگشت، خبری از آن وعده نشد؛ کی می‌گذاشت او از نو به وزارت برسد. به‌علاوه چه ثمری برآن وزارت مترتب بود. آخرکار به فرمانفرمایی خراسان و سیستان و تولیت آستانهٔ رضوی معین گردید. اول شعبان ۱۲۹۸ حضور شاه بار یافت، و عازم مشهد گردید. آن آخرین دیدار بود. کم یا بیش چهارماهی در خراسان گذراند. شاه برای او خلعت فرستاد. مسرور میرزا از پیشخدمت‌های خاص که حامل خلعت بود در هجدهم ذیحجه به‌مشهد رسید[۲۵]. خلعت راسپهسالار پوشید. وشب ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۸ ناگهانی در مشهد مرد. در مقبره‌ای که به ورود به مشهد برای خود ساخته بود، به خاکش سپردند.

مرگ سپهسالار هیچگاه به صورت امر طبیعی تلقی نگردید؛ از همان اوان مرگ سیاسی مرموزی شناختند. در روزنامه‌های فرنگ هم آن مطلب منعکس شد. ولی حکم قطعی آسان نیست. شاید مجموع اطلاع ما، مارا به مرز حقیقت نزدیك گرداند. تردید نیست که تحریکات علیه میرزا حسین‌خان دنباله یافت. اینکه اعتمادالسطنه او را در والیگری به خراسان هم متهم به «افساد» و «دشمنی با سلطنت» می‌کند[۲۶] ــ دلیل بر ادامهٔ نیرنگ‌سازی درباریان است. نمونه‌ای از تلقین‌های مسموم‌کننده‌ای که ملك‌آرا شنیده، نقل کرده است: عریضه‌ای خطاب به شاه نوشتند به مضمون اینکه: «سپهسالار شخص پلوطیك‌دانی را که با تمام فرنگی‌ها راه دارد، و شما اینطور او را دل شکسته کرده‌اید ــ به کدام اطمینان به

۲۴. اعتمادالسلطنه، خلسه یاخوابنامه، ص ۵۳.
۲۵. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۵۵.
۲۶. اعتمادالسلطنه، خلسه یاخوابنامه، ص ۵۳.

ایالت خراسان می‌فرستید... چنین عملی جایز نیست، چگونه است که اولیای دولت ملتفت این معنی نشده‌اند[۲۷].» اگر آن داستان راست باشد، هرکس چنان افسونی خوانده روحیهٔ شاه را می‌شناخته ومی‌دانسته چگونه بدگمانی او رابرانگیزاند. از سوی دیگر می‌دانیم میرزاحسین‌خان ناراحتی قلبی داشت، گرچه از کیفیت آن دقیقاً آگاهی نداریم. یکجا خود می‌نویسد: «از بابت شدت طپش قلب» رگ زده بود[۲۸]. از سوی دیگر عکس‌المعل شاه نسبت به قضیهٔ مرگ سپهسالار شایستهٔ دقت است. اعتمادالسلطنه نکته‌هایی را آورده. البته او از دشمنان میرزا حسین‌خان بود؛ از ناسزاگویی هم دریغ نداشته[۲۹]. به هر حال از خلوت‌نشینان دربار و از خبررسانان بود[۳۰]. و از آنچه در اندرون و بیرون دربار می‌گذشت، بی‌خبر نبود. خلاصهٔ یادداشت‌های او این است:

روز بعداز مرگ سپهسالارکه خبرش به تهران رسید، می‌نویسد: «شاه در اندرون بود. در بیرونی، صاحب‌جمع[۳۱] پسر امین‌السلطان را دیدم که بانهایت شعف به من برخورد، گفت: مژدهٔ مرا بده، سپهسالار در خراسان فوت شد. حرف این جوان طوری به من اثر کرد که زیاده از حد پریشان شدم... راست است سپهسالار مرحوم به من صدمهٔ زیاد زده بود... راضی به مرگ او نبودم.» به دنبال آن حرف شاه را دربارهٔ میرزاحسین‌خان می‌آورد: «امروز شاه می‌فرمود نسبت به من (= شاه) جسارت زیاد می‌کرد... اظهار تأسف ظاهری کردند، در باطن چندان متألم نبودند ــ زیرا که می‌فرمودند: این مرد به حالتی رسیده بود که جز

۲۷. خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا، ص ۸۹. به‌گفتهٔ ملک‌آرا آن مضمون را در اصل آقا ابراهیم امین‌السلطان کوک کرده بود که از بدخواهان سپهسالار و «عقل عاقلهٔ» شاه بشمار می‌رفت. ولی اینکه نوشتن آن نامه را پیش از حکومت سپهسالار به قزوین قلمداد کرده، اشتباه است. در آن وقت موضوع مأموریت خراسان مطرح نبود. به‌هرحال اهمیت مطلب در ماهیت تحریکات است.

۲۸. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [۱۲۹۷]. نگاه کنید به‌ضمائم کتاب.

۲۹. یکجا او را «سپهسالار علیه ما علیه» می‌خواند. (روزنامهٔ خاطرات، ص ۸۴). در رسالهٔ خوابنامه مقام وی را در «اسفل‌السافلین» قرار داده و با «غاصبین خلافت حقه محشورش» ساخته است. (خلسه یا خوابنامه، ص ۵۴).

۳۰. به‌قرار گفتهٔ ظل‌السلطان، اعتمادالسلطنه «رییس جاسوس‌های مخفی اعلیحضرت بود.» (سرگذشت مسعودی، ص ۳۲۶). پدرش، حاجی علی‌خان فراشباشی نیز این کاره بود. مجدالملک سینکی او را «جاسوس اجل» می‌خواند.

۳۱. «صاحب جمع» همان میرزاعلی‌اصغر خان امین‌السلطان بعدی و اتابک است.

مرگ برای او چاره نبود و ما را همیشه در زحمت داشت ــ بلکه یك‌نوع حالت مدحت‌پاشا را داشت. مقصود خیانت به ولینعمت بود. خلاصه جمعی را دیدم بسیار مشعوف بودند، و جمعی بی‌دماغ بودند.» از جمله حسام‌السلطنه و معتمدالدوله و پسر علاءالدوله «خوشحال» بودند[۳۲] سه‌هفته بعد هم گوید: شاه «ازمردن سپهسالار کمال خوشحالی و شعف را دارند[۳۳].» در رسالهٔ «خوابنامه» تصریح دارد به اینکه سپهسالار را «به قول معروف» زهر خوراندند[۳۴].

آنچه به نظر می‌آید این است که گویا شاه از مرگ سپهسالار خشنود گشت و خود را آسوده یافت. با آن همه دشمنان دولتی که سپهسالار داشت ــ و هراسی که آنان از او داشتند ــ و سوءظن فراوانی که در دل شاه نسبت به او تولید کرده بودند ــ شگفت نخواهد بود که تصریح اعتمادالسلطنه درست باشد که به زهر کارش را بساختند. عبارت خود شاه نیز مبنی براینکه سپهسالار «ما را همیشه در زحمت داشت» و «جز مرگ برای او چاره نبود» ــ ظاهراً تأیید تلویحی است در مسموم کردن او. از کسان معدودی که شاید حقیقت امر را می‌دانستند، حاجی میرزا عباسقلی از رفیقان دیرین میرزا حسین‌خان است که با او به مشهد رفته بود. باز به‌گفتهٔ اعتمادالسلطنه: پس از مرگ سپهسالار، حاجی میرزا عباسقلی به تهران آمد. «فردای ورودش از مشهد احضار حضور شاه شد، بلانهایت طرف التفات شد... عصای مرصع گرفت تا بعد معلوم شود که مقصود چه بوده!» مجدداً حضور شاه بار یافت و «خلوت ممتدی به او فرمودند[۳۵].» همهٔ آن روایت‌ها را آوردیم. اما آنها دلایل کافی برای ما نیستند که میرزاحسین‌خان به مرگ طبیعی رفت یا نه. به‌هر حال از نظرگاه زندگی اجتماعی او مگر تفاوت فاحشی بود میان عاطل گذاردن آن مرد و مرگ غیرطبیعی؟

با برافتادن دولت سپهسالار ــ دورهٔ تاریخی مهمی بسر آمد، دوره‌ای که رکن عمده‌اش او بود. اینکه ملکم نوشت: «هم پادشاه، هم رعیت، هم خدا و هم روزگار از شما طلب‌های بزرگ دارند و قطعاً... می‌توانید این طلب‌ها را بدهید[۳۶]» ــ اعتقادش را به مسئولیت تاریخی

۳۲. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۴۱ـ۱۴۰، ۲۲ ذیحجهٔ ۱۲۹۸.
۳۳. همان مأخذ، ص ۱۴۹، ۱۶ محرم ۱۲۹۹.
۳۴. اعتمادالسلطنه، خلسه یا خوابنامه، ص ۵۳.
۳۵. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۵۵.
۳۶. ایران، ملکم به میرزا حسین‌خان، ۲۰ شعبان ۱۲۹۱.

آن وزیر بیان می‌کند. اینکه خود به شاه گفت: «با مردان بزرگ و وزرای نمرهٔ اول روی دنیا داعیهٔ همسری دارم[۳۷]» ـ به حقیقت خویش معتقد بود. آن غرور بجا را ما نشانهٔ عزت آدمی و فضیلت می‌شماریم، همان‌طور که زبونی و فروتنی دروغین را ناستوده می‌شناسیم. اما اینکه در اوج قدرت صدارت به میرزا فتحعلی پاسخ داد: «من... هنوز به آرزوی خودم نرسیده‌ام؛ به آرزو رسیدن این نیست که بیایم در مسند صدارت بنشینم، آخر باید کاری هم بکنم، هنوز کاری نکرده‌ام[۳۸]» ـ نشانه‌ای است از شرافت و وجدان منفعل او. اینکه باز به او گوشزد شد: «اگر در ایران ده نفر بیسمارك می‌گذاشتند، هرده‌نفر در زیربار مشکلات تهران مضمحل می‌شدند[۳۹]» ـ وصفی است از فساد سیاست ایران و فرجام او. سخن شاهزاده اقبال‌الدولهٔ هندی که: «مصیبت سپهسالار الحق جگر مرا خراشید... رکن بزرگ به‌کار آمد ایران بود، و نباید به این زودی‌ها بمیرد[۴۰]» ـ بیان دوستی است در رثای آن مرد.

میرزا حسین‌خان به عنوان نمایندهٔ فکر ترقی، درحد بحران‌سیاسی و اقتصادی ـ و به اقتضای نیازمندیهای زمانه روی کار آمد. در این مرحلهٔ خاص تاریخی که دولت عامل اصلاح و ترقی بود ـ یا می‌بایستی هیأت حاکم معتقد به ایده‌ئولوژی اصلاح و ترقی گردد، یا هیأت حاکم را تغییر بدهند ـ وگرنه در منطق سیاست شکست هردولت اصلاحگری محتوم‌بود. نقشهٔ ترقی با مزاج سیاسی و خوی طبقهٔ حاکم نمی‌ساخت. از حد اختیار سیاسی میرزا حسین‌خان هم بیرون بود که هیأت مدیر مملکت را تغییر بدهد. حتی نتوانست از عنصر ترقیخواه گروه متشکلی در دولت بوجود آورد. پس سرنوشت دولت او معلوم بود. از اینرو هروقت نغمهٔ اصلاحات را در دربار ناصرالدین شاه ساز می‌کردند ـ اعتضادالسلطنه تك‌مضراب همیشگی خود را می‌زد: اصلاحات ـ «محال است[۴۱].» در تقابل آن‌احوال، مقتضیات زمانه و فشار نیازمندی‌ها برروی هم ـ عامل مثبت و محرکی بود؛ وگرنه در اصل نه سپهسالار روی کار می‌آمد و نه وزارت او یکروز

۳۷. مجلس، میرزاحسین‌خان به‌شاه، ۱۲۹۷.
۳۸. به‌نقل: آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۱۰۴.
۳۹. ایران، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۲۴ ذیحجهٔ ۱۲۹۱.
۴۰. اسناد ملکم، اقبال‌الدولهٔ هندی به‌ملکم، ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۹۹.
۴۱. اسناد ملکم، امین‌الدوله به‌ملکم، [۱۲۹۸]. این مطلب را امین‌الدوله ضمن شرح ایجاد مجلس وزیران در ۱۲۹۸ نوشته که: «به‌قول مرحوم اعتضادالسلطنه محال است.»

دوام می‌یافت. کارنامهٔ دورهٔ میرزا حسین‌خان حاصل آن تضادها و برخوردهاست.

دوران سپهسالار در قیاس تاریخی با عصر تنظیمات عثمانی که رهبری ترقیخواه متشکل مستمری داشت ــ و خاصه در مقایسهٔ عصر میجی ژاپن که هیأت اقلیت حاکم، خود پیشرو اصلاحات گردید ــ به شکست و نامرادی انجامید. از مطالعهٔ تطبیقی که بگذریم، دورهٔ میرزا حسین‌خانی اهمیت تاریخی زیاد دارد. نخستین تجربه را در راه تغییر حکومت‌استبدادی و ایجاد دولت منتظم غربی در این دوره داشتیم، و دانستنی که غیر از سنت کهنهٔ حکمرانی مطلق، اصول سیاست دیگری هم در دنیا متصور هست. مبدأ قانونگذاری جدید همین دوره است. تحول افکار اجتماعی وسیاسی (تحت تأثیر مستقیم جریان‌های فکری اروپا) درخششی شگرف وپرمایه داشت. ترقی روزنامه‌نگاری و آغاز بحث وانتقاد اجتماعی از ارزشمندترین و برازنده‌ترین جنبه‌های این دوره است. از همه با معنی‌تر تحول نگرش اجتماعی و وجههٔ نظر طبقهٔ اندیشمندی است نسبت به مفهوم ملت و دولت، شناسایی حقوق افراد، الزام متقابل دولت، و منشأ قدرت حکومت. مقدمهٔ پیدایش «افکار عمومی» جدید نیز به این دوره است.

امروزه که مردم از سپهسالار یاد می‌کنند، مسجد و مدرسه و خانهٔ او را یاد می‌آورند ــ دستگاه عمارتی که با جنبش ملی مشروطیت ملازمت تاریخی یافت: مسجدمجلس‌وعظ وخطابه‌بود؛ مدرسه‌کانون اجتماع ملی بود؛ خانهٔ او خانهٔ ملت شد ــ خانه‌ای که برآن ماجراها گذشت: گاه سنگرگاه آزادیخواهان بود؛ گاه در روشنایی مشروطیت عیان شد؛ گاه در تیره‌شامی استبداد فرو رفت؛ گاه جلوه‌گاه شور و امید بود؛ گاه آماج تیر بیگانه شد؛ قزاق برآن چیره گشت. بوم در آن خانه کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

سنجش تاریخی اسناد ضمیمه: شمه‌ای از مسائل سیاست خارجی

اسناد ضمیمه اهمیت تاریخی استثنایی دارند. در درجهٔ اول مربوط‌اند به‌سیاست خارجی دورهٔ سپهسالار که خود کتاب مفصلی‌دارد ــ و ما فقط برخی اشاره‌های گذران کردیم. این مدارك حقایق بدیعی را آشکار می‌نمایند؛ احکام تاریخی مؤلفان ما را در قضیهٔ حکمیت گلدسمید راجع به تعیین مرز بلوچستان و سیستان تصحیح می‌کنند؛ زمینهٔ درستی از سیاست میرزا حسین‌خان در بستن قرارداد استرداد هرات بدست می‌دهند؛ تلاش دولت را در تصرف سیستان یعنی ابطال داوری گلدسمید باز می‌نمایند ــ تلاشی که توفیق‌آمیز بود اماچون باپیمان هرات همبستگی داشت سرانجام به نامرادی انجامید. این اسناد را از جهت اصالت تاریخی‌شان منتشر می‌کنیم ــ روزگار را چه دیدید پاره‌ای از آنها از میان بروند، کمااینکه آنچه امروزه از آن اسناد در دست داریم عشر نوشته‌های اصلی هم نیستند. متن اسناد وتصویر مهمترین آنهارا ملاحظه می‌نمایید[1] ضمن سنجش تاریخی آنها، ذکری از سایر مدارك هم رفته است.

سند نخستین دستورنامهٔ سپهسالار است به ملکم‌خان در ماموریت به کنگرهٔ برلن (۱۲۹۵). کنگرهٔ برلن به دنبال جنگ روس و عثمانی، از سران شش دولت معتبر اروپایی و نمایندهٔ عثمانی برای حل «مسالهٔ مشرق» برپا گردید. اعضای «اصلی» آن مجمع بین ملل همان هفت دولت بودند. نمایندگان چند کشور دیگر فقط حق حضور داشتند

---

۱. مدارك ضمیمه از اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران هستند، مگر آنچه خلافش تصریح شده باشد.

که عرضحال خود را در جلسهٔ علنی بخوانند؛ وگرنه حق بحث و رأی و امضا نداشتند. راجع به مسائل منطقهٔ آسیایی عثمانی، پیمان برلن مقرر داشت: روس ناحیهٔ بایزید را تخلیه کند و به‌عثمانی برگرداند، و عثمانی هم ناحیهٔ قطور ایران را (که از ۱۲۶۵ اشغال کرده بود) مسترد دارد. کنگرهٔ برلن نمونهٔ کاملی بود از شیوهٔ «دیپلماسی سری» قرن نوزدهم- چنانکه همهٔ تصمیم‌های عمده را ضمن مذاکرهٔ خصوصی و بده و بستان‌های محرمانه گرفتند؛ حتی یك قرارداد سری و قرار و مدارهای مخفی نهادند که کسی را خبر نبود. از اینرو کوشش پس پردهٔ نمایندگان خیلی‌مهمتر بود از گفت و شنود جلسهٔ علنی آن مجمع. سپهسالار اساساً برآن بود که گردآمدن سران دولت‌های بزرگ اروپا را در برلن فرصت شمارد و فکر اصلی خود رادر تضمین بین‌المللی تمامیت ارضی ایران، و شناختن‌بیطرفی ایران ــ با آن دولت‌ها بمیان گذارد. سفر دوم شاه را به اروپا به همان منظور فراهم آورد (۱۲۹۵). خاصه درپی جلب یـاری بیسمارك و کنت اندراشی صدراعظم اتریش بود که با او روابط دوستی نزدیك داشت. براثر سوءقصد به جان امپراطور آلمان، سفر شاه و میرزاحسین‌خان بـه برلن سر نگرفت و کاری در آن زمینه انجام نشد. امادر بازگشت به‌تهران، سپهسالار راجع به نقشهٔ سیاسی خود مذاکراتش را از طریق سفیر اتریش (کنت زالوسکی) آغاز کرد که مبحثی است جدا. نامهٔ میرزاحسین‌خان به ملکم، نظرش را در مناسبات ایران و عثمانی ودر ربط مسالهٔ مشرق روشن می‌دارد. در نگارش آن دستور مهارت دیپلماسی بکار برده، وخود را معرف سیاست ملی ایران اعلام می‌کند.

سند دوم و سوم دو دستخط شاه‌اند در پاسخ نامه‌های‌سپهسالار راجع به مأموریت «فردریك گلدسمید» در تعیین مرز سیستان میان ایران و افغانستان. دستخط اول آشکار می‌نماید که میرزاحسین‌خان نسبت به موافقت شاه با «حکمیت بلاشرط» دولت انگلیس که خود در آن قضیه مدعی بوده است، اعتراض کرده و تعجب نموده که چگونه شاه به چنین قراری تن‌در داده است. دستخط بعدی را در پاسخ میرزا حسین‌خـان فرستاد که به شاه نوشته بود: «اگر عمل سیستان با من باشد، نمی‌گذارم یك‌وجب از متصرف‌فیه حالیه از دست برود... کمال قباحت را بـرای ایران دارد که در این فقره مغلوب افغان واقع شود.» بقیهٔ مدارك ضمیمه مربوط‌اند به مذاکرات میرزا حسین‌خان دربارهٔ طرح قرارنـامهٔ استرداد هرات، و ابطال حکمیت گلدسمید در قضیهٔ سیستان. برای جلوگیری از

خلط مبحث به سنوات تاریخی زیر توجه می‌دهیم.

مأموریت گلدسمید به‌عنوان «حکم» در کمیسیون مرزی بلوچستان و سیستان در نهم اوت ۱۸۷۰ (۱۱ جمادی‌الاول ۱۲۸۷) اعلام شد. او در سوم اکتبر ۱۸۷۰ (۷ رجب ۱۲۸۷) به‌تهران رسید، و پس از سه هفته با مأمور ایران روانهٔ بلوچستان گردیدند[۲]. آن مقارن بود با سفر شاه به کربلا، و میرزا حسین‌خان هنوز سفیر ایران در اسلامبول بود. شاه اصل رأی حکمیت گلدسمید مربوط به قضیهٔ بلوچستان را در اول سپتامبر ۱۸۷۱ (۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸) قبول کرد[۳]. آن موافقت در وزارت امور خارجهٔ میرزا سعیدخان صورت گرفت؛ دولت ایران فقط در این موضوع که ناحیهٔ کوهك مشمول حکمیت نمی‌باشد اعتراض داشت. گلدسمید عازم سیستان گردید. دستخط شاه مبنی برموافقت با اساس مأموریت او به حکمیت در تعیین مرز سیستان میان ایران و افغانستان، در بیست وسوم اکتبر ۱۸۷۱ (۸ شعبان ۱۲۸۸) به سفیر انگلیس ابلاغ شد[۴]. این کار نیز در وزارت میرزا سعیدخان واقع شد، زمانی که میرزا حسین‌خان وزیر جنگ بود. وقتی که میرزا حسین‌خان به صدارت رسید، به قضیهٔ سیستان پرداخت. نامهٔ شاه (سند شمارهٔ ۲) در جواب اعتراض صدراعظم همین اوان صادر شد: «نوشته بودید که بعضی از وزرا و غیره را جمع کرده، رجوع به نوشتجات سابقه کرده‌اید، و تعجب کرده بودید که من چگونه راضی به حکمیت بلاشرط انگلیس‌ها شده‌ام؟» استدلال شاه را ملاحظه می‌نمائید؛ در واقع از رضایت دادن به داوری مدعی، حالا پشیمان گشته بود. به‌علاوه نمایان می‌دارد که میرزا حسین‌خان تا این زمان از آن قرار و مدار آگاه نبود. از نامهٔ بعدی (سند شمارهٔ ۳) وسخن سپهسالار به شاه مبنی براینکه «اگر عمل سیستان با من باشد...» پیداست که تا این وقت هم‌که آغاز صدارت اوست، اختیار کامل درکار سیستان نداشته، بلکه عملا به‌دست میرزا سعیدخان می‌گشت. ولی اکنون شاه مسئولیت صدراعظم را تأیید کرد، و کار را به دست او سپرد.

گلدسمید هنوز سرگرم کمیسیون مرزی سیستان بود. رأی داوری خود را در نوزدهم اوت ۱۸۷۲ (۱۴جمادی‌الثانی ۱۲۸۹) اعلام

---

۲. مقدمهٔ گلدسمید، صفحهٔ چهاردهم و بیست ویکم، برکتاب زیر در شرح مأموریت او:
St. Lovett, and E. Smith, Eastern Persia... vol. 1.

۳. سند رسمی آن بعداً خواهد آمد.

۴. مقدمهٔ گلدسمید، صفحهٔ سی ویکم، برهمان مأخذی که ذکر شد.

کرد. دولت ایران آن را رد کرد. و از انگلیس تقاضای «تجدید نظر» رأی مأمور او را نمود[۵]. گلدسمید به تهران آمد، و ایران مدارك خود را در اعتراض به رأی حکمیت او ودر اثبات حقوق حاکمیت خویش برسیستان ارائه داد. به عقیدهٔ وی آنها «مدارك بیربطی» بودند، ولی ما که آن اسناد را حالا می‌خوانیم اعتبار قضایی داشته‌اند. اما گلدسمید قاضی بیطرف نبود؛ مدعی مغرض و به فکر ایجاد حریم ارضی مصنوعی برای امنیت سیاسی مستعمرهٔ هند بود. سرانجام در سفر شاه به لندن (۱۲۹۰) دولت انگلیس «به‌زحمت» توانست موافقت ایران را با رأی گلدسمید در تعیین مرز سیستان بگیرد[۶]. این سند به امضای میرزا حسین‌خان صادر شد.

از مجموع آن واقعیات تا اینجا چنین نتیجه می‌گیریم: اول اینکه در اساس ارجاع اختلاف سرحدی در بلوچستان و در سیستان به حکمیت انگلیس ــ میرزا حسین‌خان دست اندرکار نبود. دوم اینکه در پذیرفتن رأی حکمیت سرحد بلوچستان نیز مسئولیتی ندارد. محکومیتی که معمولا مؤلفان ما از بابت آن دوقضیه بر وی وارد ساخته‌اند، یکسره باطل است. مسئولیت سیاسی او مربوط است به قبول رأی حکمیت در قضیهٔ سیستان. قبل از اینکه به اقدام او در تصرف سیستان و بر هم زدن رأی گلدسمید برسیم، ممکن است چنین انتقاد کرد: میرزا حسین‌خانی که در ارجاع قضیهٔ سیستان به حکمیت انگلیس بر شاه اعتراض کرد، و رأی گدسمید را رد کرد، و از انگلیس تقاضای تجدید نظر داوری او را کرد، و در سفر باشاه به لندن هم استقامت کرد ــ نمی‌بایستی بالاخره به قبول آن تن دربدهد. اما در عالم واقعیات سیاست بین ملل درسدهٔ گذشته ــ کشور ناتوانی که اصل حکمیت دولت زورمندی را قبلا به اجبار پذیرفته بود، خیلی دشوارتر بنظر می‌آمد که رأی داوری وی را زیر پانهد. به عقیدهٔ ما ممکن بود زیربار آن رأی نرفت، برسر آن جنگی هم برنمی‌خاست. اما دولت می‌بایستی خود را برای مقابله با فشار سخت سیاسی انگلیس، و تحریکات اودر سرتاسر مرز شرقی ایران آماده‌گرداند. شاه چنان جسارتی را نداشت؛ برعکس هراسناك بود. دیگر اینکه از عمده‌ترین مسائل سیاست‌خارجی ایران‌ناایمنی ازجانب روس‌بود ــ ناایمنی که ذهن دولت مسخر آن بود. و میرزا حسین‌خان در تلاش امنیت سیاسی ایران، در درجهٔ اول همکاری انگلیس را می‌جست. و این اندیشه یکی از جهات کلی

۵. متن همان کتاب، ص ۳۹۰.
۶. متن همان کتاب، ص ۳۹۱.

سیاست خارجی او را می‌ساخت. بنابراین، فرض مقابله‌جویی با انگلیس برسر حکمیت سیستان، بس ضعیف بود. فقط یك راه در پیش بود: اینکه به تدبیر و با استفادهٔ از امکانات، وضعی را که چنان حکمیت تحمیلی بارآورده بود تعدیل گرداند، و هر فرصتی را در برهـم زدن آن مغتنم شمارد. میرزا حسین‌خان آن‌کارها را کرد، کارهایی که نادانسته مانده. نظری به سیاست او در بلوچستان و سیستان می‌افکنیم.

در قضیهٔ بلوچستان گفتیم دولت ایران حکمیت گلدسمید را تا اندازه‌ای که مربوط به وضع سیاسی کلات بود در جمادی‌الثانی ۱۲۸۸ (سپتامبر ۱۸۷۱) پذیرفته بود. به موجب آن ایران متعهد گشت: مادامی که خان کلات از حدود خود تجاوز نکند، متعرض خاك متصرفی کلات نشود. اکنون در زمان وزارت سپهسالار دوموضوع متمایز اما بهم پیوسته‌ای پیش‌آمد که دولت را تحت فشار سیاسی قرار داد: یکی دست‌اندازی‌خان کلات به ناحیهٔ کوهك. دوم نقشهٔ حکومت انگلیسی هند در تصرف کلات. ایران در برابر هردو نقشه سخت‌پایی بخرج داد.

در موضوع نخستین در ربیع‌الاول ۱۲۹۲ میرزا حسین‌خان بـه وزیر مختار انگلیس ابلاغ کرد: چنانچه خان‌کلات به کوهك تجاوز نماید قشون دولت «او را تعقیب خواهند کرد اگرچه توی خاك کلات بوده‌باشد.» طامسون در پاسخ خود، ضمن نقل همان عبارت سپهسالار، چنین برهان آورد: قرارنامهٔ «حکمیت مکران [را] که اعلیحضرت اقدس شهریاری دراول ماه سپتمبر سنهٔ ۱۸۷۱ قبول فرمودند، برقرار است. برحسب این‌قرارداد بلوك کوهك از تصرفاتی که به دولت ایران داده شد خارج، و به خان‌کلات واگذار شد[۷].» میرزا حسین‌خان آن استدلال را بـاطل شمرد: «اساس قبول حکمیت دولت انگلیس... انحصار به تعیین و تشخیص سرحـد فیمابین ایران و کلات داشت... لیکن صریحاً به آن جناب اطلاع می‌دهد که دولت علیهٔ ایران کوهك و اسفندار و متعلقات آنها را به‌قدری که داخل خط سرحد کلات نشده است، ملك متصرفی و حق صحیح خود می‌داند. و از سالها است که در تصرف داشته، جزء لاینفك ممالك محروسهٔ ایران است و ساخلوی دولت در آنجا متوقف است ــ گفتگو و مداخلهٔ هیچ دولتی را در آنجا جایز نخواهد شمرد و تمکین نخواهد کرد[۸].»

۷. سواد نامهٔ سفارت انگلیس به‌میرزاحسین‌خان، ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۹۲ در مجموعهٔ اسناد ملکم بدست آمد. ملکم مأمور مذاکره با وزیر امور خارجهٔ انگلیس‌بود.
۸. جواب میرزاحسین‌خان به‌سفارت انگلیس نیز با توشیح شاه، در مجموعهٔ ←

در موضوع دوم ایران اعلام کرد: اگر دولت انگلیس بخواهدوضع کلات را تغییر دهد، و حتی جزیی از آن را ضمیمهٔ حکومت هند گرداند- دولت ایران قرار حکمیت سابق را منسوخ می‌داند و تمام بلوچستان را بتصرف خواهد درآورد. نمایندهٔ سیاسی ایران در لندن (ملکم‌خان) مأمور «اعلام رسمی» سیاست دولت به وزیر امور خارجهٔ انگلیس (لرد دربی) گردید. گزارش مفصل و زباندار او زمینهٔ کار را روشن می‌دارد. ایران سه مطلب را پرسید و جواب رسمی طلبید: آیا دولت انگلیس شرایط قرارنامهٔ کلات را «حفظ و رعایت خواهد کرد یا نه؟»؛ «آیا تمام آن ملك یا یك جزو آن ملك را خواهد گرفت یانه؟»؛ «آیا برحدود و براوضاع آن ملك تغییری وارد خواهد آورد یا نه؟»

در توضیح آن پرسش‌ها «حسب‌الحکم» دولت اعلام نمود: «تمام بلوچستان به انضمام کلات اصلا جزو ممالك ایران است. دولت ایران تمام بلوچستان را مال و حق خود می‌دانست. لارد دربی گفت: اما این معنی مقبول و معترف نبوده است. گفتم: شاید ایـن معنی را دولت انگلیس اعتراف و قبول نکرده باشد، اما دولت ایران به حکم تاریخ و به هر قسم دلیل، تملك کل آن ممالك را جزو ایران می‌داند. بلی، مکرر اتفاق افتاده که به واسطهٔ انقلابات داخله ـ یك جزو بلوچستان از تصرف واقـعی کارگذاران ایران خارج مانده، ولیکن این‌قسم انفصال موقتی از برای‌عموم ولایات حالیهٔ ایران وقوع داشته است. بدیهی است که این نوع انقلابات درونی هرگز نمی‌تواند حقوق اصلی ایران را از آن ممالك سلب نماید زیرا که هیچ‌عهدنامه وهیچ قراردولتی درمیان‌نبوده است‌که‌آن ولایات راازایران جدا کرده باشد.» اگر ایران قرار اخیر راجع به‌کلات را قبول کرده براین بوده که ناحیه‌ای «بیطرف» میان ایران و هند برقرار کرده باشد. همچنین دولت ایران تصدیق خود را براین وضع جدید کلات مبنی براین «شرط» می‌داند که دولت انگلیس هم آن شرایط را «کاملا رعایت خواهد کرد.» حال به اقتضای «معنی وروح» قرار بین‌دودولت، هـرگاه دولت انگلیس بخواهد خللی به‌آن‌وارد کند- «دولت ایران قرار فیمابین را منسوخ و تمام بلوچستان را جزو ممالك ایران خواهد دانست... می‌خواهد خاك و حقوق

→

اسناد ملکم بدست آمد. مقارن همان زمان گزارش مفصل میرزامهدی‌خان سرتیپ مهندس راجع به «وضع و حالت جغرافیای متصرفات حالیهٔ ایران» در بلوچستان در روزنامهٔ رسمی منتشر شد.

حالیهٔ خود را حفظ کند[۹].»

استدلال حقوقی ایران در حاکمیت بر بلوچستان کاملا درست بود و منطبق با موازین حقوق بین ملل. به موجب آن قواعد ــ طغیان داخلی، حتی وجود «وضع تخاصم» بین حکومت مرکزی و ایالت یاغی، و همچنین قطع شدن موقتی اجرای حاکمیت ــ خللی براساس حقوق حاکمیت وارد نمی‌سازد. تا وقتی شرایط نفی حاکمیت تحقق نیافته باشد، حقوق حاکمیت برقرار است. ملکم به دنبال «اعلام رسمی» دستور دولت به وزیر امور خارجه افزود: در مسألهٔ کوهک از طرفی «ادعای استغنا و اظهار بی‌غرضی می‌نمایید، از طرف دیگر تصدیق دارید که کوهک مال دیگری نیست. و بعد در تصدیق حق ایران طوری حرکت می‌نمایید که گویا در این فقره بجز تحقیر ایران و لجاجت نسبت به ما خیال دیگر ندارید... نمی‌دانم چطور شده است که عموم کارگذاران شما که در هند هستند، یك بی‌اعتنایی و یك عداوت مخصوص نسبت به ایران دارند.» لرد دربی در پاسخ پرسش‌های ایران گفت: «ما خیال نداریم ملك‌کلات را بگیریم، و بهیچ‌وجه طالب این نیستیم که کلات یا افغانستان را جزو ممالك هند نماییم... مصلحت و میل دولت انگلیس بهیچ‌وجه در این‌نیست که حدود خود را در آن صفحات توسیع بدهد.» در مورد کوهك نیز «ابداً خیال و طمعی براین خاك ندارد.» به‌علاوه «مکرراً تحاشی کرد که دولت انگلیس بهیچ‌وجه طالب رنجش و تحقیر ایران نیست[۱۰].» (این تعارف سیاسی بود).

نامهٔ میرزا حسین‌خان به طامسون و اعلام رسمی او به لرد دربی قوی و پرمایه بود؛ البته زوری همراه نداشت. استناد انگلیس به همان قرارنامهٔ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸ بود که به توشیح شاه رسیده بود. سیاست تازهٔ نسبتاً مصمم دولت این تأثیر را کرد که انگلیس حالا کلات را ضمیمهٔ حکومت هند نگردانید. ناحیهٔ کوهك هم از تعرض مصون ماند؛ ایران مستقیماً درآنجا اجرای حاکمیت کرد[۱۱]. به‌حقیقت جملگی گرفتاری‌های این زمان و بعدها از همان قبول ارجاع قضیه به حکمیت انگلیس برخاست.

۹. ایران، ملکم به‌میرزاحسین‌خان، ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۹۳، گزارش دوم.
۱۰. همان مأخذ.
۱۱. بدیهی است که بستگی بلوچستان با قلمرو انگلیس در هند، مطلقاً حالت غیرطبیعی داشت؛ یك قرار ساختگی سیاسی محض بود. با درهم فرو ریختن سلطهٔ انگلیس ــ آن وضع مصنوعی ذاتاً متلاشی شدنی بود، کمااینکه در موارد همانند آن رشتهٔ حریم غیرطبیعی انگلیسی را درهم فروریختند.

اما مسألهٔ تصرف سیستان که جزیی بود از قضیهٔ کلی استرداد هرات، و آن موضوع سیاسی باریك و مهمی بشمار می‌رفت. در گفتگوی ایران و انگلیس راجع به قرارنامهٔ استرداد هرات، ایران ابطال حکمیت گلدسمید را عنوان کرد و پافشاری نمود. میرزاحسین‌خان موافقت انگلیس را بدست آورد. سایر اسناد ضمیمه‌ای که ملاحظه می‌نمایید (از سند چهارم به بعد) مربوط‌اند به همان داستان شنیدنی.

زمینهٔ تحول روابط ایران و انگلیس از ۱۲۹۵ به‌اجمال گذشت[۱۲]. گفت و شنید دو دولت برسر برگرداندن هرات و تصرف سیستان که به دنبال آن آمد، از اوایل شوال ۱۲۹۶ تا اوایل ربیع‌الثانی ۱۲۹۷ جریان داشت. چند طرح قرارداد مورد بحث قرار گرفتند ـ ایران تغییرات‌مختلفی در آنها داد. زبدهٔ آن مواد از این قرارند: ایالت هرات تحت حاکمیت‌ایران قرار می‌گیرد؛ قشون ایران در هرات به کمك مالی و به وسیلهٔ صاحب‌منصبان انگلیسی تعلیم می‌گیرند؛ اگر معلوم شد که حکومت ایران بر هرات اسباب پیشرفت سیاست دولت ثالثی (روس) علیه انگلیس است، دولت انگلیس حق اشغال هرات راخواهد داشت؛ ایران باکشیدن راه‌آهنی از قندهار به‌هرات موافقت می‌نماید؛ ایران می‌کوشد که از پیشروی روس به سوی هرات جلوگیری شود؛ ایران با کمك انگلیس اقدام در ممانعت از تسلط روس بر مرو خواهد نمود؛ انگلیس اجازهٔ کشتی‌رانی در رودخانهٔ کارون را خواهد داشت؛ و انگلیس به ساختن راه‌های داخلی ایران اقدام خواهد نمود[۱۳].

منطق سیاست انگلیس جلوگیری از پیشروی روس به سوی مرز هندوستان بود. این معنی در نامهٔ خصوصی بسیار مهم سالزبوری به ملکهٔ ویکتوریا (۳۰ دسامبر ۱۸۷۹) تصریح رفته است[۱۴]. ولی چون تردیدی بود که مبادا سلطهٔ ایران بر هرات وسیلهٔ تعرض روس گردد، انگلیس خواست حق اشغال هرات را در چنان پیش‌آمدی برای خویش محفوظ بدارد. هدف سیاست میرزا حسین‌خان چنانکه در دستور خود

۱۲. نگاه کنید به صفحهٔ ۳۶۸.

۱۳. مأخذ آن مواد طرح‌های انگلیسی و پیشنهادهای ایران که مورد موافقت طرفین قرار گرفتند، می‌باشند. نسخهٔ فارسی طرح قرارنامه را نیافتیم. شرحی که آقای فیروز کاظم‌زاده در این موضوع نوشته (روس وانگلیس در ایران، از صفحهٔ ۶۹ به‌بعد) نارسا و آشفته است. او فقط اولین طرح پیشنهادی انگلیس را مأخذ قرار داده، و حال آنکه در جریان مذاکره تغییر کرد. نوشتهٔ خانم «درزگریوز» (ایران و دفاع هندوستان، ص ۵۲ـ۵۰) رویهم‌رفته معتبر است گرچه مجمل است.

14. R. Greaves, p. 51.

اعلام داشته: ایجاد روابط «صادقانهٔ تازه» در جهت همکاری با انگلیس و «رفع شدن این پولتیك مضر و معوج حالیه» بود. و تسلط ایران بر هرات و مرو «مقدمات منظور عمدهٔ ما می‌باشد[۱۵].» در همان دستور به اشاره گوید: طامسون وزیر مختار انگلیس در کاربستن قرارنامه «به‌قدری در شرایط این منظور سختگیری می‌نماید که از هیچ‌طرف راه اختیار و مفر از برای ما نمی‌گذارد.» آن سختگیری راجع بود به پیشنهاد مصرانهٔ طامسون مبنی‌بر اینکه: با برگرداندن هرات، ایران تعهد نماید در مسائل عمدهٔ سیاست خارجی همه‌جا صوابدید انگلیس را بکار بندد[۱۶]، یعنی به‌حقیقت ادارهٔ سیاست‌خارجی خودرا یکسره تسلیم انگلیس نماید. میرزاحسین‌خان آن را نپذیرفت؛ در طرح نهایی پیمان ایران و انگلیس هم گنجانده نشد. ضمناً دربارهٔ مرو به طامسون اعلام کرد: ایران بر مرو حق حاکمیت دارد و آنرا جزو خاك خود می‌داند، و در مقابل تجاوز روس مقاومت خواهد نمود[۱۷].

حاصل گفت و شنود میرزا حسین‌خان با طامسون در این مرحله، تدوین طرح قرارنامهٔ ذیحجهٔ ۱۲۹۶ بود. شاه آنرا تصویب و امضا نمود. سواد آن به وزیر مختار انگلیس داده شد که به لندن خبر دهد. (اصلاحات دیگری هم بعد در آن شد). طامسون حضور شاه بار یافت و مورد مهربانی قرار گرفت؛ شاه خرسندی خود را از پیمان جدید تأیید نمود. اما یکباره گویا اندیشناك گشت؛ خواست طرح مزبور را که چند روز پیش امضا کرده بود، پس بگیرد. به میرزاحسین‌خان دستور داد: «سوادهای قرارنامه را که در باب هرات نوشته شد و من زیر آنها را صحه گذاشتم، همانقدر که وزیر مختار آنها را با صحهٔ من دید کفایت کرد. دیگر آنها سندی و چیزی نیست که بماند. همان دو فقره که صحهٔ ما را دارد، بدهید بیاورند حضور[۱۸].»

میرزاحسین‌خان زیرك حساس، مضمون دستخط را به بدگمانی شاه تعبیر کرد. طرح مزبور را پس فرستاد. در ضمن نکته‌هایی را خاطرنشان ساخت: «بقدر عقل قاصر خود تفکر و تعمق نمودم‌که جهت استرداد

۱۵. تلگراف میرزا حسین‌خان به ملکم، ۱۳ ذیقعدهٔ ۱۲۹۶. متن این‌تلگراف را آقای ابراهیم صفایی منتشر ساخته است. (نامه‌های تاریخی، ص ۲۰).

۱۶. انگلیس ۴۲۲/۶۰، طامسون به‌سالزبوری، ۲۸ اکتبر ۱۸۷۹ (۱۱ ذیقعدهٔ ۱۲۹۶).

۱۷. انگلیس ۴۲۲/۶۰، طامسون به‌سالزبوری، ۲۶ نوامبر ۱۸۷۹ (۱۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۶).

۱۸. ایران، دستخط شاه به‌میرزاحسین‌خان، [ذیحجهٔ] ۱۲۹۶

این دو مسوده.... چه بوده» و چه خیالی اعلیحضرت را به صدور «این توقیع رفیع واداشت؟» اولا «واضح و یقینی است که اگر خدای نکرده کار صورت نگرفت، و موقعی اتفاق افتاد که باید اطلاع و استحضار یا مداخلهٔ همایونی را انکار کرد ــ اگر وجود نابود فدوی‌را قطعه قطعه نمایند امکان نخواهد داشت که از صرفه و صلاح... شاهانه تجاوز نمایم.» پس «هرگز مقتضی نخواهد بود که در حق چنین نوکر... تصور عدم امنیت راه یابد.» ثانیاً اگر پادشاه «با قدرت سلطنت... این نوع ملاحظات بفرمایند» من بی‌کس «درچه حالت خواهد بود و چگونه جسارت‌درمداخلهٔ امور پولیتیك عمده خواهم‌کرد؟» وانگهی آن‌مسوده‌ها «درحقیقت‌سندوزارت امور خارجه است.» (مفهوم مخالفش اینکه آنها سند شخصی نیستند که شاه در «جعبهٔ مخصوص» بگذارند). نامه‌اش را با این تذکر تنبه‌آمیز تمام کرد: «همین قدر عرض می‌نمایم که اتفاق آرای جمیع عقلا و کملین و مردمان دولتمدار این است که تا امنیت و اطمینان کامل در اعلی درجه فیمابین ولینعمت کل و نوکری که مأمور خدمت است نباشد ــ پیشرفت خدمت صورت نمی‌تواند گرفت[۱۹].»

شاه از آن سخن منفعل گشت. مطلب را در حاشیهٔ همان نامه چنین عنوان نمود:

«جناب سپه‌سالار اعظم،

«این خیال شما که از روی عدم اطمینان از شما، خدا نکرده، سوادها را خواستم ــ مایهٔ تأسف من شد. خیر، اینطور نیست. اگر من به شما اطمینان و اعتماد نداشته باشم، کارهای بزرگ دولتی چطور با دست شما می‌گذرد. روزی که به جاجرود رفتم گویا در بین صحبت گفته شد که: این سوادها را به صاحب مسأله داده‌اید که پیش او باشد، و سواد را تلگراف کند. اگر می‌دانستم آنجا نیست و پیش شماست، هرگز نمی‌خواستم. اگر در جعبهٔ مخصوص من باشد یا پیش شما ، هیچ تفاوتی ندارد. دوباره فرستادم نگاه بدارید. چون مسأله تمام نشده است، اگر سواد با صحهٔ من در جای دیگر باشد احتمال چیزها و تفکرات می‌رفت. آن بود که به وسواس افتادیم[۲۰].»

مذاکرهٔ ایران و انگلیس ادامه یافت. در ضمن موضوع تصرف

۱۹. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [ذیحجهٔ ۱۲۹۶].

۲۰. به‌شرحی که خواهد آمد بار دیگر شاه طرح قرارنامه را گرفت و پیش خود نگاه‌داشت.

تمام ایالت سیستان از طرف ایران بمیان آمد. شاه «حیران» گشت که با حکمیت گلدسمید چه صورتی پیدا خواهد کرد؛ نکند گرفتاری تازه‌ای بوجود آید. ایران از انگلیس تضمین خواست. سالزبوری اطمینان داد. شاه خاطر جمع شد: «چونکه صد آمد نود هم پیش ماست، هرات که گرفته شود سیستان خود بخود مال ما می‌شود.» به میرزا حسین‌خان آفرین گفت، ولی هنوز شاه دو دل بود. به استخاره برآمد؛ مبادا از بابت قرارنامهٔ استرداد هرات «حالاً و مآلاً ضرری به‌شان وآبروی دولت من و ایران» وارد آید. لااقل به استخاره اعتقاد داشت. استخاره راه داد. شاه قوت قلب یافت؛ به سپهسالار نوشت: در پیش‌برد کار و امضای پیمان «عجله» کنید که «به دستت شما این خدمت انجام بگیرد و اسم شما در تواریخ بیادگار بماند.» به‌عقیدهٔ سپهسالار چون این‌کار سر بگیرد «رفع خجالت اجدادی» از شهریار خواهد شد. مقرر بود که قرارنامهٔ هرات روز چهارشنبهٔ ۲۱ صفر ۱۲۹۷ به امضا برسد. شاه به قول خود در سر داشت که به جای «اسفار بی‌معنی» اکنون رهسپار هرات گردد. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله هم نامزد مأموریت هرات گردید که امور سیاسی آن منطقه را اداره کند.

یکباره تردید شاه از نو گل کرد. مجلسی از وزیران و سران قوم و قبیلهٔ قاجار تشکیل گردید که به مواد قرارنامه رسیدگی کنند. به نوشتهٔ امین‌الدوله: «از اینکه همه با سپهسالار مخالف بودند، بی‌آنکه از مصالح و منافع کار چیزی بخاطر بیارند ــ متفقاً طریق رد و انکار گرفتند[۲۱].» عین همین معنی را سپهسالار به شاه گوشزد نمود: این حضرات منتخبین «کلا مثل اجزای پارلمنت» نیستند که در «مذاکرهٔ امر راجع به دولت بالکلیه اغراض شخصی را برطرف نموده، صرفه و صلاح دولت را ملحوظ می‌داشتند[۲۲].» فرض مسلم سیاسی او این بود که اهل پارلمان به ضرورت نمایندهٔ نفع عام هستند. طرح قرارنامه در مجلس مشاوره رد گردید. ولی پاسخ قطعی به انگلیس داده نشد. در گزارش سپهسالار به شاه (۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۷) نمونه‌ای از گفتگوی هنرمندانهٔ او را با وزیر مختار انگلیس می‌خوانیم. شاه درد دندان داشت، طرح قرارنامه را به نخجیرگاه جاجرود برد که «آنجا خلوت است، بدقت ملاحظه

۲۱. خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، ص ۷۲. استنباط تاریخی‌ما این است که آن مخالفت دسته‌جمعی، بدون اشاره‌ای از جانب خود شاه ممکن نبوده‌است.

۲۲. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [اواخر ربیع‌الاول ۱۲۹۷].

می‌کنم، حاصل افکار خود را برای شما می‌فرستم.» میرزا حسین‌خان در آخرین نامه‌اش گفت: این معنی «مبرهن است که اجرای افکار عالیه و تحصیل مقاصد بزرگ، بی‌زحمت و بدون استعمال تدابیر و فکر و مذاکرات نمی‌شود.» حال که در این امر تعمق‌ها رفت، استخاره گردید و مشاوره‌ها شد ــ «مقتضی نیست» که او از رأی اعلیحضرت «مستحضر نباشد.» هرگاه «رأی حقیقی همایونی... علاقه نگرفته است که این امر صورت بگیرد و قرین انجام شود، صریح به این چاکر فدوی امر شود. باوجود اینکه این کار خیلی پیش رفته و اصلاحاتی که مقرر شده بود، در فصول قرارنامه درست کرده‌ام، لکن طوری مذاکره را تغییر خواهم داد که این کار برهم بخورد و از جانب دولت علیه اظهار اکراه نشده باشد، و به عهدهٔ طرف مقابل بگذارم.» اما اگر تصمیم بر اجرای آن دارند «مقرر فرمایند که بدون طول تا فرصت هست اقدامات لازمه بشود.» باز تأکید دارد: «اگر این‌کار را رد فرموده قبول نفرمایند، از برای این خانه‌زاد بی‌زحمت‌تر است و اصلا اکراه و دلگیری نخواهد داشت... زحمات آینده را هم که در حقیقت نهایت صعوبات در نظر است نخواهم داشت.» از ابتدای قضیه منظورم این بوده که «خدمتی نموده باشم[۲۳].»

جواب شاه خشک و گنگ و طفره‌آمیز بود[۲۴]. کار هرات به ظاهر معلق ماند اما به حقیقت تمام گشت. در مخالفت باطنی روس با قرارنامهٔ هرات هم تردید نیست. یك ماه بعد دولت انگلیس عوض شد؛ حزب محافظه‌کار رفت و دستهٔ لیبرال روی کار آمد (اواخر ربیع‌الثانی ۱۲۹۷). دولت تازه با اندیشهٔ چنان پیمانی موافق نبود، پیمانی که از اصل برهم خورده بود. پنج ماه بعد وزارت سپهسالار هم به آخر رسید. در مرحلهٔ بلافصل آن روس آمد و مرو را گرفت؛ خیال همه را آسوده ساخت. دیگر حاجت به استخاره نبود. شرح داستان را در اسناد بخوانیم ــ داستانی آمیخته به نیش‌خند تاریخ.

ضمیمهٔ ۱

[نامهٔ میرزا حسین‌خان سپهسالار به ملکم خان راجع به کنگرهٔ

۲۳. ایران، میرزاحسین‌خان به‌شاه، [اواخر ربیع‌الاول ۱۲۹۷].

۲۴. دستخط شاه در حاشیهٔ همان نامه از این قرار است: «جناب سپهسالار اعظم، رأی ما در این فقره همان بود که امروز در سرسواری حکم شد. انشاءالله تعالی از همان قرار معمول دارید. کارهای بزرگ معلوم است زحمت دارد، خرج دارد، حرف دارد.» پیداست که سپهسالار می‌خواست مدرك کتبی بگیرد، ولی شاه نداد.

برلن، از پاریس، ۲۴ ژوئن ۱۸۷۸ مطابق ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۵، از مجموعهٔ اسناد ملکم]

هو

جنابا،

پاکت مورخهٔ ۲۰ ژون شما که حاوی ورود خودتان و مذاکرات با پرنس قارچاقوف بود، رسید و اسباب تعجب من نگردید ــ زیرا اگر من هم وزیر امور خارجهٔ روس بودم، راضی نمی‌شدم دولت ایران داخل کونقره بشود. لکن اختیار کونقره که کلیتاً در دست پرنس مشارالیه نیست. هیچ ننوشته بودید که انگلیس‌ها و پرنس بیسمارك به شما چه گفته، و رأی آنها چه چیز است؟ به قدری که روس‌ها مایل نیستند، انگلیس‌ها که باید میل داشته باشند. وانگهی، ما نمی‌خواهیم در کونقره تعیین سرحد بلغار را بکنیم یا به سایر کارهای کونقره مداخله نماییم. ما می‌گوییم: شما می‌خواهید وضع [مسألهٔ] مشرق را اصلاح نمایید ــ تا اختلاف فیمابین ایران و عثمانی را تمام نکنید، نتیجهٔ شما کامل نیست. حالا این اختلاف را به دخول کونقره یا خارج از کونقره رفع می‌نمایید، مختار هستید.

خیلی منتظرم که از تفصیل مذاکرهٔ شما با وزرای انگلیس و بیسمارك مطلع شوم، و ببینم فیمابین شما و آنها چه گذشته است. شما هم علمتان از من زیادتر است، و هم تدبیر این کارها را بهتر می‌دانید ــ هر چه در قوه دارید خواهید کرد، و آنچه از شما ساخته می‌شود از احدی ساخته نیست. همین‌قدر باشد که روز بروز مرا بی‌خبر مگذارید، و اطلاع بدهید. تلغراف رمز شما هم امروز رسید. لکن معلوم نشد اختلاف فیمابین روس و انگلیس باز از چه‌جهت و روی کدام نقطه بوده است؟ هرچه استحضار حاصل نمودید بنویسید. البته باز با پرنس قارچاقوف ملاقات خواهید کرد. چنانچه شفاهاً به شما گفتم، باز حالا می‌نویسم این دفعه پرنس مشارالیه به قدری با من انسانیت کرد که تا زنده‌ام ممنون ایشان هستم. آن دفعه هم سهو کرده بودند ــ من هیچ‌وقت از صرفه و صلاح ایران تجاوز نمی‌کنم، و خیر دولت و ملت خودم‌را از دست نمی‌دهم، و صلاح‌دولت ایران هیچ‌وقت دراختلاف باروس نیست، ومن اسباب‌این‌کار نمی‌شوم. من فریاد می‌زنم که: من روس و انگلیس و فرانسه و اتریش و آلمان نیستم؛ من ایرانی می‌باشم و صرفهٔ ایران را باید ملاحظه نمایم ــ

و صرفهٔ ایران دوستی و اتحاد با جمع دول خاصه با دولت روس است، بکلی از شبهه خارج شوند. خلاصه در ملاقات اولی که اتفاق می‌افتد این افکار مرا خدمت ایشان اظهار، و به بیانات شیرین خودتان میانه را خوب گرم نمایید.

احوال من بعد از رفتن شما چند روز خیلی سخت و بد شد که اطبا محل خطر می‌دانستند، و خودم مایوس از زندگی بودم. لکن بحمدالله بعد از معالجات زیاد، دو روز است بهتر شده‌ام: حالت من و سایرین همان است که خود ملاحظه کرده‌اید. و روزغرهٔ ژوئیه از پاریس به وینه حرکت می‌شود. دعوت رسمی امپراطور اتریش هم رسید. یك هفته در وینه توقف می‌شود. البته شما هم به جهت ملاقات [و] وداع خواهید آمد. به کنت اندراشی از من سلام بسیار برسانید. خیلی متأسف خواهم بود اگر در این سفر خدمت ایشان نرسم. با عدم فرصت و ضعف مزاج خیلی زحمت کشیدم که این دو کلمه را نوشتم. شما به نوشتجات من و دیر زود آنها ملاحظه نکرده، اخبار خودتان را خیلی زود زود به من برسانید. مورخهٔ ۲۴ شهر ژون ۱۸۷۸، از شهر پاریس.

حسین

ضمیمهٔ ۲

[دستخط ناصرالدین شاه به میرزا حسین‌خان، ۱۲۸۸. از مجموعهٔ اسناد محمود فرهاد معتمد]

جناب صدراعظم،

درفقرهٔ سیستان تفصیلی نوشته بودید که بعضی وزرا و غیره را جمع کرده رجوع به نوشتجات سابقه کرده‌اید. و تعجب کرده بودید که من چگونه راضی به حکمیت بلاشرط انگلیس‌ها شده‌ام در تمامی سیستان. اولا درست خاطرم نیست که آن نوشته‌ای که به امضای من رسیده است، به این صراحت باشد. البته یك گریزگاهی و الفاظ پلوتیکه دارد که بتوان محملات[۲۵] قرار داد. بهتر این است که شما آن نوشتهٔ آخری را که از جانب وزارت خارجه به امضای من در فقرهٔ حکمیت داده شده است، همراه خود به لار بیاورید ببینم البته.

ثانیاً انگلیس‌ها حضوراً در مجالس متعدده ما را اطمینان دادند که اگر ما را حکم بکنید کاری نخواهیم کرد که ضرر به آبروی دولت ایران

۲۵. در اصل چنین است.

واردآورد. من هم به آن اطمینان اگر آنها را حکم کرده باشم بد نکرده‌ام. دولت انگلیس، دولت بزرگی است ــ وقتی که ما را اطمینان بدهد، و من هم با کمال اطمینان خاطر او را حکم بکنم، البته باید کاری بکند که نقص آبروی به من و آن حسن اعتمادی که به او کرده بودم، وارد نیاید. دیگر من چه می‌دانستم که دولت انگلیس باوجود دادن وعدهٔ همراهی باما، و حسن‌ظنی که به او کرده و او را حکم قرار داده‌ام، خیالی دیگر دارد ــ و کاری خواهد کرد که نقص آبروی ایران باشد و منفعت افغان.

اگر فی‌الواقع دولت انگلیس به این شدت با دولت ایران کج بتابد، و راضی به خفت ایران باشد، و افغان را ترجیح بدهد به ایران، دیگر فاتحهٔ آن انگلیس را باید خاند. و آن‌وقت دولت ایران تکلیف علیحده خواهد داشت که لابداً و ناچاراً در حالت یأس از انگلیس اقدام به آن بکند. انشاءالله امیدوار هستم به اینجاها نکشد، و دولت انگلیس قدر دولت ایران را بداند. والا هروقت در کار سیستان به سختی افتادید، فوراً به من اطلاع بدهید، ما آنچه لازم است با شما حرف‌خواهیم زد. این فقره طوری شده است که دولت ایران بهیچ‌وجه نمی‌تواند متحمل خفت از افغان بشود.

در فقرهٔ اسپندار، کوهك بلوچستان و غیره که در اقدسیه عرض کردید انگلیس‌ها واگذار به ایران کرده‌اند، نفهمیدم چه شد؟ باید به وکیل‌الملك حاکم کرمان نوشت که آن دو محل را هم جزو متصرفی‌های بلوچستان ضبط بکند. تفصیل را به عرض برسانید.

تلگرافهایی که در فقرهٔ پرویزل باغبان، وه به حکیم طولوزون کرده بودید، جواب رسیده است یانه؟ از طولوزون باز باتلگراف سؤال و جواب بکنید که کی می‌آید؟ دندان‌ساز و باغبان پرویزل را باید همراه بیاورد.

ضمیمهٔ ۳

[دستخط ناصرالدین‌شاه به میرزا حسین‌خان، ۱۲۸۹. از مجموعهٔ اسناد محمود فرهاد معتمد]

جناب صدراعظم،

عرایض شما رسید. اولا در فقرهٔ امر سیستان آن کتابچهٔ مأمور افغان را دیدم[۲۶]. بسیار بی‌معنی و تاریخ کهنه نوشته است. جواب هم

۲۶. مقصود لایحهٔ مأمور افغان در کمیسیون مرزی سیستان است.

که وزیر امور خارجه به دلایل او نوشته است، باکاغذی که به‌انگلیس‌ها نوشته است‌دیدم. صحه گذاشتم. اما هر قسم شما خود نوشتجات وزیر امور خارجه را جرح و تعدیل بکنید، و کم و زیاد بکنید همان صحیح خواهد بود.

نوشته بودید: اگر عمل سیستان با من باشد نمی‌گذارم یك وجب از متصرف‌فیه حالیه از دست برود. تعجب حاصل شد؛ کل امور دولت امروز سپردهٔ شماست، و نیك و بدش را از شما می‌خواهند نه دیگری. و شما مسئول هستید. البته هر قسم هرطور در فقرهٔ سیستان مصلحت بدانید ما آن مصلحت شما را ممد شده و اجرا خواهیم کرد، و قبول خواهیم کرد. و همین است که نوشته است: کمال قباحت را برای ایران دارد که در این فقره مغلوب افغان واقع شود. غیرت شما البته راضی به این امر نخواهد شد، انشاءالله...[۲۷]

ضمیمهٔ ۴

[دستخط ناصرالدین شاه به میرزا حسین‌خان، ظاهراً ذیحجهٔ ۱۲۹۶].

جناب سپه‌سالار اعظم،

درباب هرات ــ اینطور صریح و صاف و روشن الآن به ملکم تلگراف بکنید، و بعد به وزیر مختار انگلیس هم بگویید که ما اینطور شرط و عهد در تفویض هرات به ما، با انگلیس می‌کنیم که: هر وقت هرات را، انگلیس‌ها، در تصرف ایران اسباب کار روس بر ضد انگلیس بدانند، و معلوم بشود که روس به واسطهٔ ایرانی در هرات می‌خواهد بر ضد انگلیس برخیزد ــ فوراً هرات را تخلیه کرده، قشون و قدرت ایران را از آنجا پس کشیده، هرات را به حالت اولیهٔ خود که در تصرف ایران نبوده است، وا خواهند گذاشت.

به اعتقاد من همین یك شرط تمام و هیچ راه عذر و بهانه‌ای انگلیس‌ها دیگردر تفویض اوبه‌ما نخواهند داشت. البته همین‌امروزتلگراف بکنید به ملکم، و هم به وزیر مختار انگلیس بگوئید. و این تلگراف خود را به ملکم عوض کرده، این یك شرط را قید بکنید. با این شرط هیچ

۲۷. دنبالهٔ دستخط شاه مربوط به‌موضوع‌های دیگر است. در تصویرنامه ملاحظه می‌شود.

نمی‌توانند بگویند، مگر اینکه واقعاً نخواهند به ما بدهند و دفع‌الوقت کنند.

ضمیمهٔ ۵

[دستخط ناصرالدین شاه به میرزا حسین‌خان، ۱۲۹۷]

جناب سپه‌سالار اعظم،

تلگراف‌های ملکم‌را دیدم؛ والله‌من حیران‌هستم ازاین‌نوع‌تلگراف‌ها و چیزها. می‌نویسد: تمام سیستان مال شماست، البته الی‌حال تصرف کرده‌اید. کدام آدم احمق بداند سیستان تماماً مال اوست، و ساکت بنشیند؟ آخر شما در لندن کاغذ دولتی به انگلیس‌ها دادید و خریطهٔ سرحدی «گل‌اسمیت» را قبول کردید. حالا به چه سند ما برویم و تمام سیستان را مسخر کنیم؟ اگر خرجی بکنیم، قشون‌کشی بکنیم، بنشینیم- بعد از آن انگلیس بگوید: خلاف کاغذ و قرارداد خود را کرده‌اید، تخلیه بکنید، بروید ــ چه جوابی داریم؟

یك‌سندی در بطلان آن کاغذی که داده‌ایم، یا در اینجا بگیرید، یا در لندن ایلچی ما بگیرد. بعد از اطمینان کیست دقیقه‌ای خودداری کند. و البته فوراً الآن پی این‌کار بروید، و به ملکم تلگراف کنید که ما به چه سند سیستان را، افغان را بگیریم؟ سند را یا دراینجا یا آنجا در کمال عجله تحصیل نمایید. کار از این بهتر چه می‌شود. ۹۷ و با طامسون هم در این فقره حرف بزنید. اقلا قبل از عمل هرات، وه این کار بگذرد.

ضمیمهٔ ۶

[نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه، ۱۲۹۷]

هزار مرتبه جانم به تصدق خاکپای مبارك جواهرآسای مبارکت گردد،

بحمدالله تلغراف ملکم‌خان الآن رسید، و منظور همایون شاهنشاهی روحنا فداه حاصل شد. و این غلام خانه‌زاد بیمقدار خدمتی که لایق تقدیم حضور انور است نمود. چون وجیه‌الله میرزا حاضر بود، فوراً استخراج تلغراف را به صحابت او تقدیم نمودم که خاطر مبارك مستحضر و مسرور گردد، فحمدالله ثم حمدالله. امرالاقدس الاعلی‌مطاع...

[دستخط شاه در حاشیه:]

جناب سپه‌سالار اعظم،

انصافاً این هست که الحمدالله تعالی این خدمت عمدهٔ عمده به دست شما و توسط شما شد، و خواهد شد. چقدرها باید مفتخر باشید، انشاءالله و چقدرها باید قدر خدمات شما را دانست. البته این فقره را حالا باید مخفی داشت. و تعجیل باید کرد در احضار قشون و احضار حسام السلطنه. بلکه اعتقاد خودمن این است که این‌خدمت را خودبشخصه به ایران بکنم؛ و عوض اسفار بی‌معنی، به هرات بروم، انشاءالله تعالی.

اما یك تلگراف رمز دیگری معجلا به ملکم بکنید به این معنی: اولا از خدمات او دراین فقره منتهای رضامندی را کرده، و وعدهٔ صریح‌بدهید که انشاءالله تعالی بعد از انجام مقصود، چقدرها صاحب مقامات وامتیازات خواهد شد. ثانیاً سؤال بکنید که شرایطی که نوشته است ــ همان شرایط است که به توسط وزیر مختار انگلیس امضی شد، یاعلاوه برآن چیزی هست؟ ثالثاً امضی کی خواهد شد، و تا صبر کرد چه مدت باید؟ این سؤالات خیلی واجب است که زود بشود؛ امشب [تلگراف] بزنید.

ضمیمهٔ ۷

[استخارهٔ ناصرالدین شاه راجع به امضای طرح قرارداد استرداد هرات، ۱۲۹۷]

بسم‌الله الرحمن الرحیم، ولایعلم الغیب الاهو

خدایا، این قرار و عهدنامه‌ای که در فقرهٔ تصرف شهر ومملکت هرات، سپه‌سالار با وزیر مختار انگلیس نوشته‌اند، بعد از آن قدری که توانسته شده است کم و زیاد بشود ــ در باقی دیگر که انگلیس اصرار دارد، اگر دولت ایران آن را ممضی و مبادله نماید و به فکر لشکرکشی و تصرف هرات برآید ــ حالاً و مآلاً ضرری به شأن و آبروی دولت من و ایران خواهد داشت یا نخواهد داشت؟ پی این‌کار رفتن خوب است یا بد است؟ منکشف شود.

ضمیمهٔ ۸

[دستخط ناصرالدین شاه به میرزا حسین‌خان، ۱۲۹۷]

جناب سپه‌سالار اعظم،

درفقرهٔ معاهده و عمل هرات، استخارهٔ قرآنی شد. آقا سید صادق شرح استخاره را نوشته است. سرپاکت را باز کنید، خط ما را هم بخانید. الحمدالله تعالی خداوند عالم هم‌چنین مصلحت دانست. حالا

با کمال قوت قلب انشاءالله تعالی دامن همت برکمر زده، مشغول اتمام عمل باشید. و انشاءالله قرارنامه را زود به امضی رسانده، مبادله نمائید. همانطور که عرض کردید، امضای سریع را به واسطهٔ تلگراف از ملکم بگیرید. احکام میرزا یوسف‌خان را امشب پیش امین‌الملك بفرستید که با چاپار پست بفرستد. تلگراف میرزا یوسف‌خان را البته کرده‌اید. آنجا تنخواه، وه حاضر بکنید که بی‌معطلی بعد از رسیدن احکام برود. حالا در کارها عجله را بیشتر بکنید، البته البته.۹۷

عمل قورخانه و جهانگیرخان را چه کردید؟ پریروز که احکامش را گفتم. در این فقره هم عجله لازم است. مضایقه از هیچ خرج در پیش نباید کرد، انشاءالله۲۸.

www.tabarestan.info تبرستان

ضمیمهٔ ۹

[نامهٔ میرزا حسین‌خان سپهسالار به ناصرالدین شاه، ۱۹صفر ۱۲۹۷]

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایون مبارکت شوم،

زیارت دستخط مبارك جهانمطاع همایون شاهنشاهی روحنا فداه مایهٔ کمال مفاخرت و مباهات این غلام خانه‌زاد گردید. بحمدالله که‌خداوند جل جلاله در عبودیت و صداقت و فدویت و غیرت و دولتخواهی و فدایی وجود مبارك بودن این غلام شهادت می‌دهد. استخاره از این بهتر، و آیه از این مبارك‌تر نمی‌شود. جای خیلی شکر است که قلب مبارك از هر جهت آسوده و مطمئن شد. انشاءالله امری است خیر و مبارك، اول و آخرش موجب نیکنامی و بلندهمتی و رفع خجالت اجدادی به جهت ذات مقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه خواهد شد.

مرقوم شده است دامن همت به کمر زده، با قوت قلب مشغول انجام کار باشم. تصدق خاکپای انورت گردم؛ خداوند دقیقه‌ای مرا زنده نگذارد که اگر در خیر وصلاح ذات اقدس همایونی ودولت علیه خودداری داشته باشم، اعم از اینکه در خاکپای مبارك مکشوف یا مکتوم باشد. دیروز پس‌از مرخصی از خاکپای مبارك، فوراً تلغراف‌هایی که بایست به خراسان زده شود، نوشته فرستادم. تلغرافی هم به ملکم زدم، به همان قسم که امر همایونی شرف صدور یافته بود. و چون دیروز که وزیرمختار انگلیس نزد فدوی بود، و جواب او را موکول به عرض خاکپای انور و

۲۸. تصویر شرح استخارهٔ سید صادق را نیز ملاحظه می‌نمایید.

شرفیابی آستان مبارك نمودم ـ وقت رفتن گفت: اگر جواب تأخیر نماید من به لارد سالزبری خواهم نوشت که هرچه صلاح خود را در فقرهٔ هرات می‌دانند، معمول دارند ـ لهذا دیروز میرزا نصرالله‌خان را نزد مشارالیه فرستادم که: من امروز به خاکپای مبارك مشرف شدم و قدری از عرایض را نمودم ـ چون قدری درد دندان داشتند، مجال اتمام عرایض نشد و فردا هم چون روز اربعین و جمعی از شاهزادگان عظام و رجال دولت مهمان من در حضرت عبدالعظیم هستند، مجال نخواهد بود. و انشاءالله روز سه‌شنبه عرایض خودم را تکمیل نموده، اوامر همایونی را اخذ و روز چهارشنبه که نزدمن خواهدآمد باقدری ابراز تسهیلات ورضایت شماامیدوارم کار تمام شود. و منظورم از تاخیر این چند روزه این بود؛ در این بین ملکم‌خان وزیر امور خارجه را ملاقات نموده، تلغرافی از مشارالیه مبنی بر تسهیل امر برسد.

میرزا نصرالله‌خان رفته، وزیر مختار مشارالیه را دیده و حرف زده بود. صورت مذاکرات خود را به‌جهت این‌غلام خانه‌زاد نوشته، دیشب فرستاده بود که لفاً از عرض خاکپای انور خواهد گذشت. و امشب هم جمع نوشتجات خراسان و میرزا یوسف‌خان را حاضر نموده، پاکت کرده، صبح به‌حضور مبارك خواهم آورد که حضوراً به امین‌الملك مرحمت شود که چاپار پوسته برده، برساند، و او هم زودتر برود. و انشاءالله از بخت بلند همایونی روحنا فداه متوالیاً امورات صورت انجام پذیرد. امرالاقدس الاعلی مطاع...

[دستخط شاه در حاشیه:]

جناب سپه‌سالار اعظم،

انشاءالله تعالی امر را باید گذشته دانست. وزیر مختار حرفهایی که زده است خیرخواهانه است. چونکه صدآمد نود هم پیش ماست؛ هرات که گرفته شود، سیستان خود بخود مال ما می‌شود انشاءالله. نوشتجات و احکام خراسان را زود بفرستید پیش من که به امین‌الملك بدهم، چاپار پست ببرد. فردا صبح زود حضور بیائید، آنچه لازم است بگویید، و روز چهارشنبه انشاءالله کار را باتمام برسانید. هرچه تأخیر بیابد بد است. صورت عهدنامه را فردا صبح بیاورید، هرقدر که‌می‌توانید کم و زیاد بکنید در حضور بکنید، و با طامسون بگنجانید. روز چهارشنبه به مبارکی امضی بکنید که در فکر کار باشیم. جهانگیرخان هم باید کارهایش را زود زود انجام بدهد.

ضمیمهٔ ۱۰

[نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه، ۱۲۹۷]

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایون مبارکت شوم،

چنانچه شفاهاً به عرض آستان همایون شاهنشاهی روحنا فداه رسانیدم، وقت مغرب وزیر مختار انگلیس را دیدم و تا به حال در نزد این غلام بود. بحمدالله از بخت بلند همایون شاهنشاهی و از تدابیر ملوکانه روحنا فداه، امورات روبراه و مقصود حاصل است. چون این غلام ازبابت طپش قلب امروز عصر فصد نموده‌ام، تفصیل [را] نمی‌توانم عرضه دارم. انشاءالله فردا در زمان استان‌بوسی مراتب [را] که موجب تجدید مسرت قلب مبارك خواهد شد، شفاهاً معروض خواهم داشت. الامرالاقدس الاعلی مطاع...

[دستخط شاه در حاشیه:]

جناب سپه‌سالار اعظم،

انشاءالله تعالی فردا تفصیل مجلس را به عرض خواهید رساند. و انشاءالله تعالی امیدوار هستم به دست شما این خدمت انجام بگیرد و اسم شما در تواریخ به یادگار بماند،۹۷.

ضمیمهٔ ۱۱

[نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه، ۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۷]

قربان خاکپای جواهرآسای مبارك اقدس همایونت شوم،

امروز که جمعهٔ دویم شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۷ می‌باشد، وزیر مختار دولت انگلیس به ملاقات چاکر فدوی آمده، از خانه‌زاد پرسیدند که: سبب چه بوده که پس از مذاکره و حصول اتفاق رأی در فصول قرارنامهٔ هرات مابین من و شما ــ مجدداً به من پیغام کردید که به لندن تلگراف نکنم؟ چاکر فدوی گفتم: البته شنیده‌اید که بعد از آنکه این امر رجوع به مجلس شد، با آنکه اهل مجلس وزرا و منتخبین بودند به چه اندازه بامن مقاومت و مقابلی کرده، اظهار نمودند که برای این امری که موقتی و امانت است دولت ایران پول و خون صرف نماید، و بعد از شش‌ماه دولت انگلیس احتمال می‌رود پس‌بگیرد ــ با این حالت چه‌صرفه خواهد داشت. باوجود آنکه من حالت استقامت رأی و متانت دولت انگلیس را می‌دانم، وبه اهل مجلس گفتم که: دولت انگلیس تا صرفهٔ خود را ملاحظه نکرده باشد و تا خیال دوام این امر را نداشته باشد، این اقدام را

نمی‌نماید ــ دور نیست این قید امانت را یا برای صلاح خود در پارلمنت، یا به واسطهٔ عدم تکمیل اعتماد به ما، و یا ملاحظهٔ دیگر کرده باشد. والا دولت انگلیس، دولت جانیفتاده و بی‌ملاحظه‌ای نیست که امروز هرات را واگذارد، و شش‌ماه دیگر پس بگیرد ــ ویا راضی به اینطور ضرر دولت ایران بشود. باز در حالت اهل‌مجلس فایده‌ای نکرد. ذات مقدس‌اعلیحضرت قوی شوکت ملوکانه روحنا فداه هم صورت قرارنامه را از من خواستند که به نفس نفیس مبارك دقت و ملاحظه فرمایند، و هنوز قرارنامه درحضور مهرظهور مبارك است، و فرمایشی هم به افتخار من صادر نشده است. از این جهت به شما اعلام کردم که به لندن تلگراف نکنید که کار را به آنطور گذشته بدانند ــ زیرا که احتمال می‌رفت چیزی به نظر انور اقدس همایونی برسد که تغییری حاصل نماید؛ احتیاطاً تلگراف‌نکردن اولی و بقاعده‌تر بود.

وزیر مختار اظهار نمود که: ما چنین می‌پنداشتیم که دولت ایران این مساعدت دولت انگلیس را در امر به این اهمیت ــ خیلی با شوق و خوشحالی استقبال کرده، گرم و بافرح‌کار را قرین انجام می‌دارید. حال ملاحظه می‌نماییم قدری سست گرفته و اهمیتی برآن قرار نمی‌دهید. چون دولت انگلیس مشغول قرار و مدار کار افغانستان است ــ باید بداند که اگر با دولت ایران این کار انجام نمی‌یابد، فکر دیگر از برای هرات نماید. در این صورت لازم است یك جواب صریح داده‌شود. و از لاردسالیزبوری هم تلگراف به من رسیده است که تا حال دومرتبه در پارلمنت از بیکنز‌فیلد[۲۹] پرسیده‌اند که: آیا دولت انگلیس هرات را به دولت ایران ترك و واگذار نموده است؟ بیکنزفیلد جواب داده که: نمی‌توانم بگویم داخل این مذاکره نشده‌ایم، لیکن هنوز موقع آنکه تفصیل این مطلب را اظهار دارم نرسیده است. اگرچه لارد سالیزبوری دیگر چیزی به من تلگراف نکرده است، لیکن از همین مضمون تلگراف معلوم می‌شود که جواب یکطرفی از برای آنها لازم شده است.

چاکر قدوی گفتم: مراتب را به عرض حضور مرحمت ظهور مبارك همایونی می‌رسانم، به‌هرطور مقرر فرمودند جواب خواهم داد. یك دفعه هم به عرض عریضه از خاکپای مبارك استدعای جواب کرده‌ام ــ فرموده‌اند: چرا تعجیل داری؛ در این امور و مسائل عمده دقت و تعمق لازم است، چیز جزیی نیست که فوراً بتوان جواب داد.

۲۹. Beaconsfield همان بنجامین دیسرائلی است.

درباب لفظ تصرف و قانون متعلق به رود کارون باز وزیرمختار اظهار نمود که: اگر لفظ تصرف را بتوانم تغییر بدهم، اما فقرهٔ قانون را نمی‌توانم در کارون قبول نمایم ـ به‌این معنی که شما در کارون حق سلطنتی[۳۰] دارید؛ می‌توانید قانون بگذارید. لیکن درج‌کردن دراین قرارنامه لازم نیست. چاکر فدوی به وزیر مختار گفتم: چند روز قبل این فقره را شما قبول کردید، من هم‌به حضور مبارك عرض کرده‌ام که قبول نموده‌اند. حال چگونه مجدداً به عرض برسانم که قبول نمی‌شود. اگر عرض شود گویا با حسن نتیجه نباشد. وزیر مختار اظهار کرد که: بهتر است حالا هم حقیقت حال را به عرض نرسانید. گفتم: به‌عرض خواهم رساند.

بعد وزیر مختار سؤال کرد که: روسها در این‌باب به شمااظهاری کرده‌اند؟گفتم: منحصر به روس نیست؛ سفرای اتریش و فرانسه و عثمانی وغیره سؤال کرده‌اند. جواب داده‌ام که هنوز بجایی ختم نشده است. بعد پرسید که: وزیر مختار روس ازجانب دولت خودش اظهاری نکرده است؟ گفتم: از جانب دولت خودش هیچ اظهاری ننموده است. پرسید که: در حضور مهر ظهور مبارك که وزیر مختار روس شرفیاب‌شد، از افغانستان و این مسائل حرفی نزد؟ گفتم: منظور از شرفیابی در فقرهٔ سوء مضمون روزنامهٔ قلوس بود، از افغانستان هم ذکری شد. وزیرمختار روس همین‌قدر اظهاراطلاع‌کرد که‌درپارلمنت دومرتبه است که بیکنزفیلد اظهار نموده است که: دولت انگلیس خیال ندارد که افغانستان را جزو هندوستان نماید. دیگر حرفی در این خصوص بمیان نیامد.

بعد وزیر مختار وقت برخاستن گفت: من دیروز یك تلگراف غیر مساعد یأس‌آمیزی به لاردسالیزبوری کرده‌ام. هرگاه باز این کار را طول بدهید، من لابدم تصریح در یأس نمایم. چاکر فدوی گفتم: طول این کار هیچ جهتی ندارد مگر آنکه صورت قرارنامه در حضور مرحمت ظهور مبارك ملوکانه مانده است که باید ملاحظه و دقت فرمایند، و شما هیچ تلگرافی مشعر بر یأس به لندن نکنید که خیالات آنها منحرف گردد و زحماتی که از طرفین در این کار صرف شده، خاصه زحمت‌های شخص خود شما بهدر نرود، وبالمآل ندامت‌آورد ـ من مراتب را به عرض خاکپای مبارك رسانده، استدعای جواب می‌نمایم. به‌هرطور امر مطاع همایون شرف صدور یابد، خاطر شما را مستحضر خواهم داشت.

محض اطلاع خاطر دریا مقاطر مبارك جسارت به عرض ورزید که

۳۰. «حق سلطنتی» به‌معنای دقیق «حق حاکمیت» است.

وزیر مختار منتظر جواب از طرف چاکر است. به‌هرطور مقرر شود جواب داده شود. الامرالاقدس الاعلی مطاع...

حسین

[دستخط شاه در حاشیه:]

جناب سپه‌سالار اعظم،

این صورت مجلس ملاقات خودتان را با وزیر مختار انگلیس ملاحظه کردم. چند روز پیش از این که صورت قرارنامه را از شماخواستم که دقتاً ملاحظه کنم، احوالم خوب نبود. به‌واسطهٔ درد دندان نتوانستم دقت کنم. چون این امر عمده و مهمی است نمی‌توان بدون تفکر لایق‌قرار فوری داده شود. قرارنامه را همراه به‌شکار خواهم برد می‌برم، آنجا خلوت است به دقت ملاحظه می‌کنم، حاصل افکار خود را برای شما می‌فرستم. وزیر مختار را اطمینان بدهید که در افکار عملیش در رد و قبول، دولت ایران بهیچ وجه خیال و ارادهٔ خود را مطیع دول خارجه نخواهد کرد ــ و دوستی دولت انگلیس را انشاءالله کاملا حفظ خواهد کرد و قدرش را خواهد دانست.

تبرستان
www.tabarestan.info

منابع و مآخذ

یادداشت انتقادی:

این رساله مانند سایر آثار نویسنده مبتنی است بر منابع اصیل تاریخ؛ مهمترین و بیشترین آن منابع تاکنون انتشار نیافته‌اند. مدارك رسمی، نامه‌های اهل دولت، مقالات اندیشه‌گران و صاحب‌نظران اجتماعی، و مجموع روزنامه‌های آن دوره (به‌رغم اینکه متأسفانه یك کتابخانهٔ عمومی حقیقی منظم اساساً نداریم) مورد مطالعه قرار گرفتند. از مآخذ درجهٔ دوم- یعنی آثار مؤلفان ایرانی و فرنگی که در همان زمان نوشته شده (شامل تواریخ، کتب خاطرات، سفرنامه‌ها، و مقاله‌های متفرقه) در حد ارزش تاریخی‌شان استفاده شده است.

از مؤلفان همزمان ما، محمود فرهاد معتمدکتاب دوجلدی ارزنده‌ای در زندگانی سیاسی میرزا حسین‌خان سپهسالار نوشته، و قسمتی از اسناد معتبر تاریخی را که در تصرف دارد، در آن آورده است. چنانکه توضیح دادیم (حاشیهٔ صفحهٔ ۳۴۳) نویسندهٔ دیگری مقدار زیادی از همان مدارك را، بدون ذکر مأخذ، در کتابی که تدوین ساخته نقل کرده است. در تألیفاتی که به‌زبان انگلیسی همین چند سال اخیر منتشر گردیده، راجع به‌برخی جنبه‌های مسائل سیاست خارجی ایران در دوران سپهسالار کم یا بیش‌گفتگو شده است: «برادفورد مارتین» تحقیق عالمانه‌ای در «روابط دیپلماسی ایران و آلمان از ۱۸۷۳ تا ۱۹۱۲» نوشته و نخستین‌بار از اسناد رسمی دولت آلمان استفاده کرده است. رسالهٔ «ایران و دفاع هند» به‌قلم خانم «رزگریوز» اثر تحلیلی با ارزشی است؛ نویسنده با اسلوب نگارش تاریخ دیپلماسی آشناست. کتاب «روس و انگلیس در ایران از ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴»

نوشتهٔ فیروز کاظم‌زاده را پیشتر نقادی کردیم (حاشیهٔ صفحهٔ ۳۴۸).

آثار مؤلفان خارجی آن دوره را برای مطالعات اقتصادی و تا اندازه‌ای در امور اجتماعی سودمند یافتیم. از همهٔ آنان عالم‌تر و معتبرتر «آلکساندر هوتم‌شیندلر» آلمانی است. گذشته از مقالاتی که در رشتهٔ تاریخ، جغرافی، اقتصاد و غیره به‌زبان انگلیسی و آلمانی منتشر نموده ــ در روزنامه‌های فارسی همان زمان سلسله مقالاتی دارد. همچنین نوشته‌های او در دایرةالمعارف بریتانیا ازجهت اطلاعات‌واقعی عمومی، محققانه‌هستند.این معنی‌را هم باز نمودیم (حاشیهٔ صفحهٔ ۳۲۱) که کرزن انگلیسی در پرداختن کتاب «ایران و موضوع ایران» از نوشته‌های منتشر نشدهٔ شیندلر استفادهٔ عظیم برده است. دکتر «روزن[1]» دانشمند آلمانی که بعدها وزیر امورخارجه شد، و شیندلر و کرزن را خوب می‌شناخت می‌نویسد:

«مستر کرزن نمایندهٔ پارلمان انگلیس که برای نوشتن کتابی به ایران آمد... دست کم نه‌دهم اطلاعاتی که در تألیف دوجلدی خود آورده، مدیون شیندلر است. یعنی از کتابخانه و یادداشت‌های فراوان و آثار منتشر نشده و مقالات شیندلر بیدریغ استفاده برد. غالباً گفته‌اند که کرزن آن مرد را تاراج کرد و حق او را بجای نیاورد ــ مردی که کرزن موفقیت [علمی] خود را مدیون وی بود، و اگر یاری او نبود گمان نمی‌رود که کرزن می‌توانست چنان کتابی بنویسد. بنظر من این قضاوت بیش‌از اندازه سخت است. اگر کرزن به‌یادداشت‌های شیندلر دست پیدا نمی‌کرد و از راهنمایی او بهره‌یاب نمی‌گردید ــ به‌ظن قریب به‌یقین دانش و اطلاعات شیندلر در نسل بعد از میان می‌رفت. بدین‌قرار، کرزن با استفادهٔ از یادداشت‌ها و هدایت شیندلر، کتاب عالی پرداخت... که هرمحقق راجع به‌ایران از خواندنش لذت می‌برد و بهره‌ور می‌شود[2].»

اینکه برسر یادداشت‌های منتشرنشدهٔ شیندلر بعدها چه می‌آمد، مطلبی است جدا. و ربطی به‌این حقیقت ندارد که لرد انگلیسی حاصل عمر دانشمند متواضع آلمانی را بغارتید.

---

۱. خاطرات دکتر روزن به نام «خاطرات شرقی دیپلمات آلمانی» وقتی بدست آمد که متن کتاب ما بچاپ رسیده بود. فردریك روزن در جوانی دوبار به مأموریت سیاسی به ایران آمد. شیندلر او را ترغیب نمود که گذشته از کارهای «بیفایدهٔ‌سیاسی» به مطالعهٔ یکی از رشته‌های فایده‌مند علمی مربوط به ایران مثل «جغرافی، تاریخ، فلسفه، شعر، ادبیات و هنر، گیاهان و جانوران ایران» بپردازد. کتابخانهٔ خود را در دسترس روزن قرار داد، و از راهنمایی علمی مضایقه‌ای نداشت. نوشتهٔ روزن دربارهٔ کتاب کرزن که اینجا افزودیم، رأی ما را دقیقاً تأیید می‌کند.

2. F. Rosen, pp . 128-129.

بی‌مناسبت نیست که راجع به «ایرانشناسان» زمان خودمـان هم دوکلمه‌ای بگوییم. اکثر نوشته‌های تاریخی آنان در ابتذال و کم‌مایگی، دست کمی از آثار اغلب معلمین تاریخ خودمان ندارند. رسالهٔ «دین و دولت در ایران» نوشتهٔ «حامد الگار» مانند سایر مقالاتش، از نظر واقعه‌یابی تاریخ و تاریخ تحلیلی هیچ تازگی ندارد. شیوهٔ کار او تا کنون چنین بوده کـه مطالب اصلی را از آثار بعضی نویسندگان ایرانی بگیرد، و برای خوانندگان مبتدی خارجی به‌انگلیسی بپردازند. ازتعقل‌تاریخی هم‌عاری‌است. بیمایه‌تـر از او خانم «نیکی‌کدی» است. مقالات این خانم در موضوع نهضت مشروطیت، فاقد اصالت فکر است. مقدمه‌ای هم کـه بررسالهٔ «آثار مذهبـی و سیاسی سید جمال‌الدین‌افغانی» نگاشته، وهمچنین کتابی‌کـه دراحـوال سیاسی‌سیـد جمال‌الدین منتشر ساخته غرض‌آلود و سطحی بیمقدار است. از صداقت علمی هم بهره‌ای ندارد. ازنظرگاه ارزش‌یابـی منابع تـاریخی، اعتباراین صنف «ایرانشناس» در حد آثار ادیبان تاریخ‌نویس خودمانی است که هرنوشته یا گفتهٔ بدون مأخذ و دلیلی را حجت می‌شناسند. چون ذهن انتقادی و استقلال فکر ندارند ــ هرحرف نسنجیده و نادرستی را بردهان مـی‌آورند. تعریف «گیب» راجع به‌مفهوم «خاورشناس» دربارهٔ اکثر جماعت«ایرانشناسان»مصداق عینی دارد. به‌عقیدهٔ او «خاورشناس معمولا کسی است که در هیچ رشته‌ای تعلیمات اساسی تخصصی و خبرگی علمی لازم را ندارد، جز اینکه به‌زحمت یك یا چند زبان مشرقی آموخته ــ یعنی برخلاف مورخ و جامعه‌شناس که اسلوب علمی فن خود را فراگرفته، خاورشناس همینکه پایش را از قلمرو زبان و ادبیات بیرون می‌نهد جای پای دیگران قدم‌برمی‌دارد[3].» خبرگی‌آنان را در زبان و ادبیات هم قبول نداریم، مگر اینکه درسش را خوانده باشند. به‌هر صورت، روزی باید «ایرانشناسان» بفهمند یا به‌ایشان فهمانده شود که تاریخ یکی از رشته‌های دانش است و شعبه‌های گوناگون دارد. هرکس بخواهد (خواه ایرانی خواه فرنگی) اثر ابتکاری اصیل معتبری بوجود آورد، واجب است روش صحیح هرشعبهٔ تاریخ را مثل هررشتهٔ دیگر دانش امروزی بطور منظم بیاموزد و در کار مطالعات خویش بکار بندد. کمااینکه برخی از محققان اجتماعی معاصر خارجی را می‌شناسیم که رساله‌های ارزشمندی در مباحث سیاسی و اجتماعی ایران نوشته‌اند. خوشبختانه لقب «ایرانشناس» هم (که به‌عقیدهٔ ما اساساً اصطلاح مبهم غیر علمی است) به‌آنان نداده‌اند. در سنجش نوشته‌های تاریخی صنف ایرانشناس همزمان ما، فعلا بـه‌همین

3. T. L. S., April 10, 1969.

اندازه اکتفا می‌کنیم تا بعد.

منابع و مراجع این کتاب را به‌شرح زیر طبقه‌بندی می‌کنیم:

۱. مدارك اصیل

الف. اسناد رسمی خطی

تبرستان www.tabarestan.info

اسناد میرزا حسین‌خان سپهسالار: نامه‌های دورهٔ وزارت وصدارت میرزا حسین خان به ناصرالدین شاه، و دستخط‌های شاه. این مجموعه در تصرف آقای محمود فرهاد معتمد است.

اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران: گزارش‌ها و نامه‌های سیاسی مأموران و دستخط‌های ناصرالدین شاه از ۱۲۷۵ تا حدود ۱۳۰۰ که به‌صورت مجموعه‌های نسبتاً منظم و اوراق موجوداند.

اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس: مجموعه‌های مختلف مربوط به روابط با ایران، ردیف ۶۰، خاصه راجع به سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ میلادی.

اسناد میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله: مجموعهٔ متعلق به‌کتابخانهٔ‌ملی پاریس. دورهٔ کامل نسخهٔ عکسی آن به اهتمام دوست دانشمندم آقای مجتبی مینوی فراهم گردید.

اسنادمیرزا یوسف‌خان مستشارالدوله: اسناد رسمی و خصوصی و پاره‌ای از یادداشت‌های تاریخی او که مهمترین منابع ما در تأسیسات عدلیه و قانون اساسی اول، و برخی از مسائل اقتصادی هستند. این مدارك را آقای یوسف‌مشار نوهٔ مرحوم مستشارالدوله به نگارنده سپردند.

اسناد میرزا موسی وزیر لشکر: مکاتبات وزیر لشکر با ناصرالدین‌شاه و سپهسالار. این مجموعه با فردهای مالی وزارت لشکر در تصرف آقای محمود فرهاد معتمد است.

اسناد میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر: کتابچه‌های دخل وخرج ایران از۱۲۹۵ تا ۱۲۹۷ و دفتر کامل خالصجات دولتی. این مدارك درتصرف آقای هدایت متین دفتری هستند. قسمت زیادی از همین اسناد مربوط به سنوات بعد به کتابخانه مجلس سپرده شده‌اند.

دستخط‌های ناصرالدین‌شاه به کامران میرزا نایب‌السلطنه: مجموعهٔ منظمی که سابقاً در تصرف مرحوم خان‌بابا صاحب جمع بود.

دستخط‌های ناصرالدین‌شاه به میرزا آقاخان نوری و میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك: مجموعهٔ متعلق به کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا. نسخهٔ عکسی آن در تصرف نگارنده است.

مجموعهٔ اسناد تاریخی دانشگاه «ییل» در امریکا: شامل اسناد مختلف رسمی و نامه‌های خصوصی رجال سیاسی که قسمت اعظم آن مربوط به قرن سیزدهم هجری است.

نامه‌های تاریخی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی: تعداد ملی‌پسند متفرقه از دورهٔ سپهسالار که برخی از آنها اهمیت تاریخی دارند.

نامه‌های تاریخی متعلق به احمدخان‌ملك ساسانی: نسخهٔ اصل و سواد نامه‌های متفرقه از دورهٔ وزارت و صدارت سپهسالار که‌مرحوم خان‌ملك در اختیار نویسنده قرار داده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

ب . کتابچه‌ها، مقاله‌ها و رساله‌ها (خطی و چاپی)

ابوطالب بهبهانی، منهاج‌العلی، تحریر ۱۲۹۲ ق.

اسدالله، میرزا: نمونهٔ میمونه در علم سیاست مدن، تحریر حدود ۱۲۸۵ ق.

تقی‌خان انصاری کاشانی، میرزا: جانورنامه، تحریر ۱۲۸۷ ق.

جزوهٔ راپورت فراموشخانه، تحریر ۱۲۷۸ ق (ظاهراً). متن آنرا آقای‌محمود کتیرایی در «فراماسونری در ایران» منتشر نموده است.

حکیم ذوفنون، محمدعلی طباطبایی: رسالهٔ سیاست مدن، تحریر ۱۲۸۲ ق.

دستورالعمل کارگذاران دولت و قرار مشاورات مجلس دربار اعظم، به‌امضای ناصرالدین شاه و مهر میرزا حسین‌خان سپهسالار، تحریراول صفر۱۲۹۰ق.

دکارت: کتاب دیاکرت یا حکمت ناصریه، ترجمهٔ امیل‌برنه و رحیم موسایی همدانی، چاپ ۱۲۷۹ ق.

رسالهٔ ترقیات فرانسه از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۷، ترجمه از زبان فرانسوی، حدود ۱۲۹۰.

ریشارخان، قواعد حکمرانی مملکت فرانسه، تحریر؟

سپهسالار، میرزا حسین‌خان: کتابچهٔ انتظام عمل دیوان عدالت، تحریر [۱۲۹۲ ق].

کتابچهٔ عمل وظایف و مستمری و موقوفات، تحریر [۱۲۸۸ق].

شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، تحریر ۱۲۸۲ ق. (ظاهراً).
صورت مذاکرات کمیسیون تأسیس بانك در ۱۲۸۹ ق. متن آن در مجلهٔ بانك سپه چاپ شده است.
علی بخش میرزای قاجار: میزان‌الملل، تحریر حدود ۱۲۹۵ ق.
کتابچهٔ تنظیمات حسنهٔ دولت علیه و ممالك محروسهٔ ایران، چاپ ۱۲۹۲ق.
کتابچهٔ قانون نظامی، تحریر ۱۲۸۱ ق.
کتابچهٔ قانون وظایف پلیس، چاپ ۱۲۹۶ ق.
کتابچهٔ مجلس مصلحت‌خانه، با دستخط ناصرالدین‌شاه، متن چاپی ۱۲۷۶ ق. و نسخهٔ دستنویس بدون تاریخ.
مجدالملك، میرزا محمدخان سینکی: کشف الغرائب فی‌الامورالعجائب، تحریر ۱۲۸۷ ق، دستنویس ۱۳۰۷ ق. همان رساله‌ای است که بعدها عنوان ساختگی «رسالهٔ مجدیه» برآن نهاده‌اند. (نگاه کنید به توضیح صفحهٔ ۱۰۷).
محبعلی منشی یکانلو: ترجمهٔ کتاب حقوق ملل، تحریر ۱۲۷۱ ـ ۱۲۶۸ ق.
مستشارالدوله، میرزایوسف‌خان: یك کلمه، چاپ ۱۲۸۷ ق.
معتمدالدوله، فرهادمیرزا: یادداشت‌های متفرقهٔ تاریخی، مربوط به‌سال‌های ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۸ ق.
ملکم‌خان، میرزا: مجموعهٔ مقالات ورسالات، تحریر سنوات مختلف،دستنویس ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱ ق.
نامهٔ بارون دونورمان مهندس مخصوص بـه ناصرالدیـن‌شاه، ۱۲۹۲ ق.، ضمیمهٔ تاریخ مخترعات راه‌آهن، ترجمهٔ میرزا هارتون مترجم. (اصل کتاب منتشر شد).
وصیت‌نامهٔ فؤادپاشا در ۱۲۸۶، ترجمه حدود ۱۲۸۹ ق.
یعقوب‌خان، میرزا: افزایش ثروت، تحریر حدود ۱۲۸۰ ق.
طرح اصلاحات به صورت «عریضهٔ‌محرمانه» به ناصرالدین شاه، تحریر حدود ۱۲۹۰ ق.
مقالهٔ سیاسی که «به‌اتفاق» میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در پطرزبورگ نوشته، شعبان ۱۲۷۹ ق.

۳. روزنامه و سالنامه

روزنامهٔ وقایع اتفاقیه.
روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران.

روزنامهٔ ایران.
روزنامهٔ وقایع عدلیه.
روزنامهٔ نظامی (بعداً روزنامهٔ نظامی علمیه و ادبیه).
روزنامهٔ علمی.
روزنامهٔ مریخ.
روزنامهٔ وطن («لاپاتری»).
روزنامهٔ اختر، چاپ اسلامبول.
سالنامهٔ ایران، سال‌های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۲ ق.

تبرستان
www.tabarestan.info

۳. تواریخ و سایر انتشارات فارسی

اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا: فلک‌السعاده، تهران ۱۲۷۸ ق.
اعتمادالسلطنه، محمد حسن‌خان[۴]: المآثر و الآثار، تهران ۱۳۰۶ ق.
صدرالتواریخ[۵]، تحریر ۱۳۰۹ ق. (خطی).
خلسه مشهور به خوابنامه، به کوشش محمود کتیرایی، تهران ۱۳۴۸ ش.
روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵ ش.
امین‌الدوله، میرزاعلی‌خان: خاطرات سیاسی، به‌کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران ۱۳۴۱ ش.
برهان، حسین: تاریخچهٔ پست ایران، مجلهٔ وزارت پست و تلگراف، از شمارهٔ سوم به‌بعد، تهران، ۱۲ ـ ۱۳۱۱ ش.
تاریخچهٔ سی‌سالهٔ بانک ملی ایران، تهران ۱۳۳۷ ش.
ترسکینسکی، آناتول: تاریخچهٔ مختصر راه‌آهن در ایران، تهران ۱۳۲۶ ش.
حاج‌سیاح: خاطرات حاج سیاح، به‌کوشش حمید سیاح، تهران ۱۳۴۶ ش.
خان‌ملک ساسانی، احمد: سیاستگران دورهٔ قاجار، دوجلد، تهران ۱۳۳۸ و ۱۳۴۶ ش.
یادبودهای سفارت اسلامبول، تهران ۱۳۴۵ ش.
سرابی، حسین: مخزن‌الوقایع، چاپ اصفهانیان و روشنی، تهران ۱۳۴۴ش.
صفائی، ابراهیم: نامه‌های تاریخی، تهران ۱۳۴۸ ش.

۴. همچنین نگاه کنید به: صنیع‌الدوله.
۵. صدرالتواریخ نوشتهٔ میرزا محمدحسین فروغی و میرزا غلامحسین ادیب است. اعتمادالسلطنه برآن نظارت داشته و بعضی مطالب آن راکم و زیادکرده است.

اسناد نویافته، تهران ۱۳۴۹ ش.
صنیع‌الدوله، محمد حسن‌خان (= اعتمادالسلطنه): مرآت‌البلدان ناصری، ج ۳، تهران ۱۲۹۶ ق.
تاریخ منتظم ناصری، ج۳، تهران ۱۳۰۰ ق.
ظل‌السلطان، مسعود میرزا: تاریخ سرگذشت مسعودی، تهران ۱۳۲۵ ق.
فرهاد معتمد، محمود: سپهسالار اعظم، ۲جلد، تهران ۱۳۲۵ و ۱۳۲۷ ش.
کتیرایی، محمود: فراماسونری در ایران، تهران ۱۳۴۷ ش.
گوبینو، کنت‌دو: مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمهٔ م. ف.، تهران [۱۳۳۹ ش].
مخبرالسلطنه، مهدیقلی هدایت: گذارش قسمت سوم، ۱۳۳۳ ش.
مفتاح‌الملک، میرزا محمودخان: مفتاح‌الرموز، تهران ۱۳۲۰ ق.
ملک‌آرا، عباس‌میرزا: شرح حال ملک‌آرا، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۲۵ ش.
ناصرالدین‌شاه: سفرنامهٔ فرنگ، تهران ۱۲۹۱ ق.

۴. آثار خارجی

Anderson, T.,	*My Wanderings In Persia*, 2 vols, London, 1880.
Arnold, A.,	*Through Persia By Caravan*, 2 vols., London, 1877.
Blunt, W.,	Secret *History Of The English Occupation Of Egypt*, New York, 1922.
Brittlebank, W.,	*Persia During The Famine*, London, 1873.
Curzon, G.,	*Persia And The Persian Question*, 2 vols, London, 1892.
Eastwick, E.,	*Three Years' Residence In Persia*, 2 vols, London, 1864.
Greaves, R.,	*Persia And The Defence Of India*, London, 1959.
Houtum - Schindler, A.,	*Persia, Encyc. Of Britannica*, Ed. 1886, And Ed. 1902.
	The Telegraph Department In Persia, 1892.[۶]
Kazemzadeh, F.,	*Russia And Britain In Persia*, 1864 - 1914, U.S., 1968.
Lovett, J., And Smith, E.,	*Eastern Persia*, vol. 1., London, 1876.

۶. مقاله‌ای است در مجلهٔ امپراطوری آسیایی، شمارهٔ آوریل ۱۸۹۲، لندن.

Mardin, S., *The Genesis Of Young Ottoman Thought*, Princeton, 1962.

Martin, B., German - *Persian Diplomatic Relations*, 1873 - 1912, The Hague, 1959.

Mounsey, A., *A Journey Through The Caucasus And The Interior Of Persia*, London, 1872.

O'Donovan, E., *The Merv* Oasis, 2 vols, London, 1882.

Piggot, J., *Persia: Ancient And Modern*, London, 1874.

Rawlinson, H., *England And Russia In The East, London, 1875.*

Rosen, F., *Oriental Memoires Of A German Diplomatist*, New York, 1930.

Sheil, Lady, *Glimpses Of Life And Manners In Persia*, London. 1856.

Serena, C., *Hommes Et Choses En Perse*, Paris, 1883.

Stewart, C., *Through Persia In Disguise*, London, 1911.

Wills, C., *In The Land Of The Lion And The Sun*, London, 1883.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

ضمائم

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اسناد ضمیمه

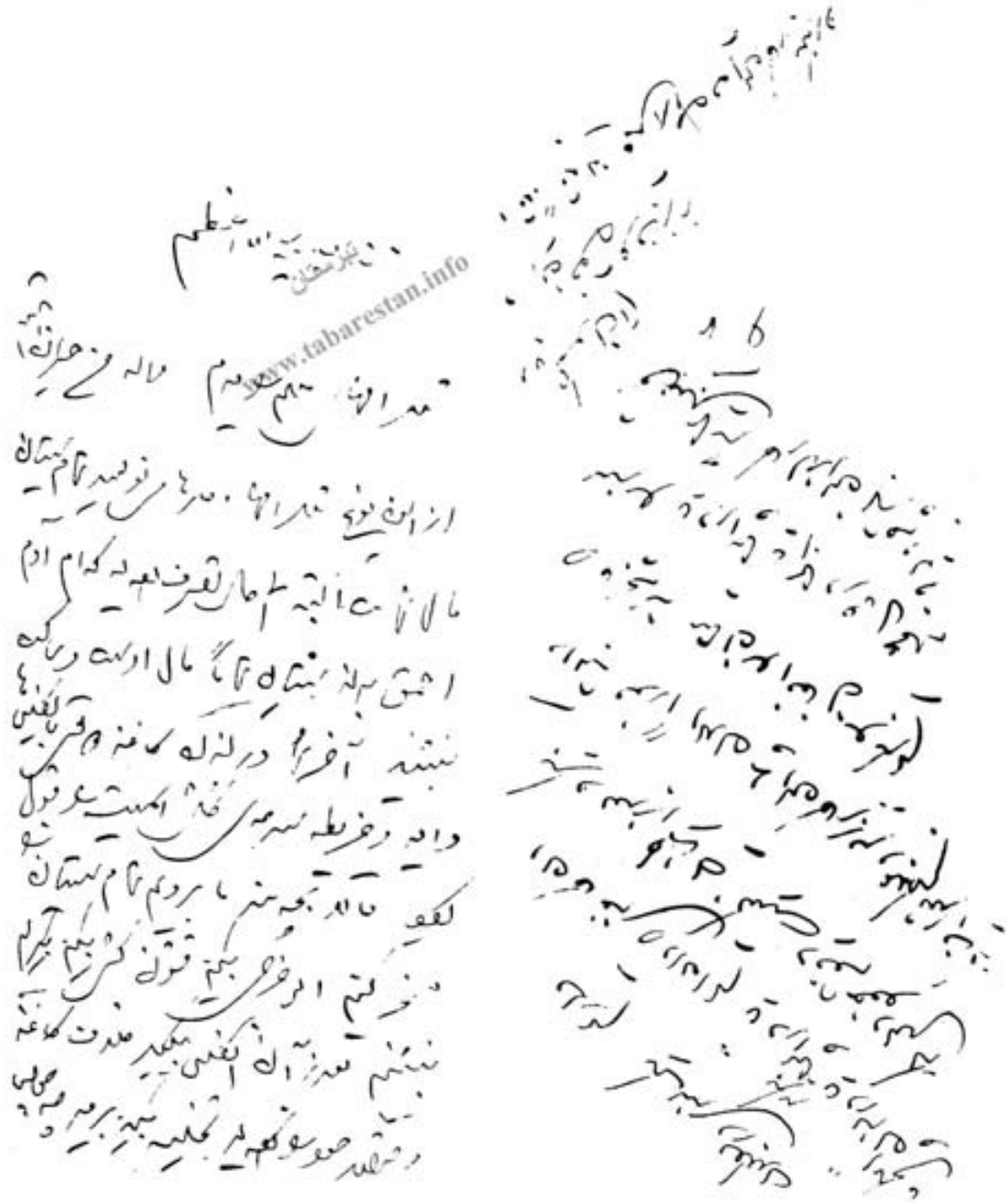
۱. نامهٔ میرزا حسین‌خان به میرزا ملکم‌خان
۲. نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه
۳. نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه
۴. دستخط ناصرالدین شاه به‌میرزا حسین‌خان
۵. دستخط ناصرالدین شاه به‌میرزا حسین‌خان
۶. نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه
۷. استخارهٔ ناصرالدین شاه از درگاه پروردگار
۸. دستور ناصرالدین شاه به‌آقا سید صادق در مورد استخاره
۹. جواب استخاره به خط آقا سید صادق
۱۰. نامهٔ میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه
۱۱. دستخط ناصرالدین شاه به‌میرزا حسین‌خان
۱۲. گزارش میرزا حسین‌خان به ناصرالدین شاه

www.tabarestan.info

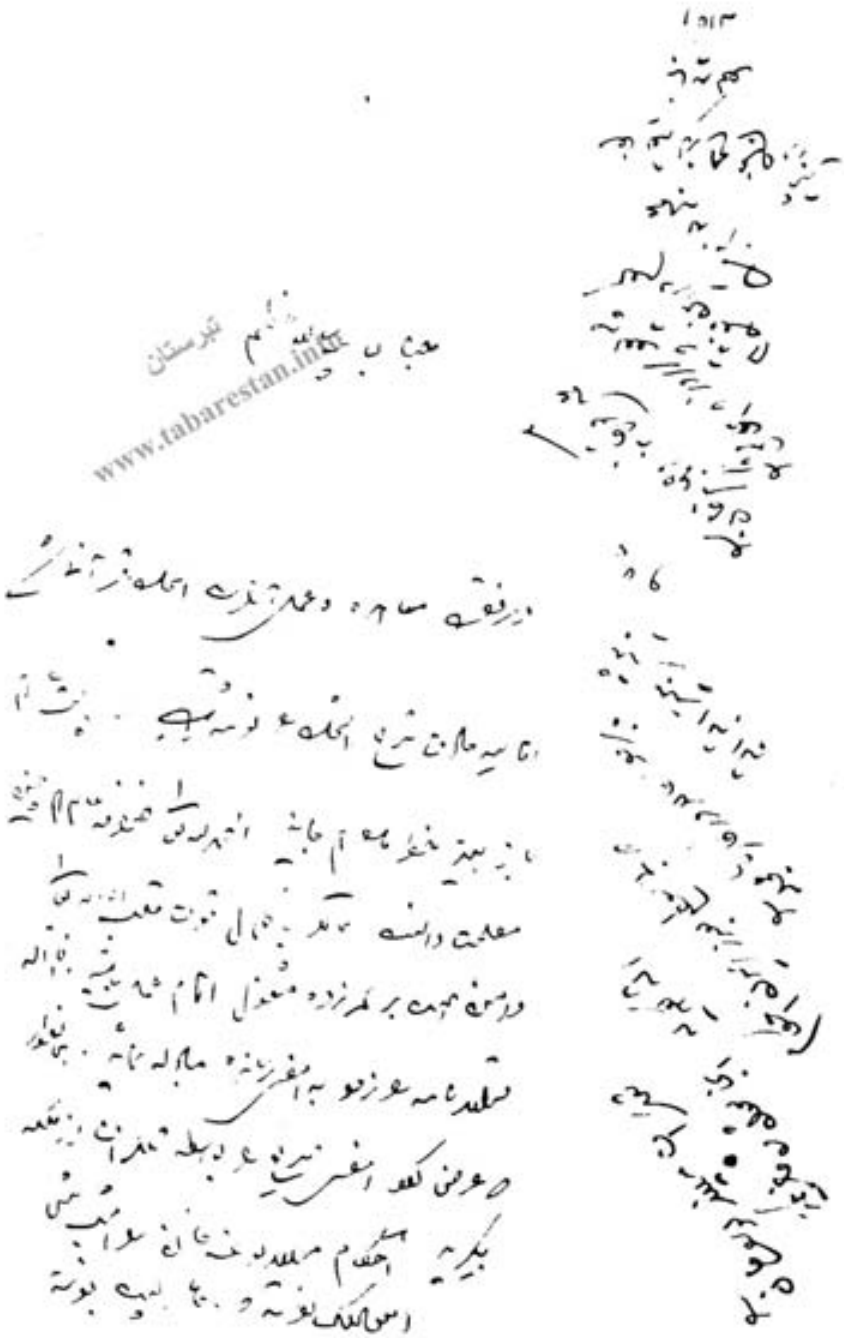
www.tabarestan.info

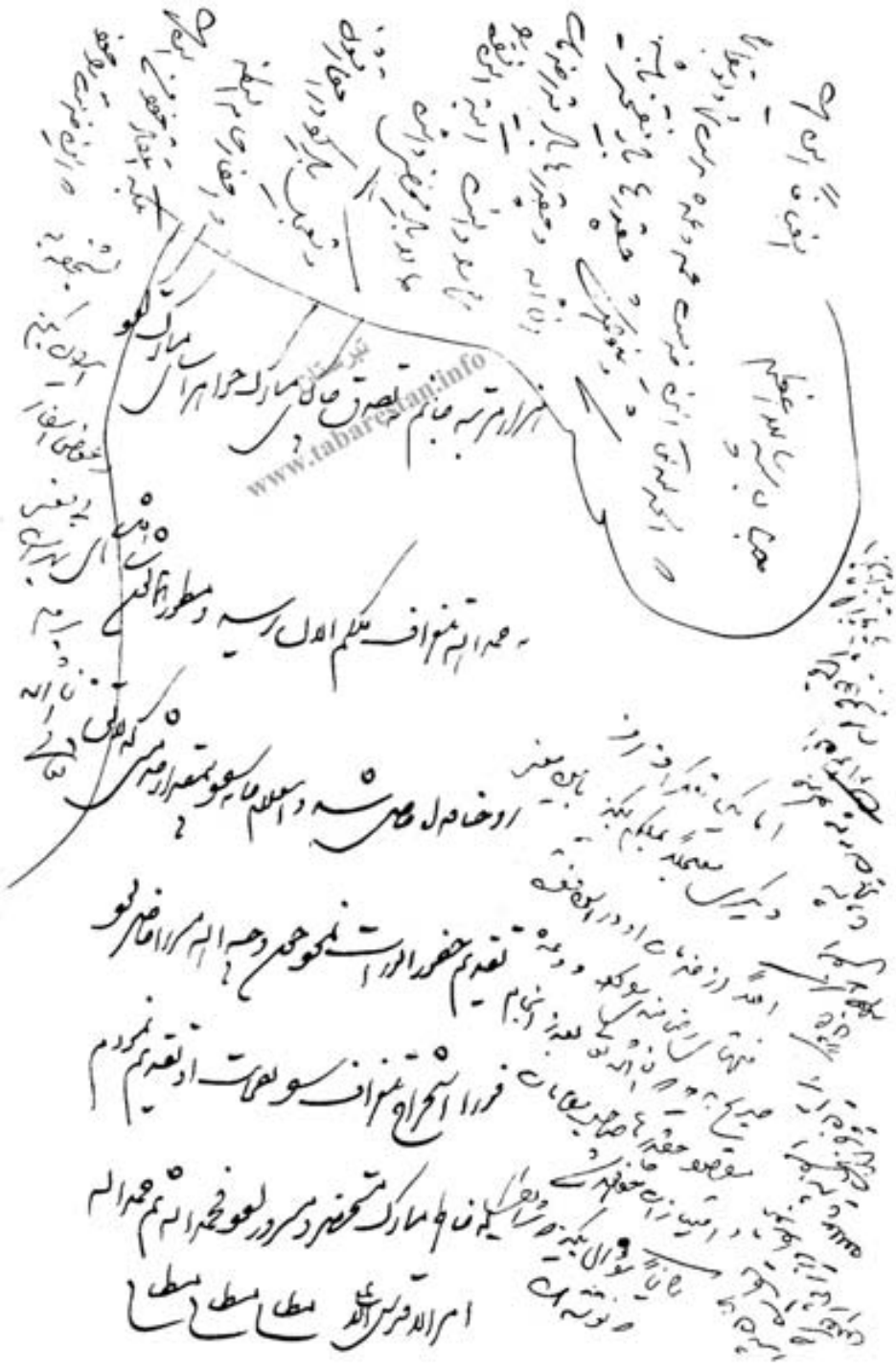
[۳]

www.tabarestan.info



www.tabarestan.info تبرستان



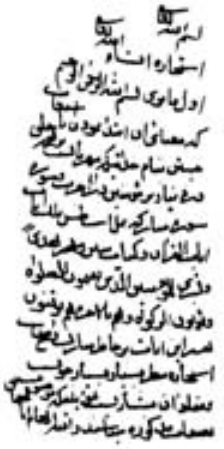


www.tabarestan.info

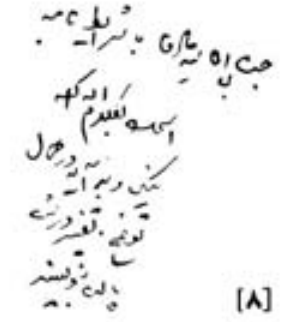
تبرستان
www.tabarestan.info



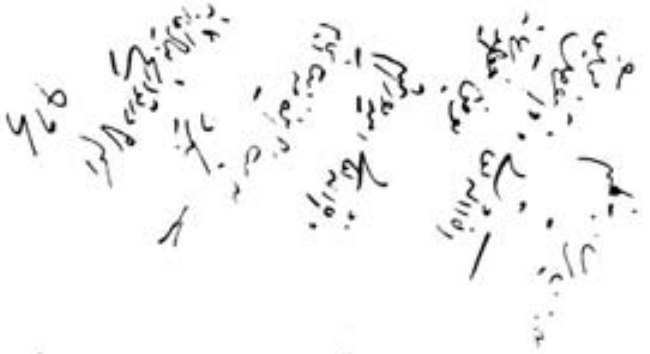
[۷]



[۹]



[۸]



www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

جناب آقای نخست وزیر

[11]

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست نام کسان

آ

آخوندزاده، میرزافتحعلی۶۴، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۷، ح ۱۷۹، ۴۵۰، ۴۷۲
آرنولد، ۱۹۳، ۲۶۵، ۳۱۴

الف

ابن خلکان ۱۲۷، ۳۹۰
احمد، حاجی ۳۰۸، ۳۲۳
ادونوان ۳۹۱، ۳۹۲
ارسطو ۹۹، ۲۳۸
ارسطوخان، میرزا ۲۳۵
اسپینوزا ۲۱
استارسلسکی ح ۴۳۳
استال ۴۵۵
استاین، بارون ۲۸۶، ۳۱۲
استفانسون ۳۳۳، ۳۳۶
استوارت ۴۳۲
اسدالله، میرزا ۲۷، ۸۳، ۹۲
اسماعیل، آقا ۶۰
اعتمادالدوله، عیسی‌خان ۶۰
اعتمادالدوله، میرزا آقاخان ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۴۰، ۵۳، ۴۱۱
اعتضادالسلطنه، علیقلی‌میرزا ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۱، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۹۹، ۴۷۲.
اعتمادالسلطنه، حاجی علی‌خان ۵۴، ۸۱
اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان ۲۴۸، ۲۵۱،۲۶۸، ۳۰۶، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۷۰
اقبال الدولهٔ هندی، شاهزاده ۱۲۹، ۴۷۲
الکار، حامد ۵۰۱
الکساندر دوم ۳۵۶
امیرکبیر، میرزاتقی‌خان ۱۳، ۱۵، ۳۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۹۸، ۴۳۹، ۴۴۰
امیرنظام زنگنه، محمدخان ح ۱۰۲
امین‌الدوله، فرخ‌خان ۱۶
امین‌الدوله، میرزاعلی‌خان ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۶۳، ۴۱۵، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۴
امین‌السلطان، آقا ابراهیم ۲۱۷
امین‌السلطان، میرزا علی‌اصغرخان ۴۶۱، ۴۷۰
امین لشکر، میرزا عنایت ۴۳۹
امین لشکر، میرزاقهرمان ۲۵۰
امین‌الضرب، حاجی محمدحسن ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶
امین‌الملک، پاشاخان ۱۸۵، ۴۵۸
اندراشی، کنت ۴۷۶، ۴۸۸
اندره‌نی ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹

انیس‌الدوله ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳
ایتو ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۹۱
ایستویك ۷۸
ایواکورا ۱۶۷

ب

بدایع‌نگار، آقا ابراهیم ۷۳، ۱۲۱
بدایع‌نگار، آقامهدی ح ۶۸
برزویه ۱۹۱، ۳۹۷، ۴۰۶
برنه ۱۸
بسگر ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۰
بلنت ۶۴، ۶۵
بوانال ۲۸۶، ۳۲۰
بهبهانی، ابوطالب ۸۳، ۹۴
بهلر ۴۲۹
بیسمارك ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۸، ۴۷۶، ۴۸۷

پ

پالمرستون ۱۶۳

ت

تقی‌خان انصاری کاشانی ۲۴
تنتردن، لرد ۳۵۵
تیموری، ابراهیم ح ۳۴۳

ج

جبار، حاجی‌میرزا ۶۸
جلال‌الدین میرزا ۶۸، ۹۸، ۲۴۴
جواد، حاجی میرزا ۲۴۸، ۳۷۲
جهانبانی، محمدحسین ح ۶۰
جهانگیرخان ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۹۴

ح

حاجی صفا ۱۰۲
حسام‌السلطنه، سلطان مراد میرزا ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۶۵، ۴۷۱
حسن‌خان، میرزا ۲۵۲، ۳۱۸
حسن، سید ۶۸
حسنعلی‌خان گروسی ۶۹، ۱۵۷، ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۰۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۷۶، ۴۳۵
حسن کربلایی، شیخ ح ۳۴۴
حکیم‌الهی، میرزاجعفر ۶۸، ۷۱، ۱۵۹، ۳۹۸
حکیم ذوفنون، محمدعلی طباطبایی ۸۳، ۹۸
حکیم‌الممالك، میرزا علینقی ۴۴۶
حمزهٔ اصفهانی ۳۹۰، ۳۹۷

خ

خالد بیك ۲۳۹
خان‌ملك ساسانی، احمد ح ۴۰۸
خسرومیرزا ۶۱

د

داروین ۱۵، ۲۴
دبیرالملك، میرزامحمدحسین ۲۴۹
دربی، لرد ۴۸۰، ۴۸۱
دکارت ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱
دموندویچ ۴۳۲
دهگان، ابراهیم ح ۳۴۴
دیکسون، دکتر ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۵

ذ

ذبیح، فرهنگ ح ۲۱
ذوالفقاربیك ۶۸

ر

رالینسون ۱۲۰، ۳۵۵

www.tabarestan.info

رحیم موسایی همدانی ۱۸
رشید پاشا ۱۶۵
رضاخان، میرزا ۲۵۲
رضای مهندس‌باشی، میرزا ۴۲۹
روچیلد ۲۶۳، ۳۶۸
روزن، دکتر ۵۰۰
رویتر، بارون ۳۷۹، ۳۴۴
ریدرر ۴۵۵
ریشارخان ح ۳۸۶، ۴۵۷

ز

زالسکی، کنت ۴۵۵، ۴۷۶
زنون ۱۷۰

س

ساعدالملك، میرزا عبدالرحیم‌خان ۳۹۵
سالامون ۳۴۲
سالزبوری ۳۶۸، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷
ساوالان‌خان ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۴۱، ۳۴۲
سپهسالار، میرزا حسین‌خان از ص ۱۱۹ ببعد در اغلب صفحات
سپهسالار، میرزامحمدخان ۴۳۳
سرابی، میرزاحسین ۱۶
سعیدخان انصاری، میرزا ۳۴، ۷۷، ۱۰۶، ۱۴۲، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۷، ۴۲۰
سلطان حسین صفوی ۳۷

ش

شرزر ۳۳۳
شفتی، سیدمحمدباقر ۱۰۳
شفیع، میرزا ۱۷۲
شهاب‌الملك، حسین‌خان ۲۳۶
شیل ۳۳۶
شیندلر ۱۲۰، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۹۱، ۵۰۰

ص

صاحب دیوان، میرزا فتحعلی‌خان ۲۴۸، ۴۶۱
صالح عرب، سید ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۶
صفایی، ابراهیم ح ۴۸۳
صنیع‌الدوله = اعتمادالسلطنه

ط

طاهر قلکاینی، میرزا ۴۵۸
طامسون ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۷۷، ۴۸۱، ۴۸۳
طباطبایی، سیدصادق ۶۸، ۷۰، ۴۹۲

ظ

ظل‌السلطان مسعود میرزا ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۹۳، ۳۳۱، ۴۱۳، ۴۶۰

ع

عابدین ۱۲۵
عالی‌پاشا ۹۲، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳
عباس‌خان مترجم، میرزا ۳۹۰
عباس‌خان مهندس، میرزا ۲۵۲، ۳۸۸، ۴۲۹، ۴۳۰
عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ۱۳، ۹۹
عباسقلی، حاجی‌میرزا ۴۷۱
عبدالحمید، سلطان ۱۵۳
عبدالرسول‌خان ۱۰۳، ۲۵۲، ۴۱۹، ۴۲۰
عبدالعزیز، سلطان ۱۳۲، ۱۳۵، ۴۶۰
عبدالکریم هراتی ۳۰۴
عبیدالله، شیخ ۴۶۶، ۴۶۷
عضدالملك، علیرضاخان ۲۴۵، ۲۴۶
علاءالدوله، محمدرحیم‌خان ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۳، ۲۸۹، ۴۴۲، ۴۶۱، ۴۷۱
علی‌بخش میرزا ۸۳، ۹۷، ۲۵۲
علی کتی، ملا ۷۴، ۱۵۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۷، ۲۷۴
علینقی کاشانی، میرزا ۲۵۶

عمادالدوله، بدیع‌الزمان میرزا ۲۴۴، ۴۶۵
عمادالملك، دکتر احمدخان ح ۸۸
عیسی، میرزا ۱۱۷، ۱۸۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۶

غ

غزالی ۱۹۲

ف

فارابی ۹۹
فالکن هاگن ۳۸۵، ۳۶۹
فرخ، مهدی ح ۶۰
فرزانه ح ۶۰
فرهاد معتمد، محمود ح ۳۴۳، ۴۹۹
فضل‌الله، میرزا ۵۴
فؤادپاشا ۹۲، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۶۳

ق

قایم‌مقام، میرزا ابوالقاسم ۹۹، ۱۶۶، ۲۹۸، ۴۵۰
قراگوزلو، محمدحسن‌خان ۸۲
قوام‌الملك ۳۷

ك

کاستیگرخان ۲۸۶، ۳۳۱، ۳۳۲
کاظم‌خان شیمی، میرزا ۳۹۲
کاظم‌زاده، فیروز ح ۳۴۸، ح ۴۸۲
کامران‌میرزا ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۹۳، ۲۹۴
کانت ۲۱
کتیرایی، محمود ح ۶۶، ح ۷۰
کدی ۵۰۱
کرزن ۳۲۱، ۵۰۰
کنت ۱۵، ۶۵
کنفوسیوس ۱۴
کوت ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶

گ

گراکوس ۴۰۲
گرنویل، لرد ۲۶۲، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۵
گریوز ح ۴۸۲، ۴۹۹
گلدسمید ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۵
گوبینو، کنت ۲۱ ـ ۱۸
گورچاکف ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۶، ۴۸۷
گیب ۵۰۴
گیبون ۶۱

ل

لسپس ۲۶۳
لسو ۳۸۹، ۴۲۹
لوفتوس، لرد ۳۵۷
لومر ۴۵۲
لویی شانزدهم ۸۶

م

مارتین ۴۹۹
مجدالملك، میرزامحمدخان ۶۰، ۶۸، ۸۰، ۸۳، ۱۰۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱
محمد اخباری ح ۴۱
محمدجعفر محلاتی ۳۲۵
محمدطاهر تبریزی ۴۰۸
محمدطاهر میرزا ۲۵۲، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۲
محمدعلی پاشا ۱۳۲
محمدکریم‌خان فیروزکوهی ۲۵۲، ۴۳۰
محمدمهدی ارباب ۳۲۵
محمدمهدی بوشهری ۳۲۵
محمد نبی‌خان، میرزا ۱۲۵
محمود پاشا ۱۵۵
محمودخان خلج ۲۵۲، ۴۳۰
محمودخان نوری ۷۸
مخبرالدوله، علیقلی‌خان ۴۶۱

www.tabarestan.info تبرستان

مدحت پاشا ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۶۰، ۴۷۱
مدرس، سیدحسن ۴۵۸
مرتون ۲۹۹
مستشارالدوله میرزا یوسف‌خان ۷۷، ۸۳، ۱۰۵، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۸۵، ۴۹۳
مستشارالوزاره = مستشارالدوله
مستوفی‌الممالک، میرزایوسف ۷۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۶۲، ۴۳۷، ۴۴۶
مسرور میرزا ۴۶۹
مسعود انصاری، میرزا ۱۲۵
مشاورالملک، محمودخان ۲۵۲
مشیرالدوله، میرزاجعفرخان ۵۵، ۷۶، ۱۲۵
مشیرالدوله، میرزاحسین‌خان = سپهسالار
مصطفی فاضل‌پاشا ۱۳۲، ۱۳۳
مظفرالدین میرزا ۱۸۰، ۲۲۹
معاون‌الملک، عباس‌خان ۲۴۸، ۳۰۴، ۴۶۱
معتمدالدوله، عباسقلی‌خان ۸۱، ح ۱۷۵
معتمدالدوله، فرهادمیرزا ۷۹، ۱۵۸، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۴۷۱
معتمدالملک، یحیی‌خان ۲۷۵
معزالدوله، بهرام میرزا ۲۳۲
معیرالممالک، دوستعلی‌خان ۱۲۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶
معین‌الملک، میرزا محسن‌خان ۱۶۷، ۲۵۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۹۲، ۴۰۸، ۴۱۲
ملا لاله‌زار، رحیم ۱۸
ملک‌الشعرا، محمودخان ۶۸، ۱۰۳
ملک‌الکتاب کردستانی ۶۸
ملکم‌خان، میرزا ۲۹، ۳۴، ۶۳، ۶۵، ۷۵، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۴۴، ۴۴۶، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۲
منیف پاشا ۱۲۷
مورخ‌الدوله سپهر، ح ۶۵
موسی، میرزا (وزیر لشکر) ۲۴۷، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۲
موسی، میرزا (وزیر دارالخلافه) ۸۰، ۱۱۷، ۱۸۶
مونت فرت، کنت ۲۸۶، ح ۴۱۵
مون تیث ۳۱۹
مونزی ۱۲۰
مونستر، کنت ۳۵۹
مؤیدالدوله، طهماسب میرزا ۲۳۵، ۴۱۴
مهدیقلی میرزا ۴۵۴
میجی ۱۵۳، ۴۱۷

ن

ناپلیون ۸۶
نادرشاه ۳۷، ۲۶۰
ناصرالدین شاه، در اغلب صفحات
ناصرالملک، محمودخان ۵۰، ۲۴۹، ۳۱۱، ۴۳۳، ۴۴۲، ۴۴۶
ناظم‌الملک = ملکم‌خان
نجفعلی‌خان خویی ۴۰۸
نسلرود، کنت ۳۷۵
نصرالله، میرزا ۳۳۱
نصرالله مستوفی گرکانی، میرزا ۴۴۶
نصرالله‌خان، میرزا ۴۹۴
نصیرالدوله، میرزا عبدالوهاب‌خان ۲۵۰،

www.tabarestan.info

۲۵۱، ۳۱۶، ۴۶۱
نظام‌الدوله، حسین‌خان ۶۰، ۶۲
نظام‌الدوله = معیرالممالک
نظام‌الملک، میرزا کاظم‌خان ۵۴، ۱۴۲، ۲۴۷
نورمان، بارون ۲۸۶، ۳۳۲، ۳۹۱
نوری اسفندیاری، موسی ح ۶۰
نیوتون ۱۵، ۲۱، ۲۳

و

واگنرخان ۴۳۱
وزیردفتر، میرزا هدایت ۶۸، ۸۳، ۲۴۷
ونت ورث ۴۰۱
وکین ۲۱۵

ه

هادی سبزواری، ملا ۲۸
هدایت، رضاقلی‌خان ۶۸
هراول ۲۱۵
هگل ۲۱، ۸۶

ی

یعقوب‌خان، میرزا ۴۵، ۸۳، ۹۸، ۱۰۵

تبرستان www.tabarestan.info

کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

آلبر کامو	نوشتهٔ کانر کروز او براین
(چاپ دوم)	ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند
انقلاب یا اصلاح	گفتگو با هربرت مارکوز ـ موکارل‌پوپر
تحلیل ذهن	نوشتهٔ برتراند راسل
	ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
تیمائوس	نوشتهٔ افلاطون
	ترجمهٔ محمدحسن لطفی
خدایگان و بنده	نوشتهٔ هگل
(چاپ دوم)	ترجمهٔ دکتر حمید عنایت
ژان پل سارتر	نوشتهٔ موریس کرنستن
	ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
قانون	نوشتهٔ دیوید کات
	ترجمهٔ رضا براهنی
فلسفهٔ تحلیل منطقی	نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر
کارناپ	نوشتهٔ آرن نائس
	ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
مارکوزه	نوشتهٔ السدر مک‌اینتایر
	ترجمهٔ دکتر حمید عنایت
مسائل فلسفه	نوشتهٔ برتراندراسل
(چاپ دوم)	ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
منطق سمبلیک	نوشتهٔ سوزان لنگر
	ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر
ویتگنشتاین	نوشتهٔ یوستوس هارت‌ناك
	ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر

www.iran-archive.com

دین

تاریخ طبیعی دین	نوشتهٔ دیوید هیوم
(چاپ دوم)	ترجمهٔ دکتر حمید عنایت

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین	نوشتهٔ ایوان ایلیچ
	ترجمهٔ هوشنگ وزیری

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران	نوشتهٔ دکتر جمشید بهنام
(چاپ دوم)	
مقدمه بر جامعه شناسی	نوشتهٔ دکتر شاپور راسخ و دکتر جمشید بهنام
امریکای دیگر	نوشتهٔ مایکل هرینگتن
	ترجمهٔ ابراهیم یونسی

سیاست

امریکای لاتین «دنیای انقلاب»	نوشتهٔ ک. بیلز
(چاپ دوم)	ترجمهٔ و. ح. تبریزی
انقلاب افریقا	نوشتهٔ فرانتس فانون
(چاپ سوم)	ترجمهٔ محمد امین کاردان
پوست سیاه صورتکهای سفید	نوشتهٔ فرانتس فانون
	ترجمهٔ محمد امین کاردان
ایالات نامتحد	نوشتهٔ ولادیمیر پوزنر
(چاپ دوم)	ترجمهٔ محمد قاضی
جنگ ویتنام	نوشتهٔ برتراند راسل
(چاپ دوم)	ترجمهٔ صمد خیرخواه
چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده	نوشتهٔ آلبر ممی
(چاپ دوم)	ترجمهٔ هما ناطق
در جبههٔ مقاومت فلسطین	نوشتهٔ روژه کودروا ـ فایض ا. سائق
	ترجمهٔ اسدالله مبشری
روزهای سیاه غنا	نوشتهٔ قوام نکرومه
	ترجمهٔ جواد پیمان

www.tabarestan.info تبرستان

سفری در گردباد	نوشتهٔ یوگینا. س. گینزبرگ ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار
عرب و اسرائیل (چاپ سوم)	نوشتهٔ ماکسیم رودنسون ترجمهٔ دکتر رضا براهنی
مسئلهٔ فلسطین	گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب‌در الجزایر ترجمهٔ اسداله میشری
هیروشیما	نوشتهٔ جان هرسی ترجمهٔ جنگیز حیات‌داوودی
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مردم چین	نوشتهٔ راس‌تریل ترجمهٔ حسن کامشاد
یادداشتهای روزانه (چاپ سوم)	نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری
سرمایه‌داری امریکا	نوشتهٔ ماریان دوبوزی ترجمهٔ محمد قاضی
هائیتی و دیکتاتور آن	نوشتهٔ برنارد دیدریچ و البرت ترجمهٔ سروش حبیبی
سیمای پنهان برزیل	نوشتهٔ فرانسیسکو خولیائو ترجمهٔ محمدعلی صفریان
تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا	نوشتهٔ بنجامین براولی ترجمهٔ سروش حبیبی
نیه‌ره	نوشتهٔ ویلیام اسمت ترجمهٔ عبدالله گله داری
آنگولا	نوشتهٔ داگلاس ویلرورنه پلی‌سیه ترجمهٔ محمود فخر داعی

اقتصاد

بحران دلار (چاپ دوم)	نوشتهٔ ر. تریفین‌ـ ژان‌دونیزه ـ فرانسواپرو ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو
نفت و کشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم)	نوشتهٔ پیتر. اودل ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو

www.tabarestan.info

۲۵۰ مسئلهٔ حساب	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز بهریاری
رسم فنی (دبیرستانی)	نوشتهٔ امیر منصور صدری ـ جواد افتخاری
رسم فنی (دانشگاهی)	نوشتهٔ س. بوگولیوبف ـ ا. وینف ترجمهٔ باقر رجالی‌زاده
روشهای مثلثات	نوشتهٔ پرویز شهریاری، احمد فیروزنیا
ریاضیات چیست؟	نوشتهٔ ریچارد کورانت و هربرت رابینز ترجمهٔ حسن صفاری
ریاضیات نوین	نوشتهٔ سزار برمان ورنه بزار ترجمهٔ احمد بیرشک
سرگرمیهای هندسه	نوشتهٔ یاکوب ایسیدوروویچ پرلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری
فلسفهٔ ریاضی	نوشتهٔ استیفن س. بارکر ترجمهٔ احمد بیرشک
لگاریتم	نوشتهٔ گ. ک. استاپو ترجمهٔ پرویز شهریاری
مسائل عمومی ریاضیات	نوشتهٔ باقر امامی
معادلات دیفرانسیل	نوشتهٔ محمد جواد افتخاری
نامساویها (۳)	نوشتهٔ پاول پتروویچ کاروکین ترجمهٔ پرویز شهریاری
نظریهٔ مجموعه‌ها (۲)	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری
ریاضیات در شرق	ترجمهٔ پرویز شهریاری

علوم طبیعی

آموزش حل مسائل شیمی آلی (چاپ دوم)	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی
آموزش شیمی (چاپ پنجم)	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی
اصول شیمی نو	نوشتهٔ علی افضل صمدی

www.tabarestan.info

نفت ما و مسائل حقوقی آن (چاپ دوم)	نوشتهٔ دکتر محمد علی موحد
جهان سوم در برابر کشورهای غنی	نوشتهٔ آنجلو آنجلوپولوس ترجمهٔ دکتر امیر حسین جهانبگلو
جهان سوم در بن‌بست	نوشتهٔ پل بروک ترجمهٔ دکتر امیر حسین جهانبگلو

حقوق

مجموعهٔ قوانین و مقررات شهرداریها	گردآورنده هوشنگ زندی

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی (برای نوآموزان زبانهای لاتین)	
علی و آذر (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان)	
هدیه (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان)	

ریاضیات

استقراء ریاضی	نوشتهٔ سومینسکی گولووینا یاگلوم ترجمهٔ پرویز شهریاری
اشتباه استدلالهای هندسی (٤)	نوشتهٔ یاکوف اسمنویچ دوبنوف ترجمهٔ پرویز شهریاری
اصول خط‌کش محاسبه (١) (چاپ دوم)	نوشتهٔ م. ه. شفیعیها
انعکاس (٥)	نوشتهٔ ایلیاپاکولوویچ یاکلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری
ورودی به‌منطق ریاضی	نوشتهٔ ایزائیل سالامونوویچ گرادشتین ترجمهٔ پرویز شهریاری
جبر و مقابله خوارزمی	نوشتهٔ محمدبن موسی خوارزمی ترجمهٔ حسین خدیوجم
حساب استدلالی (چاپ دوم)	نوشتهٔ محمود مهدی‌زاده ـ مصطفی رنگچی

www.tabarestan.info

اشعه لازر	نوشتهٔ گریبوفسکی- چکالینسکایا ترجمهٔ غضنفر بازرگان
روش حل مسائل فیزیک	نوشتهٔ م. اسپرانسکی ترجمهٔ غضنفر بازرگان
سرگرمیهای شیمی	نوشتهٔ ولاسف - ترینونف ترجمهٔ باقر مظفرزاده
مبانی زمین‌شناسی	نوشتهٔ ایروچف ترجمهٔ عبدالکریم قریب
مسائل مسابقات شیمی	ترجمهٔ باقر مظفرزاده
مسائل مسابقات فیزیک و مکانیک	نوشتهٔ س. اوگونچارنکو ترجمهٔ غضنفر بازرگان

www.tabarestan.info

مردم شناسی

لوی‌استروس	نوشتهٔ ادموند لیچ ترجمهٔ دکتر حمید عنایت

علوم به‌زبان‌ساده برای کودکان و نوجوانان

غزندگان و دوزیستان	نوشتهٔ لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی
درختان	نوشتهٔ کی‌ویر ترجمهٔ احمد ایرانی
سفر به‌فضا (کتاب برگزیدهٔ سال شورای کتاب کودک)	نوشتهٔ لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی
قورباغه را می‌شناسید	ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی

پزشکی

طب و پرستار	نوشتهٔ دکتر محمد بهشتی

تکنولوژی

تلویزیون	نوشتهٔ مهندس خداداد القابی

هنر

راهنمای نقاشی	غلامعلی گنجی
صداشناسی موسیقی	نوشتهٔ امین شهمیری